تيركي را بدان راه نبود والحمد لله * حتى يقضى بين العباد * تا آنكه حكم كرده شود ميان بندگان * فيرى سبيله اما الى الجنة
واما الى النار * پس ديده شود راه وى يا به بيند وى راه خود را يا بسوى بهشت ويا بسوى دوزخ ويرى بضم يا وفتح آن
وسبيله بنصب لام ورفع آن مروى در روايت است * قيل * گفتند صحابه * يا رسول الله فالابل * پس حكم شتر كه حق آنرا
ادا نكرده باشند چيست وعذاب تارك زكوة در روى چگونه بود * قال * گفت آن حضرت صلعم * ولا صاحب ابل لا يؤدى
منها حقها * ونيست هيچ خداوند شتران كه ادا نمى كند ازان حق آنرا * ومن حقها حلبها يوم وردها * وحق واجب شتران اگرچه
ضمان زكوة است وليكن از جملهٔ حقوق شتران كه مستحب ودر طريقهٔ شكرگزاري حق گويا كه حكم واجب دارد دوشيدن شتران
است روز ورود بكسر وا وسكون را بمعني فرود آمدن شتران برآب براى آب خوردن كه مردم دران فراهم مى آيند
وتشنه سير مى باشند وظاهر حديث درانست كه بترك اين حق نيز عذاب شود وبالجمله نيست هيچ صاحب شتران كه ادا
نمى كند حق آنرا * الا اذا كان يوم القيمة * مگر آنكه چون باشد روز قيامت * بطح لها * برروى انداخته شود صاحب شتران ز
جهت شتران تا برروى بگذرند و پايمال كنند * بقاع قرقر * بصحراى فراخ هموار كه درروى كوه وتل نباشد وقرقر بفتح قافين
وسكون راى نخستين نيز بمعني قاع است وتاكيد وصفت كاشفهٔ اوست * اوفر ما كانت * درحال بودن شتران فربه تر
وتمام بنيت تر يا گران تر وتنومند تر باشد * لا يفقد منها فصيلا واحدا * درحالى كه كم نمى كند صاحب شتران ازان
شتران يك بچه شتر را يعنى بچها نيز با شتران باشند واحتمال دارد كه مراد بفصيل همين شتران باشند چه هر شتر بچه شتر
است ومعنى آن باشد كه كم نمى كنند صاحب شتران ازان شتران يكشتررا ومؤيد اينست عبارتى كه در بقر وغنم بيايد
* تطاه باخفافها * پايمال ميكنند اين شتران آنكس را بسمهاى خود وسم شتر را خف ميگويند وسم گوسفند را ظلف چنانكه
بيايد * وتعضه بافواهها * وميگزند آنكس را اين شتران بدندانهاى خود * كلما مر عليه اولها رد عليه اخرها * هرگاه كه
بگذرد برروى طائفهٔ نخستين شتران باز گردانيده شود برروى طائفهٔ پسين آنها يعنى هر بار كه بگذرند وتمام شوند بار ديگر
باز از سر گيرند يعنى مكرر رود اثم پايمال كرده باشند ودرين عبارت سخن ميكنند وميگويند كه ظاهر آن است كه گفته شود
كلما مر عليه اخرها رد عليه اولها زيرا كه رد ورجوع در اولى واقع ميشود نه در اخرى ودر روايت مسلم همبرين نسق
واقع است ودر حديث ابى ذر نيز همچنين است وتوربشتي گفته كه انچه دركتاب واقع شده است سهويست كه از بعضى
رواة واقع شده وصاحب مصابيح بى تامل آنرا نقل كرده انتهى واگر تكلف كنند واز رد مرور مراد دارند نه رجوع خلا
اشكال فتامل * فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة حتى يقضى بين العباد فيرى سبيله اما الى الجنة واما الى النار قيل
يا رسول الله فالبقر والغنم قال ولا صاحب بقر ولا غنم لا يؤدى منها حقها الا اذا كان يوم القيمة بطح لها بقاع قرقر * ترجمه
اين عبارت معلوم شد * لا يفقد منها شيا * درحالتيكه كم نميكند ازان گاوان وگوسفندان چيزيرا * ليس فيها عقصاء *
درحالتيكه نيست دران بقر وغنم پيچيده شاخها كه زور آن كمتر رسد وعقصاء بفتح عين وسكون قاف * ولا جلحاء * ونيست
درميان آن جلحا بفتح بتقديم جيم بر حاى مهمله آنكه شاخ ندارد * ولا عضباء * ونه شكسته شاخ * تنطحه بقرونها * ميزند آن
گاوان وگوسفندان اورا بشاخهاى خود * وتطاه باظلافها * وپى سپر ميكنند اورا بسمهاى خود اظلاف جمع ظلف بكسر ظاى معجمه
سم شكافته چون سم گاو وگوسفند وامثال آن وسم شتر را خف ميگويند واسپ وخر را حافر * كلما مر عليه اولها رد عليه اخرها
فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة حتى يقضى بين العباد فيرى سبيله اما الى الجنة واما الى النار قيل * گفته شد * يا رسول
الله فالخيل * پس اسپان حكم آنها چيست * قال * گفت آنحضرت صلعم * فالخيل ثلثة * پس اسپان سه قسم اند هريك حكمى دارد
* هى لرجل وزر * اسپان مرمردى را بزه وباركناه اند ووزر بكسر واو وسكون زا گرانى بزه * وهى لرجل ستر * واسپان
مرمردى را پرده وموجب ستر حال اند تا مردم ندانند كه فقير ومحتاجست ومحجاب اند كه بازميدارند اورا از اظهار
حاجت بمردم * وهى لرجل اجر * واسپان مرمردى را اجر وثواب اند * فاما التى هى له وزر * پس اسپان كه آنها

مر مرد را سبب بزه و بار گناه هست * فرجل ربطها ریاء * پس اسپان مردی اند که بسته است آنرا بجهت نمودن مردم تا
بینند که وی مجاهد و غازیست و در واقع نیست * وفخرا * و بسته است آنها را برای نازیدن و بزرگی کردن بر مردم
و زیادتی و فخر است چه زیادتی در طاعت مباح میباشد * ونواء * بکسر نون * علی اهل الاسلام * و بسته است برای عداوت
کردن بر مسلمانان تا برایشان بغی کند و بجنگ برآید * فهي له وزر * پس اسپان برای این چنین شخصی سبب بزه و
بار گناه هست * واما التي هي له ستر * و اما اسپان که آن برای مرد پرده اند * فرجل ربطها في سبيل الله * پس اسپان
مردیست که بسته است آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بیفرمانی وی چنانکه در قسم
اول بود و خصوص جهاد و غزا در راه خدا نیز مراد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای سواری خود
بسته است تا در حاجت های مشروعه سوار شود و تردد کند و فقر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانچه در روایتی
دیگر واقع شده است و ربطها تغنیا یعنی بسته است برای اظهار غنا و توانگری خود و تعففا از طلبیدن اسپ از مردم
نزد احتیاج بسواری * ثم لم ینس حق الله في ظهورها * پستر فراموش نکرده است حق خدایرا و طلب ثواب از وی
در پشتهای اسپان که سوار میشود بر پشتهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر آن
* ولا رقابها * و نه فراموش کرده است حق خدا را در گردنهای اسپان که ادا می کند حق آنرا در زکوة و شافعیه
میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که غمخواری آنها بکند نگاه دارد و علف و اصلاح کند آنها را و دفع ضرر کند از آنها
و مبنای اختلاف در تفسیر اختلاف در آنست که نزد ما در اسپان زکوة است که اگر بیرون در صحرا بچرند و در خانه علف
نیابند خداوند اسپ مختار است که پس هر اسپی دیناری بدهد یا قیمت کند آنها را و از هر دویست درم پنج درم
بدهد چنانکه حساب زکوة است و نزد صاحبین و شافعي در اسپ زکوة نیست زیرا که در حدیث واقع شده که نیست
بر مسلمان در عبد وی و نه در فرس وی صدقه و دلیل امام ابوحنیفه قول آنحضرت است صلعم که فرمود در هر اسپی
که بیرون بچرد یک دینار است و آنچه شافعي روایت کرده در اسپ غازی محمول است که سواری میکند بر آن و همچنین
عبد برای خدمت است و بتقویم فرس مرویست از عمر رض و سخن در تحقیق این در آنجاست و در شرح سفر السعادت پاره
ازان مذکور است * فهي له ستر * پس این اسپان مر او را پرده و ستر خلل اند * واما التي هي له اجر * و اما
اسپان که آن مر مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است * فرجل ربطها في سبيل الله لاهل الاسلام * پس اسپان مردی اند
که بسته است آنها را در راه خدا برای اهل اسلام که جهاد کنند و دیگران را نیز در جهاد اعانت کنند و سوار کرد اند تا جهاد
کنند * في مرج * بفتح میم و سکون را و بجیم درچراگاه فراخ * وروضة * و زمینیکه آب و گیاه دارد * فما اکلت من ذلك المرج
او الروضة من شيء * پس نخورند آن اسپان از آن مرج یا روضه چیزی را * الا کتب له عدد ما اکلت حسنات * مگر آنکه
نوشته شود مر صاحب اسپانرا بشمار آنچه خورده اند اسپان نیکیها و ثوابها * وکتب له عدد ارواثها وابوالها حسنات *
و نوشته میشود مر او را بشمار سرگینهای اسپان و کمیزهای اسپان نیکیها * ولا تقطع طولها * و نبرند رسنهای خود را طول
بکسر طاء و فتح واو ریسمان که بندند یک طرف او را بمیخ و دیگر را بپای اسپ یا دست وی تا بگردد و بچرد * فاستنت شرفا
او شرفین * پس برایند یک زمین بلند یا دو زمین بلند را * الا کتب الله له عدد آثارها وارواثها حسنات * مگر آنکه مینویسد
خدایتعالی و ثابت کرد اند مر آن مرد را بشمار گامهائیکه اسپ میزند و بشمار سرگینها نیکیها * ولا مر بها صاحبها علی نهر فشربت
منه * و نمیگذرد با آن اسپان صاحب آن از آن جوی پس آب میخورند اسپان از آن جوی * ولا یرید ان یسقیها * و نمی خواهد
آن صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی وی نیت آب خورانیدن ندارد بلکه بی قصد و اراده او آب میخورند
فکیف که وی نیت و قصد و اراده آن داشته باشد * الا کتب الله له عدد ما شربت حسنات * مگر آنکه می نویسد خدای تعالی
برای وی بشمار آنچه نوشیده اند اسپان نیکیها و از اینجا معلوم میشود که کسی کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار

وی کارهای بدیکر پیدا میشود د رانجا ثواب می اید ودر اول کتاب ذ زشرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتي
یا این واقع شده است فتذکر* قیل * کفته شد * یارسول الله فالحمر * پس خران حکم آن چیست ودر اداء حق آنها ترک
آن چیزی وارد شده است * قال * کفت آنحضرت صلعم * ما انزل علي في الحمر شيء * فرو فرستاده نشده است برمن
درحکم خران چیزی بخصوص * الا هذه الآية الفاذة الجامعة * مکر این آیت تنها که جامع احکام تمام افعال ایست
ازخیر وشر فاذه بفا وتشدید ذال معجمه * فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره * پس کسیکه عمل کند مقدار یک ذره نیکی
می بیند ومی یابد جزای آنرا * ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره * وکسیکه بکند مقدار ذره بدي می بیند جزای آنرا
پس اکر خیری کند جزای آن می یابد ما چیزی مخصوص وجزای مخصوص نازل ووارد نشده * رواه مسلم * وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتاه الله مالا فلم یؤد زکوته * کسی که بدهد او را خدای تعالی مالي پس ادا
نکند زکوة آنرا * مثل له ماله یوم القیمة شجاعا * مصور کردانیده شود برای وی مال وی روز قیامت بصورت ماری شجاع بضم
شین وکسر آن مار نر یا تنین نر یا مطلق مار نر یاماده * اقرع * ماری که موی بر سر ندارد واین نشان بسیاری از زهر وزرد ازی
همراه وست * وله زبیبتان * بزای ودو بای موحده میان آنها تحتیه و بفوقانیه مرآن مار را دو نقطه سیاه است بالای
دو چشم او یا دو رون دو چشم او وبعضی کفته اند کره دهن وی * یطوقه یوم القیمة * کردانیده میشود آن مار مانند
طوق درکردن آنکس روز قیامت * ثم یاخذ بلهزمتیه * پستر میکیرد آن مار بهر دوطرف لهزمه خود * یعني شدقیه * یعنی بهردو
کنج دهن خود ولهزمتین بفتح لام وسکون ها وفتح زاد واستخوان برایند زیر نرمه کوش ودرشرح شیخ کفته لهزمتیه
یعنی لحیتیه یعنی دو استخوان دهان که ریش بران میروید وچون نزدیک بشد قین بود تفسیر کرده بدان وبزین
معنی ضمیر لهزمتیه راجع باقرع یا شجاع باشد وتواند که بشخص مال دار باشد ویا زائد بود یعنی می کزد آن مار هردو
کله آنکس را * ثم یقول انا مالك * پستر میکوید آن مار بزبان حال یا قال من مال توام که زکوة آن ندادی * انا کنزک *
من کنج توام که زکوة جدا کرده ننهادی * ثم تلا * پستر خواند آن حضرت صلعم این آیت را * ولا یحسبن الذین یبخلون
الایة * تا آخر آیه که اینست بما اتهم الله من فضله هو خیرلهم بل هو شرلهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة * رواه البخاري
* وعن ابی ذر عن النبي * روایتست از ابوذر از پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قال * کفت آنحضرت صلعم * ما من رجل یکون
له ابل او بقر او غنم لا یؤدي حقها * نیست هیچ مردی که باشد مر اورا شتران یا کاوان یا کوسفندان که ادا نکند حق آنها را
* الا اتي بها یوم القیمة اعظم ما یکون واسمنه * مکر آنکه آورده میشود آن شتران وکاوان وکوسفندان را در حال
بودن آنها بزرکتر وفربه تر * تطاه باخفافها * پی سپر میکنند آنمرد راشتران بپایهای خود * وتنطحه بقرونها * ومیزنند
کاوان وکوسفندان اورا بشاخهای خود * کلما جازت اخریها ردت علیه اولیها * هر بار که بکذرد طائفه پسین آنها
بازکردانیده شود نخستین آنها این عبارت برظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابي هریرة که سابقا کذشت چنانکه
اشارت بدان کرده شد * حتی یقضی بین الناس * تا آنکه حکم کرده شود درمیان مردم * متفق علیه * وعن جریر
بن عبد الله * روایت است از جریر بن عبد الله بجلي که از مشاهیر صحابه است وبسیار جمیل وجلیل وبزرک قوم خود
بوده است * قال قال رسول الله * کفت کفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا اتاکم المصدق * چون بیاید شما را
صدقه ستاننده یعنی آنکه از جانب امام برای کرفتن زکوة اموال بیاید که آنرا ساعي وعامل خوانند در قاموس کفته
که مصدق بروزن محدث کیرنده صدقه ومتصدق بتا دهنده صدقه * فلیصدر عنکم وهو عنکم راض * پس باید که باز
کردد مصدق از پیش شما وحال آنکه وی از شما راضي وخوشنود است باین طریق که خوب پیش آیید بوی وادا
کنید صدقه بتمام وکمال * رواه مسلم * وعن عبد الله بن ابي اوفی * پدر وپسر هردو صحابي اند واین عبد الله آخر صحابه است
که درکوفه ازعالم رفت * قال کان النبي صلی الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال * حکم چنان بود که مردم صدقات

زكوة خودرا پيش آنحضرت مى آوردند آنحضرت صلعم درمصارف آن صرف مى نمود وبود آنحضرت كه چون مى آوردند
نزد وى قومى صدقهٔ خودرا دعا ميكرد ايشانرا وميكفت * اللهم صل على آل فلان * خداوندا درود بفرست ورحمت
كن بر آل فلان كه صدقه آورده است يعني بر وى وبركسان وى * فاتاه ابي بصدقته * پس آورد نزد آنحضرت پدر من
كه ابو اوفى است صدقه خودرا * فقال * پس كفت آنحضرت صلعم * اللهم صل على آل ابي اوفى * وحكم الهي نيز همچنين
بود كه بكير صدقهٔ ايشانرا وصلوة بفرست برايشان چنانكه منطوق قرآن مجيد است * متفق عليه وفي رواية اذا اتى الرجل النبي
صلى الله عليه وسلم بصدقته قال * چون مى آورد مردى نزد آنحضرت صلعم صدقهٔ خودرا مى كفت آنحضرت * اللهم صل عليه *
ازين روايت معلوم شد كه مراد بآل فلان همان فلانست وآل مقحم است چنانكه آل فرعون وآل داود ومراد ذوات
آنها است واتباع نيز به تبعيت دران داخل اند چنانكه اشارت كرديم * وعن ابي هريرة قال * كفت * بعث رسول الله صلى الله
عليه وسلم عمر على الصدقة * فرستاد آنحضرت يكبارى عمر بن الخطاب را بر كرفتن صدقه از مردم * فقيل منع ابن جميل * بفتح جيم
پيش آمد وكفتند بآنحضرت صلعم كه منع كرد ونداد زكوة را ابن جميل كه منافقى بود وفقير بود خداى تعالى اورا غني
كردانيده در فتح الباري كفته كه واقف نشده ام بر نام وى در كتب حديث وبعضى كفته اند كه نام وى عبد الله بوده بعضى
كفته اند حميد وكفته اند ابن جميل منافق بود بعد ازان توبه كرد از نفاق وقاضي حسين كفته كه در وى نازل شده است
قول حق سبحانه تعالى ومنهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن الآية انتهى * وخالد بن الوليد * كه صحابي
مشهور بود او نزداد * والعباس * وعباس بن عبد المطلب * عم رسول الله صلى الله عليه وسلم * او نيز نداد ديكران
همه دادند * فقال رسول الله * پس كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما ينقم ابن جميل * نقم بمعني اشد كراهت
است كه بحد سخط برسد وموجب كفران نعمت كردد وانتقام بمعني مبالغه در عقوبت نيز ازين بابست يعني مكروه
نمى پندارد ابن جميل وكفران نعمت نمى ورزد * الا انه كان فقيرا فاغناه الله ورسوله * مكر بسبب همين كه وى
فقير بود وهيچ چيز نداشت پس توانكر كردانيد اورا خدا ورسول وى واين توانكرى سبب بغي وطغيان وي شد وبكفران
نعمت كشيد وغناء بحقيقت از خدا است وذكر رسول بجهت آنست كه وى صلعم واسطه است در افاضت خيرات ووصول
نعما از جناب حق در تفسير كريمه ومنهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنكونن من الصالحين آورده اند
كه آنحضرت صلعم دعا كرد اورا بغنا وثروت بالتماس وى وعهد وى كه شكر كذارى نعمت كند * واما خالد فانكم
تظلمون خالدا * واما خالد بن وليد كه مى كوئيد وى نيز نداد زكوة سببش آن خواهد بود كه شما ظلم مى كنيد اورا
وحال وى اينست كه وى * قد احتبس ادراعه واعتده في سبيل الله * بتحقيق وقف كرده است زرههاى خود وهمه سازهاى
جنك خودرا از سلاحها وچهارپايها در راه خدا بر غازيان وهر كه حالش اين باشد كه اين چنين خيرات نقل ميكند
منع زكوة كه واجب است چكونه خواهد كرد پس شايد كه منع وى از جهت ظلم كردن شما است بروى وشجاع برظلم صبر
نتوان كرد يا مراد آنست كه وى چيزى ندارد كه زكوة آن دهد وهرچه نزد وى بود از مال حتى سلاح جنك وساز آن
همه را در راه خدا وقف كرده وفقير شده نشسته است واعتد بفتح همزه وسكون عين وضم تاء جمع عتاد بفتح بمعني ساخت
واماد كي والله اعلم * واما العباس فهي علي * واما عباس پس زكوة وى برمن است ومن ضامن آنم وسببش آن بود كه ميكويند
كه آنحضرت صلعم پيشتر كرفته بود دوساله زكوة عباس را يكى زكوة اين ساله كه از وى مى طلبيدند ديكر زكوة سال آينده
چنانكه فرمود * ومثلها معها * ومانند زكوة اين سال مانند آنست كه زكوة سال آينده است وبعضى كفته اند كه آنحضرت صلعم
مهلت داده وتاخير كرده در زكوة دوساله عباس را بالتماس وى بجهت ضرورتى واحتياجي كه داشت وامام را
جائز است كه مهلت دهد وتاخير كند بروجه نظر ومصلحت وبعد ازان بكيرد يا آن از خصائص آنحضرت بود صلعم * ثم قال *
پس كفت آنحضرت * يا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو ابيه * اى عمر ندانستي ونفهميدي كه برادر پدر مرد مثل

پدر راوست پس عباس را بجای پدر من دان و تعظیم وی نگاهدار و نیز امکن و اصل صنو بکسر صاد و سکون نون آنست
که دو تنه درخت خرما از یک بیخ برآید و هر یکی را صنو گویند و هر دو را صنوان فی الصراح صنو بکسر یکی از چند تنه
درخت که همه از یک بیخ رسته باشند و برادر و پدر * متفق علیه * وعن ابی حمید * بضم حاء و فتح میم * الساعدی *
منسوب به بنی ساعده که قبیله ایست از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة
گذشت * قال استعمل النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد * گفت عامل کرد آنحضرت مردی را از ازد بفتح
همزه و سکون زا که از بلاد یمن است و آنرا ازد شنوءه نیز گویند * یقال له * گفته میشد و نام بوده میشد آنمرد را * ابن اللتبیة *
بضم لام و فتح آن و فتح مثناة و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نسبت نام مادر اوست که منسوب است به بنی
لتب بسکون تاء قبیله مشهور است و نام ابن اللتبیه عبد الله است * علی الصدقة * عامل کرد اورا بر گرفتن صدقه * فلما قدم
قال هذا لکم * پس چون باز آمد آن مرد از آن سفر گفت بمعاملان این مقدار مال برای شما است که صدقة اموال است
* وهذا اهدی لی * و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن بآنحضرت رسید ناخوش
آمد * فخطب النبی صلی الله علیه وسلم * پس بخطبه برآمد آنحضرت * فحمد الله واثنی علیه * پس حمد گفت آنحضرت
و ستایش کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکه در خطبه می باشد * ثم قال * پستر گفت * اما بعد فانی استعمل رجالا منکم
علی امور * اما بعد حمد و ستایش بدرستی که من عامل میگردانم مردانرا از شما بر کارها * مما ولانی الله * از جمله
آن کارها که ولایت داده و حاکم کرده است مرا خدای تعالی * فیاتی احدهم فیقول * پس می آید یکی از شما
از آن عاملان پس میگوید * هذا لکم وهذه هدیة اهدیت لی * این مر شما راست و این هدیه است که فرستاده شده
است مرا * فهلا جلس فی بیت ابیه * پس چرا نه نشست این مرد در خانهٔ پدر خود * او بیت امه * یا در خانهٔ مادر خود
شک راویست یا تنویع است * فینظر ایهدی له ام لا * پس به بیند وی که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی
این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب عمل اوست اگر عمل دار نمی بود و در خانهٔ خود نشسته می بود
کی میفرستادند پس این حکم مال اهدا داد و ازینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه
برای وی هدیه میفرستادند از پیشتر این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیهٔ قاضی و ضیافت وی گفته اند * والذی
نفسی بیده لا یاخذ احد منه شیئا * بخدا سوگند نگیرد هیچ یکی از آن مال مذکور چیزی را * الا جاء به یوم القیمة یحمله
علی رقبته * مگر آنکه بیاورد آن مال را روز قیامت بر گردن خود * ان کان بعیرا له رغاء * اگر باشد آن مال از جنس شتر می باشد
مر او را رغا بضم را و غین معجمه ممدوده آواز شتر و گفتار و شتر مرغ و آواز گریهٔ صبی و گریه سخت * او بقرا له خوار * یا
اگر باشد آن مال از جنس گاو خواهد بود مر او را آواز گاو و خوار بضم خا آواز بقر و در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو
* او شاة تیعر * یا اگر باشد آن مال از جنس گوسفند که آواز میکند تیعر بکسر عین و فتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح
و یعار بضم یاء آواز غنم را گویند * ثم رفع یدیه * پستر برداشت آنحضرت هر دو دست خود را * حتی راینا عفرة ابطیه *
تا آنکه دیدیم ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت و عفرة بر وزن حمره و صفره بیاض و اعفر ابیض چنانکه احمر و ابیض * ثم قال *
پستر گفت آنحضرت * اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت * مکرر دو بار خدایا آیا رسانیدم حکم ترا بخلق * متفق علیه قال
الخطابی و فی قوله * گفته است خطابی در قول آنحضرت * هلا جلس فی بیت امه و ابیه فلینظر ایهدی الیه ام لا دلیل علی
ان کل امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور * دلیل است برآنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بوی بسوی
امری حرام پس وی حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هرچه وسیله امر حرام است آن نیز حرام و
ازین جهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود ربوا است * وکل دخیل فی العقود * و این نیز کلام خطابی
است که هر چیزی که در آمده است در عقدها مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلا * ینظر هل یکون حکمه عند الانفراد * نظر

کردة شود وتامل نمودة شود که ایا هست حکم وی نزد انفراد یعني پیش از دخل در عقد * کحکمه عند الاقتران * چون حکم وي نزد اقتران واجتماع در آمدن وي در عقد * ام لا * یا نیست * هکذا في شرح السنة * واین کلمه ثاني لائق بمذهب کسی است که از حیله منع می کند چنانچه امام مالك واحمد وامام ابو حنیفه وشافعي وغیر ایشان که حیله را جائز میدارند نظر نمیکنند باین داخل کذا في شرح الشیخ * وعن عدي بن عمیرة * بفتح عین وکسر میم وسکون یا صحابي است * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعملناه منکم علی عمل * هر کسیکه عامل کردانیم ما او را از شما بر عملي * فکتمنا مخیطا * پس پوشید وي از ما سوزني را مخیط بکسر میم وسکون خا وفتح یا * فما فوقه * پس پوشید چیزی را که بالای سوزن است در کمی یا زیادتي * کان غلولا * میباشد این کتمان خیانت وغلول بضم غین معجمه خیانت در غنیمت وبمعنی مطلق خیانت نیز آمده * یاتي به یوم القیمة * می اید آنکس باین فعل روز قیامت وعقاب کرده شود او را بران * رواه مسلم * الفصل الثاني * عن ابن عباس رض قال لما نزلت هذه الایة * کفت ابن عباس چون نازل شد این آیت که * والذین یکنزون الذهب والفضة * مجمل مضمون آیت آنست که آنکسانیکه کنج میکنند زر وسیم را وخرج نمی کنند آنرا در راه خدا اکرم کرده میشود آن زر وسیم در آتش دوزخ وداغ کرده میشود بدان پیشانیها وپهلوها وپشت هاي ایشان را چنانکه در فصل اول کذشت * کبر ذلك علی المسلمین * بزرک وکران آمد آن بمسلمانان * فقال عمر انا افرج عنکم * پس کفت عمر من بکشایم پستکي این اشکال را از شما تفرج بجیم وتشدید کشادن از فرج بمعني کشایش * فانطلق عمر * پس رفت عمر * فقال * پس کفت * یا نبي الله انه کبر علی اصحابك هذه الایة * بدرستیکه کران آمد بر یاران تو این آیت * فقال * پس کفت آنحضرت * ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب ما بقي من اموالکم * بدرستیکه خدایتعالی فرض نکردانیده است زکوة را مکر برای آنکه پاک کرداند چیزی که باقي ماند است بعد از زکوة دادن از مالهاي شما پس چون زکوة مال ادا کردید باقي مال شما پاک شد اکر جمع کنید وکنجینه بسازید باکي ندارد ودر آیت قرآن که بر کنج نهادن وعید فرود آمده است بر تقدیریست که منع زکوة کنند واکر زکوة بدهند وکنج نهند داخل وعید نیستند * وانما فرض المواریث * وفرض نکردانید وي تعالی میراثها * وذکر کلمة * وذکر کرد آنحضرت کلمه را این قول زاویست یعنی آنحضرت بعد از قول وي وانما فرض المواریث کلمه ذکر کرد که من یاد ندارم آنرا وانچه یاددارم همین است که فرمود که حق تعالی که مواریث فرض کرده است براي همین کرده است که * لتکون لمن بعدکم * تا باشد اموال مرکساني را که بعد از شما اند که وارثان اند یعني در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اکر مال جمع نشود وبعد از کسی باقي نماند میراث از کجا باشد * فکبر عمر * پس کفت راوی * فکبر عمر * پس تکبیر کفت عمر بجهت تعجب از این سخن وحمد وثنا حق بر کشاده شدن کره این اشکال واباحت شارع برجمع اموال * ثم قال * پستر کفت آنحضرت * الا اخبرک بخیر ما یکنز المرء * ایا خبر ندهم ترا ای عمر به بهترین انچه کنج کند مرد * المرأة الصالحة * آن کنج کدام است زن صالح که بفر مودة حق عمل کند ودر فرمانبرداري رضای شوهر باشد چنانکه فرمود * اذا نظر الیها سرته * چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال وشادمان کرداند او را بمشاهدة حسن صورت وسیرت وروش وی * واذا امرها اطاعته * وچون کاری فرماید مرد او را فرمان برداري کند او را * واذا غاب عنها حفظته * وچون غائب کردد مرد از ان زن نکاه دارد حق او را ونفس ومال * رواه ابو داود * وعن جابر بن عتیك * بفتح عین وکسر تاء وسکون یاء انصاري صحابي بزرکست ودر شهود وي بدر را اختلافست وبعد از بدر تمامهٔ مشاهد را حاضر شده * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیاتیکم رکیب * تصغیر رکب که جمع راکب است زود باشد که بیایند شما را سوارکان * مبغضون * که دشمن داشته شده اند ومکروه اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که براي کرفتن اموال ایشان مي آیند یا بجهت آنکه کج خلقي میکنند وسختي مي نمایند مراد مصدقان اند که براي کرفتن صدقات مي آیند * فاذا جاؤکم فرحبوا بهم * پس چون بیایند شما را پس جای فراخ کنید برایشان ومرحبا بکوئید برایشان

ميان ايشان وميان چيزي كه مي طلبند ايشان از اموال * وخلوا بينهم وبين ما يبتغون * وخالي كردانيد وتهي مازيد ميان ايشان وميان چيزي كه مي طلبند ايشان از اموال تامیان ايشان وآن چيز حائلي ومانعي نباشد * فان عدلوا فلانفسهم * پس اگر عدل ورزند ايشان وزور وستم نكنند پس براي خود مي كنند كه ثواب عدالت يابند * وان ظلموا فعليهم * واگر ظلم وستم وزور كنند پس بر ايشان است بزه وزيان آن ومراد آنست كه اگرچه ظلم كنند باعتقاد وزعم شما يا مراد فرض وتقدير آنست مبالغة والا اگر بحقيقت ظالم كنند ارضاي ظالم چه صورت دارد * وارضوهم فان تمام زكوتكم رضاهم * وخشنود كردانيد ايشان را زيرا كه تمام وكمال زكوة شما خشنودي ايشانست يعني اگرچه اصل واجب زكوة باداي مال حاصل ميشود وليكن اگر مصدقان راضيه وخشنود روند اتم واكمل است * وليدعوا لكم * وبايد كه دعا كنند مصدقان براي شما بمتابعت آنحضرت كه بحكم الهي تعالي بعد از اخذ صدقات دعا ميكرد * رواه ابوداود * وعن جرير بن عبد الله * صحابي مشهور است بحسن صورت وسيرت * قال جاء ناس يعني من الاعراب الي رسول الله * گفت آمدند بعضي مردم از باديه نشينان بسوي آنحضرت * صلى الله عليه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقين ياتونا فيظلمونا * پس گفتند كه بعضي مردم از مصدقان مي آيند مارا پس ظلم مي كنند مارا * فقال * پس گفت آنحضرت * ارضوا مصدقيكم * راضي كردانيد مصدقين كان خود را * قالوا * گفتند آن مردم اعراب * يا رسول الله وان ظلمونا * راضي كردانيم ما ايشان را اگرچه ظلم كنند مارا * قال * گفت آنحضرت * ارضوا مصدقيكم وان ظلمتم * راضي كردانيد مصدقان خود را اگرچه ظلم كرده شويد شما بهمان توجيه وتاويل كه گفته شد * رواه ابوداود * وعن بشير * بفتح با وكسر شين معجمه * بن الخصاصيه * بفتح خاي معجمه وتخفيف صاد مهمله وتشديد يا وتخفيف ان نام مادر بشير است كه صحابي است ومولاي آنحضرت * قال قلنا ان اهل الصدقة يعتدون علينا * گفت بشير گفتيم ما يعني بآنحضرت كه اهل صدقه كه براي گرفتن صدقه از ما مي آيند تجاوز مينمايند از حد انصاف واعتدال وظلم ميكنند بر ما * افنكتم من اموالنا بقدر ما يعتدون * ايا بپوشيم ما از اموالهاي خود بر اندازه انچه ظلم ميكنند * قال لا * گفت آنحضرت نه پوشيد وصبر كنيد بر انچه ميكنند * رواه ابوداود * وعن رافع بن خديج * بفتح خا وكسر دال انصاري صحابيست * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العامل على الصدقة بالحق كالغازي في سبيل الله * عمل كننده بر صدقه بطريق حق وعدل وانصاف همچو كسي است كه غزا كننده است در راه خدا ويابنده است ثواب ان را * حتى يرجع الي بيته * تا انكه باز كردد بسوي خانهٔ خود * رواه ابوداود والترمذي * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لاجلب ولاجنب * روايت است از عمرو بن شعيب از پدرش از جدش از ان حضرت كه روا نيست نه جلب ونه جنب هردو بجيم متحرك الاوسط اول بلام وثاني بنون مراد بجلب آنست كه فرود ايد ساعي در جاي دور وامر كند خداوندان ماشيه را كه كشيده بيارند ماشيه خود را در جاي كه فرود آمده است وجنب انكه خداوند ماشيه دور رود از جاي خود وساعي را تكلف كند كه بجانب او ورد هردو منهي عنه است از جهت حصول تعب مشقت در اول بر متصدق ودر ثاني بر مصدق * ولاتوخذ صدقاتهم الا في دورهم * وگرفته نشود صدقهاي مردم مگر در سراها وجايهاي ايشان اين تتمه وتاكيد كلام سابق است وشامل صورت جلب وجنب است هردو * رواه ابوداود * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استفاد مالا فلازكوة فيه حتى يحول عليه الحول * كسيكه بيابد مال را پس نيست زكوة آن بروي تا انكه بگذرد بروي يكسال * رواه الترمذي وذكر جماعة انهم وقفوه على ابن عمر * وذكر كرده است ترمذي جماعة از رواة را كه وقف كرده اند اين حديث را بر ابن عمر يعني اين قول ابن عمر است نه حديث آنحضرت وحديث موقوف قول صحابي را گويند چنانچه مرفوع حديث رسول را خوانند صلعم اما اين چنين موقوف كه بي سماع آنحضرت معلوم نتوان كرد حكم مرفوع دارد چنانكه در محل معلوم شد * وعن علي ان العباس رضي الله عنهما سال رسول الله صلى الله عليه وسلم في تعجيل صدقة قبل ان تحل * روايت است از امير المؤمنين علي رض كه عباس رض سوال كرد در شتاب دادن زكوة خود را پيش از آنكه تمام شود سال

زود آید وقت وی و تحل بکسر حا است از حلول دین اما حلول در مکان بکسر و ضم هر دو آمده کذا قالوا * فرخص له ذلك *
پس رخصت کرد آن حضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذهب نزد ما و نزد اکثر ائمه از جهت وجود
سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مؤید توجیه اول مر قول آنحضرت را که واما العباس فهي علي که در فصل اول از حدیث
ابي هريرة گذشت * رواه ابو داود والترمذي وابن ماجة والدارمي * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي
صلى الله عليه وسلم خطب الناس فقال الا من ولي يتيما له مال فليتجر فيه * خطبه خواند آنحضرت و تعليم کرد مردم را پس
گفت آگاه باشید هر که والی شد و نگاهداشت یتیمی را که مر او را مال است پس باید که سودا گری کند در وی * ولا يتركه
حتى تاكله الصدقة * و نکذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه یعنی کم کرداند و فانی کرداند او را زکوة
* رواه الترمذي وقال في اسناده مقال * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است
* لان المثنى بن الصباح ضعيف * زیرا که مثنی بن صباح بتشدید با که یکی از راویان این حدیث است اگرچه مرد صالح و در
عبادت قوی است اما حدیث وی نرمی دارد مات سنه تسع واربعين ومائة * الفصل الثالث * عن ابي هريرة رض قال لما
توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم واستخلف ابوبكر بعده * گفت ابوهریره چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه
گردانیده شد ابوبکر بعد از وی * وكفر من كفر من العرب * و کافر شد کسی که کافر شد از عرب بانکار زکوة و لحوق بمسیلمه کذاب
لعنه الله پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس انکار وی کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع
آوردند از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفران نعمت است چنانکه در حدیث من ترك
الصلوة متعمدا فقد كفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند و بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر و نفی هر دو
جائز باشد و عمر رض اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان باستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد با ابی بکر و اعتراف
کرد که حق همان است که ابوبکر بدان است چنانکه میفرماید * قال عمر بن الخطاب لابي بكر رضي الله عنهما كيف تقاتل الناس وقد
قال رسول الله * چگونه کشش میکنی مردم را و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس
حتى يقولوا * امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان * لا اله الا الله فمن قال * پس کسی که بگوید * لا اله
الا الله عصم مني ماله ونفسه * نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را * الا بحقه * مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده
است الا بحق الاسلام چنانکه دیت و قصاص و جزآن * وحسابه على الله * و حساب او بر خدا است یعنی حکم او در ظاهر شرع
اینست و حساب باطن او در آخرت بعلم الهی است چنانکه منافق باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق * فقال ابوبكر
والله لاقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة * پس گفت ابوبکر بخدا سوگند هر آینه قتال می کنم کسی را که جدائی کند و فرق
نهد میان نماز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشد و وجوب زکوة را منکر گردد یا باول عمل کند و از ثانی امتناع آرد * فان
الزكوة حق المال * زیرا که زکوة حق واجب در مال است چنانکه نماز حق واجب در نفس است و موجب هر دو اسلام
است * والله لو منعوني عناقا * بخدا سوگند اگر منع کنند مرا بزغاله و عناق بفتح عین انثی و لد معز که بیك مال نرسیده
است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پای بند شتر را و این مبالغه است در طلب حق واجب و در قاموس گفته است که عقال
بکسر عین زکوة یکساله از شتر و گوسفند * كانوا يؤدونها الى رسول الله * بودند که آدا می کردند بسوی رسول خدا * صلى الله
عليه وسلم لقاتلتهم على منعها * هر آینه قتال میکنم ایشان را بنا بر منع عناق یا بجهت کفر و ارتداد اگر منکر شوند یا برای حفظ شعار
اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فانهم * قال عمر فوالله ما هو الا رأيت ان الله شرح صدر ابي بكر للقتال * گفت عمر
پس بخدا سوگند نبود شان من و حال من در دین محاجت مگر آنکه دانستم من و روشن و هویدا شد بر من که خدای تعالی گشاد
سینه ابو بکر صدیق را برای قتال * فعرفت انه الحق * پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات
آمده است که صحابه دیگر نیز حتی علی مرتضی رض منع کردند ابوبکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعت

كثير اند مواد اخلاق و قصور قدر كارخانهٔ اسلام راه يابد و توقف و تاخير لايق نمى نمايد ابوبكر گفت رضي الله عنه
اگر تمام مردم يكجانب شوند و من تن تنها باشم قتال ميكنم و اين دلالت دارد بر كمال شجاعت ابوبكر رض * متفق عليه
وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون كنز احدكم يوم القيمة شجاعا اقرع * مي باشد گنج يكي از شما روز قيامت مار
بزرگ كل چنانچه در فصل اول گذشت * يفر منه صاحبه * ميگريزد ازان مار صاحب مار كه همين صاحب گنج باشد
* وهو يطلبه * وحال انكه ان مار ميجويد اورا * حتي يلقمه اصابعه * تاانكه لقمه ميكرد اند صاحب گنج آن مار را انگشتان
خود را چنانچه عادتست كه در وقت خوف از مار و مانند ان دست را در دهن ان مي اندازند و نيز اثر اعطا و منع
در دست و انگشتان ظاهر ميگردد * رواه احمد * وعن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال مامن رجل لايودي زكوة ماله
الاجعل الله يوم القيمة في عنقه شجاعا * نيست هيچ مردي كه ادا نمى كند زكوة مال خود را مگرانكه ميگرداند خداي تعالى
روز قيامت در گردن وي ماري را * ثم قرأ علينا مصداقه من كتاب الله * بسترخواند آن حضرت برما دليل اين سخن را كه
تصديق ميكند آنرا و موافق است بآن از كتاب خدا اين ايت را * ولا يحسبن الذين يبخلون بما اتهم الله من فضله الايه * تا تمام
آيت چنانكه در فصل اول گذشت * رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة * وعن عايشه رضي الله عنها قالت سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول * گفت عايشه شنيدم آن حضرت را كه ميگفت * ما خالطت الزكوة مالا قط الا اهلكته * نيا ميخت
زكوة هيچ مالي را مگر انكه هلاك كرد زكوة بجهت بيرون نياوردن وي ازان مال آنمال را بضايع شدن آنمال يا بحرام كردانيدن
آن وحرام چون نفع گرفته نمي شود پس آن در حكم هالك وضايع است * رواه الشافعي والبخاري في تاريخه * روايت كرد اين
حديث را شافعي و روايت كرد بخاري در تاريخ خود نه در صحيح خود * والحميدي * و روايت كرده است حميدي * وزاد *
و زياده كرده است حميدي در تفسير خود مراد بمخالطت زكوة مهلكه * قال * گفت آنحضرت * يكون قد وجب عليك
صدقة * ميباشد اين كه بتحقيق واجب شده است بر تو زكوة * فلا تخرجها * پس بيرون نمي آري تو زكوة را * فيهلك الحرام
الحلال * پس هلاك ميكرداند حرام حلال را بمخالطت وي باوي بعدم انتفاع يا بهلاك وضياع * وقد احتج به من يرى
تعلق الزكوة بالعين * وبتحقيق حجت گرفته است باين حديث باين تفسير كسي كه اعتقاد كرده تعلق زكوة را بعين مال چنانكه
شافعي رايست دیگر در اظهر روايات از ايشان و ايشان تجويز نمي كنند دفع قيمت در زكوة زيرا كه اين قربتي است كه تعلق
گرفته است بمحل پس ادا نيابد بغير آن چنانكه هدايا و ضحايا و تعلق زكوة بمال نزد ايشان تعلق شركت است زيرا كه
منصوص عليه شاة است مثلا پس شارع مخصوص واجب گردانيده است عين منصوص عليه را و ترك واجب گنجايش ندارد و
در نقل بر تعلق زكوة بمال در ذمه چنانكه نزد حنفيه است مخالطت زكوة بمال صورت ندارد و دليل حنفيه بر تعلق زكوة بذمه
آنست كه امر باداء زكوة بجهت فقير ايصال است مر رزق موعود را كه مشار اليه است بقول حق تعالى وما من دابة في
الارض الا على الله رزقها و رزق عبارت است از چيزي كه واقع شود بوي كفايت و اين مختلف است باختلاف حوائج بعد
ازان واجب گردانيد مال مسمي براغنيا براي ذات كريم خود جل جلاله و امر كرد بانجاز ان مواعيد ازان مسمي
و مال مسمي احتمال ندارد بكفايت آن حوائج و انجاز مواعيد سبب اختلاف آن حوائج و مواعيد پس متضمن كرد
امر بانجاز مواعيد اذن باستبدال را و بطلان قيد شاة بعينه چنانچه سلطان برات كند غازيان را بآلات حرب بر بعضي وكلاي
خود از مال معين كه بوي سپرده پس اين اذن است از سلطان باستبدال و در هدايا و ضحايا قيمت ازان جهت درست
نيست كه قربت آنجا اراقت دم است و در متنازع فيه سد حاجت محتاج است بر نقل بر تعلق بذمه اگرچه بصورت مخالطه
نيست امادر حكم مخالطت است و در معني آنست فافهم * هكذا في المنتقى * ابن چنين در منتقى است كه تصنيف ابن عبد البر
است * وروى البيهقي في شعب الايمان عن احمد بن حنبل باسناده الي عايشه * و روايت كرده است بيهقي در شعب
الايمان از امام احمد بن حنبل باسناد وى تا عايشه اين معني را كه * وقال احمد في خالطت * و گفته است احمد در قول

و مخالطت الزکوة * تفسیره ان الرجل یاخذ الزکوة و هو موسر او غني * تفسیروی اینست که مرد میگیرد زکوة را وحال آنکه وی موسر است یا غني شك راویست و اگر درمیان موسر و غني فرقي بنهند از جهت اشتقاق موسر از یسر بمعني سهولت ضد عسر و غني از غنا بمعني عدم فقر و احتیاج براي تنویع نیز تواند بود * و انما هي للفقراء * ونیست این زکوة مگر براي فقیران مخالطت زکوة بمال و اهلاك آن بخلطت حرام بحلال این معنی دارد پس درینمعني مراد بمخالطت زکوة بمال گرفتن آنست با وجود یسار و غنا و در معني اول مراد منع زکوة است و ندادن آن بفقراء و هرد و معني صحیح است و احتیاج مذکور مبني بر معني اول است * باب ما یجب فیه الزکوة * اتفاق دارند ائمه بر وجوب زکوة در انعام و اثمان و عروض و باقي همه اموال تجارت و اختلاف کرده اند در تره ها و سبزیها و میوه ها که دیرپا نباشد و مال تمام نا یستد نزد ائمه واجب نیست در آن زکوة و در تمر و رطب واجب است وقتیکه برسد به پنج وسق نه در کمتر از آن و معني آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابوحنیفه واجبست عشر در هرچه بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر درني و هیزم و کاه و حجت براي امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجته الارض ففیه العشر و تفاصیل این باب از کتب فقه باید جست *

* الفصل الاول * عن ابي سعید الخدري قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة * نیست در پایان از پنج وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مد و مد یك رطل و ثلث رطل و تحقیق این اوزان و تطبیق آن باوزان دیار خود در شرح سفر السعادت بتفصیل کرده شده است فاینظر ثمه * ولیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة * و نیست در چیزي که کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة اواق بفتح همزه جمع اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه دویست درهم باشد و ورق بفتح واو و کسر را فضه * ولیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة * و نیست در ما دون پنج نفر از شتر صدقه و ذود بذال معجمه از دو تا نه یا از سه تا ده را گویند درین حدیث جز ذکر زکوة تمر و نقره و شتر نکرده * متفق علیه * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی المسلم صدقة في عبده و لا في فرسه * نیست بر مسلمان صدقه در بنده وي و نه در اسپ وي مراد بنده خدمت و اسپ سواریست * و في روایة لیس في عبده صدقة الا صدقة الفطر * نیست در عبد وي صدقه مگر صدقه فطر که از وي میدهد * متفق علیه * وعن انس ان ابا بکر رض کتب له هذا الکتاب لما وجهه الی البحرین * روایتست از انس که ابوبکر صدیق نوشت براي وي این کتاب را آنگاه که متوجه کرد انید او را بسوي بحرین کتاب اینست * بسم الله الرحمن الرحیم هذه فریضة الصدقة التي فرض رسول الله * این فریضهٔ زکوة است که فرض کرد انیده است پیغمبر خدا * صلي الله علیه وسلم علی المسلمین * بر مسلمانان * والتي امر الله بها رسوله * و ان صدقه که امر کرده است خداي تعالی بآن پیغمبر خود را * فمن سئلها من المسلمین علی وجهها فلیعطها * پس کسی که طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع که مر آن صدقه راست باید که بدهد آنرا * ومن سئل فوقها فلا یعط * وکسی که طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید که ندهد بعد ازان بیان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید * في اربع وعشرین من الابل فما دونها من الغنم من کل خمس شاة * در بیست و چهار از شتران و آنچه پایان این بیست و چهار است از هر پنج شتر یك گوسفند و من الغنم بیان شاة است براي تاکید * فاذا بلغت خمسا و عشرین الی خمس وثلثین * پس چون برسند شتران بیست و پنج شتر را تا بسي و پنج شتر * ففیها بنت مخاض انثی * پس واجب دران بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکه یکسال بر وي کذشته باشد زیرا که ما در وي حامل مي باشد و مخاض ناقه هاي حامل را گویند جمع است که او را واحد نیست * فاذا بلغت ستا و ثلثین الی خمس و اربعین ففیها بنت لبون انثی * پس چون برسند سي و شش را تا چهل و پنج پس دران بنت لبون است ماده و بنت لبون بفتح لام آنکه دو سال بر وي کذشته باشد زیرا که ما در وي شیر میدهد بچهٔ دیگر را که زائیده است * فاذا بلغت ستا و اربعین الی ستین ففیها حقة * پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس دران حقه است بکسر حاء و تشدید قاف

* طروقة الجمل * که کوفته شده شتر است یعنی مفتیق آن شده است که شتر بر روی بچهل وآن آنست که بچهار سال

رسیده * فاذا بلغت واحدة وستين الى خمس وسبعين ففيها جذعة * پس وقتیکه رسد شصت ویکرا تا هفتاد وپنج پس در روی

جذعه است بفتح جیم وذال شترد رسیده خامسه * فاذا بلغت ستا وسبعين الى تسعين ففيها بنتا لبون * وچون برسد هفتاد وشش را تا نود

پس دروی دو بنت لبون است * فاذا بلغت احدى وتسعين الى عشرين ومائة ففيها حقتان طروقتا الجمل * پس چون برسد

نود ویک را تا صد وبیست در روی دو حقه است کوفته شده شتر * فاذا زادت على عشرين ومائة ففي كل اربعين بنت لبون *

پس چون زیاده کرد بر صد وبیست پس در هر چهل بنت لبون است * وفي كل خمسين حقة * ودر هر پنجاه حقه است

* ومن لم يكن معه الا اربع من الابل * وکسیکه نباشد باوی مگر چهار شتر * فليس فيها صدقة * پس نیست واجب در وی صدقه * الا ان يشاء

ربها * مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تبرع وتطوع چیزی بکند * فاذا بلغت خمسا * پس چون برسد پنج شتر را * ففيها

شاة * پس در روی یک گوسپند است * ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة * وکسی که برسد نزد وی از شتران مقدار

که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت ویک تا هفتاد وپنج است * وليست عنده جذعة * وحال آنکه نیست نزد وی جذعه * وعنده

حقة * ونزد وی حقه است * فانها تقبل منه الحقة ويجعل معها شاتين * پس قبول کرده میشود از آن کس حقه ومیکرداند باوی

دو گوسفند * ان استيسرتا له * اگر آسان شوند آن دو گوسپند مر او را * او عشرين درهما * یا بکرداند بیست درهم را

* ومن بلغت عنده صدقة الحقة * وکسی که برسد نزد وی صدقه حقه * وليست عنده الحقة وعنده الجذعة * ونیست نزد آن حقه

ونزد او جذعه است که فوق حقه است * فانها تقبل منه الجذعة * پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی جذعه * ويعطيه المصدق

عشرين درهما او شاتين * ومیدهد او را صدقه ستاننده بیست درهم یا دو گوسفند چنانکه بمصدق میداد در قسم سابق

* ومن بلغت عنده صدقة الحقة وليست عنده الا بنت لبون * وکسیکه رسیده نزد وی صدقه حقه ونیست نزد وی مگر بنت لبون

* فانها تقبل منه بنت لبون ويعطي معها شاتين او عشرين درهما * پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون وبدهد

همراه آن دو شاة یا بیست درهم * ومن بلغت صدقته بنت لبون وعنده حقة * کسیکه برسد صدقه وی بنت لبون را ونزد وی

حقه است * فانها تقبل منه الحقة ويعطيه المصدق عشرين درهما او شاتين * پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی حقه ومیدهد

او را مصدق بیست درهم یا دو گوسپند بر عکس آنکه او بمصدق میداد * ومن بلغت صدقته بنت لبون وليست عنده وعنده

بنت مخاض فانها يقبل منه بنت مخاض ويعطي معها عشرين درهما او شاتين ومن بلغت صدقته بنت مخاض وليست عنده

وعنده بنت لبون فانها يقبل منه ويعطيه المصدق عشرين درهما او شاتين * ترجمه این عبارت نظر بما سبق ظاهر است

وحاصل آنست که اگر مصدق را کمتر از واجب دهد چیزی دیگر با آن ضم کند واگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد

* فان لم يكن عنده بنت مخاض على وجهها وعنده ابن لبون * پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بر طریق وی ونزد وی

ابن لبون است نه بنت لبون یعنی نر نه ماده * فانه يقبل منه وليس معه شيء * پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی

همان ابن لبون ونیست باوی چیزی واین دلیل است که فضیلت انوثت منجبر میکردد بفضل سن * وفي صدقة الغنم في سائمتها

اذا كانت اربعين الى عشرين ومائة شاة * ودر صدقه گوسفندان در بیرون چرندگان این قید بجهت آن کرد که در علوفه

که در خانه علف میخورند زکوة نیست آنوقتی که باشد چهل تا صد وبیست یک گوسپند است * فاذا زادت على عشرين ومائة

الى مائتين ففيها شاتان * پس وقتیکه زیاده شوند بر صد وبیست تا دویست در وی دو گوسفند بز * فاذا زادت على

مائتين الى ثلثمائة ففيها ثلث شياه * پس چون زیاده شوند بر دویست تا سه صد پس دران سه گوسفند بز * فاذا زادت على ثلثمائة

ففي كل مائة شاة * پس چون زیاده شوند بر سه صد پس در هر صد یک گوسفند است * فاذا كانت سائمة الرجل ناقصة من اربعين

شاة واحدة * پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی اگرچه یک گوسفند

هم کم باشد از چهل * فليس فيها صدقة الا ان يشاء ربها * پس واجب نیست دران صدقه مگر آنکه خواهد صاحب آن بطریق

نفل چیزي بدهد * ولاتخرج فی الصدقة هرمة * وبیرون اورده نشود واده نشود در صدقه در ابل وغنم وبقر نیز کلان سال
* ولاذات عوار * ونه خداوند عیب ونقصان عوار بفتح عین وضم آن عیب ونقصان ظاهر مراد عیبي خواهد بود که موجب
نقصان قیمت کردد * ولاتیس * ونه بیرون آورده شود تیس بفتح فوقانیه وسکون تحتانیه در آخر سین مهمله بز نرکه آن را تکه
کویند * الاما شاء المصدق * مکر درووقت خواستن صدقه ستاننده بجهت غرضی ومصلحتی این استثناء است از تیس یا از
هرقسم که مذکور شدند * ولایجمع بین متفرق * وجمع کرده نشود میان متفرق * ولایفرق بین مجتمع * وتفریق کرده نشود میان
مجتمع این مرد واحتمال دارد نهي مررب المال را ومرساعي را مثال اول مردیست که مالک است چهل کوسفند را وواجب
د روي یکشاة است پس رفت وخلط کرد بچهل شاة شخصي دیکر تابکردد صدقة او از شاة بنصف شاة یابود اورا بیست شاة
مخلوط به بیست شاة دیکر پس تفریق کرد تا بحد نصاب نبود ومثال ثاني بود مردي را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آنرا
ساعي تا واجب کردد دروی زکوة یا مرد یصب که بود مرا ورا بیست وصد شاة وواجب در روي یکشاة است پس تفریق
کرد ساعي چهل چهل تا سه شاة واجب کردد * خشیة الصدقة * این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل
واسقاطا یا تکثیرا ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد * وماکان من الخلیطین * ونصابي که باشد میان دو شریک * فانهما
یتراجعان بینهما بالسویة * پس بدرستیکه آن هردو شریک رجوع کنند بیکدیکر به برابري بیانش آنکه مثلا دو مرد اند
در دویست شاة شریک یکی را چهل شاة است ودیکري را صد وشصت پس واجب کرد دبرا ول یکشاة و بردیکري
نیز یکشاة نه که واجب کردد براول خمس یک شاة وباقي برثاني * وفی الرقة ربع العشر * ووا جب کردد در
نقره چهل یک ورقة بکسر او تخفیف قاف وهم چنین ورق میم سکه زده که آنرا درهم کویند ومراد اینجا مطلق سیم
است * فان لم تکن الا تسعین ومائة فلیس فیها شيء الا ان یشاء ربها * پس اکر نباشد مکر صد ونود یعني کمتراز دویست
اکرچه یک درهم کم باشد پس نیست دران چیزی مکرآنکه بخواهد صاحب مال که بطریق نفل بدهد * رواه البخاري
* وعن عبد الله بن عمر عن النبي صلعم فیما سقت السماء والعیون * در چیزیکه آب داده است آسمان وچشمها
* او کان عثریا * یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله وثای مثلثه در قاموس کفته که عثری انچه آب داده است آنرا
آسمان وبیرون تقدیر تکرار دردعبارت لازم آید پس صواب انست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب
داده شده بعاثور وعاثور کویست که کنده میشود بزمین مانند جوئي وآب میرسد ازوی بسبزیها وترهها ودرخت خرما
وکشت کار وعثری نیز مردی رامیکویند که فارغ است از دنیا وآخرت وکار نمیکند براي هیچ یکی ازین ودرحدیث
آمده است که دشمن داشته ترین مردم نزد خدای عثریست یعني مرد فارغ از کار دنیا وآخرت ونخل راکه در آب دادن
آن بدالیه ومانند آن تعب نمي کشند عثری میکویند ازجهت حصول فراغ وآسایش دران وبالجمله درانچه بآب باران
وچشمه وکندن جوی بی آنکه بکشند بدلو ومانند ان حاصل شده * العشر * ده رایکی واجبست * وماسقي بالنضح * وآنچه
آب داده شده است بکشیدن آب ازچاه ومانند آن بشتروکاو وجز آن * نصف العشر * بست رایک است * رواه البخاري
* وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العجماء جرحها جبار * عجماء بروزن حمراء بمعني بهیمه چنانکه اسپ
وستور ومانند ان وجرح بضم جیم خستکي وبفتح خسته کردن روایت اینجا بضم است وجبار بضم جیم وتخفیف باهدرو
باطل شده ومراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسي را یا تلف کند چیزی را ونباشد باوی کشنده یارانده ودر
روز باشد جراحت وتلف او هدر وباطل است وهیچ چیزی بران لازم نمي آید اما اکر باوی سائق یا قائد باشد ضامن میکردد
زیراکه جرح واتلاف بتقصیر اوست وهم چنین اکر درشب باشد زیراکه مالک تقصیر کرده دربستن ونکاه داشتن وي چه عادت
درشب بستن ونکاه داشتن دواب وبهائم است واکرچه لفظ حدیث عام است ولیکن آنرا مقید ومخصوص ساخته اند بدلائل
واحادیث دیکر * والبئر جبار * یعنی اکر یکی را باجارة کرفت تا براي او چاهی بکند ناکاه درو افتاد بران شخص مستاجر

ضماني نباشد وهم چنين اکر در زميني که ملك اوست بکند يا در صحرائي که در راه گذر مردم است وشخصي دران بيفتد ضماني
نباشد * والمعدن * بکسر دال مشتق از عدن بمعني اقامت * جبار * واکر يکي را براي کان کندن باجاره کرفت ووي در کان
افتاد ودست وپاي اوبشکست يا هلاک شد چيزي لازم نيايد * وفي الرکاز الخمس * ودر رکاز پنج يکي است ورکاز
براء اول وبزاي در آخر ومراد بآن نزد حنفيه معدنست ونزد اهل حجاز دفينة اهل جاهليت معني اول انسب است
بسياق حديث ودر حديث آمده است که از آنحضرت صلعم پرسيدند که رکاز چيست فرمود ذهب وفضه که پروردکار
تعالى پيدا کرده است در زمين روز پيدايش وي ونزد شافعي در معدن زکوتي نيست وحکم وي حکم صيد است مکر آنکه
مستخرج ذهب وفضه باشد ونزد ما در وي خمس است بي اشتراط حولان حول * متفق عليه * الفصل الثاني * عن علي رض قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عفوت عن الخيل والرقيق * عفو کردم من از زکوة اسپ وبنده مراد اسپ سواري وبنده
خدمت است ودر عبارت عفو اشارتست که در امساک مال وترک انفاق آن براي خدا کناهي هست وليکن شفقت برحال
بندکان تقاضاي عفو کرده * فهاتوا صدقة الرقة من کل اربعين درهما * پس بدهيد صدقه نقره از هر چهل درهم يك
درهم بعد از آنکه بحد نصاب برسد که دويست درهم است * وليس في تسعين ومائة شيء * ونيست در صد ونود يعني در کمتر
از دويست چيزي * فاذا بلغت مائتين ففيها خمسة دراهم * بحساب مذکور که از چهل يك درهم * رواه الترمذي وابوداود
وفي رواية لابي داود عن الحارث الاعور عن علي * ودر روايتي مر ابي داود را از حارث اعور که تابعي است مشهور
بصحبت علي وتکلم کرده ائمه در وي از علي رض اين چنين آمده * قال زهير احسبه عن النبي صلى الله عليه وسلم * کفت
زهير که راويست از حارث اعور کمان ميبرم حارث را که اين حديث را که از علي روايت کرد کفت عن علي عن النبي صلعم
يعني رفع کرد بآنحضرت وموقوف برعلي نکذاشت تا اين قول علي باشد نه حديث پيغمبر صلعم * انه قال * روايت است
که آنحضرت کفت * هاتوا ربع العشر من کل اربعين درهما درهم * بدهيد چهاريك از ده ياك از چهل درهم يك درهم
است * وليس عليکم شيء حتى تتم مائتي درهم * وواجب نيست برشما هيچ چيز تا آنکه تمام شود وبکرد درقه دويست درهم
پس در وي پنج درهم است * فاذا کانت مائتي درهم ففيها خمسة دراهم * پس چون بود دويست درهم پس در وي پنج درهم است
* فما زاد فعلى حساب ذلك * پس آنچه برنصاب زياده شود برحساب آنست هرچه باشد اندک يا بيش ودر زر وسيم اين
چنين نيست که آنچه برنصاب زياده شود تا بحد معين چيزي نباشد چنانکه در شتر وکوسفند کذشت وميکويد * وفي الغنم
في کل اربعين شاة شاة * ودر کوسفندان در هر چهل کوسپند يك کوسپند است ودر آنچه زياده کرد د برچهل هيچ نيست
* الى عشرين ومائة * تا صد وبيست * فان زادت واحدة فشاتان * پس اکر زياده شود برصد وبيست يك شاة واجب
ميشود دو شاة * الى مائتين * تا دويست شاة همين دو شاة است * فان زادت فثلث شياه * پس اکر زياده شود بر دويست
اکرچه يك شاة هم باشد واجب ميشود سه شاة * الى ثلثمائة * تا سصد شاة وشاة بها است واصل شاة شوهة بدليل تصغير وي
برشويهة وجمع برشياه چنانکه جمع شفه شفاه مي آيد * فان زادت على ثلثمائة * پس اکر زياده شود برسصد يعني چهارصد شود
نه انکه هرچه زياده شود * ففي کل مائة شاة شاة * پس در هر صد شاة يکشاة است در چهارصد چهار ودر پنج صد پنج
وهکذا ودرميان هيچ نيست * فان لم تکن الا تسع وثلثون * پس اکر نباشد مکر سي ونه * فليس عليك فيها شيء * پس واجب نيست
برتو چيزي * وفي البقر في کل ثلثين تبيع * ودر کاوان در هر سي کاو تبيع است که يکسال تمام کرده ودر سال دوم در آمده
ومذکر ومؤنث در وي برابراست * وفي الاربعين مسنة * ودر چهل کاو مسنه است که دو سال تمام کرده ودر سال سيوم
درآمده است درين حديث ذکر صدقه ابل نيست چنانکه در حديث سابق در فصل اول کذشت ظاهرا انجماعت که مورد
حديث بودند اموال ايشان ازين قبيل نبوده * وليس على العوامل شيء * ونيست برشتران وکاوان که کار ميکنند مثل کشت کار
کردن يا آب کشيدن وجز آن چنانکه در اسبان سوار شدن وبنده خدمت چيزي نيست واين نزد ائمه ثلثه است ونزد امام

مالك در آنها نيز زكوة است * وعن معاذ ان النبي صلى الله عليه وسلم لما وجهه الى اليمن * روايتست از معاذ كه چون
آنحضرت متوجه كردانيد وفرستاد اورا بجانب يمن * امره ان يأخذ من البقر من كل ثلثين تبيعا او تبيعة * امر كرد آنحضرت
معاذ را كه بكيرد از كاوان از هر سي كاو يك كوساله نر يا ماده * ومن كل اربعين مسنة * وبكيرد از هر چهل كاو دو ساله در تبيع
مذكر ومونث هر دو ذكر كرده ودر مسنة مونث ذكر كرده اكتفا كرد باول يا در تبيع نر وماده هر دو برابر است ودر مسن
ماده معين است والله اعلم ونزد ما در هر دو نر وماده برابر است وهر دو جائز است * رواه ابو داود والترمذي والنسائي
والدارمي * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المعتدي في الصدقة كمانعها * مصدق ظالم كه از حد انصاف
واعتدال تجاوز كند در بزه وكناه همچو متصدق است كه منع زكوة ميكند وزكوة نميدهد يا مراد آنست كه اكر متصدق از حد تجاوز
كند وبغير مستحق ميدهد وبر وجه مامور نميدهد حكم آن دارد كه منع ميكند زكوة را ونميدهد آنرا * رواه ابو داود
والترمذي * وعن ابي سعيد الخدري ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس في حب ولا تمر صدقة * نيست در دانه ونه
در خرما زكوة * حتى تبلغ خمسة اوسق * تا آنكه برسد پنج وسق را واين مذهب ائمه ثلثه است ونزد امام ابو حنيفه در خارج از
اراضي عشر است مطلقا كم يا بيش چنانكه كذشت * رواه النسائي * وعن موسى بن طلحة * روايتست از موسى بن طلحة
بن عبيد الله كه تابعي ثقه است ودر زمان آنحضرت متولد شد وآنحضرت اورا اين نام نهاده * قال عندنا
كتاب معاذ بن جبل * كفت نزد ما كتاب معاذ بن جبل است * عن النبي * از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم انه قال *
كفت موسى بن طلحة * انما امره ان يأخذ الصدقة من الحنطة والشعير والزبيب والتمر * امر نكرد آنحضرت معاذ را مكر آنكه
بكيرد صدقه را از كندم وجو ومويز وخرما ظاهرا موجود دران جا يا كثير الوقوع همين اشيا بود نه كه زكوة منحصر درينها باشد
* مرسل رواه في شرح السنة * اين حديث مرسل است روايت كرده است بغوي آنرا در شرح السنه وذكر بودن او مرسل سخن
است ووجه آن در شرح مذكور است * وعن عتاب * بفتح عين مهمله وتشديد مثناة * بن اسيد * بفتح همزه وكسر سين قرشي
امويست اسلام آورد روز فتح عامل كردانيد اورا آنحضرت صلعم بر مكه وهمبران مقرر داشت اورا ابو بكر ووفات يافت
روز وفات ابي بكر وعمر او بيست وپنج ساله بود واز سادات قريش بود خير وصالح رضي الله عنه * ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال في زكوة الكروم انها تخرص كما تخرص النخل * كفت آن حضرت در زكوة درختان تاك يعني در ميوه اوكه انكور
انست كه اندازه كرده شود بر درخت چنانكه اندازه كرده ميشود خرما بر درخت * ثم تؤدى زكوته زبيبا كما تؤدى زكوة النخل تمرا * پس ادا
كرده شود زكوة كرم در حالتي كه زبيب است چنانچه ادا كرده ميشود زكوة نخل در حالتي كه تمر است يعني وقتيكه پيدا
شود در انكور وخرما شيريني اندازه كند شخصي كه ماهر است دران كه انكور چون مويز شود يعني خشك كردد با اين
رطب كه تمر كردد يعني خشك شود چه مقدار خواهد شد اكر بنصاب برسد زكوة آن بدهد * رواه الترمذي وابو داود
* وعن سهل بن ابي حثمة * بفتح مهمله وسكون مثلثه صحابي است صغير ولادت او در سال سوم از هجرتست كه * انه حدث
ان رسول الله * حديث كرد كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان يقول * بود كه ميكفت * اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث *
چون اندازه كنيد انكور وخرما را پس بكيريد يعني دو ثلث وبكذاريد ثلث را از ان مراد آنست كه تعين كنيد مقدار
زكوة را در ان ميان دو ثلث را بكيريد وثلث را بمالك بكذاريد واحسان كنيد بوي تا آنرا بهمسايها خود بخوراند و
بر همكذران وهركه برسر وقت وي برسد احسان كند تا از مال خود صرف بكند واين خطابست بمصدقان وتوسعه است
بر متصدقان در فواكه وثمار كه محل صرف وبذل اند * وان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع * اكر نتوانيد كذاشت ثلث
را پس بكذاريد ربع را وكم ازين نبايد * رواه الترمذي وابو داود والنسائي * وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يبعث عبد الله بن رواحة الى يهود * بود آنحضرت كه ميفرستاد عبد الله بن رواحة را كه از مشاهير
صحابه بود وشاعر بود ودر غزوه مؤته شهيد شده بسوي يهود يعني يهود خيبر * فيخرص النخل حين تطيب * پس قياس و

تعجبن مكيردوس خرما را بر درخت هنكاميكه خوش ميكشت خرمايعني ظاهر ميشد در وي شيريني * قبل ان يوكل منه * پيشتر
ازانكه خورده ميشد از ان اين احاديث دلالت دارند بركفايت خرص درين باب وبرهمين اند عامه اهل حديث واين قول
قديم است مرشافعي را وليكن فقها ميكويند كه اين مفضي ميكردد بربوا وميكويند كه ورود اين احاديث پيش از تحريم
ربوا است كذا قيل پوشيده نماند كه ورود اين احاديث درباب صدقه است وشارع دران مسامحت كرده وانيجا استبدال
مال بمال نيست تا ربوا لازم آيد وقول فقها در باب بيع است اكر اين احاديث در غير بيع است فلا اشكال واكر عام است
مخصوص كردانيده شود بغير آن والله اعلم * رواه ابوداود * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في العسل
في كل عشرة ازق زق * روايتست از ابن عمر كه كفت آنحضرت در زكوة عسل در هرده مشك يك مشك است * رواه الترمذي
وقال في اسناده مقال * وكفت ترمذي در اسناد اين حديث سخن است وبعضي راويان وي مطعونند * ولا يصح عن النبي * و
بصحت نرسيده است از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم في هذا الباب * يعني درباب زكوة عسل * كثير شيء * بسيار چيز وعلماء
نيز اختلاف دارند نزد امام شافعي در عسل زكوة نيست وبيهقي از اميرالمؤمنين علي رض روايت كرده كه فرمود
ليس في العسل زكوة ونزد امام ابي حنيفه در ان عشر است اكر در ارض عشريه است كم باشد يا بيش ومعتبر نيست نصابي
معين چنانچه درخارج ارض از خضروات وفواكه وحجت امام ابيحنيفه قول حضرت رسول است صلعم ما اخرجته الارض ففيه العشر
ودر روايتي از ابي يوسف معتبر در وي قيمت است ودر روايت ديكر ده قربه است چنانكه در حديث ترمذي كه مذكور
است در كتاب هوا ما عسلي كه بيرون مي آيد از جبال در وي نيز عشر است نزد امام وچيزي نيست نزد ابي يوسف واز
جامع صغير نقل كرده اند كه عسلي كه در جبال وبريه وارض موات يافته شود اكر احراز كرده شده پس در وي عشر است
والا حكم صيد دارد والله اعلم * وعن زينب امرأة عبد الله * روايتست از زينب زن عبد الله بن مسعود كه از صحابيات
است وصحابه از وي روايت ميكنند * قالت خطبنا رسول الله * كفت خطبه خواند براي ما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
فقال يا معشر النساء تصدقن * پس كفت آنحضرت كه اي كروه زنان تصدق كنيد * ولو من حليكن * واكرچه از زيور شما باشد
وحلي بضم حاء وكسر لام وتشديد يا ودر بعضي حليتكن بكسرحا وسكون لام وبتاي فوقانيه بعد تحتانيه * فانكن اكثر
اهل جهنم يوم القيمة * زيرا كه بدرستيكه شما بيشترين دوزخيانيد روز قيامت * رواه الترمذي * واختلاف كرده اند
در زكوة حلي مرنسا را پس نزد امام ابوحنيفه در وي زكوة است ونزد مالك زكوة نيست در حلي كه مباح است استعمال
وي وشافعي را دو قول است واظهر همين است وهمين مختار در مذهب احمد ودر انچه براي پوشيدن نبود يا براي
اجاره وتجارت باشد يا حرام بود پوشيدن آن يا مهيا كرده شده است براي انفاق نزد حاجت در وي زكوة است
باتفاق نزد ايشان نيز وامام محمد در موطا كفته كه زكوة نيست در حلي از جواهر ولآلي در هرحال وحجت ايمه
آنست كه وي مستعمل مباح است پس مشابه بجامهاي پوشش وبندكان خدمت وخانهاي سكونت باشد وحجت امام
ابي حنيفه عموم قول حق تعالى والذين يكنزون الذهب والفضة الاية وعموم قول پيغمبر صلعم في الرقة ربع العشر واحاديث
در هردو جانب واقع است وصحابه وتابعين ومن بعدهم اختلاف داشتند در ان وبعضي كفته اند كه مراد بزكوة حليه
عاريت دادن است وروايت كرده شده است اين تاويل از سعيد بن المسيب وحسن بصري وورود وعيد ناظر در جانب
وجوب است والله اعلم * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان امرأتين اتتا رسول الله * دو زن آمدند پيغمبر خدا را
* صلى الله عليه وسلم وفي ايديهما سواران من ذهب * ودر دستهاي هريك از اين دو زن ياره بود از طلا * فقال لهما تؤديان زكوته *
پس كفت آن حضرت آن دو زن را اياداء ميكنيد شما زكوة آنرا * قالتا لا * كفتند ادا نميكنيم زكوة آنرا * فقال لهما رسول الله صلعم *
پس كفت حضرت آن دو زن را * اتحبان ان يسوركما الله بسوارين من نار * آيا دوست ميداريد شما كه بپوشاند شما را
حق تعالى دو سوار را از آتش دوزخ * قالتا لا * كفتند آن دو زن دوست نميداريم كه بپوشاند ما را حق تعالى سوارها از آتش

دوزخ * قال فادیا زکوتہ * گفت آن حضرت پس اداکنید زکوٰۃ آنرا * رواہ الترمذی وقال هذا حدیث قد روی المثنی
بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحوہ * وگفتہ است ترمذی این حدیثی است کہ بتحقیق روایت کردہ است مثنی بن صباح
از عمرو بن شعیب مانند آن * والمثنی بن الصباح وابن لهیعة یضعفان فی الحدیث * ومثنی بن صباح وابن لهیعہ کہ دو نیز از
رواۃ این حدیث است ضعیف داشته می شوند درحدیث * ولا یصح فی هذا الباب عن النبی صلعم شیٔ * وصحیح نشدہ است
در باب زکوٰۃ حلی از ان حضرت چیزی * وعن ام سلمة قالت کنت البس اوضاحا من ذهب * گفت ام سلمہ بودم من می
پوشیدم اوضاح از طلا جمع وضح بضاد معجمہ وحاء مہملہ نوعی از زیور است واصل وی از فضہ است واز ذهب نیز می باشد
چنانکہ درین حدیث واقع شدہ است ووجہ تسمیہ بوضوح بجهت سفیدی وروشنی اوست در صراح گفتہ وضح درم سرہ
وپیرایۂ ازدرم درست وروشنی وسفیدی ام سلمہ میگوید * فقلت * پس گفتم من * یا رسول الله اکنز هو * آیا کنج است
این کہ بران وعید واقع شدہ * فقال ما بلغ ان یؤدی زکوتہ * گفت آن حضرت چیزی کہ برسد مقداری راکہ اداکردہ
میشود زکوٰۃ آن یعنی بحد نصاب برسد * فزکی فلیس بکنز * پس دادہ شد زکوٰۃ آن پس نیست کنز کہ بران وعید است وهم
چنین هرمال کہ زکوٰۃ آن اداکنند از حیطۂ وعید خارج است * رواہ مالک وابو داؤد * وعن سمرة * بفتح سین وضم میم * بن جندب *
بضم دال وفتح آن * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یامرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعد للبیع * بود آنحضرت امر میکرد
ما راکہ بیرون آریم صدقہ را ازمالی کہ امادہ میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی انچہ برای خوردن و پوشیدن
وخدمت وسواری می بود بران زکوٰۃ نبود * رواہ ابوداؤد * وعن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد * ربیعہ
کہ تابعی جلیل القدر متفق علیہ است میان علماء او را ربیعة الرأی میگویند روایت میکند از بسیاری صحابہ * ان رسول الله *
کہ پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اقطع لبلال بن الحارث المزنی * جدا کردہ داد مربلال بن حارث مزنی راکہ از صحابہ
است وبران حضرت در وفد مزنیہ آمدہ بود واقطاع جدا کردانیدن امام است بعضی از لشکریان خود را قطعۂ زمین تا از
حاصل آن رزق خود سازد واقطاع گاهی بتملیک میشود وگاهی بغیر تملیک * معادن القبلیة * کانهای قبلیہ را بفتح قاف وبا نام
ناحیہ ایست از ساحل بحر میان وی ومیان مدینہ پنج روزہ راہ است * وهی من ناحیة الفرع * واین قبلیہ از جانب فرع
است بضم فاء وسکون را موضعی است در جانب بالای مدینہ میان حرمین * فتلک المعادن لا یوخذ منها الا الزکوٰة الی الیوم *
پس آن کانها گرفتہ نمی شود ازانها مگر زکوٰۃ کہ چهل یک است یعنی گرفتہ نمیشود خمس چنانکہ حکم معادنست واین
مذهب امام مالک وشافعی است در قولی ونزد امام ابوحنیفہ وشافعی در قول دیگر در آن خمس است وقول دیگر مر شافعی را
آنست کہ اگر یافتہ است آنرا بتعب ومؤنت چهل یک ور الا خمس * رواہ ابو داؤد * الفصل الثالث * عن علی رضی الله
عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضروات صدقة * گفت آنحضرت کہ نیست در سبزیها وترہ ها زکوٰۃ واین
مذهب ایمۂ ثلثہ است ومیوہ ها کہ در برنپایند وسال تمام نا یستند همین حکم دارند ونزد امام ابو حنیفہ در هرچہ از زمین
روید کم یا بیش دہ یک است مگر کاہ ونی وهیزم از جهت عموم قول آنحضرت صلعم ما اخرجته الارض ففیه العشر چنانکہ
در شرح ترجمۂ باب اول گذشت * ولا فی العرایا صدقة * ونہ در عرایا صدقہ است وعرایا جمع عریہ است وآن فروختن
رطب یعنی خرمای تر کہ بر درخت است بتمر یعنی خرمای خشک بطریق تخمین واگرچہ از بیع میوۂ تر بر درختان بمیوۂ
خشک کہ آنرا مزابنہ گویند بزاو تقدیم با بر نون نهی کردہ اند چنانچہ در کتاب البیوع بیاید ان شاء الله تعالی
اما برای بعضی مفلسان ومحتاجان کہ میخواهند رطب بخورند ونقدی در دست ندارند کہ بدان بخرند ونخلی هم
ندارند کہ ازان رطب بعیال خود بخورانند تمری درخانہ دارند کہ بدان قوت عیال میسازند پارۂ ازان کہ از قوت
زیادہ ماندہ است بصاحب نخلی میدهند واز وی رطبی کہ برد رخت دارد بخرص میخرند ودرین بجهت شفقت و
دفع احتیاج این جماعت درما دون خمسہ اوسق رخصت دادہ اند وچون اقل از خمسۂ اوسق بود در روی زکوٰۃ نباشد

چنانكه فرمود * ولا في اقل من خمسة ازرق صدقة ولا في العوامل صدقة * و نيست بر چهارپايها كه كار ميكنند و نه براي تجارت صدقه چنانكه گذشت * ولا في الجبهة صدقة * و نيست در جبهه صدقه * قال الصقر الجبهة الخيل والبغال والعبيد * گفته است صقر بقاف كه از رواة اين حديث است كه مراد بجبهه اسپان و استران و غلامانند كه پيشاني دارند * رواه الدارقطني * وعن طاؤس ان معاذ بن جبل اتي بوقص البقر * روايتست از طاوس يماني كه از مشاهير تابعين است كه آورده شد بوقص گاوان تا زكوة آنها بستانند * فقال لم يأمرني فيه النبي صلى الله عليه وسلم بشيء * گفت معاذ امر نكرده مرا در وي آنحضرت بچيزي از زكوة * رواه الدارقطني والشافعي وقال الوقص مالم تبلغ الفريضة * و گفته است شافعي كه وقص چيزي است كه بحد نصاب كه در وي زكوة واجب گردد نرسيده است خواه ابتدا خواه در ميان دو فريضه و گفته اند كه مراد اينجا اول است زيرا كه آنچه آورده بودند نزد معاذ همان اول بود والله اعلم و وقص در لغت بمعني شكست و نقصان آيد * باب صدقة الفطر * صدقهٔ فطر فرض است نزد شافعي و هم چنين نزد احمد در ظاهر مذهب و سنت موكده است نزد مالك و واجب است نزد ما بمعني مقابل فرض و در حديث ابن عمر چنانكه بيايد اطلاق لفظ فرض بران واقع شده پس شافعي و احمد بر ظاهر حمل ميكنند و مالك ميگويد فرض بمعني تقدير است و ما ميگوئيم در حديث ديگر بجاي فرض امر واقع شده و امر ثابت بدليل ظني مفيد وجوب است و شرط وجوب صدقهٔ فطر نزد ما ملك نصاب فاضل از حاجت اصلي است بي شرط نماء و نزد شافعي هركه قادر است بر قوت يوميهٔ خود و براي كسيكه بروي نفقهٔ اوست فاضل از لباس و مسكن و خادم و دين فرض است بروي صدقه فطر و شرط نيست نصاب ديگر بدانكه واجب در صدقه نصف صاع از بر و صاع از تمر و شعير و در بعضي احاديث صاع از بر نيز آمده و در بعضي صاع از طعام واقع شده و در بعضي صاع مطلق آمده غير مقيد بچيزي و گفته اند كه واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود و زياده بطريق تطوع بود نه وجوب و بعضي گفته اند كه واجب دران زمان صاع از بر يا تمر يا شعير بود پس مردم بعد از ان نصف صاع از بر گرفتند كه معادل بود در قيمت بصاع از تمر يا شعير فافهم و زبيب در حكم بر است نزد ابي حنيفه و در حكم شعير است نزد ابي يوسف و محمد و مروي است از امير المؤمنين علي رض كه در زمان خلافت خود فرمود كه واجب نصف صاع است از بر اما چون توسعه كرد پروردگار تعالى بر شما تمام صاع دهيد از بر و غيره و ازينجا معلوم ميشود كه زياده بر نصف بطريق تطوع است * الفصل الاول * عن ابن عمر رضي الله عنهما قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعير * گفت ابن عمر فرض كردانيد آنحضرت زكوة فطر را صاعي از تمر يا صاعي از شعير و درين حديث ذكر بر نيست و ازينجا توهم كرده اند بعضي از مردم كه اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وي بصاع از تمر يا شعير و صواب آنست كه نصف صاع از بر بود و تخصيص ذكر تمر و شعير درين حديث بجهت غلبهٔ وجود اين دو جنس باشد و گويند كه ابن عمر از تمر ميداد چون وجود تمر و شعير در مدينه كم شد از شعير ميداد و آن جز يكبار نبود * على العبد والحر والذكر والانثى والصغير والكبير من المسلمين * بر بنده و آزاد و مرد و زن و خورد و كلان از مسلمانان و بنده چون ملك ندارد وجوب بروي بمعني وجوب بر مالك او خواهد بود از جانب وي و هم چنين وجوب بر صغير بمعني وجوب بر پدر او ست اگر مالك مال نبود و الا از مال وي خواهد بود و امام محمد گويد با وجود مال بر پدر واجب است * وامر بها ان تؤدى قبل خروج الناس الى الصلوة * و امر كرد بصدقهٔ فطر كه ادا كرده شود پيش از برآمدن مردم بسوي نماز ظاهر حديث درين است كه ادا بعد از نماز كفايت نمي كند ليكن ائمه اربعه اتفاق دارند كه ادا پيش از نماز مستحب است نه واجب و امر درينجا براي استحباب است و درينجا تفصيل بسيار است در شرح سفر السعادت آنرا ذكر كرده ايم * متفق عليه * وعن ابي سعيد الخدري قال كنا نخرج زكوة الفطر صاعا من طعام * گفت ابو سعيد خدري بوديم ما كه مي برآورديم صدقهٔ فطر را يك صاع از طعام بعضي گفته اند كه مراد بطعام گندم است كه متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضي گفته اند كه مراد ذره است بضم ذال معجمه و تشديد راء كه متعارف دران وقت نزد اهل

حجازوغالب اقوات ايشان آن بود * اوصاعا من شعير * يا بيرون مي آورديم صاعي ازجو * اوصاعا من تمر * يا صاعي
ازخرماي خشك * اوصاعا من اقط * بفتح همزه وكسر قاف وبطاى مهمله يا صاعي ازقروت كه آنرا ماضر نيز كويند وآن
شيرترش كه خشك ميشود ومثل سنك ميكردد * اوصاعا من زبيب * يا صاعي ازانكورخشك كه آنرا مويز ميخوانند * متفق
عليه * الفصل الثاني * عن ابن عباس رضى الله عنهما قال في آخر رمضان اخرجوا صدقة صومكم * كفت ابن عباس درآخر
ماه رمضان بيرون آريد صدقهٔ روزهٔ خودرا مراد صدقهٔ فطراست ودرحقيقت آن صدقه صوم است كه صوم بي اداء آن
معلق مي باشد وچون اداكرده ميشود درمحل قبول مي افتد چنانكه درحديث آمده است * فرض رسول الله صلى الله
عليه وسلم هذه الصدقة صاعا من تمرا وشعير * واجب كردانيده است آنحضرت اين صدقه را يكصاع ازخرما ياجو * ر
نصف صاع من قمح * بفتح قاف وسكون ميم يا نصف صاع ازكندم * على كل حرا ومملوك ذكرا وانثى صغيرا وكبيرا * بوهركس
آزاد باشد يا بنده مرد باشد يا زن خورد باشد يا بزرك * رواه ابوداود والنسائي * وعنه قال فرض رسول الله صلى الله عليه
وسلم زكوة الفطر * وهم ازابن عباس رض است كفت واجب كردانيده است پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم زكوة فطر يعني
صدقهٔ فطر را * طهرة للصيام * ازجهت پاك كردانيدن روزه را ودربعضى نسخ طهرة للصيام * من اللغو والرفث * ازسخن بيهوده
ولا يعني كفتن وازرفث كه واقع شده باشد درصوم ورفث بفتح را وفا بمعني جماع وفحش وانچه ميرود ازسخن ميان مرد وزن در
زيرلحاف وانچه خطاب كند مرد بازن ازفحش بعد ازان استعمال كرده ميشود درهركلام قبيح مراد تقصيرات وكناهانست كه درادا ء
روزها كماهو حقه بوجود آمده باشد * وطعمة للمساكين * وصدقهٔ فطرواجب است ازجهت طعام دادن بمساكين وبي نياز
كردانيدن ايشان را ازسوال دران روز چنانكه درحديث آمده است * رواه ابوداود * الفصل الثالث * عن عمرو بن شعيب
عن ابيه عن جده ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث مناديا في فجاج مكة * آنحضرت برانكيخت وفرستاد آوازكننده را
دركوچهاي شاهراه مكه تا ندا كند * الا ان صدقة الفطر واجبة على كل مسلم * آكاه باشيد كه صدقهٔ فطر واجب است برهر
مسلمان * ذكرا او انثى حرا اوعبدا صغيرا اوكبيرا مدان من قمح * صدقهٔ فطر دومد است ازكندم يعني نصف صاع چه صاع
چهارمد است * اوسواه * ياجز آن كه زبيب باشد چنانكه مذهب امام ابوحنيفه است * اوصاع من طعام * اكر مراد
بطعام كندم باشد اوازبراى شك راوي است واكر جزآن باشد براي تنويع * رواه الترمذي * وعن عبد الله بن ثعلبة او
ثعلبة بن عبد الله بن ابي صعير * بضم صاد وفتح عين مهملتين * عن ابيه * اين چنين است درنسخ مشكوة وصواب عبد الله
بن ثعلبة بن صعيرا وبن ابي صعير وثعلبه صحابي است مراورا يك حديث است ازآنحضرت درصدقهٔ فطر دركاشف كفته
است ثعلبة بن صعير وبعضى ميكويند ابن ابي صعير مراوراصحبت است روايت ميكند ازوى پسرش عبد الله * قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم صاع من براوقمح * شك راويست وبر وقمح هردو بمعني كندم است ميفرمايد صاع ازكندم
است * عن كل اثنين * ازهردوكس نصف صاع ازهركس * صغيرا وكبيرحرا وعبد ذكرا وانثى اما غنيكم فيزكيه الله *
اما توانكر شما پس پاك ميكرداند اورا ونما مي بخشد مال اورا خداى تعالى بسبب صدقه دادن * واما فقيركم فيرد عليه
اكثرمما اعطاه * واما فقير شما پس ميدهد وميرساند اورا خدايتعالى بيشتر ازانچه داده است وغني ميكرداند اورا
ببركت صدقه ومضاعف ثواب آن واين معني درغني نيزخواهد بود تخصيص او بفقير ازبراى تسليه وترغيب اواست
* رواه ابوداود * باب من لا تحل له الصدقة * باب دربيان كسيكه حلال نيست مراورا صدقه خوردن ومال زكوة كرفتن
وكاهي عنوان باب اين چنين ميسازند باب من لا يجوز دفع الزكوة اليه دربيان كسيكه روانيست دادن زكوة مراورا و
مآل معني هردوعبارت يكيست امادرمادهٔ كافرتفاوتي ميكند كه عنوان ثاني دروى صادق است كه دفع زكوة بسوى كافر
جائز نيست ومسقط ذمه نه وتحت كرده نمي شود ازعدم حل آن بروى ودربني هاشم هردومعني صادق است وظاهرو
بالجمله زكوة بكافر نتوان داد بخلاف صدقات ديكرمثل صدقهٔ فطر وكفارات ونذراى مسلمانان احب وافضل اند وعلام

جواز دفع زكوة به بني هاشم ظاهر روايت است ودر روايتي از امام ابي حنيفة جائز است درين زمان وممنوع دران زمان
بود ودر روايتي ازوي واز ابويوسف جائز است دفع بعضي بني هاشم ببعض وجائز نيست دادن زكوة بكسيكه مالك نصاب
است ودر روايتي الا بعلماكه حوائج ايشان خصوصا جمع كتب ايشان رادركار است بعيار است وبكسيكه ميان او ومزكي
نسبت ولادت است بخلاف ديكر اقربا اعمام وعمات واخوال وخالات واولاد ايشان بلكه اولي وافضل است صله
كه با صدقه جمع ميشود وبكسيكه نسبت زوجيت دارد وبمكاتب خود ومدبر وام ولد خود نيز ندهد * الفصل
الاول * عن انس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بتمرة في الطريق * كذشت آنحضرت بيك خرما يعني خرماد رراه
افتاده بود نظر آنحضرت بران خرما افتاد * فقال لولا اني اخاف ان تكون من الصدقة لاكلتها * پس كفت آنحضرت
اكرنمي بود كه مي ترسيدم كه باشد اين خرما از صدقه مرآينه مي خوردم من آنرا وليكن نخوردم از ترس آنكه مبادا از صدقه
باشد از ينجا معلوم شد كه صدقه بر آنحضرت صلعم ازجهت كرامت وطهارت جوهر شريف وي حرام بود وبا حاديث
ديكر نيز معلوم شد كه بر بني هاشم وموالي ايشان نيز حرام است وكفته اند كه برحضرت وي صلعم مطلقا حرام است چه صدقة
واجب وچه تطوع وبرايشان صدقه واجب نه تطوع كذا قال الطبري ودر بعضي كتب فقه حنفيه صدقة نفل نيز حرام
است بربني هاشم نزد صاحبيه ونزد ابي حنيفة دو روايت است ونيز معلوم شد كه برداشتن طعام كه برزمين افتاده باشد
اكرچه ادنى چيزي باشد سنت است واكر بخورند نيز جائز است ودرين كمال تواضع وتعظيم نعمت الهي است اكرچه
قليل باشد ونيز معلوم شد كه رعايت احتياط درمقام شبهة حرمت واجب است * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال اخذ
الحسن ابن علي تمرة من تمر الصدقة * كفت ابو هريرة كرفت امام حسن ابن علي رض خرما را از خرماهاي صدقه
* فجعلها في فيه * پس كردانيد حسن رض آن خرما را در دهن خود * فقال النبي * پس كفت پيغمبر * صلى الله عليه
وسلم كخ كخ * بفتح كاف وكسر آن وسكون خاي معجمه وكسر آن بالتنوين كلمه ايست كه زجر ومنع كرده ميشود بوي صبي
وبازداشته ميشود از انچه مي كند ونزد اجتناب وپرهيز از پليدي نيز كفته مي شود * ليطرحها * كفت آنحضرت اين
كلمه را تا بيندازد حسن رض آن تمر را از دهان ونخورد وبعضي كفته اند كه كلمه اعجميه است وبخاري اين را درباب من
تكلم بالفارسية آورده * ثم قال * پستر كفت آنحضرت بحسن رض * اما شعرت انا لا نا كل الصدقة * ايا نمي داني توكه
ما بني هاشم واهل بيت طهارت نمي خوريم صدقه را ظاهر اين عبارت مشعر است بسابقة علم امام حسن رض باين حكم
وبعيد نيست زيرا كه وي رض حبر عاقل بود وبه تحقيق تحمل كرده اند اين دو امام اجل احاديث رسول الله را صلعم
درصغرسن وبودند درزمان وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم هشت ساله زيراكه بود ولادت ايشان درسال دوم
از هجرت * متفق عليه * وعن عبد المطلب بن ربيعة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايتست از عبد المطلب
بن حارث بن هاشم قرشي كه درزمان آنحضرت بسن رجوليت رسيده بود كفت كفت آنحضرت * ان هذه الصدقات انما هي
اوساخ الناس * بدرستي كه اين صدقه ها نيست مكر چركهاي مردم كه اموال ايشان را وايشانرا پاك ميكردانند
* وانها لا تحل لمحمد ولا لآل محمد * واين صدقات يا اين اوساخ حلال نيستند مرمحمد را ونه مرآل محمد را مراد بال اينجا بني
هاشم اند كه حلال نيست مرايشان را زكوة وآل را چند معني است كه درجاي خود تحقيق كرده شده است * رواه مسلم * وعن
ابي هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتي بطعام سأل عنه اهدية ام صدقة * كفت ابو هريرة بود آنحضرت
وقتي كه آورده مي شد نزد وي طعام مي پرسيد ايا هديه است يا صدقه فرق ميان صدقه وهديه آنست كه صدقه چيزيست
كه انفاق كرده ميشود برفقرا بطريق تلطف ومهرباني واراده كرده ميشود بوي ثواب آخرت ودروي نوعي از خواري
وزبوني است آنرا كه داده ميشود صدقه بوي وهديه مقصود بوي تعظيم واكرام است وبرده ميشود نزد اغنيا ومكافات
كرده ميشود درزي نه درصدقه * فان قيل صدقة * پس اكر كفته ميشد كه اين طعام صدقه است * قال لاصحابه كلوا * مي

كفت آنحضرت مرياران خود را بخوريد شما * ولم ياكل * وخود نمى خورد * وان قيل هدية * واكر كفته ميشد كه هديه است
* ضرب بيده * ميزد ودرازميكرد دست مبارك خود را بي تحاشا * فاكل معهم * پس ميخورد با ايشان وضرب بمعني
شتابي دوراه رفتن و بمعنى رفتن بطلب رزق آيد وازينجا معلوم شد كه آنحضرت قبول نميكرد صدقه را ونمى خورد
آنرا وهديه قبول ميكرد وبرغبت ميخورد آنرا * متفق عليه * وعن عايشة رضى الله عنها قالت كان في بريرة ثلث سنن *
كفت عايشه بود در بريرة بفتح با وكسر را واو لي مولاة عايشه سه سنت يعنى سه حكم شرعي بتقريب وى وارد شد وثابت
كشت * احدى السنن انها اعتقت فخيرت في زوجها * يكي ازان سه سنت آن است كه بريرة آزاد شد پس مخير كرد انيده
شد در زوج وى كه نام وي مغيث بود اكر خواهد در تحت آن زوج باشد واكر خواهد جدا شود از وى واين خيار عتق است
كه علما اثبات كرده اند آنرا در زنى كه داده بود چون ازاد كردد مخير است كه شوهر خود را اختيار كند يا مفارقت نمايد نزد
شافعي اكر شوهر او بنده كسى باشد ونزد ما خواه بنده بود خواه آزاد واين مغيث شوهر بريرة بود وبر بريرة او را نخوا ست
مغث در عشق او و فراق او واله وحيران ميكشت وفرياد ميكرد وميكريست * وقال رسول الله * وكفت پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم الولاء لمن اعتق * ولاء مركسى راست كه آزاد كرده است اين سنت دوم است كه در بريرة بود بيانش
انست كه بريرة داه يهود ى بود كه او را مكاتب ساخته بود وچون ازاداي بدل كتابت عاجزآمد نزد عايشه آمد
رض كه تا چيزى بدهد كه در بدل كتابت بمالك خود داد آكند وآزاد كردد عايشه فرمود اكر بصاحبان خود بكوئي كه ترا
بدست من بفروشند ميخرم پس وى رفت وبصاحبان خود انچه عايشه كفته بود كفت ايشان كفتند ميفروشيم اما بشرط آنكه
ولاي وى يعني ميراث وى براى ما باشد عايشه با نحضرت صلعم عرض كرد كه يهود چنين ميكويند آنحضرت فرمود كه غلط
ميكويند الولاء لمن اعتق ولا بزا هدكسي است كه آنرا آزاد كرده وتواى عايشه بخرو آزاد كن ولاى وى ترا خواهد بود و
شرط ايشان باطل وسنت سيوم اينست كه ميفرمايد * ودخل رسول الله * ودر آمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعنى
در آمد درخانهٔ عايشه * والبرمة تفور باللحم * وحال آنكه ديك مى جوشيد بكوشت برمه بضم با وسكون را ديك از سنك كه
مشهور است در بلاد حجاز ويمن والآن در حرمين شريفين نيز مشهور است * فقرب اليه خبز وادم من ادم البيت * پس
نزديك كرد انيده شد بسوى آنحضرت نان ونان خورش ازان نان خورش كه درخانه بود وادم بضم همزه وسكون دال
وضم آن مفرد وجمع هردو آمده چنانكه فلك وبعضى كفته اند كه بسكون مفرد وبضم جمع است * فقال الم ار برمة فيها لحم * پس
كفت آنحضرت آيا نمى بينم ديكى را كه در وى كوشت است * قالوا بلى * كفتند آري هست ديكى كه ميجوشد در وى كوشت
است * ولكن ذلك لحم تصدق به على بريرة * وليكن اين كوشتى است كه تصدق كرده شده است بر بريرة * وانت لا تاكل الصدقة *
وتو نمى خوري صدقه را * قال هو عليها صدقة ولنا هدية * كفت آنحضرت اين كوشت بر بريره صدقه است وبراى ما هديه
است يعنى اكر كسى چيزى بفقير بروجه زكوة داد وآن فقير بكسى ديكر بدهد كه زكوة كرفتن او را جائز نيست آن چيز برين
كس حلال است زيرا كه آن چيز ملك فقير شد بهر كه بدهد رواست * متفق عليه * وعنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقبل الهدية ويثيب عليها بود آنحضرت كه قبول ميكرد هديه را وجزا ميداد ومكافات ميكرد بران * رواه البخاري
* وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو دعيت الى كراع لاجبت * اكر خوانده شوم من بسوى كراع
بضم كاف يعنى پاچه كه شئ حقير است قبول ميكنم دعوت را وبعضى كفته اند كه كراع نام مكانى است مشهور ميان مكه ومدينه
كه آنرا كراع الغميم ميكويند ومعني اول اظهر است وانسب بقول وى * ولو اهدي الي ذراع لقبلت * واكر هديه فرستاده شود
بسوى من يكدست كوسفند هر اينه قبول ميكنم اشارت است بغايت تواضع وشفقت ومهرباني بر خلق خدا * رواه البخاري
* وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس المسكين الذي يطوف على الناس * نيست مسكين آنكسى كه طواف ميكند بمردم
وكرد ايشان ميكردد * ترده اللقمة واللقمتان * وباز ميكرداند او را يك لقمه ياد ولقمه * والتمرة والتمرتان * ويك خرما

ود وخرما * ولكن المسكين الذي لا يجد غنى يغنيه * وليكن مسكين حقيقي كسى است كه نمى يابد توانگرى را كه بى نياز گرداند او را
* ولا يفطن به فيتصدق عليه * و در يافته نميشود و در رسيده نميشود بحال وى بجهت تعفف تا تصدق نموده شود بروى
* ولا يقوم فيسأل الناس * و بر نميخيزد از كنج خانه و زاويهٔ غريب خود تا سوال كند مردم را و در ذكر فطانت كه بمعنى زيركى
وجودت فهم است اشارتست بخفا و كتمان حال وى بجهت تعفف و تستر كه بدان زود نتوان رسيد * متفق عليه * الفصل
الثاني * عن ابي رافع ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث رجلا من بني مخزوم على الصدقة * روايت است از ابي رافع
كه مولى آنحضرت بود كه آنحضرت فرستاد و بر گماشت مردى را از قبيلهٔ بني مخزوم بر گرفتن زكوة * فقال لابي رافع اصحبني
كيما تصيب منها * پس گفت آن مرد كه اى ابي رافع صحبت دار با من و بيا همراه من تا برسى از صدقه نصيب خود را و بدهم بتو
از ان چيزى * فقال لا * پس گفت ابو رافع مصاحب نميشوم بتو و نمى آيم همراه تو * حتى آتي رسول الله * تا مى آيم پيغمبر
خدا را * صلى الله عليه وسلم فاساله * پس سوال ميكنم آنحضرت را كه بروم همراه آن مرد يا نه * فانطلق الى النبي * پس
رفت ابو رافع بسوى پيغمبر صلى الله عليه وسلم و آمد نزد وى * فسأله * پس پرسيد آنحضرت را كه بروم يا نه * فقال ان الصدقة
لا تحل لنا * پس گفت آنحضرت بدرستى كه صدقه حلال نيست ما را كه بني هاشميم * وان موالي القوم من انفسهم * و بدرستيكه
موالى قوم از ذاتهاى ايشان اند و حكم ايشان دارند و چنانكه ما را صدقه حلال نيست موالى ما را نيز نباشد * رواه الترمذي و ابو
داؤد والنسائي * وعن عبد الله بن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحل الصدقة لغني * يعنى حلال نيست
زكوة مر غنى را * ولا لذي مرة سوي * و نه حلالست مر خداوند قوت درست اعضا را كه كسب روزى مى تواند كرد و مره
بكسر ميم و تشديد را بمعنى آمد قوت و شدت و عقل و استحكام و طاقت جسد و اگر ظاهر القوة باشد وليكن عقل و سليقهٔ كسب نداشته
باشد حلال بود مر او را زكوة و اخذ كرده است باين حديث امام شافعي و قائل شده است بعدم حل زكوة مر قومى را كه قادر بر كسب
باشد و نزد ما حلالست زكوة مر كسى را كه مالك نصاب كه دويست درهم است نباشد اگرچه قوى و قادر بر كسب باشد زيرا كه آنحضرت
ميداد صدقه را بفقراى اصحاب خود اگرچه قوى و تندرست مى بودند و همين بود آخر امر از آنحضرت صلعم پس اين حديث
منسوخ باشد يا مراد آنست كه نمى بايد و نه سزد كسى را كه او را قوت و قدرت باشد بر كسب كه راضى شود باين مذلت و
دناءت * رواه الترمذي و ابو داؤد والدارمي و رواه احمد والنسائي وابن ماجة عن ابي هريرة * وعن عبد الله بن
عدي بن الخيار * بكسر خاى معجمه و تخفيف تحتانيه از كبار تابعين است و تولد او در زمان نبوت بود * قال اخبرني رجلان
انهما اتيا النبي * گفت خبر دادند مرا دو مرد كه آمدند و مرد آمدند پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم وهو في حجة الوداع *
و حال آنكه آنحضرت در حجة الوداع بود كه عبارت است از حجى كه آنحضرت كرد و بيان احكام فرمود و توديع حيات
نمود * وهو يقسم الصدقة * و آنحضرت قسمت ميكرد صدقه را * فسألاه منها * پس سوال كردند آن دو مرد آنحضرت را از ان
صدقه پس آن دو مرد مى گويند كه * فرفع فينا النظر وخفضه * پس چون سوال كرديم ما بر داشت و بلند كردانيد آنحضرت
درما نظر خود را و پست گردانيد نظر يعنى بالا و پايان ما را از سر تا پا ديد و نگاه كرد * فرأنا جلدين * پس ديد و دانست
ما را چابك و توانا * فقال ان شئتما اعطيتكما * پس گفت آنحضرت اگر خواهيد شما بدهم شما را * ولا حظ فيها لغني *
و حال آنكه نيست نصيب در صدقه مر توانگر را * ولا لقوي مكتسب * و نه مر توانا را كه كسب ميتواند كرد و معنى اين حديث
بر مذهب شافعي آنست كه صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر شما راضي ميشويد بر خوردن حرام ميدهم شما را و اين
بطريق تشديد و تقريع است نه تخيير يا اين معنى دارد كه ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع همچنين ايد كه توانگرايد
حلال نيست شما را و الا بدهم شما را و در مذهب ما آنست كه در صدقه خوردن خوارى و مذلت است اگر باين صفت راضي
ايد بدهم شما را و درين نيز نوعى از تشديد و توبيخ است * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن عطاء بن يسار مرسلا * از علماء
تابعين و كبار ايشانست ثقة كثير الحديث خادم بي بي ميمونه ام المؤمنين * قال قال رسول الله صلعم لا تحل الصدقة لغني الا لخمسة *

حلال نیست زکوة مر غني را مگر برای پنج کس اگرچه غني هم باشند میتوان داد * لغاز في سبیل الله * یکي مر غزا کننده را در راه خدا * اوللعامل علیها * دوم مر کسی را که عامل است بر صدقات وگماشتهٔ سلطان است بر تحصیل آن * اولغارم * سیوم مر کسی را که مدیون است و دین بوی مهم نشسته که غنای وی باداء دین وی وفا نمیکند * اولرجل اشتریها بماله * چهارم مردی را که خریده است صدقه را بمال خود مثل صدقه که نزد فقیری بود غني آنرا از وی بخرید حلال است او را ونسبت بوی صدقه نیست * اولرجل کان له جار مسکین * پنجم مردی را که هست مر او را همسایه مسکین * فتصدق علی المسکین * پس تصدق کرده شد بر مسکین * فاهدی المسکین للغني * پس هدیه فرستاد آن مسکین مر این غني را از آن صدقه چنانکه در حدیث بریره معلوم شد و استحقاق غازي غني زکوة را مذهب شافعي است ونزد ما عامل و غارم را درست است زیرا که عامل اجرت عمل خود می گیرد و غنا وفقر در آن برابر است وغارم بسبب استحقاق وی دین است آنقدر که دین وی ادا یابد درست است نه غازي را از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل که آنحضرت فرمود که از اغنیا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن وجهت حدیث آنحضرت صلعم حلال نیست صدقه مر غني را * رواه مالك وابوداود وفي روایة لابي داود عن ابي سعید او ابن السبیل * ودر روایتی مر ابي داود را از ابي سعید خدری او ابن السبیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملك وی برامده و وی حکم فقیر دارد باشارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم * وعن زیاد بن الحارث الصدائي * بضم صاد مهمله وتخفیف دال منسوب بشخصی که نام وی صدا است صحابی است مبایعت کرد آنحضرت را واذان گفته در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گذشت * قال اتیت النبي * گفت آمدم پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم فبایعته * پس مبایعت کردم وبعهد مسلماني دست بوی دادم * فذکر حدیثا طویلا * پس ذکر کرد وی حدیثي دراز را * فاتاه رجل * پس آمد نزد آنحضرت مردي * فقال اعطني من الصدقة * پس گفت آنمرد با آنحضرت بده مرا از صدقه * فقال له رسول الله * پس گفت مر آنمرد را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان الله لم یرض بحکم نبي ولا غیره في الصدقات * بدرستیکه خدایتعالی راضی نشده است نه بحکم پیغمبر ونه بحکم جزوی از علما و مجتهدین در تقسیم صدقه‌ها که بکه باید داد * حتی حکم فیها هو * تا آنکه حکم کرده در صدقات وی تعالی خود در قرآن * فجزأها ثمانیة اجزاء * پس پاره پاره ساخت وتقسیم کرده آنرا هشت پاره یعنی قسمت کرده آنرا بر هشت طائفه که جز ایشان را نباید داد چنانکه کریمه انما الصدقات للفقراء والمساکین متکفل بیان آنست ودر کتب فقه هفت طوائف واقع شده بگردانیدن فقرا ومساکین یکی بی اعتبار فرق میان ایشان * فان کنت من تلك الاجزاء اعطیتك * پس اگر هستی تو از جملهٔ آن اقسام میدهم ترا ظاهر احال وی معلوم نبود وترددي واشتباهی بود در آن * رواه ابوداود *

الفصل الثالث

* عن زید بن اسلم * فقیه عمر مولای عمر بن الخطاب رض ثقه عالم فقیه عابد زیاده از چهل فقیه در حلقهٔ درس او مي نشستند وامام زین العابدین پیش او میرفت واستماع میکرد * قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه * نوشید عمر رض شیری را پس خوش آمد آن شیر او را * فسأل الذی سقاه من این هذا اللبن * پس پرسید عمر آنکس را که شیر نوشانید او را که از کجا بود این شیر * فاخبره انه ورد علی ماء قد سماه * پس خبر داد آنکس عمر را که وی فرود آمده بود بر آبي که به تحقیق نام برد آن آب را وآن موضع را که آن آب از آنجا فرود آمده بود * فاذا نعم من نعم الصدقة * پس ناگاه شتري چند از شتران زکوة آنجا حاضر بودند * وهم یسقون * وایشان آب میدادند شتران را * فحلبوا من البانها * پس دوشیدند قدري از شیرهای آن شتران * فجعلته في سقائي * پس کردانیدم واندا ختم آن شیر را در مشك خود وسقا بکسر ومد مشك شیر وآب * فهو هذا * پس آن شیر که خوردي این شیر بود که از آنجا آورده بودم * فادخل عمر یده * پس در آورد عمر انگشتان دست خود را در دهان خود * فاستقاء * پس بزور وتکلف قی کرد وشیري که خورده بود از شکم برآورد واین غایت تقوی وتورع بود والا کو

فقیر تبه کند باهدیه آرد از صدقهٔ خود رواست خوردن آن وانچه آنحضرت فرمود در حدیث بریره رضي الله عنها بود که از برای بیان جواز فرمود کذا قیل * رواه مالك والبیهقي في شعب الایمان * * باب من لا تحل له المسئلة ومن تحل له * باب در بیان کسی که حلال نیست مراورا سوال کردن وکدائي نمودن وکسی که حلال است او را سوال کردن وگفته اند که نمی باید که سوال کند مرکه نزدوی قوت یوم است زیراکه سوال بي ضرورت حرام است واگرقوت یوم نداشته باشد یا چیزي نداردکه بدان ستر عورت کند حلال است که سوال کند وفقیري که او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال مراورا حرام است سوال وحرام است زکوة ومسکین که چیزي نداردکه قوت یوم کند وقادر نیست بر کسب حلال حلال است مراورا سوال واتفاق دارند علما بر نهی از سوال بی ضرورت واختلاف در این است که حرام است یا حلال با کراهت بسه شرط اول انکه خوار نکند نفس خود را والحاح نکند در سوال وایذا نکند مسؤل عنه را واگر یکي ازین سه شرط مفقود کرده حرام است باتفاق ومنقول است از ابن المبارك که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود بوي چیزی زیراکه دنیا خسیس است وچون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرده او را حق تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر ومنع واگر بگوید بحق خدا وبحق محمد بدهٔ واجب نمیگردد بر مسؤل عنه چیزی دادن بوی وکسی که گرفت باظهار حاجت بدروغ مالك نمیگردد وهمچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام واگر یکي را بجهت صلاح بدهد ووی در باطن ارتکاب معصیت میکند اگر بداند آنرا معطی نده نیز مالك نمیگردد وحرامست بروی وواجب است رد وی بر مالك وهمچنین کسی که داده شود او را چیزی بجهت بد زبانی وی یا شر سعایت وی حرامست بر وی واگر فقیری بیاید برای سوال وخواهند که دست مسؤل عنه ببوسد تا چیزی بوی بدهد مکروهست وافضل آنست که مسؤل عنه دست بوی ندهد بقصد منع وزجر ونباید داد سائلی را که طبل زده بر در ها میکردد ومطرب را که از همه افحش است این مسائل همه در مطالب المؤمنین مذکور کرده بنقل از کتب والله اعلم * الفصل الاول * عن قبیصة * بفتح قاف وکسر موحده وسکون تحتانیه وصاد مهمله * بن مخارق * بضم میم وخاء معجمه وکسر راء وقاف در آخر صحابي است معدود در اهل بصرة * قال * گفت قبیصه * تحملت حمالة * کفیل وضامن شده بودم من دینی را از جهت دیت وحماله بفتح حاء مهمله مالي که بر میدارد وبرخود میگیرد آدمی از قوم بجهت دیت وجز آن ومدیون میگردد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت درمیان خود جنگ میکنند وخون یکدیگر میریزند وشخصی درمیان می آید واصلاح می کند ودیتها که برایشان لازم می آید برخود میگیرد وضامن میگردد وبجهت آن دینی بر ذمهٔ او می نشیند وچون غارم یعنی مدیون یکی از مصارف زکوتست این مرد نزد آنحضرت آمد تا از مال زکوة بوی بدهد چنانکه گفت * فاتیت رسول الله * پس آمدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم اساله فیها * در حالي که سوال میکنم آنحضرت را در حماله یعنی در ادای دین حماله * فقال اقم * پس گفت آنحضرت باش وآرام کن نزد ما * حتی تاتینا الصدقة * تا آنکه بیاید ما را مال زکوة * فنامرلك بها * پس میفرمائیم برای تو بدان صدقه یعنی بفرمایم که از ان بتو چیزی بدهند که بدان از دین خلاصي یابي * ثم قال * پستر گفت آنحضرت * یا قبیصة ان المسئلة لا تحل الا لاحد ثلثة رجل * بدرستیکه سوال روا نیست مگر یکی از سه مردرا * تحمل حمالة * یکي از آن سه مردی است که بر داشته است حماله را یعنی مال را که ادا کند از انچه ضامن شده است بدان * فحلت له المسئلة حتی یصیبها * پس حلال شده است مراورا سوال کردن تا برسد آن حماله را * ثم یمسك * پستر باز دارد خود را از سوال بعد ادای حماله وزیاده بر قدر حاجت سوال نکند * ورجل اصابته جائحة اجتاحت ماله * دوم مردی که رسید او را حادثه وآفتیکه هلاك کرد انید واز بیخ بر کند مال او را وبجوح هلاك کردانیدن واز بیخ برکندن وجائحه شدت وسختي که هلاك کند مال را از قحط وفتنه * فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش * پس حلال شد او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز شود وبرپا شود بدان حاجت ضروریهٔ وی از زندگانی * او قال سدادا من عیش * یا گفت سدادا من عیش بجای قواما من عیش یعنی

چیزی که به بند د حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شي بمعني چیزی که نظام
و عماد و ملاک وی بود نیز آید و آن نیز قریب بهمین معنی است و اما قوام بفتح قاف معنی عدل و وسط است چنانکه در
قران مجید فرمود وکان بین ذلك قواما و سداد بکسر سین چیزی که بسته شود بوي حاجت و هر چیزي که به بند د چیزي را سداد
او ست چنانکه سداد قارورة و جز آن و سداد بفتح سین بمعني راستي و میانه روی در قول و عمل و در ذکر قوام و سداد
مبالغه است در باز آمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال است او را اکل میته برای سد رمق و قوام بدن
اگرچه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سؤال بلکه فقدان قوت یوم در ان کافي است و این گویا ذکر حال مسکین
است و ذکر حال فقیر این است که میفرماید * و رجل اصابته فاقة * و سیوم مردی که رسید او را حاجت درویشی فاقه حاجت
نوا فتیاق حاجتمند شدن * حتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه * تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند سه کس از خداوندان
عقل و فراست از قوم وي که بتحقیقت حال میرسند و سخن به تخمین و قیاس نمیگویند و حجی بکسر مهمله و فتح معجمه عقل
* لقد اصابت فلانا فاقة * بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه * فحلت له المسئلة * پس حلال شد او را سوال نمودن و
گدائي کردن * حتی یصیب قواما من عیش او قال سدادا من عیش * پوشیده نماند که ظاهر مراد از یقوم آنست که
شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد ست بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابي داود یقول آمده و در ذکر
یقوم مبالغه است که چنان بیقین خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام لقد اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلثه نیز برای
احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مسألت در ان * فما سواهن من المسئلة
یا قبیصة سحت یاکلها صاحبها سحتا * پس چیزي که جز این سه صورت است از صورتهای سوال کردن ای قبیصه حرام است
که می خورد خداوند وی حرام را و سحت بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک
و استیصال است * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس اموالهم تكثرا *
کسی که سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت * فانما یسأل جمرا *
پس سوال نمیکند مگر اخگر را * فلیستقل او لیستکثر * پس گو که کم طلبد یا بسیار بر هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم
یا بیش * رواه مسلم * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یزال الرجل یسال الناس حتی
یأتي یوم القیمة * همیشه است که سوال میکند مرد از مردمان تا آنکه مي آید روز قیامت * لیس فی وجهه مزعة لحم *
در حالي که نیست در روی وی گوشت کنایت است از خواري و بی آبروئي یا مراد استخوان بي گوشت است و صورد ز
آخرت تابع معاني آمده است و مزعه بضم میم و سکون زا و عین مهمله پارهٔ از گوشت و بعضي بفتح میم و زای ضبط کرده اند و محفوظ
از محدثین ضم و سکون است * متفق علیه * وعن معاویة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلحفوا في المسئلة * الحاح
مکنید در سوال کردن و بسیار نپیچید مسؤل عنه را * فوالله لا یسالني احد منکم شیأ * پس بخدا سوگند که سوال نمیکند
از من هیچ یکی هیچ چیزیرا * فتخرج له مسئلته مني شیأ * پس بیرون مي آرد برای وی سوال کردن وی از من چیزیرا
* وانا له كاره * در حالیکه من مر آن سوال را ناخوش دارنده ام * فیبارک له فیما اعطیته * پس برکت کرده شود آنکس را
در ان چیزی که داده ام او را * رواه مسلم * وعن الزبیر بن العوام * بفتح عین و تشدید واو صحابي مشهور از عشرهٔ
مبشره ابن عمهٔ رسول الله صلعم بود * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یاخذ احدکم حبله * هر آینه بگیرد یکی
از شما رسن خود را * فیاتي بحزمة حطب علی ظهره * پس بیارد پشتهٔ هیزم را بر پشت خود حزمه بضم مهمله و سکون زای
بند هیزم * فیبیعها * پس بفروشد آن پشتهٔ هیزم را * فیکف الله بها وجهه * پس باز دارد حق تعالی بآن پشتهٔ هیزم
آبرو و جاه او را و درین عبارت اشارت است بانچه نگاهداشتن آبروی بنده از جانب حق تعالي است و نعمت و لطف
او ست بروي در جزای اختیار مشقت در کسب حلال و ترک سوال * خیر له من ان یسال الناس * بهتر است مر او را

ازین که سوال کند مردم را * اعطوه او منعوه * بدهند مردم او را یا ندهند اگر ندهند خود آبرو میرود و محروم
میماند و اگر بدهند بدتر ازان که در بند منت ایشان می افتد و در ربقه عبودیت و امتنان ایشان می درآید و بطمع و
سوال عادت میکند * رواه البخاري * وعن حکیم بن حزام * بکسر حا و بزای حطی باشد برادرزادهٔ ام المؤمنین خدیجه
رض تولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست سال شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام * قال سالت رسول الله *
گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فاعطانی * پس داد آنحضرت مرا یعنی آنچه سوال کرده بودم
* ثم سالته فاعطانی * پستر سوال کردم آنحضرت را پس داد مرا * ثم قال لي * پستر گفت مرا یا حکیم * ان هذا المال خضر
حلو * بفتح خا و کسر ضاد معجمتین و حلو بضم حا و سکون لام گفت این مال و منال دنیا سبز و شیرین است یعنی خوش نما
و زیبا در نظر خوش آینده و لذیذ در دل * فمن اخذه بسخاوة نفس بورک له فیه * پس کسیکه بگیرد آنرا بسخاوت نفس
یعنی بی تطلع و اشراف و الحاح برکت کرده میشود مر او را دران مال * ومن اخذه باشراف نفس لم یبارک له فیه * و کسیکه
بگیرد آنرا به مطلع شدن بران و انتظار داشتن آنرا و طمع کردن و دل بستن دران برکت کرده نمیشود مر او را دران
مال فی الصراح اشراف اطلاع یافتن بر چیزی و از بالا بزیر نگریستن * وکان کالذی یاکل ولا یشبع * و باشد وی همچو کسیکه
میخورد و سیر نمیشود * والید العلیا خیر من الید السفلی * و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد بدست بالا آنکه
میدهد و بدست پایین آنکه می ستاند یا دست بالا آنکه نمی ستاند و سوال نمی کند از کسی چنانکه در حدیث آینده
معلوم کرده بر هر تقدیر در وی نهی است از سوال و بیان فضیلت ترک سوال است و لهذا متفرع کردانید حکیم بر وی
قول خود را * فقلت * پس گفتم من * یا رسول الله والذی بعثك بالحق * سوگند بکسی که فرستاده است ترا بحق و راستی
* لا ارزأ احدا بعدك شیأ * سوال نکنم بعد از تو یا بعد ازین سوال که از تو کردم و بعضی گویند که بعد بمعنی غیر است
هیچ یکی را و نستانم از کسی چیزی * حتی افارق الدنیا * تا آنکه جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت موت و رزء بتقدیم رای
مفتوح بر زای ساکن مهموز بمعنی رسیدن چیزا ازکسی و بمعنی نقص نیز آمده و چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص
اوست بران اطلاق کردند * متفق علیه * وعن ابن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وهو علی المنبر * روایت
است از ابن عمر که آنحضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود * وهو یذکر الصدقة والتعفف عن المسئلة * و آنحضرت ذکر
میکرد صدقه را و باز ایستادن از سوال * الید العلیا خیر من الید السفلی * و باز ید علیا را تفسیر کرد بقول خود و فرمود
والید العلیا هی المنفقة * بنون و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن * والسفلی هی السائلة * و دست پایان دستی
است که سوال کننده است این چنین واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طیبی نیز گفت و همچنین ذکر کرده
ابوداود و همچنین آمده است روایت از اکثر و در روایتی مر ابوداود را الید العلیا هی المتعففة بتا و عین و فا از عفت
بمعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی انسب تر است بسیاق حدیث که گفته وهو یذکر الصدقة والتعفف عن المسئلة
و هر دو معنی صحیح است و نقل کرده شده است از نووی که صحیح روایت اولی است * متفق علیه * وعن ابی سعید الخدری
قال ان اناسا من الانصار سألوا رسول الله * گفت که بعضی مردمان از انصار سوال کردند رسول خدا را * صلی الله علیه وسلم
فاعطاهم * پس داد آنحضرت ایشان را آنچه طلبیدند * ثم سالوا فاعطاهم * باز سوال کردند پس داد ایشانرا * حتی نفد ما
عنده * تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آنحضرت بود یعنی از ان چیزی که داد ایشان را * فقال ما یکون عندی من خیر
فلن ادخره عنکم * پس گفت آنحضرت آنچه می باشد نزد من از خیر یعنی مال پس ذخیره نمی نهم آنرا از شما * ومن یستعفف
یعفه الله * و کسیکه باز ایستد از سوال و نگاه دارد خود را از ان نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج نمیکرداند بمردم
* ومن یستغن یغنه الله * و کسیکه استغنا ورزد و بی نیازی کند خود را از سوال مردم غنی میکرداند و بی نیاز میسازد
او را خدای تعالی * ومن یتصبر یصبره الله * و کسی که تکلف کند و زور آرد در صبر کردن صبر می بخشد او را خدای تعالی

* وما اعطي احد عطاء هو خير واوسع من الصبر * وداده نشد هیچ یکی داد نی را که آن بهتر است وفراخ تر است از صبر یعنی صبر عطائی است از باری تعالی که بهترین عطاها است * متفق علیه * وعن عمر بن الخطاب قال کان النبي صلی الله علیه وسلم یعطیني العطاء * گفت عمر رض بود آنحضرت میداد مرا بخششی * فاقول اعطه افقر الیه مني * پس میگفتم با آنحضرت بده آنرا بمحتاج ترین بوی از من * فقال خذه فتموله وتصدق به * پس میگفت آنحضرت بگیر آنرا ومال ساز آنرا وتصدق کن بآن * فما جاءک من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل * پس چیزی که بیاید ترا ازین مال وحال آنکه تو اشراف نکننده وانتظار نبرنده وطمع نکننده ونه سوال کننده آنرا * فخذه * پس بگیر آنرا * ومالا فلا تتبعه نفسک * وچیزی که نه این چنین است پس پیرو مکردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو وطمع مکن وانتظار مبر چنانچه در میان مردم مشهور است که لا رد ولا کد * متفق علیه *

* الفصل الثاني * عن سمرة بن جندب * صحابي مشهور است حلیف انصار بود از حفاظ مکثرا لحدیث از رسول خدا صلعم روایت کرده اند از وی حسن بصری وابن سیرین وشعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسین او ستین * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسائل کد وح یکدح بها الرجل وجهه * سوالها خراشها وجراحتها است که مجروح میکردانند بآنها مرد روی خود را * فمن شاء ابقی علی وجهه * پس کسیکه خواهد نگاهدارد روی خود را از خراش وسوال نکند ودر بعضی نسخ ابقی علی وجهه ودر بعضی القی علی وجهه ماء * ومن شاء ترک * وکسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی نگاه ندارد آبروي خود را وسوال کند اختیار بدست اوست واین تهدید است برای ارتکاب سوال کردن پس سوال نباید کرد * الا ان یسأل الرجل ذا سلطان * مگر آنکه سوال کند مرد خداوند سلطنت را که امیر است * او في امر لا یجد منه بدا * یا سوال میکند در کاری که نمی یابد ازان چاره چنانکه احتیاج وگرسنگی ونایافتن قوت یوم چنانکه در شرح ترجمة باب گذشت

* رواه ابوداود والترمذي والنسائي * وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس وله ما یغنیه * کسیکه سوال کند مردم را وحال آنکه مر او راست چیزی که بي نیاز کرداند او را * جاء یوم القیمة ومسألته في وجهه * می آید روز قیامت وحال آنکه سوال او در روي وي بود * خموش او خدوش او کدوح * بعضي گفته اند که این الفاظ قریب المعاني اند واو بجهت شك راوي است وبعضي گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب وخمش کندن بناخن وکدح بدندان اشارت است به تفاوت احوال سائلان در قلت سوال وکثرت آن وتوسط * قیل * گفته شد * یا رسول الله وما یغنیه * وچه چیز بی نیاز میکرداند او را یعنی حد غنا که سوال بآن حرام است چیست * قال خمسون درهما * گفت پنجاه درهم * او قیمتها من الذهب * یا قیمت پنجاه درهم از طلا * رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی * وعن سهل بن الحنظلیة * بفتح حا وسکون نون وفتح ظای معجمه نام مادر سهل است یا یکی از مادران اوست * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل وعنده ما یغنیه * کسیکه سوال کند ونزد وی چیزي باشد که بي نیاز کرداند او را از سوال * فانما یستکثر من النار * پس نیست وی مگر آنکه می کند طلب بسیاري از آتش * قال النفیلي * گفته است عبد الله بن محمد نفیلي بضم نون وفتح فا که شیخ ابو داود سجستانی است * وهو احد رواته * ونفیلي یکی از راویان این حدیث است * في موضع آخر * گفته است در جای دیگر نه در میان این حدیث * وما الغنی الذي لا ینبغي معه المسئلة * وچیست غنا که روا نیست با وی سوال کردن * قال قدر ما یغدیه ویعشیه * گفت آن غنا که روا نیست بوجود وي سوال مقدار چیزی است که آن را قوت بامداد کردانند وقوت شبانگاه کردانند یعنی هرکرا قوت یکروز وشب حاصل باشد که بدان قوام بدن شود وکفایت کند سوال کردن بروی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد * وقال في موضع آخر * وگفته است نفیلي در موضع دیگر * ان یکون له شبع یوم او لیلة ویوم * حد غنا که بآن سوال حرام است این است که باشد مر او را چیزی که سیر کرداند او را در روز یا در شب وروز وشبع بفتحتین سیری وبکسر وفتح چیز بکه بوی سیری شود * رواه ابوداود * بدانکه حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سوال است ملك پنجاه درهم است یا قیمت آن ودر حدیث

آمده از عطاء که اوقیه است که چهل درهم باشد و در این حدیث قدر تغدی و تعشی و شبع یوم ولیله پس شافعی اخذ باول کرده واحمد
وابن المبارک واسحاق بثالث و بعضی علما بثانی را اخذ کرده ابو حنیفه و اصحاب وی بملك دویست درهم اگرچه نامی
نباشد و در این باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی آنرا ذکر کرده مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد او را پنج
اوقیه الحدیث و پنج اوقیه دویست درهم است و طیبی گفته که این آسان تر است بر مردم و در کافی گفته که این ناسخ است مر
احادیث دیگر را والله اعلم پوشیده نماند که اینجا دو چیز است منع از اخذ زکوة و منع از سوال و اعتبار مائتی درهم نزد ابی حنیفه
در اول است و در ثانی قدر تغدی و تعشی است والله اعلم * وعن عطاء بن یسار عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله *
روایت است از عطاء بن یسار که از مشاهیر تابعین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر خدا
* صلی الله علیه وسلم من سأل منکم وله اوقیة او عدلها فقد سأل الحافا * کسیکه سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که
چهل درهم است یا مثل اوقیه باعتبار قیمت پس بتحقیق سوال میکند بطریق الحاف والحاح که مذموم و منهی عنه است و در
قرآن مجید در مدح فقرا گفته است لا یسألون الناس الحافا * رواه مالك وابوداود والنسائی * وعن حبشی * بضم حای مهمله و
سکون موحده و شین معجمه * بن جنادة * بضم جیم و تخفیف نون * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل لغنی
ولا لذی مرة سوی * بدرستیکه سوال کردن حلال نیست مر توانگر را و نه مر خداوند قوت سلیم الاعضا را * الا لذی
فقر مدقع * ولیکن حلال است مر خداوند فقر را که چسپاننده است بخاک دقعاء بفتح دال و سکون قاف خاک و دقع بر خاک
چسپیدن مدقع بضم میم و سکون دال و کسر قاف بخاک چسپاننده کنایت است از شدت حاجت و فقر که او را بخاک افکنده است
و نتواند برخاست و مسکین نیز ازین رو گویند که طاقت حرکت ندارد چنانچه در قرآن مجید میفرماید او مسکینا ذا متربة
* او غرم مفظع * یا خداوند برخی اوند وام که در فظاعت و شناعت افکننده است غرم بضم غین معجمه وام و تاوان فظاعت رسوائی
* ومن سأل الناس لیثری * بضم یای و سکون مثلثه و کسر را * به ماله * وکسیکه سوال کند مردم را تا بسیار کند بان مال خود را
* کان خموشا فی وجهه یوم القیمة * می باشد آن سوال زخمها و خراشها در روی او روز قیامت * ورضفا یاکله من جهنم * و سنگ
گرم که میخورد آنرا از دوزخ رضف بفتح را و سکون ضاد معجمه سنگهای تفسیده که شیر را بوی در جوش آرند رضفه یکی
* فمن شاء فلیقل ومن شاء فلیکثر * پس هر که خواهد کم کند و هر که خواهد زیاده کند * رواه الترمذی * وعن انس ان
رجلا من الانصار اتی النبی * روایتست از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم یسأله * در حالی که سوال
میکند آنمرد آنحضرت را و میخواهد از آنحضرت چیزی * فقال * پس گفت آنحضرت * اما فی بیتك شیء * آیا نیست
در خانه تو چیزی * فقال بلی حلس نلبس بعضه و نبسط بعضه * پس گفت آنمرد آری در خانه من گلیم سطبر است که میپوشیم
پاره را ازوی و میگسترانیم پاره را ازوی حلس بکسر حا گلیمی که بر پشت شتر زیر برده می اندازند و در خانها در
زیر فرشهای فاخر میکشند * وقعب * بفتح قاف و سکون عین قدح چوبین خورد و سطبر است * نشرب فیه من الماء * که مینوشیم
در وی از آب * قال ائتنی بهما * گفت آنحضرت بیار پیش من آن گلیم و قدح را * فاتاه بهما * پس آورد آنمرد پیش آنحضرت
آن گلیم و قدح را * فاخذهما رسول الله * پس گرفت آن گلیم و قدح را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بیده * بدست شریف خود
* وقال من یشتری هذین * و گفت آنحضرت کیست که بخرد این هر دو را * قال رجل انا اخذهما بدرهم * گفت مردی
که من میگیرم این هر دو را بیك درهم * قال من یزید علی درهم * گفت آنحضرت کیست که زیاده کند بر یك درهم * مرتین
او ثلثا * گفت آنحضرت این سخن را دو بار یا سه بار بقصد تاکید و اهتمام * قال رجل انا آخذهما بدرهمین * گفت مردی من
میگیرم آنها را بدو درهم * فاعطاهما ایاه * پس داد آن قدح و گلیم آنمرد را * فاخذ الدرهمین فاعطاهما الانصاری *
پس گرفت آنحضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را * وقال اشتر باحدهما طعاما * و گفت بخر بیکی ازین
دو درهم طعامی را * فانبذه الی اهلك * پس بینداز این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روزه خود سازند * و اشتر

یا لاخرق وما * و بخر بدرهم دیگر تیشه را وقدوم بفتح قاف وضم دال مخفف یا مشدد تیشه درودگر و آنکه در حدیث ابراهیم
هم واقع شده که احتتن بالقدوم بعضی گفته اند که تیشه مراد است و بعضی میگویند که نام موضعی است از شام * فاتني به *
پس بیار نزد من آن تیشه را * فاتاه به * پس آورد آنمرد نزد آنحضرت تیشه را * فشد فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم
عودا بیده * پس محکم کرد آنحضرت در آن تیشه دسته بدست مبارک خود * ثم قال اذهب فاحتطب وبع * پستر گفت
آنحضرت برو و پس هیزم بکش و بفروش * ولا ارینك خمسة عشر یوما * و باید که نه بینم ترا پانزده روز * فذهب الرجل
یحتطب ویبیع * پس رفت آنمرد در حالی که هیزم میکشد و میفروشد * فجاءه وقد اصاب عشرة دراهم * پس آمد آنمرد
نزد آنحضرت صلعم در حالی که تحقیق رسیده و یافته است ده درهم را * فاشتری ببعضها ثوبا وببعضها طعاما * پس خرید آنمرد
بپارهٔ ازان درا هم جامه را و بپارهٔ ازان طعام را * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلعم هذا خیر لك من ان
تجیی المسئلة نکتة فی وجهك یوم القیمة * این هیزم کشیدن و قوت ازان ساختن اگرچه مشقتی و محنتی دارد بهتر است
مر ترا از آمدن سوال و گشتن او نقطهٔ سیاه و خجلت در روی تو روز قیامت * ان المسئلة لا تصلح الا لثلثة * بدرستیکه
سوال کردن نیك نیست مر سه کس را * لذی فقر مدقع و لذی غرم مفظع * ترجمه این دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد
* او لذی دم موجع * یا مر خداوند خون را که دردمند کننده است مراد بدان دیت است که در بدل خون داده
از خود یا از غیر خود چنانکه در تفسیر تحمل حماله معلوم شد * رواه ابوداود وروی ابن ماجة الی قوله یوم
القیمة * وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصابته فاقة * کسی که رسید او را حاجت
و درویشی * فانزلها بالناس * پس فرود آورد او را به مردمان و روی آورد بایشان * لم تسد فاقته * بسته نشود و دفع
کرده نشود حاجت او * ومن انزلها بالله * و کسی که فرود آورد حاجت را بخدا * اوشك الله له بالغناء * شتابی کند و برساند او را
بغنا بفتح غین معجمه بمعنی فائده و کفایت نه غنا بکسر غین بمعنی تونگری و مالداری زیرا که فرمود * اما بموت عاجل او غنی
آجل * یا بمرگ که زود بیاید یا بتونگری که دیر حاصل گردد و تونگری بموت حاصل نمی گردد پس این تفصیل وی نشود و اما
کفایت بموت حاصل است و در اکثر نسخ غنی عاجل بعین مهمله است و گفته اند که این چنین است در اکثر نسخ مصابیح و جامع
الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی غناء آجل بهمزه ممدوده است و این اصح است روایة و درایة کذا قال الطیبی * رواه
ابوداود والترمذی * الفصل الثالث * عن ابن الفراسی * بکسر فا و تخفیف را نسبت است بفراس * بن غنم ان
الفراسی قال قلت لرسول الله * روایت است از ابن فراسی از پدرش که فراسی است گفت گفتم مر پیغمبر خدا را * صلی الله
علیه وسلم اسال * ایا سوال کنم من * یا رسول الله * از مردم چیزی نزد حاجت * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه
وسلم لا * سوال مکن * وان کنت لابد فاسال الصالحین * و اگر هستی تو که البته می خواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری
پس سوال کن صالحان را از جهت کرم ایشان و حلال بودن رزق ایشان * رواه ابوداود والنسائی * وعن ابن الساعدی *
وابن السعدی نیز گویند صحابی است مات بالشام سنة سبع وخمسین * قال استعملنی عمر علی الصدقة * گفت عامل کردانید
مرا عمر ابن الخطاب رض بر گرفتن زکوة * فلما فرغت منها و ادیتها الیه * پس هرگاه پرداختم من از مهم صدقه و رسانیدم
صدقه را بسوی عمر * امرلی بعمالة * امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عماله بضم عین و تخفیف میم مزد کار کن * فقلت
انما عملت لله واجری علی الله * پس گفتم من کار نکرده ام مگر برای خدا و مزد کار من بر خدا است * قال خذ ما اعطیت *
گفت عمر بگیر چیزی که داده میشوی * فانی قد عملت علی عهد رسول الله * پس بدرستی که تحقیق من عمل کرده ام در
زمان پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فعملنی * به تشدید پس داد اجرت عمل مرا تعمیل عماله دادن * فقلت مثل قولك *
پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم و مزد من بر خدا است * فقال لی رسول الله * پس گفت مرا پیغمبر
خدا * صلی الله علیه وسلم اذا اعطیت شیا من غیر ان تساله فکل وتصدق * چون داده شوی تو چیزی بی آنکه سوال کنی تو

وبطلبي پس بخور روا كرا زخوردن زيادة مانند تصدق كن * رواه ابوداود * وعن علي رض انه سمع يوم عرفة رجلا يسال
الناس * روايت است ازامير المؤمنين علي رض كه وي شنيد روز عرفه مردي را كه سوال ميكند از مردم * فقال * پس گفت
علي رض * اني هذا اليوم وفي هذا المكان * آيا درين روز كه روز عرفه است وروز خاص طاعت وعبادت ودعاست ودرين مكان
كه عرفات است ومحل ورود آثار مغفرت ونزول انوار رحمت است * تسال من غير الله * سوال مي كني از جز خدا * فخفقه
بالدرة * پس زد علي رض آنمرد را بدره بكسر دال وتشديد را آلت زدن وخفق بخاي معجمه وفاء وقاف بدره زدن كسي را
مخفقه دره وبه پهنا شمشير زدن كذا في الصراح وگفت طيبي خفق چيزي پهنا زدن * رواه رزين * وعن عمر رض قال
تعلمن ايها الناس ان الطمع فقر * گفت امير المؤمنين عمر رض مي دانيد بدانيد اي مردم كه اميد داشتن از مال مردم
سبب فقر وزيادت حاجت است * وان الاياس * بكسر همزه * غنى * وبدانند كه نواميد بودن از مردم توانگري وبي
نيازي است * وان المرء اذا ايئس عن شئ استغنى عنه * وبدانيد كه مرد وقتي كه نا اميد شود از چيزي بي نياز ميشود از ان
وازاحتياج بدان ومعني طمع نظر داشتن برمالي كه مشكوك است رسيدن آن يعني كه مي دهد يا نمي دهد اما اگر يكي
راستي ياداراري بركسي لازم است بحكم محبت وكرم يقين دارد بدادن آنجا معني طمع متحقق نيست فتدبر * رواه
رزين * وعن ثوبان * مولاى آنحضرت است حاضر درگاه ومحرم گاه وبيگاه وملازم سفر وحضر بود * قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من يكفل لي ان لا يسال الناس شيأ * گفت گفت آنحضرت كيست كه ضامن شود مرا وعهد كند بامن كه سوال نكند
ازمردم چيزي * فاتكفل له بالجنة * پس ضامن شوم من وعهد كنم مر اورا به بهشت غايت تاكيد است بوقوع آن بجهت
امرالهي بدان ووعد صادق وي درآن وانبيا صلوات الله عليهم گاهي ضامن مي شوند بثواب طاعتي مخصوص باذن
الهي تعالى وذوالكفل كه نام يكي از انبيا است عم بهمين معني است كه وي عليه السلام ضامن شده بود براي امت خود
به بهشت كذا قيل * فقال ثوبان * پس گفت ثوبان * انا * من ضامن ميشوم وعهد ميكنم كه سوال نكنم * فكان لا يسال احدا
شيأ * پس بود ثوبان كه سوال نميكرد هيچ يكي را چيزي * رواه ابوداود والنسائي * وعن ابي ذر قال دعاني
رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يشترط علي ان لا تسال الناس شيأ * گفت ابوذر خواند مرا آنحضرت وحال آنكه وي
طلب شرط ميكند برمن كه سوال نكني تو از مردم چيزي * قلت نعم * گفتم من آري شرط كردم كه سوال نكنم از كسي چيزي
* قال * گفت آنحضرت * ولا سوطك اذا سقط منك * وگفت آنحضرت ونه طلبي از كسي تازيانه خود را وقتي كه بيفتد
تازيانه از دست تو * حتى تنزل اليه فتاخذه * تا آنكه فرود آئي تو از اسپ وبروي بسوي تازيانه پس بگيري آنرا
واين كمال مبالغه است در ترك طلب وسوال * رواه احمد *

* باب الانفاق وكراهية الامساك *

انفاق صرف كردن مال وخرچ كردن وامساك نگاه داشتن مال وبخيلي كردن بآن وممسك بخيل را گويند وظاهر آنست
كه مراد انفاق وامساك از غير زكوة باشد ولهذا لفظ كراهيت ذكر كرد وبيان زكوة واحكام آن سابقا ذكر كرد واحتمال
دارد كه مراد مدح صفت انفاق وذم بخل وامساك باشد مطلقا خواه از فرض يا نفل ووثوق احاديث مذكوره درباب
اكثر ناظر در مدح سخاوت انفاق مال وباقي نگذاشتن چيزي ازانست * الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لو كان لي مثل احد ذهبا لسرني ان لا يمر علي ثلث ليال وعندي منه شئ * فرمود اگر ميبود مرا مانند
كوه احد طلا هر آينه شاد مي كرداند مرا اين كه نگذرد برمن سه شب وحال آنكه نزد من چيزي از آن باقيست * الا شئ
ارصده لدين * مگر چيزي كه آماده كنم ونگاه دارم آنرا براي وام درينجا بيان نهايت سخاوت آنحضرت صلعم وترغيب و
تحريص امت است بران * رواه البخاري * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من يوم يصبح العباد فيه الا ملكان
ينزلان * نيست هيچ روزي كه صبح ميكنند بندگان دروي مگر آنكه دو فرشته فرود مي آيند از آسمان * فيقول احدهما * پس
ميگويد يكي ازان دو فرشته * اللهم اعط منفقا خلفا * خداوندا بده انفاق كننده را خلف يعني چيزي بجاي مالي كه انفاق

میکند یعنی عوض وزیادت مال * ویقول الاخر اللهم اعط ممسکا تلفه * ومیگوید فرشتهٔ دیگر خداوندا بده بخیل را تلف یعنی
هلاک شدن مالی که نگاه میدارد * متفق علیه * وعن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایتست از آن اسماء که
ابی بکر صدیق رض زوجهٔ زبیر بن العوام که از صحابیاتست ومناقب او بسیار است گفت آنحضرت * انفقی ولا تحصی * انفاق
کن وشمار مکن که چند دهم وچه دهم * فیحصی الله علیك * پس احصا کند خدای تعالی بر تو وشمرده دهد بتو مراد با حصای
خدای تعالی قطع مادهٔ برکت وسد باب مزید است یا مراد حساب آخرت است ومعنی اول ظاهر تر است * ولا توعی فیوعی
الله علیك * ونگاه مدار مال را پس نگاه دارد خدای تعالی بر تو اصل ایعا حفظ متاع در وعاء است یعنی ظرف ومراد اینجا
امساك وترك انفاق است * ارضخی ما استطعت * بده آنچه می توانی ورضخ بضاد وخای معجمه اعطای قلیل ومراد آنست
که بده اگرچه چیزی اندك باشد وآنحضرت حالت وقدرت اسماء را نیز تصور کرده وداده است که تصرف در مال زوج جز
در شیء یسیر نخواهد بود * متفق علیه * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی * این حدیث
قدسی است که آن حضرت از رب العزة جل جلاله روایت می کند که گفت وی تعالی * انفق یا ابن آدم انفق علیك *
انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق کنم یعنی افاضه وانعام کنم من بر تو بحکم آنکه انفاق شکر نعمت مال است وشکر سبب مزید
نعمت * متفق علیه * وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبذل الفضل خیر لك *
ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی است اگرچه لفظ حدیث صریح در ان نیست ومستلزم آن هم نیست چه اگرچه حضرت
رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردن را تواند وگوید ای آدمی بذل کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است مر ترا بذل
در باختن ونگاه نداشتن چیزی را * وان تمسکه شرلك * ونگاه داشتن تو آنرا وبخیلی کردن بد تر است ترا * ولا تلام علی
کفاف * ونکوهیده نمیشوی تو بر نگاه داشتن کفاف یعنی اگر مقدار کفاف نگاه داری باکی نیست یعنی قوتی که بازدارد از
جوع وسوال واین مختلف میشود باختلاف اشخاص وازمان واحوال * وابدأ بمن تعول * وآغاز کن در بذل زائد
از کفاف بعیال خود وفراخ کردان رزق بر ایشان زیاده بر نفقهٔ واجب واگر از ایشان زیاده آید به بیگانگان ده * رواه
مسلم * وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل البخیل والمتصدق * قصه وحال بخیل وآنکه صدقه
میدهد وانفاق میکند * کمثل رجلین علیهما جنتان من حدید * همچو قصه وحال دو مرد است که بران دو مرد جنه است
از آهن بضم جیم وتشدید نون بمعنی زره وروایت کرده شده است جبتان بموحده وبنون اصح است روایة
ودرایة زیرا که جبه از آهن معهود نیست * قد اضطرت ایدیهما الی ثدیهما وتراقیهما * بتحقیق چسپانیده شده
است دستهای آن دو مرد به پستانهای ایشان وچنبر گردنهای ایشان بجهت تنگی آن زره واضطرار
اینجا بمعنی احتیاج وبی اختیار است ومراد اینجا اتصال والتصاق است وثدی بفتح مثلثه وسکون دال
پستان وآن زن ومرد هردو را باشد وبضم ثا وکسر دال وتشدید یا جمع است وروایت بلفظ جمع وافراد هردو آمده
وبجمع اکثر واظهر است وتراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه وسکون را وضم قاف استخوان میان مغاك نحر وعاتق وآن هردو
ترقوه است از هردو جانب وجمع باعتبار جوانب واطراف است * فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه * پس
در ساخت صدقه کننده هرگاه که تصدق میکند فراخ میگردد زره از وی * وجعل البخیل کلما هم بصدقة قلصت * ودرساخت بخیل
هرگاه که قصد میکند بصدقه تنگ میگردد وگرد می آید * واخذت کل حلقة بمکانها * ومیگیرد هر حلقه جای خود را ومی چسپد
بآن حاصل معنی آنکه جواد چون تصدق نفقه میکند فراخ وگشاده میگردد سینهٔ وی بدان وفرمان برداری میکند ازو دستهای
او ورا ز شرتلد بعطا وبذل وبخیل تنگ میگردد سینهٔ او ومنقبض میگردد دست وی وطیبی گفته که تخصیص کرده شد مشبه
بلبس جنه از حدید اشارت بآنکه امساك وشح از جبلت انسان وخلقت او ست فانهم * متفق علیه * وعن جابر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الظلم * پرهیز کنید ظلم را ونیکوشوید ازان وظلم شامل انواع معاصی است وجمع وعدد

قوله ﷺ * فان الظلم ظلمات یوم القیمة * باین اعتبار است یا مراد آنست که ظلم واهل سبب ظلمات متراکمهٔ متعلقه از
اهوال قیامت شدائد آن میکردد واصل ظلم وضع الشیٔ فی غیر محله وغالب استعمال او در ستم کردن بر خلق * واتقوا
الشح * وپرهیز کنید شدت بخل وحرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم واشد انواع اوست زیرا که نتیجهٔ حب دنیا وشهوات
اوست * فان الشح اهلك من كان قبلكم * زیرا که شح نیست کردانیده است کسانیرا که پیش از شما بوده اند * حملهم على ان
سفكوا دماءهم * برداشت وبرانگیخت ایشانرا بر آنکه ریختند خون یکدیگر را * واستحلوا محارمهم * وحلال کردانیدند
چیزهارا که حرام کردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی وخطایا وسبب حمل شح بر سفك دما واستحلال معاصی آنست
که بذل اموال ومواسات اخوان سبب نجاة وتواصل است وامساک وشح سبب تهاجر وتقاطع واین مفضی بمعادات است که مؤدی
بتشاجر وتقاتل است * رواه مسلم * بدانکه تفسیر کرده اند شح را باشد بخل وبعضی کفته اند شح بخل با حرص است وبعضی کفته اند
که بخل در افراد امور واحاد آن میباشد وشح عام است که در تمامهٔ امور باشد وبعضی کفته اند که بخل در مال میباشد وشح در
مال ومعروف وکفته اند که شح خصلت غریزیه است که مجبول است بروی آدمی زاد وآن حکم وصف لازم دارد ومرکز وی نفس است
چنانکه در قران مجید میفرماید واحضرت الانفس الشح ومنهی غلبه وسلطنت اوست تا مستولی کردد بر عرش قلب ومنع کند آنرا از
احکام ایمان زیرا که بر این تقدیر شح میکند بطاعت ومسامحت نمیکند بدان وبذل نمیکند انقیاد را برای امر خدا پس شح در نفوس
مانند شهوت وحرص مجبول است برای ابتلا ومصلحت نظام عالم وعمارت آن ومذموم آنست که مستولی کردد سلطنت او بر قلب
ومطاع او شود واینست مراد بقول آنحضرت شح مطاع اینست خلاصهٔ آنچه ذکر کرده است توربشتی * وعن حارثة بن وهب *
صحابی است برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از مادر معدود است در کوفیین روایت میکند از آنحضرت واز حفصه ام
المؤمنين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا * تصدق کنید وغنیمت دانید وجود آن وثواب آنرا * فانه ياتي عليكم
زمان يمشي الرجل بصدقته * زیرا که خواهد آمد بر شما زمانیکه میبرد مرد صدقهٔ خود را یعنی پیش مردم * فلا يجد من يقبلها *
پس نمی یابد که قبول کند آنرا * يقول الرجل * میکوید مردیکه می آرند نزد وی صدقه * لوجئت بها بالامس * اکر می آوردی
تو این صدقه را دی روز یعنی پیش از این * لقبلتها * هر آینه قبول میکردم من آنرا * فاما اليوم فلا حاجة لي بها * اما امروز
پس نیست حاجت مرا بوی واین حالت در آخر زمان خواهد بود در زمان مهدی علیه السلام چنانکه در باب اشراط الساعة
بیاید * متفق علیه * وعن ابي هريرة رض قال قال رجل * کفت ابو هریرة کفت مردی * يا رسول الله اي الصدقة اعظم اجرا * کدام
صدقه بزرکتر است از روی اجر وثواب * قال ان تصدق * بفتح تا ودال اصل وی تتصدق * وانت صحيح شحيح * کفت آنحضرت
بزرکترین صدقه ها آنست که تصدق کنی وحال آنکه تو تندرستی وبخیلی * تخشى الفقر وتامل الغنى * در حالتیکه میترسی از
درویشی واومید میداری توانکری را یعنی تصدق کنی در حالتیکه بجهت صحت امید حیات ودرازی عمر داری بحیثیکه معلوم
این دست که بخل کرده شود واکر بدل شاید که فقیر کردد * ولا تمهل * بنصب لام وجزم هردو خوانده اند یعنی وتاخیر و
توقف نکنی یا تاخیر وتوقف مکن * حتى اذا بلغت الحلقوم * تا آنکه چون برسد روح بحلقوم * قلت لفلان كذا ولفلان كذا *
بکوئی مر فلانرا چنین ومر فلانرا چنین * وقد كان لفلان * وحال آنکه مال هست مر فلانرا وکفته اند مراد بفلان اول وثانی
شخصی است که وصیت کرده است مر انها را وبفلان اخیر وارث زیرا که وارث را وصیت میت در حالت موت اکر خواهد اجازت
کند واکر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکند تا آنکه مشرف میکردد بر موت بعد از آن تصدق میکند از آنچه متعلق شد
بدان حق وارث واحتمال دارد که مراد بهمه موصی له باشد ودر آوردن کان که مفید ثبوت وقرار است اشارت است
بتقریر آنچه مقدر است برای وی وکرمانی کفته که احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد وبعضی اقرار رفته بر * متفق
عليه * وعن ابي ذر قال انتهيت الى النبي * رسیدم وراه مییافتم بسوی پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وهو جالس في ظل
الكعبة * وحال آنکه آنحضرت نشسته است در سایهٔ کعبه * فلما رآني قال هم الاخسرون ورب الكعبة * پس چون دید

آنحضرت مرا گفت ایشانند زیانکارتر از همه سوگند به پروردگار کعبه * فقلت فداک ابي وامي من هم * پس گفتم من فدا شد تو باد پدر من ومادر من کدامند وکیانند ایشان که ایشان را زیانکارتر از همه گفتی * قال هم الاکثرون مالا * گفت ایشانند جماعتی اند که بیشتر است مال ایشان * الا من قال * مگر کسیکه بکند * هکذا وهکذا وهکذا * همچنین یعنی بذل کند وببخشد از تو مال را این چنین واین چنین واین چنین یعنی بهر طرف وهرجانب چنانکه تفسیر کرد بقول خود * من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله * از پیش خود واز پس خود واز راست خود واز چپ خود * وقلیل ماهم * واندک اند این جماعت که این چنین میکنند ومی کنند وقال اینجا بمعنی فعل است وعرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه قال بیده یعنی گرفت وقال برجله یعنی رفت ومانند این بسیار است در احادیث * متفق علیه *

الفصل الثاني *

* عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم السخي قريب من الله * سخی نزدیک است از جناب رحمت ورضای حق * قريب من الجنة * نزدیک است از بهشت که در آید آنرا * قريب من الناس * نزدیک است از دلهای مردم * بعيد من النار * چون نزدیک شد به بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ * والبخيل بعيد من الله بعيد من الجنة بعيد من الناس قريب من النار * برعکس حال سخی در این حدیث مبالغه است در مدح سخا و در ذم بخل وظاهر آنست که مراد سخا وبخل در اداء زکوة باشد یا مراد اتصاف باین دو صفت است مطلقا * ولجاهل سخي احب الى الله من عابد بخيل * وبتحقیق جاهل سخی دوست داشته شده است بسوی خدا از عابد بخیل ظاهر مقابله این را می طلبید که گفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخیل یا گوید غیر عابد سخی محبوب تر است از عابد بخیل وگویند که سلوک این طریقه شامل هریکی از مقابل هریکست باختصار در عبارت فافهم * رواه الترمذي * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان يتصدق المرء في حيوته بدرهم خير له من ان يتصدق بمائة عند موته * گفت ابی سعید خدری گفت آنحضرت هرآینه تصدق کردن مرد در زندگانی خود بیک درهم بهتر است مرا ورا از تصدق کردن وی بصد درهم نزد مردن وچنانکه در حدیث ابي هريرة معلوم شد * رواه ابوداؤد * وعن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل الذي يتصدق عند موته او يعتق * حال کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا آزاد می کند بنده را یعنی نزد مردن * كالذي يهدي اذا شبع * مثل حال کسی است که هدیه میفرستد طعام را بعد از آنکه سیر شد واو را حاجت بطعام نماند * رواه احمد والنسائي والدارمي والترمذي وصححه * وحکم کرد ترمذی بصحت این حدیث * وعن ابي سعيد الخدري رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان لا يجتمعان في مؤمن البخل وسوء الخلق * دو خصلت جمع نمی شوند در هیچ مؤمن که مسلمان است یکی بخیلی و دیگر بدخلقی از نفی اجتماع چنان مفهوم میشود که اگر یکی از این دو باشد توانند وگفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است بحد کمال بدرجهٔ نهایت چنانکه انفکاک پذیر نباشند وصاحب آن بدان راضی باشد واما آنکه گاهی بدخلقی کند وبخل ورزد وجود آن نادر باشد وبعد از وجود پشیمان شود ونفس را ملامت کند وبا نفس در نزاع باشد منافات بمسلمانی ندارد وچندین از مسلمانان باشند که بآن گرفتار باشند مگر آنکه مراد از جهت وقوع نکره در سیاق نفی که مفید عموم است مؤمن کامل باشد اگرچه اراده این معنی در این عبارت خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی راجع بنهی از صدور افعال وآثار این دو صفت وترغیب بر ازالهٔ آنها است بریاضت ومجاهدات وترهیب از ابقا ورضا بدانست بمعنی آنکه آنها از شان مؤمن نیست ونمی باید که در وی موجود باشند ومراد بسوء خلق اتصاف بدانچه مخالف دین وشریعت است نه آنچه متعارف است در میان مردم از لین جانب ومعامله در امور زیرا که البغض لله از اقوی ارکان مسلمانی است فافهم * رواه الترمذي * وعن ابي بكر الصديق رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدخل الجنة خب ولا بخيل ولا منان * در نمی آیند بهشت را این سه کس اول خب بفتح خا وکسر آن مرد فریبنده گربز چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب لئيم دوم بخیل که در اداء حق خدا ومراعاة فقراء تقصیر کند سیوم منان بتشدید نون مرد منت نهنده بعد از عطا وتوانند که

مراد از من معني قطع و نقص باشد يعني قطع حق و نقص آن كند بخيانت در آن و تواند كه قطع تواد و تحاب از ذوي الارحام و سائر مسلمانان از آنها كه واجب است محبت و مودت آنها و تاويل مثل اين احاديث در اصول كلام معلوم شده است بجهت دلائل ديگر كه دلالت بر ايمان عصاة ارند وليكن رسول خدا صلعم اقتصار كرده در امثال اين مواطن بر قول مجمل از جهت ابقاي خوف در نفوس مكلفين و تحذير از آنچه موجب منقصت است در دين با اعتماد آنكه علماي راسخ در دين ارجاع خواهند كرد آنرا بانچه حق است از اصول دين * رواه الترمذي * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شر ما في الرجل شح هالع وجبن خالع * بد ترين خصلتهاي كه در مرد است دو خصلت است يكي شح جزع و فزع كننده بر استخراج حق در وي و هلع فروشيدن بر اصابت مكروه و معني شح سابق معلوم شد دويكر بد دلي و ترسندگي كه مي برآرد جانرا از بدن از شدت خوف يعني بخل شديد و جبن سخت * رواه ابو داود و سنذكر حديث ابي هريرة * و سرانجام است كه ذكر كنم حديث ابي هريرة را كه اولش اينست * لا يجتمع الشح والايمان في كتاب الجهاد ان شاء الله تعالى *

* الفصل الثالث * عن عايشة رض ان بعض ازواج النبي صلى الله عليه وسلم قلن للنبي صلعم * روايتست از عايشه كه بعضي از زنان آنحضرت گفتند مر آنحضرت را و پرسيدند از وي * اينا اسرع بك لحوقا * كدام يكي از ما شتاب تر است پيوستن وي بتو و دريافتن وي ترا بعد از وفات تو يعني كدام يكي از ما بعد از تو بيشتر خواهد مرد * قال اطولكن يدا * گفت آنحضرت شتاب ترين شما از روي لحوق بمن دراز ترين شما است از روي دست يعني از شما شتاب تر بمن خواهد پيوست كسي كه دراز دست تر است از شما * فاخذوا قصبة يذرعونها * پس گرفتند زنان ني پاره را در حالي كه گز ميكردند دست هريك را * وكانت سودة اطولهن يدا * و بود سودة كه يكي از ازواج مطهرات است دراز دست ترين اين زنان * فعلمنا بعد انما كان طول يدها الصدقة * پس دانستيم ما كه بعد از آن نبود مراد بدست درازي آنزن كه آنحضرت خبر داده بود بسرعت لحوق وي بوي مگر صدقه و خيرات كه دست وي دران دراز تر و تيز تر بود يعني اگرچه نخست طويل يد را بر ظاهر محمل كرديم اما آخر بفكر و تامل و نظر بقرينة واقعه معلوم كرديم كه مراد بطول يد كثرت صدقه و انعام است و يد بمعني نعمت مي آيد * وكانت اسرعنا به لحوقا زينب * و بود شتاب ترين از ما از روي لحوق با آن حضرت صلعم زينب بنت جحش كه در سال بيست يا بيست و يك از هجرت در زمان عمر رض بوفات يافت * وكانت تحب الصدقة * و بود زينب كه دوست ميداشت صدقه و خيرات را * رواه البخاري وفي رواية لمسلم قالت * گفت عايشه * قال رسول الله * گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اسرعكن لحوقا بي اطولكن يدا * شتاب ترين شما از روي پيوستن بمن دراز ترين شما است از روي دست * وكانت يتطاولن ايتهن اطول يدا * و بودند اين زنان كه گردن كشي و نزاع ميكردند در آنكه كدام يكي از ايشان دراز دست تر است * قالت وكانت اطولنا يدا زينب * پس بود دراز دست ترين ما زينب * لانها كانت تعمل بيدها وتتصدق * زيرا كه وي بسيار كار ميكرد بدست خود و تصدق ميكرد درين روايت صريح معلوم نمي گردد كه نخست در طول يد بظاهر حمل كردند بعد از ان دريافتند كه مراد بدان كثرت عمل و صدقه است وشايد كه از اول همين معني فهميدند بعد از ان تحقيق كردند و معلوم كردند كه آن زينب است فافهم * بدانكه از حديث مشكوة معلوم شد كه آنكه پيشتر لاحق شد با آن حضرت صلعم زينب بود و همين است صحيح و معروف نزد اهل علم و متفق عليه ميان اهل سير و بعضي گفته اند كه حضرت سودة بود و عبارت بخاري در صحيح موهم است بدان بلكه تصريح كرده بدان در تاريخ صغير خود و گفته اند اين خطا است از بخاري و موت سودة در زمان معاويه بود در سنه اربع و خمسين و در شرح اين معني را بيشتر و بيان تفصيل داده شده است فتدبر * وعن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رجل لاتصدقن بصدقة * گفت آنحضرت گفت مردي از بني اسرائيل كه هر اينه تصدق كنم نظر كرديا سوگند خورد * فخرج بصدقته * پس بيرون آورد صدقه خود را * فوضعها في يد سارق * پس نهاد صدقه را در دست دزدي * فاصبحوا يتحدثون تصدق الليلة

على سارق * پس صبح كردند مردم درحالي كه سخن مي كنند بطريق تعجب وانكار تصدق كرده شد امشب بر دزدي * فقال اللهم لك الحمد على سارق * پس گفت آنمرد بار خدايا مر تراست حمد بر تصدق كردن بر دزد يا بطريق شكر گفت كه باري تصدقي بوجود آمد اگرچه بر دزد بود يا بطريق تعجب يا تسلي خاطر خود گفت باز گفت * لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها في يد زانية * پس نهاد صدقه در دست زن زناكار كه اجرت ميگرفت بر زناي خود * فاصبحوا يتحدثون تصدق الليلة على يد زانية فقال اللهم لك الحمد على زانية * باز گفت * لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها في يد غني * پس نهاد صدقه در دست توانگري * فاصبحوا يتحدثون تصدق الليلة على غني * در بعضي نسخ در اينجا الليلة نيست * فقال اللهم لك الحمد على سارق وزانية وغني فاتي * پس آمده شد آنمرد يعني نموده شد او را در خواب * فقيل له * پس گفته شد مر او را * اما صدقتك على سارق * اما صدقهٔ تو بر دزد پس نافع است وبيفائده نيست * فلعله ان يستعف عن سرقته * پس شايد كه وي پارسائي ورزد و باز آيد از دزدي خود در ان روز كه قوتي بوي رسيده ديگر چه حاجت سرقه است * واما الزانية فلعلها ان يستعف عن زناها * پس شايد كه وي عفت ورزد و باز آيد در ان روز از زنا * واما الغني فلعله ان يعتبر * پس شايد كه وي عبرت گيرد و ترسا من كند * فينفق مما اعطاه الله * پس انفاق كند از آنچه داده است او را خداي تعالى * متفق عليه ولفظه للبخاري * وعن النبي صلى الله عليه وسلم قال * گفت آنحضرت * بينا رجل بفلاة من الارض * در اثناي آنكه مردي حاضر واستاده است به بياباني وصحرائي كشاده از زمين * فسمع صوتا في سحابة * پس شنيد آوازي را در ابري كه ميگويد * اسق حديقة فلان * آب ده بستان فلان را وحديقه مرغزار يا درخت و بستان از خرما وغيره * فتنحى ذلك السحاب * پس يكسو شد آن ابر * فافرغ ماءه في حرة * بفتح حاء مهمله وتشديد را پس ريخت آن ابر آب خود را در زمين سنگستان * فاذا شرجة من تلك الشراج قد استوعبت ذلك الماء كله * پس ناگاه آب را مي از ان آب را همه فرا گرفته است آن آب را همه وشرجه بفتح شين معجمه وسكون را و بجيم آب راه از سنگستان بزمين نرم شراج وشروج جماعت * فتتبع الماء * پس پيروي كرد آنمرد كه آن آواز شنيده بود آب را كه كجا ميرود تا دريابد كه آن فلان كه حديقهٔ وي آب فرستاده است كيست وكجا است * فاذا رجل قائم في حديقته * پس ناگاه مردي استاده است در حديقهٔ خود * يحول الماء بمسحاته * بكسر ميم وسكون سين وحاء مهمله ميگرداند آب را به بيل آهني خود * فقال له يا عبد الله ما اسمك * پس گفت اين مرد مرد را اي بندهٔ خدا چيست نام تو * قال فلان * گفت نام من فلانست * الاسم الذي سمع في السحابة * آن نامي كه شنيده بود در ابر * فقال له * پس گفت اين مرد كه استاده بود در حديقه مر آن مرد را كه پرسيد نام او را و آواز شنيده بود در ابر * يا عبد الله لم تسألني عن اسمي * اي بندهٔ خدا براي چه ميپرسي مرا از نام من * فقال اني سمعت صوتا في السحاب الذي هذا ماءه * پس گفت آنمرد كه من شنيده ام آوازي را در ابري كه اين آب اوست * يقول اسق حديقة فلان * ميگفت آن آواز يعني كسيكه آواز ميكرد آب ده حديقهٔ فلان را * لاسمك * مر نام ترا پس نام ترا ميپرسم تا بدانم كه آن فلان توئي * فما تصنع فيها * پس چه كار ميكني تو در حديقهٔ خود كه اين فضل يافتي كه در عالم غيب نام ترا مي برند و ابر را حكم ميكنند كه برو حديقهٔ او را آب ده * قال اما اذا قلت هذا * يعني من خود نمي خواهم كه حقيقت حال را اظهار كنم و بتو بگويم اما چون پرسيدي وگفتي تو اين را بگويم بتو * فاني انظر الى ما يخرج منها * پس بدرستيكه من نگاه مي كنم بسوي چيزي كه بيرون آيد از ان وحاصل ميشود در ان * فاتصدق بثلثه * پس تصدق ميكنم سوم حصهٔ آن * واكل انا وعيالي ثلثا * وميخورم من و عيال من ثلث ديگر آنرا * وارد فيها ثلثه * وباز ميگردانم وصرف ميكنم در حديقه و در زراعت وعمارت آن ثلث آنرا يعني همه حاصل آنرا سه حصه ميكنم يكي بفقرا ميدهم و ديگر قوت خود وعيال خود ميكنم و ديگر در باغ صرف ميكنم * رواه مسلم * وعنه انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول * وهم از ابي هريره است كه وي شنيد آنحضرت را كه ميگفت * ان ثلثة من بني اسرائيل ابرص واقرع واعمى * بدرستيكه سه كس بودند از قوم بني اسرائيل يكي پيسي دوم كل سيوم كور

* فاراد الله ان يبتليهم * پس خواست خداي تعالى كه ابتلا كند ايشان را و آزمايش نمايد كه شكر نعمت ميگويند يا نه * فبعث الله اليهم ملكا * پس فرستاد خداى تعالى بسوي اين سه كس فرشته را * فاتى الابرص * پس آمد آن فرشته نزد ابرص * فقال اي شيء احب اليك * پس گفت فرشته با برص كدام چيز دوست داشته شده تراست بسوى تو * قال لون حسن وجلد حسن * گفت رنگ نيك و پوست نيك * ويذهب عني الذي قد قذرني الناس * واينكه برود از من آنچه به تحقيق پليد و مكروه ميداردند مرا مردم يعني اين علت پيسى برود و تندرست و پاكيزه شوم ازان ويذهب برفع با و نصب آن و قذرني بكسر ذال از باب سمع يسمع * قال فمسحه * گفت آنحضرت پس مسح كرد فرشته او را و دست برآورد برانداماوي * فذهب عنه قذره * پس رفت ازوي پليدي وي و علت وي * فاعطي لونا حسنا وجلدا حسنا * پس داده شد او را رنگ نيك و پوست نيك * فقال فاي المال احب اليك * باز گفت فرشته بوي پس كدام مال محبوب تراست بسوي تو * قال الابل * گفت محبوب ترين مال نزد من شتران اند * اوقال البقر * يا گفت البقر بجاى الابل * شك اسحق * شك كرده است اسحق بن راهويه كه از اقران امام احمد بن حنبل است و مجتهد و راوي اين حديث است در الابل والبقر * الا ان الابرص او الاقرع * ليكن ابرص يا اقرع * قال احدهما * گفت يكي از ايشان * الابل وقال الآخر البقر * و گفت ديگرى البقر يعني شك در تعيين است و گفتن يكي ابل را و ديگرى بقر را معلوم است كه محبوب امري غير اين دو نيست و چون در اصل حديث قرار بر روايت الابل است گفت * قال فاعطى ناقة عشراء * پس داده شد او را ماده شتري حامله در قاموس گفته عشراء بضم عين و فتح شين و مد آنكه بر حمل او ده ماه گذشته باشد و بيشتر اطلاق كرده ميشود برابل و خيل * فقال بارك الله فيها * پس گفت فرشته بركت دهاد خداي تعالى مر ترا درين ناقه بحصول نتائج و ثمرات * فاتى الاقرع فقال اي شيء احب اليك * پس آمد فرشته نزد كل پس گفت كدام چيز است محبوب تر نزد تو * قال شعر حسن * گفت موى نيك * ويذهب عني هذا الذى قد قذرني الناس * و اين كه برود از من اين چيزى كه به تحقيق مكروه پنداشته اند مرا مردم * قال * گفت آنحضرت * فمسحه فذهب عنه * پس مسح كرد فرشته او را پس رفت ازو كلي * قال * گفت * فاعطي شعرا حسنا * پس داده شد موى نيك * قال فاي المال احب اليك * گفت فرشته پس كدام مال محبوب تراست بسوى تو * قال البقر * گفت بقر * فاعطي بقرة حاملا * پس داده شد او را گاوى باردار و حامله نگفت از جهت بودن وى از صفات مختصه بنساء و در وى تذكير و تانيث هر دو جائز است * قال * دعا كرد فرشته و گفت * بارك الله لك فيها * بركت دهاد خداي تعالى و افزون كرداناد ترا درين گاو * قال * گفت آنحضرت * فاتى الاعمى * پس آمد آن فرشته آن كور را * فقال اي شيء احب اليك * پس گفت كدام چيز محبوب تراست بسوى تو * قال ان يرد الله الي بصري * گفت اين كه باز گرداند خداى تعالى بسوى من بينائي مرا * فابصر به الناس * پس به بينم بوى مردم را * قال فمسحه فرد الله عليه بصره * پس مسح كرد فرشته او را پس باز كرد ايد خداى تعالى بروى بينائي او را * قال فاى المال احب اليك * گفت پس كدام مال محبوب تراست بسوى تو * قال الغنم * گفت گوسپندان محبوب تراند نزد من * فاعطي شاة والدا * پس داده شد گوسپند زاينده اين نيز مثل حامل است در جواز ترك تا * فانتج هذان * پس انتاج كردند اين دو يعني صاحب ابل و صاحب بقر و تحقيق لفظ انتج در موضع ديگر كرده شده است * وولد هذا * و توليد كرد اين يعني صاحب غنم و انتاج و توليد بيك معني است و غالب استعمال انتاج در ابل است و توليد در غنم و ناتج و مولد بمعنى زاينده يعني متولي ولادت چنانكه داية آدمى راست و لا بد مالك قيمار دارى ولادت حيوانات خود ميكند * فكان لهذا واد من الابل * پس بود مر اين را يعني صاحب شتر را واديي از شتر * ولهذا واد من البقر * و مر اين را يعني صاحب گاو را واديي از گاوان * ولهذا واد من الغنم * و مر اين را يعني صاحب گوسپند را واديي از گوسپندان يعني بسيار شدند چنانكه واديها پر كردند * قال ثم انه اتى الابرص * گفت آنحضرت پس تر بدرستيكه آن فرشته آمد ابرص را * في صورته وهيئته * در همان صورت و پيكر و نهادى كه نخست آمده بود و اين ادخل است

درشناخت منع وا نكار وي * فقال رجل مسكين * پس گفت من مردی مسکینم * قد انقطعت بي الحبال في سفري * بتحقيق
گسسته است بمن اسباب طلب رزق درسفرمن حبال بحاء حطي جمع حبل است بمعني رسن ومراد بآن سبب است وبتحتانيه
نيز روايت است جمع حيله يعني دستان وچاره اما روايت بجيم وموحده خطا وتصحيف است * فلا بلاغ لي اليوم الا بالله * پس
نيست كفايت ورسيدن مرا امروز مكر بخدا وتوفيق وفضل وی * ثم بك * پس بتو وامداد وا عانت تو واين بر تقدير تنزل است
بروجه سببيت ومجاز وجائزاست كه كويند بر داشته ام حاجت بخدا بعد ازوی بتو وروا نيست كه كويند بخدا وبتو كذا
قالوا * اسالك بالذی اعطاك اللون الحسن والجلد الحسن والمال * سوال ميكنم ترا بآن خدای كه داده است ترا رنگ نيك
وپوست نيك ومال * بعيرا اتبلغ به في سفري * سوال ميكنم شتری را كه برسم بوی در سفرخود ومقصد خود را وكفايت
كنم در حصول مقصود واين بطريق استعطاف وطلب مهربانی است نه حقيقت اخبار زيرا كه واقع نه چنين است كه
گفت * فقال الحقوق كثيرة * پس گفت ابرص حقها بسيار است يعني جماعت كثيره دارم كه با نها چيزي مي بايد داد نوبت
بتو كي رسد * فقال انه كاني اعرفك * پس گفت فرشته بدرستيكه شان اينست كه كويا من ترامي شناسم * الم تكن ابرص
يقذرك الناس فقيرا * آيا نبودی تو ابرص كه پليد ومكروه ميداشتند ترا مردم فقير كه مالي باخود نداشتي * فاعطاك الله *
پس داد ترا خدای تعالی صحت ومال * فقال انما ورثت هذا المال كابرا عن كابر * پس گفت داده نشده ام من اين مال مگر
بميراث اباعن جد * فقال ان كنت كاذبا فصيرك الله الی ما كنت * پس گفت فرشته اگر هستي تو دروغ گو پس بگرداند ترا خدای تعالی
بگرداند بسوی حاليكه بودی تو يعني ابرص فقير * قال * گفت آنحضرت * واتی الاقرع في صورته * وآمد آن فرشته اقرع را در
همان صورت كه نخست آمده بود * فقال له مثل ما قال لهذا * پس گفت فرشته مرآن اقرع را مانند آنچه گفته بود مراين ابرص
را * ورد عليه مثل ما رد على هذا * وجواب داد ورد كرد بروی مانند آنچه رد كرده بود برين * فقال ان كنت كاذبا فصيرك الله الی
ما كنت قال * گفت آنحضرت * واتی الاعمی في صورته وهيئته فقال رجل مسكين وابن سبيل * پس گفت من مردي مسكينم ومسافرم
* انقطعت بي الحبال في سفري فلا بلاغ لي اليوم الا بالله ثم بك اسالك بالذي رد عليك بصرك شاة * سوال ميكنم از تو بآن خدای
كه باز كرد ايد بر تو بينائي ترا گوسفندی كه * اتبلغ بها في سفري فقال * پس گفت آن مرد اعمی بطريق شكر واظهار نعمت وشكر الله
آن * قد كنت اعمی * بتحقيق بودم من كور * فرد الله الي بصري * پس باز كرد انيد خدای تعالی بسوی من بينائی مرا * فخذ
ما شئت ودع ما شئت * پس بگير هرچه مي خواهي از گوسفند ان وبگذار آنچه ميخواهي * فوالله لا اجهدك اليوم بشيء اخذته لله *
پس بخدا سوگند منع نمی كنم ورد مشقت نمی اندازم ترا امروز بچيزی كه بگيری تو آن را برای خدا اجهدك بضم همزه
وكسرها وفتح همزه وها از جهد بمعني طاقت ومشقت * فقال * پس گفت فرشته * امسك مالك * نگاهدار مال خود را
* فانما ابتليتم * جز اين نيست كه ابتلا كرده شده ايد شما سه كس تا صادق از كاذب ومخلص از منافق پيدا آيد
وشاكر از كافر * فقد رضي عنك وسخط على صاحبيك * پس بتحقيق خشنود شد يعني پروردگار تعالی از تو وناخشنود شد و
خشم گرفت بران دو يار تو ورضي وسخط هردو بلفظ مجهول نيز روايت است * متفق عليه * وعن ام بجيد * بضم با وفتح
جيم نام او حوا است صحابيه انصاريه بنت يزيد بن السكن اخت اسماء بنت يزيد بن السكن * قالت قلت * گفت گفتم * يا رسول الله *
ان المسكين ليقف على بابي * بدرستي كه مسكين هرآينه مي ايستد بر در من * حتی استحيي * تا آنكه شرم مي دارم من * فلا اجد
في بيتي ما ادفع في يده * پس نمي يابم در خانهٔ خود چيزی كه بنهم آنرا در دست وی * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر
خدا * صلى الله عليه وسلم ادفعي في يده ولو ظلفا محرقا * بده وبنه در دست وی اگرچه سم سوخته باشد وظلف بكسر ظاء
سم شكافته چون سم گاو وگوسفند وامثال آن يعني شيء محقر لا ينتفع به ومقصود مبالغه است * رواه احمد وابو داود والترمذي
وقال هذا حديث حسن صحيح * وعن مولی لعثمان رض قال اهدي لام سلمه بضعة من لحم * روايتست از مولی كه مرعثمان را بود
گفت فرستاده شد مر ام سلمه را گوشت پارهٔ * وكان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه اللحم * وبود آنحضرت كه خوش مي آمد

اورا گوشت * فقالت للخادم ضعيه في البيت * پس گفت ام سلمه مر خادمه را که بنه آن گوشت را در خانه في الصراح خادم چاکر
مرد باشد یا زن * لعل النبي * شاید که پیغمبر * صلی الله علیه وسلم یأکله * بخورد آنرا * فوضعته في کوة البیت * پس نهاد
خادم آنرا در طاقچه خانه * وجاء سائل فقام علی الباب * وآمد فقیری سوال کننده پس ایستاد بر در * فقال تصدقوا
بارک الله فیکم * پس گفت سائل تصدق کنید برکت کناد خدا در شما * فقالوا بارک الله فیك * پس گفت اهل خانه مر سائل
را برکت کناد خدا در تو و این رد سائل است بالطف چنانکه الآن می گویند یفتح الله * فذهب السائل * پس رفت سائل
* فدخل النبي * پس در آمد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * یعنی در خانه * فقال یا ام سلمة هل عندك شيء اطعمه * پس
گفت آنحضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما چیزی که بخورم آنرا * فقالت نعم * پس گفت ام سلمه آری هست چیزی * قالت
للخادم اذهبي فأتي رسول الله * گفت ام سلمه مر خادمه را برو و بیار نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بذلك اللحم * آن
گوشت را که در طاقچه نهاده بودی فأتي بسکون همزه و کسر تاء و جزم یا * فذهبت فلم تجد في الکوة الا قطعة مروة * پس رفته
داده پس نیافت در طاقچه مگر سنگ پارهٔ را و مروه سنگ سفید براق و بعضی گفته اند سنگی که از وی آتش بجهد یعنی سنگ چقماق * فقال
النبي * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فان ذلك اللحم عاد مروة * بدرستی که آن گوشت گشت سنگ * لما لم تعطوه
السائل * از جهت ندادن شما آنرا مر سائل را * رواه البیهقي في دلائل النبوة * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا * گفت آنحضرت آیا خبر ندهم شما را به بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت * قیل نعم *
گفته شد آری خبر ده * قال الذي یسأل بالله ولا یعطی به * گفت آن کسی که سوال کرده شود بنام خدا و ندهد بنام خدا
گفت طیبی این مشکل است مگر آنکه تهمت کند سائل را بعدم استحقاق و گفتم من یا باشد مسؤل عنه محتاج در نفس خود یا برای
عیال خود و نباشد او را جز آنچه در دست دارد والله اعلم * رواه احمد * وعن ابي ذر انه استأذن علی عثمان * روایتست از ابی
ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المؤمنین عثمان * فأذن له * پس اذن کرد عثمان مر ابی ذر را * وبیده عصاه * و در دست
ابی ذر عصای او بود و کعب احبار نیز در آنجا حاضر بود * فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفي * پس گفت عثمان ای کعب
بدرستی عبد الرحمن وفات یافت * وترک مالا * و گذاشت مالی عظیم را * فما تری فیه * پس چه می بینی و چه اعتقاد
داری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن وبالی بر وی خواهد بود * فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا بأس علیه * پس
گفت کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد در آن مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست بر وی * فرفع ابو ذر عصاه
پس بر داشت ابو ذر عصای خود را * فضرب کعبا * پس زد کعب را * وقال سمعت رسول الله * و گفت شنیدم پیغمبر خدا
را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * ما احب لو ان لي هذا الجبل ذهبا انفقه ویتقبل مني * دوست نمیدارم من که اگر
باشد مرا این کوه طلا که انفاق کنم آنرا در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من و درین مبالغه است یعنی با وجود
آنکه قبول کرده اند و لیکن دوست نمیدارم که * اذر خلفي منه ست اواق * بگذارم پس خود از آن ذهب شش اوقیه
* انشدك بالله یا عثمان اسمعته * سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عثمان آیا شنیدی تو آنرا * ثلث مرات * گفت
ابو ذر سه بار این سخن را * قال نعم * گفت عثمان آری شنیده ام ابو ذر رض از فقرای صحابه و زهاد ایشان بود و مذهب
او ترک کل و اختیار تجرید و عدم ادخار بود و مسئلهٔ شرعی آنست که هر چه مالی ادا کرده شود زکوة آن کنز نیست و
بران وعید نه لا سیما وقتی که صله کند در وی حقوق از صدقات نافله و نزاع وی درین مسئله با معاویه در شام در زمان
عثمان رض مشهور و مذکور است * رواه احمد * وعن عقبة بن الحارث * صحابي قرشي نوفلي است اسلام آورد در روز فتح
مکه * قال صلیت وراء النبي صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر * گفت عقبه گذاردم من پس آنحضرت در مدینه نماز عصر را
* فسلم ثم قام مسرعا * پس سلام داد آنحضرت برخاست شتابان * فتخطی رقاب الناس * پس در گذشت گردنهای مردم را
* الی بعض حجر نسائه * و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود * ففزع الناس من سرعته * پس ترسیدند مردم از شتابی

آنحضرت که چه واقع شد که اینهمه تیز رفت * فخرج علیهم * پس بیرون آمد آنحضرت ازخانه بر صحابه * فرأی
انهم قد عجبوا من سرعته * پس دید که ایشان بتحقیق شگفت کرده اند از شتابی وی * قال ذکرت شیئاً من تبر عندنا * گفت
یاد کردم چیزی را از زری که نزد ما بود تبر بکسر تاء وسکون با زر خالص بی مهر * فکرهت ان یحبسنی * پس مکروه پنداشتم
که منع کند مرا از مقام قرب ومشغول کرداند بماسوی * فامرت بقسمته * پس امر کردم من بقسمت کردن آن واز ینجا معلوم
میشود که التفات بماسوی مقربان را مشغول میکرداند وازعلو مقام قرب فرود می آرد یا آنکه این همه برای تعلیم وتنبیه
امت است * رواه البخاری وفی روایة له * ودر روایتی مر بخاری را این چنین آمده که * قال * گفت * کنت خلفت
فی البیت تبرا من الصدقة * بودم من که پس گذاشته ام در خانه زری از صدقه * فکرهت ان ابیته * پس مکروه پنداشتم
که بکذارم آنرا که شب در آید بروی * وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم عندی فی
مرضه ستة دنانیر او سبعة * روایتست از عایشه که وی گفت بود مر آنحضرت را نزد من در بیماری وی شش دینار یا هفت
* فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها * پس امر کرد مرا آنحضرت که تفریق کنم آن دینارها را یعنی در حاجمندان
بدهم وتفریق بمعنی جدا کردن * فشغلنی وجع نبی الله * پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن درد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم * وفرصت نشد که بدهم * ثم سألنی عنها ما فعلت الستة او السبعة * پستر سوال کرد آنحضرت مرا که چه
شد آن شش دینار یا هفت دینار وچیست حال آن خرج کردی آنها را یا نه * قالت لا * گفت عایشه خرج نکرده ام * والله
لقد کان شغلنی وجعک * بخدا سوگند بتحقیق باز داشت مرا از خرج آن درد تو * فدعا بها * پس طلبید آن دینارها را
* ثم وضعها فی کفه * پستر داشت ونهاد آنرا در کف دست خود * فقال ما ظن نبی الله * پس گفت چیست گمان پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم * لو لقی الله عز وجل وهذه عنده * اگر ملاقات میکرد خدا را در حالی که این دینارها در دست اوست یعنی
بودن آنها در دست منافی مقام نبوت است * رواه احمد * وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی بلال
وعنده صبرة من تمر * روایتست از ابی هریره که آنحضرت درآمد بر بلال ونزد بلال توده بود از خرمای خشک * فقال
ما هذا یا بلال * پس گفت آنحضرت بطریق تعجب وانکار چیست این تمر یا بلال * قال شیء ادخرته لغد * گفت بلال این
چیزی است که ذخیره کرده ام ونگاه داشته ام آنرا برای فردا * فقال اما تخشی ان ترى له غدا بخارا فی نار جهنم یوم
القیمة * پس گفت آنحضرت آیا نمی ترسی که ببینی مر این تمر را فردا اثر در آتش دوزخ روز قیامت یعنی برسد از آن
بتو می کویند رسید ازو را از بخار وی یعنی رسید اثر وی * انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا * خرج کن ای بلال
ومترس از خداوند عرش کم کردن ودرویش شدن را یعنی انفاق کن وازدرویشی مترس که قادری که عرش
عظیم را پیدا کرده وبرپا میدارد روزی ترا البته خواهد رسانید واین ارشادیست بمقام توکل واعتماد برحق سبحانه
وتعالی * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السخاء شجرة فی الجنة * جوانمردی درختی است
در بهشت یعنی مانند درختیست خلد او با شاخ ها هرکه به پیوند بطرفی از وی درآید در بهشت چنانکه فرمود
* فمن کان سخیا اخذ بغصن منها * پس هرکه سخی است گرفته است شاخی را از آن درخت * فلم یترکه الغصن حتی یدخله
الجنة * پس نمیگذارد آن شاخ ورا تا آنکه می درآرد ورا در بهشت * والشح شجرة فی النار * وبخل درختیست در دوزخ
* فمن کان شحیحا اخذ بغصن منها * پس هرکه بخیل است گرفته است شاخی را از آن درخت * فلم یترکه الغصن حتی یدخله النار *
پس نمیگذارد ورا آن شاخ تا آنکه می درآرد ورا در دوزخ * رواهما * روایت کرده است این دو حدیث را
* البیهقی فی شعب الایمان * وعن علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بادروا بالصدقة فان البلاء لا یتخطاها *
شتابی کنید بصدقه زیرا که بلا رستی که بلا تجاوز نمیکند صدقه را ونمی گذرد از وی بلکه می ایستد ودفع میشود * رواه
رزین * باب فضل الصدقة * این نیز احتمال حمل بر صدقات نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات آنست ونیز آنچه

شامل فرض ونفل باشد وتسمیهٔ آن بصدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه
تسمیهٔ زکوة بجهت آنست که وی تزکیه میکند صاحبش را وشهادت میدهد بصحت ایمان وی وکمال وی ووجوه دیگر نیز گفته شده
* الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل تمرة * کسیکه تصدق کند بمقدار چیزی
که برابر است قیمت تمر را وعدل بفتح مثل شیء در قیمت وبکسر مثل در منظر وبعضی گفته بفتح آنچه عدیل شیء بود از غیر جنس
وبکسر از جنس وبر عکس نقل میفرماید هرکه تصدق کند مقدار تمره * من کسب طیب * از کسب پاک وکسب ورزیدن وکرد
آوردن ومراد مالی است که گرد آورده است آن را از وجه حلال * ولا یقبل الله الا الطیب * ونمی پذیرد خدای تعالی
مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیبا * فان الله یتقبلها بیمینه * پس بدرستیکه خدای تعالی
می پذیرد آنرا بدست راست خود * ثم یربیها لصاحبها * پستر پرورش میکند آن صدقه را وافزون میکند برای صاحبش
* کما یربی احدکم فلوه * چنانکه پرورش میکند یکی از شما کرهٔ اسپ خود را * حتی تکون مثل الجبل * تا آنکه می باشد آن
صدقه مانند کوه فلو بکسر فا وبر وزن عدو وسمو کرهٔ اسپ چون از شیر باز داشته شود تا یکساله شود * متفق علیه * وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما نقصت صدقة من مال * کم نکند هیچ صدقه چیزیرا از مال یعنی بصورت اگرچه
صدقه سبب نقصان مال است اما در معنی موجب تمام وکمال است بحصول مزید برکت ودفع آفات وترتب اجر وثواب
* وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا * وزیادت نگردانید خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن وی از کسیکه جرمی کرد
یا بدی اندیشید بوی مگر عزت در دنیا وآخرت یعنی عفو وترک انتقام اگرچه بظاهر در صورت خواری وزبونی نماید
اما در حقیقت موجب عزت وغلبه است بزرگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست * وما تواضع احد لله الا رفعه الله *
وفروتنی نکند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی ودر حدیث دلیل است بر آنکه اعتبار حقیقت
را است نه ظاهر را ومعتبر معنی است نه صورت * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انفق زوجین
من شیء من الاشیاء فی سبیل الله * کسیکه انفاق کند دو چیز را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم ودو دینار ودو جامه
ودو اسپ وبعضی گفته اند دو جنس را مثل درهم ودینار ودرهم وجامه وحدیث ابی ذر که در فصل ثالث بیاید صریح
است در معنی اول وبعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق است زیرا که چون یکبار مثلا درهم انفاق نمود وبار
دیگر نیز کرد انفاق زوجین شد واین معنی خالی از بعدی نیست * دعی من ابواب الجنة * خوانده میشود آنکس از درهای
بهشت * وللجنة ابواب * ومر بهشت را درها است متعدد بعدد اعمال خیر * فمن کان من اهل الصلوة * پس کسیکه باشد از اهل نماز
یعنی آنکه غالب است بروی نماز دعی من باب الصلوة * خوانده میشود از در بهشت که مخصوص باهل نماز است * ومن کان
من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد * وکسیکه باشد از اهل جهاد وکارزار با کافران کردن خوانده میشود از در جهاد * ومن کان
من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة * وکسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود از در صدقه * ومن کان من اهل الصیام
دعی من باب الریان * وکسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در ریان بفتح را وتشدید تحتانیه مشتق از ری بکسر را
بمعنی سیرابی نام دریست از درهای بهشت که مخصوص اند بدان از آن در روزه داران * فقال ابو بکر ما علی
من دعی من تلک الابواب من ضرورة * پس گفت ابو بکر صدیق رض نیست بر کسیکه خوانده میشود از درها ضرورتی یعنی
هیچ ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مراد که در آمدن بهشت است حاصل
است وباوجود آنکه از همه در خواندن ضرور نیست * فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها * پس آیا خوانده میشود هیچ یکی از همه
درها * قال نعم * گفت آنحضرت آری هست کسیکه خوانده میشود از همه درها * وارجو ان تکون منهم * وامید میدارم که باشی تو ای
ابو بکر از آنکسان که خوانده میشوند از همه درها زیرا که تو جمع کرده انواع خیرات ومبرات واقسام حسنات * متفق علیه * وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح منکم الیوم صائما * پرسید آنحضرت از صحابه کیست که صبح کرده از شما امروز

روزه دار * قال ابوبکر انا * گفت ابوبکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزه دار * قال فمن تبع منکم الیوم جنازة *
گفت آنحضرت پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را ونماز گذارده است بروی ودنبال وی رفته
* قال ابوبکر انا * قال * گفت آنحضرت * فمن اطعم منکم الیوم مسکینا * پس کیست که طعام خورانیده از شما امروز مسکینی را
* قال ابوبکر انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا * پس کیست که پرسیده از شما بیماری را امروز * قال ابوبکر انا فقال رسول الله *
پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ما اجتمعن فی امرئ الا دخل الجنة * جمع نشوند این چهار چیز یعنی در یک
روز در هیچ مردی مگر آنکه درآید در بهشت * رواه مسلم * وازین حدیث معلوم شد که منعی نیست از ناگفتن واثبات
فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب وطمع در ان کردن وآنکه بعضی صوفیه منع کرده اند وگفته اند که درویش را که انا
بر زبان رود مقید بان خواهد بود که بر قصد تکبر ودعوی هستی وانانیت باشد والا وقوع آن در کتاب وسنت واثار بیشتر
ازان است که احصا کرده شود پس منع ازان چه صورت دارد وقول صدیق اکبر رض وتقریر حضرت پیغمبر صلعم این را
حجت ان بس است وشیخ توربشتی درینباب بسط کرده وطیبی آنرا نقل کرده است * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارة لجارتها * ای زنان مسلمانان باید که خوار وخورد نشمرید زنی را که همسایه است هدیه
وتصدق را برای زنی دیگر که همسایه او است * ولو فرسن شاة * اگرچه باشد سم گوسفند فرسن بکسر فا وسکون را وکسر سین ونون در آخر
بر وزن زبرج خف بعیر وگاهی در شاة نیز اطلاق میکنند واکثر در شاة ظلف میگویند چنانکه سم اسپ وخر را حافر می نامند
وآبن شیء لا ینتفع به است که هدیه وتصدق در روی نمیرود وذکر وی برای مبالغه است ودر حدیث دیگر آمده است و
لو بظلف محرق اگرچه سم سوخته بود واین نهی احتمال دارد که برای زنی باشد که میدهد ومیفرستد بهمسایه یا برای زنی
باشد که وراداده میشود وفرستاده میشود برای وی وتخصیص بزن بجهت آنست که کفران وسخط در طبیعت زنان بیشتر است
* متفق علیه * وعن جابر وحذیفة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة * روایتست از جابر وحذیفه
که گفتند گفت آنحضرت هرکاریکه در روی خیر وتقرب بدرگاه الهی است ومعروف است در شرع ومنکر نیست خواه
اعطای مال باشد یا سخنی نرم وروی گشاده که از وی دلی بیاساید وخاطری شاد گردد صدقه است وصدقه مخصوص بمال
نیست * متفق علیه * وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحقرن * بفتح تا وسکون حا * من المعروف
شیئا * خورد وخوار مپندارید نیکی را چیزی * ولو ان تلقی اخاک بوجه طلیق * واگرچه باشد آن معروف پیش
آمدن تو برادر خود را بروی گشاده وخوی خوش * رواه مسلم * وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی کل مسلم صدقة * لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن * قالوا * گفتند صحابه * فان لم یجد * پس اگر نیابد
چیزی که تصدق کند چکار کند * قال فلیعمل بیده * گفت آنحضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار بکند بدو
دست خود که حاصل شود ازان چیزی * فینفع نفسه ویتصدق * پس بهره رساند ذات خود را وتصدق کند بانچه فاضل
ماند * قالوا فان لم یستطع * گفتند پس اگر نتواند کرد آن عمل را که نفع رساند خود را وتصدق کند بر غیر * او لم یفعل *
شک راویست ومعنی همان است که نتواند کرد * قال * گفت آنحضرت * فیعین ذا الحاجة الملهوف * پس یاری دهد
خداوند حاجت اندوهگین ستم زده دادخواه را * قالوا فان لم یفعله * گفتند پس اگر نتواند اعانت کرد ملهوف را
ودر بعضی نسخ فان لم یستطع * قال فیأمر بالخیر * گفت آنحضرت پس امر کند مردم را به نیکی * قالوا فان لم یفعل * گفتند پس
اگر نکند ونتواند کرد امر بخیر * قال فیمسک عن الشر * گفت پس باز دارد خود را از رسانیدن شر بمردم چنانکه گفته اند
مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان * فانه له صدقة * پس بدرستیکه امساک از شر مر او را صدقه و خیر است خصوصا که
قدرت داشته باشد بر شر * متفق علیه * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل سلامی من الناس علیه
صدقة * هر بند استخوان که از آدمی است بروی یعنی بمقابله وی صدقه است وسلامی بضم سین وتخفیف لام بمعنی عضو

است در تن آدمی سه صد وشصت بند است چنانکه و بمعنی استخوان و بمعنی بند استخوان گفته اند وقول اخیر متبادر تر است شکرانهٔ آن صدقه لازم باشد و نعمتهای عظیمه است شکرانهٔ آن صدقه لازم باشد در حدیث آینده بیاید وچون در پیدایش آنها حکمتهای بالغه و نعمتهای عظیمه است شکرانهٔ آن صدقه لازم باشد
در حدیث آینده بیاید وچون در پیدایش آنها بیان میکند که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست
* کل یوم تطلع فیه الشمس * هر روزیکه برآید در وی آفتاب بعد ازان بیان میکند که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست
* یعدل بین الاثنین صدقة * عدل کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم ستدن صدقه است * ویعین الرجل فی
دابته * ویاری دادن مرد را بر دابهٔ وی * فیحمل علیها * پس بردارد او را بر دابه * او یرفع علیها متاعه صدقة *
یا بردارد بر دابهٔ او رخت او را صدقه است * والکلمة الطیبة صدقة * وسخنی پاک که در وی ثواب باشد یا سخن
نرم که بمادل گوید صدقه است * وکل خطوة یخطوها الی الصلوة صدقة * وهر گامیکه بزند آنرا بسوی نماز صدقه است
وخطوة بضم گام وبفتح یکبار گام زدن * ویمیط الاذی عن الطریق صدقة * ودور کردن آنچه آزار کند مردم را مثل خار
وسنگ و پلیدی از راه صدقه است * متفق علیه * وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق
کل انسان من بنی آدم علی ستین وثلثمائة مفصل * پیدا کرده شده است هر شخص از اولاد آدم بر سه صد وشصت بند * فمن
کبر الله * پس کسیکه تکبیر بگوید مر خدا را وبگوید الله اکبر * وحمد الله * وستایش بکند خدا را با لحمد لله * وهلل الله * و
تهلیل کند بلا اله الا الله * وسبح الله * وبه پاکی یاد کند خدا را بسبحان الله * واستغفر الله * وطلب آمرزش گناهان کند
از خدا و گوید استغفر الله یا اللهم اغفر لی * او عزل حجرا عن طریق الناس * یا یکسو کند و دور کند سنگی را از راه مردم * او شوکة *
یا خار را * او عظما * یا استخوان را که ایذا کند ایشان را * او امر بمعروف او نهی عن منکر * یا امر کند بمشروع که شناخته میشود در وجود
او در شرع ونهی کند از نامشروع که شناخته نمیشود * عدد تلك الستین والثلثمائة * بگوید وبکند این اقوال وافعال را همه
یا بعضی بشمار ان سه صد وشصت بند خصوصا از امر معروف ونهی منکر که آن اقوال وافعال همه یکطرف واین دو یکطرف
* فانه یمشی * بفتح یاء وشین معجمه یعنی راه میرود ودر روایتی یمسی بضم یاء وسکون میم وسین مهمله یعنی شام می کند
* یومئذ * دران روز * وقد زحزح نفسه عن النار * وحال آنکه دور انداخته است نفس خود را از آتش دوزخ ودر
قول وی یومئذ اشارتست بآن که باید که هر روز این کارها بکند تا کفایت شود * رواه مسلم * وعن ابی ذر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان بکل تسبیحة صدقة * بدرستیکه بهر تسبیح صدقه است * وبکل تکبیرة صدقة * وبهر تکبیر صدقه
است * وبکل تحمیدة صدقة * وبهر تحمید صدقه است * وبکل تهلیلة صدقة * وبهر تهلیل صدقه است * وامر بالمعروف
صدقة ونهی عن المنکر صدقة * وبهر امر معروف صدقه است وبهر نهی منکر صدقه است * وفی بضع احدکم صدقة * ودر
فرج هر یکی از شما یعنی جماعی که بزن یا بکند خود میکند صدقه است یعنی ثوابست وچون در بودن بضع صدقه محل استبعاد
واستفسار بود * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله ایاتی احدنا شهوته * آیا بیاید یکی از ما شهوت نفس خود را که جماع
است * ویکون له فیها اجر * وباشد مر او را دران شهوت مزد وثواب * قال ارایتم لو وضعها فی حرام اکان علیه فیه وزر *
گفت آنحضرت خبر دهید مرا شما که اگر بنهد یکی شهوت را در حرام آیا میباشد بر وی بار گناه * فکذلك اذا وضعها فی الحلال
کان له اجر * پس همچنین وقتی که بنهد شهوت در حلال باشد مر او را ثواب یعنی اگرچه جماع در حد ذات خود طاعت و
عبادت نیست ولیکن چون در ضمن آن ادای حق زوجه ونگاهداشت نفس از حرام است بحکم نهی نفس از هوا وکف
وی از معصیت متضمن اجر وثواب باشد ولهذا اینجا بکلمه فی آورده وگفت فی بضع احدکم صدقة بخلاف تسبیح وتحمید و
امثال آن که عین عبادتست * رواه مسلم * وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الصدقة اللقحة
الصفی منحة * نیکو صدقه است شتر ماده زائیده که شیر داراست از روی عطیه لقحة بکسر لام وفتح نیز آمده ناقهٔ حلوب و آنرا
لقوح بفتح لام نیز گویند وناقه بعد از زائیدن تا دو سه ماه نام او لقوح است بعد ازان لبون وصفی بر وزن غنی بسیار
شیر دار ومنحة بکسر میم وسکون نون در اصل بمعنی عطیه است وغالب اطلاق او بر ناقه وشاتیست که محتاجی را بعاریت

دهند تا از شیر وی منتفع گردد و بعد از قضای حاجت بمالکش باز دهد و این در اهل خیر از عرب متعارف بود و آنحضرت
صلعم آنرا مدح کرده و ستوده * والشاة الصفي منحة * و نیز صدقه است گوسپند بسیار شیر داده از روی منحه * تغدو باناء
وتروح باخرى * بامداد میکند بآوند شیر و شبانگاه میکند باوند دیگر یعنی یکبار و دیگر بار شیر میدهد و بدان منتفع میشوند
* متفق علیه * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يغرس غرسا * نیست هیچ مسلمانی که بنشاند
درختی را * او يزرع زرعا * یا بکارد کشتی را * فياكل منه انسان او طير او بهيمة * پس بخورد از ان آدمی یا پرنده یا
چارپا * الا كانت له صدقة * مگر آنکه باشد مر او را صدقه و صدقه برفع و نصب هر دو روایت است * متفق علیه * وفي رواية
لمسلم عن جابر * و در روایتی مر مسلم را از جابر آمده که * وما سرق منه له صدقة * و آنچه دزدیده شد از ان نیز مر او را
صدقه است * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم غفر لامرأة مومسة مرت بكلب على رأس ركي * آمرزیده
شد مر زنی زانیه را که گذشت بسگی بر سر چاهی و مومسة بضم میم اول و کسر ثانیه یعنی زانیه از ومس بمعنی احتکاک یعنی در
مالیدن چیزی را بچیزی و رکی بروزن زکی چاه * يلهث كاد يقتله العطش * در حالیکه بر می آرد آن سگ زبان خود را از تشنگی
نزدیکست که بکشد او را تشنگی * فنزعت خفها * پس بکشید آن زن زانیه موزهٔ خود را * فاوثقته بخمارها * پس بربست موزه
را بمعجر خود خمار بکسر معجمه سرپوش زنان * فنزعت له من الماء * پس بکشید آن زن برای آن سگ چیزی از آب که سیراب
گشت بدان * فغفر لها بذلك * پس آمرزیده شد مر آن زن را بدان عمل که آب دادن بسگ است فکیف بآدمی خصوصا
صالح * قيل * گفته شد یعنی صحابه گفتند بطریق استفهام * ان لنا في البهائم اجرا * بدرستیکه ما را در احسان کردن
بهیمها و سیراب کردن آنها ثواب است * قال في كل ذات كبد رطبة اجر * گفت آنحضرت در احسان کردن بهر حیوان خداوند
جگر تر ثواب است و جگر تر کنایت است از حیات زیرا که رطوبت لازمهٔ حیات است و بعضی گویند جگر چون تشنه گردد
تر شود و همچنین چون بر آتش نهاده شود و بعضی گفته اند که وصف کرد جگر را بتری باعتبار حصول آن بعد از سیرابی
و در روایتی ذات كبد حراء آمده یعنی خداوند جگر گرم و گفته اند که در ذکر کبد رطبه مبالغه است چه هرگاه در جگر تر
اجر شد در جگر گرم بطریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر موذیاتست مثل مار و کژدم و جز آن * متفق علیه
* وعن ابن عمر و ابي هريرة قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عذبت امرأة في هرة امسكتها * عذاب کرده شد زنی
از جهت گربهٔ که بسته نگاه داشت آن زن گربه را * حتى ماتت من الجوع * تا آنکه مرد آن گربه از گرسنگی * فلم تكن تطعمها *
پس نبود آن زن که چیزی بخوراند آن گربه را * ولا ترسلها * و نبود که بگذارد و رها کند او را * فتاكل من خشاش الارض *
پس بخورد گربه از کرمها که بر زمین اند و خشاش بکسر خای معجمه حشرات زمین آنچه دماغ ندارد از دواب بتثلیث خا
حشرات زمین و گنجشکها و مانند آن * متفق علیه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مر رجل بغصن
شجرة على ظهر طريق * گذشت مردی بشاخ درختی که بر پشت راه است و فوق اوست و ظاهر است بر ان * فقال * پس
گفت آنمرد * لانحين هذا * بضم همزه و فتح نون و کسر حای مهمله مشدده از تنحیه و بسکون نون و تخفیف حاء و فتح تحتانیه
و نون ثقیله از انحاء هر اینه یکسو کردانم این شاخ را * عن طريق المسلمين * از راه مسلمانان * لا يؤذيهم * تا ایذا نکند
این شاخ مسلمانان را * فادخل الجنة * پس در آورده شد آن مرد در بهشت بهمین نیت که کرد یا یکسو هم گردانید
* متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد رأيت رجلا يتقلب في الجنة * گفت آنحضرت هر اینه بتحقیق
دیدم من مردی را که میگردد و تنعم میکند در بهشت * في شجرة قطعها من ظهر الطريق * بجهت درختی که برید آنرا از
ظاهر طریق و فوق آن * كانت تؤذي الناس * بود آن درخت که آزار میکرد مردم را مضمون حدیث اول است و اینجا تاکید و
مبالغه بیشتر است که آنحضرت او را بچشم مبارک خود دید که هر سو میگردد در بهشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز
نوعی از مبالغه بود که به بریدن شاخی ببهشت در آمد چه جای تمام درخت * رواه مسلم * وعن ابي برزة * بفتح موحده

وسكون راء وبزاى صحابيست مشهور قديم الاسلام هميشه غزا ميكرد با آنحضرت از وست كشته شد عبد الله بن خطل بخاى معجمه
وطاء مهمله مفتوحتين در روز فتح مكه * قال * گفت ابو برزه * قلت * گفتم من * يا نبي الله علمني شيأ انتفع به * بياموز ان
مرا چيزى از اعمال كه سود مند شوم بدان * قال اعزل الاذى عن طريق المسلمين * گفت آنحضرت يكسو كن آنچه آزار
كننده است از راه مسلمانان از خار وسنگ و جز آن و بيند اختن آنرا از راه در زحام يكسو كردن است و بتاويل شامل تمامه
دفع آزارها است از هر جنس كه باشد * رواه مسلم وسنذكر حديث عدي بن حاتم * و عنقريب انجام است كه ذكر كنيم حديث
عدي بن حاتم طائي را كه بعد از بن را آغاز مسلمانان شد كه در وي اين كلمه است اتقوا النار * في باب علامات النبوة *
در باب علامات النبوة * ان شاء الله تعالى * و اين حديث دراز است كه بان مناسب تراست * الفصل الثاني * عن عبد الله
بن سلام رض قال لما قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة جئت * عبد الله بن سلام كه از صحابه كبار است و از احبار يهود
بود گفت هنگامى كه قدوم آورد آنحضرت مدينه را بهجرت از مكه آمدم من نزد آنحضرت صلعم بتحقيق حال و صحت نبوت
وي * فلما تبينت وجهه عرفت ان وجهه ليس بوجه كذاب * پس هنگاميكه ديدم و تامل كردم روي مبارك آنحضرت را
شناختم كه روي وى نيست روى دروغ گوئى و تبين يا بطريق تامل و تفرس بود يا بعلامات مذكوره در توريه و سياق حديث
ناظر در معني اول است (بيت) * در دل هر امتي كز حق مزه است * روي و آواز پيمبر معجزه است * پس در همان مجلس
ايمان آورد عبد الله و يهود بان بروى حسد بردند و بر او عنا در فتند چنانكه در محلش مذكور است * فكان اول ما قال * پس بود
نخست چيزيكه گفت آنحضرت در نصيحت و دعوت مردم اين كلام بود * يا ايها الناس افشوا السلام * اي آدميان فاش كنيد
سلام گفتن را يا با اين معنى كه ظاهر كنيد و بلند گوئيد چنانكه مسلّم عليه بشنود يا بمعني آنكه عام كنيد بر آشنا و بيگانه
و بگوئيد هر كه پيش آيد از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت * واطعموا الطعام * و بخورانيد
طعام مهمانان را و گدايان را و هر كه محتاج باشد بدان * وصلوا الارحام * و به پيونديد رحمها را باحسان كردن و صحبت
داشتن و مخالطت نمودن بخويشان بقدر رعايت قرب و بعد و رحم خويشي كه بواسطه ولادت باشد و در اصل موضعي است
كه بچه در ان پيدا ميگردد * وصلوا بالليل والناس نيام * و نماز بگذاريد در شب در حاليكه مردم در خواب باشند كه
اين ادخل است در اخلاص و حضور و جمعيت * تدخلوا الجنة بسلام * اين كارها بكنيد مى درائيد در بهشت بسلامت از
عذاب و بعد و حجاب و اشارت كرد آنحضرت صلعم باستجماع صفت تواضع و جود و عبادت كه اصول كمالات بدني و مالي
و لازم و متعدي است * رواه الترمذي و ابن ماجة والدارمي * و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اعبدوا الرحمن * عبادت كنيد خداى مهربان را كه آثار رحمت و مهرباني وي ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته
است تا شكر نعمتهاى او را كه ادا كرده باشيد * واطعموا الطعام وافشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام * درين حديث مطلق
عبادت ذكر كرد چه نماز و چه جز آن و تقديم كرد طعام را بر سلام كه ادخل است در نفع و در ان حديث تقديم كرد سلام
را كه اقرب است بمحبت و ايتلاف و تخصيص كرد بذكر صله ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتنا و اهتمام * رواه الترمذي
و ابن ماجة * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة لتطفئ غضب الرب * بدرستيكه تصدق كردن
هر اينه ميكشد آتش خشم الهي را * وتدفع ميتة السوء * و دور ميكرداند مرگ بد را اشارت است بحصول سلامت و
عافيت در دنيا و دين و مبدأ و مآل و ميته بكسر ميم و سكون ياء حالت موت و مراد بميتة السوء حالت بدي كه در وقت موت
باشد از انچه مودي بكفر و كفران گردد از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلات از ذكر حق و عدم حضور و شهادت ايمان و
بعد و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاري بوسوسه شيطان و غير آن از انچه مقتضى گردد بسوء خاتمت و خاتمت عافية نعوذ بالله
من ذلك و موت فجأة در حالت غير محمود نيز از ان قبيل است * رواه الترمذي * و عن جابر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم كل معروف صدقة * هر كار خيركه شناخته شده است وجود او در شرع صدقة است يعني صدقه مخصوص

بمال نيست * وان من المعروف ان تلقى اخاك بوجه طلق * وبدرستيكه از جملهٔ خير واحسان است كه ملاقات كني تو برادر خود را بروي كشاده طلق بفتح طاء وسكون لام بمعني طليق چنانكه در فصل اول در حديث ابي ذر مذكور بود * وان تفرغ من دلوك في اناء اخيك * واز جملهٔ معروفست كه بريزي از دلو خود در آوند برادر خود ابراكه در دلو تو فاضل مانده در ظرف مسلماني بريزي مراد ظاهر اين است يا كنايت است از فضل واحسان * رواه احمد والترمذي

* وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تبسمك في وجه اخيك صدقة * تبسم كردن تو در روي برادر خود صدقه است در صراح گفته تبسم لب شيرين كردن * وامرك بالمعروف صدقة * وامر كردن تو بمعروف صدقه است * ونهيك عن المنكر صدقة * ونهي كردن تو از منكر صدقه است * وارشادك الرجل في ارض الضلال لك صدقة * وراه نمودن تو مرد را در زمين گمراهي يعني در زميني كه مردم در روي راه گم ميكنند مر ترا صدقه است * ونصرك الرجل الرديء البصر لك صدقة * وياري دادن تو مرتباه بينائي را مر ترا صدقه است رداءة بفتح ومد وتباه شدن * واماطتك الحجر والشوك والعظم عن الطريق لك صدقة * ودور كردن تو سنگ را وخار را واستخوان راكه در وي احتمال آزار مردم باشد از راه مر ترا صدقه است * وافراغك من دلوك في دلو اخيك لك صدقة * وريختن تو از دلو تو يعني آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب

* وعن سعد بن عبادة قال * روايتست از سعد بن عبادهٔ انصاري كه از مشاهير صحابه است ومقبولان درگاه نبوت بود كه گفت * يا رسول الله ان ام سعد ماتت * بدرستيكه مادر سعد يعني مادر من مرده است * فاي الصدقة افضل * پس كدام صدقه كه بروح وي كنم فاضلتر وبهتر است * قال الماء * گفت آنحضرت كه آب بهترين صدقها است كه براى وى چاه بكني وبه تشنگان بدهي * فحفر بيرا * پس بكند سعد بن عباده چاهي را بنام مادر خود تا خير جاري باشد * وقال * وگفت * هذه لام سعد * اين چاه براي ام سعد است وبراي اوست تا ثواب اين بروح وي برسد * رواه ابوداود والنسائي

* وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از ابي سعيد خدري كه گفت گفت آنحضرت * ايما مسلم كسا مسلما ثوبا على عري * هر مسلماني كه بپوشاند مسلماني ديگر را جامهٔ بر برهنگي وعري بضم عين وسكون را برهنگي ضد لبس بضم لام * كساه الله من خضر الجنة * بپوشاند او را خداى تعالى از حلهاى سبز بهشت وخضر بضم خاي وسكون ضاد جمع اخضر تلميح است بقول عز وجل عاليهم ثياب سندس خضر * وايما مسلم اطعم مسلما على جوع اطعمه الله من ثمار الجنة * وهر مسلماني كه بخوراند مسلمان را بر گرسنگي بخوراند او را خداى تعالى از ميوه هاي بهشت * وايما مسلم سقى مسلما على ظمأ * وهر مسلماني كه بنوشاند مسلماني را بر تشنگي في الصراح ظمأ بفتحتين مهموز تشنه شدن * سقاه الله من الرحيق المختوم * بنوشاند او را خداى تعالى از شراب پاك خالص صافي كه مهر كرده شده است ظروف آن از جهت نفاستان ودر قرآن مجيد فرموده يسقون من رحيق مختوم ختامه مسك يعني مهر كرده اند او را بمشك بجاى گل كه اوانى را بدان مهر مي كنند از جهت غايت نفاست يا بعد از خوردن آن از آن بوي مشك مي آيد * رواه ابوداود والترمذي

* وعن فاطمة بنت قيس * صحابيه قرشيه از مهاجرات اولى است * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في المال حقا سوى الزكوة * بدرستيكه در مال حقي است جز زكوة يعني زكوة مال خود فرض است البته بايد داد وجز زكوة صدقه نفل نيز مستحب است كه مي بايد كرد چنانكه نماز وروزه وحج هم فرض است وهم نفل * ثم تلا * پس تر خواند آنحضرت براى اثبات وتائيد اين مطلب اين آيت را كه * ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب الاية * تا آخر آيت وجه استدلال باين آيت بر ثبوت حق جز زكوة در مال آنست كه حق تعالى مدح كرده است اولا مومنان را بدادن مال بمحبت وى خويشان ويتيمان ومسكينان را بعد از آن مدح كرده است باقامت صلوة وايتاى زكوة پس معلوم شد كه دادن زكوة غير دادن مال است وآن صدقهٔ نفل است * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي

* وعن بهيسة * بضم موحده وفتح ها وسكون تحتانيه وسين مهمله از صحابيات است وحديث وي در بصريان است * عن ابيها *

روایت میکند از پدر خود * قالت * گفت * بهیسة * که * قال * که گفت پدر وی * یا رسول الله ما الشيء الذي لا يحل
منعه * چه چیز است که روا نیست باز داشتن وند ادن کسی را از ان * قال الماء * گفت آنحضرت آنچیز آبست که منع
نمیتوان کرد کسی را از ان چنانچه کسی را چاهی وجوئی باشد دیگری را از ان منع نباید کرد * قال * باز گفت * یا نبي الله
ما الشيء الذي لا يحل منعه * دیگر چه چیز است که حلال نیست منع وی * قال الملح * گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست
چنانکه نمک زاری دارد مردم را از گرفتن نمک از ان منع روا نیست و در مسئلهٔ آب تفصیل است که ذکر آن در باب احیاء
الموات والشرب بیاید ان شاء الله تعالی و در انجا آتش را نیز گفته که منع آن جایز نیست * قال * باز گفت * یا نبي الله ما
الشيء الذي لا يحل منعه قال * گفت آنحضرت * ان تفعل الخير خير لك * کردن تو خیر را بهتر است مر ترا و این کلمه جامع است
مر همه خیرات را یعنی بدهٔ هرچه می خواهی و هرچه از دست تو آید و هیچکس را از ان منع مکن * رواه ابو داود * وعن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احیی ارضا میتة فله فیها اجر * کسی که زنده گرداند زمین مرده را یعنی زمین افتاده را
زراعت کند پس ثابت است مر او را در وی ثواب و حکم ان در باب احیاء موات بیاید * وما اكلت العافية منه فهو له
صدقة * و هرچیزی که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مر او را است و عافیة هر طالب رزق از انسان
و بهیمه و طائر عافی یکی و عافیت جماعت و در روایتی العوافي نیز آمده * رواه النسائي والدارمي * و در بعضی نسخ
رواه الدارمي * وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من منح منحة لبن * کسی که عطا کند عطیهٔ شیر یعنی
ناقه یا شاتی دهد بفقیر تا مدتی شیر آنرا بخورد و باز رد کند بسوی وی * او ورق * یا عطا کند عطیهٔ نقره را مثلا و ورق
مشهور بفتح واو و کسر را نام دراهم مضروبه است و مراد قرض دراهم و دنانیر است و آنرا منحه نام کرد زیرا که رد کرده
میشود بصاحبش و منحه بمعنی عطای مطلق نیز آید * وهدی زقاقا * یا راه نماید کم راهی را یا کوری را مشتق از هدایة
و زقاق بضم زای معجمه بمعنی کوچه که تنگ نه رود و بمعنی رسته از خرما که در بساتین نشانند نیز آید بزین تقدیر هدی
از هدیه گیرند یعنی تصدق کند و ببخشد رستهٔ درختان خرما را و بزهر تقدیر هدی بتخفیف دال است و در روایتی بتشدید
دال نیز آمده از برای مبالغه والله اعلم میفرماید که هر که این خیرات کند * كان له مثل عتق رقبة * باشد مرا و را مانند آزاد
شدن بنده * رواه الترمذي * وعن ابي جري * بضم جیم و فتح را و تشدید یاء که نام وی * جابر بن سليم * بضم سین و فتح
لام است و بعضی سليم بن جابر گفته اند و اول اصح و اشهر است صحابیست قلیل الروایة روایت کرده است ازوی محمد بن سیرین
* قال اتيت المدينة * گفت آمدم بمدینه * فرأيت رجلا يصدر الناس عن رأيه * پس دیدم مردی را که باز میگردند مردم
از رای وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آنمرد میبرند و عرض میکنند و هرچه میفرماید بدان عمل میکنند چنانکه فرمود
لا يقول شيأ الا صدروا عنه * نمیگوید آنمرد چیزی را و رای نمیزند بدان مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل میکنند بدان
و اصل صدر بازگشتن است از آب که تشنه می آیند و سیراب شده باز بر میگردند ضد ورود که فرود آمدن است
بران و صدر بمعنی مطلق بازگشتن نیز آید * قلت من هذا * گفتم من کیست این مرد * قالوا هذا رسول الله * گفتند که این
پیغمبر خدا است و فرستادهٔ او است بخلق برای هدایت ایشان * قال ذهبت و قلت * گفت جابر بن سلیم رفتم بپیش آنحضرت و گفتم
* عليك السلام يا رسول الله مرتين * دو بار گفتم این را * قال * گفت آنحضرت * لا تقل * مگو * عليك السلام * زیرا که
* عليك السلام تحية الميت * سلام مرده است که مرده را بدان تحیت می نمایند * قل * بگو * السلام عليك * که تحیت زنده
است و ظاهر این عبارت اینست که چون بزیارت مرده بروند علیک السلام بگویند نه السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند
و لیکن تحقیق آنست که سنت در میت نیز السلام علیک است بتقدیم السلام زیرا که ثابت شده است که آنحضرت در زیارت
موتی میگفت السلام علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که علیک السلام تحیة الموتی است بنا بر عادت مردم در اغلب احوال
و وجهش آنست که زنده رد میکند سلام را بعلیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام بگوید تکرار لازم آید بخلاف میت که

رد سلام ازوی متحقق نیست ونیز شرعیت سلام برای آنست که مسلم مبادرت میکند مسلم علیه را با من وسلامت ازجانب وی وتقدیم علیك که موضوع برای ضرر است منافات دارد ومناسب نیست آنرا اكثر اقبل فانهم بازمیکوید جابر بن سلیم * قلت انت رسول الله * کفتم من بآنحضرت صلی الله علیه وسلم ایا تو رسول خدائی * فقال انا رسول الله الذي ان اصابك ضر فدعوته كشفه عنك * پس کفت آنحضرت من پیغمبر خدایم آنچنان که اکر برسد ترا زیانی پس دعا کنی تو او را بکشاید ودور کند آن زیان را از تو تا دعوته مفتوح است برای خطاب وبضم نیز روایت کرده اند یراه تکلم یعنی اکر بیتوز یانی رسد ومن دعا کنم که رسول اویم دور کند زیان را از تو همچنین در ما بعد * وان اصابك عام سنة فدعوته انبتها لك * واکر برسد ترا سال قحط پس دعا کنی تو او را برویاند برای تو * واذا كنت بارض قفر * واکر باشی تو در بیابان مهلکه * اوفلاة * یا در دشت شك راوی است * فضلت راحلتك * پس راه کم کرد شتر تو * فدعوته * پس دعا کنی تو او را * ردها علیك * باز می ارد وی تعالی راحله را بر تو وقفر بتقدیم قاف مفتوحه بر فا زمینی که در وی آب وکیاه نبود وفلاة بفا مفازه وصحرا مد فراخ ودر قول آنحضرت صلعم که من رسول خدا ام که این صفات او است اشارت است که وی مبعوث است ووسیلهٔ رحمت وواسطه در افاضهٔ خیر وبرکت از پروردکار عالمیان که برآرندهٔ حاجات وآسان کنندهٔ مشکلات است باز میکوید جابر بن سلیم * قلت * کفتم * اعهد الي * اندرز کن مرا ونصیحت کن * قال * کفت آنحضرت * لا تسبن احدا * دشنام مده هیچ یکی را * قال * کفت جابر بن سلیم * فما سببت بعده حرا ولا عبدا * پس دشنام نکردم بعد از ان هیچ یکی را نه ازاد را ونه بنده را * ولا بعیرا ولا شاة * ونه شتر را ونه کوسفند را یعنی ادمیان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه عادت عوام میباشد * قال * کفت آنحضرت * ولا تحقرن شیأ من المعروف * وخوار وخورد مدان هیچ چیز را از نیکی واحسان که کسی با تو کند یا تو بکسی کنی هر که هرچه نیکی با تو کند بزرک دان وشکر کو وهرچه از دست تو اید از نیکی بکن وغنیمت دان * وان تكلم اخاك وانت منبسط الیه وجهك * وعهد می کنم بسوی تو باین که سخن کوئی برادر خود را وحال آنکه تو باین صفت باشی که فراخ وکشاده است بسوی آن برادر روی تو * ان ذلك من المعروف * بدرستیکه آن از جملهٔ نیکی واحسانست * وارفع ازارك الی نصف الساق * وبرد ازار خود را تا نیمهٔ ساق * فان ابیت فالی الكعبین * پس اکر سرکشی می کنی از بلند کردن ازار تا نیمهٔ ساق ونفس وطبیعت تو بر نمیدارد آنرا پس برد ازار تا هر دو شتالنك * وایاك واسبال الازار * ودور دار خود را از فرو هشتن ازار * فانها من المخیلة * زیرا که ازار فرو هشتن از جملهٔ کبر است * وان الله لا یحب المخیلة * وبدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کبر را مخیلة بفتح میم وکسر خاء وسکون یا وخال وخیلاء بضم خا وفتح یا ممد ود کبر واین مسئله بالو احق آن در کتاب اللباس بیاید انشاء الله تعالی * وان امرؤ شتمك * واکر مردی دشنام دهد ترا * وعیرك بما یعلم فیك * وسرزنش کند ترا بعیبی که میداند وجود آن در تو * فلا تعیره بما تعلم فیه * پس سرزنش مکن او را بعیبی که میدانی تو وجود آن در وی * فانما وبال ذلك علیه * زیرا که نیست کناه آن مکر بروی وتو چرا در وبال می افتی وجزای بدی بدی میدهی . (بیت) * بدی را بدی سهل باشد جزا * اکر مردی احسن الی من اسا * وظاهر آنحضرت صلعم اضداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس فرموده پس وصیت کرد بدان والله اعلم * رواه ابوداود * روایت کرد این حدیث را بتمام ابوداود * وروی الترمذی منه حدیث السلام * وروایت کرده است ترمذی از جملهٔ این حدیث صدر آنرا تا حدیث سلام که ابوجری سلام داد بر آنحضرت صلعم وکفت علیك السلام ونهی کرده آنحضرت او را از ان وبعد از وی تا آخر حدیث روایت نکرده بود ودر بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را روایت کرده ولیکن بلفظی دیکر وانچه مذکور است در کتاب بلفظ ابی داود است * وفی روایة * ودر روایتی بجای فانما وبال ذلك علیه این عبارت آمده است * فیكون لك اجر ذلك ووباله علیه * پس می باشد مر ترا ثواب آن ومی باشد وبال آن بروی * وعن عایشة رضي الله عنها انهم ذبحوا شاة * روایتست از عایشه که ایشان یعنی اهل

بيت آنحضرت صلعم ذبح كردند كوسپندي را * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ما بقي منها * چه چيز
باقي ماند ازان كوسپند * قالت ما بقي منها الا كتفها * گفت عايشه باقي نماند از وي مگر شانهٔ وي يعني همه بخش كردند
و بفقيران دادند و بخانهٔ همسايه ها فرستادند الا كتف كه در خانه ماند * قال * گفت آنحضرت * بقي كلها غير كتفها *
باقي ماند همه شاة جز كتف وي يعني باقي آنست كه آنچه بوردم دادند كه ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در
خانه ماند فاني است چنانكه در قرآن مجيد ميفرمايد ما عندكم ينفد وما عند الله باق آنچه نزد شما است مي‌رود و فاني ميگردد
و آنچه نزد خدا است پاينده است * رواه الترمذي وصححه * وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول * گفت ابن عباس شنيدم آنحضرت را كه ميگفت * ما من مسلم كسا مسلما ثوبا * نيست هيچ مسلماني كه بپوشاند مسلماني
را جامه * الا كان في حفظ الله * مگر آنكه باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشت خدا و پناه وي و در اكثر نسخ في حفظ من الله
* ما دام عليه منه خرقة * تا آن وقت كه باقي ماند از آن جامه پارهٔ * رواه احمد والترمذي * وعن عبد الله بن مسعود يرفعه *
روايت است از ابن مسعود در حالي كه رفع ميكند حديث را و ميرساند آنرا بآنحضرت * قال ثلثة يحبهم الله * سه كس
اند كه دوست ميدارد ايشان را خداي تعالى * رجل قام من الليل يتلو كتاب الله * يكي از آن سه مرد مردي است كه
برخاست در پارهٔ از شب در حالي كه ميخواند قرآن را در نماز يا در غير نماز و ظاهر اول است * ورجل يتصدق بصدقة
بيمينه يخفيها * دوم مردي كه تصدق ميكند بصدقه بدست راست خود در حالي كه پنهان ميكند آنرا * اراه قال * كمان ميبرم
او را كه گفت * من شماله * يعني تصدق ميكند بدست راست در حالي كه مي‌پوشد صدقه را از دست چپ و اين مبالغه است
در اخفا * ورجل كان في سرية * سيوم مرديست كه بوده است در پارهٔ از لشكر * فانهزم اصحابه * پس شكست خوردند
ياران او * فاستقبل العدو * پس روي آورد دشمنان دين را و جنگ و فتح نمود * رواه الترمذي وقال هذا حديث غير
محفوظ * روايت كرده است اين حديث را ترمذي و گفته است كه اين حديث غير محفوظ است و معني محفوظ در مقدمه معلوم
شد * احد رواته ابوبكر بن عياش كثير الغلط * يكي از راويان اين حديث ابوبكر بن عياش است به تحتانيه و شين معجمه
و وي بسيار غلط ميكند در حديث و اين كلام ترمذي در اسناد خاص است از اسانيد اين حديث و باسناد ديگر صحيح است
كذا قيل * وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة يحبهم الله وثلثة يبغضهم الله * سه كس اند كه دوست
ميدارد ايشان را خداي تعالى و سه كس ديگر اند كه دشمن ميدارد ايشان را خداي تعالى * فاما الذين يحبهم الله * پس آن
كساني كه دوست ميدارد ايشان را خداي تعالى * فرجل اتى قوما * يكي از آن سه مردي كه مذكور است در اين قضيه كه مردي
سايل آمد گروهي را * فسألهم بالله * پس سوال كرد ايشان را بمحض نام خداي تعالى و از جهت رضاي وي * ولم يسألهم
بقرابة بينه وبينهم * و سوال نكرد ايشان را از جهت خويشي كه ميان او و ميان ايشان است * فمنعوه * پس ندادند ايشان او را
آنچه سوال كرد * فتخلف رجل باعيانهم * توربشتي در شرح اين عبارت گفته است پس گذاشت مردي از اين قوم اين قوم
را باشخاص ايشان يعني ترك داد اين قوم را كه ندادند پس خود پيش رفت و داد او را يا سبقت كرد بر ايشان باين چيز
و پس انداخت ايشان را * فاعطاه سرا * پس داد آن را نهاني * لا يعلم بعطيته الا الله والذي اعطاه * در حالي كه نميداند
داده شدهٔ او را مگر خدا و آنكسي كه داده است او را و در روايت طبراني من اعيانهم آمده و اين روايت اشبه و انسب
است بتخلف كه بمعني تاخر است چنانكه ميگويند تخلف كرد فلان از غزوهٔ فلان يعني متاخر شد رجل اگذاشت آن مرد از قوم
و خلوت كرد بسائل و داد او را پوشيده كذا قال التوربشتي پس آن مرد كه دوست ميدارد او را خداي تعالى اين مردي است
كه از ميان قوم جدا شد و پنهان بسائل داد نه آن مرد كه آمد قومي را و سوال كرد چنانكه ظاهر عبارت است فافهم * وقوم
ساروا ليلتهم * دوم مرديست كه از ميان قومي كه راه رفتند تمام شب * حتى اذا كان النوم احب اليهم مما يعدل به * تا
وقتي كه شد خواب دوست داشته شده تر بسوي ايشان از هر چه برابر كرده شود و عديل ساخته شود بخواب يعني محبوب تر شد

از هر چیز * فوضعوا رؤسهم * پس بنهادند این قوم سرهای خود را بخواب * فقام رجل منهم * پس بایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ * فقام احدهم یتملقنی * در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تضرع مینماید * ویتلوا آیاتی * و میخواند آیات کتاب مرا و این حکایت قول حق تعالی است که آنحضرت کرده و فی الصراح تملق چاپلوسی کردن و ملق بالتحریك دوستی و نرمی کردن و در تملق نازونیازیست که میان محب و محبوب میکند و در اسراری است که جز زبان وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالیتر از آن است (نظم) ای عاشق ناز از تجمندان * معشوق نیاز مستمندان * چشم کرم تو عین نازاست * نازی که در و رود نیاز است * ولله المثل الاعلی تعالی و تقدس و عز و علا مشایخ طریقت گفته اند که یکی از نشانهای بهشت که درین دنیا کند اشته اند ذوق تملقی است که محبان در مناجات وقت سحر می یابند اشارت بمشاهده قلبی که نمونهٔ رؤیة بصریست که در آن عالم خواهد شد اللهم ارزقنا * ورجل كان في سرية فلقي العدو فهزموا فاقبل بصدره * سوم مردیست که بود در لشکری پس پیش آمدند دشمنان را بجنگ پس شکست داده شدند اهل این لشکر پس اقبال کرد این مرد بسینه خود یعنی روی آورد بجنگ و در اقبال بسینه مبالغه است در قتال و جرأت یعنی بسینه کشاده بی تحاشی مقابل شد * حتى يقتل او يفتح له * تا آنکه کشته شود آن مرد یا کشایش کرده شود و نصرت داده شود مرا و را * والثلثة الذين يبغضهم الله الشيخ الزاني * و آن سه که دشمن میدارد ایشان را خدا یکی پیر زنا کننده است که شرم ندارد از پیری خود با وجود ضعف آله و عدم قدرت بمحض خبث باطن و گرفتاری شهوت آلوده میشود بدان * والفقير المختال * دوم درویش تکبر کننده است که با وجود اسباب غربت و نامرادی و شکستگی بتسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی مینماید * کبر زشتست از همه کس لیکن از گدایان زشت تر * روز برف و رقعه سرد و جامه تر * اما استغنای فقیر و تعفف از سوال ناشی از عزت فقر و رضا بدان و عدم التفات بدنیا و اهل آن دیگر است بشیر بن حارث امیر المؤمنین علی رضی را در خواب دید گفت پند ده مرا یا امیر المؤمنین فرمود چه نیکو است مهربانی توانگران بر فقیران بطلب ثواب خدا و نیکوتر از آن تکبر فقرا است بر اغنیا باعتماد و توکل بر خدا * والغني الظلوم * بفتح ظا سوم توانگر ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمی کند و باز یردستان مهربانی نمی ورزد و بعضی گفته اند مراد درنگ کردن توانگر است در ادای حق از قرض و غیره * رواه الترمذي والنسائي * روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی * ولم يذكر * و ذکر نکرده است نسائی این عبارت را که * وثلثة يبغضهم الله * یعنی ذکر نکرده است نسائی آن سه کس را که دشمن دارد ایشان را خدا و اختصار کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تميد * وقتیکه پیدا کرد خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین که میل کند و بجنبد * فخلق الجبال * پس پیدا کرد خدای تعالی کوهها را * فقال بها عليها * پس زد کوهها بر زمین و قال بمعنی تکلم و ضرب هر دو آمده * فاستقرت * پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بزدن کوهها بران * زمین از تپ و لرزه آمد ستوه * فرو کوفت بر دامنش میخ کوه * فعجبت الملائكة من شدة الجبال * پس شگفت کردند فرشتگان از سختی کوهها * فقالوا يا رب هل من خلقك شيء اشد من الجبال * پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از کوهها * قال نعم الحديد * گفت پروردگار تعالی آری آهن سخت تر است از کوه که ریزه ریزه میکند آنرا * فقالوا يا رب هل من خلقك شيء اشد من الحديد * پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از پیدایش تو چیزی سخت تر از آهن * قال نعم النار * گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب و قاهر است بر وی که میگدازد آنرا * فقالوا يا رب هل من خلقك شيء اشد من النار * پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از آتش و غالب و قاهر بر وی * قال نعم الماء * گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و سرد میکرداند آنرا * فقالوا يا رب هل من خلقك شيء اشد من الماء قال نعم الريح * گفت آری باد غالب است بر آب که متموج و متحرك و متزلزل میگرداند

آنرا * فقالوا يا رب هل من خلقك شيء اشد من الريح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بيمينه يخفيها من شماله * گفت پروردگار نه خت تر ودشوارتر از باد صدقه دادن فرزند آدم است كه تصدق مى كند بدست راست خود ومى پوشد آن صدقه را از دست چپ خود اين از همه سخت تر ودشوارتر است زيرا كه در وي مخالفت نفس وقهر طبيعت ودفع شيطانست واين حاصل نميشود بهيچ چيزي از آنچه مذكور شد ونفس آدمي مجبول است بر غرائز وطبائع كه بهيچ چيز قلع وقمع آن ممكن نيست مگر برياضت ومجاهده وكمال توفيق الهي وتائيد وي سبحانه واز طمع آدمي است ايثار سمعه وريا وعجب وحب ثناو طلب تفوق بر امثال واقران پس دوست ميدارد اظهار نفقات را وچون تسخير كند نفس وطبيعت را وغالب آيد آنرا باشد آن غايت شدت وقوت واز جهت آنكه صدقه مر اطفا مى كند غضب پروردگار را وغضب پروردگار مقابلت نمي كند آنرا هيچ چيزي در شدت وصعوبت واگر فرض كرده شود نزول عذاب وي تعالى مثلا بريح وتصدق كند بصدقه سر منع كرده عذاب مذكور ومنكشف كردد پس صدقه سر اشد از ريح باشد وبعضي گفته اند كه از جهت عظيم ثواب صدقه سر است و بعضى گفته كه از جهت آنكه حاصل ميشود بان رضاي الهي تعالى ورضوان من الله اكبر * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وذكر حديث معاذ * وذكر كرده شد حديث معاذ كه اين است * الصدقة تطفئ الخطيئة في كتاب الايمان * در كتاب الايمان

* الفصل الثالث * عن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد مسلم ينفق من كل مال له زوجين * نيست هيچ بنده مسلمان كه خرچ كند از هر مالي كه مر اورا است دو چيز چنانكه دو اسپ يا دو شتر يا دو جنس مثل اسپ وشتر ودرهم ودينار * في سبيل الله * در راه خدا * الا استقبلته حجبة الجنة * مگر آنكه پيش مي آيند اورا پرده داران بهشت * كلهم يدعوه الى ما عنده * هر يك ايشان ميخوانند اورا بسوي چيزي كه نزد او ست از ناز ونعمت كه زبان بيان از شرح آن كوتاه است * قلت وكيف ذلك * ابوذر ميگويد گفتم من وپرسيدم از آنحضرت كه چگونه است انفاق زوجين از هر مال * قال * گفت آنحضرت در جواب آن * ان كانت ابلا فبعيرين * اگر باشد اموال شتران پس انفاق كند دو شتر را * وان كانت بقرا فبقرتين * واگر باشد اموال گاوان پس انفاق كند دو گاورا چون در نفس حديث تفسير زوجين باين واقع شده متعين است كه مراد از ان همين خواهد بود وليكن بمجرد احتمال لفظ بدو جنس نيز تفسير كرده اند چنانكه گفته شد شايد كه از جاي ديگر آنرا فهميده باشند والله اعلم * رواه النسائي * وعن مرثد * بفتح ميم وسكون را وفتح مثلثه * بن عبد الله * از ثقاة تابعين است ومفتي مصر بود در زمان خود وعمر بن عبد العزيز از وي استفسار مي كرد * قال * گفت مرثد * حدثني بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم * حديث كرد مرا بعضي از اصحاب پيغمبر خدا صلعم * انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * كه وي شنيد آنحضرت را كه مي گفت * ان ظل المؤمن يوم القيمة صدقة * بدرستيكه سايه مؤمن وپناه جاي وي وسبب آسايش ونجات وي روز قيامت صدقه اوست كه در راه خدا كرده وتوانند كه صدقه را متمثل بصورتي سايباني سازند كه در گرمي روز محشر بر سر وي سايه كند * رواه احمد * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من وسع على عياله في النفقة يوم عاشوراء * كسيكه فراخي كند بر اهل وعيال خود در خرچ روز عاشورا * وسع الله عليه سائر سنته * فراخ كرد خداي تعالى بر وي در باقي سال وي * قال سفيان * گفته است سفيان ثوري * انا قد جربناه فوجدناه كذلك * بدرستيكه ما آزموديم اين را پس يافتيم اين را همچنين * رواه رزين * روايت كرد اين حديث را از ابن مسعود رزين عبدري كه از اكابر علماي حديث است * وروى البيهقي في شعب الايمان عنه وعن ابي هريرة وابي سعيد وجابر * وروايت كرده است بيهقي از ابن مسعود واز ابي هريرة واز ابي سعيد خدري واز جابر بن عبد الله * وضعفه * وحكم كرده است بيهقي بضعف اين حديث ونيز گفته است كه اگر چه طرق وي ضعيف اند وليكن چون ضم كرده شوند بعضي از ان ببعضي منجر ميگردد ضعف او بقوت بدانكه آنچه ثبوت رسيده است نزد محدثين از اعمال روز عاشورا صوم است وتوسع طعام وحديث صوم صحيح است وحديث توسع ضعيف وليكن بتعدد طرق وكثرت آن بمرتبه حسن رسيده ودر كتاب ما ثبت بالسنة في ايام

السنة احاديث واردة در روز عاشورا از صحاح وحسان وضعاف وموضوعات بتفصيل ذكر كرده ايم والله اعلم * وعن ابي امامة * صحابي
مشهور است وابوامامه از تابعين نيز هست اما صحابي مشهور است باين كنيت * قال قال ابوذر يا نبي الله ارايت الصدقة ماذا هي *
گفت ابوذر اي پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خبر ده مرا كه صدقه چه ثواب دارد وفضل وي چيست * قال اضعاف مضاعفة *
گفت آنحضرت ثواب صدقه چند در چند است وازاحاديث معلوم ميشود كه ده چند است تا هفتصد وآيت كريمه كمثل حبة انبتت
سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة نيز دلالت دارد بران * وعند الله المزيد * ونزد خدا است زيادت كه اگر خواهد از هفتصد هم
زياده كند چنانكه قول وي سبحانه والله يضاعف لمن يشاء در آخر كريمه مذكوره اشارتست بآن و ضعف بكسر ضاد بمعني مثل چيزي
است چنانكه يكي بريكي زياده كند ضعف اوست همچنين تا ميرود * رواه احمد * باب افضل الصدقة * افضليت
صدقه يا باعتبار انست كه ان در حد ذات نافع است مردم را وبسيار است احتياج ايشان بدان چنانكه آب وهرچه محتاج اليه
است در وقتي وحالي يا نسبت بقومي يا واقع است برحالت محموده كه موجود است در متصدق مثل جهد مقل وبودن وي
بر ظهر غنى چنانكه در شرح احاديث معني آن معلوم كرده وصدور ان بروجه اخلاص وصدق وانشراح صدر بي من واذى
وما نند آن يا بصفتي كه مرعي است در متصدق عليه چنانكه بودن او مستحق احسان وانعام وبودن وي عيال متصدق
وذي رحم وي يا سوا ان كننده بوجه الله وامثال آن واكثر احاديث كه مذكور نند درين باب از قسم اخير است *

* الفصل الاول * عن ابي هريرة وحكيم بن حزام * بكسر حاء و بزاء صحابي مشهور است برادر زاده ام المومنين خديجه
است از اشراف قريش بود صد وبيست سال عمر داشت شصت در جاهليت كذرانند وشصت در اسلام * قالا قال رسول الله *
گفتند اين دو صحابي كه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم خير الصدقة ما كان عن ظهر غنى * بهترين صدقها چيزيست
كه باشد ناشي از قوت غني كه اعتماد كند متصدق بران واستظهار نمايد بدان يعني غنا را باقي دارد ومطلق فقير ومحتاج
نكرداند يعني قوت اهل وعيال را بكذارد وبا نچه زيادت از ان ماند تصدق كند و عيال را محتاج وكرسنه نداردچنانكه
فرمود * وابدا بمن تعول * وآغاز كن بانفاق بركسي كه غم خواري وي ميكني از عيال و بعضي گفته اند كه مراد آنست كه صدقه ناشي
از غنا وسخاوت نفس باشد بتوكل وثقة بخدا عزوجل ودر تصدق كردن از فقر نترسد ولهذا استايش كرد آنحضرت ابوبكر صديق
را چون برآمد از تمام مال خود وپرسيد كه چه باقي داشتۀ براي عيال خود گفت الله ونيز فرمود افضل الصدقة جهد المقل
چنانكه در فصل ثاني بيايد واما احاديث در معني اول بسيار است وتحقيق آنست كه اگر توكل درست باشد وعيال نيز موافقت كنند
بلكه هرچه خواهد والارعايت كند وسابق دارد جانب نفس وعيال را ودر جهد المقل نيز فرموده است وابدأ بمن تعول *
رواه البخاري ورواه مسلم عن حكيم وحده * وروايت كرده است مسلم از حكيم بن حزام تنها وبخاري از ابي هريرة وحكيم
هردو كرده پس اين حديث باعتبار روايت حكيم متفق عليه بود وازابي هريرة از افراد بخاري باشد * وعن ابي مسعود قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انفق المسلم نفقة على اهله وهو يحتسبها كانت له صدقة * روايتست از ابي مسعود انصاري كه
صحابي مشهور است واو را بدري گفته اند جمهور برانند كه نسبت او ببدر باعتبار سكونت است كه درانجا مي بود نه بجهت
حضور غزوۀ ان والله اعلم كه گفت آنحضرت چون انفاق كند مسلمان نفقه را بر اهل خود وحال آنكه وي نيت ثواب واداي
حق كند دران مي باشد ان نفقه صدقه اگرچه بفقرا نداده است وباهل وعيال خود داده * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دينار انفقته في سبيل الله * يك دينار است كه انفاق كردۀ توآنرا در راه خدا يعني جهاد
* ودينار انفقته في رقبة * ودينار ديگر است كه انفاق كردۀ در ازاد كردن بندۀ * ودينار تصدقت به على مسكين * ودينار
ديگر است كه تصدق كردۀ بدان بر مسكيني * ودينار انفقته على اهلك * ودينار ديگر است كه انفاق كردۀ بر اهل وعيال خود * اعظمها
اجرا الذي انفقته على اهلك * بزرگترين آن دينارها از روي اجر آن دينار است كه انفاق كردي آنرا بر عيال خود * رواه
مسلم * وعن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل دينار ينفقه الرجل * فاضلترين ديناري كه انفاق كند آنرا

مرد * دينار ينفقه على عياله * ديناريست كه انفاق كند آنرا بر عيال خود وعيال مرد زن وفرزند وهركه در نفقه ومؤنت
او باشد * ودينار ينفقه على دابته في سبيل الله * وديناريست كه انفاق كند آنرا بر چارپاي خود در راه خدا كه براي جهاد است
واما چارپاي سواري كه براي جهاد مهيا نيست كويا كه حكم عيال دارد * ودينار ينفقه على اصحابه في سبيل الله * ودينا ري
است كه انفاق ميكند آنرا بر ياران خود در راه خدا كه اين همه افضل مصارف صدقه است از غير خود اما افضل يكي
از ينها بر ديكري ازين حديث معلوم نمي كردد يا رب مكر بتقديم ذكر اشعار بدان توان نمود واحاديث ديكر مصرح
است بدان * رواه مسلم * وعن ام سلمة قالت قلت * روايت است از ام المومنين ام سلمه كه كفت كفتم * يا رسول الله الي اجران
انفق على بني ابي سلمة * ايا مرا مزد وثوابي هست از جهت آنكه انفاق ميكنم بر پسران ابي سلمه * انما هم بني * نيستند پسران ابي
سلمه مكر پسران من وابوسلمه شوهر ام سلمه بود پيش از ان حضرت صلعم واز كبار صحابه بود چون از عالم رفت ام سلمه در خانه
آنحضرت آمد واز ام سلمه پسران مانده بودند وام سلمه بر ايشان انفاق ميكرد پس پرسيد از آنحضرت كه مرا در انفاق
بر ايشان ثوابي هست كه آنها چون پسران شوهر من اند كويا پسران من اند ومراد پسران ابوسلمه نه ام سلمه اند والا آنها
خود پسران ام سلمه اند نسبت آنها با بي سلمه چندان فائده ندارد وآنها عمر وزينب بود كه ربيب آنحضرت بودند
فقد بر * فقال انفقي عليهم فلك اجر ما انفقت عليهم * پس كفت آنحضرت انفاق كن بر پسران ابوسلمه پس مر ترا ست
اجر آنچه انفاق كني بر ايشان * متفق عليه * وعن زينب امرأة عبد الله بن مسعود * روايت است از زينب زن ابن مسعود
كه صحابيه است ومتعلق بكرم وعنايت آنحضرت بود وزوجي وابوهريرة وابي سعيد خدري وعايشه ازوي روايت دارند
* قالت قال رسول الله * كفت كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * در ترغيب نساء بر انفاق * تصدقن يا معشر النساء *
تصدق كنيد اي كروه زنان * ولو من حليكن * اكرچه از زيورهاي شما باشد * قالت فرجعت الى عبد الله * كفت زينب پس
بركشتم از مجلس آنحضرت كه اين كلمه ازوي دران شنيدم بسوي عبد الله * فقلت انك رجل خفيف ذات اليد * پس كفتم
بدرستيكه تو مردي هستي سبك دست يعني فقير كه كراني مال نداري * وان رسول الله * وبدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم قد امرنا بصدقة * به تحقيق امر كرده است مارا بتصدق * فاته فاسأله * پس بيا آنحضرت را پس بپرس اورا
يعني كفايت ميكند كه برتو وبر اولاد تو تصدق كنم با وجود اشتراك واختلاطي وازدواجي كه مرا باتست * فان كان ذلك
يجزئ عني * پس اكر باشد آن يعني تصدق كردن برتو وبر اولاد تو كه بسند كي مي كند از من اداكنم آنرا وصرف كنم بر شما
* والا صرفتها الى غيركم * واكر كفايت نكند صرف كنم بر غير شما وببرم آنرا بسوي غير شما الى غيركم وعلى غيركم هردو
روايت است * قالت فقال لي عبد الله بل ائتيه انت * كفت زينب پس كفت مرا عبد الله بلكه بيا تو آنحضرت را يعني تو خود برو
وبپرس ومرا تكليف مكن كويا وي رض شرم داشت از پرسيدن آن كه محل حيا وحجاب است * قالت فانطلقت * كفت زينب
پس رفتم من نزد آنحضرت * فاذا امرأة من الانصار بباب رسول الله * پس ناكاه زني از انصار ايستاده است بر در پيغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم وحاجتي حاجتها * در حالي كه حاجت من حاجت اوست يعني آن زني نيز براي پرسيدن اين سخن
واستفتا درين مسئله آمده بود كه ايا انفاق كند بر شوهر ومتعلقان وي يا نه * وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد القيت عليه
المهابة * وبود آنحضرت كه به تحقيق انداخته شده بود بروي بزركي وترس وهيبت وعظمت كه هر كس نميتوانست در آمد
بروي بي اذن وي * قالت فخرج علينا بلال * كفت زينب پس بيرون آمد بر ما بلال از نزد آنحضرت * فقلنا له ائت رسول الله
صلى الله عليه وسلم فاخبره ان امرأتين بالباب * پس كفتيم ما مر بلال را بيا آنحضرت را پس خبر كن كه دو زن بر در ايستاده
اند * تسألانك اتجزئ الصدقة عنهما على ازواجهما وعلى ايتام في حجورهما * سوال مي كنند آن دو زن ترا ايا بسند كي
مي كند تصدق كردن ازان دو زن بر شوهران ايشان وبر يتيماني كه در كنار ايشان اند بظاهر آمدن بقصد سوال از انفاق
بر ازواج بود ظاهرا سوال از انفاق بر يتيمان در دل مضمر داشتند يا الآن بخاطر ايشان رسيد * فافهم * ولا تخبره من نحن *

وخبر مكن آنحضرت را كه چه كسانيم مايعني نام ما را د رحضرت وي مبر كه مبادا به شنيدن آن نام تصديع وقت شريف وي
لازم آيد بطلبيدن. د رحضور وا زجهت علم حاجت بدان * قالت فدخل بلال على رسول الله * گفت زينب پس د رآمد
بلال بر پيغمبرخدا * صلى الله عليه وسلم فسأله * پس پرسيد آنحضرت را ازين مسئله * فقال له رسول الله * پس گفت پيغمبرخدا
* صلى الله عليه وسلم من هما * چه كس اند آن دو زن * قال امرأة من الانصار و زينب * گفت بلال يك زن است از قبيلهٔ
انصار و ديگري زينب است * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الزيانب * پس گفت آنحضرت كدام يكي از زينبها است
زينب نام چندكس از صحابيات بود پس پرسيد اين كه آمده است كدام يكي از انها است بلال باعتماد آنكه مشهوره مين
زينب امرأة عبدالله خواهد بود مطلق آورد يا نام آن زن ديگررا نشنيد و اين را شنيد * قال امراة عبد الله * گفت بلال زينب
زن عبد الله بن مسعود است * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبرخدا * صلعم نعم * اري كفايت مي كند انفاق برشوهران
و بريتيمان كه د ركنار ايشان اند و د ربعضي نسخ لفظ نعم نيست و همين گفت كه * لهما اجران اجر القرابة واجر الصدقة *
مراين دو زن را اجر قرابت و خويشي است كه بشوهران ويتيمان دارند واجر صدقه است پس افضل واكمل باشد از
تصدق برغيرايشان * متفق عليه واللفظ لمسلم * وعن ميمونة بنت الحارث انها اعتقت وليدة في زمان رسول الله * روايت
است از ام المؤمنين ميمونه كه وي ازاد كرده داه خانه زاد را د رزمان پيغمبرخدا * صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك
لرسول الله * پس ذكر كرد ميمونه آن را مررسول خدا را صلعم فقال لو اعطيتها اخوالك كان اعظم لاجرك * پس گفت آنحضرت
اگر مي دادي تو ان داه را بخاليان خود را كه محتاج بود ندا تبادم مي بود بزرگ ترمر ثواب ترا ازينجا معلوم ميشود كه
صلهٔ رحم افضل است از اعتاق * متفق عليه * وعن عائشة رضي الله عنها قالت * گفت عائشه * يا رسول الله ان لي جارين *
بدرستي كه مرا دو همسايه اند * فالى ايهما اهدي * پس بسوي كدام يكي ازين دو هديه فرستم * قال الى اقربهما منك بابا *
گفت آنحضرت بفرست بسوي كسي كه نزديك تراست د ر وي از د رتو پس معتبر د رهمسايگي د رين باب نزديكي د راست
نه اتصال خانه وقرب آن * رواه البخاري * وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا طبخت مرقة فاكثر
ماءها * وقتي كه بپزي شوربای را پس بسيار كن آب آنرا * وتعاهد جيرانك * وبازپرس كن همسايهاي خود را بفرستادن
شوربا بخانهٔ ايشان ومرق بفتح ميم وراء شوربا * رواه مسلم * الفصل الثاني عن ابي هريرة قال يا رسول الله
اي الصدقة افضل * كدام يكي از انواع صدقه فاضل تراست * قال جهد المقل * گفت افضل صدقات صدقه ايست كه مرد
قليل المال مشقت كشد وانچه د روسع وطاقت اواست بدهد وجهد بضم جيم وفتح آن مرد ولغت است و بعضي گويند
بفتح بمعني مشقت وبضم بمعني وسع واين برتقدير صحت وتوكل وقوت يقين وموافقت عيال است واگر ايشان
راضي نباشند روا نيست ولهذا فرمود * وابدأ بمن تعول * وبدايت كن بكسي كه عيالمندي آنها مي كني و نفقهٔ ايشان
واجب است بر تو چنانكه گذشت * رواه ابوداود * وعن سليمان بن عامر * همچنين است د رنسخ مشكوة سليمان بضم سين
وياي تحتانيه وگفته اند كه ثواب سلمان است بفتح سين وبي يا وسليمان سهوا ست يا ازكاتب يا از صاحب كتاب و د ر
مغني مي گويد كه سليمان همه بياست مگر سلمان فارسي وسلمان ابن عامر وسلمان اغر وعبد الرحمن بن سلمان كه آنها بي ياء
است وسليمان بن عامر صحابي است وعداد وي د ربصريين است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصدقة على
المسكين صدقة * تصدق كردن بر مسكين يك ثواب صدقه دارد * وهي على ذي الرحم ثنتان صدقة وصلة * وصدقه
كردن بركسي كه قرابت ولادت ورحم دارد دوثواب دارد يكي ثواب صدقه ديگر ثواب صلهٔ رحم * رواه احمد
والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي * وعن ابي هريرة قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال
عندي دينار * گفت ابو هريرة آمد مردي نزد آنحضرت پس گفت نزد من يك دينار است * قال انفقه على نفسك *
گفت آنحضرت صرف خرج كن آنرا برذات خود * قال عندي آخر * گفت آن مرد نزد من ديناري ديگر است * قال انفقه على

قال انفقه علی اهلک * فرمود خرج کن آنرا بر فرزندان خود * قال عندی آخر * گفت نزد من دینار دیگر است * قال انفقه علی اهلک * فرمود انفاق کن آنرا بر کسان خود جز اولاد از زن و مادر و پدر و خویشان و صراح گفت اهل کسان مرد و کسان سرای * قال عندی اخر * گفت نزد من دینار دیگر است * قال انفقه علی خادمک * فرمود انفاق کن بر خدمتگار خود و گویا مرکب را در حکم خادم داشته * قال عندی اخر * گفت نزد من دینار دیگر است * قال انت اعلم * گفت تو دانا تری یعنی بحال کسیکه مستحق است زیرا که بهر که میدانی که مستحق است بده * رواه ابو داود والنسائی * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس * گفت آنحضرت آیا خبر نکنم شما را به بهترین مردم * رجل ممسک بعنان فرسه فی سبیل الله * بهترین مردم مردیست که نگاه دارنده است عنان اسپ خود را در راه خدا یعنی مراد شده منتظر جنگ با کافران استاده است و مراد آنست که او از جملهٔ خیر الناس است و الا شخصی که اعلم بالله واتقی واخشی و از هد در دنیا باشد و جهاد بر وی فرض نباشد بهتر خواهد بود ازین شخص کذا قالوا * الا اخبرکم بالذی یتلوه * آیا خبر نکنم شما را بمردی که تابع و تالی اوست در مرتبه * رجل معتزل فی غنمة له یودی حق الله فیها * تالی وی مردیست که گوشه گیرنده است در گوسفندی چند که مر او راست که ادا میکند حق خدا را در ان گوسفندان از تصدق بر فقرا * الا اخبرکم بشر الناس * آیا خبر نکنم شما را ببد ترین مردم * رجل یسأل بالله ولا یعطی به * بد ترین مردم مردی است که سوال کرده میشود بنام خدا و نمیدهد بدان بریدن تقدیر یسأل بلفظ مجهول است ولا یعطی بلفظ معلوم و این حال مسئول عنه است و بعضی یسأل بلفظ معلوم و لا یعطی بلفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سوال میکند بنام خدا و داده نمیشود بدان و باعث هتک حرمت اسم الهی تعالی میگردد * رواه الترمذی والنسائی والدارمی * وعن ام بجید * بضم موحده و فتح جیم و سکون تحتانیه در آخر دال صحابیهٔ انصاریه است * قالت قال رسول الله صلعم ردوا السائل ولو بظلف محرق * باز گردانید سائل را اگرچه بسم سوخته باشد و ظلف بکسر ظای معجمه و سکون لام سم شکافته گاو و گوسفند و این مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است * رواه مالک والنسائی وروی الترمذی وابو داود معناه * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم من استعاذ بالله فاعیذوه * کسیکه پناه طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناه دهید او را * ومن سأل بالله فاعطوه * و کسیکه سوال کند و بخواهد از شما چیزی بنام خدا پس بدهید او را * ومن دعاکم فاجیبوه * و کسیکه دعوت کند شما را و بخواند بطعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر مانعی نباشد حسی یا شرعی * ومن صنع الیکم معروفا فکافئوه * و کسیکه بکند بسوی شما نیکوئی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیز نیکوئی کنید با وی و صنع بضم نیکوئی کردن بکسی و معروف نیز نیکوئی و صنع اینجا بمعنی فعل است * فان لم تجدوا ما تکافئوه فادعوا له * پس اگر نیابید چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید مر او را * حتی تروا انکم قد کافأتموه * تا آنکه بدانید و گمان برید که مکافات کردید او را و ادا کردید حق او را یعنی مبالغه کنید در دعا و مکرر کنید تا حاصل کردد مثلیت در نیکوئی شیخ می فرمود رح که کفایت میکند درین باب قول جزاک الله خیرا و میفرمود که مبالغه در وی از جهت رؤیت عجز است از نفس خود در مکافات و تفویض وی بحق سبحانه تعالی * رواه احمد وابو داود والنسائی * وعن جابر قال قال رسول الله صلعم لا یسأل بوجه الله الا الجنة * سوال کرده نشود و طلبیده نشود بوجه خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و درینجا دو معنی است یکی منع از سوال کردن از مردم لوجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود بوجه خدا مگر بهشت و بهشت خود از مردم سوال کرده نمی شود لازم می آید که سوال کرده نشود از ایشان چیزی لوجه الله دوم آنکه بسوال کرده نشود از خدا چیزی از متاع دنیا از جهت حقارت و فنای وی و اگر سوال کنید بهشت سوال کنید که عظیم است و باقی و مقصود مبالغه است * رواه ابو داود.

* الفصل الثالث

* عن انس قال کان ابو طلحة اکثر الانصار بالمدینة مالا من نخل * انس گفت بود ابو طلحه که از مشاهیر صحابه است و زوج ام انس بود بیشترین انصار از روی مال از درختان خرما * وکان احب امواله الیه بیرحاء * و بود محبوب ترین

مالها * ابو طلحه بخوص ابي طلحه بيرحاء كه نام بوستاني بود ودر تحقيق اين لفظ اختلاف است ومشهور بكسر موحده وقصر ومد است ودر اول كتاب گذشته است * وكانت مستقبلة المسجد * وبود بيرحاء مقابل مسجد نبوي صلعم * وكان رسول الله * وبود پيغمبر خدا * صلعم يدخلها * مي در آمد آن بوستان را * ويشرب من ماء فيها طيب * وميخورد از آبي كه در وي بود خوش وشيرين * قال انس فلما نزلت هذه الاية * گفت انس پس هرگاه كه فرود آمد اين آيت كه * لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون * هرگز نمي يابيد نيكي را تا آنكه انفاق كنيد از آنچه دوست تر داريد آنرا * قام ابو طلحة الى رسول الله * ايستاد ابو طلحه ورفت بسوي پيغمبر خدا * صلعم فقال * پس گفت ابو طلحه * يا رسول الله ان الله يقول * بدرستيكه خداي تعالى ميگويد * لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون * وان احب مالي الي بيرحاء * وبدرستيكه محبوبترين مال من بسوي من بيرحا است كه بستان مذكور است * وانها صدقة لله تعالى ارجو برها * وبدرستيكه اين بيرحاء صدقه است براى خدا اميد دارم نيكي را بموجب اين آية كريمه * وذخرها عند الله * واميد ميدارم ذخيره نهادن آنرا نزد خدا * فضعها * پس بنه آنرا * يا رسول الله حيث اراك الله * آنجا كه بنمايد ترا خداي تعالى وترا ريابد راى تو بران يعني بده بهركه ميخواهي وهرجا كه مناسب داني * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلعم بخ بخ ذلك مال رابح * خهي خهي آن يعني بيرحا مالي سود مند است بر تو نفقه آن وبخ كلمه ايست كه گفته ميشود نزد فخر ومدح ورضا بچيزي وخه در فارسي بمعني او است وتكرار كرده ميشود براي مبالغه وآخر وي ساكن است وچون وصل كنند مجرور ومنون كردد وگاهي مخفف است وگاهي مشدد نيز آيد وفرمود آن حضرت * وقد سمعت ما قلت * وبتحقيق شنيدم وقبول كردم آنچه گفتي تو از نيت خير * واني ارى ان تجعلها في الاقربين * وبدرستيكه من مي بينم وميدانم كه بكرداني تو آنرا در خويشان خود وتصدق كني برايشان تا ثواب صدقه وصله رحمي هردو ترا باشد * فقال ابو طلحة افعل * پس گفت ابو طلحه بكنم هرچه فرمائي وبكردانم آنرا در خويشان خود * يا رسول الله فقسمها ابو طلحة في اقاربه * پس قسمت كرد آنرا ابو طلحه در خويشان خود * وبني عمه * ودر پسران عم خود اين بيان اقارب است يا از اقارب غير ايشان مراد است وآورده اند كه معاويه در زمان امارت خود آنرا از اقارب ابي طلحه بمال فراوان خريد وقصر عالي بلند بنا كرد * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الصدقة ان تشبع كبدا جايعا * فاضل ترين صدقه آنست كه سير كرداني جگر گرسنه را طيبي گفته كه مومن باشد يا كافر ناطق باشد يا غير ناطق * رواه البيهقي في شعب الايمان

* باب *

عادت مولف است كه گاهي ذكر ميكند باب را بي ترجمه وذكر مي كند در آن متممات وملحقات باب سابق را ودر بعضي نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده ودر بعضي باب نفقة المرأة من مال الزوج واحاديث باب مخصوص نيست بمرأة خازن وخادم را نيز شامل است * الفصل الاول * عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة * چون انفاق كند وتصدق نمايد زن از طعام خانه خود از آنچه خورده ميشود وذخيره نهاده نمي شود در حالي كه تباه نكننده واسراف ننماينده است * كان لها اجرها بما انفقت * باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق كردن وي * ولزوجها اجره بما كسب * وباشد مر شوهر را ثواب او بسبب كسب كردن آن مال را كه ملك اوست * وللخازن مثل ذلك * وباشد مر گنجينه دار را كه اين طعام حواله اوست مانند آن ثواب كه زن را وشوهر او را است * لا ينقص بعضهم اجر بعض شيأ * كم نميكرداند بعضي از ين سه تن ثواب بعضي را يعني همه را اجر كامل وثواب تمام است وموجب نقصان نه * متفق عليه * واين حديث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد خواه اذن كند يا نه وبعضي ميگويند كه جائز نيست زن را تصدق بهيچ چيز از مال مرد مگر باذن وي واين حديث را تاويل ميكنند بدانكه اين مبني است بر عادت اهل حجاز كه اهل وخادم را اذن كرده ميبدارند در انفاق وتصدق از آنچه در خانه است بر سائلان وضعيفان و حديث آينده صريح است در جواز بي امر دادن وشايد كه آن جماعت حمل كنند آنرا بر امر جديد فافهم * وعن ابي هريرة

قال قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من کسب زوجها من غیر امره * چون انفاق کند زن از مال شوهر خود بی امری
یا علم زن برضای زوج صریحا یا دلالة وچیزی اندک باشد کذا فی الحواشی و توربشتی گفته که امر در ان راجع است بعادت مردم
خواه شهری باشد یا روستائی مختار همین قول است * فله نصف اجره * پس مر آن زن راست نیمهٔ اجر آن بمعنی مشترک است میان
ایشان * متفق علیه * وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخازن المسلم الامین الذی یعطی
ما امر به * گنجینه دار مسلمان امانت دار که میدهد انچه امر کرده شده است بدان وحکم کرده است بدان مالك * کاملا
موفرا * بکمال وتمام * طیبة به نفسه * درحالیکه خوش است بدان نفس وی وکراهیت نمیدارد وتنگی نمی نماید * فیدفعه
الی الذی امر له به * پس میرساند آنرا بسوی کسی که امر کرده شده است مراورا بدان * احد المتصدقین * یکی از دو
تصدق کنندگان است ومراد بدو تصدق کننده یکی مالك که بحقیقت تصدق میکند دیگر همین خازن متصف بصفات مذکورة
متصدق است که در حکم تصدق کننده است بظاهر این عبارت از قبیل قول ایشان است که میگویند القلم احد اللسانین
والخال احد الابوین ومراد شرکت اوست در اجر وثواب والمتصدقین بکسر قاف نیز خوانده اند * متفق علیه * وعن عائشة
رض قالت ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه وسلم ان امی افتلتت نفسها * گفت عائشه که مردی گفت مر آنحضرت را که
مادر من مرده است بمرگ ناگهانی وفلته بمعنی ناگهان شدن کاری وافتلات بمعنی ربودن نیز آید * واظنها لو تکلمت
تصدقت * وگمان میبرم اورا که اگر سخن میکرد وهوشیار می بود تصدق میکرد بچیزی و وصیت میکرد بدان * فهل لها اجران
تصدقت عنها * پس آیا هست مراورا ثوابی اگر تصدق کنم از جانب وی * قال نعم * گفت آنحضرت آری میرسد مر
اورا ثواب تصدقی که مکنی از جانب وی * متفق علیه * ودرین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد بمیت
وهمچنین دعا واستغفار برای میت ومذهب اهل حق که اهل سنت وجماعت اند اینست ودر عبادات بدنیه اختلاف
دارند مثل نماز وتلاوت قرآن ومختار وصول ثواب است امام عبد الله یافعی در روضة الریاحین میگوید که شیخ اجل اکرم
عز الدین عبد السلام را بعد از فوت او در خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعدم وصول ثواب تلاوت
قرآن ودرین عالم برخلاف آن یافتم والله المجیب

* الفصل الثانی *

عن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلعم
یقول فی خطبته عام حجة الوداع * گفت ابو امامه شنیدم آنحضرت را که میگفت در خطبهٔ خود سال حجة الوداع * لا تنفق
امرأة شیأ من بیت زوجها الا باذن زوجها * انفاق نکند زنی هیچ چیزرا از خانهٔ شوهر خود مگر باذن شوهر خود * قیل
گفته شد * یا رسول الله ولا الطعام * وطعام را نیز انفاق نکند از خانهٔ شوهر بی اذن شوهر باوجود آنکه در مایت آن قدر نیست
که دراهم ودنانیر مثلا * قال ذلك افضل اموالنا * گفت آنحضرت یعنی طعام بهترین مالهای ما است که بالفعل سبب کفاف معیشت
وبقاء بنیه است ومراد بطعام اینجا حبوب وتمراست نه مطبوخ وتوابل عامتر باشد ودر بعضی نسخ افضل اموال الناس * رواه
الترمذی * وعن سعد قال لما بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم النساء * گفت سعد بن ابی وقاص وقتی که بیعت کرد آنحضرت زنان را
* قامت امرأة جلیلة کانها من نساء مضر * بایستاد زنی بزرگ گویا که آن زن از زنان قبیلهٔ مضر است بضم میم وفتح ضاد معجمه
که قبیلهٔ مشهور است از قبائل عرب از اولاد مضر بن نزار * فقالت * پس گفت آن زن * یا نبی الله انا کل علی آبائنا وابنائنا وازواجنا
فما یحل لنا من اموالهم * بدرستی که ما گرانیم یعنی عیالیم بر پدران وپسران وشوهران خود پس چه چیز حلال است ما را
از مالهای ایشان وکل بفتح کاف وتشدید لام گرانی وعیال وکسی که مستقل نیست در کار خود * قال الرطب تاکلنه وتهدینه *
گفت آنحضرت حلال است شما را از اموال ایشان طعام تر از انچه زود تباه می گردد مثل شوربا وشیر ومیوهٔ تر وامثال
آن می خورید شما آن را وهدیه می کنید ومیفرستید آنرا زبرای هر که میخواهید واحتیاج نیست در ان باستیذان
زیراچه عرف وعادت جاریست بمسامحت در ان واما طعام خشك چاره نیست در ان از اذن ورضا وطیبی گفته
بلکه این در آباء وابناء وامهات است ودر ازواج زوجات جائز نیست مگر باذن انتهی وحدیث صریح است در شمول ازواج

ومدّ ابرو عرف وعادت است چنانکه گفته شد * رواه ابو داود *

* الفصل الثالث * عن عمير مولى آبي اللحم * عمير بضم عين وفتح میم که صحابي است حاضر شده فتح خيبررا وروايت دارد از مولای خود که ابي اللحم است واز قدماي صحابه ومشاهير ايشان است وحاضر شد بدر را وشهيد شد در حنين وآبي اللحم لقب او است بجهت اباکردن او از گوشت مطلقا وبعضي گفته اند که وي نمي خورد در جاهليت از انچه ذبح کرده ميشد براصنام * قال * گفت عمير امرني مولائي ان اقدد لحما * امرکرد مرا مولاي من که آبي اللحم است که خشك کنم گوشتي را * فجاءني مسكين * پس آمد مرا مسكيني * فاطعمته منه * پس خورانيدم من ان مسكين را ازان گوشت * فعلم بذلك مولائي * پس عالم شد بآن يعني بخورانيدن من آن مسكين را از آن گوشت مولاي من * فضربني * پس بزد مراکه چرا خورانيدي * فاتيت رسول الله * پس آمدم من پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له * پس ذکرکردم اين قصه مرآنحضرت را * فدعاه * پس طلبيد آنحضرت اورا * فقال لم ضربته * پس گفت آنحضرت براي چه زدي اورا * قال يعطي طعامي بغيران آمره * گفت مي دهد طعام مرا بمسكينان بي آنکه امرکنم اورا * فقال الاجر بينكما * پس گفت آنحضرت مزد او را وغم مخور زيرا که ثواب آن مشترک است ميان هردو شما گفته اند که مقصود آنحضرت آن نيست که بنده را حق تصرف است در ملك مولى على الاطلاق بلکه مقصود تسليهٔ مولى است وعدم ضرب عبد برين فعل بجهت اشتراک در ثواب وغنيمت پنداشتن آن * وفي رواية * ودر روايتي اين چنين آمده است که * قال * گفت عمير * كنت مملوكا * بودم من بنده کسي * فسألت رسول الله * پس سوال کردم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم اتصدق من مال موالي بشيء * آيا تصدق کنم من از مال مالك خود بچيزي ودر بعضي نسخ موالي بلفظ جمع * قال نعم * گفت آنحضرت آري تصدق کن * والاجر بينكما نصفان * وثواب مشترک است ميان شما دو نيم * رواه مسلم *

* باب من لا يعود في الصدقة * باب در بيان حال کسي که بازنمي گردد در صدقه يعني نمي بايد که انچه بکسي داده باز ستاند وبعد از دادن پشيمان گردد ودر حديث بيايد که خريدن نيز نشايد واين مبالغه است در نفي عود وتنزه است ازان وبحقيقت عود نيست والله اعلم *

* الفصل الاول * عن عمر بن الخطاب رض قال حملت على فرس في سبيل الله * روايت است از امير المؤمنين عمر گفت سوار کردم کسي را براسپ در راه خدا يعني بخشيدم اسپ را يكي از غازيان را که اسپ نداشت * فاضاعه الذي كان عنده * پس ضايع کردانيد آن اسپ را آنکسي که بود آن اسپ نزد وي يعني خوب نگاه نداشت وبد سياست کرد وخبردار نشد گويا هلاک کرد آنرا وضياع هلاک شدن واضاعت هلاک کردانيدن * فاردت ان اشتريه * پس خواستم من که بخرم آن اسپ را * وظننت انه يبيعه برخص * وگمان بردم که وي بفروشد آن اسپ را بارزاني ورخص بضم را ارزاني وارزان داشتن * فسألت النبي * پس پرسيدم پيغمبر را * صلعم * که خريدن من اسپ را از وي خوب است يا نه * فقال لا تشتره ولا تعد في صدقتك * پس گفت آنحضرت مخر آن را وبازمگرد در صدقهٔ خود * وان اعطاكه بدرهم * واگرچه بدهد وي اسپ را بيكدرهم ونظر بظاهر عبارت وسوق کلام چنان مي نمايد که گويند اگرچه بفروشد آنرا بيك درهم وطيبي گفته نظر با رزانی وصحت بيع وي شرعا مكن نظر بآن کن که آن هبه وصدقه تو بود بظاهر در معنی عود است فافهم بعد ازان تعليل کرد آنحضرت آنرا وتقبيح نمود عود را بقول خود * فان العائد في صدقته كالكلب يعود في قيئه * زيرا که بدرستي که عودکننده در صدقهٔ خود مانند سگ است که عود ميکند در قي خود وباز ميخورد آنرا * وفي رواية * ودر روايتي اين چنين آمده است که * لا تعد في صدقتك فان العائد في صدقته كالعائد في قيئه متفق عليه * وعن بريدة قال كنت جالسا عند النبي * گفت بريده بودم من نشسته نزد پيغمبر * صلعم اذ اتته امرأة * ناگاه آمد آنحضرت را زني * فقالت * پس گفت آن زن * يا رسول الله اني تصدقت على امي بجارية * بدرستي که من تصدق کرده ام برمادر خود کنيزي را * وانها ماتت * وبدرستي که مادر من مرده است يعني آن جاريه بعد از مردن مادرم ميرسد بمن بارث من چه ميفرمائي ايا اين هم از قبيل داخل

بود در صدقه صحت یافته * قال وجب اجرک * گفت آنحضرت ثابت شد اجر و ثواب تو بتصدق کردن تو آن را بر مادر

* ورد ها علیك المیراث * و باز گردانید آن جاریه را بر تو میراث و ملك میراث ضروریست که ثابت میکردد نه باختیار

بخلاف شراکه وی در حکم استرداد است باختیار * قالت * باز گفت آن زن * یا رسول الله انه کان علیها صوم شهر * بود

بر مادر من روزه یکماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود * افاصوم عنها * پس آیا روزه دارم من از جانب وی

* قال صومی عنها * گفت آنحضرت روزه بدار از جانب وی * قالت * باز گفت آن زن * انها لم تحج قط افاحج عنها *

مادر من حج نگزارده است هرگز آیا پس حج بگذارم از وی * قال نعم حجی عنها * پس گفت آنحضرت آری بگزار حج

از وی * رواه مسلم * بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میرسد که نگاه دارد از میت آنچه بر وی بود از روزه

قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفته است امام احمد باین حدیث و تجویز نکرده اند آنرا ائمه ثلثه کذا قال

الطیبی و مذهب ما آنست که روزه ندارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ

یکی از دیگری و نماز نگزارد هیچ یکی از دیگری بلکه اطعام کنند و فدیه دهد اگر وصیت کرده است و واجب است فدیه از

ثلث و اگر وصیت نکرده جائز است که تبرع کنند ورثه اما لازم نیست و نزد شافعی حاجت نیست بوصیت کذا ذکر فی الهدایة

و تفصیل کلام آن است که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة دیگر بدنی محض چنانچه صلوة دیگر

مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت جاریست در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل

نائب و جاری نیست در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیکردد بفعل نائب و جاری

میکردد در نوع ثالث نزد عجز از جهت معنی ثانی که مشقت است بتنقیص مال و جاری نمیکردد نزد قدرت از جهت عدم

اتعاب نفس و در حج نفل جائز است انابت در حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث آنست

که حج نفل بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقه و تالی اوست کتاب الصوم نسأل الله اتمامه

* كتاب الصوم * صوم و صیام در لغت بمعنی امساك و در شرع عبارتست از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع

و اختلاف کرده اند که صلوة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة افضل است از سائر اعمال چنانکه حدیث

واقع شده است و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است

علیك بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است فافهم

* الفصل الاول * عن ابی هریرة قال قال

رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء * چون می در آید رمضان کشاده میشود درهای آسمان * وفي

رواية فتحت ابواب الجنة * کشاده میشود درهای بهشت * وغلقت ابواب جهنم * و بسته میشود درهای دوزخ * وسلسلت

الشیاطین * و زنجیر در پا کرده میشوند شیطانان * و في رواية فتحت ابواب الرحمة * کشاده می شود درهای رحمت

رمضان مشتق از رمض است بمعنی سخت تافتن گرمای آفتاب بر ریگ و زمین و جز آن و سوختن قدمها و بگرما چریدن

گوسفند و سوختن درون و علت نام کردن وی این است و گویند که در آن هنگام که نقل میکردند اسمای شهور را در لغت قدیم

نام کردند آنها را بزمانها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بزمان حر والله اعلم فتحت بتخفیف و بتشدید

هر دو آمده است و کشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن رحمت و صعود اعمال بی مانع و اجابت دعا

و کشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ از تنزیه نفوس روزه داران از

آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و قمع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته شدن طرف معاصی و وساوس

و روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر همه میکند و خلاصهٔ همه معنی اینست * متفق علیه * و عن سهل بن سعد

قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الجنة ثمانية ابواب * فرمود آنحضرت که در بهشت هشت در است * منها باب

یسمی الریان * از جملهٔ درها دریست که نامیده میشود آنرا ریان بفتح را و تشدید یا از ری بمعنی سیرابی * لا یدخله الا

الصائمون * درنمی آیند آنرا مگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت * متفق علیه * وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه * کسیکه روزه دارد رمضان را از جهت
ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعدهٔ وی و چشم داشت اجر و ثواب وی آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته
است از گناهان وی * ومن قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه * وکسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد
در شبهای وی از جهت ایمان وحسبة لله آمرزیده شود آنچه پیش رفته است از گناهان وی * ومن قام لیلة القدر ایمانا
واحتسابا * وکسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان واحتساب * غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف * هر عمل نیک آدمیزاد مضاعف کرده میشود باین وجه که * الحسنة بعشر
امثالها * یک نیکی بده چند وی * الی سبعمائة ضعف * تا هفتصد مانند باندازهٔ شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص لله
سبحانه و بفضل وی * قال الله تعالی الا الصوم * گفت خداوند تعالی مگر روزه که جزای آن بیحد و بی اندازه
است * فانه لی * زیرا که روزه برای من است * وانا اجزی به * و من جزا میدهم بآن هرچه میخواهم و چندانکه میخواهم
از حد حصر و احصا بیرون فانه لی زیرا که روزه محض مرا است اگرچه همه چیز مر او را است تعالی و تقدس و همه عبادات برای
او است و روزه را در آن میان تخصیص کرد و بتکریم و تشریف خاص مخصوص گردانید از جهت آنکه این عبادت بعید است
از ریا و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سائر عبادات که ریا بدان راه می یابد ولهذا منع کرده اند که گوید من روزه دارم
مگر در فرض که متعین و معلوم است و از جهت آنکه نفس را در آن حظی نیست چنانکه فرمود * یدع شهوته وطعامه من اجلی *
ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان اشد و اکثر است از جهت من و طلب ثواب
و رضای من و در روایتی طعامه وشرابه و گفته اند که جز حق سبحانه و تعالی معبود بروزه نشده و تعظیم کفار در هیچ عصری
از اعصار معبودات خود را بصوم نبوده اگرچه بصورت صلوة و سجود بوده است و بعضی گفته اند که استغنا از طعام
و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جست بنده بدرگاه وی تعالی بآنچه موافق و مشابه صفات
اقدس او است نسبت کرد آنرا بخود و موافق سیاق حدیث آنست که اضافت از جهت آنست که وی سبحانه عالم است بمقدار
ثواب و تضعیف آن و منفرد است بدان * للصائم فرحتان * مر روزه دار را دو خوشی و شادمانی است * فرحة عند فطره *
یک فرحت نزد گشادن روزه است یا بجهت انتعاش طبیعت بسیری و سیرابی بعد از گرسنگی و تشنگی با ضمیمهٔ نورانیت عبادت
و قرب شکر چنانکه گفته اند که آب سرد شیرین می برآرد شکرانه را از درونهٔ دل یا بجهت شکر بر اتمام نعمت و توفیق * وفرحة
عند لقاء ربه * و فرحت دیگر نزد حصول لقای پروردگار است که در آخرت خواهد شد * ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح
المسک * و هر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد خدا از بوی مشک تصویر و تمثیل معقول است بمحسوس و خلوف بضم
و فتح نیز آمده بوی دهن را خلاف متغیر شدن بوی دهن * والصیام جنة * و روزه سپر است و پناه است از وسیله شر شیطان
در دنیا و از آتش دوزخ در آخرت * فاذا کان یوم صوم احدکم فلا یرفث * بضم فا پس چون باشد روز روزهٔ یکی از شما پس باید که
تکلم نکند بکلام قبیح و فحش نگوید * ولا یصخب * بفتح خا و بلند نکرد اند آواز را بهذیان و خصومت * فان سابه احد او قاتله
فلیقل انی امرأ صائم * پس اگر دشنام دهد روزه دار را یکی و قتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام
ندهد و خصومت نورزد و بگوید که من مردی ام روزه دار بزبان گوید یا بدل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید
که دشنام کنم و خصومت نمایم بعضی گویند که اگر روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی
ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفل است و در فرض البته بزبان گوید * متفق علیه *

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول لیلة من شهر رمضان صفدت الشیاطین * چون می باشد
نخستین شبی از ماه رمضان بند کرده میشوند و محکم بسته میشوند شیاطین و صفاد بکسر صاد و دال بند و غل و آنچه اسیر را بدان

بند كنند از قيد وغيره وصفدت بتشديد دال روايت است * ومردة الجن * وبند كرده ميشوند سركشان ازجن ومردة بفتحات جمع مارد چنانچه طلبة جمع طالب * وغلقت ابواب النار * وبسته ميشوند درهاي آتش * فلم يفتح منها باب * پس كشاده نميشود ازان درهيچ دري * وفتحت ابواب الجنة * وكشاده ميشوند درهاي بهشت * فلم يغلق منها باب * پس بسته نميشود ازوي دري * وينادي مناد * وندا ميكند وآواز ميدهد آواز دهنده وميگويد * ياباغي الخير اقبل * اي طلب كننده نيكي وثواب پيش آي كه وقت تست * ويا باغي الشر اقصر * واي طلب كننده بدي باز دار نفس خود را از گناهان كه وقت توبه از گناهان وترك كردن آنهاست * ولله عتقاء من النار * ومرخداي راست آزادكان از آتش دوزخ يعني دررمضان * وذلك كل ليلة * وان آزاد كردن درهرشب است مخصوص بشب قدر نيست * رواه الترمذي وابن ماجة ورواه احمد عن رجل وقال الترمذي هذا حديث غريب *

* الفصـــــل الثالث * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاكم رمضان * آمد شمارا رمضان * شهر مبارك * ماهي است كه بركت كرده شده است دروي * فرض الله عليكم صيامه * فرض كردانيده است خداي تعالى برشما روزهٔ آنرا * يفتح فيه ابواب السماء * كشاده ميشوند درروي درهاي آسمان * وتغلق فيه ابواب الجحيم * وبسته ميشوند دروي درهاي دوزخ * وتغل فيه مردة الشياطين * وغل كرده ميشوند درروي مردهٔ شياطين وغل بضم بند كردن * فيه ليلة خير من الف شهر * در رمضان شبي است كه بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است * من حرم خيرها فقد حرم من خير كثير * كسيكه محروم كردانيده شد نيكي وثواب آنرا پس تحقيق محروم كردانيده شد از خير كثير يا از همه خير چنانكه در حديث انس بيايد واين مبالغه است يا مراد خير متعلق بماه رمضان وظاهر آنست كه مراد ثبوت حقيقت حرمان است با قطع نظر از متعلق * رواه احمد والنسائي * وعن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الصيام والقرآن يشفعان للعبد * كفت آنحضرت كه روزه وقرآن شفاعت ميكنند مر بنده را * يقول الصيام اي رب اني منعته الطعام والشهوات بالنهار فشفعني فيه * ميكويد روزه اي پروردگار من بدرستيكه من باز داشتم اورا از خورش وشهوات ديگر چنانچه آب وجماع در روز پس قبول كن شفاعت مرا در وي وظاهر آنست والله اعلم كه مراد تمامهٔ شهوات باشد از مستلذات حواس وروزهٔ كامل كه اهل طريقت راست آنست كه تمامهٔ اعضا وحواس را رياضت فرمايد واز نا بايستنيها باز دارد عموم رحمت الهي بمنع طعام وشراب وجماع اكتفا كرد تا همه را شامل باشد وغيبت در مذهب سفيان ثوري ناقض صوم است * ويقول القرآن منعته النوم بالليل فشفعني فيه * وميكويد قرآن منع كردم من اورا خواب را بشب پس قبول كن شفاعت مرا در وي * فيشفعان * پس قبول كرده ميشود شفاعت صيام وقرآن وشفاعت خواهش كردن ودر خواستن گناه كسي را شفيع وشافع خواهش كر وتشفيع پذيرفتن شفاعت مشفع بفتح فا وتشديد آن پذيرفته شده شفاعت وي * رواه البيهقي في شعب الايمان * واحمد وطبراني نيز روايت كرده ورجال وي حجت اند در صحت وحاكم كفته صحيح على شرط مسلم * وعن انس بن مالك قال دخل رمضان فقال رسول الله * كفت انس در آمد ماه رمضان پس كفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان هذا الشهر قد حضركم وفيه ليلة خير من الف شهر * بدرستيكه اين ماه تحقيق حاضر شده شمارا ودر وي شبي است بهتر از هزار ماه * من حرمها فقد حرم الخير كله * كسيكه محروم كردانيده شده ازان شب پس تحقيق محروم كردانيده شد از خير همه خير * ولا يحرم خيرها الا كل محروم * ومحروم كردانيده نميشود از خير اين شب مكر هر كسيكه محروم است از سعادت وموسوم است بسمت حرمان ومسجل است بدان اين عبارت ناظر بمعني اخير است كه در حديث ابي هريرة كفتيم * رواه ابن ماجة * وعن سلمان الفارسي قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في اخر يوم من شعبان * كفت سلمان فارسي خطبه خواند مارا آنحضرت در پسين روز از ماه شعبان * فقال * پس كفت * يا ايها الناس قد اظلكم شهر عظيم * اي مردمان بتحقيق اشراف كرد وسايه انداخت شمارا ماهي بزرك * شهر مبارك * ماهي است كه بركت كرده شده است در وي * شهر فيه ليلة خير من الف شهر جعل الله صيامه فريضة * كردانيده است خداي تعالى روزهٔ ماه رمضان را فرض * وقيام ليله تطوعا *

وکرد انیده است نماز کردن را در شب وی نفل وعنه * من تقرب فیه بخصلة من الخیر * کسیکه نزدیکی جوید بدرگاه
حق در وی بخوئی وعملی از نیکی یعنی نفل * کان کمن ادی فریضة فیما سواه * باشد همچو کسیکه بگزارد فرض را در ماهی که جز
رمضان است * ومن ادی فریضة فیه کان کمن ادی سبعین فریضة فیما سواه * وکسیکه اداکند فریضه را در وی باشد همچو کسیکه
بگزارد هفتاد فریضه را در ماهی که جز رمضان است * وهو شهر الصبر * وماه رمضان ماهیست که در وی صبر است از شهوات
نفس * والصبر ثوابه الجنة * وصبر کردن ثواب وی بهشت است * وشهر المواساة * وماه رمضان ماهیست که در وی غمخوارگی
فقرا وگرسنگان باید کرد مواسات بمال وتن با کسی غمخوارگی کردن * وشهر یزاد فیه رزق المؤمن * وماهی است که زیاده
کرده می شود در وی رزق مسلمان وبرکت داده می شود در وی ونیز بتوسیع طعام ومواسات که در وی امر کرده اند لابد
بسبب وسعت رزق فقرا ومحتاجان خواهد شد * من فطر فیه صائما کان له مغفرة لذنوبه * کسی که روزه کشاید روزه داری را
باشد سبب آمرزیدن مر گناهان اورا * وعتق رقبة من النار * وسبب آزادی ذات وی از آتش * وکان له مثل اجره
من غیر ان ینقص من اجره شیء * وباشد مر اورا مانند مزد آن روزه دار بی آنکه کم شود از مزد وی چیزی * قلنا *
گفتیم ما * یا رسول الله لیس کلنا نجد ما نفطر به الصائم * نیست همه ما باین صفت که بیابیم چیزی را که روزه بکشایانیم روزه
دار را ونجد در اکثر نسخ بنون است ودر بعضی بیا است واین بحسب قاعدهٔ عربیت ظاهرتر است چنانکه در موضع خود
مقرر شده است * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یعطی الله هذا الثواب من فطر صائما علی
مذقة لبن * میدهد خدای تعالی این ثواب را به کسی که روزه کشایاند روزه دار را بدمی از شیر آمیخته بآب ومذق
شیر آمیخته بآب عادت عرب است که شیر را بآب آمیخته میخورانند * او تمرة * یا روزه کشایاند بیک خرما * او شربة
من ماء * یا بدمی از آب * ومن اشبع صائما سقاه الله تعالی من حوضی شربة لا یظمأ بعده ابدا * وکسیکه سیر کرداند
روزه داری را بنوشاند اورا خدای تعالی از حوض من که حوض کوثر است نوشیدنی از آب که تشنه نگردد بعد از وی هرگز *
حتی یدخل الجنة * تا آنکه در آید بهشت را وچون در آید بهشت را همه نعمتها آنجا حاصل است * وهو شهر اوله رحمة *
وماه رمضان اول وی سبب افاضت رحمت است از جناب حق که بدان مستعد وقابل ظهور انوار واسرار گشته از ظلمات
گناهان وکثافت معصیت می برآیند * واوسطه مغفرة * ومیان وی سبب مغفرت وآمرزش گناهان است * وآخره
عتق من النار * وآخر ماه رمضان آزاد شدنی است از آتش دوزخ چون طاعات میسر شد ومعاصی مغفور گردید از آتش
دوزخ آزاد شد ومتهیء ومستعد دخول جنت گردید * ومن خفف عن مملوکه فیه * وکسیکه تخفیف کند از برده وغلام خود
که روزه دارند وتکلیف ومشقت نکند * غفر الله له واعتقه من النار * بیامرزد خدای تعالی مر اورا وآزاد کرداند اورا از
آتش دوزخ * وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل شهر رمضان اطلق کل اسیر * بود آنحضرت
چون می در آمد ماه رمضان رها میکرد هر بنده را * واعطی کل سائل * ومیداد هر خواهنده را شاید که درینجا کسی گوید
که چگونه روا باشد رها کردن هر اسیر وشاید که درین میان کسی باشد که بروی حق باشد مر کسی را جوابش آنست که بگوییم
اسیران آنحضرت نبودند مگر کافران که اسیر کرده میشدند در غزوات وآنحضرت مخیر بود بعد از اسیر ساختن میان منت
نهادن ورها کردن ومیان فدیه گرفتن وبنده ساختن نزد اکثر ائمه ومتعین است قتل یا استرقاق نزد حنفیه ونبود میان
ایشان که کسی بروی حقوق الناس از دیون وامثال آن باشد واگر باشد شاید که آنحضرت ارضای خصوم کرده رها میکرد
* وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الجنة تزخرف لرمضان * فرمود آنحضرت که بهشت آراسته میشود
برای رمضان * من راس الحول الی حول قابل * از سر سال تا سال آینده زخرف بضم زاء وراء زر وهر آنچه آراسته
وآبدار باشد مزخرف آراسته زخارف الدنیا آرایشهای وی * قال فاذا کان اول یوم من رمضان * پس چون میباشد نخست
روز از رمضان * هبت ریح تحت العرش من ورق الجنة علی الحور العین * میوزد بادی زیر عرش از برگهای بهشت برزنان

حديد بودست ميراند ام شتت حديدي و صافي چشم در از مژكان ايشان د چشم جو رجيع جو رراء و عين جمع عينا ار * نيقلن يا رب اجعل لنا من عبادك ازواجا تقربهم اعيننا * پس ميكويند آن زنان بهشتي اي پروردكار ما بكردان مارا ازبندكان فرد شوهر آن كه خنك كرده وقرار كيرد بايشان چشمهاي ما * وتقر اعينهم بنا * وخنك كرده وقرار كيرد چشمهاي ايشان بما تقر بفتح قاف وكسر آن يا از قر بضم قاف بمعني بر ودت وچشم بشادمان محبوب سرد كرده وان قرار كيرد وكرمي وسوزش وي بر ديدن اعدا بود يا از قر بفتح قاف بمعني قرار وچشم بنظر بر محبوب قرار كيرد وساكن كردد وچپ و راست ننكرد ودر حديث واقع شده است كه جعلت قرة عيني في الصلوة واولاد اقرة العين كفتن نيز از ينجا ست * رواه البيهقي الاحاديث الثلثة في شعب الايمان * وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يغفر لامته في آخر ليلة من رمضان * روايت است از ابي هريرة كه آنحضرت كفت آمرزيده ميشود مر امت او را در آخر شبي از رمضان ودر بعضي روايات لامتي * قيل يكفتند صحابه * يارسول الله امي ليلة القدر * ايا آن شب كه آمرزيده ميشود امت را شب قدر است كه بخشيدن كناهان و سلامت از آفات از خواص ولوازم اوست * قال لا * كفت آنحضرت آن شب شب قدر نيست * ولكن العامل انما يوفى اجره اذا قضى عمله * وليكن كاركننده تمام داده نميشود مزد او مكر وقتي كه تمام كند عمل خود را وآن در آخر شبها خير ميباشد يعني اين مغفرت از جهت فراغ از اين عمل است نه از جهت شب قدر * رواه احمد *

* باب رؤية الهلال *

هلال نام غرة قمر است وبعضي كفته اند تا دو شب وبعضي كفته اند تا سه شب وهفت شب نيز كفته وكفته اند در دو شب آخر ماه بيست وششم وبيست وهفتم ودر جز اين شبها قمر است كذا في القاموس مراد اينجا معني اول است كه ديده ميشود در شب نخست از رمضان يا از شوال كه واجب است در نهار روي صوم يا افطار

* الفصل الاول *

عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تصوموا حتى تروا الهلال * روزه ندار يد تا آنكه به بينيد هلال را * ولا تفطروا حتى تروه * وافطار نكنيد براي عيد تا آنكه به بينيد آنرا * فان غم عليكم فاقدروا له * پس اكر پوشيده شود ماه بر شما بغمام يعني با بر پس اندازه كنيد ماه را يعني بشماريد روزهاي او را يعني روزه تمام كنيد وكامل كردانيد اين عدد را در ماهي كه پوشيده شده است بر شما در مواهب لدنيه كفته است كه اين مذهب مالك وابي حنيفه وجمهور سلف وخلف است وبعضي كفته اند كه مراد تقدير منازل قمر وضبط حساب نجوم است تا دانسته شود كه اين ماه سي روز است يا بيست ونه واين قول غير مديد است زيرا كه قول منجمين نامقبول ونامعتبر است در شرع واعتماد بر ان نتوان كرد وآنحضرت صلى الله عليه وسلم واصحاب واتباع رضي الله عنهم وسلف وخلف رحمة الله عليهم بدان عمل ننموده اند واعتبار نكرده اند وعادت عرب نيز بدان واقع نشده چنانكه درحديث آينده بيايد نحن امة امية لا نكتب ولا نحسب الحديث * وفي رواية قال الشهر تسع وعشرون ليلة * ودر روايتي آمده كه ماه بيست ونه شب ميباشد * فلا تصوموا حتى تروه * پس روزه نداريد تا آنكه به بينيد ماه را * فان غم عليكم فاكملوا العدة ثلثين * پس اكر پوشيده شود ماه بر شما پس تمام كردانيد شمار سي روز واين روايت صريح است دران كه مراد شمار سي روز است نه رعايت حساب نجوم ومنازل * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه صوموا لرويته فان غم عليكم فاكملوا عدة شعبان ثلثين متفق عليه * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا امة امية لا نكتب ولا نحسب * فرمود ما يعني عرب كروهي ايم امي كه حساب وكتاب را نميدانيم * الشهر هكذا وهكذا * ماه هم چنين است وهم چنين سه بار هر همه انكشت سرد ودست نمود * وعقد الابهام في الثالثة * وبست انكشت زاد ربار سيوم براي تعين عدد بيست ونه * ثم قال * پستر كفته آنحضرت صلعم * الشهر هكذا وهكذا وهكذا * بي آنكه انكشتي را عقد كند * يعني تمام الثلثين * درحالي كه مي خواهد آنحضرت تمام عدد سي را * يعني مرة تسعا وعشرين ومرة ثلثين * يعني يكبار ماه بيست ونه روز مي باشد وبار ديكر سي روز * متفق عليه * وعن ابي بكرة * بفتح موحدة وسكون كاف مثناة در آخر صحابي مشهور است از خيار اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم نام وي نفيع است بضم نون وفتح فا خود را

از بالاي قلعه روز طایف از چرخ چاه نزد آنحضرت انداخت پس کنیت او ابوبکره شد و بکره بفتح با و سکون کاف چرخ چاه
* قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شهرا عيد لا ينقصان * دو ماه عيد اند که کم نمی شوند یعنی در حکم شریعت و ثواب
آخرت اگرچه در عدد کم شوند و بیست و نه آیند آن دو ماه کدامند * رمضان وذو الحجة * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتقدمن احدكم رمضان بصوم يوم او يومين * باید که پیشی نکند یکی از شما رمضان را
بروزهٔ یک روز یا دو روز * الا ان يكون رجلا كان يصوم صوما * مگر آنکه باشد مردی که روزه میداشت روزه را یعنی
عادت وی بود که در روزی معین مثل دوشنبه یا پنجشنبه مثلا روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد
* فليصم ذلك اليوم * پس باید که روزه دارد دران روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص است بضعفا و آنحضرت صلى الله
عليه وسلم جمع کرده است میان صوم شعبان و رمضان * متفق عليه * الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا * چون بنیمه رسید ماه شعبان پس روزه ندارید این نیز در حق کسی است
که قوت ندارد بر پیاپی داشتن روزه ها * رواه ابوداود والترمذي وابن ماجة والدارمي * وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم احصوا هلال شعبان لرمضان * شمار کنید ماه نو شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی
مشخص گردد و معلوم گردد که بیست و نه یا سی است * رواه الترمذي * وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت ما رأيت النبي صلى الله
عليه وسلم يصوم شهرين متتابعين الا شعبان ورمضان * گفت ام سلمه ندیدم من آنحضرت را که روزه میداشته دو ماه
پیاپی مگر شعبان و رمضان را * رواه ابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجة * وعن عمار بن ياسر قال من صام اليوم الذي
يشك فيه فقد عصى ابا القاسم * کسی که روزه دارد روزی را که شک کرده میشود پس بتحقیق بیفرمانی کرد ابوالقاسم را
یعنی محمد رسول الله و ابوالقاسم کنیت آنحضرت است صلى الله عليه وسلم * رواه ابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجة
والدارمي * بدانکه یوم الشك عبارت است از روزی که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد
بپوشیده شدن هلال در ابر یا غیر آن در شب روز بیست و نهم و علما را اختلاف است در روزهٔ آن مختار نزد امام ابوحنیفه
و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روزه شک روزه ندارند و مکروه است روزه داشتن دران و اگر دارند بنیت نفل
دارند و ثانی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود روزه هم از رمضان واقع خواهد شد و مستحب است نزد ما هر کسی را
که موافق افتد روزی را که عادت دارد روزه داشتن دران روز و هر خواص را و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار
و امام احمد و جماعتی از علما می گویند که اگر در آسمان علتی باشد یوم شك نیست و حساب کرده میشود روزهٔ وی از رمضان
و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند آن را یا می شنیدند
خبر آنرا روزه می داشتند و الا مطالع اگر صاف و بی علت بودی افطار می نمودند و اگر علت بودی روزه میداشتند و حمل
کرده اند این را بر صوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه به نیت رمضان میدارند والله اعلم
* وعن ابن عباس قال جاء اعرابي الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني رأيت الهلال يعني هلال رمضان * آمد اعرابی
نزد آنحضرت و گفت بدرستیکه من دیده ام هلال یعنی هلال رمضان را * فقال اتشهد ان لا اله الا الله * پس گفت آنحضرت آیا گواهی
میدهی بوحدانیت حق * قال نعم * گفت اعرابی آری گواهی میدهم * قال اتشهد ان محمدا رسول الله * گفت آنحضرت
آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شدهٔ خداست * قال نعم * گفت آری گواهی میدهم * قال يا بلال اذن في الناس ان
يصوموا * گفت آنحضرت ای بلال ندا کن در مردم و اعلام کن ایشانرا که روزه دارند * رواه ابوداود والترمذي والنسائي
وابن ماجة والدارمي * ودرین حدیث دلیل است بر آنکه یکمرد مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول است خبر وی
در ماه رمضان و شرط نیست لفظ شهادت و تفصیل مذاهب آنست که مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب
احمد آنست که ثابت میشود هلال رمضان بخبر واحد عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است که متعلق

ر اخبار را بخبر واحد عدل ونزد مالك رد وقولي مرشافعي را ورد ر
يد ان است وجوب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث را اخبار را بخبر واحد عدل ونزد مالك رد وقولي مرشافعي را ورد بل ان است وجوب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث لیکن عدالت مخبر شرط است باتفاق وظاهر
روایتی از احمد را ممحق شرط است شهادت دو کس چنانکه در سائر شهادات ونزد بعضي مقبول است چنانچه ظاهر حدیث است
گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور است وحریت وبي علت در مرد وشرط
خبر امراة وعبد واین در صوم است باغیم ودر فطر باغیم شرط است عدد شهادت وعدالت وحریت وبي علت در مرد وشرط
است جمع کثیر ومراد بکثرة عدد تواتر است ونزد بعضی اهل محله وروایتست از ابي یوسف پنجاه مرد * وعن ابن عمر قال
ترآءی الناس الهلال * بیکدیگر نمودند مردم ماه نو را یعني جمع شدند بر دیدن آن * فاخبرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم اني رایته * پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را * فصام وامر الناس بصیامه * پس روزه داشت
آنحضرت وامر کرد مردم را بروزه داشتن * رواه ابو داؤد والدارمي — * الفصــــل الثالث * عن عائشة رضي الله عنها
قالت كان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتحفظ من شعبان ما لا یتحفظ من غیره * گفت عائشه بود آنحضرت که یاد میداشت ایام
شعبان را ونگاه بانی میکرد آنچه نمیکرد از غیر شعبان یعني تکلف میکرد ومبالغه مینمود در شمردن ایام ماه شعبان براي
محافظت صوم رمضان في الصراح تحفظ هشیار وبیدار بودن ویکایک یاد کردن * ثم یصوم لرؤیة رمضان * پستر روزه میداشت
آنحضرت وقت دیدن ماه رمضان * فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام * پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد سي روز را
پستر روزه میداشت * رواه ابو داود * وعن ابي البختري * بفتح موحده وسکون معجمه وفتح فوقیه از تابعین است
نام وي سعید بن فیروز کوفي * قال * گفت * خرجنا للعمرة * بیرون آمدیم ما براي عمره گزاردن * فلما نزلنا ببطن نخلة * پس
چون فرود آمدیم ما به بطن نخله که موضعیست میان مکه وطائف * ترا أینا الهلال * جمع شدیم بر طلب هلال * فقال بعض
القوم هو ابن ثلث * پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شب است * وقال بعض القوم هو ابن لیلتین * وبعضی از قوم
گفتند که ابن ماه دو شب است * فلقینا ابن عباس فقلنا * پس ملاقات کردیم ما ابن عباس را پس گفتیم * انا راینا الهلال
فقال بعض القوم هو ابن ثلث وقال بعض القوم هو ابن لیلتین فقال ای لیلة رایتموه * گفت ابن عباس کدام شب دیدید
شما ماه را * قلنا لیلة کذا وکذا * گفتیم ما دیدیم شب چنین وچنین یعنی فلان شب تعین کردند آن شب را که دیده بودند
* فقال ان رسول الله * پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم مده للرؤیة * مدت کرده اینده است
رمضان را وقت دیدن هلال یعنی مدت رمضان زمان دیدن هلال کرده اینده است یعنی هر گاه که هلال بینید رمضان
کنید * فهو للیلة رأیتموه * پس این هلال مر شبي راست که دیده اید در آن شب * وفي روایة عنه قال * ودر روایتي
از ابي البختري همچنین آمده است که گفت وي * اهللنا رمضان * دیدیم ما ماه رمضان را اهلال واستهلال ماه دیدن
و بمعني برداشتن آواز نزد دیدن هلال نیز آید * ونحن بذات عرق * وحال آنکه بودیم ما در موضعی که نام وی ذات
عرق است بکسر العین وسکون الراء نزد بلند بهمان موضع است که مذکور شد * فارسلنا رجلا الی ابن عباس یسأله * پس فرستادیم
ما مردی را بسوی ابن عباس که پرسد او را این ماه کدام شب است * فقال ابن عباس قال رسول الله * پس گفت ابن
عباس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان الله قد مده لرؤیته * بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق مدت کرده اینده
است رمضان را زمان دیدن هلال * فان اغمي علیکم فاکملوا العدة * پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام وکامل
کرده اینده شمار را یعنی سی روز شمار کنید وروزه دارید * رواه مسلم * * باب * در سحور ومقاصد مختلفه از صوم

الفصل الاول * عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تسحروا فان في السحور برکة * طعام سحر خورید زیرا که
در طعام سحر برکت است * سحور بفتح سین وضم آن هر دو جائز است اگر بفتح است معنی آن طعام سحر است وبضم طعام سحر خوردن
ومحفوظ نزد اکثر محدثین بفتح است وانظهر در معنی ضم است زیرا که برکت در فعل است بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا
قیل * متفق علیه * وعن عمرو ابن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فصل ما بین صیامنا وصیام اهل الكتاب

اکلة السحر * فرق میان روزهٔ ما و روزهٔ اهل کتاب خوردن سحر است زیرا که خدای تعالی مباح کردانید ما را چیزی که
حرام کرد انید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان شکر گذاری این نعمت است و اکله بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن
و بضم همزه بمعنی لقمه و این موافق روایت سحور است بفتح سین ولیکن روایت اینجا بفتح همزه است * رواه مسلم * وعن
سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر * روایت است از سهل بن سعد الساعدی
که از مشاهیر صحابه و آخر کسی است که مرده در مدینه از اصحاب گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم همیشه اند مردم
ملابس بخیر ما دام که شتابی کنند در گشادن روزه * متفق علیه * و این نیز بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند
در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند ولیکن باید که
تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و تیقن بدان و احتیاط در آن نه استعجال با تردد یا ظن چنانکه بعضی از ارباب تکلف
در زعم میکنند و تورپشتی گفته است که اگر قصد در تاخیر تادیب نفس و دفع سرکشی و توسنی کردن نفس یا مواصلت
مشائیین بنوافل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد و موید این تاویل است حدیث صحیح که روایت کرده است آنرا
ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال نکنید و هرکدام از شما که خواهد وصال کند گو که وصال کند
تا سحر و تاخیر افطار نظر بسیاست نفس و قطع شهوات امری است که کرده اند آنرا بعیار من ربانیین و ارباب احوال
و معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه * وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقبل
اللیل من ههنا * چون پیش آید تاریکی شب از اینجا یعنی از جانب مشرق * وادبر النهار من ههنا * و پس رود روز از اینجا
یعنی از جانب مغرب * وغربت الشمس * و فرو رود آفتاب و این اقبال و ادبار نیز بسبب غروب آفتاب خواهد بود
و ذکر این برای تاکید و تقریر دخول لیل است * فقد افطر الصائم * پس بتحقیق روزه گشاد روزه دار یعنی در آمد وقت
افطار و می باید که افطار کند * متفق علیه * وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الوصال فی الصوم *
نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل و شرب در میان آن * فقال له رجل * پس
گفت مر آنحضرت را مردی از اصحاب * انک تواصل * بدرستیکه تو وصال میکنی * یا رسول الله * پس مرا چرا منع میکنی
از آن و حال آنکه تو میخوانی ما را دایم باتباع خود * قال * گفت آنحضرت * و ایکم مثلی * و کدام یکی از شما مانند منست
* انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی * بدرستی که من شب میکنم در حالی که طعام میدهد مرا آنکه پرورنده و تربیت کننده
مرا است و آب میدهد مرا * متفق علیه * بدانکه علما را درین طعام و شراب چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوس
بود که برای آنحضرت هر شب از نزد پروردگار می آمد و می خورد و می نوشید و این کرامتی بود از خدای تعالی مخصوص
بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خود روزانه نیز فرض کنند چنانکه در روایت
دیگر آمده است اظل عند ربی یطعمنی ویسقینی روزه میکنم نزد پروردگار خود طعام و شراب میدهد مرا چه آنچه موجب افطار
است شرعا طعام و شراب معتاد است اما آنچه بطریق خرق عادت از بهشت و از پیش پروردگار آمده باشد مبطل صوم
نبود و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوت است که لازم او است پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت
آکل و شارب میبخشد و چیزی که قائم مقام طعام و شراب میگردد افاضه میکند و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم و یا مراد
بطعام و شراب سیری و سیرابی است که بی طعام و شراب آنحضرت را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این
غیر معنی قوت است چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت باوجود گرسنگی و تشنگی نیز بخشد و درین معنی قوت در ضمن
سیری و سیرابی است و گفته اند معنی اول راجح تر است چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و مفوت مقصود از صوم وصال
است چه روح این عمل گرسنگی است و تشنگی و نیز حال آنحضرت در اکثر جوع بود چنانکه سنگ بر شکم مبارک می بست
کذا فی فتح الباری و مختار آنست که مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود

كه از معارف ولذات مناجات وفيضان لطائف الهي كه بردل شريف وي صلى الله عليه وسلم وارد ميكشت حاصل ميشد كه بدان از
غذاي جسماني ولوازم آن مستغني ميشد واين در مشتهاي مجازي ومسرتهاي حسي مجرب است چه جاي محبت حقيقي و
مسرت معنوي كه مر آنحضرت را بود * تنبيه * اختلاف است علما را در صوم وصال مر غير آنحضرت را صلى الله عليه وسلم كه
جائز است يا حرام است يا مكروه طايفه كويند كه جائز است مر كسي را كه قادر است بران ونهي از براي رحمت وشفقت و
تخفيف بود چنانكه تصريح در حديث عائشه آمده است واز بعضي صحابه مثل عبد الله بن زبير وغيره وتابعين مثل عبد الله بن
ابي معمر وعامر بن عبد الله بن الزبير وابراهيم تيمي منقول است واكثر برانند كه جائز نيست وامام ابو حنيفه وامام مالك
وامام شافعي تنصيص كرده اند بر كراهت واختلاف كرده اند كه كراهت تحريمي است يا تنزيهي واول صحيح تر است و
امام احمد كفته كه جائز است تا سحر واين در حقيقت تاخير افطار است نه وصال وجمهور برانند كه آن از خصائص حضرت
نبوت است وظاهر حديث بر همين است واز اهل سلوك آنها كه مولع اند بر رياضت نفس وكم اختن وي افطار ميكنند بكف
ابي تا از حقيقت وصال برآيد والله اعلم

* الفصـــــل الثاني * عن حفصة رضي الله عنها قالت قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من لم يجمع الصيام قبل الفجر فلا صيام له * كسيكه نيت نكند وتصميم عزم ننمايد روزه را پيش از فجر پس
نيست روزه مر او را يجمع بضم يا وسكون جيم وكسر ميم از اجماع بمعني درستي عزم وثابت عزم بودن بر كاري * رواه الترمذي
وابو داؤد والنسائي والدارمي وقال ابو داؤد وقفه على حفصة * وكفته است ابو داؤد كه موقوف كرده اند اين حديث
را بر حفصه * معمر * بفتح ميمين وعين مهمله درميان آنها كه از اتباع تابعين است وثوري وابن عيينة وعبد الرزاق از وي روايت
دارند * والزبيدي * بضم زاي وفتح موحده وسكون تحتانيه منسوب بزبيد نام او منبه بن صعب است از ياران زهري است و
ده سال باوي بوده وسماع حديث از وي نموده * وابن عيينة * نيز از اتباع است ومشهور است * ويونس الايلي * بفتح همزه و
سكون تحتيه منسوب بايله شهر مشهور از شام نام پدر وي يزيد است * كلهم عن الزهري * همه ايشان معمر وزبيدي وسفيان
وابن عيينة ويونس روايت ميكنند از زهري وموقوف ميدارند اين حديث را بر حفصه ومعني حديث موقوف در مقدمه معلوم
شد كه قول صحابي باشد وبا نحضرت صلى الله عليه وسلم رفع نكرده باشد وكفته اند كه اين حديث صحيح است پنج كس از اصحاب
كتب سته جز بخاري روايت كرده اند ودارقطني نيز روايت كرده وكفته كه رجال اسناد وي همه ثقات اند وظاهر اين حديث
آنست كه روزه بي نيت از شب درست نباشد فرض باشد چنانكه روزه رمضان وقضا ونذر وكفارت يا نفل وليكن مذاهب
درانجا مختلف است مذهب مالك همين است كه نيت از شب براي روزه شرط است هر روزه كه باشد نظر بعموم اين حديث
وشافعي واحمد نيز بدين قايل اند در غير نفل اما نفل جائز است به نيت قبل الزوال بلكه نزد شافعي بعد از زوال نيز ومذهب
ما آن است كه روزه ماه رمضان ونفل ونذر معين جائز است به نيت از نصف نهار شرعي كه قبل الزوال است وبراي روزه
قضا وكفارت ونذر مطلق نيت شرط است از شب ودلائل هريك مذكور است در شرح فتح بر * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا سمع النداء احدكم والاناء في يده * چون بشنود بانك نماز را يكي از شما وحال آنكه آوند آب در دست
اوست كه ميخواهد آب بخورد * فلا يضعه حتى يقضي حاجته منه * پس بايد كه ننهد آوند را تا آنكه برآرد حاجت خود را از وي
يعني بنوشد آب را احتمال دارد كه مراد اذان مغرب باشد پس درين تاكيد است براي تعجيل افطار اكرچه ترك اكل
وشرب نزد اذان مسنونست با اذان صبح بود يعني مدار بر اذان نيست نظر بر حقيقت صبح كند اكر بيقين طلوع كرده است نخورد
ودرشك تحري نمايد اكر در غالب ظن شب است بخورد والا نخورد وكفته اند كه مراد اذان بلال است كه بشب ميكفت چنانكه
در باب اذان كذشت وقيل بودن اناء در دست اتفاقي است * رواه ابو داؤد * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم قال الله تعالى * وهم از ابي هريره است كه كفت آنحضرت كه كفت خداي تعالى * احب عبادي الي اعجلهم فطرا *
دوست داشته ترين بندكان من بسوي من شتاب ترين ايشان است در روزه كشادن از جهت ادراك شرف متابعت وشكر كذاري

ترخيص واغتنام نعمت واظهار بندگي واحتياج وبعضي گفته اند كه مراد مسلمانان اند زيرا كه يهود ونصارى تاخير ميكنند دران
* رواه الترمذي * وعن سلمان بن عامر * صحابيست ودر بعضي نسخ مشكات سليمان واقع شده است يا واين خطا است يا از
كاتب يا از مولف كتاب كذا قالوا * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا افطر احدكم فليفطر على تمر * چون خواهد كه افطار
كند يكي از شما پس بايد كه افطار كند بر خرما * فانه بركة * پس بدرستي كه خرما يا افطار بخرما سبب بركت وزيادتي ثواب
است * فان لم يجد فليفطر على ماء * پس اگر نيابد تمر را پس بايد كه افطار كند بر آب * فانه طهور * پس بدرستيكه آب پاك
كننده است يا افطار بآب پاك كننده است معده را از آلايش وصاف كننده است وموجب اشتها است وبعضي از علما گفته اند كه معده
چون خالي باشد وطلب طعام واشتها پيدا شود قبول ميكند طعام را باقبال تمام وچون باشد نخست چيزي كه برسد بوي شيرين
منتفع گردد بدن بوي غايت انتفاع خصوصا قوت باصره كه انتفاع وي از حلاوت بيشتر وقويتر است وچون حلاوت اهل حجاز
تمر است ومجبول است طبيعت ايشان بران وتربيت يافته است بدن ايشان انتفاع ايشان بوي اكثر باشد واما آب چون جگر را بروزه
خشكي حاصل ميشود پس چون تر شود انتفاع وي بغذا كامل تر گردد ولهذا اولي بحال تشنه وگرسنه آنست كه اندك آبي شرب كند
پس از ان طعام بخورد * رواه احمد والترمذي وابوداود وابن ماجة والدارمي ولم يذكر فانه بركة غير الترمذي *
وذكر نكرده است لفظ فانه بركة را جز ترمذي * وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يفطر قبل ان يصلي على رطبات *
بود آنحضرت كه افطار ميكرد پيش از انكه نماز بكذارد بر چند خرماي تر * فان لم يكن رطبات فتميرات * پس اگر نميبود خرماهاي
تر پس افطار ميكرد بچند خرماي خشك ودر بعضي روايات سه رطب وسه تمر واقع شده * فان لم يكن تميرات حسى حسوات
من ماء * پس اگر نمي بود خرماي خشك هم مي نوشيد چند كف آب * رواه الترمذي وابوداود وقال الترمذي هذا حديث
حسن غريب * وعن زيد بن خالد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فطر صائما او جهز غازيا فله مثل اجره * روايت
است از زيد بن خالد كه از مشاهير صحابه است گفت گفت آنحضرت كسيكه روزه كشايد روزه داري را يا سازد سامان
غزا كننده را پس مر او راست مانند اجر وي بجهت اعانت بر خير وشريك شدن دران * رواه البيهقي في شعب الايمان
ومحيي السنة في شرح السنة وقال صحيح * وگفته است محيي السنة كه اين حديث صحيح است وترمذي ونسائي وابن ماجة
وابن خزيمه وابن حبان نيز روايت كرده وحكم بصحت آن كرده اند * وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال كان النبي صلى الله
عليه وسلم اذا افطر قال * ابن عمر روايت ميكند كه بود آنحضرت وقتي كه افطار ميكرد ميگفت * ذهب الظمأ وابتلت
العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالى * رفت تشنگي وتر شد رگهاي وثابت شد اجر وثواب اگر خواسته است خدا الظماء مهموز
است ممدود ومقصور بمعني تشنگي يا تشنگي سخت * رواه ابوداود * وعن معاذ بن زهرة * بضم زاء وسكون هاء از ثقات
تابعين است * قال ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا افطر قال * بود آنحضرت چون افطار ميكرد ميگفت
* اللهم لك صمت * خداوندا براي رضاي تو روزه داشته ام * وعلى رزقك افطرت * وبر روزي تو كه رسانيدي كشادم
روزه را * رواه ابوداود مرسلا

* الفصل الثالث * عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لا يزال الدين ظاهرا ما عجل الناس الفطر * هميشه است دين غالب مادام كه شتابي كنند مردم افطار را * لان اليهود
والنصارى يؤخرون * زيرا كه يهود ونصارى تاخير ميكنند در افطار پس در خلاف ايشان وعدم بنا بر عمل ايشان غلبه
وشوكت است در دين ودرين كلام اشارت است كه قوام دين وغلبه آن در مخالفت اعداء دين است * رواه ابوداود
وابن ماجة * وعن ابي عطية * رضي الله عنه تابعي است از اقران مسروق * قال * گفت * دخلت انا ومسروق على عائشة *
در آمدم من ومسروق بر عائشه * فقلنا * پس گفتيم ما * يا ام المؤمنين رجلان من اصحاب محمد * دو مرد اند از ياران محمد
صلى الله عليه وسلم * احدهما يعجل الافطار ويعجل الصلوة * يكي ازان دو مرد شتابي ميكند در روزه كشادن وشتابي
ميكند در نماز گزاردن يعني نماز مغرب * والآخر يؤخر الافطار ويؤخر الصلوة * وديگر ازان دو مرد تاخير ميكند افطار را وتاخير

ميكند نمازرا * قالت * كفت عايشه * ايهما يعجل الافطار ويعجل الصلوة * كدام يكي ازين دو مرد تعجيل ميكند در افطار
وتعجيل ميكند نمازرا * قلنا عبد الله ابن مسعود * كفتيم ما آن مرد كه تعجيل ميكند عبد الله بن مسعود است رضي الله عنه
* قالت هكذا اصنع رسول الله * كفت عائشه همچنين كرده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم والآخر ابو موسى * ومرد ديگر
كه تاخير ميكند ابو موسى اشعري است رضي الله عنه پس ابن مسعود عمل بعزيمت ميكرد وابو موسى برخصت وابن مسعود
اعلم وافقه است در احكام واقدم است در اتباع اسلام وابو موسى نيز از كبار صحابه است واورا نيز شايد كه عذري خواهد بود
وشايد كه گاهي ميكرده باشد والله اعلم * رواه مسلم * وعن العرباض بن سارية * صحابيست از اهل صفه وازان كريندكان كه
نازل شده درايشان وَلَا عَلَى الَّذِينَ اِذَا مَا اَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ الآية * قال دعاني رسول الله * كفت خواند مرا پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم الى السحور في رمضان * بطعام سحر در رمضان اينجا سحور بفتح سين است زيرا كه خوانده اند بطعام ميكويند
* فقال هلم الى الغداء المبارك * پس كفت آنحضرت بيا بسوي طعام بركت كرده شده در وي چنانكه در اول باب كذشت
فان في السحور بركة * رواه ابو داود والنسائي * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم سحور
المؤمن التمر * نيكو طعام سحر مسلمان خرما است يكي خود سحور مطلقا بركت است وتمر زيادت بركت است وچون در افطار
بوي نيز بركت است تسحر بوي موجب بركت اول وآخر خواهد بود * رواه ابو داود *

* باب تنزيه الصوم * يعني دور داشتن روزه از آنچه فاسد كردانند اورا يا مكروه بود در وي وتنزه بمعني بعد است وتنزيه باري تعالى
تبعيد او ست از آنچه روا نيست بروي از نقائص وعيوب ودر حديث آمده است الايمان نزه يعني دور است از معاصي
ودر حديثي ديگر آمده است البادية نزهة يعني جايه بعيد است از وبا وجابيه نام ديهي است بدمشق

* الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يدع قول الزور * روزه داري كه
ترك نكند سخن دروغ را واطلاق زور بر باطل وبهتان نيز آيد وزور قسمي از قول است ومراد اينجا شامل قول وفعل است
تا صحيح افتد قول وي * والعمل به * وترك نكند عمل كردن را بزور وباطل * فليس لله حاجة في ان يدع طعامه وشرابه *
پس نيست مر خدا را حاجتي يعني عنايتي ومبالاتي در آنكه ترك كند وي خوردني ونوشيدني خود را واين كنايت
است از عدم قبول يعني مقصود از ايجاب صوم وشرعيت آن همين كرسنگي وتشنگي نيست بلكه كسر شهوت واطفاء نائره
نفسانيت است تا نفس اماره كي برآيد ومطمئنه كردد * رواه البخاري * مشائخ كفته اند صوم سه قسم است يكي صوم عوام
كه عموم رحمت آن همه عالم را ست وآن امساك از اكل وشرب وجماع وصوم خواص وآن منع تمامه اعضا وحواس از
لذات وشهوات محرمه ومكروهه بلكه از انهماك در مباح نيز از آنچه منافي كسر نفس وقمع او است وصوم اخص الخواص
وآن امساك از هر چيزي كه ما دون حق است وعدم التفات بغير وي وتعلق بما سواي وي سبحانه * وعن عائشة رضي الله
عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل ويباشر وهو صائم * كفت عائشه بود آنحضرت كه بوسه ميداد ومباشرت
ميكرد يعني بشره واندام را به بشرهٔ زنان ميرسانيد * وكان املككم لاربه * وبود آنحضرت مالكترين شما حاجت خود را
وشهوت خود را ودر روايتي لنفسه وارب بفتح همزه و را بمعني حاجت ودر روايت مشهور نزد محدثين همين است وكاهي
روايت كرده ميشود بكسر همزه وسكون را واين نيز بمعني حاجت است وبمعني عضو وفرج نيز مي آيد وبر تقدير ارادت
عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود وتوربشتي كفته كه حمل بر عضو خارج از سنن ادب وصواب است پس احسن حمل او است
بر حاجت * متفق عليه * وترمذي كفته كه درين باب حديث از عمر بن الخطاب وحفصة وام سلمه وابن عباس وانس
وابي هريرة رضي الله عنهم نيز آمده وحديث عائشه حديث حسن صحيح است واختلاف كرده اند اهل علم از صحابه و
غيرهم در بوسه مر صائم را بعضي رخصت كرده اند پير را نه جوان را ومباشرت سخت تر است از ان وبعضي كفته اند كه بوسه
نقص اجر ميكند نه تفطير انتهى ومذهب نزد ما آنست كه باك نيست ببوسه اكر ايمن باشد از جماع يا انزال ومكروه است

اگر ایمن نباشد زیرا که بوسه لذت مفطر نیست ولیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شد
ذات وی ودر غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی وامام محمد در موطا گفته که باز داشتن خود را از ان افضل است
واین قول ابی حنیفه است واکثر علما که پیش از ما بوده اند ومباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت ومکروه است
مباشرت فاحشه از جهت غلبهٔ خوف فتنه دران ودر موطا گفته که ابن عمر نهی میکرد از تقبیل ومباشرت وعمر ابن الخطاب نهی
میکرد از تقبیل ومیگفت که نبود از عصمت مر هیچ یکی را انچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم * وعنها قالت كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يدركه الفجر في رمضان وهو جنب من غير حلم * گفت عائشه بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در
رمضان وحال آنکه وی جنب می بود از غیر احتلام * فيغتسل ويصوم * پس غسل می کرد بعد از فجر وروزه می داشت
* متفق عليه * از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شده است وبود ابو هریره که روایت می کرد از فضل بن عباس که
نیست روزه مر کسی را که صبح کند بجنابت وچون رسید ابو هریره را حدیث عائشه وام سلمه رجوع کرد از آن وگفت ایشان
داناتر اند از من درین امر واین را قصه ایست که ذکر کرده ام آنرا در شرح سفر السعادت واکثر علما برینند وطیبی از نخعی
نقل کرده که در روزهٔ نفل درست است ولیکن روزهٔ فرض را قضا کند وترمذی گفته که قومی از تابعین برانند که چون
جنب صبح کند قضا کند آنروزه را وقول اول صحیح تر است بعد ازان بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته
من غير حلم بر جواز احتلام بر آنحضرت والا فائده نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام بر آنحضرت جایز نیست
زیرا که احتلام از شیطان است ودر مواهب لدنیه از قرطبی نقل کرده است که گفت صحیح این است که جائز نیست
احتلام بر آنحضرت ومراد باحتلام در حدیث رویة انزال است بی دیدن چیزی در خواب واین از شیطان نیست
یا آنکه مبنای قید علم جواز است یعنی می بود غسل وی صلی الله علیه وسلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام
جائز نیست بروی فافهم * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم * گفت
ابن عباس که آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید وحال آنکه وی محرم بود پس محرم را جائز است که حجامت
کند ولیکن بشرط آنکه موی کنده نشود واگر کنده شود جزا دهد آن بدل چنانکه در باب احرام بیاید * واحتجم
وهو صائم * وحجامت کرد آنحضرت وحال آنکه وی صائم بود پس بحجامت کردن صوم فاسد نمیگردد ونزد امام
ابو حنیفه مکروه هم نیست وقضا وکفارت لازم نمیگردد ونزد ایمه ثلثه نیز لازم نزد امام احمد که باطل میگردد صوم حاجم
ومحجوم وواجب میگردد بروی قضا نه کفارت ونزد عطا باطل میگردد صوم حاجم وواجب میگردد بروی کفارت کذا قال الطیبی
وکلام در احتجام صائم در حدیث افطر الحاجم والمحجوم بیاید * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من نسي وهو صائم فاكل او شرب فليتم صومه * کسیکه فراموش کرد روزه را وحال آنکه وی روزه دار است پس طعام
خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزهٔ خود را که باطل نمیگردد * فانما اطعمه الله وسقاه * زیرا که نخورانیده است
او را ونه نوشانیده او را مگر خدای تعالی * متفق عليه * واین حکم عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید
لازم است قضا در روزهٔ رمضان وقیاس همین است وحکایت کرده است امام محمد از امام ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود
اقوال مردم می گفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت ایمه این حدیث را قائل میشدم بقضا ودر هدایه گفته است که چون
ثابت شد این حکم در اکل وشرب ثابت شد در جماع از جهت استوا در رکنیت * وعنه قال بينما نحن جلوس عند النبي صلى الله
عليه وسلم اذ جاءه رجل فقال * در اثنای آنکه نشسته ایم ما نزد آنحضرت ناگاه آمد او را مردی پس گفت آنمرد * یا رسول الله
هلكت * هلاک شدم من یعنی بافتادم در گناه ودر روایتی زیاده کرد واهلكت وهلاک کردم یعنی زن خود را بافکندن
او را در گناه * قال ما لك * گفت آنحضرت چه شده است وچه کرده تو که این را میگوئی * قال * گفت آن مرد * وقعت على
امرأتي وانا صائم * افتادم بر زن خود وحال آنکه من روزه دارم ودر روایتی بجای وانا صائم في نهار رمضان واقع شده

* فقال رسول الله * پس کفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم هل تجد رقبة تعتقها * ایا می یابی بندهٔ را که آزاد کنی آنرا
* قال لا * کفت نمی یابم * قال * کفت آنحضرت * فهل تستطیع ان تصوم شهرین متتابعین * پس آیا میتوانی که روزه
داری دو ماه پیاپی * قال لا * کفت نمیتوانم * قال * کفت آنحضرت * هل تجد طعام ستین مسکینا * ایا می یابی طعام شصت
مسکین که بخورانی ایشانرا * قال لا * کفت نمی یابم * قال * کفت آنحضرت * اجلس * بنشین * ومکث النبي * ودرنك کرد و
انتظار برد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * تا چیزی بیاید از طعام وبوی دهد تا کفارت وی شود ومکث بضم کاف وفتح هردو
رواست * فبینا نحن علی ذلك اتي النبي * پس در اثنای آنکه ما برین حال بودیم آورده شده پیغمبررا * صلی الله علیه وسلم بعرق
فیه تمر * بزنبیلی بافته شده از برک خرما وعرق بفتح عین ورا وبسکون نیز آمده * والعرق المکیل الضخم * زنبیل سطبر
که در وی پانزده صاع تا بیست صاع کنجد وپانزده صاع شصت مد است * قال این السائل * کفت آنحضرت کجاست آن مرد
سائل وکیست * قال انا * کفت منم این جا حاضر * قال * کفت آنحضرت * خذ هذا فتصدق به * بکیر این تمررا پس تصدق
کن بوی بر فقرا از کفارت خود * فقال الرجل أعلی افقر مني * پس کفت آنمرد ایا تصدق کنم بر فقیرتر از خود * یارسول الله *
یعنی من خود فقیرتر از همه ام بر فقرا چه تصدق کنم * فوالله ما بین لابتیها * پس بخدا سوکند که نیست میان دو سنکستان
مدینه * یرید الحرتین * میخواهد به لابتین حرتین دو حره وحره زمین سنك لاخ سوخته ومدینهٔ مطهره درمیان دو سنك
لاخ واقع شده * اهل بیت افقر من اهل بیتی * نیست اهل خانهٔ فقیرتر از اهل خانهٔ من * فضحك النبي * پس خنده کرد
پیغمبر * صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه * تا آنکه پیدا آمد نابهای آنحضرت وناب دندان پیشین ودر زد دندانها
دندان یشك میکویند وآن دندانهاست متصل رباعیات ودرروایات بدت نواجذه نیز آمده وآن دندانهاست در
نهایت دهان که آنرا ضرس العقل وضرس الحلم میکویند در وقت بلوغ وکمال عقل برآیند وپیدا آمدن آنها نزد خنده ممکن
نیست میکویند که مراد بدان مطلق دندانهاست تحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است * ثم قال اطعمه اهلك *
پستر کفت آنحضرت بآنمرد بخوران تمررا اهل خانهٔ خود را چون دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آنمرد درغایت احتیاج
است فرمود بخور کفارت در وقت دیکر خواهی داد که قدرت خواهی یافت وخوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر
علما برین اند وبعضی بران رفته اند که این حکم مخصوص بآنمرد است وبعضی کفته اند که منسوخ است وقول قدیم همان است
که کفته شد والله اعلم * متفق علیه *

* الفصل الثاني * عن عائشة رض ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یقبلها وهو
صائم * روایت میکند عائشه رضی الله عنها که آنحضرت بوس میکرد او را وحال آنکه آنحضرت روزه دار بود * ویمص لسانها *
ومیمکید آنحضرت زبان عائشه را ومص مکیدن وکفته اند مصمصه بمهملتین مثل مضمضه بمعجمتین لیکن مهمله بطرف زبان
می باشد ومعجمه بتمام دهان وشك نیست که این بر تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود * رواه ابو داود * وکفته اند
که سند این حدیث ضعیف است یکی از رواة وی محمد بن دینار الطاحي البصري ودیکر سعید بن اوس است وهردو ضعیف اند
والله اعلم * وعن ابي هریرة ان رجلا سأل النبي صلی الله علیه وسلم عن المباشرة للصائم * ابوهریرة روایت میکند که
مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مر صائم را ومراد بمباشرت لمس مرد وزن است یکدیکررا وملاقات بشره ببشره در
غیر فرج * فرخص له * پس رخصت کرد آنحضرت مر او را ومباح کرد انید * واتاه آخر فسأله * وآمد آنحضرت را مردی دیکر
پس سوال کرد از مباشرت * فنهاه * پس نهي کرد او را ومنع فرمود * فاذا الذي رخص له شیخ * پس ناکاه آن کسی که
رخصت کرد مر او را پیر بود * واذا الذي نهاه شاب * وآنکسی که نهي کرد او را جوان است پس معلوم شد که پیر راد رسه
است وجوان را تلذذ ومآل بامن وخوف است ودر غالب سبب آن پیری وجوانیست * رواه ابو داود * وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من ذرعه القيء وهو صائم فلیس علیه قضاء * کسي که سبقت کند وغلبه آرد او را قي پس نیست بروی
قضا یعنی مبطل روزه نیست * ومن استقاء عمدا فلیقض * وکسیکه قي کند بقصد باید که قضا کند که مبطل صوم است اما

كفارت نيست نزد اكثر واين هرد وصورت مطلق است وبرابر است كه قي پري دهن باشد يا كمتر ازان واين است مذهب ايمه ثلثه وامام مذهب نزد اصحاب ما پس امام محمد موافق است ايمه را در اطلاق صورتين از جهت اطلاق حديث وامام ابويوسف مقيد ميكرد اند تعمد قي را بملأ الفم پس اگر قليل باشد قضا نكند چنانچه در حديث نيست وذكر نكرده است در هدايه مذهب امام ابوحنيفه را ودر بعضي شروح هدايه گفته كه قول محمد روايتي است از ابي حنيفه گفتم من وبالله التوفيق كه امام محمد در موطا خود گفته است كه همين است قول ابي حنيفه * رواه الترمذي وابوداود وابن ماجة والدارمي وقال الترمذي هذا حديث غريب لانعرفه الا من حديث * وگفت ترمذي اين حديث غريب است نمي شناسيم اورا مگر از حديث * عيسى بن يونس وقال محمد يعني البخاري لا اراه محفوظا * وگفته است محمد يعني بخاري گمان نمي برم اين حديث را كه محفوظ است ومحفوظ مقابل شاذ است ومعاني اين الفاظ در مقدمه معلوم شد * وعن معدان * بفتح ميم وسكون مهمله * بن طلحة * تابعي ثقه است روايت دارد از عمر بن الخطاب وابي الدرداء وثوبان * ان ابا الدرداء حدثه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قاء فافطر * روايت ميكند كه ابوالدرداء حديث كرد ورا كه آنحضرت قي كرد پس افطار كرد * قال فلقيت ثوبان في مسجد دمشق * گفت معدان پس ملاقات كردم ثوبان را در مسجد دمشق * فقلت ان ابا الدرداء حدثني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم * پس گفتم بدرستيكه ابوالدرداء حديث كرد مرا كه پيغمبر خدا صلعم * قاء فافطر * قي كرد پس افطار كرد * قال صدق * گفت ثوبان راست گفته است ابوالدرداء * وانا صببت له وضوءه * ومن ريخته بودم براى آنحضرت آب وضوى اورا وثوبان مولاي آنحضرت است صلى الله عليه وسلم * رواه ابوداود والترمذي والدارمي * ظاهر اين حديث دلالت دارد كه قي ناقض وضو است وبقرينة حديث سابق استقاء بمعني تعمد قي مراد خواهد بود وراوي تميز نكرد كذا قالوا وباين حديث استدلال كرده اند ابوحنيفه واحمد واسحق وابن المبارك وثوري كه قي ناقض وضواست وحمل كرد شافعي وآنها كه قائل نيستند بنقض قي وضورا بر شستن دهان وروي يا بر استحباب والله اعلم * وعن عامر بن ربيعة * صحابي است قديم الاسلام حاضر شد بدر را وتمام مشاهد را * قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم ما لا احصي يتسوك وهو صائم * گفت ديدم آنحضرت را آنقدر كه شمار نميتوانم كرد مسواك مي كرد وحال آنكه وي روزه دار بود * رواه الترمذي وابوداود * واين حديث مطلق است در جواز مسواك كردن روزه دار وعلما را اختلاف است امام ابوحنيفه وامام مالك جائز ميدارند خواه مسواك سبز باشد يا تر كرده شده بآب وخواه قبل از زوال بود يا بعد آن وابويوسف گفته مكروه است رطب ومبلول ونزد شافعي مكروه است بعد از زوال زيرا كه در روي ازاله خلوف است ونزد احمد واسحق مكروه است در آخر نهار پس آنكه مكروه نميداند دست ميدارد يا مستحب چنانكه در غير رمضان صرح به العلماء * وعن انس قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم قال اشتكيت عيني * گفت انس آمد مردي نزد آنحضرت گفت شكايت كردم من هرد وچشم خود را يعني درد چشم من بدرد آمد مي گويند شكايت كرد فلان شكم خود را وقتي كه بدرد آمد شكم يا چشم وگاهي هم چون ميگويند شكايت كرد بطن او يعني درد مند شد وبيمار شد واصل شكايت بمعني گله است واين نيز ازين باب است * افاكتحل وانا صائم * گفت آن مرد آيا پس سرمه كشم در چشم كه علاج درد چشم است وحال آنكه من روزه دارم * قال نعم * گفت آنحضرت آري سرمه بكش يعني سرمه كشيدن بروزه زيان نمي كند اگر مي خواهي بكش * رواه الترمذي وقال ليس اسناده بالقوي * روايت كرده است اين حديث را ترمذي وگفته است نيست اسناد وي قوي * وابوعاتكة الراوي يضعف * وابوعاتكه كه راوي اين حديث است ضعيف داشته مي شود وحكم كرده مي شود بضعف وي ونيز گفته است ترمذي كه درين باب حديث از ابي رافع نيز آمده است وحديث انس اسناد وي قوي نيست وبصحت نرسيده است از حضرت پيغامبر صلى الله عليه وسلم درين باب چيزي واختلاف كرده اند اهل علم دران پس مكروه داشته اند آنرا بعضي واين قول سفيان وابن المبارك واحمد واسحق است ورخصت كرده اند

بعضی واین قول شافعي است انتهى وقول امام ابوحنيفه نيز رخصت است ونيز از امام مالك كراهيت نقل كرده اند و در
جامع الاصول از انس بن مالك برواية ابي داود آورده است كه بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه سرمه ميكرد
ودر حديث ديگر آورده كه گفته است رسول الله صلى الله عليه وسلم بايد كه پرهيز كند از آن ومرد وحديث ضعيف است
والله اعلم * ومن بعض اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قال لقد رايت النبي صلى الله عليه وسلم بالعرج * گفت بتحقيق
ديدم آنحضرت را بعرج بفتح عين مهمله وسكون را نام موضع ايست ميان مكه ومدينه وبعضي گفته اند موضع است بمدينه
* يصب على راسه الماء * ميريخت آنحضرت برسر خود آب را * وهو صائم * وحال آنكه آنحضرت روزه دار بود * من العطش *
ميريخت آب از جهت تشنگي * او من الحر * يا از جهت گرمي شك راويست * رواه مالك وابوداود * وعن شداد * بفتح
معجمه وتشديد مهمله * بن اوس * بفتح همزه وسكون واو انصاري برادرزاده حسان بن ثابت او را وپدر او را صحبت
است * ان رسول الله * روايت مى كند كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اتى رجلا بالبقيع * آمد مردى را به بقيع كه
مقبرۀ مدينه مطهره است * وهو يحتجم * وآن مرد حجامت ميكرد * وهو آخذ بيدي * وآنحضرت گيرنده بود دست
مرا * لثماني عشرة خلت من رمضان * وقتى كه هجده شب گذشته بود از رمضان * فقال * پس گفت آنحضرت * افطر
الحاجم والمحجوم * روزه گشاد حجامت كننده وحجامت كرده شده يعني فاسد شد روزه هردو * رواه ابوداود وابن
ماجة والدارمي قال الشيخ الامام محيي السنة رحمة الله عليه وتاوله بعض من رخص في الحجامة * وتاويل كرده است
اين حديث را كه ظاهرش در فساد صوم است بحجامت بعضى از كسانى كه رخصت كرده اند در حجامت وميگويند كه
روزه به حجامت نميشكند وميگويند بقول خود اى * تعرضا للافطار * يعني پيش آمدند حجام ومحجوم براى افطار
ونزديك است كه بشكنند روزۀ ايشان * المحجوم للضعف * اما محجوم بجهت ضعف وسستيكه عارض ميشود مر او را بجهت
خون كم كردن يعني نزديك است كه ضعف كند وبجهت آن بخورد روزه تا هلاك نشود * والحاجم لانه لا يامن من ان يصل
شيء الى جوفه * واما حجامت كننده زيرا كه وى ايمن نيست از رسيدن چيزي از خون بشكم وي * بمص الملازم * بمكيدن
شيشهاى حجامت در عرب باين طريق خون كم ميكنند كه بر موضع خون نيشها ميزنند وبشاخ يا شيشه كه آنرا محجم گويند
بكسر ميم بر آن موضع نهاده بدهان ميكشند ومي مكند پس جاى آن دارد كه خون در دهن درآيد واز دهن درون
شكم رود وملازم جمع ملزم بكسر ميم قارورۀ حجامت كه جمع ميگردد در وى خون بدانكه جمهور علما برانند كه حجامت
نميشكند روزه را ومكروه نيست مر صائم را مگر بجهت طريان ضعف واين مذهب امام ابوحنيفه وشافعي است وهمين است
مروي از فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم وجماعتي از صحابه رضوان الله عليهم اجمعين مثل سعد بن ابي وقاص وعبد الله
بن عمر وزيد بن ارقم وام سلمه ورفته اند امام احمد وطائفۀ از علما مثل عبد الله بن المبارك واوزاعي واسحاق وابي
ثور بآنكه حجامت مفطر است صوم حاجم ومحجوم را چنانكه ظاهر اين حديث است وواجب است قضا وتشديد
كرده عطا وكفارت را نيز واجب گردانيد وبقول احمد قائل شده اند بعضى از شافعيه مثل ابن خزيمه وابن المنذر وابن
حبان ونقل كرده زعفراني از شافعي كه گفت روايت كرده شده است از پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه حجامت كرد وى
صائم بود وروايت كرده است نيز كه افطر الحاجم والمحجوم ومن هيچ كدام از اين حديثها را ثابت نميدانم پس اگر اجتناب
كند صائم حجامت را باشد نزد من محبوب تر واگر بكند حجامت نميگويم كه افطار كرد وگفت ترمذي كه شافعي چون در بغداد
بود منع ميكرد از حجامت وچون بمصر آمد ميل كرد برخصت ودر فتح الباري گفت كه بود شافعي كه ميگفت حديث ابن عباس
في احتجام آنحضرت امثل را جح است از حيثيت اسناد وباوجود آن اگر اجتناب كند بهتر است از جهت احتياط و
قياس موافق حديث ابن عباس است زيرا كه بحجامت بيرون مى آيد چيزى از بدن اخراج ودرنمى آيد چيزى از خارج
بدن ونيز حجامت موجب ضعف وكمى شهوت است وموافق مصلحت صيام است وجماع هم اگرچه همچنين است وليكن

ثابت شده است اجتناب از ان بنص ومجمع عليه است ومحفوظ از صحابه وتابعين وعامهٔ اهل علم علم انطار بحجامت است
وقومي ميكويند كه حجامت اكرچه مفطرنيست اما مكروه است از جهت طريان ضعف وخوف هلاك وعلماي مذهب احمد مبالغه
كرده اند در تصحيح حديث افطر الحاجم والمحجوم وتائيد مذهب خود ونصرت آن بمعقول ومنقول وكفته اند كه دوازده
نفر از صحابه روايت كرده اند حديث درين باب وجمهور تاويل ميكنند آنرا كه مراد بافطار تعرض براي اوست ووقوع
دران چنانچه مولف دركتاب بنقل از محي السنة بيان كرده است وبعضي ميكويند اين قول يعني افطر الحاجم والمحجوم در
شخص معين را بود كه باحجامت ارتكاب امري ديكركه مفسد صوم بود ميكردند نه از جهت حجامت وآن امرغيبت بود و
احاديث بتغظر اغتياب صادرشده اند وبعضي ميكويند كه آنحضرت نزديك بشام بحاجم ومحجوم كذشت واين قول فرمود
ومقصود بيان عذر ازجانب ايشان بود يعني خوب نكرده اند كه حجامت كرده اند وليكن باك نيست كه وقت شام دررسيده
است وبعضي ميكويند كه رخصت بعد از نهي است ونهي منسوخ است والله اعلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من افطر يوما من رمضان من غير رخصة ولا مرض * كسي كه افطاركند روزي را از رمضان بي رخصت شرعي
چون سفر وپيري وبيم مرض * لم يقض عنه صوم الدهر كله * قضا نكند ازوي روزه تمامهٔ عمر * وان صامه * اكرچه روزه
دارد تمامهٔ عمر واين حديث از باب تغليظ ومبالغه است ومراد آنست كه فضيلت روزهٔ فرض دران مرتبه است كه بروزه
نفل درنتوان يافت اكرچه مدت عمر بود وكرنه كفارة بروزه دوماه كفايت ميكند دران * رواه احمد والترمذي وابوداود
وابن ماجة والدارمي والبخاري في ترجمة باب * ورروايت كرده آنرا بخاري درترجمهٔ باب يعني بطريق تعليق نه وارد
است چنانچه احاديث صحيح بخاريست * وقال الترمذي سمعت محمدا يعني البخاري * وكفته است ترمذي شنيدم محمد را
يعني بخاري را * يقول * ميكفت بخاري * ابو المطوس * بضم ميم وفتح طاء وكسرواو مشدده درآخرسين مهمله * الراوي *
كه راوي اينحديث است * لا اعرف له غير هذا الحديث * نمي شناسم مراورا جز اين حديث وكفته است كان نمي برم پدر
اوراكه شنيده باشد آنرا از ابي هريرة وابن خلف قرطبي كفته است كه اين حديث ضعيف است احتجاج كرده نميشود بمثل
وي كذا في بعض الحواشي * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كم من صائم ليس له من صيامه الا الظمأ * بسيار
روزه داركه نيست مراورا حاصلي از روزهٔ خود مكر تشنكي چنانكه روزه داردوا زدروغ وازغيبت ود يكرمناهي خود
راباز ندارد * وكم من قائم ليس له من قيامه الا السهر * وبسا شب خيزنمازكذاركه نيست مراوراحاصلي از قيام خود مكر
بيداري چنانكه نماز درزمين مغصوب كند وارتكاب مناهي نمايد وبنماز فرض بجماعت ورعايت اركان واداب آن اعتنا
نداردو ظماء بفتحتين ممدود ومقصورتشنكي يا تشنكي سخت * رواه الدارمي وذكرحديث لقيط * وذكركرده شده است
حديث لقيط بفتح لام وكسرقاف * بن صبرة * بفتح صاد مهمله وكسرموحده كه درروي ترك مبالغه دراستنشاق است مرصائم
را * في باب سنن الوضوء * اكرچه درمصابيح اينجا مذكوراست * الفصل الثالث * عن ابي سعيد قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث لا يفطرن الصائم * سه خصلت است كه روزه نمي كشايند مرروزه داررا * الحجامة والقيء
والاحتلام * مراد بقي آنست كه مبقت كند وغالب آيد وبعمد نكند كه وى مفطراست چنانكه كذشت * رواه الترمذي وقال
هذا حديث غير محفوظ * وكفته است كه اينحديث غير محفوظ است يعني شاذ است * وعبد الرحمن بن زيد الراوي يضعف
في الحديث * وكفته اند كه روايت كرده است آنرا دارقطني وبيهقي ورروايت كرده است ابوداود ازمردي از اصحاب پيغمبر
صلى الله عليه وسلم وابوحاتم كفته كه حديث ابوداود اشبه است بصواب وابو زرعه كفته كه اصح است * وعن ثابت
البناني * بضم موحده وتخفيف نون از كبار تابعين است روايت ميكند از انس * قال * كفت * سئل انس ابن مالك * پرسيده
شد از انس پسر مالك * كنتم تكرهون الحجامة للصائم على عهد رسول الله * ايا بوديد شما كه مكروه پنداشتيد حجامت را
درزمان پيغمبرخدا * صلى الله عليه وسلم قال لا * كفت انس مكروه نمي پنداشتيم حجامت را * الا من اجل الضعف *

مكر از جهت پيدا شدن ضعف بحجامت يعني نه از جهت آنكه فاسد ميكرداند صوم را يا مكروه است در آن * رواه البخاري
* وعن البخاري تعليقا * و روايت است از بخاري بطريق تعليق ومعني تعليق در مقدمه معلوم شد * قال * كفت بخاري
* كان ابن عمر يحتجم وهو صائم * بود ابن عمر كه حجامت ميكرد وحال آنكه صائم است يعني حجامت ميكرد در روزه
* ثم تركه * بعد از آن ترك داشت حجامت كردن را در روزه * فكان يحتجم بالليل * پس بود كه حجامت ميكرد بشب
* وعن عطاء رضي الله عنه قال ان مضمض * كفت عطاء كه از تابعين است اگر آب در دهان جنبانيد * ثم افرغ ما في
فيه من الماء * پس تر ريخت آنچه بود در دهن وي از آب * لا يضره ان تزدرد ريقه * زيان نميكند او را كه فرو برد بكلو آب
دهان خود را * وما بقي في فيه * و فرو برد چيزيرا كه باقي مانده است در دهن او و بعضي كفته اند ماي نافيه است يعني چيزي
باقي نمانده است در دهن وي و كفته اند كه اصل عبارت ماذا بقي است ذا از قلم ناسخ افتاده و معنى آنست كه وچه چيز
باقي مانده است در دهن يعني هيچ چيز باقي نمي ماند بعد از ريختن آب از دهن بمبالغه وشيخ ابن حجر كفته است و در روايات
ديكر ماذا بصريح آمده است نقل بر * ولا يمضغ العلك * و نخايد علك را بكسر عين مهمله وسكون لام معروف است مثل
مصطكي و آنرا علك رومي ميكويند كه براي قوت دندان مي‌خايند و علك بمعني لزج و چسپان مثل سريشم نيز آمده
بفتح بمعني خاييدن نيز مي آيد * فان ازدرد ريق العلك لا اقول انه يفطر * پس اگر بكلو فرو برد آب دهن را كه بخاييدن
علك پيدا ميكردد نميكويم كه وي افطار ميكند زيرا كه از وي چيزي جدا نميكردد كه بشكم در رود تا روزه بشكند * وان
ينهى عنه * وليكن نهي كرده ميشود از فرو بردن و مكروه است و احتياط نيست و در بعضي نسخ ويمضغ العلك بي كلمه لا و
كفته اند كه اين اوفق است بسياق فافهم * رواه البخاري في ترجمة باب *

* باب صوم المسافر *

بدانكه احاديث وارده در صوم مسافر و افطار وي مختلفند بعضي وارد شده اند در اباحت افطار بي تعرض بآنكه
صيام يا افطار افضل است و بعضي وارد شده بتخيير ميان صيام و افطار و بعضي در جواز افطار و ذم صيام نظر در ملاحظه
احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوى كه افطار و صيام هر دو جائزاند و اختلاف دارند در آنكه كدام
يكي ازين دو افضل است يا هر دو برابرند ابوحنيفه و مالك و شافعي و ثوري وجز ايشان برانند كه صوم افضل است كسي را كه
طاقت دارد از جهت ابراء ذمه و آسان بودن او بموافقت مسلمانان و مشكل بودن قضاى بعد از مضي رمضان و فعل
آنحضرت صلى الله عليه وسلم در روزه داشتن صالح حجت است مر ايشانرا و نزد احمد و اسحق و اوزاعي و سعيد بن
المسيب افطار افضل است مطلقا و بعضي از اصحاب شافعي اين قول را از شافعي نيز نقل كرده اند از جهت تمسك بظاهر قول
خداى تعالى فعدة من ايام اخر و باحاديثي كه وارد شده است در ذم صوم تا آنكه بعضي از اصحاب ظواهر بعدم جواز صوم
در سفر رفته و كفته اند كه اكر روزه دارد قضا كند كه وقتش همان است و بعضي علما بدان رفته اند كه هرچه آسان تر است
همان افضل است و بعضي برانند كه هر دو برابر است و بنده مخير است در آن والله اعلم

* الفصل الاول *

* عن عائشة رضي الله عنها * قالت ان حمزة بن عمرو الاسلمي قال للنبي صلى الله عليه وسلم * اصوم في السفر * كفت
عائشه كه حمزه بن عمرو اسلمي كه از صحابه است كفت مر آنحضرت را آيا روزه دارم در سفر * وكان كثير الصيام * و بود اين
مرد بسيار روزه دارنده * فقال ان شئت فصم وان شئت فافطر * پس كفت آنحضرت اكر ميخواهي روزه دار و اكر ميخواهي
افطار كن ظاهر آنست كه سؤال وي از روزه و افطار هر دو برابر بود و اين حديث دليل است بر جواز صيام در سفر و تخيير ميان
وي و افطار * متفق عليه * وعن ابي سعيد الخدري قال غزونا مع رسول الله * كفت غزا كرديم ما همراه پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم * لست عشرة مضت من شهر رمضان * وقت شانزده شب كه كذشته بود از رمضان * فمنا من صام ومنا من افطر *
پس بعضي از ما كسي بود كه روزه داشت و بعضي از ما كسي بود كه افطار كرد * فلم يعب الصائم على المفطر ولا المفطر على الصائم * پس
عيب نكرفت روزه دار بر افطار كننده و نه افطار كننده بر روزه دار اين حديث نيز ظاهر در تخيير و مساوات است مكر آنكه

بخدم عیب بجهت اصل جوازدارند اگر چه یك جانب افضل باشد * رواه مسلم * وعن جابر رضي الله عنه قال کان
رسول الله * گفت جابر بود پیغمبرخدا * صلی الله علیه وسلم * في سفر * در سفری * فرأی زحاما * پس دید آنحضرت
انبوهي مردم را * ورجلا قد ظلل علیه * ودید مردیرا که بتحقیق سایه کرده شده است بروي بخیمه و مانند آن تا از مشقت
عطش وحرارت صوم بحال خود آید یا کنایت است از ایستادن مردم بر سراو وگرد برگرد او * فقال ما هذا * پس پرسید
آنحضرت چیست این انبوهي واین سایه کردن وسبب آن چیست * قالوا صائم * گفتند اینجا روزه داریست که بجهت
غایت ضعف افتاده است * فقال * پس گفت آنحضرت * لیس من البر الصیام فی السفر * نیست از نیکي روزه داشتن در سفر یعني
باین مرحله که برسد روزه داشتن نیك نیست وافطار افضل است * متفق علیه * وعن انس رضي الله عنه قال کنا مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم في السفر * بودیم ما با آنحضرت در سفري * فمنا الصائم ومنا المفطر * پس بعضي از ما روزه دار بودند وبعضي از ما
افطار کنندد * فنزلنا منزلا في یوم حار * پس فرود آمدیم منزلي را در روز گرم * فسقط الصوامون * پس افتادند روزه داران
* وقام المفطرون * وبرپا ایستادند افطار کنندگان * فضربوا الابنیة * پس زدند خیمها را * وسقوا الرکاب * وآب دادند شترانرا
* فقال رسول الله * پس گفت پیغمبرخدا * صلی الله علیه وسلم ذهب المفطرون الیوم بالاجر * بردند افطار کنندگان
امروز اجرو ثواب را درین دلیل است که فطر با قوت افضل است از صوم با عجز کذا قیل گفت بنده ضعیف ما صحه الله که در
قول وي الیوم ایما است بآنکه افضلیت فطر بجهت خدمتگاري مفطران است مرصائمان را نه علی الاطلاق وانهم
ودرحدیث دلیل است بر آنکه خدمت صالحان افضل از نوافل است ذکره الشیخ فی العوارف * متفق علیه * وعن ابن
عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة * بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعني بسال فتح
مکه * فصام * پس روزه داشت در راه * حتی بلغ عسفان * تا آنکه رسید عسفان را بضم عین وسین مهملتین ونام موضعي
است بدو مرحله از مکه در وي چاهها است شیرین آب * ثم دعا بماء * پس طلبید آنحضرت آب را * فرفعه الی یده * پس
برداشت آب را تا نهایت درازي دست خود * لیراه الناس * تا به بینند آنرا مردم * فافطر * پس آب خورد و روزه بکشاد
* حتی قدم مکة * تا آنکه قدوم آورد بمکه * وذلك في رمضان * واین واقعه در رمضان بود مشهور آنست که برآمدن
آنحضرت از مدینه دهم رمضان بود ودر آمدن بمکه وفتح آن بستم * وکان ابن عباس یقول * وبود ابن عباس که میگفت
* قد صام رسول الله * بتحقیق روزه داشته است پیغمبرخدا * صلی الله علیه وسلم * یعنی در سفر یا درین سفر * وافطر *
وافطار کرده است یعني بهردو وجه عمل فرموده اند * فمن شاء صام ومن شاء افطر * پس هرکه خواهد روزه دارد وهر
که خواهد افطار کند یعني هردو برابراست و بنده مخیرا ست * متفق علیه * وفي روایة لمسلم عن جابر * ودر روایتي
مرمسلم را از جابر اینچنین آمده است * انه شرب بعد العصر * که آنحضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر

* الفصل الثاني * عن انس بن مالك الکعبي * صحابیست غیر انس بن مالك مشهور گفته اند که در میان صحابه
بیست ودو کس اند که نام ایشان انس است از ان میان انس بن مالك این دو کس اند واین انس بن مالك را یك حدیث
است در صوم مسافر وحامل ومرضع * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وضع عن المسافر شطر الصلوة * بدرستي
که خداي تعالی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت آنرا از ذمه وي نصف نماز را که چهار گاني را بدو گانه
آورده * والصوم عن المسافر * ونهاده است وجوب روزه را از ذمه مسافر * وعن المرضع والحبلی * ونهاده است روزه
را از زن شیر دهنده واز زن باردار وافطار مرمرضع وحبلی را بر تقدیری است که اگر زیان کند بچه را یا نفس ایشان را
ومراد بمرضع دایه است که بحکم عقد اجارة ارضاع بروی لازم شده است اما ام بروي ارضاع لازم نیست اگر امتناع آرد
جبرش نتوان آورد مگر آنکه پدر ش فقیر باشد یا مرضع نیابد این چنین است مذهب ما * رواه ابو داود والترمذي
والنسائي وابن ماجة * وعن سلمة بن محبق * بضم میم وفتح حاء مهمله وتشدید موحده مفتوحه در آخر قاف وبکسر با نیز

و بصري از وي روايت مى كند و پسروي سنان بن سلمه كه او گفته اند وليكن محدثان بفتح با مي خوانند صحابيست و حسن بصري از وي روايت مى كند و نيز صحابيست * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * من كان له حمولة تأوي دليران و پهلوانان بود در غزوهٔ چند كرده و نيز صحابيست * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * من كان له حمولة تأوي الى شبع * كسى كه باشد مر اورا مركبي كه برساند اورا بمنزل در حالت سيري و آساني و حموله بفتح حا چيزي كه برداشته شود بار برروي شتر يا خر يا جز آن يعني مركب * فليصم رمضان حيث ادركه * پس بايد كه روزه دارد رمضان را هرجا كه دريابد رمضان اورا يا دريابد او رمضان را از اين حديث معلوم ميشود كه بر تقدير آسايش و آساني در سفر روزه بايد داشت و امر دروى محمول بر ندب و استحباب والا افطار جائز است در سفر اگرچه مشقت نبود باجماع و بر اين حديث شيخ جهت ضعف بعضي رجال است كه اسناد كرده اند ذكره الشيخ ابن حجر * رواه ابوداود *

* الفصل الثالث *

عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح الى مكة في رمضان * روايت است از جابر كه آنحضرت بيرون آمد در سال فتح بسوي مكه در رمضان * فصام * پس روزه داشت در راه * حتى بلغ كراع الغميم * بضم كاف و تخفيف را و فتح غين معجمه تا رسيد اين موضع را كه ميان مكه و مدينه است نزديك بعسفان بر سه ميل از وي * فصام الناس * پس روزه داشتند مردمان * ثم دعا بقدح من ماء * پستر طلبيد قدحي از آب * فرفعه * پس برداشت قدح را * حتى نظر الناس اليه * تا آنكه ديدند مردم بسوي قدح * ثم شرب * پستر نوشيد آب را * فقيل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام * پس گفته شد مر آنحضرت را بعد از نوشيدن آب كه بعضي مردم روزه داشتند يعني بر روزه ماندند و افطار نكردند يا اين معني روزه بگو گفته باشند * فقال * پس گفت آنحضرت * اولئك العصاة اولئك العصاة * آنكسانند بي فرماني كنند كانند آنكسانند بي فرماني كنندگان مكرر فرمود از براي تاكيد در زجر و تشديد زيرا كه مخالفت كردند فعل رسول صلى الله عليه وسلم را و قبول نكردند رخصت خدا را عز وجل و وارد شده است كه خدا دوست دارد كه كرده شود رخصتهاي وي را چنانچه دوست ميدارد كه بجا آورده ميشود عزيمتهاي او نه از آن جهت كه روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه طائفه ظاهريه توهم كرده اند زيرا كه در تمام راه روزه داشت و چون اينجا آمد افطار كرد فتدبر * رواه مسلم * وعن عبد الرحمن بن عوف * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صائم رمضان في السفر كالمفطر في الحضر * روزه دارندهٔ رمضان در سفر مانند افطار كننده است در حضر از اين حديث معلوم ميشود منع از صوم در سفر همچو منع افطار در حضر و اين محمول بر تضرر و خوف هلاك در صوم و در بعضي حواشي مذكور است كه تشابه و تساوي در آنكه يكي تارك رخصت است و يكي تارك عزيمت * رواه ابن ماجة * وعن حمزة بن عمرو الاسلمي انه قال * گفت * يا رسول الله اني اجد بي قوة على الصيام في السفر * بدرستي كه من مى يابم در خود قوت بر روزه داشتن در سفر * فهل على جناح * پس آيا هست بر من گناه * قال * گفت * هي رخصة من الله * اين افطار رخصت است از خدا عز وجل * فمن اخذ بها فحسن * پس كسيكه اخذ كند برخصت و عمل كند بدان پس نيك است نظر بشهود كرم و تيسير الهي و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت * ومن احب ان يصوم فلا جناح عليه * و كسيكه دوست دارد كه روزه دارد پس نيست گناه بروي در اين اشارت است باولوية افطار * رواه مسلم *

* باب القضاء *

ظاهر آنست كه مراد بقضاي صوم رمضان باشد و اگر مراد از آن عامتر باشد نيز صورت دارد و افطار صوم رمضان را سه حكم است اگر ناسيا باشد نه قضا است و نه كفارت و اگر متعمدا باشد بيعذر كفارت است و قضا و در ابواب سابق حكم آن گذشت و اگر بعذر باشد چنانچه سفر و مرض در آنجا قضا است

* الفصل الاول *

عن عائشة قالت كان يكون علي الصوم من رمضان * گفت عائشه بود شان كه مي بود بر ذمهٔ من روزه از رمضان كه بعذر خورده بودم * فما استطيع ان اقضي الا في شعبان * پس نميتوانستم كه قضا كنم مگر در شعبان يعني تاخير ميكردم قضا را تا آخر سال * قال * گفت * يحيى بن سعيد تعني الشغل من النبي او بالنبي صلى الله عليه وسلم * يعني منع ميكرد عائشه را از قضاي ماههاي ديگر مشغولي كه صادر ميشد از جانب آنحضرت از جهت طلب كردن وي صلى الله عليه وسلم استمتاع از وي رضي الله عنها يا از جانب عائشه بمشتهي بودن وي مر آنحضرت را و آنحضرت

در شعبان در اكثروي بلكه كل وي روزه ميداشت درين ميان عائشه فرصت مييافت و روزه قضا ميكرد * متفق عليه *
وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه * روا نيست مر زنرا كه
روزه دارد درحال آنكه شوهر وي حاضر است مگر بدستوري شوهر واين شامل است ابتداي صوم را وانطار را بعد از صوم
و درين هنگام قضا ميكند بر مذهب ابي حنيفه و هركه موافق است باوي در قضاي صوم نفل بعد از نقض آن پس صحيح باشد
ذكر اين حديث در باب قضاي صوم يا مراد در ترجمهٔ باب قضاي صوم است وجودا يا عدما پس موافق باشد بر مذهب
شافعي وهركه باوست در عدم وجوب قضاي آن فافهم * ولا تأذن في بيته الا باذنه * واذن نكند زن هيچ يكي را بدر
آمدن بدرخانهٔ شوهر مگر باذن وي اگرچه محرم باشد * رواه مسلم * وعن معاذة العدوية انها قالت لعائشة ما بال الحائض
تقضي الصوم ولا تقضي الصلوة * روايت است از معاذه عدويه كه تابعيهٔ ثقه است وكنيت او ام الصهبا است كه وي گفت
مر عائشه را كه چيست حال حائض كه قضا ميكند روزه را كه در ايام حيض خورده است وقضا نميكند نماز را با وجود آنكه هر دو
فرض اند ساقط شد اداي آن بعذر حيض * قالت عائشة كان يصيبنا ذلك * گفت عائشه بود كه ميرسيد ما را آن يعني
حيض * فنؤمر بقضاء الصوم * پس امر كرده ميشديم بقضاي صوم * ولا نؤمر بقضاء الصلوة * وامر كرده نميشديم بقضاي نماز
يعني اين امر تعبدي است كه شارع بدان حكم كرده است علت آن پرسيدن حاجت نيست اگرچه ممكن بود كه ميگفت در قضاي
نماز حرج ومشقت تمام است باين سبب قضاي آن واجب نشد اما عائشه راه گفتگو بربست شايد كه وي ميگفت ما را حرج
نيست ومشقتي نيست واشارت كرد كه در احكام شرع علت طلب كردن حاجت نيست حكم شارع است هرچه فرمايد بايد كرد
* رواه مسلم * وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات وعليه صوم صام عنه وليه *
كسيكه بميرد و بروي صومي است كه قضا نكرد آنرا روزه دارد از جانب وي ولي وي * متفق عليه * بدانكه اختلاف كرده اند
در كسيكه مرد و بروي صوم واجب بود قومي بدان رفتند كه جايز است كه روزه دارد از وي ولي وي وباين قول قائل
است امام احمد وشافعي در قولي وتصحيح كرده است آنرا نووي از جهت تمسك بظاهر اين حديث وبعضي شافعيه ميگويند كه مخير
است ولي ميان صوم واطعام وجمهور علما برانند كه جائز است ومتعين است اطعام كه آنرا فديه ميگويند وباين قائل شده
امام ابوحنيفه ومالك وشافعي در اصح قولين نزد اكثر اصحاب وي پس نزد مالك اگر وصيت كند ميت پس گرفته ميشود از ثلث
مال ونزد شافعي وصيت كند يا نكند پس گرفته ميشود از كل مال وتاويل كرده اند اين حديث را بانكه مراد بصوم ولي
اطعام وتكفير او است واين تاويل بعيد است مگر آنكه ثابت شود بدليل كه فديه واجب است وصوم درست نه
* متفق عليه * الفصل الثاني * عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من
مات وعليه صيام رمضان فليطعم عنه مكان كل يوم مسكينا * كسيكه بميرد وبروي روزهٔ رمضان باشد پس بايد كه خورانيده
شود از جانب وي بجاي هر روزه يك مسكين را اين حديث متمسك جمهور است وغالبا اين ناسخ اول است يا اول مأول است
بدين چنانكه گفته شد * رواه الترمذي وقال الصحيح انه موقوف على ابن عمر * وگفت ترمذي صحيح آنست كه اين موقوف
است بر ابن عمر وقول او است اما اين موقوف در حكم مرفوع است زيرا كه تقدير كفارت بي سماع از شارع درست نباشد
* الفصل الثالث * عن مالك بلغه ان ابن عمر كان يسأل * روايت است از امام مالك رسيده است وراكه ابن
عمر بود كه پرسيده ميشد * هل يصوم احد عن احد ويصلي احد عن احد * آيا روزه دارد يكي از جانب ديگري ونماز بكند اديكي
از جانب ديگري * فيقول لا يصوم احد عن احد ولا يصلي احد عن احد * پس گفت ابن عمر كه روزه ندارد يكي از ديگري ونه
نماز كند اديكي از ديگري كه ابراي ذمهٔ وي شود اما در روزه ونماز كردن وثواب آنرا بديگري بخشيدن اختلاف است وصحيح جواز
است * رواه في الموطا * باب صيام التطوع * تطوع از طوع است بمعني طاعت وفرمان برداري كردن وتور پشتي
گفته كه تطوع توانائي نمودن در آنچه نه فرض باشد آوردن وعبادت نافله را تطوع گويند از آنكه بنده از پيش خود طوع مينمايد

وطاعت ميكند بي آنكه شارع اورا تكليف كند

* الفصل الاول * عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم * يصوم حتى نقول لايفطر ويفطر حتى نقول لايصوم * گفت عائشه بود آنحضرت كه روزه ميداشت تا آنكه ميگفتيم كه ديگر
افطار نخواهد كرد وافطار ميكرد تا آنكه ميگفتيم كه ديگر صوم نخواهد داشت ونقول در هر دو جا بتاء فوقانيه نيز روايت است
يعني تا آنكه ميگفتي تو اي مخاطب ومقصود آنست كه عادت شريف آنحضرت در روزه نفل دوام واستمرار نبود گاهي چندان
متصل روزه ميداشت تا آنكه مردم گمان مي بردند كه هرگز افطار نخواهد كرد وگاهي چندان افطار ميكرد كه گمان مي بردند
كه هرگز روزه نخواهد داشت وهم عائشه ميگويد * ومارأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا رمضان * و
نديدم من آنحضرت را در هيچ ماهي كه كامل وتمام كرده باشد روزه مگر روزه رمضان را * ومارأيته في شهر اكثر منه صياما
في شعبان * ونديدم آنحضرت را در هيچ ماهي بيشتر روزه دارنده از شعبان يعني آن مقدار كه در شعبان روزه ميداشت د
هيچ ماه ديگر نميداشت چنانكه گفت * وفي رواية قالت * ودر روايتي اينچنين آمده است كه گفت عائشة * كان يصوم شعبان كله
بود آنحضرت روزه ميداشت شعبان همه شعبان را وچون در ثنيا مبالغه بود باعتبار اقامة اكثر مقام كل وداشتن اكثر را حكم كل گفت
* كان يصوم شعبان الا قليلا * بود آنحضرت كه روزه ميداشت شعبان را مگر اندكي وبعضي ميگويند معني عبارت اين است كه
گاهي تمام شعبان را روزه ميداشت وگاهي اكثر آنرا واين معني بهتر است خصوصا بر تقدير روايت وكان بواو در ثاني فافهم * متفق
عليه * وعن عبد الله بن شقيق * از كبار تابعين وثقات ايشانست * قال قلت لعائشة اكان النبي * گفت گفتم مر عائشه را آيا بود
پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يصوم شهرا كله * روزه ميداشت هيچ ماهيرا همه ماه * قالت ما علمته صام شهرا كله الا رمضان * گفت
عائشه نميدانم من آنحضرت را كه روزه داشته باشد ماهيرا همه مگر رمضان را * ولا افطره حتى يصوم منه * ونميدانم آنحضرت
را كه افطار كرده باشد ماهيرا همه تا آنكه روزه ميداشت بعض آن ماه را يعني هيچ ماهيرا تمام روزه نميداشت وهيچ ماهيرا
تمام بيروزه هم نميگذاشت * حتى مضى بسبيله * تا آنكه گذشت آنحضرت در راه خود كنايت است از موت واشارتست
بودن آنحضرت در دنيا بتوقف در وي براي اداي رسالت وتبليغ احكام بود وحي وي هميشه در راه آخرت وتوجه بآن عالم
بود كار تمام كرد ودر گذشت * رواه مسلم * وعن عمران بن حصين * بضم حاء وفتح صاد مهملتين صحابي مشهور است تا سي
سال بر بستر بيماري افتاده بود وفرشتگان را ميديد وبر وي سلام ميكردند آورده اند كه يكباري داغ سوخت پس از ديدن
ملائكه محجوب گشت * عن النبي * روايت ميكند از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم انه سأله * كه آنحضرت سوال كرد عمران را
* او سأل رجلا وهو يسمع * يا سوال كرد مردي را وعمران مي شنيد شك از راوي است وصورت حال بر هر تقدير سوال آنحضرت
صلى الله عليه وسلم اينست * فقال يا ابا فلان * پس گفت اي ابو فلان كنايت از كنيت اوست مثل ابو محمد يا ابو عبد الله بخصوص
كنيت اورا بگفتند چنانكه اكثر كه خطاب ميكنند وميگويند اي فلان يا فلانكس يا اوكنيت نداشت اورا با بوفلان على الاطلاق
بكنيت ذكر كرده اند يا آنحضرت كنيت اورا ذكر كرده باشد راوي فراموش كرد والله اعلم * اما صمت من سرر شعبان * آيا
روزه نداشتي تو از آخر شعبان * قال لا * گفت نداشته ام * قال * گفت آنحضرت * فاذا افطرت * پس چون افطار
كني يعني فارغ شوي از رمضان * فصم يومين * پس روزه دار دو روز را گويا كه آن مرد نذر كرده بود يا عادت داشت
دو روز روزه داشتن از آخر ماه وچون شنيد نهي از تقديم رمضان بصوم يك يا دو روز چنانكه در فصل اول از باب رؤية الهلال
گذشت باز كشيد خود را از آن نذر وروز معتاد پس بيان كرد آنحضرت كه روزه نذر وروز معتاد منهي عنه نيست بايد داشت
واگر فوت شد قضا بايد كرد وسرر بفتح سين وراء وبكسر وي وبعضي بضم نيز گفته اند وبفتح را بمعني اول ماه واوسط وآخر ماه
بيايد چنانكه در قاموس گفته است پس بعضي گفته اند كه اين جا بمعني اول يا اوسط است زيرا كه از صوم آخر شعبان نهي واقع
شده است وتحقيق آنست كه سرر وسرار گفته نمي شود مگر در روز آخر ماه كه قمر در شب آنها مستتر وپوشيده ميشود وتوجيهش
آنست كه گفته شد * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الصيام بعد رمضان شهر الله

المحرم * فاضلترين روزه ها بعد از روزهٔ رمضان روزه ماه خدا است كه محرم است بعضي ميگويند كه مراد بماه محرم روز
عاشورا است كه جزاي وي اعظم است ومؤيد آنست حديث آينده از ابن عباس واضافت براي تشريف است نه براي تخصيص
واگر تمام محرم مراد دارند محل استعمار ميشود كه چون ماه محرم افضل واشرف بود چرا در ماه شعبان تمام يا اكثر
روزه ميداشتند نه در محرم جواب داده ميشود كه شايد فضل آن در آخر ظاهر شد يا از صوم ماه محرم مانعي پيدا ميشد * وافضل
الصلوة بعد الفريضة صلوة الليل * وفاضل ترين نماز ها بعد از نماز فرض نماز شب است كه نماز تهجد است افضليت آن از
حيثيت تعب ومشقت ووجود اخلاص واما افضليت سنن رواتب باترتيبي كه در انها است چنانكه در مذهب حنفيه واكثر شافعيه
است از جهت تاكد منافات بآن ندارد وبيان ترتيب نوافل ورواتب در افضليت بتفصيل در شرح مذكور است * رواه
مسلم * وعن ابن عباس قال ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يتحري صيام يوم فضله على غيره الا هذا اليوم يوم عاشورا *
گفت ابن عباس نديدم من آنحضرت را كه طلب ميكرد روزهٔ روز يرا كه تفضيل ميداد آن روز را يا صوم آن روز را بر
غير وي مگر اين روز را كه روز عاشورا است * وهذا الشهر * ومگر صوم اين شهر را يعني شهر رمضان وتحري قصد كردن و
طلب كردن چيزي كه احري است يعني سزاوار تر است در غالب ظن وعاشورا نام روز دهم از محرم است وبعضي توهم كرده كه نام
روز نهم است واين خطا است ووجه توهم وتخطيه هر دو در شرح مذكور است وگفته اند كه افضليت روز عاشورا مبني برفهم
ابن عباس است كه وي از حال ومقال آنحضرت صلى الله عليه وسلم اينچنين فهميد ودريافت والا روز عرفه افضل از روز
عاشورا است بلكه از سائر ايام غير جمعه كه در افضليت روز عرفه وجمعه از يكديگر اختلاف است وبتحقيق وارد شده است كه
صوم عاشورا برابر صوم يكسال وصوم عرفه همچو دو سال است * متفق عليه * وعنه قال حين صام رسول الله صلى الله عليه و
سلم يوم عاشورا وامر بصيامه * وهم از ابن عباس است كه گفت هنگامي كه روزه داشت آنحضرت روز عاشورا
وامر كرد مردم را بروزه داشتن روز عاشورا * قالوا * گفتند اصحاب * يا رسول الله انه يوم يعظمه اليهود والنصارى *
بدرستيكه روز عاشورا روزيست كه بزرگ ميدارند اورا يهود ونصارى * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم لئن بقيت الى قابل لاصومن التاسع * اگر پاينده مانم تا سال آينده هر آينه روزه دارم روز نهم را از محرم
تنها يا با يوم عاشورا واين ظاهر تر است از براى اظهار مخالفت با هل كتاب پس باقي نماند آنحضرت تا سال آينده بلكه
وفات يافت در ربيع الاول همين سال پس صوم يوم تاسع سنت باشد اگرچه روزه نداشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم
از جهت صحت عزم آنحضرت برآن ومراتب صوم محرم سه است وافضل آنست كه روزه دارد روز نهم ودهم ويازدهم
همچنين آمده است در حديث احمد وبزار از ابن عباس دوم نهم ودهم سيوم دهم تنها * رواه مسلم * وعن ام الفضل بنت
الحارث * روايت است از ام الفضل بنت الحارث كه امرأهٔ عباس است ونام او لبابه است وخواهر ام المؤمنين ميمونه است وام
عبد الله بن عباس نيز هست مشهور بام الفضل شده وكنيت يافت بان * ان ناسا تماروا عندها يوم عرفة في صيام رسول الله *
كه بعضي مردم شك كردند ونزاع نمودند روز عرفه در روزه داشتن پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * كه آنحضرت بروزه
است يا نه * فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم ليس بصائم * پس گفتند بعضي كه آنحضرت روزه دار است وگفتند بعضي
كه روزه دار نيست ميمونه ميگويد رضي الله عنها * فارسلت اليه بقدح لبن * پس فرستادم نزد حضرت قدح شير را * وهو
واقف على بعيره بعرفة * وآنحضرت در وقوف بود بعرفه سوار بر شتر خود * فشربه * پس نوشيد آن شير را پس معلوم
شد كه روزه نداشت وهمچنين نقل كرده اند از فعل ابي بكر وعمر رضي الله عنهما وابن عمر گفت روزه نميدارم من ونهي
هم نميكنم وعمل سلف نيز برينست كه مستحب است افطار مر واقفان بعرفات را تا قوت يابند بر وقوف ودعا واز بعضي
اهل علم منقول است كه روزه داشته اند بعرفات وظاهرا مختلف ميشود باختلاف احوال در قوت وضعف وبتحقيق
وارد شده است در صوم يوم عرفه احاديث كه وي تكفير ميكند گناهان سال گذشته وآينده را چنانچه بيايد پس مختار

آنست که صوم عرفه مستحب است مکر براي حجاج * متفق عليه * وعن عائشة رضي الله عنها قالت ما رايت رسول الله
صلى الله عليه وسلم صائما في العشر قط * کفت عائشه نديدم من آنحضرت را روزه دارنده در دهه ذي الحجه هرکز
* رواه مسلم * بدانکه بتحقيق ثابت شده است در احاديث فضيلت صوم درين ايام وفضيلت مطلق عمل درين عشره
در صحيح بخاري آمده که نيست هيچ ايام فاضلتر از عشرهٔ ذي الحجه وآنحضرت نيز در ان روزه داشته واين حديث
عائشه منافات با آن ندارد زيرا که وي رضي الله عنها خبر از علم خود داده وکفته که من نديده ام که آنحضرت
صلى الله عليه وسلم روزه داشته پس شايد که عائشه مطلع نشده باشد بر ان يا آنحضرت را در ان اوقات مانعي شده باشد از
سفر يا مرض يا جز آن * وعن ابي قتادة رضي الله عنه ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال کيف تصوم * روايت
است از ابي قتادة که از مشاهير صحابه است که مردي آمد آنحضرت را وپرسيد چکونه روزه ميداري تو * فغضب رسول الله
صلى الله عليه وسلم من قوله * پس در خشم آمد آنحضرت ازين کفتن آنمرد وپرسيدن وي از حضرت وي که چکونه
روزه ميداري چه حق سوال آن بود که سوال ميکرد از حال خود که کويد کيف اصوم تا جواب ميکرد آنحضرت آنچه
موافق حال وي مي بود نه آنکه از حال آنحضرت سوال کند زيرا فعل آنحضرت در قلت وکثرت اسرار ومصالح است که
بحال ديکران ملايمت ندارد ووي صلى الله عليه وسلم مشغول بود بمصالح مسلمانان وحقوق ازواج واضياف * فلما راى
عمر غضبه قال * پس چون ديد عمر خشم آنحضرت را کفت * رضينا بالله ربا * راضى شديم بخدا که پروردکار ما است
* وبالاسلام دينا * وراضى شديم باسلام که دين ما است * وبمحمد صلى الله عليه وسلم نبيا * وراضى شديم بمحمد که
پيغمبر ما است شرح اين کلمات را در کتاب الايمان ذکر کرده شد * نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله * پناه مي جوئيم
بخدا از غضب خدا ورسول خدا * فجعل عمر يردد هذا الکلام * پس در ايستاد عمر رضى الله عنه که تکرار ميکرد اين کلام را
* حتى سکن غضبه * تا آنکه آرام يافت غضب آنحضرت بعد ازان سوال کرد عمر رضى الله عنه از آنچه آنمرد مي پرسيد بر تفصيل
بروجه ادب ونياز * فقال عمر * پس کفت عمر يا رسول الله * کيف من يصوم الدهر کله * چکونه است حال کسيکه روزه
دارد در همه روزکار وهميشه * قال لا صام ولا افطر * کفت آنحضرت نه روزه داشت آنکس ونه افطار کرد * او قال لم يصم
ولم يفطر * شك راويست اما عدم افطار خود ظاهر است واما در توجيه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضي کفته اند که
ازجهت مخالفت وي سنت را که موجب نقص اجر اوست بر صوم وبعضي کفته اند ازجهت استلزام آن صوم ايام منهيه را
وبعضي کفته اند ازجهت زيان زده شدن شخص بدان بمشقت والقاي نفس در تهلکه وعجز از جهاد واداي حقوق ديکر
وباين توجيهات مخصوص ميکردد نهي بکسيکه افطار نکند در ايام منهيه وبکسيکه متضرر کردد وضعيف شود ولهذا جماعتي
از ايمه بجواز ان رفته اند مر کسي را که حالش خلاف آن بود واستدلال کرده اند بآنکه محکي است از بعضي صحابه
مثل ابي طلحة انصاري وحمزة بن عمرو اسلمي وآنحضرت صلى الله عليه وسلم نيز مقرر داشت ايشانرا بدان ومنقول است
از بسياري از تابعين وجز ايشان وبعضي کفته اند که معنى وي آنست که کسي که عادت کرد وخو کرفت بان زائل
مي کردد کلفت ومشقت که مدار اجر وثواب بر آنست که مقصود از شرعيت صوم است واين وجه برعکس آنست که افاده
کرده وجه اول از وقوع در کلفت ومشقت والله اعلم * قال * کفت عمر * کيف من يصوم يومين ويفطر يوما *
چکونه است حال کسي که روزه دارد دو روز وافطار کند يك روز * قال * کفت آنحضرت * ويطيق ذلك احد *
ايا طاقت دارد آن را هيچ يکي که اين نيز دشوار است ومشقت تمام دارد ومقصود دور انداختن اين است
از قبول ورضا وازين کلام ظاهر ميشود که سبب در عدم قبول صوم دوام صوم وقوع در مشقت وکلفت است * قال *
کفت عمر * کيف من يصوم يوما ويفطر يوما * چکونه است حال کسيکه روزه دارد روزي وافطار کند روزي ديکر
* قال * کفت آنحضرت * ذلك صوم داود * اين روزهٔ داود پيغمبر است عليه السلام که يك روز روزه ميداشت ويك روز

افطار می کرد و این فضیلتی و کمالی دارد که در وی نوعی از توسط و اعتدال است ولیکن این نیز مشقتی دارد چنانکه سیاق حدیث بدان مشعر است * قال * گفت عمر * کیف من یصوم یوما ویفطر یومین * چگونه است حال کسی که روزه دارد یکروز و افطار کند دو روز * قال * گفت آنحضرت * وددت انی طوقت ذلک * دوست می دارم من که طاقت و قوت داده شوم آنرا و مانع نیاید مرا از ان حقوق و مصالح و درین عبارت اشارت است که این در طاقت و طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بران و غرض تبعید ورد این قسم است نیز * ثم قال رسول الله * پس تر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث من کل شهر و رمضان الی رمضان * بس است یا اولی و الیق است سه روزه از هر ماه و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان برای افاده دوام و استمرار آنست و ایما است بآنکه گویا روزه متصل است همیشه چنانکه فرمود * فهذا صیام الدهر کله * پس این است روزه تمام روزگار و همیشه * وصیام یوم عرفة احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله والسنة التی بعده * و روزه روز عرفه را مزد و ثواب چشم دارم معتمد بر فضل خدا که تکفیر کند گناه سالی را که پیش از واست یعنی ببخشد گناهان را که در ان سال کرده است و تکفیر کند گناه سالی را که بعد از واست باین معنی که نگاه دارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود * وصیام یوم عاشوراء احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله * و روزه عاشورا چشم دارم که تکفیر کند گناهان سالی را که پیش از وست و گفته اند که مزیت و فضیلت صوم عرفه را بر صوم عاشورا بجهت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد است صلی الله علیه وسلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام است * رواه مسلم * وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم الاثنین * وهم از ابی قتاده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از روزه روز دوشنبه * فقال فیه ولدت * پس گفت آنحضرت در روز دوشنبه زائیده شده ام من * وفیه انزل علی * و در روز دوشنبه نخست فرستاده شده است وحی بر من احتمال دارد که سبب روزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است درین روز بر هر تقدیر سبب آن شکرانه نعمت وجود آنحضرت و وجود دین و شریعت اوست * رواه مسلم * وعن معاذة العدویة انها سألت عائشة اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من کل شهر ثلثة ایام * روایت است از معاذه که وی پرسید عائشه را آیا بود آنحضرت که روزه می داشت از هر ماه سه روز * قالت نعم * گفت عائشه آری میگوید معاذه * فقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم * پس گفتم مر عایشه را از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت * قالت * گفت عائشه * لم یکن یبالی من ای ایام الشهر یصوم * نبود آنحضرت که باک میداشت از کدام روزهای ماه روزه میداشت * رواه مسلم * ازین حدیث معلوم میشود که سه روزه داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد کفایت میکند و مقید بسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر احادیث و آثار دران واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول است مجموع اقوال ده است در شرح آنرا بیان کرده ام * رواه مسلم * وعن ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ است و نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل وی بود از وی آمده است * انه حدثه * که وی حدیث کرد راوی خود را یا حدیث کرد حدیث را که اینست * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال * گفت آنحضرت کسی که روزه دارد رمضان را پس تابع کرداند آنرا شش روزه را از شوال * کان کصیام الدهر کله * باشد همچو روزه روزگار همیشه * رواه مسلم * وعن ابی سعید الخدری قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر والنحر * نهی کرد آنحضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ایمه و نزد اکثر ایشان نذر نیز روا نیست و نزد ما نذر جائز است و قضا کرده شود در روز دیگر * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صوم فی یومین الفطر والاضحی * نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر دیگر روز عید اضحی که عید نحر است و در حقیقت نذر روزه در وی روزه داشتن در وی نیست و تحقیقه

الجدلي * بضم ها وفتح دال في اصول الفقه * متفق عليه * وعن نبيشة * بضم نون وبفتح موحده وسكون تحتانيه وبشين معجمه
معجمه منسوب بهذيلة بن مدركة بن الياس صحابيست اورا نبيشة الخير ميكويند * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايام
التشريق ايام اكل وشرب * روزهاي تشريق كه سه روز است بعد از روز عيد يازدهم ودوازدهم وسيزدهم روزهاي خوردن
ونوشيدن است وانها را ايام ضيافت الله نيز ميكويند وتشريق در لغت خشك كردن كوشت است كه دران ايام ميكنند ونيز ذبح
هدي در وقت طلوع آفتاب ميكنند * وذكر الله * وايام ذكر خدا است يعني با وجود اكل وشرب غافل از ذكر خدا نباشند چنانكه
درقرآن فرموده * اذكروا الله في ايام معدودات * وذكر خدا اراده درين ايام تفسير كرده اند بتكبيرات بعد از نماز فرض ونزد
ذبح قربانيها ورمي جمار وجز آن چنانكه در كتاب الحج بيايد * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا يصوم احدكم يوم الجمعة * روزه ندارد يكي از شما روز جمعه * الا ان يصوم قبله او يصوم بعده * مكر آنكه
روزه دارد پيش از روز جمعه يا روزه دارد بعد ازوي يعني تنها روز جمعه روزه ندارد بلكه روزه ديكر كه روز
پنجشنبه باشد يا روز شنبه باوي ضم كند واكر هر دو روز روزه دارد بهتر است * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تختصوا ليلة الجمعة بقيام من بين الليالي * مخصوص نكرديد شب جمعه را بشب خيزي
از ميان شبها * ولا تختصوا يوم الجمعة بصيام من بين الايام * ومخصوص نكردانيد روز جمعه را بروزه داشتن از ميان
روزها * الا ان يكون في صوم يصومه احدكم * مكر آنكه باشد روز جمعه در روزي كه روزه مي دارد يكي از شما بنذر يا عادت
چنانكه روز دهم يا يازدهم مثلا عادت كرد يا نذر كرده است اتفاقا روز جمعه دران تاريخ واقع شده بابن عذر تنها روز
جمعه روزه داشتن منع نيست * رواه مسلم * بدانكه در نهي از صيام يوم جمعه تنها حديث صحيح وارد شده ودر توجيه آن
علمارا اقوال است وذكر آن موجب تطويل ودر شرح استيفاي آن كرده شده است واقرب وجوه آنست كه كفته اند كه در
انفراد جمعه بصوم مشابهت است بيهود ونصارى كه روزي معين را تعظيم ميكنند وبعبادت وطاعت مخصوص كردانند مثلا
يهود يوم السبت را ونصارى يوم الاحد را جز آنچه در شرع از تعظيم وتخصيص وي واقع شده است آن ثابت است وموهم
آن معني نيست اما مارا از پيش خود تعظيم وتخصيص نبايد كرد كذا قالوا كفت بنده ضعيف عفا الله عنه كه سبب نهي
آنست كه بنده را بايد كه در همه اوقات بعبادت وطاعت مشغول باشد ودائم متعرض بنفحات الهي عز اسمه باشد ووقت را
مخصوص ساختن ودر اوقات ديكر معطل بودن چيزي نيست واين معني بنهي از تخصيص شب جمعه بقيام مناسب تر است كما لا
يخفى على المتفطن فافهم والله اعلم واز امام مالك نقل كرده اند كه در موطا كفته است نشنيدم من هيچ احدي از اهل علم
وفقه از انها كه اقتدا با ايشان توان كرد كه نهي كرده باشند از صوم يوم جمعه تنها وديدم بعضي از ايشان راكه روز جمعه تنها
روزه ميداشت وبدان تحري ميكرد وشيخ محيي الدين نووي كفته اين كه مالك كفته است بر راي اوست وراي غير وي مخالف
نيست وسنت مقدم است بر راي او وراي غير او وبتحقيق ثابت شده است در نهي از صوم يوم جمعه تنها ووارد شده حديث
صحيح دران پس متعين است قائل شدن بدان ومالك معذور است كه اورا حديث نرسيد وداودي از اصحاب مالك كفته
كه نرسيد اين حديث مالك را واكر ميرسيد مخالفت آن نميكرد والله اعلم * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من صام يوما في سبيل الله بعد الله وجهه عن النار سبعين خريفا * كسيكه روزه دارد يكروز دور دارد خداي
تعالى دور دارد خداي تعالى روي اورا از آتش دوزخ مقدار مسافت هفتاد ساله راه كه مراد بدان جهاد است ودر فضل صوم
با جهاد احاديث آمده وطيبي كفته كه تواند كه مراد بدان لوجه الله باشد ومويد اينست آنچه از ابوهريرة آمده در آخر
باب ومراد بخريف سال است وعرب ابتداء سال بخريف كنند * متفق عليه * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال
لي رسول الله * كفت عبد الله بن عمرو كفت مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يا عبد الله الم اخبر انك تصوم النهار و
تقوم الليل * اي عبد الله آيا خبر داده نشده ام من كه تو روزه ميداري هر روز وبيدار ميباشي تمام شب ودرين كلام

تهجد و سلطنتی است که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید * فقلت بلی * پس گفتم من بلی * یا رسول الله * همچنین
است که میفرمائی * قال فلا تفعل * گفت آنحضرت پس اگر اینچنین است مکن * صم وافطر * هم روزه دار وهم افطار کن
* وقم ونم * وشب برخیز وخواب هم کن * فان لجسدک علیک حقا * بدرستیکه مر تن ترا برتو حق است که بسیار در تعب نیندازی
وبیمار نشوی وهلاک نکردی * وان لعینک علیک حقا * وبدرستی که مر چشم ترا برتو حق است وگاهی خواب هم کنی وچشم
را آرام دهی * وان لزوجک علیک حقا * وبدرستی که مر زن ترا برتو حق است وزوج بر مرأة بغیر تا اطلاق میکنند و
زوجه بتا نیز * وان لزورک علیک حقا * وبدرستیکه مر زیارت کنندگان ومهمانان ترا برتو حق است که بدیدن تو بیایند که
با ایشان سخنی کنی وصحبتی داری وبا ایشان طعامی بخوری وزور بفتح زا وسکون وا وجمع زائر چنانکه رکب جمع راکب
* لاصام من صام الدهر * روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه وجه این سخن درحدیث ابی قتاده گذشت صوم ثلثة
ایام من کل شهر صوم الدهر کله روزه سه روز از ماه درحکم روزه روزگار است همیشه * صم کل شهر ثلثة ایام * روزه دار در هر ماه
سه روز * واقرأ القرآن في كل شهر * وبخوان قرآن را در هر ماه * قلت اني اطيق اكثر من ذلك * گفتم بدرستیکه من طاقت وقوت دارم
بیشتر ازین در روزه ودر قرآن * قال * گفت آنحضرت * صم افضل الصوم صوم داود * روزه دار فاضلترین روزه که روزه داود
است علیه السلام * صیام یوم وافطار یوم * روزه یکروز وافطار یکروز * واقرء في كل سبع ليال مرة * وبخوان وختم کن قرآن را در
هر هفت شب یکبار * ولا تزد علی ذلک * وزیاده مکن بر آن در روزه ودر قرآن * متفق علیه * وترمذی وابوداود ونسائی
وابن ماجه نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ پس این حدیث درهمه صحاح مروی باشد

* الفصل الثانی

* عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم الاثنين والخميس * بود آنحضرت که روزه
میداشت روز دوشنبه وپنجشنبه * رواه الترمذي والنسائي * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
تعرض الاعمال يوم الاثنين والخميس * عرض کرده میشوند اعمال بندگان در درگاه عزت یا بر وی پسندگان اعمال از ملائکه
روز دوشنبه وپنجشنبه عملها را خود هر روز وشب می برند شاید که عرض درین دو روز میکرده باشند یا هر روز عرض میکنند و
درین دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میگذرانیده باشند مجملا او مفصلا از جهت حکم ومصالحی که جز وی تعالی
نمی داند چنانکه عرض اعمال درشب نصف شعبان مثل این گفته اند * فاحب ان يعرض عملي وانا صائم * پس دوست میدارم
که عرض کرده شود عمل من درحالی که من روزه دار باشم سبب روزه داشتن دوشنبه وپنجشنبه اینست واز برای روزه دوشنبه
سبب دیگر نیز در فصل اول درحدیث ابی قتاده معلوم شد فتذکر واختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم
نیست که درکدام ساعت میگذرانند وصوم مستوعب نهار است ویا از جهت آنکه وی مجتمع میشود با دیگر عملها * رواه الترمذي
* وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ايام * ای ابوذر چون خواهی که
روزه داری از هر ماه سه روز * فصم ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة * پس روزه دار سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم
که آنرا ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهای آنها روشن اند سابقا معلوم شد که هر سه روز که روزه دارد روا است ولکن
درین سه روز افضل است ودر روایات در روی اکثر ودر بعضی آثار در ایام سود یعنی روزها که شبهای آنها سیاه است
بیست وهفتم وبیست وهشتم وبیست ونهم باشد نیز آمده است * رواه الترمذي والنسائي * وعن عبد الله بن مسعود رض قال كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم من غرة كل شهر ثلثة ايام * بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از اول ماه
سه روز * وقلما كان يفطر يوم الجمعة * واندکی بود که افطار میکرد روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه
تنها مراد باشد یا با روز دیگر فافهم * رواه الترمذي والنسائي ورواه ابو داود الی ثلثة ایام * روایت کردند تمام
این حدیث را ترمذی ونسائی وروایت کرد آنرا ابوداود تا لفظ ثلثة ایام وآخر این حدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة
روایت نکرد * وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم من الشهر السبت والاحد والاثنين *

گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه * ومن الشهر الآخر
الثلثاء والاربعاء والخميس * و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه وثلثاء بمد است وبفتح ثا وضم آن و اول اکثر است واربعاء
مثلثة با لباء ممدود * رواه الترمذي * وعن ام سلمة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يامرني ان اصوم ثلثة ايام
من كل شهر * گفت ام سلمة که بود آنحضرت که امر میکرد مرا که روزه دارم سه روز از هر ماه * اولها الاثنين والخميس * اول
آن سه روز یوم الاثنين بود تا ثلثا واربعا و یوم الخميس میبود و یا جمعه است و در روایتي او الخميس آمده بکلمهٔ او چنانچه
طبراني آورده معني اینچنین میشود که مخیر میداشت که ابتدا ابد دوشنبه کند یا به پنجشنبه که هر دو متبرک اند و روایت
کتاب را که بواو است نیز براینمعني حمل میتوان کرد فافهم * رواه ابوداود والنسائي * وعن مسلم القرشي * صحابیست
ابو عبد الله مسلم وبعضي گفته اند عبد الله ابو مسلم * قال سألت او سئل رسول الله * گفت پرسیدم من یا گفت پرسیده شد
پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن صيام الدهر * از حکم روزهٔ دهر * فقال ان لاهلك عليك حقا * پس گفت آنحضرت
بدرستیکه مر زن ترا بر تو حق است و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و قصور در اداء آن حق است * صم رمضان
والذي يليه * روزه دار ماه رمضانرا وآنکه متصل است برمضان که مراد بآن ستهٔ شوال باشد وبعضی گفته اند ماه شعبان
مراد است اینچنین است در شرح ابن فرشته * وكل اربعاء وخميس * و روزه دار هر چهارشنبه و پنجشنبه * فاذا انت قد صمت
الدهر كله * پس اکنون تو بتحقیق روزه داشتی همه دهر را ازینحدیث معلوم میشود که حکم بصوم دهر منحصر در حساب
بودن حسنه بعشر امثال نیست بلکه شارع بفضل خود ثواب صوم دهر میدهد خواه بان حساب یا بغیر آن حساب فافهم
* رواه ابوداود والترمذي * وعن ابي هريرة ان رسول الله * روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم نهى عن صوم يوم عرفة بعرفة * نهي کرد از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت وجدان مشقت وجهد
در اداء وظائف آن چنانکه گذشت و گویند که نهي تنزیهي است نه تحریمي * رواه ابوداود * وعن عبد الله بن بسر *
بضم موحده وسکون مهمله * عن اخته الصماء * بفتح صاد مهمله وتشدید میم وبمد آن * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال *
روایت است از عبد الله بن بسر مازني که صحابیست و پدر او که بسر است و مادر وی که عطیه نام دارد و خواهرش که
او صما نام دارد و همه صحابي اند روایت میکند از خواهر خود صما که آنحضرت گفت * لا تصوموا يوم السبت * روزه مدارید
روز شنبه را یعنی تنها * الا فيما افترض عليكم * مگر در چیزی که فرض کرده شده است برشما اگرچه این افتراض بنذر باشد
* فان لم يجد احدكم الا لحاء عنبة * پس اگر نیابد یکی از شما مگر پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و ممدود * او عود شجرة *
یا نیابد مگر چوب درخت * فليمضغه * پس باید که بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روزهٔ شنبه را که داشته است و اگر
طعام نیابد بمانند پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهي از صوم سبت لزوم تعظیم او است بصوم و در تعظیم وی
تشبه است بیهود و اگرچه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و از حدیث ام
سلمه بباید که آنحضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در ان بجهت آنکه عید
ایشان است پس در وقتي ترک کرد صوم سبت واحد را تا تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتي دیگر روزه داشت بقصد
مخالفت و جهت مختلف است کذا قیل * رواه احمد وابوداود والترمذي وابن ماجة والدارمي * وعن ابي امامة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوما في سبيل الله * کسیکه روزه دارد یکروز در راه خدا * جعل الله بينه و
بين النار خندقا * میگرداند خدای تعالی میان وی و میان آتش خندقی * كما بين السماء والارض * بقدر مسافتی که میان
آسمان و زمین است مقصود مبالغه است و این ابلغ است از انچه در حدیث ابی سعید خدری گذشت بعد الله وجهه عن النار
سبعين خريفا و خندق گوی که گرد بارهٔ شهر بکنند معرب کنده * رواه الترمذي * وعن عامر بن مسعود * اختلاف کرده
شد در صحبت وی بعضي او را در صحابه ذکر کرده اند و بعضي در تابعین * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الغنيمة

البارد الصوم في الشتاء * فرمود روزه داشتن در زمستان غنيمت بارده است كه كنايت است از حصول وعابي تعب ومشقت * رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث مرسل * گفته است ترمذي اين حديث مرسل است اين قول ترمذي مبني است بر نبودن وي تابعي نه صحابي * وذكر حديث ابي هريرة * وذكر كرده شده است حديث ابي هريره كه در اول او است اين لفظ * ما من ايام احب الى الله في باب الاضحية * در باب اضحيه از براي بيان فضيلت عشره ذي الحجه وعمل در ان

* الفصل الثالث * عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود صياما يوم عاشوراء * گفت ابن عباس كه آنحضرت قدوم آورد مدينه را پس يافت يهود را روزه دارنده روز عاشورا * فقال لهم رسول الله * پس گفت مر ايشان را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما هذا اليوم الذي تصومونه * چيست اين روز كه روزه ميداريد شما * فقالوا هذا يوم عظيم * پس گفتند يهود اين روزي بزرگ است * انجى الله فيه موسى وقومه * رستگاري داد داست خداي تعالى در روي موسى را عليه السلام وقوم اورا * وغرق فرعون وقومه * وغرق كرده است فرعون را وقوم اورا غرق بفتح راي مشدده وبكسر راي مخففه نيز روايت است وبرين وجه فرعون مرفوع است يعني غرق شده فرعون * فصامه موسى شكرا * پس روزه داشت موسى بجهت شكرانه اين نعمت * فنحن نصومه * پس روزه ميداريم بمتابعت موسى در شكر * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فنحن احق واولى بموسى منكم * پس ما سزاوارتر ونزديكتريم بموسى از شما ودرين عبارت اشارت است بآنكه ما كه روزه ميداريم بموافقت موسى نه بجهت موافقت شما * فصامه رسول الله * پس روزه داشت در روز عاشورا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وامر بصيامه * وامر كرد صحابه را بروزه داشتن اين روز اينجا اشكال مى آرند كه خبر يهود نزد ثقات غير مقبول است پس چگونه عمل كرد آنحضرت بخبر ايشان جوابش آنكه شايد كه ظاهر شده صدق اين خبر بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم بتواتر يا بخبر جماعت ديگر كه مسلمان بودند از يهود مثل عبد الله بن سلام وجزوي از علماء ايشان يا وحي شد بعد از خبر ايشان * متفق عليه * وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم يوم السبت ويوم الاحد * گفت ام سلمه بود آنحضرت كه روزه ميداشت روز شنبه ويك شنبه را * اكثر ما يصوم من الايام * بيشتر از انچه روزه ميداشت از روزهاي ديگر * ويقول * ومى گفت آنحضرت در سبب روزه داشتن درين دو روز * انهما يوما عيد للمشركين * بدرستي كه اين روز شنبه ويك شنبه دو روز عيدند مر مشركان را * فانا احب ان اخالفهم * پس من دوست ميدارم كه مخالفت كنم ايشان را مراد بمشركان كافرانند كه يهود ونصارى باشند وگويند كه بت پرستي نيز با ايشان راه يافته بود وبت پرستي نصارى ويهود خود امري مشخص بود چون روز عيد ايشان است روزه نميدارند پس در روزه داشتن درين روز مخالفت ايشان باشد وتتمه اين كلام در حديث عبد الله بن بسر گذشت * رواه احمد * وعن جابر بن سمرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يامر بصيام يوم عاشوراء * روايت است از جابر بن سمره كه صحابيست وخواهر زاده سعد بن ابي وقاص است گفت بود آنحضرت كه امر مى كرد بروزه داشتن روز عاشورا * ويحثنا عليه * ومى برانگيخت ما را بران * ويتعاهدنا عنده * ونگاه ميداشت ورعايت ميكرد احوال ما را بموعظت ونصيحت ووصيت مى كرد بروزه روز عاشورا نزد حضور اين روز * فلما فرض رمضان لم يامرنا ولم ينهنا عنه * پس وقتى كه فرض كرده شد رمضان نه امر ميكرد ما را بدان ونه نهي مى كرد ما را از ان * ولم يتعاهدنا عنده * وتعاهد نميكرد ما را نزد حضور اين روز * رواه مسلم * وعن حفصة قالت اربع لم يكن يدعهن النبي * گفت حفصه چهار خصلت اند كه نبود كه ترك دهد آنرا پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * يعني از سنن موكده اند * صيام عاشورا * روزه عاشورا * والعشر * وروزه ده روز ذي الحجه يعني نه روز از ان * وثلثة ايام من كل شهر * وروزه سه روز از هر ماه * وركعتان قبل الفجر * ودو ركعت سنت پيش از نماز بامداد سنت فجر چه مقدار موكده است روزه اين روزها را نيز قرينه آن ساخت تا معلوم كرده قوت تاكد آن * رواه النسائي * وعن ابن عباس

قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يفطر ايام البيض في حضر ولا سفر * بود آنحضرت كه افطار نمي كرد روزهاي ايام بيض
را نه در حضر و نه در سفر اين حديث نوزد دلالت بر كمال اهتمام و تاكد اين روزها دارد * رواه النسائي * وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل شي زكوة * مر هر چيزرا از نعمتهاى الهي زكوة است كه موجب شكر آن نعمت و متعارف
در شرع اطلاق زكوة است بر زكوة مال * وزكوة الجسد الصوم * و زكوة بدن و وجود صحت و عافيت وى روزه است
گويا كه بجوع و عطش و ترك شهوت صرف مي كند چيزي را از بدن بسوي درگاه عزت و ميده ميدهد بوي چنانكه چيزي از مال
صرف مي كند و ميده مد * رواه ابن ماجة * وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصوم يوم الاثنين والخميس * و
از ابي هريرة روايت است كه آنحضرت بود كه روزه ميداشت در روز دو شنبه و پنجشنبه * فقيل * پس گفته شد * يا رسول الله
انك تصوم الاثنين والخميس * بدرستي كه تو روزه ميداري دوشنبه و پنجشنبه را * فقال ان يوم الاثنين والخميس
يغفر الله فيهما لكل مسلم * پس گفت آنحضرت بدرستي كه روز دوشنبه و پنجشنبه مي آمرزد خداى تعالى مر هر مسلمان را
يعني روزه ميدارم بسبب بزرگي اين دو روز و شكر نعمت و مغفرت و رحمت الهي سبحانه * الا ذا هاجرين * مي بخشد
همه را مگر دو قطع كنندگان رحم را و كلمه ذا زائده است * يقول دعهما حتى يصطلحا * ميگويد خداى تعالى مر كسي
را كه سوال مغفرت كند مر ايشان را از ملائكه و بشر بگذاريد ايشان را و مطلب مغفرت ايشان تا آنكه اتفاق نمايند ميان يكديگر
و صلح كنند و در بعضي احاديث اتركوا و در بعضي انظروا و انظا و بمعنى امهال بلفظ جمع آمده * رواه احمد و ابن ماجة
* وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوما ابتغاء وجه الله * كسي كه روزه دارد روزي بجهت طلب كردن
ذات حق و رضاى وي تعالى * بعده الله من جهنم * دور ميكرداند او را خداى تعالى از دوزخ * كبعد غراب طائر * مانند
دوري زاغ پرنده * وهو فرخ * درحالي كه آن زاغ جوزه است * حتى مات هرما * تا آنكه بميرد در غايت پيري عمر زاغ
دراز است در تمام عمر كه بپرد و قياس بايد كرد كه چه بقدر مسافت قطع خواهد كرد * رواه احمد وروى البيهقي في شعب
الايمان عن سلمة بن قيس * صحابيست از اهل كوفه *

* باب در مقامات و ملحقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل و نقض وى و قضاى آن *

* الفصل الاول * عن عائشة رضي الله عنها قالت دخل علي النبي * گفت عائشه
درآمد بر من پيغمبر صلى الله عليه وسلم * ذات يوم * روزي * فقال هل عندكم شي * پس گفت آنحضرت آيا هست نزد شما
چيزي يعني از طعام * فقلنا لا * پس گفتيم ما نيست نزد ما چيزي * فقال فاني اذا صائم * پس گفت آنحضرت پس من اكنون
روزه دارم يعني نيت روزه كردم از اينجا معلوم ميشود كه نيت نفل در نهار جائز است و همين است مذهب ما و باين قائل
است امام شافعي و امام احمد و اكثر علما و امام مالك و بعضي ائمة ديگر قائل اند كه واجب است نيت از شب چنانكه در فرض
چنانچه گذشت در باب بعد از باب رؤية الهلال * ثم اتانا يوما آخر * پس آمد آنحضرت نزد ما روزي ديگر يعني پرسيد كه آيا
هست نزد شما چيزي و در بعضي روايات آمده كه صائم رو زباز آمد و پرسيد * فقلنا * پس گفتيم ما * يا رسول الله اهدى لنا
حيس * فرستاده شده است براى ما حيس بفتح حاء مهمله و سكون تحتانيه در آخر سين مهمله و آن طعامي است كه ساخته ميشود
از تمر و قروت و روغن و گاهي بجاى قروت آرد يا سويق اندازند و حيس در اصل بمعنى خلط و مزج است * فقال ارنيه *
پس گفت آنحضرت بعائشه بنما مرا حيس را كه چگونه است بيار و در روايتي قربيه نزديك كردن آنرا * فلقد اصبحت
صائما * پس هر آينه بتحقيق صبح كردم من روزه دار يعني برخاسته ام بر نيت روزه * فاكل * پس خورد آنحضرت و
از اينجا معلوم ميشود كه افطار صوم تطوع جائز است بي عذر و برين اند اكثر علما و امام ابو حنيفه و اصحاب وي برانند كه
واجب است اتمام آن و جائز نيست افطار مگر بعذر ضيافت و مانند آن زيرا كه اين ابطال عمل است و ابطال عمل منهي
عنه است از جهت قول وي سبحانه وَلَا تُبْطِلُوا اَعْمَالَكُمْ و همچنين هر عمل كه مشروع كرده شده است در ان لازم ميگردد بشروع
و اگر نقض كند واجب است قضاى آن و در روايتي جائز است مطلقا زيرا كه قضا خلف او است پس باكي نيست بنقض

آن ودر وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است ونزد مالك قضا کند اگر بیعذر نقض کرده است وابن حجر در حل بیعه زهری از عروه منشرح کرده * رواه مسلم * وعن انس رضي الله عنه قال دخل النبي * در آمد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم علی ام سلیم * برام سلیم بضم سین که مادر انس است * فاتته بتمر وسمن * پس آورد ام سلیم نزد آنحضرت خرما و روغن * فقال اعیدوا سمنکم في سقائه * پس گفت آنحضرت باز گردانید روغن خود را در مشك که روغن در وی بود وروغن وعسل را در آنجا اکثر در مشك می اندازند * وتمرکم في وعائه * وباز گردانید خرمای خود را در ظرف خرما * فاني صائم * زیرا که بدرستیکه من روزه دارم اینجا نخوردند که میل وی نبود ودر ما سبق ظاهر عذری بود توانند که بعد از زوال باشد یا افطار جائز است وعدم افطار منافات ندارد * ثم قام الی ناحیة من البیت * پس برخاست ورفت آنحضرت بجانبی از خانه * فصلی غیر المکتوبة * پس بگذارد نماز غیر فریضه را * فدعا لام سلیم واهل بیتها * پس دعا کرد ام سلیم را و اهل خانه او را کویا دعا بزای جبر کسر خاطر وی باشد که روزه نخوردند ونیز عادت شریف بود که چون در خانه کسی می در آمدند نماز میگذاردند وبرای وی دعا میکردند * رواه البخاري * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * اذا دعي احدکم الی طعام وهو صائم * چون خوانده شود یکی از شما بسوی طعامی وحال آنکه وی روزه دار است * فلیقل اني صائم * پس باید که بگوید که من روزه دارم یعني افطار نکند ودر گفتن این سخن بزبان کلامی است که گذشت در فصل اول از کتاب صوم * وفي روایة * ودر روایتی اینچنین آمده است که * قال * گفت آنحضرت * اذا دعي احدکم فلیجب * وقتی که دعوة کرده شود یکی از شما بطعام پس باید که اجابت کند دعوت را وبرود * فان کان صائما فلیصل * پس اگر باشد روزه دار پس باید که نماز کند یا دعا کند * وان کان مفطرا فلیطعم * واگر باشد غیر صائم پس باید که بخورد * رواه مسلم *

الفصل الثاني

* عن ام هانئ رضي الله عنها قالت لما کان یوم الفتح * گفت ام هانئ وقتی که شد روز فتح یعني فتح مکه * جاءت فاطمة فجلست علی یسار رسول الله * آمد فاطمه زهرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم وام هانئ عن یمینه * ونشست ام هانئ یعني نشستم من جانب راست آنحضرت * فجاءت الولیدة باناء فیه شراب * پس آورد خانه زاد آوندی را که در وی چیزی از جنس نوشیدني بود آب یا جز آن * فناولته * پس داد ولیده آن انا آنحضرت را * فشرب منه * پس نوشید آنحضرت از آن شراب * ثم ناوله ام هانئ * پس باز داد آنحضرت انا را بام هانئ * فشربت منه * پس نوشید ام هانئ از آن شراب * فقالت * پس گفت ام هانئ * یا رسول الله لقد افطرت وکنت صائمة * مر آینه بتحقیق افطار کردم وبودم من روزه دار ودر روایتی آمده که گفت گناه کردم پس طلب آمرزش کن برای من * فقال * پس گفت آنحضرت یعني بام هانئ * اکنت تقضین شیئا * آیا بودی تو که قضا میکردی چیزی را از روزه یعني این روزه روزه قضا بود از رمضان یا نذر * قالت لا * گفت ام هانئ قضا نمیکردم چیزی را * قال فلا یضرك * گفت آنحضرت پس زیان نمیکند ترا * ان کان تطوعا * اگر بود روزه تو روزه نفل * رواه ابو داود والترمذي والدارمي وفي روایة لاحمد والترمذي نحوه * ودر روایتی مر احمد وترمذی را مانند این آمده که در لفظ اختلاف است * وفیه * ودر وی این عبارت نیز است * فقالت * پس گفت ام هانئ یا رسول الله * اما اني کنت صائمة * آگاه باش بدرستیکه من بودم روزه دار * فقال الصائم المتطوع امیر نفسه * پس گفت آنحضرت که روزه دارکه روزه نفل دارند دارنده است حاکم نفس خود است واختیار او بدست او است * ان شاء صام وان شاء افطر * اگر خواهد روزه دارد اگر خواهد افطار کند ودر روایتی امین نفسه او امیر نفسه بطریق شك راوي وتوربشتي گفته که تاویلش اینست که مراد از امیر حاکم که افطار کند نظر بر مصلحتی که ظاهر میشود ورا از امور که امیر وامین ساخته شده است بر آن چنانکه کسی که ضیافت میکند قومی را یا فرود می آید بر قومی ومي بیند که در ترك افطار روزه وحشت اند اختی است مصلحت خود را پس اورا میرسد که موافقت کند ومساعدت نماید بر آنچه هیچ انس والفت کرده بی حرج ومشقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه

زيرا كه واجب نيست بعد از التزام خصوصا كه وارد شده است در حديث امر بقضا چنانكه در حديث آينده از عائشه بيايد و نيز مشكل ميشود بودن
ام هاني مسلمه آنكه در كتب سير با تفاق روايات آمده است كه فتح مكه در رمضان بود و برين تقدير مشكل ميشود بودن
صوم ام هاني صوم تطوع و در حديث ام هاني تكلم نيز كرده اند و ترمذي گفته است كه در اسناد وي مقال است و منذري
گفته كه ثابت نيست و در اسناد وي اختلاف كثير است اشارت كرده بدان نسائي انتهى و در حديث ام هاني ذكر فتح نيز
آمده است چنانكه در جامع ترمذي آورده است واگر گفته شود كه مراد از يوم الفتح اول ايام وي نيست بلكه اقامت
آنحضرت امر ممتد مستمر تا بقاي آن قضيه است در ربا شد و نيز روايات در وقت اقامت آنحضرت در مكه و خروج رسول
خدا صلى الله عليه وسلم آمده كه تقاضا ميكند كه فتح بعد از رمضان باشد والله اعلم * وعن الزهري عن عروة عن عائشة قالت
كنت انا وحفصة صائمتين * گفت عائشه بودم من و حفصه روزه دار * فعرض لنا طعام اشتهيناه * پس عرض كرده شد وآورده
شد براي ما طعامي كه خوش داشتيم ما آنرا * فاكلنا منه * پس خورديم ما ازان طعام * فقالت حفصة يا رسول الله انا كنا
صائمتين فعرض لنا طعام اشتهيناه فاكلنا منه * پس گفت حفصه يا رسول الله بدرستيكه ما بوديم روزه دار پس عرض
كرده شد براي ما طعامي كه خوش داشتيم آنرا پس خورديم ما ازان طعام * قال * گفت آنحضرت * اقضيا يوما آخر مكانه *
قضا كنيد در روزي ديگر بجاي آن روز كه خورديد اين حديث دليل حنفيه است بر وجوب قضاء صوم نفل زيرا كه ظاهر امر
وجوب است و شافعيه مي گويند كه امر بقضا بطريق استحباب است و شايد كه آن صوم نذر يا قضا بود و مذهب نزد ايشان
آنست كه واجب نيست قضاي صوم نفل و هم چنين نزد احمد و در روايتي از احمد اگر شب نيت كرد و بي عذر بخورد واجب
است قضا و هم چنين نزد مالك و نزد ما واجب است قضا مطلقا و نفل لازم ميگردد بشروع و تحقيقه في اصول الفقه
* رواه الترمذي وذكر جماعة من الحفاظ رووا عن الزهري عن عائشة مرسلا ولم يذكروا فيه عن عروة وهذا اصح * روايت
كرد اين حديث را ترمذي و ذكر كرد ترمذي جماعتي از حفاظ حديث را كه روايت كرده اند از زهري از عائشه بطريق
ارسال و ذكر نكرده اند در وي عروه را كه در روايت سابق واسطه بود ميان زهري و عائشه و گفته است ترمذي اين كه ذكر
نكرده است عروه را اصح است و ارسال اينجا بمعني سقوط راوي از اسناد است بمعني انقطاع و اين نيز اصطلاحي است
و مشهور آنست كه مرسل حديث تابعي است بي ذكر صحابي و بعضي تابعي كبير قيد كرده اند نيز اصطلاح است * ورواه
ابوداود عن زميل مولى عروة * و روايت كرد ابوداود اين حديث را از زميل بضم زاي و فتح ميم و سكون تحتانيه كه
مولاي عروه است * عن عروة عن عائشة * از عروه از عائشه و در اين حديث سخن كرده اند * وعن ام عمارة * بضم عين و تخفيف
ميم * بنت كعب * يعني كعب بن عمرو بن عوف صحابيه انصاريه است نام او نسيبه بفتح نون و كسر سين حاضر شد بيعة
العقبه را و حاضر شد غزوه احد را و همراه زوج خود عاصم بن زيد و رسيد بوي دوازده جراحت و حاضر شد بيعة الرضوان را
بعد ازان حاضر شد تمامه مشاهد را و مجروح شد يازده يا دوازده جراحت و بريده شد دست وي رضي الله
عنها روايت ميكند * ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل عليها * كه آنحضرت درآمد بروي * فدعت له بطعام * پس
طلبيد وي براي حضرت طعامي را * فقال لها كلي * پس گفت آنحضرت مرا ورا بخور * فقالت اني صائمة * پس گفت وي
كه من روزه دارم * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ان الصائم اذا اكل عنده صلت عليه الملائكة حتى
يفرغوا * بدرستيكه روزه دار چون خورده ميشود نزد وي دعا ميكنند و درود و رحمت ميفرستند بر روزه دار فرشتگان تا آنكه
فارغ شوند از خوردن پس حضرت او را بر نا خوردن تقرير كرد و ثنا كرد و بشارت داد و امر اباحت بود فافهم * رواه
احمد والترمذي وابن ماجة والدارمي * * الفصل الثالث * عن بريدة * بضم موحده رضي الله
عنه صحابي مشهور است اسلمي سهمي مساعي جميله دارد در حضرت نبوت و بعد از وي صلى الله عليه وسلم كه در عهد خلفاي
راشدين بود در حرب جمل و صفين با علي مرتضى و قبر وي بمرو مشهور است يزار و يتبرك به * قال * گفت بريده * دخل

بلال طعام رسول الله * در آمد بلال بر پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم وهو یتغدی * و آنحضرت طعام چاشت میخورد * فقال
رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم الغداء یا بلال * حاضر شو طعام را ای بلال غدا بفتح غین معجمه ودال
مهمله طعام چاشت * قال انی صائم * گفت بلال که من روزه دارم * یا رسول الله فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا
* صلی الله علیه وسلم ناکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنة * میخوریم ما رزق خود را وزیادت رزق بلال در بهشت است
* اشعرت یا بلال ان الصائم یسبح عظامه * ایا شعور داری و میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح میکند استخوانهای وی
* ویستغفر له الملائکة * و آمرزش میخواهند او را فرشتگان * ما اکل عنده * مادام که خورده شود نزد وی * رواه
البیهقی فی شعب الایمان * باب لیلة القدر * لیلة القدر را لیلة القدر از ان رو

گویند که تقدیر کرده میشود دروی ارزاق ونوشته میشود وقضا کرده میشود آجال واحکام که درین سال بوقوع می آید
وقدر باینمعنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال است وبعضی گفته اند از جهت عظم قدر وشرف وی
یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد است برانچه در غیر اوست وبدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب
بسیار است اکثر احادیث دران اند که در رمضانست خصوصا در اوتار عشرهٔ اخیرهٔ خصوصا در شب بیست وهفتم ودر قولی
وی دائر است در تمام سال ومنتقل ومتحول میشود وشیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه
داشته وگفته که قاضیخان وابو بکر رازی از علماء حنفیه این قول را حکایت کرده اند وگفته اند که این از ابن
مسعود وابن عباس وعکرمه وجز ایشان مرویست انتهی وشیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شده است
از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمیشود که در کدام شب است پس گاهی متقدم میشود وگاهی
متاخر وهم چنین منقول است از صاحبیه ولیکن متعین است نزد ایشان متقدم ومتاخر نمیشود ودر فتاوی قاضیخان گفته
که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی متحول میشود در سال ودر رمضان می باشد ودر غیر رمضان وجواب داده
است ابو حنیفه از ادله که دلالت دارند بر بودن او در عشرهٔ اخیرهٔ از رمضان یا آنکه مراد رمضان است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم او را دران جسته وطلب نموده وسیاق حدیث دلالت میکند نزد کسی که تامل میکند طرق احادیث
را والفاظ آنرا برین معنی انتهی گفت کاتب حروف بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب
است بتطبیق اقوال وجمع آن وگفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که تا مردم جدی واجتهادی کنند در طاعت
واتکاء واعتماد نکنند بران وگفته اند که هرکه اجتهاد کند در بیداری شب یک سال تمام دریابد آنرا انشاء الله تعالی
ودرین معنی گفته است هرکه گفته است من لم یعرف قدر الله لم یعرف لیلة القدر وبعضی از علما گفته اند که آنرا علامت
وامارت است واستنباط کرده اند آنها را از احادیث وآثار وزیاده کرده اند بعضی ازانها ارباب کشف از اهل بصائر وابصار آن را
وامام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هرکسی آنست که کشف کرده شود بروی چیزی از عالم ملکوت وطبری از قومی
نقل کرده است که درختان دران شب سجده کنند وبر زمین افتند باز بمنابت خود باز گردند وسجده کنند دروی هر چیزی
وبیهقی در فضائل اوقات از طریق اوزاعی از عبدة بن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور دران شب شیرین کرده
وابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهرة بن معبد مانند این روایت نموده ودران شب ساطع میشود انوار
حتی در اماکن مظلمه وجایهای تاریک وشنیده میشود سلام وخطاب از ملائکه وصواب آنست که شرط نیست در دریافت آن
شب مشاهدهٔ این امور وبسا کسی که دریابد آن شب را ومشاهده نکند ازین امور چیزی وروا است که دو کس در یکجا
باشند وآن شب را هردو دریابند وبرای یکی ازین چیزها کشف کرده نه دیگری را واحسن انچه حاصل گردد دروی
توفیق ذکر وعبادت ومناجات وخضوع وخشوع ورقت وحضور واخلاص است واین اشیای کرامات است بی شبهه
ومشاهدهٔ خوارق عادات محل خطراست وجای اشتباه است وتحقیق وارد شده است در احادیث تعریض وترغیب در زنده

داشتن آن شب ومختار آنست كه معتبر احياي اكثر ليله است واكر تمام شب احيا كند ومنجر بحرج وملال واختلال در
اداى فرائض وسنن موكده نكردد افضل واكمل است والامر مقدار كه توفيق قيام يابد مقصود حاصل است * وليس للانسان
الا ما سعى وكان سعيه مشكورا رزقنا الله *

* الفصل الاول *

عن عائشه رضي الله
عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحروا ليلة القدر في الوتر من العشر الاواخر من رمضان * طلب كنيد وبجوئيد
بجد واجتهاد شب قدر را در شبهاى طاق از ده شب اخير از رمضان كه شب بيست ويكم وبيست وسيوم وبيست وپنجم
وبيست وهفتم وبيست ونهم است كه از يكى ازين پنج شب بيرون نخواهد بود اگرچه مبهم است * رواه البخاري * وعن ابن عمر
رضي الله عنهما قال ان رجالا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اروا ليلة القدر في المنام * روايت است از ابن
عمر كه گفت كه چند مرد از ياران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب * في السبع الاواخر * در هفت شب اخير
احتمال دارد كه مراد هفت شب اخير باشد كه متصل عشرين اند يا هفت شب آخر كه متصل آخر شهر اند واين ظاهرتر است
والله اعلم * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ارى رؤياكم قد تواطأت * ودر بعضى نسخ تواطت
* في السبع الاخر * فرمود مى بينم ومى دانم خواب شما را كه بتحقيق موافق افتاده است در هفت شب اخير * فمن
كان متحريها فليتحرها في السبع الاواخر * پس كسى كه قصد طلب كنندهٔ شب قدر را پس بايد كه طلب كند او را در هفت
شب اخير از اينجا معلوم ميشود كه روياى صالح را اعتبار است در امور وجوديه وحق است خصوصا نزد اجتماع واتفاق اگر
مخالف احكام شرعي نباشد * متفق عليه * وعن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التمسوها
في العشر الاواخر من رمضان ليلة القدر * روايت است از ابن عباس كه آنحضرت فرمود طلب كنيد او را در ده شب اخير از رمضان
يعنى شب قدر را * في تاسعة تبقى * در شب نهم كه باقي ماند مراد شب بيست ونهم است * في سابعة تبقى * در شب هفتم
كه باقي ميماند ومراد شب بيست وهفتم است * في خامسة تبقى * در بيست وپنجم كه باقي ميماند واين موافق است بحديث
عبادة بن الصامت كه بيايد يا مراد بتاسعه وسابعه وخامسه تسعه وسبعه وخمسه چنانكه در حديث ابي بكر است پس تردد
در اوتاريست كه واقع ميشوند در نه روز باقيه از عشرهٔ اخير وآن بيست وسيوم وبيست وپنجم وبيست وهفتم وبيست ونهم است
يا در اوتاري كه واقع ميشوند در هفت روز آن سه شب است ودو اوتار واقع در پنج روز وآن دو شب است فافهم * رواه البخاري *
* وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتكف العشر الاول من رمضان * روايت است
از ابي سعيد كه آنحضرت اعتكاف كرد در ده شب نخستين از رمضان * ثم اعتكف العشر الاوسط * پس اعتكاف كرد ده شب
ميانه را * في قبة تركية * در خيمهٔ تركي كه نوعي است از خيمه ها كه خورد مي باشد از نمد وگفته ميشود آن را بفارسى
خركاه * ثم اطلع * بفتح همزه وسكون طا به تخفيف * راسه * پس بيرون آورد سر خود را يعنى از قبه * فقال اني
اعتكفت العشر الاول التمس هذه الليلة * پس گفت آنحضرت بدرستي كه من اعتكاف كردم عشرهٔ اول را در حالى كه
التماس ميكنم اين شب را يعني شب قدر را * ثم اعتكفت العشر الاوسط * پس اعتكاف كردم عشرهٔ اوسط را يعنى براى
التماس اين شب * ثم اتيت فقيل لي انها في العشر الاواخر * پس آمده شدم من يعني آمد مرا آينده از فرشتگان
پس گفته شد مرا كه آن شب در ده شب پسين است * فمن كان اعتكف معي * پس كسى كه بود كه اعتكاف كرده بود
با من بطلب اين شب * فليعتكف العشر الاواخر * پس بايد كه اعتكاف كند ده شب آخر را تخصيص امر باعتكاف بطالبان انها
كه اعتكاف كرده وطلب نموده بودند براى آنست كه چون طالب ومفتش آن بودند ودر نيافتند بار اعتكاف ميكنند تا
دريابند وآنها كه طالب نيستند فارغند بنشينند يا ننشينند * فقد اريت هذه الليلة * پس بتحقيق نموده شدم من اين شب را
يعني معين در خواب در عشرهٔ اخير * ثم انسيتها * پس فراموش كرده انيده شدم آنرا * وقد رايتني اسجد في ماء وطين من
صبيحتها * وبتحقيق ديدم خود را در خواب كه سجده ميكنم در آب وگل در وقت صبح آن شب كه در خواب ديدم او را * فالتمسوها

في العشر الاواخر * پس طلب کنید آن شب را در ده شب اخر * والتمسوها في کل وتر * وطلب کنید اورا در هر طاق این شبها
که بیرون ازین نیست * قال * گفت راوي * فمطرت السماء تلك الليلة * پس بارید آسمان در آن شب * وکان المسجد
على عريش * وبود سقف مسجد بر عریش یعني بر شاخهاي درختان وعریش بفتح عین مهمله وکسر را وشین معجمه خانه که از
شاخ وبرگ درختان ساخته شود چنانکه براي تاکها میسازند وعریش هرچیزي که در سایه آن نشینند وسقف مسجد در زمان
آنحضرت صلى الله عليه وسلم از شاخ و برگ درخت خرما بود * فوکف المسجد * پس چکید سقف مسجد و وکف چکیدن
سقف خانه از باران * فبصرت عيناي رسول الله * پس دید هردو چشم من پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم وعلى جبهته
اثر الماء والطين * وحال آنکه بر پیشاني آنحضرت اثر آب وگل بود * من صبيحة احدى وعشرين * در صبح تاریخ بیست ویکم
این روایت مثبت آنست که شب قدر بیست ویکم باشد * متفق عليه في المعنى واللفظ لمسلم * این حدیث متفق علیه است در معنی
که معنی آن بخاري ومسلم هردو روایت کرده اند ولفظ مر مسلم راست * الى قوله * تا قول وي که اینست * فقيل لي انها في العشر
الاواخر والباقي للبخاري * ولفظ باقي حدیث مر بخاري راست و این در روایت ابي سعيد خدري بود * وفي رواية عبد الله
بن انيس * بضم همزه وفتح نون وسکون تحتانیه که صحابي انصاري بزرگ است * قال * گفته است * ليلة ثلث وعشرين *
صبح شب بیست وسوم * رواه مسلم * وعن زر * بکسر زاي وتشدید را * بن حبيش * بضم مهمله وفتح موحده وسکون تحتانیه تابعي
ثقه است که جاهلیت را دریافته وشصت سال در جاهلیت گذرانیده وشصت در اسلام وعمر وي صد وبیست سال بود وبعضي گویند
که صد وسي وبعضي گفته اند صد وپنجاه از اکابر علماي قراءت بوده از اصحاب عبد الله بن مسعود وابي بن کعب وعبد الله بن
مسعود از وي چیزها از عربیت مي پرسید وابي بن کعب بوي میگفت اي زر تو نمي خواهي که هیچ آیتي از قرآن را ترک دهي مگر
آنکه بپرسي مرا از آن * قال سالت ابي بن كعب فقلت ان اخاك عبد الله بن مسعود يقول * گفت پرسیدم ابي بن کعب را پس
گفتم که برادر تو ابن مسعود میگوید * من يقم الحول يصب ليلة القدر * یعني که قیام لیل کند سال تمام در مي یابد شب قدر
را * فقال * پس گفت ابي بن کعب رحمة الله عليه * رحمه الله * رحمت کند ابن مسعود را خداي تعالى * اراد ان لايتكل
الناس * میخواهد ابن مسعود غرض وي ازین گفتن آنست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب
عظیم بران اعتماد کنند وباقي سال بآرام وآسایش بگذرانند وجد وجهد در عمل ننمایند * اما انه قد علم انها في رمضان *
آگاه باش بدرستي که ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است * وانها في العشر الاواخر * وتحقیق
دانسته است که شب قدر در ده اخیر است * وانها في ليلة سبع وعشرين * وبه تحقیق دانسته است که آن شب در بیست وهفتم است
* ثم حلف لايستثني * پس سوگند خورد ابي بن کعب در حالتي که استثنا نمیکند یعني ان شاء الله نمیگوید وجزم میکند که * انها
ليلة سبع وعشرين * که شب قدر شب بیست وهفتم است زر بن حبیش میگوید که * فقلت * پس گفتم یعني ابي بن کعب را * باي
شيء تقول ذلك * بچه چیز وبکدام دلیل میگوئي تو آنرا * يا ابا المنذر * کنیت ابي بن کعب است * قال بالعلامة التي اخبرنا
رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت بنشاني که خبر داده است ما را آنحضرت * او بالاية * شک راویست که بالعلامة گفت
یا بالاية و هردو بیك معني است * انها تطلع يومئذ لا شعاع لها * علامة اینست که آفتاب در صبح آن شب مي برآید
در حالتي که نیست روشني مر اورا * رواه مسلم * ودر روایت احمد آمده که مي برآید آفتاب مانند طشت واز اینجا معلوم
میشود که ابي بن کعب آنرا بنشان گفت نه بنص واگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عمر
رضي الله عنه خواند اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم را وپرسید ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در
ده اخیر است پس گفت ابن عباس مر عمر را که من میدانم یا گمان میبرم که آن شب هفتم است گفت میگذرد یا شب هفتم که باقي
میماند از ده پس گفت عمر از کجا دانستي آنرا گفت پیدا کرد خداي تعالى هفت آسمان را وهفت زمین را وهفت روز را دهر
میگردد در هفت وآدمي پیدا کرده شده است از هفت اندام ومیخورد از هفت وسجده میکنند بر هفت وطواف را هفت کرد

وچهار را هم وچيزها ديگر را گفت آنها پس گفت عمر بتحقيق در يافتي توچيزي را كه نيافتيم و بعضي از فضلا
گفته اند كه خداي تعالى ذكر كرد لفظ ليلة القدر را در سورة انا انزلناه در سه جا واين نه حرف است مجموع آن بيست
وهفت حرف است واين وامثال آن امارات ظنيه است نه دلائل قطعيه وهيچكس را يقين حاصل نيست دران واگرآنحضرت
را بود اذن كرده نشد به تعيين مرصحابه را واگركسي آن ازصحابه باشد كه اعلام كرده شد اورا وي نيز ممنوع بود از اظهار
آن بجهت حكمتي كه در اخفاي آنست والله اعلم وروايت كرده شده است از ابي ذر رضي الله عنه كه وي پرسيد
رسول خدا را صلى الله عليه وسلم وسوگند داد مرآن حضرت را كه خبر دهد اورا بدان پس در غضب آورد آنحضرت را
پس فرمود اگر اذن ميكرد مرا خداي تعالى كه خبر بدهم بدان خبر ميدادم شمارا اگر گويند پس سوگند خوردن
ابي بن كعب بي استثنا وجزم كردن وي بدان چه بود جوابش آنكه اين مبالغه است از ابي بن كعب بنا برغلبة ظن
وسوگند خوردن برغلبة ظن جائز است ومواخذه نيست بران وهمچنين هركه گفته است بغلبة ظن واجتهاد گفته
والمجتهد يخطي ويصيب والله اعلم * وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجتهد في العشر
الاواخر ما لايجتهد في غيره * گفت عائشه بود آنحضرت كه كوشش مينمود ومشقت ميكشيد در عمل در عشر اواخر رمضان
از آنچه نمينمود در غير عشر اواخر * رواه مسلم * وعنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر شد ميزره *
بود آنحضرت چون مي درآمد دهه رمضان محكم مي بست ازار خود را كنايت است از اجتهاد در عبادات زياده برعادت
ويا كنايت از گوشه گرفتن از زنان * واحيى ليله * وزنده ميداشت شب خود را بازنده ميداشت نفس خود را
در شب احياء ليل كه ميگويند دو معني دارد يا بمعني زنده كردانيدن شب است چه حيات وقت وتازگي رسد درعبادت
كردن است دران يا بمعني زنده گردانيدن خود است دران شب چه حيات آدمي در بيداري است خصوصا بعبادت
وخواب در حكم موت است وبيكاري حكم مرده دارد * وايقظ اهله * وبيدار ميكرد انيد اهل خانه خود را تا آنها نيز عبادت
كنند وازسعادت دريافت شب قدر محروم نمانند * متفق عليه * * الفصل الثاني * عن عائشة
رضي الله عنها قالت قلت * گفت عائشه گفتم * يا رسول الله ارايت ان علمت اي ليلة القدر ما اقول فيها * خبر ده مرا
اگر بدانم كه كدام شب است شب قدر روزيابم آنرا چگويم از ذكر ورد عا دران شب * قال قولي * گفت آنحضرت بگو اين
دعا را * اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عني * خداوندا بدرستيكه تو عفو كننده ودوست ميداري عفو را پس عفو كن
از من * رواه احمد وابن ماجة والترمذي وصححه * وعن ابي بكرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
التمسوها * روايت است از ابي بكره گفت شنيدم آنحضرت را كه ميگفت طلب كنيد آنرا يعني ليلة القدر را * في تسع يبقين او في
سبع يبقين او في خمس يبقين * در نه شب كه باقي مي مانند كه چهار شب است يا در هفت شبي كه باقي مي مانند كه سه شب است
يا در پنج شبي كه باقي مي مانند وآن دو شب است چنانكه در حديث ابن عباس ذكر كرديم * او ثلاث او آخر ليلة * يا بجوئيد در سه
شب كه باقي ميمانند كه شب بيست وهفتم است يا شب بيست ونهم است كه شب اخير از رمضان است كه عمل آنجا تمام ميشود وبنده
مستحق اجر ميگردد وبعضي گفته اند كه في تسع يبقين محمول است بر بيست ودوم وفي سبع بر بيست وچهارم وفي خمس محمول
است بر بيست وششم او ثلاث بر بيست ونهم وبعضي گفته اند بر سلخ فتدبر * رواه الترمذي * وعن ابن
عمر قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ليلة القدر * گفت ابن عمر پرسيده شد آنحضرت از شب قدر * فقال هي في كل
رمضان * پس گفت آنحضرت آن شب در هر كل رمضان است واين دو وجه احتمال دارد يكي آنكه ذ هر رمضان است مخصوص
برمضاني دون رمضان نيست دوم آنكه در همه ايام رمضان است ومخصوص بعشرهٔ اواخر نيست كذا قال الطيبي * رواه
ابوداود وقال رواه سفيان وشعبة عن ابي اسحق * وگفت ابو داود روايت كرده است آنرا سفيان ثوري وشعبه از ابي
اسحق كه از اكابر تابعين است * موقوفا على ابن عمر * موقوف برابن عمر ورفع نكرده به پيغمبر صلى الله عليه وسلم

* وعن عبد الله بن انيس قال قلت * كفتم من * يا رسول الله ان لي بادية اكون فيها * بدرستيكه مرا بادية ايست كه ميباشم
دران * وانا اصلي فيها * ومن نماز ميكذارم دران بادية * بحمد الله فمرني بليلة انزلها الى هذا المسجد * پس امركن بشبي
كه فرود آيم دران شب بسوي اين مسجد اشارت كرد بمسجد شريف نبوي صلى الله عليه وسلم كويا قصد وى طلب شب قدر بود
* فقال * پس كفت آنحضرت * انزل ليلة ثلث وعشرين * فرود آى شب بيست وسيوم * قيل لابنه كيف كان ابوك يصنع *
كفته شد مر پسر اورا چكونه بود كه ميكرد پدر تو در مسجد * قال كان يدخل المسجد اذا صلى العصر * كفت پسر وي بود پدر من
كه مي درآمد مسجد را چون ميكذارد نماز عصر * فلا يخرج منه لحاجة * پس بيرون نمى آمد از مسجد براي كاري كه منافي
با عتكاف باشد ودر بعضي اصول * الا لحاجة * يعني بيرون نمي آمد از مسجد مكر براي حاجت ضروري چنانچه حاجت
بشري كه معتكف مضطراست بدان * حتي يصلي الصبح فاذا صلى الصبح وجد دابته علي باب المسجد * پس چون ميكذارد
صبح رامي يافت چارواي خود را بر در مسجد * فجلس عليها * پس مي نشست بر دابه * ولحق بباديته * ومي پيوست بادية
خود را * رواه ابوداود *

* الفصل الثالث * عن عبادة بن الصامت قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم
ليخبرنا بليلة القدر * كفت عبادة بيرون آمد آنحضرت از درون خانه دروقتي كه نمودند بوي ليلة القدر تا خبر دهد مارا بليلة القدر
* فتلاحى رجلان من المسلمين * پس نزاع نمودند وخصومت كردند بيكديكر دو مرد از مسلمانان * فقال * پس كفت آنحضرت
* خرجت لاخبركم بليلة القدر * بيرون آمدم تا خبر دهم شمارا بشب قدر كه كدام شب است * فتلاحى * پس نزاع كردند * فلان
وفلان فرفعت * پس برداشته شد آنشب وفراموش كردانيده شد تعين آن بشومي نزاع آنها ازاينجا معلوم ميشود كه نزاع
وخصومت بيكديكر شنيع است وسبب حرمان از بركات وخيرات وغالبا نزاع ايشان بناحق بود يا متجاوز از حد اعتدال
* وعسى ان يكون خيرا لكم * ونزديك است باشد كه اين برداشتن از خاطر تعين آن ومبهم كردانيدن آن بهتر مر شمارا كه سبب جد
واجتهاد وتكثر طاعت وعبادت كردد * فالتمسوها في التاسعة والسابعة والخامسة * پس طلب كنيد آنرا در بيست ونهم وبيست وهفتم
وبيست وپنجم ازاينجا معلوم ميشود كه آن شب كه نموده بودند متردد بود ميان اين سه شب يا تردد ميان اين سه شب بغلبة
ظن كرد والله اعلم * رواه البخاري * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان ليلة القدر نزل جبرئيل في
كبكبة من الملائكة * چون مي باشد شب قدر فرود مي آيد جبرئيل در جماعت از فرشتكان وكبكبة بضم وفتح جماعت * يصلون
على كل عبد قائم او قاعد يذكر الله * دعا ميكنند واستغفار مي نمايند ودرود مي فرستند بر هر بنده كه ايستاده است يا نشسته
كه ياد ميكند مر خدا را عزوجل * فاذا كان يوم عيدهم * پس وقتي كه باشد روز عيد مسلمانان * يعني يوم فطرهم * يعني روز
فطر ايشان * باهى الله بهم ملائكته * مفاخرت ميكند خداى تعالى ومي نازد به بندكان خود فرشتكان خود را كه طعنه ميزدند
بر ايشان بعصيان * فيقول * پس ميكويد * يا ملائكتي ما جزاء اجير وفى عمله * اى فرشتكان من چيست پاداش مزدوري كه
تمام كند عمل خود را * قالوا ربنا جزاءه ان يوفى اجره * كويند فرشتكان اى پروردكار ما اينست پاداش او كه تمام داده
شود اجرت وى * فقال ملائكتي عبيدي واماني قضوا فريضتي عليهم * پس ميكويد پروردكار تعالى اى فرشتكان من غلامان
وداهان من كزاردند طاعت مرا كه فرض كرده ام بر ايشان كه روزة رمضان است * ثم خرجوا يعجون الى الدعاء *
پستر بيرون آمدند درحالي كه برميدارند آواز خود را بدعاء يعجون بكسر عين وفتح آن * وعزتي وجلالي وكرمي وعلوي
وارتفاع مكاني * سوكند بغلبه وقدرت وبزركى وجود وبلندى قدر وبلندي مرتبة من * لاجيبنهم * هر آينه اجابت ميكنم
وقبول ميكنم دعاي ايشان را * فيقول ارجعوا فقد غفرت لكم * پس ميكويد خداى تعالى بركرديد بتحقيق آمرزيدم مر شمارا
* وبدلت سيئاتكم حسنات * وتبديل ميكنم بديهاى شمارا به نيكيهاى يعني بديهارا مي آمرزم ومحو ميكنم آثار كناهان
را ونيكيها را مي پذيرم وثابت مي كردانم انوار طاعات را يا تبديل ميكنم ملكة معصيت را از نفس بملكة طاعات يا ملكه
ميل مر بدل مر معصيت طاعت وثابت ميكردم بدل عقاب ثواب را چنانكه درحديث آمده است كه روز قيامت مردي را بيارند

فرمان آید که عرض کنید بروی گناهان صغیرهٔ او را و نهان دارید گناهان کبیرهٔ او را و گفته می شود مر او را کردی تو روز
چنین و چنین پس بنده اقرار میکند گناهان صغیره را و منکر نمی شود و میترسد از گناهان کبیره که مبادا اظهار کنند پس
حکم بود که بدهند بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید بنده مرا گناهان بسیار است که نمی بینم آنها را اینجا
الحدیث * قال فیرجعون مغفورا لهم * گفت آنحضرت پس بر می گردند بندگان در حالی که آمرزیده شده است مر ایشانرا
* رواه البیهقی فی شعب الایمان *

* باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت باز داشتن و درنگ
کردن و لازم بودن بجائی و لازم بودن چیزی را و روی آوردن بکسی و در شرع درنگ کردن در مسجد و لزوم وی بر وجه
مخصوص و اعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت مؤکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بران تا آنکه
گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک
کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل می کرد بنوافل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا
با وجود آنکه یک سال ننشست در سال دیگر قضا کرد و ده عشره بنشست زیرا که داب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت
آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسی که دوست میدارد از شما که اعتکاف کند باید
که بکند چنانکه در صحیحین آمده است و نشستن در سال دیگر ده عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق
و تهیأ و استعداد بوصول درگاه و صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکافیست کسی که نذر کرده بدان
و واجب کرده باشد آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشر اخیر رمضان است و جز این دو قسم مستحب است و حنفیه مر زنانرا
در مسجد بیت تجویز کرده اند و مراد به مسجد بیت مکانیست که جدا کرده می شود برای نماز و او را حکم مسجد نیست مگر
درین حکم که جواز اعتکاف نساء است در وی و قول قدیم شافعی نیز همین است و نقل کرده اند بعضی از اصحاب ما که
اعتکاف مرأة در مسجد با زوج خود جائز است و بهمین قائل است امام احمد رحمه الله و اذن آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازواج
مطهره را دلیل است بر آن و منع بجهت مصلحتی دیگر بود چنانکه بیاید بعد ازان امام ابوحنیفه را امام محمد تخصیص کرده اند
بمسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف سبب ترک جماعت که مؤکده تر ازان است نگردد و باعث
بر خروج پنج وقت نشود با امکان احتراز ازان و در شرح ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است
زیرا که جائز است در وی اگرچه اقامت کرده نشود در وی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب
جائز نیست مگر در مسجد جماعت اما اعتکاف نفل جائز است در غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از
شافعی نیز برینست و در حاوی که در مذهب شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجد
و بهتر بدانکه اکثر مدت اعتکاف را حدی معین نه اگر نیت مدت عمر کند رواست و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است
که چیست نزد بعض اقل آن ساعتست و ازین جهت گفته اند که باید که مرد را چون در مسجد در آید نیت
اعتکاف کند تا ثواب آن بدست آرد و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آن است که عبور معتبر نیست
و نزد بعضی اقل اعتکاف یک روز است و مختار در مذهب ما آنست و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف
در اشتراط صوم است و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد در کمتر از یوم پس صائم
اگر مکث کند یکساعت یا دو ساعت حاصل میشود و ثمرهٔ اشتراط صوم آنست که چون نیت اعتکاف شب کند جائز نباشد زیرا که
شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید

* الفصل الاول

* عن عائشة
رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یعتکف العشر الاواخر من رمضان حتی توفاه الله * گفت عائشه بود
آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدا و این بعد ازانکه دهه اول را و وسط نشست
و شب قدر را در نیافت و باری نمودند که شب قدر در عشر اواخر است چنانکه در باب سابق گذشت * ثم اعتکف ازواجه

من بعده * پس ترم معتکف شدند ازواج مطهره آنحضرت بعد از وی یعنی در عشر اخیر واینحدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت
بر اعتکاف وبودن آن سنت موکده چنانکه مذکور شد * متفق علیه * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال کان رسول الله
صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير * بود آنحضرت جواد ترین یا جید ترین مردم به نیکی در جمیع اوقات * وکان اجود
ما یکون في رمضان * و بود جواد تر بودن وی حاصل وقتی که میبود در رمضان که اشرف وانسب اوقات است بفعل
خیر * کان جبرئیل یلقاه في کل لیلة في رمضان * بود جبرئیل که ملاقات میکرد آنحضرت را در هرشب در رمضان * یعرض
عليه النبي صلى الله عليه وسلم القرآن * عرض میکرد برجبرئیل آنحضرت قرآنرا ومی شنوانید ومیکذرانید بروی * فاذا لقيه
جبرئیل کان اجود بالخیر من الریح المرسلة * پس وقتی که ملاقات میکرد او را جبرئیل بود وی صلى الله عليه وسلم جواد
تر وجید تر وتیز تر به نیکی از باد که رها کرده شده است وفرستاده شده است به بشارت اشارت است بقول حق سبحانه وهو الذي
یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته پس باد برانکیزد سحاب را وفرود می آید باران امطار روییدن امیشود بوی ارزاق وبرکات
همچنین وجود شریف باعث ومنشاي خیرات ومبرات وبرکات بود خصوصا درین اوقات ودر حدیث اشارت است بآنکه
آدمی را در اوقات فاضله وصحبت ابرار بیشتر در فعل خیر وکسب خیرات باید کوشید واوردن این حدیث در اعتکاف بجهت آنست
که آنحضرت در رمضان معتکف می بود * متفق علیه * وعن ابي هريرة قال کان یعرض على النبي صلى الله عليه وسلم القرآن
کل عام مرة * بود که عرض کرده میشد بر آنحضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبرئیل بود و منافات نیست میان عرض
کردن آنحضرت قرآنرا بر جبرئیل چنانکه مدلول حدیث اول است ومیان عرض جبرئیل قرآنرا بر آنحضرت چنانکه مفهوم
اینحدیث است زیرا که نخست جبرئیل عرض میکرد بر آنحضرت بعد ازوی آنحضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکه در
سماع از شیخ وقراءت بروی می باشد ودرین غایت احکام امر واتقان اوست ووارد شده است که هر دو می خواندند قرآنرا
بطریق مدارست چنانکه حافظان بیکدیگر بطریق دور میخوانند * فعرض عليه مرتين في العام الذي قبض فيه * پس عرض
کرده شد قرآن بر آنحضرت دو بار در سالی که قبض کرده شد روح مقدس وی * وکان یعتکف کل عام عشرا * وبود آنحضرت که
اعتکاف میکرد هر سالی یک عشر * فاعتکف عشرین * پس اعتکاف کرد آنحضرت دو عشر وعشرین بمعنی بیست نیز خوانده اند
ومآل هر دو عبارت یکی است * في العام الذي قبض فيه * در سالی که قبض کرده شد آنحضرت از جهت کمال شوق وتهیأ و
استعداد بوصول درگاه (بیت) وعدهٔ وصل چون شود نزدیک * آتش شوق تیزتر گردد * رواه البخاري * وعن عائشة
قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اعتکف ادنى الي راسه وهو في المسجد * گفت عائشه بود آنحضرت چون اعتکاف
میکرد نزدیک من میگردانید سر مبارک خود را وحال آنکه وی در مسجد می بود * فارجله * پس شانه میکردم من آنحضرت
را ترجیل شانه کردن وموی فروهشتن ازینجا معلوم شد که باکي نیست برآوردن معتکف سرخود را از مسجد * وکان لا یدخل
البيت الا لحاجة الانسان * وبود آنحضرت که بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول وغایط وهمچنین غسل
جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد نزد جنابت وهمچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه روایتی صریح دران از اصول
نمی یابیم جز آنکه در شرح اورا دکفته است که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد یا نفل * متفق علیه * وعن ابن عمر
رضي الله عنه ان عمر سال النبي * روایت است از ابن عمر که عمر پرسید پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم قال کنت نذرت في الجاهلية
ان اعتکف لیلة في المسجد الحرام * گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم یکشبی در مسجد حرام * قال
فاوف بنذرک * گفت آنحضرت پس ایفا کن نذر خود را اگر نذر کرده بودی * متفق علیه * وبااین حدیث استدلال
کرده شافعي واحمد در روایتی بر آنکه صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر صوم شرط بودی امر
نمیکرد بوفای این نذر وجواب ازین استدلال آنست که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف کنم
روزی پس روایتی که درین دلیل واقع شده است شب با روز مراد است چنانکه از یوم روز با شب مراد است ونزد ابي حنیفه

و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نفل و متمسک ایشان حدیث عائشه است که بیاید لا اعتکاف الا بصوم و این حدیث صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف

الفصل الثاني * عن انس قال کان النبي صلی الله علیه وسلم یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان * گفت انس بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان * فلم یعتکف عاما * پس اعتکاف نکرد یکسالی * فلما کان العام المقبل اعتکف عشرین * پس وقتیکه شد سال آینده اعتکاف کرد در دو ده شب وقضا کرد این بظاهر دلالت وجوب است ولیکن قضا ء سنت موکده نیز آمده است، چنانکه سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوة گذشت * رواه الترمذي ورواه ابوداود وابن ماجة عن ابي بن کعب * وعن عائشة رضي الله عنها قالت کان النبي صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر * بود آنحضرت وقتي که میخواست که اعتکاف کند میگزارد نماز فجر را * ثم دخل فی معتکفه * پس در مي درآمد در جاء اعتکاف خود * رواه ابوداود وابن ماجة * وگفته اند که این حدیث را بخاري ومسلم نیز روایت کرده اند وباقي اصحاب کتب ستة نیز روایت کرده مطولا واستدلال کرده باین حدیث کسیکه قائل است که ابتداي اعتکاف از اول نهار عشرة اخیره کند وباین قائل است اوزاعي وثوري ولیث در یک قول وابوحنیفه ومالک وشافعي واحمد رحمهم الله بر آنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر را یا عشر را ومحمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجد مي درآمد وچون نماز صبح میگذارد در حجره که میساختند براي وي مي درآمد ومنقطع میشد از خلق ومنفرد میگشت ومراد بمعتکف آن حجره ایست که از حصیر ومانند آن براي اعتکاف او میساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتداي اعتکاف از وقت مغرب مي بود وتخلي وانفراد وقت صبح

* وعنها قالت کان النبي صلی الله علیه وسلم یعود المریض وهو معتکف * وهم از عائشه رض روایت است که گفت بود آنحضرت که باز پرس میکرد بیمار را وحال آنکه آنحضرت معتکف بود * فیمر کما هو * پس میگذشت آنحضرت گذشتني مثل هیئتي که وي بران بود * فلا یعرج * پس میل نمیکرد وبسوي جانبي دیگر ونمي ایستاد در همان گذشتن ومیرفت ومي پرسید وتعریج اقامت ومیل از راه بجانبی * یسال عنه * مي پرسید از حال بیمار این بیان عیادت است طیبي گفته که نزد ائمهٔ اربعه آنست که چون بیرون آمد معتکف براي قضاي حاجت واتفاق افتد اورا عیادت مریض وصلوة بر جنازه پس میل نکند ومنحرف نگردد از طریق وایستاده نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمیشود اعتکاف واگر انحراف کند وزیاده بایستد باطل گردد وحسن ونخعي گفته که جائز است مر معتکف را بیرون آمدن براي نماز جمعه وعیادت مریض وصلوة جنازه انتهی * رواه ابوداود * وعنها قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا ولا یشهد جنازة * وهم از عائشه آمده است که گفت سنت بر معتکف آن است که عیادت نکند مریض را وحاضر نشود نماز جنازه را مگر بآن صفت که گفته شد * ولا یمس المراءة ولا یباشرها * ومساس نکند زن را ومباشرت نکند اورا مس سودن بدست ومباشرت نیز بهمین معنی است وبشره روی پوست مردم وگفته اند که مراد بمس مجامعت است ووي مبطل است اعتکاف را باتفاق ومباشرت در غیر فرج بعضي گفته اند مبطل است وبعضي گویند مبطل نیست وبعضي میگویند اگر انزال کند مبطل است واگر انزال نکند مبطل نیست ودر هدایه گفته است اگر جماع کرد در غیر فرج وانزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد وانزال کرد باطل میکرد د اعتکاف وي زیرا که این در معني جماع است تا آنکه فاسد میکرد د بوي روزه واگر انزال نکند فاسد نمیکرد د اگرچه حرام است * ولا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه * وبیرون نیاید معتکف براي حاجتي وکاري مگر براي حاجتي که چاره نیست از ان چنانکه حاجت انساني * ولا اعتکاف الا بصوم * وروا نیست اعتکاف مگر بروزه وروزه شرط است در اعتکاف این دلیل حنفیه است در اشتراط صوم در اعتکاف * ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع * وروا نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع اینجا مسجد جماعت است یا بیان افضل واولی است والله اعلم * رواه ابوداود *

الفصل الثالث * عن ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا اعتکف طرح له

فراشه * ابن عمر روايت ميكند از آنحضرت كه بود آنحضرت چون اعتكاف ميكرد انداخته ميشد براى وى بساطى كه در ته
مى انداخت * ويوضع له سريره * ونهاده ميشد براى آنحضرت تخت وى يعنى چهارپائ وى كه بران ميخفت وچارپايه را
عربان سرير ميكويند ودربعضى نسخ اويوضع بكلمهٔ او * وراء اسطوانة التوبة * انداخته ميشد فراش وسرير وى پس يا پيش ستون
مسجد كه آنرا اسطوانهٔ توبه ميكويند كه ابولبابه انصارى خودرا بآن بربسته بود تاتوبهٔ او قبول افتاد وقصهٔ آن دركتب
سير واحاديث مسطور ومذكور است واسطوانه بضم همزه وسكون سين بمعنى ستون است * رواه ابن ماجه * وعن ابن
عباس رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فى المعتكف * روايت است از ابن عباس كه آنحضرت
گفت درحق معتكف * هو يعتكف الذنوب * معتكف منع كرده ميشود وباز داشته ميشود از گناهان * ويجرى له من الحسنات
كعامل الحسنات كلها * وجزداده ميشود مرمعتكف را از حسنات عبادات كه فوت ميشود اورا بسبب اعتكاف مثل عيادت
مريض ونماز جنازه وزيارت اخوان وجز آن مثل عامل حسنات همه ويجرى برانيز روايت كرده اند ازاجرا
* رواه ابن ماجه * تمام شد كتاب صوم بعون خداى وتوفيق وى وتالى ميشود اورا كتاب فضائل القرآن

* كتاب فضائل القرآن * فضائل جمع فضيلت مشتق از فضل ضد نقص وقرآن مشتق است از قراءت
يا از قران كه بمعنى جمع وضم است ودرقرآن قصص وامرونهى ووعد ووعيد وسور وآيات جمع شده وبيكديگر منضم كرده
وصاحب صحاح وقاموس اوراد درقراءت آورده اند نه درقران وهو الظاهر *

* الفصل الاول

* عن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيركم من تعلم القرآن وعلمه * بهترين شما كسى است
كه آموخت قرآنرا وآموزانيد آنرا وگفته اند كه مراد آن است كه از جملهٔ بهترين است زيراكه خيريت درغير معلم
ومتعلم نيز وارد شده است ونووى ره رفتار اى خود گفته است اگر قدر واجب از قرآن تعلم كرده پس تعلم وى
وتعلم فقه برابر است ودرزياده برواجب فقه افضل است ازان وپوشيده نماند كه اين برتقديريست كه مراد تعلم
وتعليم كلمات قرآن باشد والا تعلم فقه نيز ازلوازم وتوابع قرآن است وخود درزمان نبوت علم فقه همين قرآن بود واحاديث
نبوى تفسير آن ميكرد ولهذا درباب امامت اقرأ صحابه را اعلم ايشان داشته اند فتدبر * رواه البخاري * وعن عقبة بن عامر *
صحابى است كه احوال او درمواضع نوشته شده است * قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن في الصفة * گفت
بيرون آمد آنحضرت ومادرصفه بوديم بضم صاد وتشديد فا مراد صفهٔ مسجد است وآن موضعى بود كه سقف داشت پيش مسجد
وبعضى گفته اند كه آن مسجد قديم بود كه قبلهٔ آن بجانب بيت المقدس بود وبعد ازنسخ آن قبله اوراهمانجا گذاشتند وفقراى
صحابه كه ايشان را اصحاب صفه مى گفتند درانجامى بودند * فقال * پس گفت آنحضرت * ايكم يحب ان يغدو كل يوم الى
بطحان * كدام يكى از شما دوست ميدارد كه بامداد كند هرروز بسوى بطحان بضم با وسكون طاى مهمله * او العقيق *
يا بسوى عقيق شك راويست نام دو موضع است بمدينه كه آنجا بازار بود وشتران درروى فروخته مى شد * فيأتي بناقتين
كوماوين * پس بيارد دو ناقه بزرگ كومان رابفتح كاف وسكون واو وناقهٔ بزرگ كوهان * في غير اثم ولا قطع رحم *
بى ارتكاب معصيت مثل سرقه وغصب وبى بريدن قرابت كه واجب است پيوند بدان اين تخصيص بعد تعميم است كه ازاشد
انواع معصيت است * فقلنا * پس گفتيم ما * يا رسول الله كلنا نحب ذلك * همه ما دوست ميداريم آنرا ودر روايتى
نحب بتحتانيه * قال * گفت آنحضرت * افلا يغدو احدكم الي المسجد * ايا پس بامداد نميكند يكى از شما بسوى مسجد
* فيعلم * پس تعليم كند وبداناند * اويقرأ آيتين من كتاب الله * يابخواند دوآيت ازكتاب خدا ودربعضى نسخ فيعلم بتخفيف
ازعلم وبرين تقدير كلمه او براى شك يا تنويع است * خيرله من ناقتين * اين تعليم دوآيت وخواندن آن بهتراست مراورا
ازدوناقه * وثلث خيرله من ثلث * وسه آيت بهتراست مراورا از سه ناقه * واربع خيرله من اربع * وچهار آيت بهتراست
ازچهارناقه * ومن اعدادهن من الابل * وهمچنين اينها بهتراند ازاعداد خود ازشتران يعنى پنج وشش آيت بهتراست

شامل نر و ماده و لهذا جمل گويند و ماده را ناقه چنانكه انسان مردم را از پنج و شش و طى على القياس و ابل اسم جنس است
هم گويند و زن را هم و مرد را رجل و زن را امرأة گويند اگر گويند كه آيتى از قرآن بهتر است از دنيا و هرچه در دنياست
شتران چه قدر دارند كه بر آنها تفضيل دهند و بيان فضل قرآن با آن كنند جوابش آنست كه حقيقت مراد آن است كه
اشتغال با مر دين بهتر است از آنچه محنت و مشقت ميكشيد دران از طلب رزق غايت آنكه بيان كرد آنرا بمثالى خاص و
مخصوص كرد انيد بناقه گومان از جهت بودن آنها از خيار اموال عرب يا مراد آنست كه تعلم قرآن و اشتغال با مر دين
درامر معاش نيز نافع و موجب مزيد خير و بركت است و بيشتر از اشتغال بتحصيل اسباب دنيا است بحكم ومن يتق الله يجعل له
مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب ودر امر معاد خود چگويند كه تمامه دنيا و ما فيها در جنب او محو و متلاشي است فافهم
وبالله التوفيق * رواه مسلم * وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايحب احدكم اذا
رجع الى اهله ان يجد فيه خلفات عظاما سمانا * گفت آنحضرت آيا دوست ميدارد يكى از شما چون باز گردد بسوي اهل خانهٔ
خود كه بيابد در وي سه ناقهٔ آبستن بزرگ فربه و خلفات جمع خلف بفتح خاء معجمه وكسر لام ناقه آبستن * قلنا نعم *
گفتيم ما آرى دوست ميداريم آنرا * قال * گفت آنحضرت * فثلث ايات يقرء بهن احدكم في صلوته خير له من ثلث خلفات عظام
سمان * پس سه آيت كه بخواند آنها را يكى از شما در نماز خود بهتر است مراورا از سه ناقهٔ آبستن بزرگ فربه و بهمين قياس
اين حديث نيز در معني حديث اول است * رواه مسلم * وعن عائشة رضي الله عنها الماهر بالقرآن مع السفرة الكرام البررة *
زيرك و نيكو دريابنده و استاد در قرآن بحفظ و تجويد با ملائكه و انبيا است كه بزرگانند و نيكوكار يعني در دنيا عامل است
بعمل ايشان و در آخرت رفيق ايشان است و سفرة جمع مسافر بمعني كاتب مشتق از سفر بمعني كتاب يا بمعني سفير مشتق از
سفارت بمعني ميانجي شدن و مراد ملائكه اند كه انتساخ ميكنند كتب سماويه را از لوح محفوظ و ميانجي ميشوند ميان خداى
و رسل وى يا انبيا اند كه انتساخ مينمايند وحي را و سفيراند ميان خداى و امت يا مراد اصحاب رسول صلى الله عليه وسلم اند
كه اول انتساخ قرآن ايشان كردند يا فرشتگان كه اعمال بندگان مى نويسند و كرام جمع كريم و بررة جمع بار بمعني نيكوكار
* والذي يقرأ القرآن ويتتعتع فيه وهو عليه شاق له اجران * و آنكسى كه ميخواند قرآن را و در مى ماند در خواندن
قرآن و خوب نميرود زبان او دران و بزور مى جنباند زبان را و خواندن قرآن بروي دشوار است مراورا دو اجر است
يكى اجرت قراءت دوم اجر مشقت اگرچه ماهر افضل و اكمل است اما از حيثيت تعب و مشقت اين را نيز فضيلتي و اجرى
ثابت است مقصود تسلي و تشبيث طالب است بر مشقت و رياضت فافهم * متفق عليه * وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حسد الا على اثنين * نيست جاى رشك بردن مگر بر دو كس * رجل اتاه الله القران * يكى
مردى كه داده است اورا خداى تعالى قرآنرا * فهو يقوم به آناء الليل وآناء النهار * پس آن مرد برمي خيزد بقرآن وميخواند آنرا
در ساعات شب و ساعات روز * ورجل اتاه الله مالا فهو ينفق منه آناء الليل وآناء النهار * دوم مردى كه داده است اورا
خداى تعالى مالى بس آن مرد انفاق ميكند از ان مال در ساعات شب و ساعات روز * متفق عليه * ودر كتاب العلم مثل
اين حديث در فضيلت علم گذشت و بحقيقت مآل هر دو يكي است چه علم قرآن است و علوم احكام همه مستفاد از وست ليكن
اينجا در فضيلت تلاوت قرآنرا اثبات كرده و ان نيز مفيد علم است فافهم * وعن ابي موسى رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المومن الذي يقرأ القران مثل الاترجة * قصه و حال مسلماني كه ميخواند قرآنرا همچو
حال اترجه است بضم همزه و سكون تا و ضم را و تشديد جيم و اترج بى تا ترنجه و ترنج نيز ميگويند و ترنجه در روايت نيز
آمده ميوهٔ معروفي است كه جامع است ميان طيب طعم و طيب رائحه چنانچه فرمود * ريحها طيبة وطعمها طيب * بوى وى خوش
و مزهٔ وى خوش است و همچنين مؤمن كه ميخواند قرآنرا لذت ميبرد از ان و منعكس ميگردد از وى اشعهٔ انوار قدس
و وصول مى يابد بديگران * ومثل المؤمن الذي لا يقرأ القرآن مثل التمرة لا ريح لها وطعمها حلو * و حال مسلماني كه

نميخوانند قرآن را همچو حال خرما است که نيست بوی مر او را و مزه وی شيرين است * ومثل المنافق الذي لا يقرأ القرآن كمثل
الحنظلة ليس لها ريح وطعمها مر * وحال منافقي که نميخواند قرآن را همچو حنظل است که نيست مر او را بوی و مزه وی تلخ است
* ومثل المنافق الذي يقرء القرآن مثل الريحانة ريحها طيب وطعمها مر * وحال منافقی که ميخواند قرآن را همچو حال ريحان
است که بوی وی خوش است ومزه وی تلخ است * متفق عليه وفي رواية * ودر روايتی اينچنين آمده است * المؤمن الذي يقرء
القرآن ويعمل به كالاترجة والمؤمن الذي لا يقرء القرآن ويعمل به كالتمرة * درين روايت ويعمل به زيادت کرده ودر روايت
اولی اکتفا بعنوان مؤمن نمود که مستلزم عمل است واحتمال دارد که طعم کنايت از اعتقادی که مؤمن در دل دارد ودر داشته باشد
* وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يرفع بهذا الكتاب اقواما ويضع به آخرين *
بدرستي که خدای تعالی بلند مرتبه ميگرداند باين کتاب يعنی قرآن گروهی را که ايمان آوردند بوی وعمل کردند بدان وتلاوت
ميکنند آنرا واخلاص می ورزند دران وپست ميگرداند بوی گروهی ديگر را که برخلاف آن باشند * رواه مسلم * وعن ابي سعيد
الخدري ان اسيد * بضم همزه وفتح سين مهمله * بن حضير * بضم حاء مهمله وفتح ضاد معجمه صحابي انصاري است از نقباي
انصار کبير الشان از افاضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازه او را ونماز گزارد بروی ودفن کرده شد ببقيع مات سنه عشرين
وقيل احدى وعشرين * قال * گفت * بينما هو يقرء من الليل سورة البقرة * در اثنای آنکه وی ميخواند در شب سورة بقره
را * وفرسه مربوطة عنده * واسپ وی بسته شده بود نزد وی * اذ جالت الفرس * ناگاه بجهيد اسپ في الصراح جولان
گرد بر آمدن * فسكت * پس خاموش گشت اسيد وترک کرد خواندن را * فسكنت * پس ساکن شد اسپ وآرام گرفت از جولان
* فقرء * پس باز خواند اسيد * فجالت * پس باز جولان کرد اسپ * فسكت فسكنت * پس باز خاموش گشت اسيد پس
آرام يافت اسپ * ثم قرأ * پس برخواند * فجالت الفرس * پس جولان کرد اسپ سه بار وهمچنين واقع شد * فانصرف *
پس برگشت اسيد از قراءت وگذاشت قراءت را * وكان ابنه يحيى قريبا منها * وبود پسر اسيد که نامش يحيى بود نزديك
باسپ * فاشفق ان تصيبه * پس ترسيد اسيد که برسد اسپ پسرش را وآزار رساند او را * فلما اخره رفع راسه الى السماء *
وچون پس انداخت اسيد پسر را ودور کرد از اسپ برداشت سرخود را بجانب آسمان * فاذا مثل الظلة * پس ناگاه
چيزها بديد مانند سايبان * فيها امثال المصابيح * دران ظله امثال چيزها است مانند چراغها * فلما اصبح حدث النبي * پس
چون صبح کرد ابن حضير خبر کرد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت آنحضرت مکرر دو بار * اقرأ يا ابن حضير
اقرأ يا ابن حضير * بخوان اي پسر حضير ومراد دوام واستمرار است بر قراءت * قال * گفت اسيد بن حضير بجهت اعتذار
از انصراف وگذاشتن قراءت * فاشفقت * پس ترسيدم من * يا رسول الله * ودر نسخه اشفقت بي فا * ان تطأ يحيى * از آنکه
پايمال کند اسپ يحيى را * وكان منها قريبا * وبود يحيى از اسپ نزديك * فانصرفت اليه * پس برگشتم من بسوی يحيى * ورفعت
راسي الى السماء * وبرداشتم سرخود را بسوی آسمان * فاذا مثل الظلة فيها امثال المصابيح * پس ناگاه ديدم مانند سايبان
است که دروی مانند چراغها است * فخرجت حتى لا اريها * پس بيرون آمدم من از جای خود تا آنکه نمی بينم من آنها را
* قال * گفت آنحضرت * وتدري ما ذاك * وميدريابي که چيست آنچه می بيني تو مانند ظله ومصابيح * قال لا * گفت اسيد در
نمی يابم که چيست آن * قال * گفت آنحضرت * تلك الملائكة دنت بصوتك * آن فرشتگانند که نزديك شدند از جهت آواز
تو که قرآن ميخواندی * ولو قرأت لاصبحت ينظر الناس اليها * واگر ميخواندی تمام شب هرآينه صبح ميکردند آن فرشتگان
درحالی که نظاره ميکردند مردم بسوی آنها وهم ميديدند * لا تتوارى منهم * پوشيده نميشدند آن فرشتگان از آدميان
* متفق عليه واللفظ للبخاري وفي مسلم * ودر صحيح مسلم واقع شده است لفظ * عرجت في الجو * بالا رفت آن ظله در هوا
ميان آسمان وزمين جو بفتح جيم وتشديد واو ميان آسمان وزمين وگشادگی وادي * بدل فخرجت على صيغة المتكلم * بجای
لفظ فخرجت بصيغه متکلم که در روايت اولی واقع شده است * وعن البراء قال كان رجل يقرء سورة الكهف * وگفت براء

بن عازب که از مشاهیر صحابه است بود مردی که میخواند سورهٔ کهف را * والی جانبه حصان * ودر پهلوی وی اسپی بود
وحصان بکسر حاء مهمله نر اسپ * مربوط بشطنین * بسته شده بود آن اسپ بدو رسن شطن بشین معجمه وطاء مهمله مرد و
مفتوح رسن یا رسن دراز را گویند * فتغشته سحابة * پس پوشید آن اسپ را و آمد بربالای وی ابری * فجعلت تدنو وتدنو * پس
گشت آن ابر که نزدیک شده می آید و می آید * وجعل فرسه تنفر * وگشت اسپ وی که میگریزد و تنفر بتا و یا هردو روایت اسب وفرس
مذکر و مونث هردو آید * فلما اصبح اتی النبي * پس چون صبح کرد آمد نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فذکر ذلک له *
پس ذکر کرد آن واقع را برای آنحضرت * فقال تلک السکینة * پس گفت آنحضرت که آن سکینه است * تنزلت بالقرآن * که فرود
آمده است بسبب قرآن سکینه بمعنی آرامش و اسکتی و بمعنی رحمت آید و آنچه حاصل کرده بوی آرام و سکون و صفای قلب و برود
ظلمت نفسانیت و فرود آرد ضیای رحمانیت و حضور ذوق وغیبت و گاهی صورت گیرد بصورت ابر و مانند آن و کلام درین
در فصل اول از کتاب العلم زیاده برین گذشته است فتذکر * متفق علیه * وعن ابی سعید بن معلی * بضم میم وفتح عین وتشدید
لام صحابی انصاری مدنی است * قال کنت اصلی فی المسجد * گفت بودم من که نماز میکردم در مسجد * فدعانی النبي *
پس خواند مرا پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فلم اجبه حتی صلیت * پس جواب ندادم من آنحضرت را تا آنکه نماز گزاردم
* ثم اتیته * پستر آمدم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز * فقلت * پس گفتم بقصد اعتذار ندادن جواب * یا رسول الله
انی کنت اصلی * بدرستیکه من بودم که نماز میکردم باین سبب جواب ندادم * قال * گفت آنحضرت * الم یقل الله *
آیا نگفته است خدای تعالی * استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم * پاسخ دهید مر خدا را و رسول را وقتی که بخواند رسول خدا
شما را وطاعت کنید فرمان او را که خواندن او از جانب حق است وطاعت او طاعت حق * ثم قال * پستر گفت آنحضرت
* الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن * آیا تعلیم نکنم و ندانانم ترا بزرگترین سورهٔ که در قرآن است * قبل ان تخرج
من المسجد * پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد * فاخذ بیدی * پس گرفت دست مرا * فلما اردنا ان نخرج * پس هنگامیکه
خواستیم که بیرون آئیم * قلت * گفتم * یا رسول الله انک قلت لاعلمنک اعظم سورة من القرآن * بدرستیکه تو گفتی که
مر آینه بدانانم ترا بزرگتر سورهٔ از قرآن * قال * گفت آنحضرت اعظم سورة از قرآن * الحمد لله رب العالمین
هی السبع المثانی * این سوره سبع مثانی است * والقرآن العظیم الذی اوتیته * واین سورهٔ قرآن عظیم است که داده شدهٔ
است مرا اشارت است بقول حق سبحانه وتعالی ولقد اتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم یعنی بتحقیق دادیم
ترا ای محمد هفت آیت که مکرر میشود در نماز قراءت وی یا ثنا کرده شده است بر ان بفصاحت و اعجاز و ثنا گوینده است
برخدا بچیزی که وی سبحانه اهل آن است که مراد بدان فاتحه است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بآن نیز فاتحه است و مبالغه
فرمود که قرآن عظیم همین است وجزو اعظم قرآن است و تحقیقه فی کتب التفسیر * رواه البخاري * ودر روایت ترمذی از
ابی هریره آمده است که این قصه نسبت با بی بن کعب است * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجعلوا بیوتکم مقابر * نگردانید خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبرها که مانند مرده درون
افتاده باشد بعد آن ذکر کرد چیزی که افضل وانفع است مر بیوت و اهل آنرا که تلاوت قرآن است و فرمود * ان الشیطان
ینفر من البیت الذی یقرء فیه سورة البقرة * بدرستیکه شیطان میگریزد از خانهٔ که خوانده می شود در وی سورهٔ بقره
* رواه مسلم * وعن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقرأوا القرآن * گفت ابو امامه شنیدم که میگفت
آنحضرت بخوانید قرآنرا * فانه یاتی یوم القیامة شفیعا لاصحابه * پس بدرستیکه قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده
مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت میکنند بر آن * اقرأوا الزهراوین * بخوانید دو سورهٔ روشن و تابان تر و تازه را
* البقرة وسورة آل عمران * ان دو سوره که ام اند سورهٔ بقره و سورهٔ آل عمران * فانهما تاتیان یوم القیمة کانهما
غمامتان * پس بدرستیکه آن دو سوره می آیند روز قیامت گویا که آن دو سوره دو ابر اند غمام ابر و در قاموس گفته غمام

ابرسفيد * او غيايتان * بدو ياي تحتانيه هرچه سايه كند بالاي سرا بر وجز آن * او فرقان من طير * يا دو جماعت از طيرانند * صواف * صف زده وفرق بكسر فا وسكون را در اصل كله كوهچند مراد تشبيه به يكي ازين سه چيز است * تحاجان عن اصحابهما * درحالي كه حجت ميكنند از جانب خوانندگان خود وملازمت كنندگان خود باز تخصيص كرد بفضل سورة بقرة وفرمود * اقروا سورة البقرة * بخوانيد سورة بقرة را * فان اخذها بركة * پس بدرستيكه گرفتن اين سورة بركت وسبب مزيد نعمت وسعادت است * وتركها حسرة * وگذاشتن آن سبب دريغ وپشيماني نيست * ولا يستطيعها البطلة * وتوانائي ندارند اخذ آنرا اهل بطالت وكسالت وگاهي ببطلة ساحران فاجران نيز مراد مي افتد * رواه مسلم * وعن النواس * بفتح نون وتشديد واو * بن سمعان * بفتح سين مهمله وكسر آن صحابيست ساكن شام * قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول يوتى بالقرآن يوم القيمة واهله * گفت شنيدم آنحضرت را كه ميگفت آورده ميشود قرآن روز قيامت واهل قرآن * الذين كانوا يعملون به * آنكساني كه بودند كه عمل ميكردند باحكام قرآن * تقدمه * بضم دال * سورة البقرة وال عمران * پيشواي قرآن را سورة بقرة وسورة ال عمران * كانهما غمامتان * گويا اين دو سورة دو ابرانند * اوظلتان سوداوان * يا دو سايبان سياه وصف سياهي از جهت ازدحام وتراكم وبرهم نشستن بعضي بربعضي است * بينهما شرق * درميان اين دو سورة فرجه وفرق است از جهت فصل وتميز به تسميه وشرق در اصل شگافتن گوش گوسفند وبعضي شرق اينجا بمعني اشراق ودرخشندگي گيرند وآن نيز نور تسميه است * اوكانهما فرقان من طير صواف تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم * وعن ابي بن كعب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا اباالمنذر * بضم ميم وسكون نون وكسر ذال معجمه كنيت ابي بن كعب است * اتدري اي آية من كتاب الله معك اعظم * مي داني كدام آيت است از كتاب خدا با تو بزرگتر * قلت * گفتم * الله ورسوله اعلم * خدا ورسول خدا دانا تراست * قال * باز گفت آنحضرت * يا اباالمنذر اتدري اي آية من كتاب الله معك اعظم قلت * اين بار گفتم بزرگتر آيت از كتاب خدا * الله لا اله الا هو الحي القيوم * يعني آية الكرسي * قال * گفت ابي بن كعب * فضرب في صدري * پس زد آنحضرت دست بر سينه من ودر بعضي نسخ بيده صريحا مذكور است * وقال ليهنئك العلم * وگفت آنحضرت گوارا باد ترا علم * يا اباالمنذر * مدح كرد آنحضرت ابي بن كعب را بدريافت آنكه بزرگتر آية الكرسي است اگرچه آن دريافت بتصرف والقاء آنحضرت بود يهنك بفتح تحتانيه وسكون ها وكسر نون ودر بعضي نسخ يهنئك بهمزه واصل همين است ويهنك تخفيف آنست * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال وكلني رسول الله * گفت ابو هريرة وكيل كرد انيد مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بحفظ زكوة رمضان * بنگاهداشتن زكوة رمضان كه مراد صدقه فطر است كه بوي رضي الله عنه سپردند تا وقت ديگر ميان فقرا بخش كنند * فاتاني آت * پس آمد مرا آينده يعني شخص آمد * فجعل يحثو من الطعام * پس شروع كرد آن شخص آينده كه ميگرفت بهردودست از ان طعام كه صدقه فطر بود * فاخذته * پس گرفتم من آن شخص را * وقلت لارفعنك الى رسول الله * وگفتم هر آينه برميدارم ترا ومي برم بسوي پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * چنانچه خصم را نزد حاكم مي برند * قال * گفت آن شخص * اني محتاج وعلي عيال * بدرستي كه من فقيرم وبر گردن من بار عيال است * ولي حاجة شديدة * ومرا حاجتي سخت است * قال * گفت ابو هريرة * فخليت عنه * پس رها كردم اورا * فاصبحت * پس صبح كردم ونزد پيغمبر رفتم * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يا اباهريرة ما فعل اسيرك البارحة * چه شد بندي دي شب تو * قلت * گفتم * يارسول الله شكى حاجة شديدة وعيالا * گله كرد حاجت سخت را وعيال را * فرحمته وخليت عنه * پس مهرباني كردم اورا ورها كردم اورا * قال اما انه قد كذبك * گفت آنحضرت آگاه باش كه وي تحقيق دروغ گفته است بتو در قول از كه من محتاجم وعيالدارم وحاجت سخت دارم * وسيعود * ونزديك است كه باز آيد * فعرفت انه سيعود * پس دانستم من كه وي باز مي آيد * لقول رسول الله * از جهت گفتن پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم انه سيعود * كه وي باز مي آيد * فرصدته * پس منتظر نشستم اورا * فجاء يحثو من الطعام * پس آمد درحالي كه

ميگيرد طعام بهرد وكف دست شود * فاخذته * پس گرفتم اورا * فقلت لارفعنك الى رسول الله * پس گفتم من هرآينه
مى بردارم ومى برم ترا بسوي رسول خدا * صلى الله عليه وسلم قال دعني فاني محتاج وعلي عيال لا اعود * گفت بگذار مرا
بدرستي كه من محتاجم وبر من بار عيال است باز نمى آيم * فرحمته فخليت سبيله فاصبحت فقال لي رسول الله صلى الله
عليه وسلم يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة قلت يا رسول الله شكى حاجة شديدة وعيالا فرحمته فخليت سبيله فقال اما انه
قد كذبك * دروغ گفت در دعوي احتياج وعيال وباز ماندن * وسيعود فرصدته فجاء يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهذا آخر ثلث مرات * واين آخر سه بار است كه مى آئي * انك تزعم لا تعود ثم تعود *
بدرستيكه تو ميگوئي كه باز نمى آئي تو پس تر باز مى آئي * قال * گفت * دعني * بگذار مرا * اعلمك كلمات ينفعك الله بها * تعليم كنم
ترا كلماتيكه سود كند ترا خداى تعالى بآن كلمات * اذا اويت الى فراشك فاقرأ اية الكرسي * چون پناه گيري وبيائي توبسوى
جامهٔ خواب خود پس بخوان آيت الكرسي كه * الله لا اله الا هو الحي القيوم حتى تختم الاية * تا ختم ميكني آيت را تا هو العلي العظيم واين
را آيت الكرسي ازان گويند كه در وى ذكر لفظ كرسى است * فانك لن يزال عليك من الله حافظ * پس بدرستي كه هميشه
مى باشد بر تو از جناب خدا نگاهبانى * ولا يقربك شيطان * ونزديك نمى آيد ترا شيطان از جن وانس * حتى تصبح * تا آنكه
صبح ميكني * فخليت سبيله * پس رها كردم اورا وآنحضرت صلى الله عليه وسلم با بي هريره امر نفرموده بود كه اورا رها نكني
والبته پيش ما مى آري پس رها كرد اورا ميگويد ابوهريره * فاصبحت * پس صبح كردم ونزد آنحضرت آمدم * فقال
لي رسول الله * پس گفت مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما فعل اسيرك * چه شد اسير تو * قلت * گفتم * زعم انه
يعلمني كلمات ينفعني الله بها * گفت كه وى تعليم ميكند مرا كلماتى كه سود دهد مرا خداى تعالى بسبب آن كلمات * قال * گفت
آنحضرت * اما انه قد صدقك * آگاه باش كه وى بتحقيق راست گفته است انچه گفته است از خاصيت آيت الكرسي وهمچنين
است خاصيت اين آيت كه وى خبر داده * وهو كذوب * ووى در ساير اعمال خود دروغ گو است * تعلم من تخاطب
منذ ثلث ليال * ميداني تو اى ابوهريره با كه خطاب ميكني وبا كه سخن ميگوئي درين سه شب * قلت لا * گفتم نميدانم
* قال ذاك شيطان * فرمود آن شيطانى از شياطين است كه براى تنقيص صدقات واخلال بحال خير آمده بود * رواه
البخاري * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال بينما جبرئيل قاعد عند النبي صلى الله عليه وسلم * در اثناى آنكه جبرئيل ع م
نشسته است نزد آنحضرت * اذ سمع نقيضا من فوقه * ناگاه شنيد جبرئيل ع م يا آنحضرت آوازيرا از بالاى خود نقيض
بقاف وضاد معجمه آواز مانند آواز در وقت محمل و پالان واول مناسبتر است بفتح * فرفع راسه * پس برداشت جبرئيل ع م
يا آنحضرت سرخود را * فقال * پس گفت جبرئيل ع م * هذا باب من السماء فتح اليوم * اين دريست از آسمان كشاده شد
امروز * لم يفتح قط الا اليوم * وكشاده نشد آن در هرگز مگر امروز * فنزل منه ملك * پس فرود آمد از راه آن در فرشته واين
كلام راوي است * فقال * پس گفت جبرئيل ع م * هذا ملك نزل الى الارض لم ينزل قط الا اليوم * اين فرشته ايست كه
فرود آمده بسوي زمين فرود نيامده بود هرگز مگر امروز * فسلم * پس سلام گفت آن فرشته * وقال ابشر بنورين اوتيتهما *
پس گفت فرشته بآنحضرت شاد شويد ونورى كه داده شدهٔ بتو آن دو نور * لم يؤتهما نبي قبلك * داده نشد
آن دو نور را هيچ پيغمبرى پيش از تو * فاتحة الكتاب وخواتيم سورة البقرة * دو نور يكى ام است يكى سورهٔ الحمد
ديگر دو آيت كه در آخر سورهٔ بقره اند از آمن الرسول تا آخر سوره * لن تقرأ بحرف منهما الا اعطيته * هرگز نخواني
بحرفى از فاتحة الكتاب وخواتيم سورهٔ بقره مگر آنكه داده شود ثواب آن ترا يا اجابت كرده شود دعاى كه در انست يعنى
اين عمل البته مقبول است واين دعاها البته مستجاب اند ومراد بحرف كلمه است كه در آنها واقع اند مثل اهدنا وربنا لا
تؤاخذنا وربنا ولا تحملنا وجز آن بر تقدير معنى اول اگر حروف كه اجزاى كلمات اند از حروف تهجى مراد دارند نيز
درست است چنانكه آمده است كه هر حرف قرآنرا اجري وثوابى است * رواه مسلم * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم الآيتان من آخر سورة البقرة * روايت است از ابي مسعود كه نام وى عقبة بن عمرو بن ثعلبة انصاريست
گفت گفت آنحضرت دو آيت است از آخر سورهٔ بقره * من قرء بهما في ليلة * كسيكه بخواند اين دو آيت را در شبي * كفتاه *
كفايت ميكنند خواننده را يعني دفع ميكنند ازوى شر جن وانس را يا بسنده اند او را از باقي اوراد در شب اگر هيچ ورد ديگر
نخواند كفايت است * متفق عليه * وعن ابي الدرداء رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حفظ
عشر آيات من اول سورة الكهف * كسيكه ياد گيرد و بخواند ده آيت از اول سورهٔ كهف * عصم من الدجال * نگاه داشته
ميشود از دجال مراد دجال معهود است كه در آخر زمان بر آيد و مردم را در فتنه اندازد يا از هر كذاب تلبس و دجل در
لغت كذب و خيانت و خداع و تلبيس است * رواه مسلم * و در روايت ترمذي هم از ابي الدرداء سه آيت نيز آمده است
چنانكه در فصل ثاني بيايد * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايعجز احدكم ان يقرء في ليلة ثلث القرآن * آيا
قاتواني ميكند يكي از شما از آنكه بخواند در شبي سه يك قرآنرا * قالوا * گفتند صحابه * كيف يقرء ثلث القرآن * چگونه خواند
يكي از ما ثلث قرآن را در شب كه خالي از عسرتي نيست خصوصا اگر هر شب ميفرمائي با وجود اوراد ديگر و اداى حق نفس
و زوجه كه امر است برعايت آن * قال قل هو الله احد يعدل ثلث القرآن * فرمود اين سوره برابر است ثلث قرآنرا در ثواب
و فضيلت بطريق الحاق ناقص بكامل و رزي سبحانه بفضل خود تضاعيف ثواب آنرا بمرتبهٔ اصل ثواب قراءة ثلث قرآن ميرساند
وگفته اند كه قرآن را قصص است و احكام و توحيد و قل هو الله احد مشتمل است بر توحيد * رواه مسلم و رواه البخاري
عن ابي سعيد * وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث رجلا على سرية * روايت است از عائشه كه
آنحضرت فرستاد مردى را بر لشكري و سريه بفتح سين و تخفيف را و تشديد تحتانيه پاره از لشكر يعني فوجى كه بجاى فرستند نه
لشكر عظيم * وكان يقرأ لاصحابه في صلوتهم فيختم بقل هو الله احد * و بود آن مرد كه چون امامت ميكرد ميخواند قرآن مر ياران
خود را در نماز كه با يشان ميگذارد پس ختم ميكرد قراءة را به قل هو الله احد يعني عادت وى آن بود كه ميخواند بعد از فاتحه
قل هو الله احد كذا قال الطيبي و ظاهر دران مينمايد كه تمام قراءة كه فاتحه و سوره است ميخواند و آخر آن قل هو الله احد
ميخواند در هر ركعت و از حديث صحيح بخاري معلوم ميشود كه بعد از فاتحه قل هو الله احد ميخواند پس از وى سورهٔ ميخواند
پس گفتند اصحاب وى باوى كه تو افتتاح ميكني باين سوره و با ز كفايت نميكني باين تا آنكه سورهٔ ديگر نيز ميخواني يا همين سوره
را بخوان يا اين را بگذار و سورهٔ ديگر بخوان گفت من اين سوره را ترك نميكنم اگر شما دوست ميداريد كه امامت كنم شما را باين
بكنيد و اگر مكروه ميداريد ميگذارم شما را و او را افضل قوم ميدانستند و مكروه ميداشتند كه جز وى امامت كند ايشانرا * فلما
رجعوا ذكروا ذلك للنبي * پس چون باز آمدند از لشكر ذكر كردند آن قصه مر پيغمبر را صلى الله عليه وسلم * فقال * پس گفت
آنحضرت * سلوه لاي شيء يصنع ذلك * بپرسيد او را از براي چه ميكند آنرا يعني التزام سورهٔ قل هو الله احد را * فسألوه *
پس پرسيدند او را كه براى چه ميكني * فقال * پس گفت آن مرد * لانها صفة الرحمن * از براى آن ميكنم كه اين سوره
صفت خداي تعالى است * وانا احب ان اقرءها * و من دوست ميدارم كه بخوانم او را * فقال النبي صلى الله عليه وسلم
اخبروه ان الله يحبه * خبر دهيد او را كه خداى تعالى دوست ميدارد او را و در روايت صحيح بخاري آمده است كه
آنحضرت ازوي پرسيد كه چه منع كرد ترا از آنكه نكني آنچه امر ميكردند ترا ياران تو و چه داشت ترا بالتزام اين سوره در
هر ركعت گفت بدرستيكه من دوست ميدارم اين سوره را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو آنرا در آورد ترا در بهشت
* متفق عليه * وعن انس ان رجلا قال * روايت است از انس كه مردي گفت * يا رسول الله اني احب هذه السورة *
بدرستيكه من دوست ميدارم اين سوره را * قل هو الله احد * بيان سوره است * قال * گفت آنحضرت * ان حبك اياها
ادخلك الجنة * بدرستيكه دوست داشتن تو اين سوره را در آورد ترا در بهشت و مستحق آن كرد * رواه الترمذي وروى البخاري
معناه * و روايت كرد بخاري معني آنرا بلفظ ديگر چنانكه ذكر كرديم * وعن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم الم تر آيات انزلت الليلة * ايا نمي بيني ونمي شناسي آيتها را كه فرود فرستاده شد امشب مقصود تعجب و تعجيب
است ازان * لم ير مثلهن قط * ديده ودانسته نشده است مانند اين آيات هرگز در باب تعوذ زيرا كه دران پناه جستن از مكاره
ظاهر و باطن و جسماني و روحاني بكمال مبالغه و توكيد * قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس * آن آيات اينست كه اين
دو سوره متضمن آنست * رواه مسلم * وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا اوى الى فراشه
كل ليلة * بود آنحضرت وقتيكه مي آمد بسوي جامهٔ خواب خود هر شب * جمع كفيه ثم نفث فيهما بهم * مي آورد هردو
كف دست خود را بيشتر رميل ميل دو هردو كف دست نفخ و نفث وتفل دم كردن صرف بي آنكه از آب دهن چيزي با وي
باشد وتفل دميدن باچيزي از آب دهن و نفث كمتر از تفل * فقرء فيهما * پس ميخواند آنحضرت در هردو كف دست * قل هو الله
احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس * ومدلول كلمهٔ فاء رنقرأ اقتضاي آن ميكند كه قراءت بعد از نفث
باشد وظاهر آنست كه بر عكس باشد اول خواندن باشد پس از وي نفث پس بعضي ميگويند كه مراد بنفث ارادهٔ نفث است
وبعضي ميگويند فا اينجا بمعني واو است و بعضي ميگويند تقديم نفث بر قراءت براي مخالفت سحرهٔ بطله است و نيز گفته اند
كه آن از سهو راوي يا كاتب است والله اعلم * ثم يمسح بهما ما استطاع من جسده * بعد ازان مسح مي كرد آنحضرت بهردو كف دست
چيزي را كه ميتوانست از تن شريف خود يعني تا انجا كه دست ميرسيد * يبدء بهما على راسه و وجهه * آغاز ميكرد بكف دانيدن
هردو كف دست بر سر خود و روي مبارك خود * وما اقبل من جسده * وانچيزي كه پيش است از جسد شريف و بعد ازوي
بجانب ديگر * يفعل ذلك ثلث مرات * ميكرد اين خواندن و دميدن و مسح كردن را سه بار و هم در روايت عائشه آمده است
كه آنحضرت در مرض اخير گرفت هردو دست عائشه را و خواندن و دميدن در دستهاي عائشه و امر ميكرد با مرا رهردو دست
وي بر جسد شريف خود * متفق عليه * وسنذكر حديث ابن مسعود * وسرانجام است كه ذكر كنيم حديث عبد الله بن مسعود را
كه اولش اينست * لما اسري برسول الله صلى الله عليه وسلم * بروي ذكر اعطاي خواتيم سورهٔ بقره است * في باب المعراج
ان شاء الله * در باب معراج كه انسب است بدان باب و در مصابيح در باب فضل القرآن مذكور است .

* الفصل الثاني * عن عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثلثة تحت العرش يوم
القيمة * سه چيز زير عرش اند روز قيامت كنايت است از اختصاص اين سه بكمال قرب و اعتبار در درگاه عزت بحيثيتي كه ضايع
نميكند وي سبحانه حق آنها را * و اجر كسي را كه محافظت ميكند بر ان و ترك نميكند مجازات عاملان آنها را چنانكه حال
مقربان درگاه سلاطين است * القرآن * يكي ازان سه چيز قرآن است * يحاج العباد * كه حجت ميكند بندگان را گاهي
حجت ميكند براي نفع ايشان بجهت محافظت ايشان حقوق آن را و گاهي بر ضرر ايشان در آنچه ضايع كردند و اعراض
نمودند از احكام و حدود وي * له ظهر و بطن * هر قرآن را ظاهريست و باطني ظاهر آنچه همه مؤمنان شريك اند در فهم آن
و عمل بدان و باطن آنچه جز فهم خواص بدان نميرسد اشارت است بآنكه هر كس مطالب خود را ماخذ است بقدر آنچه رسيده
است علم و فهم وي بقرآن عظيم * والامانة * دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق ناس است در اموال و اعراض
و دماي ايشان يا مخصوص باموال داخلند كه ودائع است و متبادر بفهم از ذكر امانت آنست و لا امانتي كه در قول حق سبحانه
انا عرضنا الامانة على السموات والارض اشارت بدان واقع شده شامل تمامهٔ تكاليف و احكام است * والرحم تنادي
الا من وصلني * سوم رحم است آواز ميدهد و فرياد ميكند رحم و ميگويد ندا ولاكه باشيد كسيكه بپيوندد مرا و رعايت
كند حق مرا * وصله الله * بپيوندد او را لطف و كرم خدا و رعايت كند او را * ومن قطعني قطعه الله * وكسيكه ببرد مرا و
پيوند نكند و رعايت نكند حق مرا ببرد او را قهر و غضب خدا و ببرد اند از او را از درگاه رحمت خود و تخصيص برحم
كرده شد اشارت است بغايت اهتمام و اعتناي بوي * رواه في شرح السنة * وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقال لصاحب القرآن اقرأ وارتق * گفته ميشود مر صاحب قرآن را و ملازم او را بتلاوت و عمل بقرآن

وبرو بر درجات جنت بر قدر آنچه ميخواني از آيات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند بالا باقصى درجات جنت برآيد که آماده
کرده شده است براي او ولائق است بحال او پس امر شامل است جميع اصحاب قرآنرا از انبياء و مرسلين و اولياء و علماء و سائر صالحين
بر قدر درجات ايشان * ورتل كما كنت ترتل في الدنيا * و بترتيل و تجويد بخوان قرآنرا چنانکه ترتيل ميکردي در دنيا
في الصراح ترتيل هموار و آرميده خواندن رتل بفتحتين سخن هموار * فان منزلك عند آخر آية تقرءها * پس
بدرستيکه منزل تو نزد آخر آيتي است که ميخواني آنرا * رواه احمد والترمذي وابوداود والنسائي * وعن ابن عباس
رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذي ليس في جوفه شيء من القرآن كالبيت الخرب * بدرستيکه
آنکسانيکه نيست در درون وي چيزي از قرآن هم چو خانهٔ ويرانست که آدمي درون وي نيست وفي الصراح جوف درون
شکم ظاهر آنست که مراد حفظ قرآنست زياده بر ما يجوز به الصلوة و بعضي تعميم کرده اند و گفته اند حفظا او نظرا
والله اعلم * رواه الترمذي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول الرب * ميگويد پروردگار تبارك وتعالى * من شغله القرآن عن ذكري ومسئلتي * کسيکه باز ميدارد
اورا قرآن از ذکر من و دعا و سوال من که در غير قرآن است * اعطيته افضل ما اعطي السائلين * ميدهم اورا بهتر و زياده
تر از آنچه ميدهم سوال کنندگانرا ظاهر آنست که گفته شود ذکر کنندگانرا وليکن همچنين نگفت و اکتفا بذکر سوال کرده
زيرا که ذکر نيز در حقيقت دعا است وليکن بطريق کنايت و تعريض زيرا که ذکر کريم و ثناء وي در معني سوال
وطلب است و در حديث ديگر آمده است کسيکه باز دارد اورا ذکر من از سوال من ميدهم اورا بهتر از آنچه ميدهم
سوال کنندگانرا پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از همه ذکر و دعا جز وي از قرآن است و قرآن کل الکل است
و آنکه بعضي از درويشان مريدانرا بذکر مشغول ميدارند و تلاوت قرآنرا چند گاه موقوف کنانند مصلحت
در وي آنست که ظهور اثر ذکر اسرع و اظهر است و حصول آن در قرآن بطي است اما بعد از حصول اتم و اکمل
است که زوال پذير نيست بلکه لذت و نتيجهٔ ذکر زود مي آيد و زود مي رود مگر آنکه بسرحد ملکه برسد و بفناي
تمام کشد که الفاني لا يرد الى اوصافه و در قرآن در آيند و در پا بنده کند اذکار الشيخ الشهاب الدين سهروردي
رحمه الله رحمة واسعة و نيز گفته است که طالب بقرآن و تلاوت آن در نماز و غير نماز بهر آرزوئي که دارد زود ازوا
برسد * وفضل كلام الله على سائر الكلام كفضل الله على خلقه * و فضل کلام خدا بر باقي کلام سائر خلق همچو فضل خدا است
عز اسمه بر خلق وي * رواه الترمذي والدارمي والبيهقي في شعب الايمان وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب * وعن ابن
مسعود رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حرفا من كتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشر امثالها *
کسيکه بخواند يك حرف از کتاب خدا پس مر اورا نيکي است و مقرر است که هر نيکي جزا داده ميشود بده مانند آن واقل
اينست و اکثررا حدي نيست اگر گويند اين خود در همه جا و همه نيکيها است فضل قرآن چيست جوابش آنکه بودن هر حرف
از قرآن نيکي از فضل قرآن است که بر هر جزو وي ثوابي مرتب است و در سائر اعمال بر عمل يك نيکي است نه که هر پارهٔ
از وي نيکي ديگر باشد نعم عملي هست که مرکب از چند عمل است آنجا هر هر عمل که جزو عمل است نيز نيکي است فافهم
بعد از ان مي فرمايد * لا اقول الم حرف * نمي گويم الم حرف است * الف حرف * الف تنها حرف است و همچنين
* لام حرف وميم حرف * مراد باين کلام نه نفي حرفيت است از الم که مرکب از سه حرف است و مفتتح سوره است
واثبات مر اسامي حروف را بلکه مراد نفي از اسامي است و اثبات مر مسميات را که بسائط حروفند پس باين معني حسنات
الم که فاتحهٔ سورهٔ بقره است مثلا نود باشد و آنکه در الم ترا است سي فافهم * رواه الترمذي والدارمي وقال الترمذي
هذا حديث حسن صحيح غريب اسنادا * وعن الحارث الاعور * تابعي کوفيست مشهور بصحبت امير المؤمنين علي ابن
ابي طالب رضي الله عنه * قال مررت في المسجد * گفت گذشتم در مسجد ظاهر آنست که مسجد کوفه مراد است * فاذا الناس ،

يخوضون في الاحاديث * پس ناگاه مردم درآمده اند در سخنان خوض بآب درآمدن و بسخن درآمدن و بكاري درشدن
* فدخلت على علي رض * پس درآمدم بر امير المؤمنين علي رضي الله عنه * فاخبرته * پس خبر دادم او را باين حال
مردم * فقال * پس گفت علي رضي الله عنه * اوقد فعلوها * آيا اين چنين است كه تو گفتي و بتحقيق كردند اين خصلت
شنيع را و خوض كردند در باطل * قلت نعم * گفتم آري كردند * قال * گفت علي * اما اني سمعت رسول الله * آگاه
باش بدرستي كه من شنيدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم * يقول * ميگفت * الا انها ستكون فتنة * آگاه باشيد
بدرستي كه قصه اينست كه نزديك است كه پيدا شود فتنه از اختلاف مردم و افتادن در باطل و اهوا * قلت ما المخرج
منها * گفتم چيست سبيل بيرون آمدن و نجات يافتن ازان فتنه * يا رسول الله قال كتاب الله * گفت آنحضرت مخرج
كتاب خدا است كه قرآن است * فيه نبأ ما قبلكم * دران قرآن هست خبر چيزيست كه پيش از شما بوده اند از احوال امم
ماضي و وقائع ايشان * وخبر ما بعدكم * و خبر چيزي كه پس از شما بيايد از احوال مردم آينده و احوال قيامت * وحكم
ما بينكم * و در قرآن است حكم احكام معاملات و وقائع كه ميان شما است * هو الفصل * او است كلام فاصل ميان حق و باطل
يا كلام مفصول و مبين كه نيست در وى اشتباه و ابهام * ليس بالهزل * نيست قرآن هزل يعني بيهوده و نادرست
خلاف جد اشارت است بقول حق سبحانه انه لقول فصل وما هو بالهزل * من تركه من جبار قصمه الله * كسى كه بماند
او را و انقياد نورزد بوى و مستبد و مستقل گردد بعقل و برأى خود از جهت تكبر كننده ستمكار خداوند حق بشكند و پاره پاره
كند او را خداى تعالى * ومن ابتغى الهدى في غيره اضله الله * و كسى كه طلب كند راه راست را در غير قرآن گمراه سازد
او را خداى تعالى * وهو حبل الله المتين * و قرآن رسن محكم است استوار كه ايشان را مى كشد بدان و راه قرب خود
بوى ايشان ميرسند بآن درگاه بتعلق و تمسك بدان * وهو الذكر الحكيم * و او است ذكر مشتمل بر بيان سعادت و كمال مبدأ
و معاد و ظاهر و باطن * وهو الصراط المستقيم * و او است راه راست كه زودي و آسان بمنزل مقصود رساند * وهو الذي
لا يزيغ به الاهواء * و قرآن آن چيزيست كه ميل نميكنند بسبب وى هواها نفس از حق بباطل مگر آنكه اتباع كنند متشابهات
را و ترك كنند محكمات او را * ولا تلتبس به الالسنة * و آميخته نميگردد بوى زبانها يعني مشتبه و مختلط نميگردد بغير خود
از جهت غايت امتياز و انفراد وى بفصاحت و اسلوب يا مراد آنست كه دشوار نمى آيد و تنگ نميگردد بر زبانها از جهت
انشراح دلها بر تلاوت و نه از التباس پوشيده شدن كار بر كسى و آميخته شدن تاريكي با روشنائي * ولا يشبع منه العلماء * و سير
نميشوند از وى علما يعني احاطه نميكنند علوم ايشان بدان تا بايستند ازان مانند ايستادن كسى كه سير ميشود از طعام و
فارغ ميگردد ازان و يا سير نميگردد از تلاوت وى كسى كه بدانند و حاضر گردد از ملاحت الفاظ و لطافت معاني آن * ولا يخلق
عن كثرة الترديد * و كهنه نميگردد از بسيارى ترديد و تكرار و نميرود رونق و رواج وى و لذت قراءت و استماع وى و يخلق
بفتح يا و بضم لام و بضم يا و كسر لام نيز روايت است * ولا ينقضي عجائبه * و تمام نميشود و بپرداخته نميگردد كارهاى شگفت
وى و تمام نميگردد معاني و معارف وى و ازين جهت است كه سير نميشوند از وى علما و كهنه نميگردد از تكرار * هو الذي لم ينته
الجن اذ سمعته حتى قالوا * و قرآن چيزيست كه باز نه ايستادند جن وقتي كه شنيدند آنرا يعني باز نيامدند از مدح و ثناي وى
و توقف و صبر نتوانستند تا آنكه گفتند بر سبيل بداهت و استعجال * انا سمعنا قرآنا عجبا * بدرستيكه ما شنيديم
قرآن شگفت را * يهدي الى الرشد * كه راه مى نمايد بسوى صلاح كار رشد بره شدن و بسامان بودن مراد ميان راهها
* فآمنا به * پس ايمان آورديم بقرآن اين نيز مقوله جن و تتمه آيت است * من قال به صدق * كسيكه قائل شود و تكلم كند
بقرآن راست گو شود * ومن عمل به اجر * و كسيكه عمل كند بقرآن و كار كند بدان ثواب داده شود * ومن حكم به عدل *
و كسيكه حكم كند بوى عادل بود و بر طريق عدالت رود * ومن دعا اليه هدي الى صراط مستقيم * و كسيكه دعوت كند
و خواند مردم را بسوى قرآن راه نموده شود بسوى راه راست * رواه الترمذي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث

اسناده مجهول * وكفت ترمذي اين حديثي است كه اسناد وى مجهول است يعني بعضى رجال اسناد وي مجهول اند
* وفى الحارث مقال * ود رحارث اعور كه منتهاى اسناد است سخن است نسائى كفته كه قوي نيست ود رقولي كفته لا باس
به وشعبى كفته كه كذاب است وابن معين كفته ضعيف است وبعضى كفته اند ثقه است * وعن معاذ الجهني * بضم جيم و
فتح ها از ثقات تابعين است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فيه * كسى كه بخواند قرآنرا
وعمل كند بچيزى كه در قرآن است * البس والداه تاجا يوم القيمة * پوشانيده شود پدر ومادر اورا افسري روز قيامت
* ضوءه احسن من ضوء الشمس في بيوت الدنيا لو كانت بينكم * روشنائي آن تاج نيكتر وقويتر از روشنائي آفتاب باشد
درخانهاي دنيا اكر مي بود آفتاب درخانهاي شما يعني نزديك بشما ودرين مبالغه است در نورانيت وي وبعضي كفته اند
كه الباس تاج كنايت است از ملك وسيادت * فما ظنكم بالذى عمل بهذا * پس چيست كمانهاي شما بآنكسي كه بخواند و
عمل كند بقرآن يعني پدر ومادر اورا بسبب وي اين درجه واين كرامت خواهد شد قياس توان كرد كه خودش راچه
مقدار خواهد بود * رواه احمد وابوداود * وعن عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لو جعل
القرآن في اهاب ثم ابقي فى النار ما احرق * اكر كردانيده ميشود قرآنرا در پوستي پس انداخته ميشود در آتش
نميسوخت يعني عظمت شان وشرف او بحديست كه اكر بفرض وتقدير در آتش اندازند نسوزد وليكن ظهور اين كرامت بر
دست هركس نيست وبعضي كفته اند كه اين معجزهٔ قرآن بود در زمان كرامت نشان آنحضرت صلعم ومتحقق بود وبعضي
كفته اند كه مراد نار آخرت است كه مميز است ميان حق وباطل وجز برحق كار كر نيفتد وبعضي كفته اند كه مراد آنست كه
هركه قرآن خواند وبدان عمل كند در دوزخ نرود ومراد با هاب پوست آدمى وبدن اوست واهاب بكسر همزه جلد غير
مدبوغ را كويند ودرين مبالغهٔ ديكر است كه فساد واحتراق بچرم غير مدبوغ زود سرايت ميكند * رواه احمد وابوداود
والدارمي * وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ القرآن * هركه بخواند قرآنرا
* فاستظهره * پس ياد كرد آنرا * فاحل حلاله وحرم حرامه * پس حلال كرد اند حلال اورا وحرام كرد اند حرام اورا
يعني اعتقاد كند وعمل كند بدان * ادخله الله الجنة * مي درآرد اورا خدايتعالى در بهشت * وشفعه في عشرة من اهل
بيته * وقبول ميكند شفاعت اورا در ده كس از اهل بيت وى * كلهم قد وجبت لهم النار * همه اهل بيت وي كه بتحقيق واجب
شده است مر ايشانرا آتش يعني اين چنين اهل بيت كه فاسق اند ومستحق آتش شده اند * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي
وقال الترمذي هذا حديث غريب وحفص بن سليمان الراوي ليس هو بالقوي يضعف فى الحديث * وعن ابي هريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لابى بن كعب كيف تقرأ فى الصلوة * كفت آنحضرت مر ابي بن كعب را كه چكونه قراءة ميكني
درنماز يعني چه ميخواني درنماز * نقرأ ام القرآن * پس خواند ابي بن كعب فاتحه را * فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم والذي نفسي بيده ما انزلت فى التورية ولا فى الانجيل ولا فى الزبور * فرمود بخدا سوكند كه فرود فرستاده نشده
است در توريت ونه در انجيل ونه در زبور * ولا فى القرآن مثلها * ونه در قرآن كه از همه فاضلتر است مانند ام القرآن
* وانها سبع من المثاني والقرآن العظيم الذي اوتيته * وام القرآن سبع المثاني است وقرآن عظيم كه داده شده است مرا تفسير
اين در فصل اول در حديث سعيد بن المعلى كذشت * رواه الترمذي وروى الدارمي من قوله * وروايت كرده است
دارمي از قول وي * ما انزلت ولم يذكر ابي بن كعب * وذكر نكرده است ابي بن كعب را وسوال وجواب اورا بلكه كفته است
عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما انزلت فى التوريت ولا فى الانجيل والزبور والقرآن مثلها يعني
مثل ام القرآن الحديث * وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعلموا القرآن
فاقروه * بياموزيد قرآنرا پس بخوانيد اورا * فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ وقام به * بدرستى كه حال قرآن مركسى را
كه آموخت پس خواند قرآنرا وقيام ليل كرد بدان * كمثل جراب محشو مسكا * همچو حال انبانى است كه پر كرده شده

است از مشك * تفوح ريحه كل مكان * ميدمد بوي وي در هر جا * فوح دميدن بوي خوش * ومثل من تعلمه فرقد وهو في جوفه *
وحال كسيكه آموخت قرآنرا پس خواب كرد وقيام ليل نكرد وحال آنكه قرآن در شكم اوست * كمثل جراب اوكي على
مسك * همچو حال انبان مشك است كه بسته شده است سروي پوشيده نماند كه ظاهر حديث آنست كه مراد بقيام شب
برخاستن وخواندن قرآن باشد در نماز شب بقرينهٔ مقابلت وي برقود كه بمعني خواب است وبعضى از قيام بقرآن عمل
بدان مراد دارند ورقود را كنايت از غفلت وترك عمل دارند فافهم * رواه النسائي وابن ماجة * وعنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حم المؤمن الى اليه المصير * كسيكه بخواند سورهٔ حم را كه اورا سورهٔ مؤمن ميگويند تا قول
وي واليه المصير قوله تعالى حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب ذي الطول
لا اله الا هو اليه المصير * وآية الكرسي * وبخواند آية الكرسي را * حين يصبح * هنگامى كه صبح كند * حفظ بهما حتى يمسى * نگاهداشته
ميشود ببركت اين دو آيت از آفات وبلاهاي ظاهر وباطن تا آنكه شام كند * ومن قرأ بهما حين يمسي حفظ بهما حتى يصبح * وكسيكه
بخواند آن دو آيت را هنگامي كه شام كند نگاهداشته شود تا آنكه صبح كند * رواه الترمذي والدارمي وقال الترمذي هذا
حديث غريب * وعن النعمان بن بشير * ولادت وي بعد از چهارده ماه است از هجرت واول مولوديست كه زائيده
شد انصار را بعد از هجرت واورا وپدر اورا صحبت است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله كتب كتابا
قبل ان يخلق السموات والارض بالفي عام * بدرستيكه خداى تعالى نوشت كتابي را يعنى امر كرد ملائكه را بنوشتن آن پيش از
آفريدن آسمانها وزمين را بدو هزار سال * انزل منه آيتين ختم بهما سورة البقرة * فرو فرستاد از ان كتاب دو آيت
كه ختم كرد بآن دو آيت سورهٔ بقره را تحقيق اين كتاب وكتابت وي باين مدت در شرح كرده شده است * ولا تقرءان في دار ثلث
ليال فيقربها الشيطان * وخوانده نشوند اين دو آيت در هيچ سراي سه شب پس اينكه نزديك شود آن سرايرا شيطان * رواه
الترمذي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث غريب * وعن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
قرأ ثلث آيات من اول الكهف عصم من فتنة الدجال * كسيكه بخواند سه آيت را از اول سورهٔ كهف نگاهداشته ميشود از فتنهٔ
دجال چنانكه نگاهداشته شدند اصحاب كهف از شر جبار كه نام او دقيانوس بود ودر فصل اول هم از ابي الدرداء از حديث
مسلم گذشت كه هركه ياد دارد ده آيت از اول سورهٔ كهف نگاهداشته شود از شر دجال وتواند كه اول بر ده آيت اين
خاصيت مرتب ساخته باشند بعد از ان توسيع فضل نموده بر سه آيت ساختند تا در حفظ وقراءت فرق ننهند والله اعلم * رواه
الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل شي قلبا وقلب القرآن يس *
بدرستيكه مر هر چيزيرا دلست ودل قرآن سورهٔ يا سين است وگفته اند كه دل هر چيزي خلاصه وزبدهٔ اواست واين سورهٔ شريفه
مشتمل است بر مقاصد قرآن بروجه اتم واكمل با قصر نظم وصغر حجم آن والله اعلم * ومن قرأ يسين كتب الله له بقراءتها قراءة
القرآن عشر مرات * وكسيكه بخواند يس را بنويسد خداي تعالي براي او بسبب خواندن اين سوره ثواب خواندن قرآن ده بار
* رواه الترمذي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث غريب * وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الله تعالى قرأ طه ويس قبل ان يخلق السموات والارض بالف عام * روايت است از ابي هريره كه گفت
گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه بدرستيكه خداي تعالى خواند يعني اظهار كرد سورهٔ طه ويسين را پيش از انكه پيدا كند
آسمانها وزمين را بهزار سال * فلما سمعت الملائكة القرآن * پس هرگاه كه شنيدند فرشتگان قراءت طه ويسين را وقرآن در
اصل مصدر است بمعني قراءة بعد از ان اطلاق كردند اورا بر مقروء واينجا باين معنى نيز درستست پس يا تمام قرآن مراد
باشد كه طه ويسين جزو اويند يا همين طه ويسين مراد باشد كه قرآن نام جزو وكل هردو است * قالت * گفتند فرشتگان * طوبى لامة
ينزل هذا عليها * خير وخوبي باد مر امتى را كه فرو فرستاده شود اين قرآن كه مراد بدان اين دو سوره است بر ان امت
* وطوبى لاجواف تحمل هذا * وخوبي باد مر شكمها را ودرونها را كه بردارند آنرا وحافظ آن كردند * وطوبى لالسنة

تتكلم بهذا * وخوشى باد مر زبانهارا كه تكلم كنند باين وبخوانند اين را * رواه الدارمي * وعنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من قرأ حم الدخان في ليلة * كسيكه بخواند حم را كه او را سورة دخان ميكويند در شبي * اصبح يستغفر له سبعون
الف ملك * صبح ميكند در حالتى كه آمرزش ميخواهند او را هفتاد هزار فرشته * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب
وعمر بن ابي خثعم * بفتح خاء معجمه وسكون مثلثه و فتح عين * الراوي * كه راوي اين حديث است * يضعف * ضعيف
داشته ميشود در حديث * وقال محمد يعني البخاري هو منكر الحديث * و كفته است بخاري كه عمر مذكور منكر حديث است
* وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حم الدخان في ليلة الجمعة غفر له * كسيكه بخواند سورة دخان را
در شب جمعه آمرزيده ميشود مر او را در اين حديث تخصيص بشب جمعه واقع شده ودر حديث سابق هر شب كه خواند شب
جمعه يا غير شب جمعه پس خواندن شب جمعه اوليست تا حاصل كرده فضيلت يقينا * رواه الترمذي وقال هذا حديث
ضعيف * ودر بعضي نسخ غريب ضعيف * وهشام ابو المقدام الراوي يضعف * وعن العرباض بن سارية * صحابيست از
آنها كه نازل شده در ايشان ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم الآيه * ان النبي * روايت ميكند كه پيغمبر صلى الله عليه
وسلم * يقرأ المسبحات قبل ان يرقد * ميخواند مسبحات را پيش از آنكه خواب كند ومسبحات بكسر باي موحده سورتهاى كه
كه در اول آنها سبحان يا يسبح يا سبح است كذا قال الطيبي * يقول ان فيهن آية خير من الف آية * ميكفت آنحضرت كه در اين
سورتها آيتي است كه بهتر است از هزار آيت وطيبي كفت كه آن آيت مبهم است چنانچه شب قدر وساعت جمعه والله اعلم
وتوان كه آخر آيت سورة حشر مراد باشد وروى مذكور در مشهور است در ادعية ماثوره واول سورة حديد تا عليم بذات الصدور
نيز مذكور است ومشمول اين حديث يقول طيبي على الاجمال است والله اعلم * رواه الترمذي وابو داود ورواه الدارمي عن خالد
بن معدان * بفتح ميم وسكون عين مهمله * مرسلا * بطريق ارسال زيرا كه خالد تابعيست * وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب
* وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان سورة في القرآن ثلثون آية شفعت لرجل حتى غفر له * كفت
آنحضرت كه سورة است در قرآن كه سي آيت است شفاعت كرد مر مردي را تا آنكه آمرزيده شد آن مرد را * وهي * وآن
سورة * تبارك الذي بيده الملك رواه احمد والترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجة * وعن ابن عباس قال ضرب
بعض اصحاب النبي * كفت ابن عباس كه زد بعضي اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم * خباءه على قبر * خيمه خود را بر قبري
وخباء بكسر خاي معجمه ممدوده خيمه ودر بعضي نسخ خباءة بتاء در آخر * وهو لا يحسب انه قبر * ووي كمان نميبرد كه آن
قبر است * فاذا فيه انسان يقرأ * پس ناكاه در ان قبر آدمي است كه ميخواند سورة * تبارك الذي بيده الملك حتى ختمها *
تا آنكه ختم كرد اين سوره را * فاتى النبي * پس آمد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فاخبره * پس خبر داد آنحضرت را
* فقال النبي * پس كفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم هي المانعة * اين سوره مانع است يعني منع كننده وباز دارنده
است عذاب را از خواننده خود * هي المنجية * اين سوره رستكاري دهنده است خواننده خود را * تنجيه من عذاب الله *
رستكاري ميدهد او را از عذاب خدا * رواه الترمذي وقال * وكفت ترمذي * هذا حديث غريب * وعن جابر ان
النبي صلى الله عليه وسلم كان لا ينام حتى يقرأ * روايت است از جابر كه آنحضرت بود كه خواب نمي كرد تا آنكه ميخواند
* الم تنزيل وتبارك الذي بيده الملك رواه احمد والترمذي والدارمي وقال الترمذي * وكفت ترمذي * هذا
حديث صحيح وكذا في شرح السنة * وهمچنين كفته محيي السنة در شرح السنة كه اين حديث صحيح است * وفي المصابيح
غريب * ودر مصابيح كفته كه اين حديث غريب است مكرر كفته ام كه غرابت با صحت منافات ندارد مكر آنكه مراد بغريب شاذ
باشد * وعن ابن عباس وانس بن مالك قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن * كفت ابن
عباس وانس كه كفت آنحضرت سورة اذا زلزلت الارض برابر است نصف قرآن را وثواب قراءة وي ثواب قراءة نصف قرآن
است * وقل هو الله احد تعدل ثلث القرآن * وقل هو الله احد برابر است ثلث قرآن را * وقل يا ايها الكافرون تعدل ربع

القرآن * برابر است ربع قرآن را و در توجيه بودن اذا زلزلت نصف قرآن گفته اند كه قرآن بيان مبدأ و معاد ميكند
و در اين سوره بيان معاد است و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجه بودن قل يا ايها الكافرون
ربع قرآن آنست كه قرآن مشتمل است بر تقرير توحيد و ثبوت احكام و قصص و اين سوره محتويست بر اول زيرا كه
براءت از شرك اثبات توحيد است والله اعلم * رواه الترمذي * وعن معقل * بفتح ميم وسكون عين وكسر قاف * بن يسار *
بفتح تحتانيه وتخفيف مهمله صحابيست از اهل بيعة الرضوان روايت ميكند از وى حسن بصري وغير وى * عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال من قال حين يصبح ثلث مرات * گفت آنحضرت هر كه بگويد هنگامى كه صبح كند سه بار * اعوذ بالله
السميع العليم من الشيطان الرجيم فقرأ ثلث آيات من آخر سورة الحشر * پس بخواند سه آيت از آخر سورة حشر از قول
وى سبحانه هو الله الذي لا اله الا هو تا آخر سورة * وكل الله به سبعين الف ملك * وكيل كرداند خداى تعالى بوى هفتاد هزار
فرشته را توكيل وكيل كردانيدن وكذاشتن كار را بكسى * يصلون عليه حتى يمسي * درود مى فرستند اين هفتاد هزار
فرشته بروى و دعا ميكنند و آمرزش ميخواهند مر او را تا آنكه شام كند * وان مات في ذلك اليوم مات شهيدا * واگر بميرد
آن كس در آن روز ميميرد شهيد يعنى با ثواب شهيد * ومن قالها حين يمسي كان بتلك المنزلة * وكسى كه بگويد اين
آيات را هنگامى كه شام ميكند باشد بهمان منزلت كه در صباح ذكر كرده شد از توكيل هفتاد هزار فرشته و صلوات ايشان
بروى و شهيد مردن اگر بميرد در آن شب * رواه الترمذي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث غريب * وعن انس من
قرأ كل يوم مائتي مرة * كسى كه بخواند هر روز دو صد بار * قل هو الله احد محي عنه ذنوب خمسين سنة * محو كرده
شود از وى گناهان پنجاه سال محو پاك كردن نوشته ونقش از لوح * الا ان يكون عليه دين * مگر آنكه باشد بروى وامى
* رواه الترمذي والدارمي وفي روايته خمسين مرة * ودر روايت دارمي خواندن وى پنجاه بار واقع شده * ولم يذكر
الا ان يكون عليه دين * ذكر نكرده است دارمي اين استثنا را واين استثناء معني دارد يكى آنكه اين گناه كه دينست
محو كرده نميشود و دين را گناه گفت بجهت تغليظ و تشديد ديگر آنكه بر تقدير وجود دين گناهان محو كرده نميشود وقراءت
اين سوره تاثير نميكند والله اعلم * وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من اراد ان ينام على فراشه فنام على يمينه * كسى كه
خواهد كه بخواب كند بر جامه خود پس بخوابد بر جانب راست خود * ثم قرأ مائة مرة * پس قرأت بخواند صد بار * قل هو الله
احد اذا كان يوم القيمة يقول له الرب * وقتى كه باشد روز قيامت ميگويد مر او را پروردگار * يا عبدي ادخل على يمينك الجنة *
اى بنده من در آى بر جانب راست خود بهشت را * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * وعن ابي هريرة ان النبي
صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقرأ * روايت است از ابي هريرة كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم شنيد مردى را كه مى خواند
* قل هو الله احد فقال * پس گفت آنحضرت * وجبت * واجب گشت * قلت ما وجبت * گفتم من چه چيز واجب شد * قال
الجنة * گفت آنحضرت بهشت واجب شد * رواه مالك والترمذي والنسائي * وعن فروة بن نوفل * بفتح فا وسكون را
تابعي است وبعضى گفته اند كه مر او را صحبت است * عن ابيه * روايت ميكند از پدرش نوفل كه صحابى است * انه قال *
كه پدرش گفت * يا رسول الله علمني شيئا اقوله اذا اويت الى فراشي * بياموزان مرا چيزى كه بگويم آنرا وقتى كه پناه آرم
بسوى جامه خواب خود يعنى بخوانم در وقت خواب رفتن * فقال * پس گفت آنحضرت * اقرأ * بخوان * قل يا ايها
الكافرون فانها براءة من الشرك * زيرا كه اين سوره بيزار اينست از شرك بترك عبادت آنچه عبادت ميكنند كافران پس
در خواب روى برى شوى از شرك و پاك از آلايش آن واگر بميرى بر توحيد بميرى * رواه الترمذي وابو داود
والدارمي * وعن عقبة بن عامر قال بينا انا اسير مع رسول الله صلى الله عليه وسلم * در اثناى آنكه من سير ميكنم با پيغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم بين الجحفة * ميان جحفه بضم جيم وسكون حاى مهمله وفا * والابواء * وميان ابوا بفتح
همزه وسكون موحده وبمد همزه نيز آمده هر دو موضع اند ميان مكه ومدينه زادهما الله تشريفا وتكريما * اذ غشيتنا ريح وظلمة

شدیدة * ناگاه پوشید ما را باد و تاریکی سخت * فجعل رسول الله * پس گشت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یتعوذ * که پناه میجوید * باعوذ برب الفلق واعوذ برب الناس * ودر بعضی از روایات فقهیه آمده که ترک قل ازین دو سوره جائز است - وا ینحد بث سند وی میتواند بود * ویقول * ومیگوید آنحضرت * یا عقبة تعوذ بهما * ای عقبه پناه جو باین دو سورة * فما تعوذ متعوذ بمثلهما * پس پناه نجسته است هیچ پناه جوینده بمانند این دو سوره در تعوذ بی مانند * رواه ابوداود * وعن عبد الله بن خبیب * بضم خاء معجمه وفتح موحده صحابیست مدنی حلیف انصار * قال * گفت * خرجنا فی لیلة مطر وظلمة شدیدة * بیرون آمدیم در شب باران وتاریکی سخت * نطلب رسول الله * درحالیکه میجوئیم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فادرکناه * پس دریافتیم آنحضرت را * فقال * پس گفت آنحضرت * قل * بگو یعنی بخوان * قلت * پس گفتم من * ما اقول * چه گویم یعنی چه خوانم * قال * گفت آنحضرت بخوان * قل هو الله احد والمعوذتین * وبخوان معوذتین بضم میم وکسر واو ومراد قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس است * حین تصبح وحین تمسی * در هنگامی که صبح کنی و هنگامی که شبانگاه کنی * ثلث مرات * سه بار * تکفیك من کل شیء * بسند کی میکند ترا از هرچیز یعنی دفع میکند هر آفت وبلا را * رواه الترمذی وابوداود والنسائی * وعن عقبة بن عامر قال قلت * گفت گفتم * یا رسول الله اقرأ سورة هود او سورة یوسف * ایا بخوانم سورهٔ هود یا سورهٔ یوسف یعنی بقصد تعوذ و دفع بلیه * قال * گفت آنحضرت * لن تقرأ شیأ ابلغ عند الله * هرگز نمی خوانی تو چیزی را رساتر وتمام تر در باب تعوذ نزد خدا * من قل اعوذ برب الفلق * که در وی تعوذ است از شر تمامهٔ مخلوقات عموما وخصوصا * رواه احمد والنسائی والدارمی * الفصل الثالث * عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعربوا القرآن * اعراب کنید قرآن را یعنی بیان کنید واظهار کنید معانی آنرا واعراب در لغت بمعنی بیان واظهار آید وحرکات وسکنات را که نحویان اعراب میگویند هم بجهت آن میگویند که ظاهر ومبین میکرد دبآن معانی ودرین شریك است هرکه زبان عرب را میداند بعد ازان بیان فرمود انچه مخصوص است باهل شریعت ومسلمانان بقول خود * واتبعوا غرائبه * وپیروی کنید غرائب قرآن را وتفسیر کرد غرائب را بفرائض وحدود وفرمود * وغرائبه فرائضه وحدوده * وغرائب قرآن فرایض است یعنی احکام واجبه وحدود او ست یعنی سنن وآداب وتسمیه اینها بغرائب بجهت آن باشد که مخصوص است باهل دین واز جهت آنکه ایمان غریب است پس احکام وی نیز غریب باشد وطیبی گفته که مراد بغرائب مقدرات مواریث است وبحدود احکام یامراد بغرائب آنچه واجب است بر مکلف اتباع آن وبحدود اسرار ورموز چنانکه لکل آیة ظهر وبطن انتهی * وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال قراءة القرآن فی الصلوة افضل من قراءة القرآن فی غیر الصلوة * خواندن قرآن در نماز بهتر است از خواندن آن در غیر نماز وافضل حالات قراءة قرآن خواندن اوست در نماز ایستاده بعد ازان نشسته * وقراءة القرآن فی غیر الصلوة افضل من التسبیح والتکبیر * وخواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح وتکبیر وتحمید اگرچه در نماز باشند زیرا که تسبیح وتکبیر وتحمید وتهلیل همه جزو قرآن اند ولهذا افضل داده اند قیام نماز را از رکوع وسجود بجهت اشتمال قیام بر قراءة قرآن * والتسبیح افضل من الصدقة * وتسبیح وتحمید وذکر خدا فاضلتر است از صدقه وصرف مال در راه خدا ومشهور آنست که عبادت متعدی که نفع آن بغیر برسد فاضلتر است از عبادت لازم که نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد وذکر ازان مستثنی بود وذکر خدا اکبر وبزرگتر است از همه چنانکه در احادیث صحیحه آمده که ذکر بهتر وفاضلتر است از انفاق ذهب وفضه در راه خدا واحادیث درین باب بسیار است واینحدیث که در کتاب مذکور است یکی ازانها مستند بر * والصدقة افضل من الصوم * وصدقه دادن در راه خدا وصرف کردن بهتر است از روزه داشتن وامساک کردن در مال وگفته اند که در صوم امساک مال است از نفس بعد ازان صرف کردن مال بران ودر صدقه صرف کردن مال است بر غیر چنانچه گفته است (بیت) * وگرنه چه حاجت که زحمت بری * زخود باز گیری

وهم خود خوري * وجهت افضليت صوم كه اشارت كرده شد بان تعليقي كه دركتاب صوم گذشت كه هرعمل بني آدم
يكي بده است مكرر روزه كه آن براي من است ومن جزا ميدهم بدان باقي است وشك نيست كه اختلاف جهات وحيثيات
معتبر است در امثال اين مسائل وباين اشارت كرد بقول خود * والصوم جنة من النار * وروزه داشتن سپر است از آتش
دوزخ وسبب حفظ ونگاهداشتن است از آفات شهوات وكيد شيطان كه سبب دخول نارند وگفت طيبي كه چون نظر كرده
شود بذات عبادت نماز فاضلتر از صدقه باشد وصدقه از صوم وچون نظر كنند بهريكي بحسب اثر وخاصيت آن صوم افضل بود
انتهى * وعن عثمان بن عبد الله بن اوس * بفتح همزه وسكون واو * الثقفي * بفتح مثلثه وقاف * عن جده * روايت
ميكند عثمان از جد خود كه اوس است وعثمان تابعي است واوس صحابي * قال * گفت اوس * قال رسول
الله * گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قراءة الرجل القرآن في غير المصحف الف درجة * ثواب خواندن
مرد قرآن را در غير مصحف يعني از بر خواندن هزار درجه دارد * وقراءته في المصحف تضعيف الى ذلك الى الفي درجة *
وثواب خواندن وي در مصحف زياده كرده ميشود بر ثواب خواندن از بر تا دو هزار درجه از جهت زيادت
ثواب نظر كردن بمصحف ومساس كردن وبرداشتن آن وبتحقيق وارد شده است كه نظر كردن در مصحف عبادت است
وبسياري از صحابه وسلف در مصحف ميخواندند آورده اند كه عثمان را رضي الله عنه دو مصحف پاره شد از جهت كثرت
قراءت وي درآن ونووي گفته كه اين حكم على الاطلاق نيست بلكه اگر قاري را تدبر وتفكر وجمعيت قلب
بيشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد يادخواندن افضل باشد واگر هردو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود
وطيبي گفته كه تمكن وقدرت بر تفكر واستنباط معاني در صورت قراءة از مصحف بيشتر است ودر كليت اين سخن
نظر است * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه القلوب تصدأ كما يصدأ الحديد * بدرستيكه
اين دلهاي مردم زنگ ميگيرد وتيره ميگردد چنانكه زنگ ميگيرد آهن * اذا اصابه الماء * وقتيكه برسد آهن را آب
* قيل * گفته شد * يا رسول الله ما جلاؤها * چيست سبب روشني دل وصقالت وي * قال كثرة ذكر الموت وتلاوة القرآن *
گفت آنحضرت موجب جلاي قلوب بسيار ياد كردن مرگ وتلاوت قرآن است * تلاوت برفع است وبجر نيز روايت
كرده اند وبروجه اول مراد اصل تلاوت باشد قطع نظر از كثرت آن * روى البيهقي الاحاديث الاربعة في شعب
الايمان * وعن ايفع * بفتح همزه وسكون تحتانيه وبفا * بن عبد الكلاعي * بفتح كاف وتخفيف لام وعين مهمله منسوب
بذي الكلاع كه موضعي است از يمن صحابيست رئيس قوم خود بود وآنحضرت صلى الله عليه وسلم ورا نزد خود طلبيد
پس هجرت كرد ومسلمان شد * قال * گفت ايفع كه * قال رجل * گفت مردي * يا رسول الله اي سورة القرآن اعظم *
كدام سورة قرآن بزرگتر است * قال * گفت آنحضرت * قل هو الله احد * اين سورة بزرگتر است وسابقا گذشت كه اعظم
سور قرآن فاتحة الكتاب است ومعتبر تعدد جهات وحيثيات است چنانكه گفتيم * قال * گفت آنمرد * فاي آية اعظم في
القرآن * پس كدام آية در قرآن بزرگتر است * قال آية الكرسي * فرمود آية الكرسي بزرگتر است كه * الله لا اله الا هو الحي القيوم *
است * قال فاي آية يا نبي الله تحب ان تصيبك وامتك * گفت آنمرد پس كدام آيت اي پيغمبر خدا دوست ميداري كه
برسد خير وبركت ودعاي او ترا وامت ترا * قال خاتمة سورة البقرة فانها من خزائن رحمة الله * زيرا كه آن از خزينهاي
رحمت خداي تعالى است * من تحت عرشه * از زير عرش وي تعالى * اعطاها هذه الامة * داده است خداي تعالى آنرا
باين امت مرحومه * لم تترك خيرا من خير الدنيا والآخرة * نگذاشته اين خاتمه هيچ خيري از خير دنيا وآخرت * الا
اشتملت عليه * مگر آنكه مشتمل است بر وي ودر گرفته وبيان كرده است آنرا پس قول وي آمن الرسول اشارت است بايمان
وتصديق وسمعنا واطعنا باسلام واحكام ظاهره واليك المصير بجزاي عمل در آخرت ولا يكلف الله نفسا الى آخره بمنافع دنيويه
واخرويه * رواه الدارمي * وعن عبد الملك بن عمير * بضم عين مهمله وفتح ميم * مرسلا * بطريق ارسال زيرا كه وي

تا بعی ثقه و قاضي کوفه بود بعد از شعبی * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتحة الکتاب شفاء من کل داء * فاتحه
شفا است از هر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخواند * رواه الدارمي والبیهقي في شعب الایمان * وعن عثمان
بن عفان رضی الله عنه قال من قرأ آخر آل عمران * کسی که بخواند آخر سورة آل عمران از قول وی تعالی ان في خلق
السموات والارض تا آخر * في لیلة * در شبی * کتب له قیام لیلة * نوشته شود مر آنکس را ثواب بیداري شب و نماز کردن
در وی یعنی ثواب تهجد و خواندن این آیات بعد از برخاستن از خواب برای تهجد مشهور و مذکور است
در احادیث * وعن مکحول * روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین است * قال * گفت * من قرأ سورة آل
عمران یوم الجمعة صلت علیه الملائکة الی اللیل * کسی که بخواند سورة آل عمران را روز جمعه درود می فرستند بر آنکس
و استغفار کنند مر او را فرشتگان تا شب * رواهما الدارمي * روایت کرد این هر دو حدیث را دارمي * وعن جبیر * بضم
جیم وفتح موحده وسکون تحتانیه * بن نفیر * بضم نون وفتح فا وسکون یا و را در آخر از ثقات تابعین شام است و از حضرمیین
است جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته * ان رسول الله * روایت می کند که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قال * گفت
* ان الله ختم سورة البقرة بآیتین * بدرستیکه خدای تعالی ختم کرد سورة بقره را بدو آیت * اعطیتهما من کنزه الذي
تحت العرش * داده شده اند مرا این دو آیت از زیر گنج خدا که زیر عرش است * فتعلموهن * پس بیاموزید آن کلمات را
که دران دو آیت اند * وعلموهن نساءکم * وبیاموزید آنها را زنان خود را و اهل بیت خود را * فانها صلوة * زیرا که آن
کلماتیکه در ان دو آیت اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمده * وقربان * بضم قاف وکسران سبب قرب اند
بجناب صمدیت زیرا که ذکر اند * ودعاء * ودعا اند شامل مطالب دنیا و آخرت * رواه الدارمي مرسلا * وعن کعب * روایت
است از کعب بن مالک که صحابي مشهور است * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اقرؤا سورة هود یوم الجمعة *
بخوانید سورة هود را روز جمعه ذکر جزا و ثواب آن نکرد از جهت ظهور آن یا اشارت بکثرت وعدم احصاء آن
* رواه الدارمي * وعن ابي سعید ان النبي صلی الله علیه وسلم قال من قرأ سورة الکهف في یوم الجمعة اضاء له النور
ما بین الجمعتین * روایت است از ابي سعید خدري که آنحضرت گفت کسی که بخواند سورة کهف را در روز جمعه
روشن می کرد برای وی نور ایمان و هدایت درمیان وقتی که میان دو جمعه است * رواه البیهقي في دعوات
الکبیر * وعن خالد بن معدان * بفتح میم وسکون عین از ثقات تابعین شام است که هفتاد تن از صحابه را دریافته
* قال * گفت بروایت از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم * اقرؤا المنجیة * بخوانید سورة را که رستگاري دهنده
است از عذاب دنیا و آخرت * وهي الم تنزیل * و آن سورة الم تنزیل است که در وی آیت سجده است * فانه
* بلغني ان رجلا کان یقرأ بها * زیرا که بدرستی مرا رسیده است که مردی بود که میخواند آنرا * ما یقرأ شیئا غیرها *
نمیخواند هیچ چیزی را جز این سورة یعنی نکرد اینده بود برای خود وردی جز این سورة * وکان کثیر الخطایا * وبود
آن مرد بسیار گناهکار * فنشرت جناحها علیه * پس پراکنده کرد این سورة بازوی خود را بر آن مرد یعنی آمد و بروي افتاد
و در پناه خود گرفت کنایت از ظهور ثواب نتیجه خواندن آن * قالت رب اغفر له * پس شفاعت کرد این سورة وگفت ای
پروردگار من بیامرز مر او را * فانه کان یکثر قراءتي * پس بدرستیکه آن مرد بود که بسیار میکرد خواندن مرا * فشفعها
الرب تعالی فیه * پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی در حق آن مرد * وقال اکتبوا له بکل خطیئة حسنة * وگفت
پروردگار بفرشتگان بنویسید برای این مرد بهر بدی نیکی یعنی بدیهای او را بیامرزید ونیکیها را به پذیرید بلکه بدیها
بدل هر بدی نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب * وارفعوا له درجة * وبعفو گناهان اکتفا نکنید بلکه بلند کنید برای
وی درجه * وقال ایضا * وگفت نیز * انها تجادل عن صاحبها في القبر * بدرستیکه این سورت خصومت میکند در قبر از جانب
خواننده خود که ملازمت میکرد خواندن آنرا * تقول * جدال اینچنین میکند که میگوید * اللهم ان کنت من کتابك فشفعني فیه *

خداوندا اگر هستم من سورهٔ از كتاب تو پس قبول كن شفاعت مرا در حق وي * وان لم اكن من كتابك فامحني عنه *
واگر نيستم من از كتاب تو پس محو كن مرا از كتاب * وانها تكون كالطير * وبدرستيكه اين سوره ميگردد بقدرت الهى همچو
جانور پرنده * تجعل جناحها عليه * ميگرداند اندازد بازوى خود را برخواننده خود * فتشفع له * پس شفاعت
ميكند مر او را * فتمنعه من عذاب القبر * پس منع ميكند مر او را از عذاب گور * وقال في تبارك مثله * وگفت در سورهٔ
تبارك الذي بيده الملك مانند اين * وكان خالد لا يبيت حتى يقرأهما * و بود خالد بن معدان كه راوي اين حديث
است شب نميكرد و بخواب نميرفت تا آنكه ميخواند اين دو سوره را * وقال طاؤس * وگفت طاؤس يماني كه از مشاهير
تابعين است * فضلتا على كل سورة في القرآن * تفضيل داده شده اند اين دو سوره بر هر سورهٔ كه در قرآن است * بستين
حسنة * بشصت نيكي * رواه الدارمي * روايت كرد اين را دارمي واين دو حديث است كه دارمي روايت كرد مؤلف
آنرا جمع كرده وقول طاؤس نيز حديثي ديگر است كه دارمي آنرا روايت كرده واين احاديث مرسل اند وليكن در حكم
مرفوع اند زيرا كه اين اخبار معلوم نميگردد مگر از احاديث رسول چنانكه در اول حديث اشارت كرديم بآن
* وعن عطاء بن رباح * بفتح راء و تخفيف باي موحده تابعي است از اعلام علما و اجلهٔ فقها و ثقه كثير الحديث است امام
ابو حنيفه گفته نديدم من از آنها كه دريافتم ايشانرا فاضلتر از عطاء بن رباح وبود وى رضي الله عنه اسود اعور افطس
اشل اعرج و در آخر عمر اعمى شده شنيده حديث از ابن عباس وابي هريرة وابي سعيد وجابر وابن عمرو عايشه رضي الله
عنهم هشتاد و هشت سال عمر يافت در سنه صد و پانزده از عالم رفت * قال بلغني ان رسول الله * گفت رسيد مرا كه پيغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم قال من قرأيس في صدر النهار قضيت حوائجه * گفت كسيكه بخواند سورهٔ يس را در اول روز برداخته
شود حاجتهاى وى * رواه الدارمي مرسلا * وعن معقل * بفتح ميم وسكون مهمله وكسر قاف * بن يسار * بفتح تحتانيه وسين
مهمله * المزني * بضم ميم و فتح زا و بنون نسبت بمزينه كه نام قبيلهٔ است صحابي است از اهل بيعت الرضوان روايت كرده
از وى حسن بصرى وغير وي * ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من قرأيس ابتغاء وجه الله تعالى * كسيكه بخواند سورهٔ يس
را از براى طلب رضاى خداى تعالى * غفرله ما تقدم من ذنبه * آمرزيده شود مر او را چيزها كه پيش رفته است از گناهان وى
* فاقرؤها عند موتاكم * پس بخوانيد آنرا نزد مردهاى خود يعني آنها كه مشرف موت اند تا بشنوانند ايشانرا و بكذرانيد معاني
آنرا بر دلهاى ايشان پس گردند در حكم قراءت وگردد سبب مغفرت ذنوب واحتمال دارد كه مرخوانندن اين سوره را خاصيتي
باشد در غفران ذنوب كسيكه مشرف باشد بر موت وخوانده شود نزد وى * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن عبد الله
بن مسعود انه قال * روايت است از ابن مسعود كه وى گفت * ان لكل شيء سناما * بدرستيكه مر هر چيزيرا رفعت و بلندي
است * وسنام القرآن سورة البقرة * و بلندي قرآن سورهٔ بقره است سنام بفتح سين مهمله در اصل كوهان شتر است بعد از آن
استعاره كرده شد مر هر چيز بلند را وسنام زمين وسط اوست بعد از آن استعاره كرده شد براى رفعت وبلندي * وان لكل شيء لبابا *
وبدرستيكه مر هر چيزي را خلاصه است * وان لباب القرآن المفصل * وبدرستيكه خلاصهٔ قرآن مفصل است وآن اول از حجرات
تا آخر قرآن بر قول مشهور ودر اينجا اقوال است كه در باب القراءة از كتاب الصلوة گذشت * رواه الدارمي * وعن علي
رضي الله عنه انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لكل شيء عروس وعروس القرآن الرحمن * روايت
است از امير المؤمنين علي رضى الله عنه كه وي گفت رضى الله عنه شنيدم آنحضرت را كه ميگفت مر هر چيز را عروس است
وعروس قرآن سورهٔ الرحمن است عروس بالفتح زن و مرد نوخاسته يكديگر را ومراد اينجا حسن وجمال است كه لازمهٔ
عروس است وآن بتكرار قول اوست تعالى فبأي آلاء ربكما تكذبان كه حسن وجمال خاص مى بخشد ومراد از شيء چيزيست
كه مناسب است كه اضافت كرده شود بسوي وى عروس * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ سورة
الواقعة في كل ليلة لم تصبه فاقة ابدا * كسيكه بخواند سورهٔ اذا وقعت الواقعة را در هر شب نرسد او را فاقه في الصراح فاقه

درويشى زحاجتمند شدن * وكان ابن مسعود يامر بناته يقرأن بها فى كل ليلة * وبود ابن مسعود كه ميفرمود دختران خود را كه بخوانند اين سورة را در هر شب بدانكه شارع ترغيب كرده ببعضى عبادات كه موثرند فع اند در امور دنيويه نيز كه حصول آنها ممد ومعين است در دين تا بهر تقديرمشغول باشند بعبادت بهر وجه كه باشد واين موجب محبت است بآن حضرات ومحبت آن مفضي است بمحبت كسى كه آورده است آنها را زيرا كه محبت منعم جبلي است واز ينجهت است امتنان وى تعالى بقول خود امدكم بانعام وبنين وجنات وعيون وزروع ومانند آن * رواهما البيهقي * روايت كرد اين دو حديث را بيهقي * في شعب الايمان * وعن علي رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحب هذه السورة * بود آنحضرت كه دوست ميداشت اين سورة را كه * سبح اسم ربك الاعلى * است گفته اند كه دوست داشتن از جهت قول حق سبحانه است ان هذا لفى الصحف الاولى صحف ابراهيم وموسى كه شاهد است برحقانيت قرآن ورد است بر مشركان واهل كتاب * رواه احمد * وعن عبد الله بن عمرو قال اتى رجل النبي * گفت آمد مردى پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقال اقرأني * پس گفت آنمرد بخوانان مرا * يا رسول الله فقال * پس گفت آنحضرت * اقرأ ثلثا من ذوات الر * بخوان سه سورة از سورتها كه مصدر است بالر وآن پنج سورة اند ودر نسخهٔ ديگر ذوات الر يعنى لفظ ثلاثا نيست يعني از ان سورتها كه مصدر اند براو در ينجا الم را نيز داخل ميشود * فقال * پس گفت آن مرد دراعتذار از عدم قراءة اين سورة * كبرت سني * بزرگ شد سال عمر من * واشتد قلبي * وسخت شد دلمن كه نگاه نميتوانم داشت * وغلظ لساني * ودرشت وسطبر شد زبان من * قال فاقرأ ثلثا من ذوات حم * پس گفت آنحضرت بخوان سه سورة از ان كه حم است در اول وى * فقال مثل مقالته * پس گفت آنمرد مانند سخن خود كه گفته بود دراعتذار * قال الرجل * گفت آنمرد * يا رسول الله اقرأني سورة جامعة * بخوانان مرا سورة را كه فراهم آرنده است همه مطالب دنيا وآخرت را وثواب وعقاب را باختصار * فاقرأه رسول الله صلعم اذا زلزلت الارض حتى فرغ منها * پس خوانانيد آنمرد را آنحضرت سورة اذا زلزلت الارض تا آنكه فارغ شد از ان يعني تا آخر وي خواند كه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره وجامعيتكه آنمرد ميخواست در ينجا است * فقال الرجل والذي بعثك بالحق لا ازيد عليه ابدا * پس گفت آنمرد بسوگند بآن خدائي كه فرستاده است ترا براستي زياده نميكنم برين مقرو هيچ چيز را هميشه در الفاظ ونصيحت وعمل * ثم ادبر الرجل * پس تر پشت داد ورفت آنمرد * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم افلح الرويجل مرتين * رستگار شد وفيروزي يافت اين شخص دوبار ورويجل بضم راء وفتح واو وكسر جيم تصغير راجل است بمعني پياده يا تصغير رجل بمعني مرد وتصغير اينجا براى تعظيم است يا تعطف * رواه احمد * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا يستطيع احدكم ان يقرأ الف آية في كل يوم * ايا نميتواند يكى از شما كه بخواند هزار آيت در هر روز والتزام كند بوان با وجود موانع واعمال ديگر يعنى از هر كس نمى آيد * قالوا ومن يستطيع ان يقرأ الف آية في كل يوم * گفتند صحابه كيست كه ميتواند كه بخواند هزار آيت در هر روز * قال * گفت آنحضرت * اما يستطيع احدكم ان يقرأ الهكم التكاثر * گفت آنحضرت ايا نميتواند يكى از شما كه بخواند سورة الهكم التكاثر را يعني اگر اين سورة را بخواند ثواب خواندن هزار آية بيابد وسر اين عدد موكول بعلم شارع است وهمچنين سر اعداد كه در احكام شرع وارد است حقيقت آنرا جز شارع كسى نداند * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن سعيد بن المسيب * مرويست از سعيد بن المسيب كه از كبار تابعين است * مرسلا * بطريق ارسال * عن النبي * از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال * گفت آنحضرت * من قرأ * كسيكه بخواند * قل هو الله احد عشر مرات * ده بار * بني له قصر فى الجنة * برآورده شود براى وى كوشكى در بهشت * ومن قرأها عشرين مرة بني له قصران فى الجنة * وكسيكه بخواند آنرا بيست بار برآورده شود براى وى دو كوشك در بهشت * ومن قرأها ثلثين مرة بني له ثلثة قصور فى الجنة * وكسى كه بخواند آنرا سي بار بنا كرده شود براى وى سه قصر در بهشت * فقال * پس گفت * عمر بن الخطاب والله يا رسول الله اذا لنكثرن قصورنا * اكنون چون

ثواب خواندن آن قصرهای ثواب خواندن این سورة اینچنین است در اینه بسیار میخوانیم این سورة را و بسیار میگردانیم بسبب خواندن آن قصرهای را * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم الله اوسع من ذلك * خدا فراختر است از آن یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او اوسع است پس تعجب مکن و دور مپندار آنرا کذا قال الطیبی وظاهر آنست که مقصود عمر رضي الله عنه اظهار مید و رغبت در تکثیر این ثواب جزیل باین عمل قلیل است نه تعجب و استبعاد چنانکه ظاهر قول وی اذا المکثرن دلالت دارد بران پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل وی وسیع تر از آن است پس رغبت کنید و بر او تعجب نروید نعم درذ من آن میزاد تعجبی از آن هست و جواب نفی آنرا نیز متضمن است اما اقتصار بران و ضم استبعاد بدان چنانکه طیبی گفته خوب نیست پوشیده نماند که عبارت مطلق است که یکبار در عمر بخواند یا هر روز ورد سازد والله اعلم وفضله اوسع * رواه الدارمي * وعن الحسن مرسلا ان النبي صلى الله عليه وسلم قال * روایت است از حسن بصري بطریق ارسال که آنحضرت گفت * من قرأ في ليلة مائة آية لم يحاجه القرآن تلك الليلة * کسی که بخواند در شبی صد آیت مباحثات نکند و خصم نشود او را قرآن دران شب یعنی قرآن خصم میشود هر کسی را که نخواند او را و ملازمت وی نکند پس اینقدر که صد آیت است در دفع خصومت قرآن و ادای حق وی در آن شب بسنده است * ومن قرأ في ليلة مائتي آية كتب له قنوت ليلة * وکسی که بخواند در شبی دویست آیة نوشته شود برای وی قنوت شب و قنوت بمعنی طاعت و قیام بود با خشوع بیاید * ومن قرأ في ليلة خمسمائة الى الالف اصبح وله قنطار من الاجر * وکسیکه بخواند در شبی پانصد آیت تا هزار صبح میکند در حالی که مرا و راست قنطار از اجر * قالوا وما القنطار * گفتند صحابه و چیست قنطار * قال * گفت آنحضرت * اثنا عشر الفا * قنطار مال کثیر مقدار دوازده هزار در قاموس گفته قنطار وزن چهل اوقیه از طلا یا هزار و دویست دینار یا پری چرم گاو از طلا یا نقره مقصود مبالغه است در کثرت ثواب و شك نیست که معنی اخیر انسب و ادل است در لن و طیبی گفته است که قنطار هزار و دویست اوقیه است و اوقیه بهتر از آنچه میان آسمان و زمین است و توان که ضمیر قالوا برای اصحاب حسن باشد و قائل برای حسن * رواه الدارمي .

* باب آداب التلاوة

در اکثر نسخ باب بی ترجمه و عنوان واقع شده چنانکه عادت مولف است در ذکر متممات و لواحق ما سبق و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن و تلاوت قراءة قرآن است برسبیل تتابع و توالی چنانکه در اوراد و وظائف می باشد و قراءة قرآن را بر مشائخ برای تعلیم تجوید ادا می گویند و قراءة عام تر و همه را شامل است و درس نیز بمعنی قراءة است و مدارست میان دو کس یا زیاده می باشد *

* الفصل الاول * عن ابي موسى الاشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعاهدوا القرآن * پیمان دارید و تازه کنید عهد و پیمان را بقرآن و مراد بحفظ و نگاهداشت قرآن است بقراءة و مواظبت بران تا از دل نرود و فراموش نگردد و تعاهد میان دو کس باشد و ذکر آن اشارت است بآنکه چون بنده عهد قرآن را تازه دارد و خدمت وی کند قرآن نیز عهد او را نگاهدارد و محفوظ ماند * فوالذي نفسي بيده * پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت او است * لهو اشد تفصيا من الابل في عقلها * هر اینه قرآن سخت تر است از روی رها شدن و بیرون آمدن و گریختن از شتر که بسته شده است پای وی در رسن عقل بضمتین جمع عقال بکسر بند شتر * متفق عليه * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بئسما لاحدكم ان يقول نسيت آية كيت وكيت * بد چیزیست هر یکی را از شما که گوید فراموش کردم آیت چنین و چنان را * بل نسي * بلکه بگوید فراموش کرده شده مرا آن آیت و وجه بدی آن قول آنست که این عبارت مشعر است بترک و عدم مبالات و بی پروائی بدان و در قول وی فراموش کردانیده شد اظهار حسرت و خذلان است بر تقصیر در اجرا زاین سعادت و نگاهداشت این نعمت یا از جهت احتراز و اجتناب از تصریح بارتکاب معصیت که متضمن بر بی حیائی و بی باکی و ترک ادب است بقرآن * واستذكروا القرآن فانه اشد تفصيا من صدور الرجال من النعم * و یاد آوری کنید و یاد دارید قرآن را بمواظبت بر قراءة

آن زیرا که بدرستیکه قرآن سخت ترا ست در گریختن و برآمدن از سینهای مردان از چارپایهای که اگر نه بندند و محافظت
نکنند بگریزند و برآیند * متفق علیه و زاد مسلم بعقلها * و زیاده کرده است مسلم در روایت خود لفظ بعقلها
را و معنی آن معلوم شد * وعن ابن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب
الابل المعقلة * نیست حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بسته شده
بپای بند * ان عاهد علیها امسکها * اگر محافظت کند بر آن نگاهدارد آنرا * وان اطلقها ذهبت * و اگر رها کند شتران
را میروند آن شتران و میگریزند * متفق علیه * وعن جندب * بضم دال و فتح آن * بن عبد الله * صحابیست و گاهی
جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بجد و بجلی و علقی بفتح عین و لام و بقاف نیز میگویند بکوفه بود پس از آن انتقال
کرده ببصره آمد روایت می کند از وی حسن و ابن سیرین * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأوا القرآن ما ائتلفت
علیه قلوبکم * بخوانید قرآن را مادام که الفت و جمعیت دارد بر قرآن دلهای شما و ذوق قراءة و نشاط و سرور حاصل باشد
* فاذا اختلفتم * پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل کرده شما را ملالت و تفرقه قلوب * فقوموا عنه *
پس برخیزید از خواندن قرآن و بملالت و بی ذوقی نخوانید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند
و جد و جهد نماید و نفس را ریاضت فرماید تا بکثرت قراءة ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا که کاهلان و آسوده
دلان که اعتیاد و ارتیاض ندارند زود ملول شوند یکی باشد که در قراءة جزوی از قرآن ملول گردد و دیگری ده جزو
بذوق خود خواند چنانکه اصلا ملالت راه نیابد و بالله التوفیق و در معنی این اختلاف و قیام وجوه دیگر نیز گفته اند که در
شرح مذکور است * متفق علیه * وعن قتادة قال سئل انس کیف کانت قراءة النبی * روایت است از قتاده که از مشاهیر
تابعین است که پرسیده شد انس را که چگونه بود قراءة پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قال کانت مدا * گفت انس بود قراءة
آنحضرت خداوند مد مداء بر وزن حمراء و در روایتی کانت مدا بلفظ مصدر و آن نیز بهمین معنی است و در صحیح البخاری
کان یمد مدا بود که آنحضرت مد میکرد مد کردنی * ثم قرأ * پس تر خواند * بسم الله الرحمن الرحیم یمد *
در حالی که مد میکند * ببسم الله * یعنی در لفظ الله * ویمد * و مد میکند * بالرحمن * یعنی در میم وی * ویمد بالرحیم *
یعنی در حاء وی * رواه البخاری * بدانکه مراد بمد اینجا مد اصلی است که آنرا مد طبیعی گویند از جهت بودن وی لازم
ذات حروف مد و طبائع وی چنانکه الف و واو در قالوا و یا در قیل و حاصل میشود این مد با تمام حرکات یا چیزی از اشباع مقدار
الف یا کمتر از آن زیرا که اگر اینچنین خوانده نشود تمام نمیشود نطق باین حروف و مد متعارف که بحث کرده شود از آن
نزد ارباب صناعت مد فرعیست و او را دو سبب است سکون و همزه که بعد از این حروف واقع می شود و سکون با جهت
ادغام باشد چنانچه دابة و لا الضالین یا بی ادغام چنانچه در حروف مد واقع است در اوائل سور مثل الف لام میم کاف صاد نون
قاف و سکون گاهی بجهت وقف عارض میگردد مثل نستعین و المفلحون و اولی الالباب و اما همزه یا در یک کلمه مانند السماء
والسوء و جیء یا در دو کلمه مانند ما انزل و قالوا آمنا و فی انفسهم و قرارا اختلاف است در مقدار این مد بعضی مقدار الف و نصف
و بعضی دو الف و نصف تا سه الف و چهار الف و تفصیل آن در کتب تجوید است * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما اذن الله لشیء * استماع نمی کند و گوش نمیدارد یعنی راضی نمیکرد و دوست نمیدارد خدای تعالی مر هیچ
چیز را از مسموعات * ما اذن لنبی یتغنی بالقرآن * چنانکه استماع میکند و گوش مبدارد مر آواز پیغمبری را که تغنی
میکند و سرود و خوش آوازی مینماید آن پیغمبر بقرآن و میخواند کتابی را که فرستاده میشود بروی * متفق علیه * وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لشیء ما اذن لنبی حسن الصوت بالقرآن یجهر به * در حالی که جهر میکند و بلند
میکرداند آواز را بقرآن در این حدیث مقید کرد انبیا نبی را بخوش آوازی و در حدیث دیگر آمده است که نفرستاد خدای تعالی
هیچ پیغمبری را مگر خوش روی و خوش آواز پس مراد آنست که خوش آوازی میکند بقرآن و تغنی میکند بآن * متفق علیه

* وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس منا من لم يتغن بالقرآن * نيست از ما يعني از اهل طريق وتابعان ما كسي كه تغني نكند بقرآن * رواه البخاري * بدانكه در احاديث استحباب تغني در قرآن واقع شده خصوصا بحديثي كه بوعيد بر ترك آن ناظر است پس بعضي ميگويند كه مراد بتغني اينجا جهر است چنانكه در حديث تجهر به واقع شده است وبعضي ميگويند كه مراد بتغني بقرآن استغنا از مردم است از غني مقصور بمعني بي نيازي نه از غناء ممدود بمعني سرود يعني كسيكه اورا خداي تعالى علم داده وقرآن عطا كرده بايد كه از همه مستغني گردد وتوكل برخدا كند واعتماد بر مردم نكند واز ايشان طمع نكند وخود را نزد ايشان خوار نكرداند وعلم قرآنرا وسيلهٔ حطام دنيا نسازد وبعضي گفته اند كه تغني بمعني استغنا درلغت نيامده است واين سخن خطاست بصواب آنست كه آمده است وتحقيق آنست كه مراد بتغني تحسين صوت وتطييب وتزيين وترقيق وتحزين اوست چنانكه شنيدن آن دردلها كار كرانده وتاثير كند وموجب خشيت وجمع هم وفهم وزيادت حضور شود وذوق وشوق آرد ودل را رقيق گرداند با رعايت قوانين تجويد ومراعات نظم در كلمات وحروف چنانكه در حديث بيايد زينوا القرآن باصواتكم واشارت كرد بان قول ابي موسى اشعري لحبرته تحبيرا كه اين بصوت طبعي كه عرب دارند واعانت طبيعت در تزيين آن بكوشند كه آن را لحن عرب ميگويند اولى واحسن باشد واما تكلف بالحان موسيقي مكروه است واگر مودي بتغيير قرآن گردد حرام است طيبي گفته تحسين صوت به تغني وتزيين بالحان جائز است بهر وجهي كه باشد مادام كه خارج نگردد از حد قراءة * وعن عبد الله بن مسعود قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على المنبر * گفت ابن مسعود گفت مرا آنحضرت وحال آنكه وي بر منبر بود * اقرأ علي * قراءت كن وبخوان از قرآن چيزي بر من * قلت * پس گفتم من * اقرأ عليك وعليك انزل * آيا بخوانم قرآن را من بر تو وحال آنكه قرآن بر تو فرستاده شده است يعني قرآن خواندن حق تست كه آنچنان ميخواني كه منزل است ديگري را چه مجال كه در حضرت تو بخواند * قال اني احب ان اسمعه من غيري * گفت آنحضرت من دوست ميدارم كه بشنوم قرآنرا از غير خود گويا حكمت در آن است كه در استماع از غير فهم معاني وملاحظهٔ آن وتدبر در ان اتم واسهل است وگويا ازغيب مي آيد بر مثال ظهور كلام از شجرهٔ موسى والله اعلم ابن مسعود ميگويد * فقرأت سورة النساء * پس شروع كردم در خواندن سورهٔ نساء * حتى اتيت الى هذه الآية * تا آنكه آمدم ورسيدم بدين آيت كه * فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيدا * معني آيت اينست كه پروردگار عالم ميفرمايد پس چگونه باشد حال اين كافران وقتي كه بياريم از هر امت گواهي را كه گواهي دهد يعني پيغمبر ايشان بر ايشان بفساد عقائد وقبح اعمال ايشان وبياريم ترا اي محمد گواه بر اين پيغمبران كه گواهي دهي بر صدق ايشان درين گواهي يا گواهي دهي براءت خود كه ايشان گواهي خواهند داد بر امتان ديگر مقصود تذكير روز قيامت است كه عجب روزي سخت است كه امتانرا خواهند گرفت و پيغمبران برايشان گواهي خواهند داد وابن مسعود ميگويد چون اين آيت برخواندم * قال * گفت آنحضرت * حسبك الآن * بس است ترا اكنون يعني اكنون بس كن وديگر مخوان * فالتفت اليه * پس روي كردانيدم بسوى آنحضرت وديدم * فاذا عيناه تذرفان * پس ناگاه هر دو چشم آنحضرت اشك ميريزند واشك روان ميرود وبكاي آن حضرت از تصور هول قيامت وسختي احوال مردم بود بجهت غايت رافت ورحمت وشفقت آنحضرت برخلق صلى الله عليه وسلم فافهم * متفق عليه * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بن كعب * گفت آنحضرت مر ابي بن كعب را كه از اكابر صحابه بود وكاتب وحي بود ويكي از آن شش تن بود كه ياد گرفته بودند قرآنرا در عهد آنحضرت صلى الله عليه وسلم واقرأ صحابه بود واو را سيد القراء ميگفتند وآنحضرت اورا سيد الانصار ميگفت وعمر رضي الله عنه سيد المسلمين مي ناميد پس آنحضرت بوي گفت كه * ان الله امرني ان اقرأ عليك القرآن * بدرستيكه خداي تعالى امر كرده است مرا كه بخوانم بر تو قرآن * قال * گفت ابي بن كعب * الله سماني لك * آيا خدا نام برد مرا براي تو يعني مرا بخصوص نام من ياد كرد ونام من آنجا مذكور شد اين را از جهت شكست نفس وكمنامي خود گفت

تعجب واستغراب که من کجا لائق این مقام ومنزلتم یا از غایت شوق ولذت گفت که این چه تشریف واکرام است که میکنی * قال
نعم * گفت آنحضرت آری نام ترا برد وترا بنام خواند * قال * باز گفت ابی بن کعب بطریق تعجب برای تقریر وتحقیق
حال خود * وقد ذکرت عند رب العالمین * آیا بتحقیق ذکر کرده شدم من نزد پروردگار جهانیان * قال نعم * گفت آنحضرت
آری ذکر کرده شدی تو نزد پروردگار * فذرفت عیناه * پس اشک ریخت هر دو چشم ابی وروان شد اشک از چشم وی واین گریه
شادیست که نزد لطف محبوب وحصول وصال می آید وبحقیقت غم از راه چشم بدر میرود * وفي رواية * ودر روایتی
اینچنین آمده که چون سورهٔ لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت با ابی بن کعب گفت که * ان الله امرني ان
اقرأ علیك * بدرستی که خدای تعالی امر کرد مرا که بخوانم برتو * لم یکن الذین کفروا قال * گفت ابی * وقد سماني *
ایا بتحقیق نام برد مرا خدا * قال نعم * گفت آنحضرت آری * فبکی متفق علیه * ودر حدیث استحباب قراءت است بر حذاق
واهل علم وفضل اگرچه قاری افضل باشد از مقروء علیه وبحقیقت قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی قراءت تعلیم
املا بود که تا یاد گیرد آنرا از دهن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبود ابی مقدم بر قرای صحابه وفرمود آنحضرت
صلعم اقرأکم ابی وبتحقیق اخذ کرده اند از وی قومی از کبرای تابعین ودر وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره
با وجازت جامع است مر قواعد کثیره از اصول دین ومهمات آنرا در وعد ووعید واخلاص وتطهیر قلوب کذا قال الطیبي والله
اعلم بالاسرار * وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو * نهی کرد آنحضرت
از آنکه سفر کرده شود وهمراه برده شود مصحف بسوی زمین کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود که مصحف نبود در زمان
آنحضرت ونوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت شد جوابش آنست اگرچه تمام قرآن در مصحف نوشته نشده
بود ولیکن آنچه نازل میشد هر کس برای خود در صحیفه می نوشت ونگاه میداشت یا این اخبار بغیب است از آنچه بعد از
زمان آنحضرت واقع شد وبعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعض قرآن است که هر کس از صحابه یاد
داشتی ونهی از رفتن آن جماعت است که نزد ایشان محفوظ بود از سفر کردن بر زمین عدو تا کشته نشوند وضائع نگردد آن
قدر از قرآن که نزد ایشانست اگر گفته شود که بتحقیق ثابت شده است که حفاظ قرآن بغزوات میرفتند وبا وجود نهی
چه صورت دارد رفتن ایشان جوابش آنست که شاید نهی از تفرد ایشان بسفر باشد وبهمراهی عسکر متعین نیست هلاك
ایشان والله اعلم * متفق علیه * وفي رواية لمسلم * ودر روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که * لا تسافروا بالقرآن * سفر
نکنید با قرآن * فاني لا آمن ان یناله العدو * پس بدرستیکه من ایمن نیستم از آنکه بیابند وبگیرند آنرا دشمنان واهانت
کنند بدان وضائع سازند آنرا *

الفصل الثاني

* عن ابي سعید الخدري قال جلست
في عصابة من ضعفاء المهاجرین * گفت ابو سعید خدری نشستم من در جماعت از ضعفای وفقیران مهاجران وعصابه بکسر وعصبه
بضم از مردم ما بین عشره تا چهل * وان بعضهم لیستتر ببعض من العري * وبدرستی که بعضی از ایشان هر آینه پوشیده میشد
ببعضی از جهت برهنگی وبی جامگی وعری بضم عین وسکون برهنگی مقصود بیان فقر واحتیاج ایشانست که جامهٔ درست
بر تن نداشتند وباین جهت چسپیده بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد * وقارئ یقرأ علینا * وقاری
میخواند قرآن را برما * اذ جاء رسول الله * ناگاه آمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقام علینا * پس ایستاد آنحضرت
برسرما * فلما قام رسول الله * پس هرگاه که ایستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم سکت القارئ * خاموش گشت
قاری که قرآن میخواند * فسلم * پس چون خاموش گشت قاری سلام داد آنحضرت برما از اینجا مفهوم میشود که سلام
بر قاری قرآن مکروه است چنانکه در فقه مذکور است وگفته اند اگر کسی سلام داد جواب آن لازم نیست * قال ما کنتم
تصنعون * گفت آنحضرت وپرسید چه میکردید شما اگر آنحضرت قراءت قاری ایشان نشنیده استفهام بر حقیقت خود است
والا مقصود توطیه وتمهید بشارت است که با ایشان داد * قلنا * گفتیم ما * کنا نستمع الی کتاب الله تعالی * بردیم ما که

فقال * پس كفت آنحضرت * الحمد لله الذي جعل من امتي من امرت ان اصبر نفسي معهم * حمد خداي راست كه پيدا كرد از امت من كسي را كه امر كرده شده ام من كه صبر فرمايم نفس خود را با ايشان ونشينم در ايشان اشارت است بقول خداوند تعالى واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم الآية كفت ابو سعيد خدري * فجلس وسطنا * پس نشست آنحضرت ميان ما وسط بسكون سين ميان وبتحريك ميانه * ليعدل بنفسه فينا * تا برابر كرداند ذات شريف خود را در ميان ما وممتاز نبود از ما * ثم قال بيده هكذا * پس اشارت كرد بدست مبارك خود كه همچنين نشينيد يعني حلقه زده نشينيد * فتحلقوا * پس حلقه زده نشستند صحابه * وبرزت وجوههم له * وبيرون آمد از صف وظاهر كشت رويهاى ايشان مر آنحضرت را * فقال ابشروا يا معشر صعاليك المهاجرين * پس كفت آنحضرت شاد وخوش باشيد اى كروه فقراى مهاجرين صعاليك جمع صعلوك بمعني فقير كه مال ندارد چنانكه مماليك جمع مملوك * بالنور التام يوم القيمة * بشارت باد مر شما را بروشنائي تمام روز قيامت تلميح است بقول حق سبحانه نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا نورنا * تدخلون الجنة قبل اغنياء الناس بنصف يوم * مى درآئيد شما بهشت را پيش از مردم توانكر به نيم روز * وذلك خمسمائة عام * ونيم روز آن عالم پانصد سال دنيا است چنانكه در قرآن مجيد ميفرمايد وان يوما عند ربك كالف سنة مما تعدون ومراد اغنياء شاكر و فقراى صابر اند يعني اغنيا فرضا اكرچه فاضلتر وبيشتر باشند در ثواب چنانكه حديث ديكر بران دلالت دارد وليكن با وجود آن اين سبقت فقرا را حاصل است وظاهر اين حديث در آنست كه اين فضيلت وسبقت مخصوص بفقراى مهاجرين باشد وليكن چون علت فقر است وآن مشترك است ميان سائر فقرا حكم همه يكي باشد ودر حديثى بلفظ اطلاق نيز آمده است كه يدخل الفقراء قبل الاغنياء وكلام درين در باب فضل فقرا بيايد ان شاء الله تعالى * رواه ابو داود * وعن البراء بن عازب * صحابي مشهور است اول مشاهد او خندق است وپيش از وى صغير بود وى از تابعان امير المؤمنين علي رض است حاضر شد با وى در جمل وصفين ونهروان ومات في زمن مصعب بن الزبير * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم زينوا القرآن باصواتكم * بياراييد قراءت قرآن را بخوش آوازيهاى خود زيرا كه اينچنين كنند قراءت در دل وسخت تر است از روي تاثير در آن ورقت پيدا كنند در آنكه شنوند كانرا بعضي مشائخ كفته اند كه غنا در حد ذات خود باطل است وليكن مى آرايد حق را چون در نفس مريدان در بدايت حال حق بزنكي وبزور در مى آيد باغنا مزج ميكنند تا باساني وبرغبت درآيد بر مثال دارو تلخ نافع كه آنرا با قند درهم كرده اند ده در باطن در آرند وتحسين صوت در قرآن بغايت مطلوب است وبعضي كفته اند كه اين عبارت محمول بر قلب است واصل اين ست كه زينوا اصواتكم بالقرآن وكويا قائل اين سخن ادب نكاهداشت از آنكه اصوات بندكانرا مزين قرآن كويد بلكه قرآن زينت بخش اصوات است واين سخن سهل است مزين شئ تابع شئ مى باشد چنانكه حلي نسبت بعروس كويا قرآن صاحب جمال است كه حسن ذاتي دارد آواز خوب زيوريست كه حسن ديكر بران مى افزايد ودر فصل ثالث از حديث براء بيايد كه صريح است درين معنى ومراد اينجا قراءت قرآن است كه فعل بنده است نه ذات قرآن كه صفت باري تعالى است جل شانه چنانكه در ترجمه اشارت بدان كرديم * رواه احمد وابو داود وابن ماجة والدارمي * وعن سعد بن عبادة * بضم عين وتخفيف موحده از نقباى دوازده انصار است ومهتر قوم خود وراية مصطفي صلى الله عليه وسلم روز فتح در دست او بود او را مناقب بسيار است رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من امرئ يقرأ القرآن ثم ينساه * نيست هيچ مردى كه ميخواند قرآن را پستر فراموش ميكرداند آنرا * الا لقي الله يوم القيمة اجذم * مكر آنكه پيش مي آيد جناب كبرياى حق را روز قيامت مقطوع الاعضاء جذم بمعني قطع واجذم مردى كه بيفتد اعضاء او بعلت جذام كه علتي مشهور است وبعضي كفته اند مقطوع اليد يعني خالي از خير وبركت وبعضي كفته اند ساقط الاسنان يعني دندان افتاده وبعضي كفته اند

زبان افتاده بصورت یا بمعنی یعنی بی حجت وبی زبان وفراموش کردن قرآنرا بعد از حفظ از کبائر شمرده اند ووعید درین باب بسیار واقع است وبعضی میکویند مراد بنسیان اینجا ترک عمل وقراءة اوست والله اعلم* رواه ابوداود والدارمی

* وعن عبد الله بن عمرو رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لم يفقه من قرأ القرآن في اقل من ثلث * فرموده نفهیده نشد و فهمیده نشد معانی قرآنرا وتامل وتدبر نکرد در ان کسیکه خواند قرآنرا در کمتر از سه شب * رواه الترمذي وابوداود والدارمي *

بدانکه عادت سلف مختلف بود در قدر ی از زمان که ختم میکردند در ان قرآنرا از ختم کردن در دو ماه تا هشت ختم کردن در روز وشب وبعضی کفته اند از سه روز کم نباید وبوچهل روز زیاده نی وبعضی در هفته یك ختم میکردند واقوال دیکر نیز هست ومختار آن است که این مختلف میکردد باختلاف اشخاص پس کسیکه ظاهر میکردد مرا ورا تدقیق فکر لطائف ومعارف اقتصار کند بران قدر که حاصل کردد کمال فهم انچه بخواند وهرکه مشغول است بنشر علم بدرس وتصنیف یا بفصل خصومات ووقائع ومهمات مسلمان اقتصار کند بران قدر که مانع نیاید از ان وتعلم علم وکسب نفقهٔ اهل وعیال نیز همین حکم دارد * وعن عقبة بن عامر * صحابیست والی مصر بود براي معاويه بعد ازبرادرش عتبة بن ابی سفیان

* قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجاهر بالقرآن كالجاهر بالصدقة * جهر کننده بقرآن وبآواز بلند خوانندهٔ انرا هم چو اشکارا دهنده است صدقه را بفقرا که فضیلت وثواب دارد * والمسر بالقرآن كالمسر بالصدقة * واسرار کننده بقرآن وبآواز پست خواننده قرآنرا مانند پنهان دهندهٔ صدقه است که افضل واکمل است در ثواب که از سمع وریا خالص است واین در صدقهٔ نفل است ودر رجای که بلند خواندن قرآن واجب نیست * رواه الترمذي وابوداود والنسائي

وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب * وعن صهيب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * کفت صهیب رومی که از نقرای صحابه وعظمای ایشانست ومناقب او بسیار است که کفت آنحضرت * ما آمن بالقرآن من استحل محارمه * ایمان نیاورد بقرآن ایمان کامل کسیکه حلال کرد انید حرامهای قرآنرا یعنی ازتکاب محرمات ومناهی آن کرد حق ایمان آوردن آنست که عمل کند چنانکه حق محبت آنست که متابعت کند * رواه الترمذي وقال هذا حديث ليس اسناده بالقوى *

روایت کرد این حدیث را ترمذی وکفت این حدیثیست که نیست اسناد ان قوی از جهت ضعف بعضی روات وی * وعن الليث بن سعد * روایت میکند از لیث بن سعد که فقیه تابعیست وامام اهل مصر * عن ابن ابي مليكة * بضم میم وفتح لام وسکون تحتانیه که تابعی ثقه است واز مشاهیر علمای تابعین است وسی صحابه را دریافته وقاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبير * عن يعلى * بفتح تحتانیه وسکون مهمله وفتح لام * بن مملك * بفتح میم اولی وسکون ثانیه وفتح لام وکاف در آخروی نیز تابعی ثقه است * انه سأل ام سلمة عن قراءة النبي * که وی پرسید ام سلمه را از قراءت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم * که بچه کیفیت میخواند * فاذا هي تنعت قراءة مفسرة * پس ناکاه ام سلمه صفت میکند وبیان میکند بقول یا بفعل قراءت بیداوکشاده وروشن * حرفا حرفا * حرف بعد از حرف جدا جدا * رواه الترمذي وابوداود والنسائي * وعن ابن جريج بضم جیم اولی وفتح را نام او عبد الملك بن عبد العزيز بن جريج از ائمهٔ دین واعلام علما است واز تبع تابعین است وبدرش از تابعین وویاعلم واوثق از پدر است * عن ابن ابي مليكة عن ام سلمة قالت كان رسول الله * کفت ام سلمه بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يقطع قراءته * تقطیع میکرد قراءت خودرا وتقطیع پاره پاره کردن مراد اینجا جدا جدا خواندن حروف وکلمات را ازیکدیکر چنانکه معنی ترتیل است ووقف کردن برهر آیات اکرچه تعلقی بما قبل داشته باشد

* يقول * میکفت ومیخواند آنحضرت * الحمد لله رب العالمين ثم يقف * بستر وقف میکرد ومی ایستاد * ثم يقول * بستر میکفت * الرحمن الرحيم ثم يقف * بستر وقف میکرد ومیکفت * مالك يوم الدين * تا آخر سوره وبقواعد مقررهٔ ارباب قراءت در امثال این آیات که متعلق اند بیکدیکر وصل ازجح است ولیکن اکر برؤس آیتی باشد وقف وابتدا بمابعد سنت است

* رواه الترمذي وقال اسناده ليس بمتصل * روایت کرد این حدیث را ترمذی وکفت اسناد این حدیث نیست متصل * لان

الليث روى الحديث عن ابن ابي مليكة عن يعلي بن مملك عن ام سلمة * چنانكه در ثنائي حديث سابق گذشت و ابن ابي
مليكه از سلمه بيواسطه سماع ندارد * وحديث الليث اصح * وحديث ليث كه متصل است صحيح تر است * الفصل
الثالث * عن جابر رضي الله عنه قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نقرأ القرآن * گفت جابر بيرون آمد
بر ما آنحضرت وحال آنكه ما ميخوانديم قرآنرا * وفينا الاعرابي والعجمي * ودرميان ما بدويان صحرانشين وعجميان
غيرعربي نيز بودند ولابد قراءة ايشان در تجويد ورعايت قواعد آن درمرتبه قراءة عربان فصيح نبود وباوجود آنحضرت
صلى الله عليه وسلم تجويز كرده وتقرير وتحسين نموده * فقال * پس گفت * اقرؤا فكل حسن * بخوانيد قرآنرا پس همه نيكو
است يعني بهرنوع كه يكي از شما بخواند خواه عرب وعجم ومقصود وي صلى الله عليه وسلم رفع حرج و مشقت وتكلف
در استقصاى رعايت تجويد بمرتبه غايت است وتنبيه بر تحري حسبة واخلاص در عمل لوجه الله وتفكر در معاني وشدت
اهتمام بآن اگرچه در تحسين الفاظ وتجويد كلمات نه باقصى الغاية كوشند زيراكه اقتصار واهتمام بثاني با مساهله وتقصير
در اول چندان نفع نكند وبا اهتمام واعتنا بثاني بامساهله در اول ضرر نيارد چنانكه فرمود * وسيجيء اقوام يقيمونه * وزود
باشد كه بيايند گروهها از مردم كه راست ودرست گردانند قرآنرا برعايت تجويد كلمات وتحسين اصوات * كما يقام القدح *
چنانكه راست ساخته ميشود تير وقدح بكسر قاف وسكون دال تير ناتراشيده وپرها وپيكانها نانهاده * يتعجلونه * زود مى طلبند
اجرت آنرا درين جهان * ولا يتاجلونه * وبمهلت نمى طلبند ثواب آنرا در آن جهان يعني دنيارا بر آخرت اختيار
ميكنند ودين را بدنيا مى فروشند * رواه ابو داود والبيهقي في شعب الايمان * وعن حذيفة رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها * روايت است از حذيفة بن اليمان كه از كبار
صحابه وصاحب سر رسول الله صلعم است ونزد او علم منافقان است گفت گفت آنحضرت بخوانيد قرآنرا بلحنهاى عرب
وخوش آوازي ايشان في الصراح لحن آواز وآواز گردانيدن ولحن در قراءت طرب كردن بدان فلان الحن است
نيكو تراست از روي خواندن بدان ومراد بلحون عرب تحسين صوت وتطريب اوست بي تكلف در رعايت قوانين
موسيقيه باعانت طبيعت چنانكه از قراءت ايشان مشاهده مي افتد * واياكم ولحون اهل العشق ولحون اهل الكتابين *
ودور داريد خود را از لحنهاي اهل عشق ولحنهاي اهل دو كتاب كه توريت وانجيل است ومراد بلحون اهل عشق آنچه
ميكنند مردم در مغازله نساء حادثه ايشان در اشعار از رعايت قواعد موسيقي وتكلف درآن وميخواندند يهود ونصاري كتابها
خود را مانند اين وتكلف ميكردند درآن وبعضي اهل العشق را اهل الفسق خوانند واين تصحيف وتحريف است وصحيح
نيست * وسيجيء بعدي قوم يرجعون بالقرآن ترجيع الغناء والنوح * وزود باشد كه بيايند پس از من گروهي كه ترجيع كنند
بقرآن مانند ترجيع سرود ونوحه وترجيع آواز گردانيدن در حلق ونوح بفتح نوحه در ماتم كردن * لا يجاوز حناجرهم *
نميگذرد قرآن ناي گلوهاى ايشانرا يعني بالا نميرود وبمحل قبول نميرسد * مفتونة قلوبهم * در فتنه وبلا انداخته
شده است دلهاى ايشان بمحبت دنيا وتحسين مردم مر ايشانرا * وقلوب الذين يعجبهم شانهم * مفتون ومبتلاست دلهاى
آن كساني كه خوش مى آيد ايشانرا حال ايشان * رواه البيهقي في شعب الايمان ورزين في كتابه * وعن البراء بن عازب
قال سمعت رسول الله * گفت شنيدم پيغمبر خدارا * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * حسنوا القرآن باصواتكم * نيك
گردانيد قرآنرا بآوازهاى خود * فان الصوت الحسن يزيد القرآن حسنا * زيراكه آواز خوب زيادة ميگرداند قرآنرا
حسن * رواه الدارمي * وعن طاؤس مرسلا * وروايت است از طاؤس يماني كه از مشاهير تابعين است ودر صحبت ابن عباس
مى بود بطريق ارسال * قال * گفت * سئل النبي * پرسيده شد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اي الناس احسن صوتا بالقرآن
كدام يكى از آدميان خوش آوازتر است بقرآن * قال * گفت آنحضرت * من اذا سمعته يقرأ * خوش آوازترين مردم
بقرآن كسي است كه چون بشنوي او را كه ميخواند قرآنرا * اريت انه يخشى الله * پنداري وگمان بري توكه وي ميترسد از

میت دارد از خدا * قال طاؤس وکان طلق کذلک * گفت طاؤس وبود طلق بفتح طای مهمله وسکون لام که یکی از تابعین
است همچنین یعنی درخواندن وی اثر خوف وخشیت وهیبت پیدا بود * رواه الدارمي * وعن عبیدة * بفتح عین وکسر
موحده * الملیکي * بضم میم وفتح لام وسکون تحتانیه واملوکي بضم همزه وضم لام نیز آمده شامي است * وکانت له صحبة
مع رسول الله * وبود مراورا صحبت با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * در اصابه گفته یقال له صحبة گفته میشود که مراورا
صحبت است ودر بعضی نسخ بجای کلمه مع * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * وبرین نسخه این حدیث مرفوع است
وبرنسخهٔ اول موقوف واین حدیث را بهردو طریق رفع ووقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته * یا اهل
القرآن لا تتوسدوا القرآن * ای اهل قرآن نگردانید قرآن را بالین که تکیه کنید بدان وخواب کنید برآن کنایت است
از تکاسل از تلاوت قرآن وتغافل از قیام بحقوق آن * واتلوه حق تلاوته من آناء اللیل والنهار * وبخوانید قرآن را وورد
سازید آنرا در ساعات شب وروز * وافشوه * وآشکارا کنید وبخوانید قرآنرا باسماع وتعلیم ودرس وتعمیر وکتابت تا شایع
گردد میان مردم * وتغنوه * وتغني کنید بقرآن بمعني که گذشت * وتدبروا ما فیه لعلکم تفلحون * وتامل کنید در معاني
آن وبروید در دنبال آنچه در رواست از معاني واحکام بتامل وتعمل باشید آنکه رستگار شوید وفیروزی یابید * ولا تعجلوا
ثوابه * وشتاب نه طلبید در دنیا پاداش آنرا ونگردانید اورا از حظوظ این جهان * فان له ثوابا * زیرا که بدرستي مر
قرآن را ثوابی عظیم است در ان جهان * رواه البیهقي فی شعب الایمان * واین حدیث را بخاري نیز روایت کرده
در تاریخ خود ورفع نکرده وروایت کرده طبراني برفع

* باب * این نیز باب است بی ترجمه

ودر بعضی نسخ باب في اختلاف القرآن وجمع القرآن وظاهر امراد باختلاف قرآن اختلاف قراءت ولغات است ومراد
بجمع نوشتن او در مصحف واحد *

* الفصل الاول *

عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال سمعت
هشام بن حکیم بن حزام * بکسر حای مهمله وتخفیف زای صحابیست اسلام آورد روز فتح واز فضلای صحابه است چنانکه
پدر او حکیم بن حزام وپدر وی برادرزاده ام المؤمنین خدیجه است رضي الله عنها گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام
بن حکیم را * یقرأ سورة الفرقان * میخواند سورهٔ فرقان را * علی غیر ما اقرأها * بروجه مغایر آنچه میخواندم من آن
سوره را * وکان رسول الله * وبود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اقرأنیها * خوانانیده بود مرا آن سوره را * فکدت
ان اعجل علیه * پس چون آنچه من میخواندم آنحضرت خوانانیده بود ووی مخالف آن میخواند نزدیک بودم من که
شتابي کنم بروی وبرورانم در وی وغضب کنم بروی * ثم امهلته * پستر ترک دادم وگذاشتم اورا وشتابي نکردم * حتی
انصرف * تا آنکه برگشت وی از قراءت وتمام کرد * ثم لببته بردائه * پستر انداختم ردای اورا درگردن او وکشیدم اورا
فی الصراح تلبیب گریبان گرفتن وکشیدن در خصومت لبب ولبه نحر یعني پیش سینه که انجا ذبح میکنند * فجئت به رسول الله *
پس آوردم من اورا نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقلت * پس گفتم * یا رسول الله اني سمعت هذا یقرأ سورة الفرقان
علی غیر ما اقرأتنیها * بدرستیکه من شنیدم این را که میخواند سورهٔ فرقان را بر غیر وجهی که خوانانیدی تو مرا آن سوره
را * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم * پس گفت آنحضرت * ارسله * بهل وراباز بهشام فرمود * اقرأ * بخوان
* فقرأ القراءة التي سمعته یقرأ * پس خواند هشام آن قراءت را که شنیده بودم من اورا که میخواند * فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم هکذا انزلت * پس گفت آنحضرت همچنین فرو فرستاده شده است [illegible] سوره * ثم قال لي اقرأ *
پستر گفت آنحضرت مرا بخوان * فقرأت * پس خواندم من چنانکه یاد داشتم * فقال [illegible]ت * پس اینجا نیز گفت
همچنین فرو فرستاده شده است این سوره پس چون فرمود که هکذا انزلت گفت * ان هذا [illegible] ان انزلت علی سبعة احرف *
بدرستیکه این قرآن فرو فرستاده شده است بر هفت حرف مراد هفت قراءت یا هفت لغت است وتحقیق این در کتاب العلم
گذشت فنذکر * فاقرؤا ما تیسر منه * پس بخوانید هرچه آسان باشد از قرآن وهرچه خواش آید شما را * متفق علیه

واللفظ لمسلم * وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ * گفت عبد الله ابن مسعود شنیدم مردی را که خواند یعنی بیک قراءت
وسمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ خلافها * وشنیدم آنحضرت را که میخواند مخالف آن قراءت را که خواند آنمرد
* فجئت به النبي * پس آوردم آنمرد را نزد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فأخبرته * پس خبر دادم آنحضرت را
بحقیقت حال * فعرفت في وجهه الكراهة * پس شناختم من در روی مبارک آنحضرت ناخوشی را از جهت جدال وخلاف
* فقال * پس گفت آنحضرت * كلاكما محسن * هر دو شما نیک خوانندهاید * فلا تختلفوا * پس مختلف نشوید * فان من
كان قبلكم اختلفوا فهلكوا * پس بدرستیکه کسانیکه بودند پیش از شما اختلاف کردند پس هلاک شدند مراد باختلاف اینجا
انکار یکی از وجوه قراءت است که فرو فرستاده شده است قرآن بر آن وقراءات همه حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد واگر یکی
از آنها انکار کند انکار از قرآن کرده باشد ولیکن قراءت بعضی متواتر اند وبعضی احاد چنانکه احادیث متواتر برابر هفت
قراءت است که میخوانند وبعضی در ده قراءت ادعای تواتر کنند وتخصیص هر قراءتی بقاری مخصوص بجهت اختیار
واهتمام او است آنرا والا همه راست * رواه البخاري * وعن ابي بن كعب قال كنت في المسجد فدخل رجل يصلي * گفت
ابي بن كعب بودم من در مسجد پس در آمد مردی در حالیکه نماز میکند * فقرأ قراءة انكرتها عليه * پس خواند آن مرد
قراءتی را که انکار کردم من آن قراءت را بر آن مرد * ثم دخل آخر فقرأ قراءة سوى قراءة صاحبه * پستر در آمد مردی
دیگر پس خواند قراءتی را جز قراءت آن یار خود ظاهرا این قراءت نزد ابی منکر نبود ولهذا ذکر نکرد انکار را بروی * فلما
قضينا الصلوة دخلنا جميعا على رسول الله * پس وقتی که تمام کردیم نماز را در آمدیم همه بر پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
ودر بعضی نسخ فلما قضيا بلفظ تثنیه یعنی وقتی که تمام کردند آن دو مرد نماز را * فقلت ان هذا اقرأ قراءة انكرتها عليه *
پس گفتم من که این مرد خواند قراءتی را که انکار کردم آنرا بروی * ودخل آخر فقرأ سوى قراءة صاحبه * ودر آمد مردی
دیگر پس خواند جز قراءت یار خود * فأمرهما النبي * پس فرمود آن دو مرد را پیغمبر * صلى الله عليه وسلم * که باز بخوانید
* فقرءا * پس خواندند آن دو مرد * فحسن شأنهما * پس تحسین کرد آنحضرت حال آن مرد ومرد را و مقرر داشت قراءت
مردو را * فسقط في قلبي من التكذيب * پس افتاد در دل من از تکذیب وانکار از جهت تحسین وتقریر آنحضرت هر دو قراءت را
بگمان آنکه کلام خدا یکی باید که بر یک وجه باشد هر کسی که خواند چون روا باشد * ولا اذ كنت في الجاهلية *
ونبود این تکذیب وانکار وقتی که بودم من در جاهلیت واین مبالغه است از جهت آنکه در جاهلیت جاهل بود ووقوع
تکذیب در آن حالت چندان مستبعد نبود وعظیم نمی نمود وبعد از حصول یقین ومعرفت عظیم نمود * فلما رأى رسول الله *
پس هنگامی که دید پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ما قد غشيني * چیزی که پوشیده بود و در گرفته مرا از وسواس شیطان
که بجهت تکذیب وانکار آورد * ضرب في صدري * زد آنحضرت دست مبارک خود را در سینهٔ من بجهت تصرف کردن
در ازالهٔ وسواس وانکار * ففضت عرقا * پس روان شد از من خوی وفیضان کثرت آب چنانکه روان کرده شود وفضت
بکسر وسکون ضاد * وكأنما انظر الى الله فرقا * وچنان شدم گویا که می بینم بسوی خدا از خوف فرق بفتح فا وراء
ترسیدن * فقال لي * پس گفت آنحضرت مرا * يا ابي ارسل الي ان اقرأ القرآن على حرف * فرستاده شد یا فرستاد الله
تعالی وحی بسوی من که بخوانم یا که بخوان قرآنرا بر یک حرف ارسل بلفظ مجهول ومعلوم هر دو روایت است واقرأ
بلفظ متکلم وامر وهر دو [illegible] راءت بر یک حرف تنگ خواهد شد بر امت * فرددت اليه ان هون على امتي * پس
مراجعت کردم بدرگاه [illegible] نه که آسان کرده این کار قراءت را بر امت من وتوسعه کن بر ایشان * فرد * پس
رد کرده ند یا رد کرد حق تع[illegible] جواب داد ووحی فرستاد * الي الثانية * بسوی من بار دوم که * اقرأ على حرفين *
بخوان قرآنرا بدو حرف * فرددت اليه * پس مراجعت کردم بسوی وی تعالی دیگر بار * ان هون على امتي * که آسان
گردان بر امت من وهنوز توسعه کن * فرد الي الثالثة * پس رد کرد ورجوع نمود حق سبحانه تعالی بسوی من بجواب

وحي فرستاد بسوي من سيوم بار * اقرأ على سبعة احرف * بخوان قرآنرا بر هفت حرف وسابقا معلوم شد كه مراد بحروف قراءات است يا لغات وچون سوال وجواب ومراجعت كه ناظر بر توقف وتاخر مطلوب ومسئول است ميان حق جل وعلا ورسول وي كه محبوب ومقبول حضرت اوست سه بار واقع شد بركت كرد وكرم نمود وي سبحانه بزيادت بركات وتكريمات متعلق بامر آخرت مراعات مرجومهٔ اورا بعد از انجاح مرام واسعاف مسئول وي صلى الله عليه وسلم در حق ايشان در امر دنيا تا جمع كرده تسهيل وتيسير در امر دنيا وآخرت پس امر كرد كه سه سوال كند بعدد مرد ومراجعتي كه واقع شد پس فرمود * ولك بكل ردة رددتكها مسئلة تسألنيها * ومر ترا است اي محمد واي محبوب من واي مقبول درگاه من بهر ردي ومراجعتي كه كردم آنرا با تو قبولي وعطاي وسوالي كه بخواني آنرا يعني سه چيز بخواه وسوال كن كه بدهم بتو آنرا پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر سه سوال را بمغفرت ياد آورد واشارت بآنكه اصل همين مغفرت است كه اگر مغفرت نباشد هيچكس را خلاصي ممكن نيست چنانكه قول وي سبحانه وان لم تغفرلنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين بدان اشارت ميكند ليكن مغفرت سه قسم ساخت دو براي امت خود در امر زيادن كبائر وصغائر سيوم بتمامهٔ خلائق از اولين وآخرين چنانكه فرمود * فقلت * پس گفتم * اللهم اغفر لامتي اللهم اغفر لامتي واخرت الثالثة ليوم يرغب الي الخلق * وتاخير كردم ونگاه داشتم مغفرت ثالثه را براي روزي كه رغبت كنند وخواهش نمايند وتوجه آرند بسوي من وشفاعت طلبند از من خلق * كلهم * همه خلق * حتى ابراهيم * تا آنكه ابراهيم خليل درخاصه نفس خود چنانكه قول اوست عليه السلام والذي اطمع ان يغفر لي خطيئتي يوم الدين يا در حق امت براي مغفرت وشفاعت ايشان وتخصيص ابراهيم بذكر از جهت بودن وي افضل انبيا ورسل بعد از حضرت وي صلى الله عليه وسلم چنانكه تصريح كرده اند باين علما وواقع نشد تصريحي از جمهور در غير وي عليه السلام وبعضي گفته اند كه بعد از ابراهيم موسى افضل انبيا است صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين * رواه مسلم * وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال * گفت ابن عباس كه آنحضرت گفت * اقرأني جبرئيل على حرف * خوانانيد مرا جبرئيل يعني قرآن بوحي الهي نخست بر يكحرف يعني بر يك لغت كه لغت حجاز است وعرب را هفت لغت بود معروف بفصاحت چنانكه در اول كتاب در كتاب العلم گذشت * فراجعته * پس مراجعت كردم جبرئيل را كه عرض كند بدرگاه حق توسعه را * فلم ازل استزيده * پس هميشه بودم كه طلب زياده ميكردم يعني مكرر طلب زيادت كردم * ويزيدني * وزياده ميكرد جبرئيل براي من * حتى انتهى الى سبعة احرف * تا آنكه بآخر رسيد تا هفت حرف اين استزادت وزيادت در همين وقت ودر يك مجلس واقع شد بآمد ورفت كردن جبرئيل وعرض حال بدرگاه صمديت يا در اوقات متعدده بود * قال ابن شهاب * گفت ابن شهاب كه بزهري مشهور است واز اعلام علماي تابعين بود * بلغني ان تلك السبعة الاحرف انما هي في الامر تكون واحدا * رسيد مرا كه آن هفت حرف نيستند آنها در امر دين مگر يكي يعني متحد ومتفق اند * لا يختلف في حلال ولا حرام * مختلف نميشوند نه در حلال ونه در حرام يعني مرجع كل بمعني واحد است اگر چه لفظ مختلف باشد چه قراءات سبع متناقض نميباشد وهم چنين لغات سبع كه مراد بحروف اند * متفق عليه

* الفصــــــل الثاني * عن ابي بن كعب رضي الله عنه قال لقي رسول الله صلى الله عليه وسلم جبرئيل فقال * گفت ابي ابن كعب ملاقي شد آنحضرت جبرئيل را پس گفت * يا جبرئيل اني بعثت الى امة اميين * بدرستيكه من فرستاده شده ام بسوي امتي كه ناخوانندگانند وخواندن ونوشتن نياموخته اند * منهم العجوز الكبير * بعضي از ايشان پيرزني كلان سال است عجوز زن مسنه را گويند ودر قاموس گفته عجوز مرد پير وزن پير وعجوزه بتا نيامده واگر آمده لغت ردي غير فصيح است * والشيخ الكبير * وبعضي از ايشان پيرمردي كلان سال است * والغلام والجارية * وبعضي از ايشان كودكانند ودختران غلام وجاريه در اصل بمعني كودك ودختر است وبر غلامان وداهان كه اطلاق ميكنند بجهت حقارت ايشان است چنانكه فتى وفتاة ميگويند زيرا كه با ايشان معاملهٔ پيران نميكنند وتوقير وتعظيم نمي نمايند

نل نُضا القرآن

* والرجل الذي لم يقرأ * کتاباً قط * و بعضی از ایشان مردیست که نخواند ه است کتابی را هرگز اگرچه آموخته باشد و علم آن داشته باشد * قال * گفت جبرئیل * یا محمد ان القرآن انزل علی سبعة احرف * بدرستیکه قرآن فرو فرستاده شده است بر هفت لغت و هفت قراءت * رواه الترمذی * وفی روایة لاحمد ولابی داود * و در روایتی مر احمد را و ابی داود را این زیادت آمده که * قال * گفت جبرئیل * لیس منها الا شاف کاف * نیست حرفی از آن حروف مگر آنکه وی شافیست مر علتی را که در سینها است از کفر و جهل و کافی است در اعجاز و حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان * وفی روایة للنسائی * و در روایتی مر نسائی را همچنین آمده * قال * گفت آنحضرت * ان جبرائیل و میکائیل اتیانی * آمدند مرا * فقعد جبرئیل عن یمینی * پس نشست جبرئیل جانب راست من * و میکائیل عن یساری * و نشست میکائیل از چپ من * فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف * پس گفت جبرئیل از من بخوان قرآنرا در حالی که بود قراءت جبرئیل بر یک حرف * قال میکائیل * گفت میکائیل مر آنحضرت را * استزده * طلب زیادتی بکن یعنی جبرئیل را یعنی بگو با وی که بر حرف دیگر هم بخوانند * حتی بلغ سبعة احرف * تا رسید قرآن یا جبرئیل هفت حرف را * وکل حرف شاف وکاف * و هر حرف شافی و کافی است و چون توسیع شد و تنگی رفت و امر قراءت تبدیل و تغییر یافت در قصص از است که یاد کرده شد میتوانند خواند بخلاف آنکه اگر تنگ میشد و بر یک حرف میماند * فافهم * وعن عمران بن حصین * صحابی مشهور است که ملائکه را میدید و بروی سلام میکرد و می گفت صاحب فراش بود * انه مر علی قاص یقرأ ثم یسأل * روایت میکند که وی گذشت بر قصه خوانی که قرآن میخواند و بعد از مردم سوال میکرد و قص بمعنی اعلام و اخبار است و قاص کسی که اخبار و قصص می آرد و قصاص بر وعاظ نیز اطلاق میکنند * فاسترجع * پس استرجاع کرد عمران و گفت انا لله و انا الیه راجعون چنانکه در مصیبت میگویند گویا این قرآن خواندن و سوال کردن بر آن مصیبتی است که بدان قاص رسیده و بدان مبتلا گشته یا ابتلاء عمران بمشاهدهٔ این حالت شنیعه مصیبتی است بدان که بوی رسیده * ثم قال سمعت رسول الله * پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * من قرأ القرآن فلیسأل الله به * کسی که بخواند قرآنرا پس باید که سوال کند خدا را بقرآن و بخواهد حاجات دینیه و دنیویهٔ خود را از وی تعالی چنانکه اگر بآیت رحمت برسد یا بذکر جنت آید بطلبد از وی تعالی آنرا و اگر بآیت عذاب و ذکر نار رسد پناه جوید بخدا از آن یا مراد آن است که دعا کند بعد از فراغ قراءت بدعوات ماثوره * فانه سیجیئ اقوام یقرؤن القرآن ویسألون به الناس * پس بدرستی که شان این است زود باشد که بیایند گروهها که بخوانند قرآنرا و سوال کنند بان از مردم و گدائی کنند از ایشان * رواه احمد والترمذی *

الفصـــــل الثالث * عن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از بریده اسلمی بضم موحده که از مشاهیر صحابه و اورا مساعی جمیله است در حضرت نبوت و خلفای راشدین که گفت گفت آنحضرت * من قرأ القرآن یتأکل به الناس * کسی که بخواند قرآنرا در حالی که طلب اکل میکند بقرآن از مردم یعنی قرآنرا وسیلهٔ حطام دنیا میکرداند * جاء یوم القیمة ووجهه عظم لیس علیه لحم * بیاید آنکس روز قیامت و حال آنکه روی وی استخوان است که نیست بروی گوشت یعنی زار و نزار و خوار و بی عزت باشد * رواه البیهقی فی شعب الایمان * وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یعرف فصل السورة * بود آنحضرت نمی شناخت جدا کردن و فرق نهادن میان دو سوره * حتی ینزل علیه * تا آنکه فرو می آمد بروی * بســـــم الله الرحمن الرحیم * و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه بسم الله آیتی است از قرآن نازل برای فصل میان دو سورة چنانکه مذهب ما است * رواه ابوداود * وعن علقمة قال کنا بحمص * روایت است از علقمه که از کبار تابعین و اصحاب عبد الله بن مسعود است گفت بودیم ما بحمص بکسر حا و سکون میم که از بلاد شام است * فقرأ عبد الله بن مسعود سورة یوسف * پس خواند عبد الله بن مسعود سورهٔ یوسف را * فقال رجل ما هکذا انزلت * پس گفت مردی نه اینچنین فرو فرستاده شده است * فقال عبد الله والله لقد قرأتها علی عهد رسول الله * پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند بتحقیق

خواند قام من آنرا در زمان پیغمبر خدا و در حضرت وی * صلى الله عليه وسلم فقال احسنت * پس گفت آنحضرت نیک خواندی
* فبينا هو يكلمه * پس در اثنای آنکه آنمرد سخن میگوید ابن مسعود را * اذ وجد منه ريح الخمر * یافته شد یافت ابن
مسعود از ان مرد بوی می وجد بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است * فقال * پس گفت ابن مسعود
اتشرب الخمر وتكذب بالكتاب * آیا می نوشی شراب را و تکذیب می کنی بکتاب خدا * فضربه الحد * پس زد ابن مسعود
او را حد اگر آنچه ابن مسعود خواند از قراءت مشهوره بود و یقینا از کتاب الله بود تکذیب و انکار او کفر است قطعا و اگر
نه این چنین بود و قراءت شاذ بود اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاهر همین است و لهذا حکم نکرد
بارتداد وی و اکتفا کرد بحد شرب خمر * متفق عليه * وعن زيد بن ثابت * از اجلهٔ فقهای صحابه و کاتب وحی است و اعلم
بود بفرائض * قال ارسل الي ابو بكر مقتل اهل اليمامة * گفت زید بن ثابت که فرستاد کسی را بسوی من ابابکر صدیق
و طلبید مرا پیش خود در وقت قتل اهل یمامه و این مقتل بنی حنیفه بود که کشته شد در وی مسیلمهٔ کذاب لعنة الله عليه در
خلافت صدیق چنانکه در کتاب الزکوة گذشت و در وی بسیاری از قرای قرآن کشته شدند پس رفتم من نزد ابی بکر * فاذا
عمر بن الخطاب عنده * پس ناگاه عمر نزد ابی بکر بود رضي الله عنهما * قال ابو بكر ان عمر اتاني فقال * گفت ابو بکر که عمر
آمد نزد من پس گفت * ان القتل قد استحر يوم اليمامة بقراء القرآن * بدرستیکه کشتن به تحقیق سخت و بسیار شد و گرم
شد روز یمامه بخوانندگان قرآن و حافظان وی و عرب کار سخت را حار گویند و گفته اند عدد کسانیکه کشته شدند در وی
از قراء هفصد بود * واني اخشى ان استحر القتل بالقراء بالمواطن * و بدرستی که من می ترسم که اگر سخت شود قتل بقراء
در جاهای جنگ * فيذهب كثير من القرآن * پس برود بسیاری از قرآن که هر کس هر چیزی از ان یاد دارند * واني ارى
ان تامر بجمع القرآن * و بدرستیکه من مصلحتی می بینم که تو امر کنی بجمع کردن قرآن در مصحف * قلت لعمر كيف تفعل
شيأ لم يفعله رسول الله * ابو بکر می گوید گفتم من بعمر چگونه میکنی تو و در روایتی كيف نفعل چگونه می کنیم ما چیزی را که
نکرده است آنرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال عمر هذا والله خير * پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بخدا سوگند
بهتر است و بدعت حسنه است و بعضی بدعت ها است که واجب است کردن آن مثل تعلم صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکه
بیان آن در باب الاعتصام بالكتاب والسنة گذشت * فلم يزل عمر يراجعني * پس همیشه بود عمر که مراجعت می کرد
و مکرر می گفت که میباید کرد * حتى شرح الله صدري لذلك * تا آنکه گشاد خدای تعالی سینهٔ مرا برای آن یعنی جمع کردن
و پسند افتاد مرا رای عمر * ورأيت في ذلك الذي رأى عمر * و دیدم خیر و مصلحت در ان باب آنچه خیر و مصلحت دید
عمر و رای زدم من در باب آنچه رای زد عمر * قال زيد قال ابو بكر انك رجل شاب عاقل * گفت زید بن ثابت گفت ابو بکر
که تو مرد جوان عاقلی * لا نتهمك * متهم نمیداریم ترا بسهو و غفلت و خیانت * وقد كنت تكتب الوحي لرسول الله * و
به تحقیق بودی تو که می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فتتبع القرآن واجمعه * پس طلب کن قرآن
را از هر جا که یابی و جمع کن او را و تتبع طلب چیزی و بر رفتن در پی وی * گفت زید بن ثابت * فوالله لو كلفوني نقل جبل
من الجبال * پس بخدا سوگند اگر می فرمودند و تکلیف میکردند مرا مردم از جا به جای بردن کوهی را از کوهها
* ما كان اثقل علي مما امرني به من جمع القرآن * نمی بود این تکلیف گران تر بر من از آنچه امر کرد مرا ابو بکر از جمع کردن
قرآن و تکلیف نه باید از طاقت کار فرمودن کسی را و امر کردن بچیزی که مشقت است در ان * قال * گفت زید بن ثابت
* قلت لابي بكر * گفتم من مر ابی بکر را * كيف تفعلون شيأ لم يفعله رسول الله * چگونه می کنید شما چیزی را که نکرده آنرا
پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال هو والله خير * گفت ابو بکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر است * فلم يزل
ابو بكر يراجعني حتى شرح الله صدري للذي شرح له صدر ابي بكر و عمر * پس همیشه بود ابو بکر که مراجعت می کرد
مرا و باز میگردانید این سخن را تا آنکه گشاد خدای تعالی سینهٔ مرا بچیزی که گشاد خدای تعالی برای آن سینهٔ ابو بکر

وهم * فتتبعت القرآن اجمعه من العسب * پس طلبیدم من قرآن را در حالی که فراهم می آرم او را از عسب بضم عين
و سين مهملتين جمع عسيب شاخ خرما که برگ نیاورده باشد یا شاخ که برگ از وی جدا کرده باشند و بعضی ببرگ خرما
تفسیر کرده اند * واللخاف * وتتبع کردم قرآن را از لخاف بکسر لام وتخفیف خاء معجمه جمع لخفه بفتح سنگ سفید تنک و در
روایتی والرقاع و از رقعها پاره ها از پوست یا کاغذ و در روایتی وقطع الادیم از پوست پاره ها و در روایتی والاکتاف و از شانه های
شتر و گوسفند و در روایتی والاضلاع و استخوان های پهلو و مانند آن که هرکسی که پاره از قرآن در ینها نوشته میداشت * وصدور
الرجال * و از سینه های مردان که یاد داشتند از صحابه اصل و معتمد همین است و یافتن آن از عسب و لخاف و جز آن تقریر بر تقریر
است و قرآن متواتر است و یقینی است تا همه صحابه به اتفاق نمیکردند و اجماع نمی نمودند نوشتن صورت نداشت و آنکه گفت
* حتى وجدت آخر سورة التوبة مع ابي خزيمة الانصاري * تا آنکه یافتم آخر سورهٔ توبه را با ابی خزیمه بضم خای معجمه وفتح زاء
* لم اجدها مع احد غيره * نیافتم آنرا نزد هیچ یکی غیر او و آخر سورهٔ توبه اینست * لقد جاءكم رسول من انفسكم حتى
خاتمة براءة * تا خاتمهٔ سوره که در اول او براءة من الله ورسوله است و آنرا سورهٔ توبه میگویند معنیش آنست که نوشته نزد وی
یافتم نه محفوظ و همچنین آنکه در بعضی روایات آمده است که هر کسی میداد کسی را که نزد وی می یافتند که این
قرآنست یا میگذشت بر وی دو گواه مراد بآن تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط است و شیخ ابن حجر گفته که مراد بدو
گواه حفظ و کتابت است و سخاوی در جمال القراء گفته که مراد اینست که گواهی میدادند که این مکتوب نزد
رسول الله صلى الله عليه وسلم نوشته شده است و بمجرد حفظ اکتفا نمی نمودند گفت بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین
سامحه الله شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع والیقین و معروف بود نزد ایشان متمیز از ما سوای خود و مجمع علیه میان
همه نه آنکه مشتبه بود و چیزی از آن نزد بعضی بود که مردم دیگر آنرا نمی شناختند یا منکر بود قرآنیت آنرا و اثبات میکردند
آنرا بحلف و شهادت حاشا و کلا چه میدانستند آنرا و بتالیف معجز و نظم معروف و به تحقیق مشاهده میکردند تلاوت آنرا از
آنحضرت صلى الله عليه وسلم مدت بیست و سه سال و یاد داشتند مجموع آنرا جمعی از صحابه پس از خلط چیزی که نه از
قرآنست مامون بودند و این تحقیقات و تفتیشات برای تقریر و تاکید بود که اصل و معتمد آن بود و سیوطی از حارث
محاسبی نقل کرده که فرمود که کتابت قرآن مستحدث نیست و بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم که امر میکرد بکتابت آن ولیکن
متفرق بود در رقاع و جز آن و صدیق رضی الله عنه امر کرد بانتساخ آن از جای بجای و مجتمع کنانید و این بمنزلهٔ آن بود که
گویا اوراقی متفرق در خانهٔ آنحضرت یافتند که در ان قرآن نوشته بود ولیکن منتشر بود مجتمع ساختند و در رشتهٔ انتظام والتیام
کشیدند تا چیزی از ان گم نشود و خطابی گفته که سبب آن که آنحضرت جمع نکرد قرآن را در مصحف واحد آن بود که انتظار
و ترقب نسخ بعضی احکام و تلاوت داشت پس چون منقضی گشت نزول قرآن برحلت آنحضرت صلى الله عليه وسلم الهام
کرد حق تعالی خلفای راشدین را بجمع آن بجهت وفای وعدهٔ صادق خود که در حفظ نگاهداشت آن کرده بود و ابتدای
آن بر دست صدیق اکبر بود بمشاورت عمر فاروق رضي الله عنهما و باید دانست که ترتیب سور و وضع آیات همه بوحی
بود و جبرئیل عم چون آیتی از قرآن برحسب واقعه می آورد میگفت که این را در فلان سوره بعد از فلان آیت بنهند
و احادیث درین باب بسیار آمده و بتحقیق حاصل شد یقین بدان بنقل متواتر بهمین ترتیب از تلاوت رسول و اجماع
صحابه بی تطرق شک و شبهه و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب نوشته اند و از آنجا جبرئیل عم بآسمان دنیا فرستاده و از آنجا
جبرئیل بحسب وقائع سور و آیات می آورد و ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوت است و جبرئیل هر سال در رمضان یکبار تمام
قرآن بهمین ترتیب می آورد و با آنحضرت بطریق مدارست میخواندند و در سالی که آنحضرت صلى الله عليه وسلم از ین
عالم رحلت خواهد نمود دوبار آورد اِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ
و چون جمع کرد آنرا زید بن ثابت باتفاق صحابه در صحف متعدده مکتوب شد و هنوز جمع وی در یک مصحف اتفاق نیفتاد

* فكانت الصحف عند ابي بكر * پس بودند اين صحيفها نزد ابي بكر صديق رضي الله عنه * حتى توفاه الله * تا آنكه ميرانيد
ابوبكر را خداي تعالى * ثم عند عمر * پستر بودند آن صحيفها نزد عمر فاروق رضي الله عنه * في حيوته * در حيات عمر
* ثم عند حفصة بنت عمر * پستر بودند آن صحيفها نزد ام المؤمنين حفصه دختر عمر رضي الله عنهما پس عثمان رضي الله
عنه جمع كرد آنرا در يك مصحف و استكتاب فرمود در مصاحف و فرستاد در اطراف بلاد اسلام چنانكه در حديث آينده
بيايد * رواه البخاري * وعن انس بن مالك ان حذيفة بن اليمان قدم على عثمان * روايت است از انس كه حذيفه
قدوم اورد بر عثمان رضي الله عنهم * وكان يغازي اهل الشام في فتح ارمينية * وبود حذيفه كه غزا ميكرد اهل شام را
در فتح ارمينية بفتح همزه وسكون را وكسر ميم وسكون تحتانيهٔ اولى وكسر نون وخفت تحتانيه ثانيه كذا في كتاب المغنى ودر
قاموس بكسر همزه كفته واز جامع الاصول بتثليث همزه نيز نقل كرده اند وبتشديد ياء ثانيه نيز كفته اند * وآذربيجان مع اهل
العراق * وغزا ميكرد آذربيجان را با اهل عراق وآذربيجان بمد همزه وفتح ذال معجمه وسكون را وكسر موحده وسكون
تحتانيه وجيم وفتح موحده نيز آمده * فافزع حذيفة اختلافهم في القراءة * پس در ترس آورد حذيفه را اختلاف مردم در خواندن
قرآن بلغات مختلفة كه در ان توسعه رفته بود * فقال حذيفة لعثمان * پس كفت حذيفه مر عثمان را * يا امير المومنين
ادرك هذه الامة قبل ان يختلفوا في الكتاب * درياب اين امت را و دستكيري كن پيش از آنكه اختلاف كنند در
كتاب الله * اختلاف اليهود والنصارى * مانند اختلاف كردن يهود ونصارى در كتاب خود كه هر كدام تغيرها دادند وتحريفها
كردند كفته اند كه سبب آن بود كه حق تعالى محافظت ونكاهباني كتاب ايشان را با ايشان كذاشت چنانكه فرمود بما استحفظوا
من كتاب الله لا جرم تغيرها وتحريفها بدان راه يافت ودر شان قرآن مجيد فرمود وانا له لحافظون خود حافظ ونكهبان اين
شد وبانكاهباني وي تعالى خلل وتغيير وتبديل محال باشد * فارسل عثمان الى حفصة ان ارسلي الينا بالصحف * پس فرستاد
امير المؤمنين عثمان كسى را بسوي ام المؤمنين حفصه كه بفرست بسوى ما آن صحيفها را كه پيش تست * ننسخها في المصاحف *
بنويسانيم ما آنها را در مصحفهاي متعدده * ثم نردها اليك * پستر باز ميفرستم آنها را بسوى تو * فارسلت بها حفصة الى
عثمان * پس فرستاد آن صحيفها را حفصه بسوى عثمان * فامر زيد بن ثابت * پس امر كرد عثمان زيد بن ثابت را * وعبد الله
بن الزبير وسعيد بن العاص وعبد الله بن الحارث بن هشام * اين صحابه را امر كرد ودرين ميان زيد بن ثابت انصاري
است وباقي سه كس قريشي اند * فنسخوها في المصاحف * پس نوشتند آنها را در مصحفها * وقال عثمان للرهط القريشيين
الثلثة * وكفت عثمان مر كروه قريشيانرا كه سه تن بودند * اذا اختلفتم انتم وزيد بن ثابت في شيء من القرآن * چون
اختلاف شويد شما كه قريشيانيد وزيد بن ثابت كه از انصار است در چيزي از لغات قرآن * فاكتبوه بلسان قريش * پس
بنويسيد آنرا بزبان قريش * فانما نزل بلسانهم * زيرا كه فرو نيامده است قرآن مكر بزبان ايشان ولغت ايشان سابقا
معلوم شد كه قرآن در اصل بلغت قريش فرود آمده وبالتماس آنحضرت صلى الله عليه وسلم توسيع يافت ورخصت آن شد كه
هر كس بلغت خود بخواند الآن امير المؤمنين عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم باسقاط آن لغات امر كرد وهمه
را قراءت بلغت قريش فرمود اين است معني قول وى كه بنويسيد آنرا بلغت قريش * ففعلوا * پس كردند اين صحابهٔ
مذكورين انچه امر كرد عثمان رض * حتى اذا نسخوا الصحف في المصاحف رد عثمان رضي الله عنه الصحف الى حفصة *
تا آنكه وقتي كه نسخه بردا شتند صحف را در مصاحف باز كردانيد عثمان آن صحف را بسوي حفصه * وارسل الى كل افق
بمصحف مما نسخوا * و فرستاد عثمان رضي الله عنه بسوى هر ناحيهٔ از ديار اسلام مصحفي را از ان مصاحف كه انتساخ نمودند
وافق بضمتين وبضم وسكون نيز آمده ناحيه وكرانه يا آنچه ظاهر است از كرانهٔ آسمان كه كواكب از ان طلوع وغروب كنند
وچون هر بلد را افقي ديكر است آفاق ميكويند وبلاد ميخوانند * وامر بما سواه من القرآن في كل صحيفة او مصحف ان
يحرق * وامر كرد عثمان رض بانچه بود جز آن مصاحف از قرآن در هر صحيفه يا مصحف تا كه سوخته شود يا پاره پاره كرده

مصحف آنچه نزد حفصه بود وتوانند كه شك را روي
شود وظاهر امراد از صحيفه آن بود كه در رقاع ولخاف وجز آن بود وبهر
باشد بحرق بياي مهمله وخاي معجمه هردو روايت است واول اكثر است وظاهر حديث آنست كه آنچه نزد حفصه بود بعد از
وفات وي رد كرد نيز سوختند واختلاف است در عدد مصاحف كه فرستاد عثمان رضي الله عنه باتفاق مشهور آنست كه پنج بود
وابوداود گفته شنيدم ابا حاتم سجستاني را كه گفت هفت مصحف بود كه فرستاد آنها را بمكه وشام ويمن وبحرين وبصره و
كوفه ونگاهداشت يكي را بمدينه # قال ابن شهاب فاخبرني خارجة بن زيد بن ثابت # گفت ابن شهاب زهري پس خبر داد
مرا خارجه كه پسر زيد بن ثابت است واز اعلام علماء تابعين ويكي از فقهاي سبعهٔ مدينهٔ مطهره است # انه سمع زيد
بن ثابت # كه وي شنيد زيد بن ثابت را كه پدر اوست # قال # كه گفت زيد بن ثابت # فقدت آية من الاحزاب # گم كردم
آيتي را از سورهٔ احزاب # حين نسخنا المصحف # در وقتي كه نوشتيم ما مصحف را ظاهر آنست كه اين در وقت انتساخ مصحف
در زمان ابوبكر بود ومعلوم مي شود كه آن نيز باتفاق صحابه بود اگرچه متصدي نوشتن آن زيد بن ثابت بود # قد كنت
اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها # بتحقيق بودم من كه مي شنيدم آنحضرت را كه ميخواندند آن آيت را # فالتمسناها
فوجدناها مع خزيمة بن ثابت الانصاري # پس طلب كرديم ما آن آيت را پس يافتيم آنرا با خزيمهٔ انصاري صاحب
شهادتين آن آيت اين است # من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فالحقناها في سورتها في المصحف #
پس لاحق گردانيديم ما آن آيت را در سورهٔ وي كه سورهٔ احزاب است در مصحف ومثل اين كلام در آيت سورهٔ توبه نيز
گفته است چنانكه گذشت ومقصود آن است كه نوشته نزد وي يافتم چنانكه معلوم شد # رواه البخاري # تنبيه # گفته اند كه جمع
قرآن سه بار واقع شده يكي در حضور پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ليكن نه در مصحف واحد ومرتبهٔ ثاني در حضور ابي بكر
رضي الله عنه واز عبد خير كه يكي از تابعان علي مرتضى است رضي الله عنه آمده است كه شنيدم علي را رضي الله عنه كه
ميگفت عظيم ترين مردم در مصحف از روي اجر وثواب ابوبكر است رحمت كند خداي تعالى ابوبكر را ووي اول كسي است كه
جمع كرد كتاب خداي عز وجل را وثالث جمع عثمان است جمع كرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف بلغت قريش وفرستاد در
هر افقي مصحفي وبود آن در سنه خمس وعشرين واز علي رضي الله عنه بسند صحيح آمده كه فرمود نگوئيد در عثمان جز
خير بخدا سوگند نكرد وي آنچه كرد مگر در حضور جماعت صحابه واتفاق ايشان گفت چه ميگوئيد در شان اين قراءة بتحقيق
رسيده است بمن كه بعضي ميگويند قراءت من بهتر از قراءت تست واين نزديك است كه كفر باشد گفتيم ما پس چه راي ميزني
ومصلحت چه مي بيني گفت آن مي بينم كه جمع كرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد در روي افتراقي واختلافي
گفتيم ما نيكوست آنچه تو ديدي گفت علي مرتضى رضي الله عنه اگر نميكرد عثمان آنچه كرد ميكردم من آنرا انتهى وگفته اند
كه فرق ميان جمع ابي بكر وجمع عثمان رضي الله عنهما آنست كه جمع ابي بكر از بيم آن بود كه مبادا از قرآن چيزي برود و
جمع عثمان براي آن بود كه اختلافي واقع نشود دران # خاتمه صاحب گفته مشهور در مردم آن ست كه جامع قرآن عثمان
است رضي الله عنه ونه چنين است كاري كه وي رضي الله عنه كرد آن بود كه مردم را جمع كرد بر لغت قريش چون ترسيد
وقوع فتنه را ميان اهل عراق واهل شام در حروف قراءت وپيش از ان بود مصاحف بر حروف سبعه كه نازل شده بران
قرآن بجهت تيسير وتسهيل وچون بدان حاجت نماند وبرهمه آسان شد آورد همه را بر يك لغت كه اصل نزول بران بود
واما سابق بر جمع خداي ابوبكر صديق بود انتهى وآورده اند كه امير المؤمنين علي رضي الله عنه نيز جمع كرد قرآن را
بر ترتيب نزول وگفته اند كه اگر آن مصحف معمول شدي ومشهور گشتي علم كثيرا زان حاصل شدي كه معرفت ناسخ
ومنسوخ است ودانا كه وي رضي الله عنه بترس اختلاف آنرا بروي كار نياورده تا همه عالم بر يك وجه وبر يك نسق باشند
والله اعلم # وعن ابن عباس قال قلت لعثمان ما حملكم على ان عمدتم الى الانفال # چه چيز برداشت شما را برين كه
قصد كرديد بسوي سورهٔ انفال # وهي من المثاني # وحال آنكه اين سوره از مثاني است نزد شما يعني از سبع مثاني بقولي كه

مرا د بآن سبع سورة طولى است كه د ر اول قرآن است * وانفال براءة * و فصل كرد يد بسوي سورة براءت * وهي من المئين * وحال آنكه اين سورة از مئين است نزد شما و مئين جمع مائة است بمعني صد نام آن سورتها است كه بعد از مثاني اند زيرا كه هر سورة از آن زياده بر صد آيت است يا نزديك بآن و بعد از مئين توالي است وآن سورة كه كم از صد آيت باشد گويا كه توالي وتوابع مئين اند ومئين اوائل اينها اند وبا از جهت آنكه اينها مثنى ومكرر ساخته مي شوند بيشتر از مئين بعد از ان مفصل است اين چنين تقسيم وتسميه كرده اند سور قرآني را كذا ذكره السيوطي في الاتقان پس ابن عباس بعثمان گفت شما انفال را داخل مثاني كه نام هر سبع طوال است وبراءة را از مئين ساختيد باوجود آنكه انفال كوتاه تر از براءة است وبر تقديري كه همچنين كرد انيد تسميه ميان آنها ننوشتيد چنانكه گفت * فقرنتم بينهما * پس نزد يكي كرد يد ميان اين دو سورة * ولم تكتبوا سطر * وننوشتيد سطر * بسم الله الرحمن الرحيم * را * ووضعتموها في السبع الطول * ونهاد يد آنرا يعني سورة انفال را يا براءة را در هفت سورة دراز * ما حملكم على ذلك * چه حامل وباعث شد شما را بران ودر بعضي نسخ ذلكم پس گويا ابن عباس درسوال كرد از عثمان وجواب داد عثمان بانچه حاصلش آن ست كه درا مر اين دو سورة اشتباه است بوجهي كه هرد و يكسورة اند وبا بن حيثيت نهادن آنها در سبع طول وننوشتن بسمله درميان آنها درست شد و بوجهي يكرد و سورة اند بنابراين وجه فاصله درميان آنها كذاشتيم چنانكه گفت * قال عثمان * گفت عثمان درجواب سوال ابن عباس * كان رسول الله * بود پيغمبرخدا * صلى الله عليه وسلم مما ياتي عليه الزمان * از انجمله كه مي آمد بروى زمان * وهو ينزل عليه السور ذوات العدد * وحال آنكه آنحضرت فرود مي آمد يا فرو فرستاده مي شد بروى سورتهاي متعدده يا سورتهائيكه درو آيات متعدده است * وكان اذ انزل عليه شئ * وبود آنحضرت كه چون فرود مي آمد بروى چيزي از آيات * دعا بعض من كان يكتب * ميخواند ومي طلبيد بعضي كسان را كه مي نوشت وحي را وسورتها را چنانكه زيد بن ثابت وغيره * فيقول * پس ميگفت آنحضرت * ضعوا هؤلاء الآيات في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا * بنهيد وبنويسيد اين آيتها را در سورة كه ذكر كرده ميشود دروي چنين وچنين * فاذا انزلت عليه الآية فيقول ضعوا هذه الآية في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا * پس چون فرود مي آمد بروي اين آيت پس ميخواند آن كسان را وميگفت بنهيد اين آيت را درسورة كه ذكر كرده ميشود دران سورة چنين وچنين اين دو فقرة بظاهر مكرر مي نمايد وفرق نيست ميان هردو ومكر چنين كه در اولي آيات مذكور است ودر ثاني آيت مقصود تقرير وتكرير است * وكانت الانفال من اوائل ما نزلت بالمدينة * وبود سورة انفال از جملة اوائل سورتها كه نازل شده اند بمدينه كه دروي ذكر قصة بدر است * وكانت براءة من آخر القرآن نزولا * وبود سورة براءة از آخر قرآن در نزول كه دروي ذكر تفضيح منافقين ومنع از دخول مشركين در مسجد حرام است * وكانت قصتها شبيهة بقصتها * وبود قصة انفال مانند بقصة براءة در اعلاي كلمة دين ونكونساري اعدا از مشركين ومنافقين * فقبض رسول الله * پس قبض كرده شد وبرداشته شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ولم يبين لنا انها منها * وبيان نكرد آنحضرت براي ما كه اين سورة جزوي از ان سورة است و هرديك سورة است يا هر كدام سورة علاحدة * فمن اجل ذلك قرنت بينهما * پس ازين جهت نزديكي كردم ميان هردو سورة * ولم اكتب سطر * ونوشتم سطر * بسم الله الرحمن الرحيم ووضعتها في السبع الطول * ونهادم مجموع هردو سورة را در سبع طول وليكن فاصله درميان كذاشتيم بجهت احتمال واشتباه دراتحاد وتعدد سورتين واين را ذكر نكرد زيرا كه مذكور صريحا در سوال ابن عباس قران سورتين ونه نوشتن تسميه است وتواند كه مقصود ابن عباس همين يك سوال باشد وذكر قول وهي من المثاني وهي من المئين تقريبا يا بيان واقع باشد نه سوال از تقديم وتاخير فتامل * رواه احمد والترمذي وابوداؤد * تمام شد كتاب فضائل القرآن بعون الله وتوفيقه وتاليها ست اوراه *

* كتاب الدعوات * بايد دانست كه در قرآن وحديث امر بدعا واقع است وظاهر آن است كه اين امر براي اباحت يا استحباب است نه وجوب ودعا نزد نزول بلا يا نزد خوف مسنون وماثور است از انبيا صلوات الله عليهم واتباع ايشان رحمة الله عليهم اجمعين وسكوت

از دعا واکتفا بعلم وی تعالی ونقل من نیز آمده است مثل قول خلیل صلوات الله وسلامه علیه حسبی من سؤالی علمه بحالی شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب الحکم میگوید بساکه راه می نماید ایشان را ادب بترک طلب بجهت اعتماد بر قسمت واشتغال بذکر از مسئلت وامام ابو القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است یا سکوت ورضا بعضی گویند که دعا در حد ذات خود عبادت است قال النبی صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة واتیان بعبادت اولی است از ترک آن پس آن حق خدا است اگر اجابت نشد وبنده بحظ نفس نرسید قیام بحق پروردگار خود نموده زیرا که اظهار فاقه عبودیت است وابو حازم اعرج گفته است محروم شدن از دعا شنیعتر است بر من از محروم شدن من از اجابت وطائفه بر آن رفته اند که سکوت وخمود بجهت جریان حکم اتم واکمل است ورضا بسابقهٔ تقدیر حق عز وعلا اولی وافضل وواسطی گفته که اختیار آنچه رفته است در ازل بهتر است از معارضهٔ وقت ودر حدیث آمده است که هر کرا باز دارد ذکر من از سؤال از من بدهم اورا بهتر وبیشتر از آنچه دهم سائلان را وقومی گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد بزبان وصاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد وامام قشیری میگوید اولی آنست که گفته شود اوقات واحوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است وادب همان است ودر بعضی احوال سکوت افضل از دعا است وادب همان است واین شناخته نمی شود مگر در وقت زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل خود اشارتی بدعا یابد پس دعا افضل بود واگر اشارتی بسکوت یابد سکوت اولی وگفته است که صحیح آن است که گفته شود بنده را باید که ساهی وغافل نباشد از شهود پروردگار تعالی در حال دعای خود پس باید که رعایت کند حال خود را پس اگر بیابد از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است واگر رجوع کند بدل خود وبیابد در وقت دعا مثل زجر وقبض پس اولی ترک دعا است درین وقت واگر نه بسط یابد ونه قبض دعا وترک دعا هر دو برابر است ونیز اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جهت بودن وی عبادت واگر غالب در وقت معرفت وحال است سکوت اولی است ونیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانان را در آن حق است یا مر حق سبحانه را حق است دعا اولی است وآنچه در وی نفس تراحظ است سکوت اتم است ودر خبر آمده است که بنده دعا میکند وخدای تعالی اورا دوست میدارد پس میگوید وی تعالی یا جبرئیل تاخیر کن ودر توقف دار حاجت بندهٔ مرا که من دوست میدارم که بشنوم آواز اورا وگاهی دعا میکند والله تعالی دشمن میدارد اورا پس میگوید یا جبرئیل برآر حاجت اورا که من مکروه میدارم آواز اورا انتهی کلام القشیری ودر رسالهٔ تحلیة الصواب کلام درین باب بسط وطویل وحاوی وشامل واقع شده است فلینظر ثمه ودیگر شرائط وآداب واوقات واحوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم گردد ان شاء الله تعالی

* الفصل الاول * عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لكل نبی دعوة مستجابة * مر هر پیغمبر را دعائی است مستجاب یعنی سنت الهی بران جاریست که اذن میکند هر پیغمبر را بدعا در حق امت خود خواه برای ایشان یا بر ایشان واستجابت میکند آن دعا را وجوبا * فتعجل كل نبی دعوته * پس شتابی کرد درین جهان هر پیغمبر دعای خود را ویافت در دنیا اجابت آنرا * وانی اختبأت دعوتی شفاعة لامتی یوم القیمة * وبدرستیکه من پوشیده وپنهان داشتم دعای خود را از برای شفاعت کردن مر امت خود را بروز قیامت * فهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات من امتی لا یشرك بالله شیئا * پس آن دعوت دریابنده است اگر خواسته است خدا کسی را که مرد از امت من در حالی که شریك نمیکرد الله بخدا چیزی را یعنی با ایمان از عالم دنیا رفت اگرچه گناه کار بود واما سائر دعوات انبیا علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند ودرین محل توقف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده درخواستم از خدا سه چیز برای امت خود پس عطا کرد دو چیز ومنع کرد از یکی چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم * رواه مسلم وللبخاری اقصر منه * روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم ومر بخاری را کوتاهتر ازین عبارت است * وعنه قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم * وهم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت * اللهم انی اتخذت عندک عهدا لن تخلفنیه *
خداوندا بدرستیکه من گرفتم نزد تو پیمانی که هرگز خلاف نکنی مرا آن پیمان را مقصود مبالغه در طلب وقبول
اجابت وتحقیق رجا است گویا عهدی یست که هرگز شکسته نشود ووعدی یست که خلاف کرده نشود * فانما انا بشر *
پس نیستم من مگر آدمی که خشم میگیرم گاه گاه بر کسی بحکم بشریت که نگاهداشته شده است حصهٔ ازان درمن برای
مصلحتی که تقاضا میکند آنرا * فای المؤمنین اذیته شتمته لعنته جلدته * پس هر کدام از مسلمانان که برنجانم اورا
دشنام کنم اورا لعنت کنم او را بزنم اورا جلد دره حد تازیانه زدن بر پوست * فاجعلها له صلوة وزکوة وقربة *
پس بگردان آن مذکورات را برای آن مؤمن رحمت وطهارت وسبب قربت بخود * تقربه بها الیك یوم القیمة *
که نزدیك گردانی تو اورا باین مذکورات بسوی خود روز قیامت واین کمال شفقت ومهربانی است ازانحضرت صلی الله
علیه وسلم در باب امت مرحومهٔ خود بلکه ازان چه جای نیکوکاران پس مراد مستحقان اذیت وغیر مستحقان آن همه
باشند واین اتم وابلغ است درباب رحمت ورافت واحتمال دارد که این حکم مخصوص بغیر مستحقان اذیت باشد والله اعلم
* متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفرلی ان شئت * وهم از ابی هریره
است که گفت گفت آنحضرت چون دعا کند یکی از شما پس باید که نگوید خداوندا بیامرز مرا اگر خواهی * ارحمنی ان شئت *
خداوندا مهربانی کن مرا اگر خواهی * ارزقنی ان شئت * خداوندا روزی ده مرا اگر خواهی یعنی در دعا طلب بطریق
شك وتردد نکند ومعلق بمشیئت نگرداند * ولیعزم مسئلته * وباید که جزم کند طلب وسوال خود را فی الصراح عزم و
عزیمت آهنگ کردن ودل نهادن برچیزی وفی القاموس عزم اراده فعل وقطع کردن بدان * انه یفعل ما یشاء لا مکره له *
بدرستیکه خدای تعالی میکند هرچه میخواهد نیست اکراه کننده مراورا واکراه بنا خواست کسی را بر کاری داشتن یعنی شما
از جانب خود جزم کنید وی تعالی هرچه میخواهد میکند چه حاجت که شما آنرا بگوئید وذکر آن عبث است وی تعالی بفضل
وکرم خود وعدهٔ اجابت کرده است پس بنده را باید که بدان یقین کند وبنور یقین منشرح میشود صدر وی ومنور
میگردد قلب وی وشك وریب ظلمت است * رواه البخاری * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا
احدکم فلا یقل اللهم اغفرلی ان شئت ولکن لیعزم ولیعظم الرغبة * وباید که بزرگ وقوی دارد خواهش وهمت خود را
* فان الله لا یتعاظمه شیء اعطاه * زیرا که بدرستی خدای تعالی بزرگ نمی نماید اورا چیزی که بدهد وی تعالی آن چیزرا
پس باید که رغبت زیاده بود ومطلوب وی عظیم بود وقاصر ندارد همت را درطلب مطالب عظیمه * رواه مسلم * وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یستجاب للعبد ما لم یدع باثم * قبول کرده میشود دعا مر بنده را مادام که دعا نکند به بزه وچیزی که
بدان بزه کار شود * او قطیعة رحم * یا دعا کند به بریدن خویشی چنانکه دعا کند که خداوندا مرا از وی بیزار کن وپیوند ببر یا
چیزی دعا کند که ازان قطع رحم لازم آید ودر غیر این البته دعا مستجاب است * ما لم یستعجل * مادام که شتابی نکند اجابت
دعا وحصول مدعا را * قیل * گفته شد * یا رسول الله ما الاستعجال * چه چیز است صورت استعجال * قال * گفت آنحضرت
استعجال اینست که * یقول * بگوید داعی * قد دعوت وقد دعوت * بتحقیق دعا کردم وبتحقیق دعا کردم یعنی مکرر کردم
وبسیار کردم دعا * فلم ار یستجاب لی * پس ندیدم که استجابت کرده شد مرا * فیستحسر عند ذلك * پس منقطع شود وملول گردد
نزد آن * ویدع الدعاء * وترک کند دعا را استحسار وتحسر مانده شدن از کار * رواه مسلم * وشیخ ابن عطاء الله اسکندری
شاذلی در کتاب الحکم کلامی میگوید که ترجمهٔ اش این است تاخیر وقت عطا با الحاح در دعا باید که موجب یاس ونومیدی
تو نگردد زیرا که وی عز وعلا ضامن شده است اجابت را در چیزی که اختیار کرد وی برای تو نه در چیزی که اختیار کنی تو
برای خود ودر قول شیخ با الحاح در دعا ناظر بهر دو جانب است یکی آنکه گوئی چندین دعا کردم والحاح نمودم هیچ مستجاب
نشد باز شیخ میگوید چون الحاح در دعا ودوام بران حاصل است دیگر غم استجابت مخور که مقصود حاصل است مقصود

همين دعا و تضرع و زاري است و استجابت حظ نفس است بعضى از عارفان گفته اند فائدهٔ دعا اظهار فاقه و احتياج است
در درگاه حق و الا وى همانا ميكند هرچه ميخواهد و ميدهد احمد بن زروق در شرح كتاب الحكم ميگويد كه دعا عبوديتى
است مقترن بسببى كه نزول بلا يا خوف نزول او است همچو اقتران نماز بوقتش و ترتب وجود اجابت بر دعا مثل ترتب
وجود ثواب است بر نماز بى تعيين و تقييد جزا و وقت و در حديث آمده است كه نيست هيچ عمل داعي مگر آنكه مر او راست
شان از ميان يكى ازين سه چيز يا زود ميدهد مطلوب او را درين جهان يا ذخيره مينسازد براى او در آن عالم يا باز ميگرداند
از وى بدي يا مانند آن پس اجابت حاصل است و منحصر نيست در عين مطلوب و نه مقيد بوقت و خداى تعالى فرموده استجب
لكم با جابت مطلقه است نه تعيين آنچه بنده ميخواهد و نه در آن وقت كه وى ميخواهد و گرداند الله تعالى اجابت را در
مختار خود نه مختار عبد عين لطف به بنده و رعايت صلاح حال او است زيرا كه بنده جاهل است گاهى گمان مى برد شر را
و از خير خيال ميكند (فرد) * پس دعاها كان زيانست و بال * از كرم مى نشنود شان ذو الجلال * و نيز آن براى ابقاى
سطوات ربوبيت و استيفاء احكام عبوديت است تا ايمن نگردد بنده از خواتم ادب پس خلق نو رزد در وجود طلب
از براى تحقيق اضطرار عبد است يعنى اختيار روى تا هميشه در بساط قربت و ملازم قرع باب باشد كه فى الحقيقة فائدهٔ دعا
همان است (مثنوى) * هيچ نبود از دعا مطلوب شان * جز سخن گفتن بآن شيرين دهان * دل ز حرص مدعا خالى شده *
* ذوق چيز و بندگى حالي شده * كو اجابت كردشان فهو المراد * ور نه باد يد از نقد آيند شاد * ور كند رد لذت آن بيشتر *
بهر تقريب سخن با ردگر * وعن ابى الدرداء رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوة المرء المسلم لاخيه بظهر الغيب
مستجابة * دعاى مرد مسلمان غائبانه مر برادر خود را يعني مسلمان ديگر را مستجاب است * عند رأسه ملك موكل * نزد
سر دعا كننده فرشته است گماشته شده * كلما دعا لاخيه بخير قال الملك الموكل به آمين * هرگاه كه دعا ميكند مر برادر خود را به نيكي
ميگويد فرشته كه گماشته شده است بران آمين * ولك بمثل * و مر تراست مانند آن و يا زائده است و مثل بكسر ميم و فتح مثلثه
نيز روايت است و بهر تقدير مثل در حديث به تنوين است و بمثليه بزيادت يا و هاء ضمير بلفظ تثنيه نيز آمده است * رواه مسلم *
وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدعوا على انفسكم * دعاى بد نكنيد بر ذاتهاى خود * ولا تدعوا على اولادكم *
و دعاى بد نكنيد بر فرزندان خود * ولا تدعوا على اموالكم * و دعاى بد نكنيد بر مالهاى خود * لا توافقوا من الله
ساعة يسأل فيها عطاء فيستجيب لكم * تا موافق نيفتد از خدا ساعتي را كه سوال كرده شود از خدا در ان ساعت چيزي
پس اجابت كند وى تعالى براى شما يعنى يك ساعت است كه هرچه در ان ساعت بخواهند بيابند پس شما دعاى بد برخود
و بر اولاد خود و اموال خود نكنيد مبادا آن ساعت موافق افتد و قبول كرده پس پشيمان شويد اين نهي است مر جماعت
از نادانان را كه در وقت خشم و مانند آن براى خود بد خواهند اين خوب نيست و احتمال زيان دارد * رواه مسلم
و ذكر حديث ابن عباس * و ذكر كرده شد حديث ابن عباس كه در اول او اين لفظ است * اتق دعوة المظلوم * پرهيز
كن دعاى مظلوم را * في كتاب الزكوة * و در مصابيح اينجا مذكور است *

* الفصل الثاني *

* عن النعمان *
بضم نون و سكون عين * بن بشير * بفتح موحده و كسر معجمه از صغار صحابه است و در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود
* قال * گفت * قال رسول الله * گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم الدعاء هو العبادة * دعا كردن عبادت است بلكه مبالغه
فرموده كه عبادت همين دعا است كه او را عبادت توان نام كرد زيرا كه بنده در وى روى آرنده است بجناب حق
و روى گردانيده است از سواى وى تعالى و اميد ندارد و نمي توسل مگر از وى و در دعا اخلاص حمد و شكر و اطاعت و سوال
و توحيد و رغبت و مناجات و تضرع و تذلل و استعانت و استغاثه * ثم قرأ * پس خواند آنحضرت از براى استدلال بر بودن
دعا عبادت اين آيت را كه * وقال ربكم ادعوني استجب لكم * و گفت پروردگار شما دعا بكنيد مرا قبول كنم براى شما پس
معلوم شد كه دعا مامور به است و مترتب ميگردد بروى اجر و ثواب و هرچه اين چنين باشد عبادت است و در آخر اين آيت

نیز دلیل است بربودن دعا عبادت که فرموده * ان الذین یستکبرون عن عبادتي سیدخلون جهنم داخرین * بدرستي که
آنکساني که بزرگي مي نمایند از خود وگردن کشي مي کنند از عبادت من سرانجام است که درآیند بدوزخ راخوار وزار
ومراد بعبادت اینجا دعا است ولحوق وعید ناظر بوجوبست ولیکن دعا واجب نیست یا مباح است یا مستحب ولحوق
وعید براستکبار است فافهم * رواه احمد والترمذي وابوداود والنسائي وابن ماجة * وعن انس قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة * دعا مغز وخلاصهٔ عبادت است زیرا که حقیقت عبادت وخلاصهٔ وي خضوع وتذلل و
خواري است واین دردعا حاصل است باکمل وجوه واتم آن ومخ بضم میم مغز استخوان ودماغ وپیه چشم وخالص هرچیز
رواه الترمذي * ودربعضی نسخ رواه ابوداود * وعن ابي هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شيء اکرم
علی الله من الدعاء * نیست هیچ چیزکرامي تر برخدا از دعا بجهت اشتمال او برمعاني واحوال که مغز وخلاصهٔ عبادت است
* رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حدیث حسن غریب * وعن سلمان الفارسي قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم لا یرد القضاء الا الدعاء * رد نمیکند قضا را مگر دعا گویا این مبالغه است درتاثیر دعا در دفع بلا یعني تاثیر
دعا در دفع بلا بحدیست که اگر ممکن مي بود رد قضا حاصل میشد بدعا وبعضی گفته اند مراد برد قضا تهوین وتیسیر امر او
است در دعا گویا که قضا نازل نشده است وبعضي گفته اند که مراد بقضا چیزي که میترسد بنده ازان از نزول مکروه وپرهیز
مي کند ازان وچون توفیق داده شد بدعا بردا شته خدای تعالی ازوي آنرا واین همه تکلف است وتحقیق معنی آنست
که مراد بقضا قضائی است که معلق است رد این بلا بدان وگردانیده شده است سبب آن زیرا که قضامنافات ندارد سبب
ومسبب راوهمه قضا است ودرقضا رفته است که این چیزبآن سبب خواهد شد وبآن سبب مندفع خواهد گشت اگرگویند پس
چه فائده است مراین کلام را وآنچه رفته است بدان قضا البته شدني است جوابش گویم که شاید مراد وفائدهٔ کلام بیان مبالغه
است دران چنانکه ذکرکردیم والله اعلم بحقیقة الحال * ولا یزید في العمر الا البر * وزیاده نمي کرد اندر عمر مگرنیکي
مراد عدم ضیاع وحصول برکت است درعمر به نیکی وتحقیق همانست که درقضا ذکرکرده شده است که عمر او چندین است اگر
نیکي کند وچندین است اگرنکند ومحو واثبات درمقام قدر وتسبیب واقع است ودرحقیقت نه تغییر است ونه تبدیل ما شاء
الله کان ومالم یشأ لم یکن * رواه الترمذي * وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدعاء ینفع مما
نزل ومما لم ینزل * بدرستي که دعا سود میکند ازآنچه فرود آمده است از بلا بدفع آن وازانچه فرود نیامده است برد
کردن آن * فعلیکم عباد الله بالدعاء * پس برشما باد اي بندگان خدا که دعا کنید اشارتست بآنکه دعا مامور به است
طریقهٔ بندگي آن است که امتثال امرباید کرد وهرقضا را تسلیم باید نمود * رواه الترمذي ورواه احمد عن معاذ بن جبل وقال
الترمذي هذا حدیث غریب * وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یدعو بدعاء الا آتاه الله ما سأل *
نیست هیچ یکي که دعا کند بدعائي مگرآنکه بدهد اورا خداي تعالی چیزي که سوال میکند * اوکف عنه من السوء مثله *
یا بازدارد ازوي بدي واندوه مانند آنچه سوال کرده است واین لطف است ازخدا درحق بندهٔ خود زیرا که دفع ضرر
اهم است ازجلب نفع * مالم یدع باثم اوقطیعة رحم * مادام که دعا نکند به بزه یا ببریدن خویشي * رواه الترمذي * وعن ابن
مسعود رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلوا الله من فضله * سوال کنید خدا تعالی را ازفزوني کرم وي * فان الله
یحب ان یسأل * زیرا که خدای تعالی دوست میدارد که سوال کرده شود * وافضل العبادة انتظار الفرج * وافزون ترین
عبادتها ازروي ثواب چشم داشتن کشایش ازغم واندوه وبلا است اشارتست بصبر وترک شکایت وبیشک جزای صبر
وثواب آن بي حد واندازه است درقرآن مجید میفرماید انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب وبعضی گفته اند که اشارت
بترک استعجال است درطلب اجابت دعا * رواه الترمذي وقال هذا حدیث غریب * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من لم یسأل الله یغضب علیه * کسیکه سوال نکند ونخواهد از خدا خشم میگیرد وي تعالی بروي ازجهة

كمال جود ورأفت حق به بندگان گفته اند که رحمن کسیکه اگر ازوی طلب کنند بدهد ورحیم آنکه اگر سوال نکنند خشم گیرد
ومراد ترک سوال بطریق استکبار واستغنا است والا عدم سوال بروجه استسلام ورضا بقضا مقامی عالی است یا مقصود
مبالغه است در میان جود ورأفت الهی چنانچه اشارت کردیم * رواه الترمذی * وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فتح له منکم باب الدعاء فتحت له ابواب الرحمة * کسیکه گشاده شود برای وی در دعا گشاده
میشود بروی درهای رحمت واجابت * وما سئل الله شیأ * وسوال کرده نشد از خدای تعالی چیزی * یعنی احب الیه *
یعنی چیزی که دوست داشته شده تر است نزد وی تعالی * من ان یسأل العافیة * از سوال کردن عافیت بمعنی صحت
شد مرض آید ودر حدیث بمعنی سلامت از جمیع آفات وعلل وبلاها ومکروهات ظاهره وباطنه در دنیا وآخرت است واین شامل
همه خیرات است ودر قوا اهل الطریقه گفته که العافیة سکون القلب مع الله در هرچه دل باشد آرام گیرد اگرچه بلا بود
عافیت است واین عافیت اهل کمال وشامل جمیع احوال است نسأل الله العافیة * رواه الترمذی * وعن ابی هریرة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یستجیب الله له عند الشدائد * کسیکه شاد کرد اند اورا که اجابت کند خدای تعالی
دعای اورا نزد بلاهای سخت * فلیکثر الدعاء فی الرخاء * پس باید که بسیار کند دعا را در نرمی واین برعکس حال
مسرفان است که چون سختی وزیان برسد دعا کنند وچون دور شود اسراف ورزند * رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة * دعا کنید خدا را وحال آنکه
شما یقین کنندگانید باجابت * واعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من قلب غافل لاه * وبدانید که خدای تعالی قبول نمیکند
دعا را از دل بی خبر بازی کننده مشغول بغیر حق * رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب * وعن مالک بن یسار رض بفتح
تحتانیه وتخفیف سین مهمله ودر آخر را * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سألتم الله فاسئلوه ببطون اکفکم * چون سوال
کنید از خدا پس سوال کنید اورا بباطن کفهای دست خود * ولا تسألوه بظهورها * وسوال مکنید اورا به پشتهای کف دست
زیرا که سوال به بطون کف صورت طلب ویقین داشتن باجابت است وجمع یدین مؤذن بکثرت عطیه است وپشت دست صورت
رد ودر استسقاء آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم به پشتهای دست اشارت بآسمان کرد وبعضی گفته اند که
چون دعا برای طلب چیزی باشد از جهت جنس نعما مستحب است که بطون کف بجانب آسمان کند واگر برای دفع نقمه
کند پشتهای دست بجانب آسمان کند وکلام درین باب در استسقا گذشته * وفی روایة ابن عباس رض قال سلوا ببطون
اکفکم ولا تسألوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم * پس چون فارغ شوید از دعا پس بمالید بکفهای دست خود
رویهای خود را از جهت تبرک بانوار اجابت که نازل شده اند ورسانیدن آن بروی که اشرف اعضا واقرب
آنها واولی است * رواه ابوداود * وعن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی
من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا * بدرستیکه پروردگار شما شرم دارنده است کرم کننده است شرم دارد از
بنده خود چون بردارد بنده دو دست خود را بسوی وی که باز گرداند دستهای بنده را خالی صفر بکسر صاد مهمله
وسکون فا خالی واصفار تهی دست ودرویش شدن باید دانست که اطلاق حیا ومهربانی وامثال آن از صفات
بر حق سبحانه باعتبار آثار وافعال است نه مبادی که از قبیل تأثر وانفعال است * رواه الترمذی وابوداود
والبیهقی فی الدعوات الکبیر * وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع یدیه فی الدعاء *
بود آنحضرت که چون برمیداشت هردو دست خود را در دعا * لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه * فرود نمی آورد هردو
دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روی مبارک خود را * رواه الترمذی * وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یستحب الجوامع من الدعاء * بود آنحضرت که دوست میداشت دعاها را که جامع مطالب و
خیر دنیا وآخرت می بود * ویدع ما سوی ذلک * وترک میداد دعاها را که نه جوامع بودند * رواه ابوداود * وعن عبد

الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب * بدرستیکه شتابنده‌ترین دعاها از روی اجابت دعای غائب مرغائب را ست از جهت وجود صدق واخلاص ومحبت در ان بی شوب تکلف وریا * رواه الترمذي وابو داود * وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال استأذنت النبي * گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر * صلى الله عليه وسلم في العمرة * از برای بجا آوردن عمره * فاذن لي * پس اذن کرد آنحضرت مرا ورخصت داد مرا * وقال * وگفت * اشركنا يا اخي في دعائك * شریك کردان ما را ای برادرک در دعای خود تصغیر دراینجا برای تعطف وتلطف است * ولا تنسنا * وفراموش مکن ما را در وقت دعا * فقال كلمة ما يسرني ان لي بها الدنيا * پس گفت آنحضرت سخنی را که شاد نمیکردانند مرا در بدل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد برای من شاید که همین سخن باشد که مذکور شد یا سخنی دیگر عنایت آمیز زیادة برین سخن گفته باشد * رواه ابو داود والترمذي وانتهت روايته عند قوله ولا تنسنا * وتمام شد روایت ترمذي نزد قول آنحضرت ولا تنسنا واین عبارت فقال كلمة الخ در روایت او نیست * وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا ترد دعوتهم * سه کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان * الصائم حين يفطر * یکی از ان سه کس روزه دار است در هنگامی که افطار میکند * والامام العادل * دوم بادشاه دادگستر * ودعوة المظلوم * سوم از ان دعاها که رد کرده نمیشود دعای ستم دیده است ظاهر عبارت آن بود که گوید والمظلوم یعني سوم از انها که رد کرده نمیشود دعای آنها مظلوم است ولیکن باین عبارت فرمود از برای اهتمام بشان دعای مظلوم فافهم * يرفعها الله فوق الغمام * برمیدارد دعوت مظلوم را خدای تعالی بالای ابر کنایت است از رسانیدن او بجانب فوق ومصعد قبول واجابت ودر بعضی روایات آمده است که حق تعالی پیدا کرده است غمام فوق سماء چنانکه فرمود ويوم تشقق السماء بالغمام * ويفتح لها ابواب السماء * وکشاده میشود برای دعوت مظلوم درهای آسمان ويفتح بفتح یا وابواب بنصب نیز روایت است یعني میکشاید خدای تعالی برای دعوت مظلوم درهای آسمان را * ويقول الرب * ومیکوید پروردکار تعالی * وعزتي لانصرنك * بعزت من سوکند هرآینه یاری میدهم ترا * ولو بعد حين * واکرچه باشد پس از روزکاری خطاب بمظلوم است وبکسر کاف تصحیح کرده اند خطاب بدعوة مظلوم واصل فتح است * رواه الترمذي * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث دعوات مستجابات * سه دعا مستجاب اند * لاشك فيهن * نیست شك در استجابت این سه دعا * دعوة الوالد * یکی دعا کردن پدر مر فرزند را خواه دعای نیك یا دعای بد ودعای والده بطریق اولی از جهت وفور شفقت ومهربانی * ودعوة المسافر * دوم دعای مسافر برای خود یا برای غیر * ودعوة المظلوم * سوم دعای مظلوم * رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة

* الفصـــــل الثالث * عن انس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليسأل احدكم ربه حاجته كلها * باید که بخواهد یکی از شما از پروردکار خود حاجت خود را همه * حتى يساله شسع نعله اذا انقطع * تا آنکه بخواهد از وی دوال نعل خود را چون کسسته کردد شسع بکسر شین وسکون مهمله دوال نعل * زاد في رواية عن ثابت البناني مرسلا * زیاده کرده است راوي در روایتی از ثابت بنانی بضم موحده که از تابعین است بطریق ارسال * حتى يسأله الملح * تا آنکه سوال کند از خدا نمك دیك را * وحتى يساله شسعه اذا انقطع * ابوعلي دقاق گفته که از نشانهای معرفت آنست که سوال نکنی حوائج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق برؤیت شد گفت رب ارني انظر اليك و چون محتاج بنانی شد گفت رب اني لما انزلت الي من خير فقير * رواه الترمذي * وعنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يرفع يديه في الدعاء * بود آنحضرت که برمیداشت هردو دست خود را در دعا * حتى يرى بياض ابطيه * تا آنکه دیده میشد سفیدی هردو بغل وي یعنی در بعضی احیان ودر بعضی کمتر از ان برمیداشت ابط بکسر همزه وسکون با وبکسر نیز آمده * وعن سهل بن سعد عن النبي صلى الله عليه وسلم * روایت است از سهل بن سعد ساعدي که صحابي مشهور است وآخر صحابه است در موت بمدینه * قال كان يجعل اصبعيه حذاء منكبيه ويدعو * گفت بود آنحضرت که میکرد انید انگشتان

هر دو دست خود را مقابل دوشهاي خود دعا ميكرد و اين مرتبهٔ توسط و اقتصاد است در رفع يدين * وعن السائب بن يزيد عن ابيه * سائب بن يزيد كه صحابي مشهور صغير است و در سال دوم از هجرت زائيده شد و حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود روايت ميكند از پدر خود * ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا دعا فرفع يديه مسح وجهه بيديه * بود آنحضرت كه چون دعا ميكرد پس بر ميداشت هر دو دست خود را مسح ميكرد روي مبارك خود را بهر دو دست خود پس مسح بوجه بيد و دست در صورتي بود كه دستها را بر ميداشت و چون بر نمي داشت مسح نميكرد و ليكن برداشتن دستها از آداب دعا است * روى البيهقي الاحاديث الثلثة * روايت كرد بيهقي اين سه حديث را كه يكي از انس بود و ديگر از سائب و سوم از سائب * في الدعوات الكبير *

وعن عكرمة عن ابن عباس رض قال المسئلة ان ترفع يديك حذو منكبيك * گفت ابن عباس ادب سوال و دعا اين است كه برداري هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود * او نحوهما * يا نزديك بجانب آنها زيرا كه عادت در شان كسيكه سوال كند چيزيرا و بطلبد انست كه فراخ كند كفهاي دو دست بجانب مدعو اليه * والاستغفار ان تشير باصبع واحدة * و ادب استغفار و طلب آمرزش آن است كه اشارت كني بيك انگشت كه سبابه است مقصود سب نفس اماره و شيطان رجيم است و پناه جستن از شر ايشان بسوي خدا اكذا قالوا * والابتهال ان تمد يديك جميعا * و ادب ابتهال آنست كه دراز كني هر دو دست را تمام در رقا موس گفته كه ابتهال اجتهاد در دعا و خالص كردانيدن آن و در صحاح آورده ابتهال تضرع قوله تعالى ثم نبتهل اي نخلص في الدعاء و در مجمع البحار گفته ابتهال دراز كردن هر دو دست و اصل وي تضرع است و مبالغه در دعا و سوال و طيبي گفته شايد كه مراد از ابتهال در حديث دفع چيزيست كه متصور است از مقابله عذاب پس ميكرد اند هر دو دست را مانند سپر را صابت مكروه * وفي رواية قال * و در روايتي اين چنين آمده كه گفت * والابتهال هكذا * ابتهال اينچنين است * ورفع يديه * و برداشت هر دو دست را * وجعل ظهورهما مما يلي وجهه * و كردانيد پشتهاي دست را در جانبي كه متصل است روي او را * رواه ابوداؤد * وعن ابن عمر رض انه يقول * و روايت است از ابن عمر كه وي ميگفت * ان رفعكم ايديكم بدعة * بدرستي كه برداشتن شما دستهاي خود را يعني بر وجهي كه بر ميداريد بدعت است و ايشان تا بالاي سينه بر ميداشتند * ما زاد رسول الله صلى الله عليه وسلم على هذا * زياده نكرده است آن حضرت برداشتن دستها را برين مقدار * يعني الى الصدر * يعني تا سينه اين تفسير است از راوي مر آنچه زيرا كه كرد ابن عمرو اشارت كرد بآن بقول خود هذا يعني سنت برداشتن دستها است تا سينه نه بالاي سينه طيبي گفت كه انكار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ايشان است در دعا و سوال و فرق ناكردن ايشان در حالات كه براي امري تا سينه بر دارند و بالاي سينه تا دوشها براي امري ديگر و بالاي دوشها براي امري ديگر فافهم * رواه احمد *

وعن ابي بن كعب رض قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ذكر احدا فدعا له بدأ بنفسه * بود آنحضرت چون ياد ميكرد يكي را پس دعا ميكرد او را آغاز ميكرد بدعا براي خود چنانكه ميگفت اللهم اغفرلي ولفلان و ظاهر حديث شاهد آن است كه ابتدا بنفس مخصوص بدعاي مغفرت نيست بلكه در هر دعا نخست براي خود ميكرد پس از آن براي وي * رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب صحيح *

وعن ابي سعيد الخدري رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مسلم يدعو بدعوة ليس فيها اثم ولا قطيعة رحم * نيست هيچ مسلماني كه دعا كند بدعاي كه نيست در آن دعا بزه و نه بريدن خويشي * الا اعطاه الله بها احدى ثلث * مگر آنكه بدهد او را خداي تعالى بآن دعا يكي از سه خصلت * اما ان يعجل له دعوته * يا آنكه شتابي ميكند براي وي اجابت دعاي او را يعني درين جهان ميدهد * واما ان يدخرها له في الآخرة * و يا آنكه نگاه ميدارد دعوت او را و ذخيره ميكند براي وي تا دهد در آخرت * واما ان يصرف عنه من السوء مثلها * و يا آنكه بر ميگرداند از وي از بدي مانند دعاي كه كرده است * قالوا اذا نكثر * گفتند صحابه اكنون كه دانستيم كه دعا البته مستجاب است بيكي از سه طريق اكثار مينمائيم و بسيار ميكنيم دعا را * قال * گفت آنحضرت * الله تعالى اكثر * فضل خدا و ثواب وي بيشتر است به بسياري دعاي شما تنگي كمي نمي آرد در ثواب وي و در خزانهٔ فضل وي بكنيد

چنين انكه ميخواهيد * رواه احمد * وعن ابن عباس رضى الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خمس دعوات يستجاب
لهن * كفت پنج دعا است كه قبول كرده ميشود مرآنها را * دعوة المظلوم * يكي دعاي ستم ديده * حتى ينتصر * تا آنكه
انتقام مكشد حق تعالى از ستم كننده * ودعوة الحاج حتى يصدر * دوم دعاي قصد كننده حج تا آنكه رجوع كند وباز آيد
بمنزل خود * ودعوة المجاهد * سيوم دعاي كارزار كننده بكافران وبو آينده از خانه براي آن * حتى يفقد * بفا وقاف تا
آنكه كم ميكند اسباب وآلات آنرا يعني فارغ ميكردد از جهاد ودر بعضي نسخ يقعد بقاف وعين تا آنكه مي نشيند از كارزار
ودر بعضي يقفل بقاف وفا تا آنكه باز مي آيد بخانه وقفول بمعنى رجوع است * ودعوة المريض حتى يبرأ * وچهارم دعاي بيمار
تا آنكه به ميكردد * ودعوة الاخ لاخيه بظهر الغيب * وپنجم دعاي براد رمسلمان براى مسلمان ديكر غايبانه * ثم قال *
پستر كفت آنحضرت * واسرع هذه الدعوات اجابة * وشتاب ترين اين دعاها از روي اجابت * دعوة الاخ بظهر الغيب
رواه البيهقي في الدعوات الكبير * * باب ذكر الله عزوجل والتقرب اليه * بدانكه ذكر بدل مى باشد
و بزبان وافضل آنست كه بزبان وبدل هردو باشد واكر بيكى باشد پس بدل تنها افضل تر است اين چنين كفت نووي در
شرح مسلم ونيز كفته كه ذكر حق سبحانه دو نوع است ذكر قلب وذكر لسان باز ذكر قلب دو نوع است كه يكي از ذكر هاارفع
واجل وآن تفكر در عظمت خدا است وجلال وي در جبروت وملكوت وآيات وي در ارض وسماوات واين را ذكر خفى
كويند ودر حديث آمده كه خير الذكر الخفى دوم ذكر وى بقلب نزد امر ونهي وى تعالى وتقدس انتهى وبعضى فقها كويند كه
ذكر نمي باشد مكر بزبان وادنى مرتبۀ وي آنست كه بشنواند خودرا بر قول مختار وبي آن معتبر نيست چنانكه در قراءت
وطلاق وعتاق وآنچه بدل است آن فعل قلب است از قسم علم وتصور وذكر نيست چنانكه قراءت نيست وذكر نام
چيزي است كه فعل لسان است ومعلوم نيست كه مقصود ايشان چيست اكر مراد آنست كه فعل قلب را ذكر در لغت نام نيست
پس اين خلاف چيزي است كه در كتب لغت است در صحاح وقاموس كفته است كه ذكر ضد نسيان است واين خود فعل
قلب است نعم انچه فعل لسان است آنرا نيز ذكر ميكويند پس لفظ ذكر مشترك باشد ميان فعل قلب وفعل لسان ودر قرآن
مجيد مي فرمايد واذكر ربك اذا نسيت پس ذكر بمعنى قول وكلام نيست واكر بمعني كلام باشد كلام نيز نفسي ولفظى است پس
چرا ذكر نيز قلبي ولساني نباشد واكر مراد آن است كه فضائل وخواص كه وارد شده است در شان ذكر ومترتب ميكردد بر فعل
لسان ثابت نيست مر چيزيرا كه فعل قلب است ومترتب نيست بران اين نيز قولى بى دليل است وچرا نباشد بعد از ان كه ذكر
نام وى باشد واكر مراد آنست كه افضل آنست كه بزبان باشد باهوا طاة قلب آن سخن ديكر است ونزاع دران نيست
ونزد مشائخ طريقت قدس الله اسرارهم ذكر دو نوع است قلبي ولساني واثر قلبي اقوى واعظم واكثر از ذكر لساني است بلكه
به حقيقت ذكر قلبي است وحقيقت ذكر نزد ايشان نسيان ما سوى الله وقياس بر قراءت وعتاق فاسد است زيرا كه در شرع
صريحا ثابت شده است كه اينها فعل لسانند ومترتب نميشود احكام بر آن بدون فعل لسان وذكر اينچنين نيست وشايد كه
مقصود ايشان آنست كه معتبر در اذكار واوراد كه در شرع وارد شده اند چنانكه تسبيح وتحميد وتكبير در نماز وبعد از نماز و
امثال آن فعل لسان است ومترتب نميكردد ثواب بر آن مكر بفعل لسان چنانكه در قراءت در نماز ودلالت مي كند بر اين معني
كلام جزري در اول حصن حصين بنظر در سياق كلام اما آنكه ياد كردن بدل اصلا ذكر نكويند ويادخدا نداند وثواب ونتيجه
بران مرتب نيست محل نظر است والله اعلم ديكر بدانكه جهر مذكور مشروع است بى شبهه چنانكه در حديث آمده است كه
من ذكرني في ملأ مقابل من ذكرني في نفسه واز ادلۀ آنست قول حق سبحانه وتعالى كذكركم آباءكم ابن عباس ميكويد نمى
شناختم من بركشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم مكر بذكر رواه البخاري وغيره وجهر ذكر وتكبيرات
عيد ودر ادبار صلوة ودر غزو واسفار وجز آن نيز دليل آن است تا آنكه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم در وقتى كه بلند
كردند صحابه آواز هاي خود را بذكر وفرياد بر آوردند ايها الناس اربعوا على انفسكم فانكم لا تدعون اصم ولا غائبا فرمود

ای مردمان نرمی و آسانی کنید بر نفسهای خود زیرا که شما نمی خوانید کر و غائب را مضمون ار تعوا دلالت دارد که منع از
جهت شفقت است نه از جهت عدم جواز و بتحقیق جهر کرده است آنحضرت باذکار و ادعیه در مواطن کثیره چنانکه در حفر
خندق و حمل سنگ و خشت برای مسجد و جز آن و هم چنین انچه آمده است از سلف صحابه و من بعدهم و همه اینها دلالت
دارد بر جواز جهر و اجتماع برای ذکر ولیکن اینها در قضایای مخصوصه است احتمال اختصاص بآن مواضع که واقع شد در آن موارد
پس آنکه نظر کرد بجانب معنی و علت اجازت کرد آنرا علی العموم و آنکه نظر برخصوص کرد قصر کرد آنها را بر موارد ش
و طریق اول موافق است بقواعد شرع و مطالب آن پس ظاهر گشت از انچه مذکور شد صحت انچه استحسان کرده اند بعضی
مشائخ صوفیه آنرا از اجتماع برای ذکر و حزب واحد و حلقه بستن برای آن و حلق الذکر که در حدیث واقع شده است حیث
آنست اما مذهب مالك کراهت است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بدان و از جهت سد ذرائع تا رفته رفته
زیاده بران نکنند و تجاوز از حد نکنند و بعضی از متاخرین از مشائخ شاذلیه قدس الله ارواحهم گفته اند که این اجتماع و
تعلیق از برای اذکار و احزاب از زوالیم دین است که متعین است تمسك بدان از جهت ذهاب حقائق دیانت درین ازمنه
و اگر بدعت است مختلف فیه است و نهایت آن قول بکراهت است پس صحیح است عمل بدان بقول کسی که قائل است
بدان و شاید که شارع ترغیب کرده باشد درین برای جماعتی که بعد از صدر اول پیدا شده از جهت احتیاج ایشان بدان
و گاهی مختلف میگردد حکم باباحت و ندب باختلاف ازمنه و امکنه بلکه باختلاف اشخاص پس متعین شد قول بجواز آن با رعایت
شروط و آداب و آن مذکور است در مواضع خود والله اعلم و منه التوفیق * الفصل الاول * عن ابی هریرة
و ابی سعید رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقعد قوم یذکرون الله * نه نشینند هیچ گروهی در حالی
که ذکر میکنند خدا را * الاحفتهم الملائکة * مگر آنکه گرد اگرد میگیرند و احاطه می کنند ایشانرا فرشتگان * وغشیتهم الرحمة *
و می پوشد ایشانرا انوار و آثار رحمت * و نزلت علیهم السکینة * وفرود می آید بر ایشان آرام و حضور و انچه حاصل
میشود دران وقت از نورانیت و طمانینت و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق اثر آنست و سخن درین معنی در فصل اول
از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت * وذکرهم الله فیمن عنده * و یاد می کند این قوم را خدای تعالی در آن جماعت
که نزد اویند و مقربان جناب قدس اند از جهت مباهات و مفاخرت کردن بایشان و اظهار فضل و کرامت آدمیان بملائکه
زیرا که دعوی میکردند تسبیح و تقدیس برای خود و فساد و سفك دما برای آدمیان * رواه مسلم * وعن ابی هریرة قال کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم یسیر فی طریق مکة * بود آنحضرت که سیر میکرد و میرفت در راه مکه که از مکه بمدینه می آمد
* فمر علی جبل یقال له جمدان * پس گذشت آنحضرت بر کوهی که گفته میشود مر او را جمدان بضم جیم و سکون میم و دال مهمله
نام کوهی است نزدیك مدینه بر مسافت یکشب * فقال * پس گفت آنحضرت * سیروا هذا جمدان * سیر کنید و تیز بروید
اینست جمدان و نزدیك است مدینه * سبق المفردون * بفتح فا و تشدید را بکسر و فتح و بسکون فا و تخفیف را بکسر
و فتح یعنی پیشی کردند تنها روندگان و جدا کنندگان خود را از مردم آنحضرت یا صحابه از سفر بمدینه می آمدند
چون نزدیك رسیدند جماعت از ایشان مشتاق شدند بوطن و باهل و عیال خود و جدا شدند و بشوق و ولع تمام بسوی
منازل خود در آمدند و جماعهٔ دیگر بی شوق و نشاط بحال خود ماندند پس آنحضرت بآن جماعت گفت شما نیز سیر کنید
و تیز روید که منازل نزدیك رسید و مفردان پیشی کردند * قالوا * گفتند این جماعت * وما المفردون * و چیستند
مفردان * یا رسول الله * ظاهر آن بود که می گفتند کیستند مفردان و چه کسانند ایشان ولیکن سوال از حقیقت مفردان
و ماهیت ایشان کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آنحضرت همین اشخاص که پیشتر تیزتر رفتند نیستند آنها
خود معلوم اند که چه کسانند پس آنحضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد * قال الذاکرون الله کثیرا
والذاکرات * فرمود مفردان آن مردانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار و آن زنانند که ذکر کننده اند خدا را

بسیار یعنی آنها که خالص وجدا کرده اند خود را یا خالص کرده شده اند برای عبادت خدا و خلوت گزیده اند بذکر وی سبحانه از مردم و گوشه گرفته اند از خلق و منقطع شده اند از ما سوای حق و ترک داده اند صحبت دوستان را و ترک کرده اند اسباب و شهوات را و مشغول شده اند بذکر وی تعالی و این مقام تفرید است که اشارت میکند بوی قوله تعالی وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا و بعضی گفته اند که مفردون موحدانند که غیر خدا را نمی دانند و جزوی را بدید شهود نمی بینند و یکی میگویند و یکی می دانند و یکی می بینند و خالص شده اند از برای ذکر حق بکلیت خود و در مشارق میگوید که فرد الرجل میگویند وقتی که تفقه کند و پس از آن گوشه گیرد از مردم و خلوت گزیند بعبادت خدا و مراعات امر و نهی کند و اشتغال بذکر وی سبحانه و در قاموس نیز مثل این گفته ＊ رواه مسلم ＊ و در روایت ترمذی این چنین آمده المستهترون فی ذکر الله و بعضی الذین اهتروا فی ذکر الله آنکسانی که شیفته و فریفته شده اند در یاد خدا و مستهتر و مستهتر کسی را گویند که مولع شده است بکسی و بچیزی که سخن نمیکند جز بوی و یاد نمیکند جز آنرا یضع الذکر عنهم اثقالهم فیردون یوم القیمة خفافا می نهد ذکر از ایشان بارهای گناه ایشان را فیاتون یوم القیمة خفافا پس می آیند روز قیامت سبک و بی تعلق انتهی و در حدیث آمده است که فقرا روز قیامت در محشر با اسلحهٔ خود برود و از او بنشینند و بگویند ما را برای چه اینجا نگاه داشته اید و چه چیز میخواهید از حساب و کتاب ما را امر کنید که برویم و در بهشت در آئیم و آنجا بیاسائیم چنانکه در باب فضل الفقرا بیاید

＊ وعن ابی موسی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذي يذكر ربه والذي لا يذكر ربه مثل الحي والميت ＊ روایتست از ابی موسی اشعری که گفت گفت آنحضرت حال و قصهٔ آنکسی که یاد میکند پروردگار خود را و آنکسیکه یاد نمیکند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است ذاکر بمنزلهٔ حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت و ذوق و شوق محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت در حی و غیر ذاکر بر عکس آن (بیت) زندگانی نتوان گفت حیاتی که مرا است ＊ زنده آنست که با دوست وصالی دارد ＊ متفق علیه ＊ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی ＊ گفت آنحضرت میگوید خدای تعالی من نزد گمان بندهٔ خودم که بمن دارد یعنی می آمرزم گناه او را چون طلب آمرزش کند و قبول میکنم توبهٔ او را چون توبه کند و باز آید از گناهان و اجابت میکنم وقتیکه دعا کند و کفایت میکنم حاجتش را وقتیکه طلب کند کذا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امید و آرزوی عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد عفو میکنم و اگر عقوبت گمان میبرد عقوبت میکنم اشارتست بترجیح جانب رجا و گفته اند که حقیقت رجا آنست که عمل کند و خدا مثوبت آرد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان و تمرد و رزد و استغفار نیاورد و توبه نکند و چشم نیکی دارد آن آرزوی محض است و آهن سرد کوفتن است بر هر تقدیر از لطف و کرم خدا نا امید نباید بود (بیت) نا امید از در لطف تو کجا باید رفت ＊ تو چنانی که در گاه ترا ثانی نیست ＊ و بعض گفته اند که مراد بظن اینجا علم بقینی است یعنی من نزد یقین بنده ام و علم وی آنکه بازگشت وی بسوی من است و حساب وی بر من و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر و شر الابد ملاقی وی رسیدنی است یعنی چون متمکن گردد بنده در مقام توحید قریب گردد بمن چنانکه هر چه دعا کند اجابت میکنم یا مراد علم اوست بآنکه من باویم چون یاد میکند مرا یا آنکه من جزا میدهم او را بر عمل او پنهان یا آشکارا و باین معنی ما بعد وی تفصیل و تفسیر میشود مر او را چنانکه فرمود ＊ وانا معه اذا ذکرنی ＊ و من با بنده ام بقرب او و بتوفیق و معونت و در آوردن نور حضور و شهود در دل وی وقتی که یاد میکند مرا ＊ فان ذکرنی فی نفسه ＊ پس اگر یاد کند وی مرا در ذات خود یعنی پنهان ＊ ذکرته فی نفسی ＊ یاد میکنم من او را در ذات خود یعنی پنهان میدهم ثواب او را و متولی میشوم بذات خود ثبات آنرا چنانکه نمیداند آنرا هیچکس نه فرشته و نه جزوی کذا قالوا ＊ وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم ＊ و اگر یاد کند مرا در جماعتی از آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی بهتر از آن جماعت که جماعت ملائکه مقربین باشند و ملاء بفتح میم و لام اشراف قوم

وروُمانی ایشان را گویند و شك نیست که مر حق سبحانه را کلام است نفسی و لفظی چنانکه در جای خود تحقیق کرده
شده است پس ذکر میکند بندهٔ خود را بمرد و کلام و لا محذور فیه و ثواب لازم ذکر او ست سبحانه را اثر آن
است و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول بر ظاهر بجهت اکرام و تشریف وی سبحانه مر بندهٔ خود را
و در این حدیث دلیل است بر جواز ذکر جهر چنانکه گذشت مانند آنکه باین حدیث استدلال میکنند بر افضلیت ملائکه
از بشر طیبی گفته که مراد از ملأ ملائکهٔ مقربین و ارواح مرسلین اند نه ملائکه فقط پوشیده نماند که هنوز اشکال
باقی است بلکه در مجلس شریف صلی الله علیه وسلم مگر آنکه گویند که روح مقدس آنحضرت در ملائکه در اوقات بوده است
و بهمین سبب آن ملأ خیر شد و آنرا خیر نامیده اند و لازم نیست که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و احسن آنست که گفته
شود که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و علو ثابت است مر ملأ اعلی را و این منافات ندارد با افضلیت بشر از جهت
کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته اند که خیریت بجهت بودن
ایشان است نزد خدا عز و جل و بودن وی تعالی با ایشان چنانکه قول وی تعالی اِنَّ الَّذِینَ عِندَ رَبِّكَ لَا یَستَکبِرُونَ و قول
وی سبحانه اِنِّی مَعَکُم عندیت و معیت اگرچه شامل و ثابت است مر بشر را لیکن ملائکه را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان
ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر و ابهر است اگرچه بشر افضل و اشرف از وجه دیگر است و تصریح کرده اند باختلاف
جهتین بسیاری از علما والله اعلم * متفق علیه * وعن ابی ذر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها * گفت ابوذر گفت آنحضرت که میگوید خدای تعالی کسیکه بیارد نیکی را و عمل نیك کند پس مر او
راست ده چند آن ثواب که کم از این نیست * و ازید * و بیشتر هم میدهم هر کرا خواهم برابر اندازهٔ صدق و اخلاص در عمل
تا که مضاعف هم واقع شده است * ومن جاء بالسیئة فجزاء سیئة مثلها * و کسیکه بیارد بدی را پس پاداش بدی مانند او است
یعنی یك بدی * او اغفر * یا می آمرزم و اصلا جزای بد نمیدهم مقصود بیان فضل و کرم اوست تعالی شانه و فضل دیگر آنکه
میفرماید * ومن تقرب منی شبرا * و کسیکه نزدیکی جوید از من مقدار یك شبر * تقربت منه ذراعا * نزدیکی جویم من بسوی وی
مقدار ذراع * ومن تقرب منی ذراعا تقربت منه باعا * و کسیکه نزدیکی جوید بسوی من یك ذراع نزدیکی جویم من
بسوی وی مقدار باع یعنی اندك عمل کند که فی الجمله موجب قرب درگاه میشود جزای آن زیاده از آن دهم و زیاده
کردانم قرب او را بدرگاه خود از آنچه مستحق و مستوجب آن است شبر بکسر شین و سکون با یك بدست و ذراع یك ارش
دست و باع قولاج کذا فی الصراح و در قاموس گفته که شبر ما بین اعلی ابهام و اعلی خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع
وسطی و باع قد یدین * ومن اتانی یمشی اتیته هرولة * و کسی که بیاید مرا روان می آیم من او را دوان و هروله بفتح ها
و سکون را و فتح واو نوعی از رفتار و دویدن کذا فی الصراح و فی القاموس هروله میان رفتن و دویدن و این کنایتی است از
سبق رحمت خداوند تعالی و قرب وی از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل وی تعالی بر طاعات و اعمال ایشان * ومن
لقینی بقراب الارض خطیئة لا یشرك بی شیأ * و کسی که پیش آید مرا بمقدار زمین و پری آن از روی گناهان در حالی
که انباز نمیکرداند بمن چیزیرا * لقیته بمثلها مغفرة * پیش می آیم او را بمانند آن از روی آمرزیدن قراب شیٔ بضم و کسر
چیزی که قریب مقدار وی باشد * رواه مسلم * وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله
تعالی قال * گفت آنحضرت که خدای تعالی گفت * من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب * کسی که دشمن دارد دوستی از
دوستان مرا پس بتحقیق می آگاهانم و خبر میکنم او را بجنگ دشمن و ولی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت یا از تولیت
امور * وما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه * و نزدیکی نجست بسوی من بندهٔ من هیچ چیزی که محبوب
تر است بسوی من تقرب وی از چیزی که فرض کرده ام بروی یعنی تقرب باداء فرائض محبوب تر است نزد من
از تقرب بنوافل چه اداء فرائض محبوب تر و مرضی تر و مطلوب تر است نزد وی سبحانه باز تقرب بنفل نیز نتیجهٔ عالی و

درجهٔ عظیم دارد از جهت بودن نوافل متمم ومکمل فرائض * ومایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل * وهمیشه است بندهٔ
من که نزدیکی میجوید بسوی من بنوافل یعنی بعباداتی که واجب نیستند * حتی احببته * تا آنکه دوست میدارم من آن
بنده را * فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به * پس چون دوست میدارم او را می باشم من شنوائی وی که میشنود
بآن * وبصره الذی یبصر به * ومی باشم بینائی وی که می بیند بآن * ویده التی یبطش بها * ومی باشم دست آن بنده که
میگیرد بآن بطش در اصل حمله کردن وسخت گرفتن است ومراد این جا مطلق گرفتن است * ورجله التی یمشی بها * و
می باشم پای وی که راه میرود بآن ودربعضی روایات وفؤاده الذی یعقل به ومی باشم دل وی که ادراک میکند بآن ولسانه
الذی یتکلم به وزبان وی که سخن میکند بآن ودر آخر این حدیث دربعضی روایات این نیز زیاده میکند که فبی یسمع پس
بمن می شنود وبی یبصر بمن می بیند وبی یبطش وبمن میگیرد وبی یمشی وبمن میرود یعنی نمی شنود ونمی بیند ونمی گیرد
ونمی رود بسوی چیزی مگر آنکه ملحوظ ومقصود وی رضای حق وطاعت او ست ومنظور ومشهود وی ذات مقدس من است واول
این مرتبهٔ عمل است از جهت امتثال امر وی ونیت تقرب بسوی وی سبحانه تعالی وآخر وی فنا در توحید ومراین کلام را بیانی
است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است ودر شرح نیز چیزی دران مذکور است وچون بنده باین مرتبه رسید مستجاب
میشود دعای وی البته از جهت فنای وی از ارادت وتمحض عبودیت چنانکه فرمود * ان سألنی لاعطینه * اگر سوال کند وبطلبد
این بنده از من هر آینه میدهم او را مطلوب ومسؤل او را * ولئن استعاذنی * بمن واگر پناه جوید آن بنده مرا از شرور ومکروهات
ودر روایتی استعاذ بی بباء واین اظهر است از روی معنی اگرچه اول اشهر است از جهت روایت * لاعیذنه * هر آینه پناه
میدهم او را وچون پناه وافتتاح کلام بذکر ولایت ومحبت بود ختم کرد بآنچه نیز ناظر درین معنی است وگفت * وماترددت
عن شیء انا فاعله * ومتردد نمی شوم وتوقف نمیکنم از چیزی که من کننده آنم * ترددی عن نفس المؤمن * همچو تردد من
از قبض کردن جان مؤمن * یکره الموت * که ناخوش میدارد مؤمن مرگ را بحکم طبیعت * وانا اکره مساءته * ومن ناخوش
می دارم اندوهگین کردن او را ودر بعضی نسخ ولابد له منه وچاره نیست او را از مرگ یعنی من بجهت محبتی که به بندهٔ
خود دارم تردد میکنم در میرانیدن او بسبب آنکه ناخوش می آید او را اما از مرگ چاره نیست والبته باید مرد وآن نیز موصل
است بکرامات ودرجات عالی که حضور جناب قرب ورضوان است * رواه البخاری * بدانکه اطلاق تردد درشان پروردگار تعالی
وتقدس جائز نیست زیرا که آن عبارت است از تعارض دو رای وترادف دو خاطر متعلق بفعل وترک واطلاق آن بروی تعالی
باعتبار غایت ومنتهای است که توقف وتانی است وهمچنین سائر صفات مخلوقین که اسناد آن بوی کرده تعبیر میکنند مثل غضب
وحیا ومکر وجز آن ومعنی آنست که من تاخیر نمیکنم وتوقف نمی نمایم در امر وی مثل درنگ وتوقف شخص متردد در کاری مگر
در قبض روح بندهٔ مؤمن که توقف میکنم دران تا آسان گردد موت بروی ومائل گردد دل وی بآن ومشتاق گردد بدان پس
منخرط گردد بدان در سلک مقربین وجای گیرد در اعلی علیین وتورپشتی گفته که مراد بتردد ازالهٔ کراهت موت است
از بندهٔ مؤمن بلطائف که پیدا می کند وی تعالی وظاهر میگرداند بر آن بنده تا برود کراهتی که در نفس اوست بجهت آنکه
متحقق میگردد نزد وی از بشارت برضوان حق وکرامت وی ومتقدم میشود این حال را احوال کثیره از مرض وهرم وفاقه
وزمانگی وشدت بلا که آسان میگرداند بروی مفارقت دنیا را وقطع میکند از دنیا علاقهٔ او را تا آنکه نا امید میشود از وی
وامیدوار میگردد بآنچه نزد خداست ومشتاق میگردد بدار کرامت ونعیم باقی بتدریج باسباب مذکوره پس وی تعالی
تعبیر کرد ازین فعل خود بتردد فافهم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة یطوفون فی الطرق *
بدرستیکه مر خدای تعالی را فرشتگان اند که میگردند در راهها گرد خانها * یلتمسون اهل الذکر * میجویند خداوندان
ذکر را * فاذا وجدوا قوما یذکرون الله تنادوا * پس چون می یابند گروهی را که ذکر میکنند خدا را آواز میدهند ومیخوانند
یکدیگر را ومیگویند * هلموا الی حاجتکم * بیائید بسوی حاجت خود که می جستید * قال * گفت آنحضرت * فیحفونهم

باجنحتهم الى السماء الدنيا * پس گرد اگرد میگیرند اهل ذکر را ببالهای خود تا آسمان که پایان‌تر و نزدیک‌تر است * قال *
گفت آنحضرت که چون میروند فرشتگان بدرگاه عزت * فيسألهم ربهم وهو اعلم بهم * پس می پرسد فرشتگان را پروردگار
ایشان وحال آنکه وی تعالی داناتر است بحال ایشان وفائده سوال اظهار شرف بنی آدم وصلاح وتسبیح وتقدیس ایشانست
وتعریض بملائکه که بفساد وفسق ایشان گواهی میدادند وتسبیح وتقدیس را بخود نسبت میکردند می پرسد پروردگار
تعالی * ما يقول عبادي * چه میگویند وچه میکنند بندگان من * قال * گفت آنحضرت * يقولون * میگویند فرشتگان در
جواب سوال رب العزة * يسبحونك ويكبرونك ويحمدونك ويمجدونك * بپاکی وبزرگی وثنا وعظمت یاد میکنند ترا * قال *
گفت آنحضرت * فيقول * پس میگوید پروردگار تعالی * هل رأوني * آیا دیده اند ایشان مرا * قال * گفت آنحضرت
* فيقولون * پس میگویند فرشتگان * لا والله ما رأوك * ندیده اند بخدا سوگند ترا * قال فيقول * گفت آنحضرت پس
میگوید خدای تعالی * كيف لو رأوني * چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند مرا * قال فيقولون * گفت آنحضرت صلعم
پس میگویند فرشتگان * لو رأوك كانوا اشد لك عبادة * اگر میدیدند ترا می بودند سخت‌تر در عبادت کردن مر ترا
* واشد لك تمجيدا * وسخت‌تر در تعظیم کردن وبزرگ داشتن مر ترا * واكثر لك تسبيحا * وبسیارتر وبیشتر در تسبیح
کردن مر ترا * قال * گفت آنحضرت * فيقول * پس میگوید الله تعالی * فما يسألون * پس چه چیز میخواهند * قالوا *
میگویند فرشتگان * يسألونك الجنة * میخواهند از تو بهشت را * قال يقول * گفت آنحضرت میگوید حق تعالی * وهل رأوها *
آیا دیده اند بهشت را * فيقولون لا والله يا رب ما رأوها * پس میگویند فرشتگان که سوگند است ای پروردگار ندیده اند بهشت را
یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب است وبا وجود آن بر یقین ثابت اند بخلاف ملائکه که ایمان ایشان عیانی است * قال يقول *
گفت آنحضرت میگوید وی تعالی * فكيف لو رأوها * پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را * قال يقولون
لو انهم رأوها كانوا اشد عليها حرصا * گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را می بودند سخت‌تر از روی
حرص کردن بر آن * واشد لها طلبا * ومی بودند سخت‌تر از روی طلب مر آنرا * واعظم فيها رغبة * ومی بودند بزرگتر از روی
رغبت کردن در آن * قال فمم يتعوذون * گفت آنحضرت پس از چه چیز پناه میجویند * قال يقولون من النار * گفت آنحضرت
میگویند فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ * قال يقول فهل رأوها * گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند آتش را
* قال يقولون * گفت آنحضرت میگویند فرشتگان * لا والله يا رب ما رأوها * ندیده اند آتش را * قال يقول فكيف لو رأوها * گفت
آنحضرت میگوید وی تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر می بود که میدیدند آتش را * قال يقولون لو رأوها * گفت میگویند
ملائکه اگر می بود که میدیدند آتش را * كانوا اشد منها فرارا * می بودند سخت‌تر از روی گریختن از آتش * واشد لها مخافة *
ومی بودند سخت‌تر از روی ترسیدن مر آتش را * قال * گفت آنحضرت * فيقول * پس میگوید پروردگار تعالی * فاشهدكم
اني قد غفرت لهم * پس گواه میگیرم مر شما را که بدرستی که من بتحقیق آمرزیدم ایشانرا * قال فيقول ملك من الملائكة *
گفت آنحضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان * فيهم فلان ليس منهم * در ایشان فلان است که نیست از ایشان ونیست ذکر
کننده * انما جاء لحاجة * نیامده آن فلان مگر از جهت کاری که احتیاج بدان داشت * قال هم الجلساء لا يشقى جليسهم *
میگوید حق سبحانه تعالی ایشانرا که این قوم همنشینانند که بدبخت نمیشود همنشین ایشان اگرچه برای کار دیگر بیاید وهم کار ایشان
نباشد یعنی بخشیدم وآمرزیدم آنرا نیز (بیت) * همنشینی اولیا چون کیمیاست * کیمیائی خود باین خوبی کجاست * رواه
البخاري وفي رواية مسلم قال ان لله ملائكة سيارة * گفت آنحضرت بدرستی که مر خدا را فرشتگانند سیر کننده وگردنده
در زمین * فضلا * بضم فاء وسکون ضاد وضم آن جمع فاضل ودر بعضی نسخ فضلاء بر وزن فعلاء وعلماء گفته اند که اگرچه در حلقات
حفظ این لفظ فصیح است النجا وهم است * يتبعون مجالس الذكر * طلب میکنند مجلسهای ذکر را * فاذا وجدوا مجلسا
فيه ذكر قعدوا معهم * پس چون می یابند مجلسی را که در وی ذکر است می نشینند با ذکر کنندگان * وحف بعضهم بعضا

باجنحتهم * وكرد ميكنند بعضى فرشتگان بعضى را ببالهاى خود * حتى يملأ وا ما بينهم وبين السماء الدنيا * تا آنكه پر ميكنند فضا يرا كه ميان ايشان وميان آسمان پايان تر است * فاذا تفرقوا * پس وقتى كه پريشان مى شوند وجدا مشوند ذاكران * عرجوا * بالامى روايند فرشتگان * وصعدوا الى السماء * وميرسند تا آسمان * قال * گفت آنحضرت * فيسألهم الله * پس مى پرسد فرشتگانرا خداى تعالى * وهو اعلم بهم * وحال آنكه وى تعالى داناتر است بفرشتگان ودر بعضى نسخ باحوالهم * من اين جئتم * از كجا مى آئيد * فيقولون * پس ميگويند فرشتگان * جئنا من عند عباد لك فى الارض * مى آئيم ما از نزد بندگان تو كه در زمين اند * يسبحونك ويكبرونك ويهللونك ويحمدونك * ودر بعضى نسخ يمجدونك ذكر ميكنند ترا بانواع اذكار * ويسألونك * ودعا وسوال ميكنند ترا * قال * ميگويد پروردگار تعالى وتقدس * ماذا يسألونى * چه چيز سوال ميكنند مرا * قالوا يسألونك جنتك * ميگويند فرشتگان سوال ميكنند ترا بهشت ترا * قال * ميگويد وى تعالى * وهل رأوا جنتى * آيا ديده اند بهشت مرا * قالوا لا اى رب * ميگويند فرشتگان نديده اند اى پروردگار من * قال وكيف لو رأوا جنتى * ميگويد پروردگار چگونه مى بود حال ايشان اگر مى ديدند بهشت مرا * قالوا ويستجيرونك * ميگويند فرشتگان وطلب امن ميكنند از تو و پناه ميجويند بتو * قال * ميگويد پروردگار * ومما يستجيرونى * وازچه چيز طلب امن و پناه ميكنند بنون مشدده ودر بعضى نسخ بدون نون است * قالوا من نارك * ميگويند فرشتگان طلب امن و پناه ميكنند از آتش تو وعذاب تو * قال * ميگويد پروردگار * وهل رأوا نارى * آيا ديده اند آتش مرا * قالوا لا * گويند فرشتگان نديده اند * قال وكيف لو رأوا نارى * ميگويد حق سبحانه تعالى چگونه مى بود حال ايشان اگر ميديدند آتش مرا * قالوا ويستغفرونك * ميگويند فرشتگان وطلب آمرزش ميكنند از تو * قال * گفت آنحضرت * فيقول * پس ميگويد پروردگار تعالى * قد غفرت لهم * پس بتحقيق آمرزيدم مر ايشانرا * فاعطيتهم ما سألوا * پس دادم ايشان را چيزى كه سوال كردند ايشان يعنى بهشت * واجرتهم مما استجاروا * وامان دادم ايشانرا از چيزى كه امان جستند ايشان يعنى آتش * قال * گفت آنحضرت * يقولون * ميگويند فرشتگان * رب فيهم فلان عبد خطاء * اى پروردگار در ميان ايشان فلان بنده است بسيار گناهكار * انما مر فجلس معهم * نبود آن بنده مگر آنكه ميگذشت از آن راه پس نشست در ايشان بى آنكه ذكر كند * قال * گفت آنحضرت * فيقول * پس ميگويد پروردگار * وله غفرت * ومر او را هم آمرزيدم * هم القوم لا يشقى بهم جليسهم * ايشان آن قوم اند كه بدبخت نميشود وبى نصيب نمى باشد بسبب ايشان ومصاحبت ايشان همنشين ايشان وقال غوث الثقلين الشيخ محى الدين عبد القادر رضى الله عنه (شعر) * انا من رجال لا يخاف جليسهم * ريب الزمان ولا يرى ما يرهب * وعن حنظلة بن الربيع * بضم را وفتح موحده وكسر تحتانيه مشدده * الاسيدى * بضم همزه وفتح سين مهمله وكسر تحتانيه مشدده وبسكون يا نيز گفته اند منسوب باسيد بن عمرو بن تميم صحابيست كاتب وحى بود واز زهاد عرب وعقلاى ايشان بود عمر طويل يافته ودراوايل امارت معاويه رض از عالم رفته * قال * گفت حنظله * لقينى ابوبكر فقال كيف انت يا حنظلة * پيش آمد مرا ابوبكر صديق رض گفت ابوبكر چگونه تو وچيست حال تو دريقين ايمانى اى حنظلة * قلت نافق حنظلة * گفتم منافق شد حنظلة * قال سبحان الله ما تقول * گفت ابوبكر چه ميگوئى وبا اين خلوص ايمانى كه تو دارى چگونه نسبت نفاق بخود ميكنى * قلت * گفتم * نكون عند رسول الله * مى باشيم ما نزد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يذكرنا بالنار والجنة * تذكير ميكند وعظ ميگويد آنحضرت ما را بآتش دوزخ وبهشت * كانا رأى عين * گويا كه ما مى بينيم بهشت ودوزخ را بديدن چشم * فاذا خرجنا من عند رسول الله * پس چون بيرون مى آئيم از نزد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عافسنا الازواج والاولاد والضيعات * مخالطت ميكنيم زنانرا وفرزندانرا و زمينها را وباغها را * نسينا كثيرا * فراموش ميكنيم بسيارى از آن چيزها كه ياد داشتيم نزد آنحضرت يعنى غفلتى طارى ميگردد كه آن حالتى كه داشتيم نمى ماند معافست معالجت وممارست ومخالطت وضيعه مرد چيزيست كه معاش وى بوى بود چنانكه تجارت

وزراعت وجزان وبمعنی حرفت نیز آید ودر قاموس گفته که ضیعت زمینی که حاصل داشته باشد * قال ابوبكر فوالله انا
لنلقي مثل هذا * گفت ابوبكر پس سوگند میخورم بخدا هر آینه ما هر آینه پیش می آئیم مانند این حالت را که تو میگوئی یعنی
ما را نیز همچنین حال است که بجهت غیبت و حضور تفاوتی در حال پیدا میشود اگرچه یقین ایمانی بر حال خود است
حنظله میگوید * فانطلقت انا و ابوبكر حتی دخلنا علی رسول الله * پس رفتم من و ابوبكر تا که درآمدیم بر پیغمبر خدا
* صلی الله علیه وسلم فقلت نافق حنظلة * پس گفتم من یا رسول الله منافق شد حنظله یعنی من که ظاهر و باطن در همه احوال
موافق ندارم * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ما ذاك * چیست این سخن که نسبت نفاق میکنی
میشود * قلت * گفتم من یا رسول الله * نكون عندك تذكرنا بالنار والجنة كانا رأي عين فاذا خرجنا من عندك عافسنا
الازواج والاولاد والضيعات نسينا كثيرا * ترجمهٔ این عبارت سابق ظاهر شد جز آنکه آنجا بلفظ غائب بود اینجا بلفظ حاضر
* فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده * پس گفت آنحضرت سوگند بآنکسی که بقای ذات من در دست
قدرت اوست * لو تدومون علی ما تكونون عندی * اگر دائم باشید شما بر آن حال که می باشید نزد من * وفي الذكر * و
باشید همیشه بر آن حال که می باشید نزد من در حالت ذکر * لصافحتكم الملائكة علی فرشكم * هر آینه مصافحه کنند شما را
فرشتگان بر جامهای خوابهای شما * وفي طرقكم * و پیش آیند و مصافحه کنند در راههای شما یعنی دائم در اوقات متضاده
احوال مقابله ملائکه را در بیابید * ولكن یا حنظلة ساعة وساعة * و در مصابیح ساعة فساعة یعنی ساعتی در حضور که اداکنید
حقوق پروردگار خود را و ساعتی در غیبت که قضا کنید حقوق نفسهای خود را و صبر آدمی و ثبات وی بر حق صرف و جد
محض دشوار است (بیت) * اگر درویش بر حالی بماندی * هر دست از دو عالم بر فشاندی * گهی بر طارم اعلی
نشینم * گهی بر پشت پای خود نه بینم * ثلاث مرات * سه بار فرمود وظاهر آنست که مقصود تکرار این عبارت است که یا حنظلة
ساعة وساعة و تواند که مراد تکرار ساعت باشد یعنی ساعتی در ذکر و ادای حق پروردگار و ساعتی در قضای حاجت نفس
و ساعتی در ادای حق اهل و عیال والله اعلم * رواه مسلم

الفصل الثاني * عن ابي الدرداء رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انبئكم بخير اعمالكم * گفت آنحضرت آیا نه آگاه کنم و خبر دهم شما را به بهترین
عملهای شما * وازكاها عند مليككم * و پاکیزه‌تر و گواراترین عملهای شما نزد پادشاه شما * وارفعها في درجاتكم * و بلند
ترین عملهای شما در پایه‌ها و مرتبه‌های شما * وخير لكم من انفاق الذهب والورق * و عملی که بهتر است شما را از خرج
کردن زر و سیم في القاموس ورق مثلثة و بروزن كتف و رجل دراهم مضروبة * وخير لكم من ان تلقوا عدوكم فتضربوا
اعناقهم ويضربوا اعناقكم * و بهتر است مر شما را از آنکه پیش آیند دشمنان خود را یعنی کافران را پس بزنید شما گردنهای
ایشان را و بزنند ایشان گردنهای شما را یعنی قتال کردن با کفار * قالوا بلی * گفتند صحابه بلی بیاگاهان مرا و خبر ده باینچنین
عملی که وصف کردی * قال ذكر الله * گفت آنحضرت اینچنین عمل ذکر خداست از اینجا معلوم میشود که افضل اعمال ذکر
خداست و از تصدق و جهاد و قتال در راه خدا نیز فاضلتر است پس آنکه گویند عبادت متعدی فاضلتر از لازم است کلیه
نیست و مخصوص است بغیر ذکر * رواه مالك واحمد والترمذي وابن ماجة الا ان مالكا وقفه علی ابي الدرداء * لیکن اینقدر
هست که مالک وقف کرده این را بر ابی الدرداء و رفع نکرده بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و موقوف قول صحابی را گویند
چنانکه در مقدمه گذشت * وعن عبد الله بن بسر * بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدرش برادر وی که عطیه نام دارد و خواهر
او را که صما نام است صحبت است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزیارت ایشان آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را
دعا کرد و وی آخر صحابی است که در شام وفات یافت بر قول مشهور * قال * گفت عبد الله * جاء اعرابي الی رسول الله *
آمد بادیه نشینی نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقال اي الناس خير * پس پرسید آن اعرابی که کدام از مردمان
بهتر است * قال * و در بعضی نسخ فقال پس گفت آنحضرت * طوبی لمن طال عمره * خوشی باد مر کسی را که دراز شد

عمره * وحسن عمله * ونيك شد كردارا ويعني بهترين مردمان اين چنين مرد يست * قال * گفت آن اعرابي * يا رسول الله
اي الاعمال افضل * كدام از عملها فاضلتر و زياده تر است ثواب آن * قال ان تفارق الدنيا ولسانك رطب من ذكر الله *
گفت آنحضرت فاضلتر عملها آنست كه جدا كني دنيا را و بميري درحالي كه زبان تو تر بود از ذكر خدا و تر زبانی كنايت
است از سهولت و آساني و رواني زبان چنانكه خشكي زبان عبارت از ضد آن است يا كنايت است از مداومت بر ذكر تا قريب
بموت كه از ذكر هنوز زبان خشك نشده باشد كه بميرد * رواه احمد والترمذي * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا * چون بگذريد بمرغزارهاي بهشت پس بچريد * قالوا وما رياض الجنة *
گفتند صحابه چيست و كدام است رياض جنت * قال حلق الذكر * گفت رياض جنت حلقهاي ذكر است كه مردم مجتمع
شده ذكر خدا ميكويند كه موصل برياض جنت است يا ذوق و حضوري كه درين مجلس حاصل ميشود مثل ذوق نعيم جنت
و نمونه ايست بعضي مشايخ گفته اند كه نمونه لذت بهشت در دنيا ذوقي است كه از تملق مناجات وقت سحر حاصل ميگردد
و حلق بكسر حا و فتح لام جمع حلقه است بفتح حا و سكون لام مثل بدر و بدره و قصع و قصعه و حلق و حلقه هردو را بفتح نيز
گفته اند و جوهري گفته كه حلق و حلقه هردو بسكون اند مثل تمر و تمره و درين حديث دليل است بر آنكه تحليق براي ذكر مشروع
است * رواه الترمذي * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قعد مقعدا لم يذكر الله فيه * كسيكه
بنشيند در مجلسي كه ذكر نكند خدا را در وي * كانت عليه من الله ترة * باشد بروي از خدا حسرت و نقصان * ومن اضطجع
مضجعا لا يذكر الله فيه * وكسيكه بر پهلو افتد در خوابگاه كه ذكر نكند خدا را در وي * كانت عليه من الله ترة * باشد
بروي از خدا حسرت و نقصان يعني در هر حال در نشست و برخاست و در خواب و بيداري و شب و روز بذكر مشغول بايد
بود و هر وقت كه خالي از ذكر رود موجب حسرت و ندامت خواهد بود در قيامت (بيت) چو اول شب آهنگ خواب آورم *
به تسبيح نامت شتاب آورم * و اگر نيم شب سر برآرم ز خواب * ترا خوانم و ريزم از ديده آب * و اگر بامداد است و ام بدست
همه روز تا شب پناهم بدست * رواه ابو داود * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من قوم يقومون من
مجلس لا يذكرون الله فيه * نيست هيچ گروهي كه برخيزند از مجلس و ذكر نكنند خدا را دران مجلس * الا قاموا عن مثل
جيفة حمار * مگر آنكه برخيزند از مانند مردار خر * وكان عليهم ترة * و باشد آن مجلس بر ايشان موجب حسرت و ندامت
* رواه احمد وابو داود * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما جلس قوم مجلسا لم يذكروا الله فيه * نه نشيند
هيچ قومي مجلسي و ذكر نكنند خدا را درين مجلس * ولم يصلوا على نبيهم * و درود نفرستند بر پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم الا كان عليهم ترة * مگر آنكه باشد بر ايشان حسرت * فان شاء عذبهم وان شاء غفر لهم * پس اگر خواهد خداي تعالى
عذاب كند ايشانرا بر ترك ذكر و صلوت يا بر آنچه كرده اند در مجلس از آنچه موجب تره است و اگر خواهد بيامرزد تقصير
ايشانرا * رواه الترمذي * وعن ام حبيبة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل كلام ابن ادم عليه لا له *
هر سخن آدمي زيان است بر وي نه سود مر او را * الا امر بمعروف او نهي عن منكر * مگر امر كردن كسي را بامر مشروع
يا باز داشتن از نامشروع * او ذكر الله * يا ذكر خدا * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب *
و از اين حديث معلوم ميشود كه در مباح نيز زيان است و اين تشديد و مبالغه است و ضرر مباح آنست كه در وي خسارت
است و موجب قساوت قلب * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله * بسيار
مكنيد سخن را بي ذكر خدا * فان كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة للقلب * زيرا كه بدرستي بسيار سخن بي ذكر خدا سبب
سختي است مر دل را قساوت كنايت است از عدم قبول ذكر خدا و خوف و رجا و جز آن از صفات حميده * وان ابعد
الناس من الله القلب القاسي * بدرستيكه دورترين مردم از خدا صاحب دل سخت است * رواه الترمذي * وعن ثوبان *
رض مولاي آنحضرت است و در سفر و حضر ملازم درگاه بود * قال * گفت * لما نزلت * هرگاه فرود آمد اين آيت * والذين

يكنزون الذهب والفضة * كه در ذم جمع كردن زر و سيم است * كنا مع النبي * بوديم ما با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم
في بعض اسفاره * در بعضی سفرهای آنحضرت * فقال بعض اصحابه * پس گفتند بعضی از صحابهٔ آنحضرت * نزلت في
الذهب والفضة * فرود آمده است این آيت در زر و سيم * لو علمنا اي المال خير * كاشكی ميدانستيم ما كه كدام مال خير
و بهتر است * فنتخذه * پس مي گرفتيم ما آن مال را ومي نهاديم و مستحق ذم و وعيد نميشديم * فقال * پس گفت آنحضرت
* افضله لسان ذاكر وقلب شاكر * بهترين مال زبان ذاكر و دل شاكر است * وزوجة مؤمنة تعينه على ايمانه * و زن مسلمان كه
اعانت كند و يارى دهد مرد را بر ايمان او يعني بر حفظ احكام ايمان از صدق مقال واكل حلال و عفت و جمعيت و حضور
* رواه احمد والترمذي وابن ماجة * الفصل الثالث * عن ابي سعيد قال خرج معاوية رض على حلقة في المسجد *
گفت ابو سعيد خدرى بيرون آمد معاويه رض بر جماعتيكه گرد كرده نشسته بودند در مسجد * فقال ما اجلسكم ههنا * پس گفت
معاويه چه چيز نشانيده است شما را در اينجا و براى چه نشسته ايد و چكار ميكنيد * قالوا * گفتند ايشان * جلسنا نذكر الله *
نشسته ايم كه ذكر ميكنيم خدا را * قال * گفت معاويه * آ الله ما اجلسكم الا ذلك * ايا بخدا سوگند نه نشانده است شما را
و نه نشسته ايد مگر براي ذكر خدا والله حرف قسم از و محذوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آيد و مجرور نيز مي آيد
بعد از ان حرف استفهام آورده اند و ممدود ساختند * قالوا آ الله ما اجلسنا غيره * گفتند بخدا سوگند نه نشانده است
ما را جز ذكر او و ادخال حرف استفهام در جواب بمشاكله سؤال است * قال * گفت معاويه * اما اني لم استحلفكم تهمة لكم *
آگاه باشيد بدرستيكه من سوگند ندادم شما را از جهت تهمت نهادن مر شما را بدروغ يعني بلكه بقصد اتباع آنحضرت
كه وي صلى الله عليه وسلم نيز بيرون آمد و حلقه از صحابه ديد نشسته در مسجد و سوگند داد و پرسيد چنانكه من پرسيدم بعد از ان
حديث روايت ميكند و ميگويد * وما كان احد بمنزلتي من رسول الله * و نبود هيچ يكى بمنزله و مرتبهٔ من از پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم اقل عنه حديثا مني * كمتر از روى حديث كردن از آنحضرت مقصود بيان واقع است يا اعلام بعدم نسيان
است چه هركه بيشتر حديث ميكند احتمال نسيان دارد * وان رسول الله * و بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه
وسلم خرج على حلقة من اصحابه * بيرون آمد بر حلقهٔ از اصحاب خود * فقال ما اجلسكم ههنا * پس گفت چه چيز نشانده است
شما را اينجا * قالوا جلسنا نذكر الله * گفتند صحابه نشسته ايم كه ذكر ميكنيم خدا را * ونحمده على ما هدانا للاسلام * و حمد
ميگوئيم خدا را برراه نمودن ما را براى دين اسلام * ومن به علينا * و منت نهادن وى تعالى با سلام برما * قال * گفت
آنحضرت * آ الله ما اجلسكم الا ذلك قالوا آ الله ما اجلسنا الا ذلك قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * اما اني لم استحلفكم
تهمة لكم لكنه اتاني جبرئيل * وليكن آمد مرا جبرئيل * فاخبرني ان الله عز وجل يباهي بكم الملائكة * پس خبر داد مرا كه
خداى تعالى مباهات و مفاخرت ميكند و مي نازد بشما فرشتگان را * رواه مسلم * وعن عبد الله بن بسر ان رجلا قال *
روايت است از عبد الله بن بسر كه عنقريب ذكر وى در فصل ثاني گذشت كه مردى گفت كه * يا رسول الله ان شرائع الاسلام
قد كثرت علي * بتحقيق شريعتهاى اسلام و احكام آن بتحقيق بسيار شده برمن * فاخبرني بشيء اتشبث به * پس خبر ده ما را بچيزى
كه چنگل در زنم و در آويزم بوى يعنى خبر ده مرا بعملي كه مستجلب ثواب كثير باشد كه لازم گيرم و ورد خود سازم آنرا بعد
اداى فرائض و مستغني شوم بوى از سائر نوافل و زائد اينچنين تفسير كرده اند اين كلام را * قال لا يزال لسانك رطبا
من ذكر الله * گفت آنحضرت بايد كه هميشه باشد زبان تو تر از ذكر خدا معني اين عبارت در فصل ثاني گذشت * رواه
الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب * وعن ابي سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل اي
العباد افضل وارفع درجة عند الله يوم القيمة * روايت است از ابى سعيد خدري بدرستيكه آنحضرت پرسيده شد كه كدام
بنده از بندگان فاضلتر و بلند پايه تراست نزد خدا روز قيامت * قال الذاكرون الله كثيرا والذاكرات * گفت آنحضرت مردان
و زنان ذكر كننده خدا را بسيار * قيل * گفته شد * يا رسول الله ومن الغازي في سبيل الله * ذكر كنندگان خدا را از

كنند كان در راه خدا نيز فاضلتر باشد پايه ترا ز آنها * قال * گفت آنحضرت * لو ضرب بسيفه في الكفار والمشركين * غازي
اگر بزند شمشير خود در كافران و مشركان * حتى ينكسر ويختضب دما * تا آنكه شكسته گردد و رنگ گيرد بخون شمشير يا
غازي * فان الذاكر لله افضل منه درجة * پس بدرستي كه ذكر كننده مر خدا را فاضلتر است ازوي از روي درجه يعني اگر غازي
كارزار با كفار بايد و مرحد برسد باز ذاكر فاضلتر است چه جان ميبرد جهاد دركارزار * رواه احمد والترمذي *
وقال هذا حديث غريب * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشيطان جاثم
على قلب ابن آدم * شيطان نشيننده و چسفنده است بر دل آدمي * فاذا ذكر الله خنس * پس چون ذكر ميكند آدمي
خدا را پس ميرود و جدا ميگردد شيطان * واذا غفل وسوس * و چون غافل و بيخبر ميگردد از ذكر خدا وسوسه ميدهد
جثوم سينه بر زمين نهادن مرغ و آدمي و موش و جز آن از آنچه بر زمين مي چسبد از جانوران و خنوس پس
ماندن و سپس چيزي پنهان شدن و وسواس اندیشه بد در دل افكندن * رواه البخاري تعليقا * روايت كرده است
اين حديث را بخاري بطريق تعليق كه بمعني حذف كردن اسناد است از اول و بخاري اين قسم احاديث در تراجم ابواب
آورده است چنانكه در مقدمه گذشت * وعن مالك قال بلغني ان رسول الله * روايت كرد امام مالك گفت كه رسيد مرا
كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان يقول * بود كه ميگفت * ذاكر الله في الغافلين كالمقاتل خلف الفارين * ذكر كننده
خدا در ميان غافلان مانند قتال كننده است از پس گريزندگان يعني جماعت گريخته از جنگ كه بعد از ايشان شخصي
قتال ميكند و قتال با كافران هميشه فضل دارد خصوصا بعد از گريختن جماعت * وذاكر الله في الغافلين كغصن اخضر في
شجر يابس * همچو شاخ سبز است در درخت خشك * وفي رواية * و در روايتي گفته * مثل الشجرة الخضراء في وسط الشجر *
مانند درخت سبز است در ميان درختان * وذاكر الله في الغافلين مثل مصباح في بيت مظلم * مانند چراغي است در
خانهٔ تاريك * وذاكر الله في الغافلين * و ذكر كننده خدا در ميان غافلان * يريه الله مقعده من الجنة وهو حي * مي نمايد
او را خداي تعالى جاي نشست او را در بهشت در خواب يا در بيداري يا يقيني مي بخشد چنانكه گويا مي بيند * وذاكر الله
في الغافلين يغفر له بعدد كل فصيح واعجم * آمرزيده ميشود او را گناهان بشمار هر گوياي ناگويا * والفصيح بنو آدم * و مراد
بفصيح آدميانند * والاعجم البهائم * و مراد باعجم چارپايانند * رواه رزين * وعن معاذ بن جبل رضي الله عنه قال
ما عمل العبد عملا انجى له من عذاب الله من ذكر الله * گفت معاذ بن جبل رض عمل نكرد بنده هيچ عملي رستگاري دهنده
تر مر او را از عذاب خدا از ذكر خدا كه از همه عملها نجات دهنده تر است بنده را از عذاب * رواه مالك والترمذي وابن
ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يقول انا مع عبدي اذا ذكرني * بدرستي كه
خداي تعالى ميگويد من با بندهٔ خودم برحمت و اعانت و توفيق وقتي كه ذكر ميكند مرا * وتحركت بي شفتاه * و مي جنبد
بذكر من هردو لب وي مراد اجتماع ذكر قلب و لسان است و آن افضل است نه آنكه تعبير ذكر نيست چنانكه بعضي فقها ميگويند
كه ذكر منحصر است در ذكر لسان * رواه البخاري * وعن عبد الله بن عمر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يقول *
آنحضرت بود كه ميگفت * لكل شيء صقالة وصقالة القلوب ذكر الله * مر هر چيز را از آنچه زنگ ميگيرد زدودن است و زدودن دلها
ذكر خدا است صقالت زدودن شمشير و آينه و جز آن و صيقل زداينده شمشير و صياقله جمع آن و مصقله بكسر ميم آلت زدودن
كالمصقلة في التصراح * وما من شيء انجى من عذاب الله من ذكر الله * و نيست هيچ چيزي از اعمال نجات دهنده تر از اعمال
از عذاب خدا از ذكر خدا * قالوا ولا الجهاد في سبيل الله * گفتند صحابه و نه كارزار كردن در راه خدا با وجود آن محنت
و مشقت كه در آنست * قال * گفت آنحضرت * ولا ان يضرب بسيفه حتى ينقطع * و نه آنكه بزند بشمشير خود تا آنكه بشكند
شمشير يعني اگر جهاد باين مرتبه برسد نيز ذكر فاضلتر از آنست چنانكه در حديث ابي سعيد گذشت و در حصن حصين
ولا ان يضرب بسيفه حتى تنقطع بفوقانيه و در بعضي نسخ بنون و از اينجا معلوم ميشود كه اين جهاد خاص مستثنى است و اين

مخالف احاديث ديگر است پس چاره نيست از ترجيح يك حديث بر ديگري يا قول بتوهم راوي از رواة يكي كذا في شرح مولانا محمد حنفي يا گويند كه مراد بجهاد مفضول جهاديست كه خالي است از ذكر خدا و اگر در جهاد نيز ذاكر باشد شك نيست كه وي افضل خواهد بود والله اعلم * رواه البيهقي في الدعوات الكبير

* كتاب اسماء الله تعالى *

بدانكه اسماء الله تعالى توقيفي است يعني موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمي كه در شرع اطلاق وي بر ذات حق تعالى آمده همانرا اطلاق بايد كرد و از پيش خود بحكم عقل نامي نبايد نهاد اگرچه هر دو اسم بيك معني باشند مثلا الله تعالى را عالم گويند نه عاقل و جواد گويند نه سخي و شافي گويند نه طبيب و مختار امام محمد غزالي آنست كه اطلاق اسماء بعقل بطريق توصيف جائز است اما بطريق تسميه روا نبود و اين سخن بياني دارد كه در شرح آورده شده است و آنچه ميگويند كه بنده متصف بصفات حق و متخلق باخلاق وي تعالى ميگردد معني اين سخن نه آنست كه بنده بعين صفات حق متصف گردد يا صفات بنده مثل صفات وي سبحانه ميشود چه مثل آنرا گويند كه بجميع وجوه مشارك بود و وي تعالى ليس كمثله شيء است بلكه مراد آنست كه بوجهي از وجوه پرتوي از صفات حق مناسب حال بنده بر آن مي افتد چنانكه اين اسم عزيز بر وي اطلاق توان كرد و در حقيقت اصلا مشارك نيست جز اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت و عزت كه صفات حق تعالى اند حقيقت ديگر دارند و آنچه در بنده پيدا ميشود نه مثل آنست تعالى الله عن ذلك و تخلق در غير اسم الله است از اسماي صفات و آنچه تعلق در جميع اسماء است كه اعتقاد معاني آن كرده بصدق نيت متوجه بآن باشند و حق معبود بعد از اين دانند و با وجود آن متخلق و متحقق بدان شوند چنانكه در ضمن شرح بيان يابد و اما در اسم الله تعالى تعلق است نه تخلق

* الفصل الاول *

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لله تعالى تسعة وتسعين اسما * بدرستيكه خداي تعالى را نود و نه نام است اگر گويند كه بتحقيق ثابت شده از مذهب اهل سنت و جماعت كه خداي تعالى را هفت صفت است پس اين اسامي كثيره از كجا است و نيز اسماي تعالى بيشتر از نود و نه است پس وجه تخصيص اين عدد چيست جواب از اول آنكه اگرچه صفات هفت است وليكن افعال بسيار است پس كثرت اسماء از آنجا است و في الحقيقة راجع بيكي از اين صفات اند و از ثاني آنكه تخصيص باين عدد و حصر در آن باعتبار اين صفت است كه فرمود من احصاها دخل الجنة شايد كه اين خاصيت مخصوص باين اسماء است چنانكه بادشاهي كه صد هزار سوار دارد گويد كه هزار از سواران اينست كه هرجا كه فرمايم بآنجا بروند و فتح كنند اگرچه سواران بسيار اند اما اين صفت مخصوص باين هزار است كذا قالوا و بعضي از محققين گفته اند كه هر نفسي از نفوس انساني را نود و نه خصلت مذموم ظلماني است پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم نود و نه اسم از اسماء الهي اختيار فرمود كه از هر اسمي نوري عنايت است از آلت كدورت و ظلمت يكي از آن خصلتها فايض گردد تا بانوار اين اسماء ظلمات آن خصلتها زائل گردد و بنور الانوار برسد والله اعلم * مائة الا واحدة * و در بعضي نسخ واحدا بي تا صله يك كم از صد تاكيد است نود و نه را تا زياده و كم خيال نكنند و يا در كتابت اشتباه نشود و تسعه و تسعين را سبعه و سبعين يا سبعه و تسعين يا تسعه و سبعين نخوانند * من احصاها دخل الجنة * كسيكه احصا كند آن اسما را درآيد بهشت را با مقربان و سابقان زمره و مراد با احصا حفظ است و بعضي گفته اند كه علم بمعاني آن و ايمان بدان و تعظيم حرمات آن و بعضي گفته اند كه عمل بمقتضاي هر اسمي بحسب طاقت كه معني تعلق و تخلق است * وفي رواية * و در روايتي اين عبارت را زياده كرده * وهو وتر يحب الوتر * و وي تعالى وتر است دوست ميدارد وتر را وتر بكسر واو و فتح آن بمعني عدد طاق است چنانچه يكي و سه و پنج مثلا و اطلاق اين اسم بر حق تعالى بمعني فرد است در ذات غير قابل تجزي و انقسام و در صفات بمعني لا شبه له و لا مثل و در افعال بمعني لا معين له و لا شريك و عدد فرد مشابه است بوي تعالى در بعضي اين معاني و محبت وتر بمعني ثواب دادن بر آن و لهذا رعايت كرده شده است عدد وتر در مواضع كثيره در شرع * متفق عليه *

* الفصل الثاني *

عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لله تسعة وتسعين اسما * بدرستيكه

خدای تعالی را نود و نه نام است * من احصاها دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم * ظاهر اداي عبارت آن بود
که اسما را بطریق تعداد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جهت وصف کردن مر حق سبحانه را بوحدانیت و اخبار
کردن از وی بصفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا را و ذکر کرد اسما را تا افاده کند تیقظ و شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا
و صفات وی را و اشعار باآنکه الله اسم ذات است و اینها صفات اویند ثابت مر او را و در ضمن این تعداد نیز حاصل میکردد و کلمه
هو اشارت است بذات مجرده و هویت مطلقه و الله اشارت است بمرتبهٔ جامعه موصفات را مجملا و الرحمن الرحیم بتفاصیل
صفات و اتصاف ذات بآن مفصلا پس هو برای اتصال سر است و الله برای مشاهدهٔ روح و الرحمن الرحیم برای مکاشفهٔ
قلب و مر این قوم را در شرح کلمهٔ هو کلمات عجیب و اشارات غریب است که نطاق بیان از آن تنگ است اکنون شروع کنیم
بتوفیق الله و کرمه الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت متفرد بوجود حقیقی است و هر موجودی که جز او است استفادهٔ
وجود از وی کرده و در حد ذات خود معدوم است و وجود وی از آنجهت است که نسبت بوی دارد و روی بآنجانب دارد
و باین معنی راست آید که کل شی هالك الا وجهه و درست بود که لاموجود فی الحقیقة و بالذات الا الله و الله علم است مر ذات
واجب الوجود را که معبود بحق است و اله بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات ماخوذ
است و باقی اسما دلالت نمیکنند مگر برآحاد صفات و این اسم بر غیر وی تعالی اطلاق نمیکنند نه بحقیقت نه بمجاز و اسماء
دیگر را اطلاق میکنند اگرچه بمجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسمای دیگر را اسماء الله میگویند نه عکس و معانی سائر اسماء
متصور است که متصف شود بنده بآن و متخلق گردد بوجهی که مذکور شد و این اسم برای تعلق است نه تخلق و نصیب بنده ازین
اسم تأله است که بتمام دل خود مستغرق یاد وی گردد و التفات بماسوای وی نکند و امید بغیر وی ندارد و از غیر وی نترسد
و در دیدهٔ شهود غیر او را نه بیند (بیت) * رفت از میان همین خدا ماند خدا * الفقرا اذا تم هو الله اینست * الرحمن الرحیم
این هر دو اسم مشتق از رحمت اند برای مبالغه و رحمن ابلغ است که شامل رحمت دنیا و آخرت است و مخصوص است بذات
مقدس وی تعالی و رحمت افاضه خیر است بر محتاجان و ارادت آن برای ایشان و رحمت حق عام است متناول نعم دنیا
و آخرت و شامل ضرورات و حاجات و مزایا و خواص بمحض جود و عنایت بی شائبه غرض و عوض و نصیب بنده ازین دو اسم آن
است که چون شناخت که منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق او است باید که توکل بر وی کند و همه کارهای خود را بوی سپارد و بکلیت خود
متوجه بجناب رحمت او باشد و از غیر وی مدد نجوید و بغیر او روی نیارد و این وجه تعلق باین دو اسم است و تخلق آنست که رحمت
کند بندگان خدا را و بهمه نظر بعین رحمت کند و در ازاله منکر سعی کند و تا تواند حاجت محتاجان برآرد بطریق عنایت
و ارادت خیر بی غرض و عوض اگرچه حقیقت رحمت از آدمی وجود نپذیرد و بی غرض و عوض نباشد * الملك * بادشاهی
که ملك دو عالم در حیطهٔ قدرت و تصرف او است و بادشاه حقیقی او است و بر همه اشیا غالب است و در همه چیز تصرف بایجاد
و اعدام و احیاء و اماتت و منع و عطا مر او را است و مستغنی است در ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج است بوی
هر موجود در ذات و صفات و وجود و بقاء و افعال و آثار پس هر چیز که ماسوای او است مملوک و منقاد او است و وی مستغنی
است از هر چیز متفرد است بتقدیر و تدبیر خود و هیچکس نیست رد کنندهٔ حکم او را و سرکشندهٔ از ارادت وی پس او است
بادشاه و حاکم علی الاطلاق و ملك اخص و ابلغ است از مالك و هر ملك مالك است و هر مالك ملك نه و چون بنده شناخت که
بادشاه علی الاطلاق او است بندهٔ درگاه و گدای کوی او باشد و طلب عزت از آستان خدمت و طاعت وی کند و چون
دانست که هرچه ماسوای حق است محتاج است بوی و منقاد و مسخر است حکم او را و قضای او را واجب است که تعلق کند
بجناب قدرت و تصرف وی و بی نیاز گردد از مردم بالکلیه و ظاهر نگرداند احتیاج خود را با ایشان و بیم و امید ندارد از
ایشان و تخلق باین اسم آنست که تصرف کند در مملکت نفس و قلب و قالب خود و مالك گردد جوارح و قوای خود را
و مسخر گرداند ایشان را بر طاعت حق و حکم شرع تا بادشاه عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند

از بعضی مشایخ وصیت خواستند فرمود بادشاه دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شهوت خود را از دنیا زیرا که بادشاهی وملک رانی در آزادی و بی نیازی است * القدوس * بغایت پاک و منزه از سمات نقصان و لوازم حدوث امکان بلکه منزه از هر وصفی که دریابد آنرا حس و یا تصور کند خیال و برسد بآن وهم یا احاطه کند بدان عقل چنانکه گفته اند کل ما یحس بالک او خطر فی خیالک فالله وراءه (بیت) هرچه اندیشی پذیرای فنا ست * وانچه در اندیشه ناید آن خدا ست * ونصیب بنده ازین اسم آن است که بداند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وی مگر بعد از عروج از عالم حس و خروج از حظوظ جسمانیت و تصفیهٔ لوح قلب از نقوش اغیار و تنزیه باطن از هر چه از ماسوای حق است گفت امام غزالی قدس عبد تطهیرا است علم خود را از تعلق بمتخیلات و محسوسات و موهومات و ارادات خود را از حظوظ بشریت که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی نماند مرا و را حظی مگر در رضای خداوند و نه شوقی مگر به لقای وی و نه شادی مگر بقرب وی تعالی * السلام * اصل بمعنی سلامت است و مراد اینجا بمعنی سالم است یعنی کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شر که نه در ضمن وی خیری باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شر نیست مگر بعارض و طیبی فرق درمیان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقصی که مقتضای ذات بود و سلام بر تبرا است از نقصی که عارض گردد بعروض آفتی و بعضی گفته اند که قدوس در ازل است و سلامت در لا یزال و این قریب باول است و سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولا من رب رحیم بران دلالت دارد و امام غزالی گفت هر عبدی که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و اراده شر دل وی سلامت ماند از معاصی و آثام تن وی و سلامت باشد از وارونی صفات و اخلاق وی و اوست سلام از بندگان حق مشرف بقرب از جناب السلام تعالی و تقدس و مراد بوارونی در صفات آنست که عقل وی اسیر شهوت و غضب گردد و صواب آنست که شهوت و غضب اسیر عقل و مطیع وی باشند و وصف کرده نمیشود بسلام و اسلام مگر کسی که سلامت مانند مسلمانان از دست و زبان وی و بیاید خدا را بقلب سلیم * المؤمن * امان دهنده خلق را به پیدا کردن اسباب امان و آلات آن چنانکه اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار در دنیا امان دهنده از آفات آخرت بکلمه توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این کلمه حصن است از آفات دنیا و آخرت خواهند در حال از ان است و در غیر ایشان مربوط ساخته باسبابی که موجب امان است از هلاک و عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق پس اوست مومن مطلق و از جملهٔ افاده امن است که تلقین کرده است مومنانرا از حجج و براهین بر صدق دین و افاضه نموده از انوار یقین برای حفظ ایمان و تایید نموده است و توفیق داده است برای حفظ و عصمت از معاصی و مومن بمعنی مصدق رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود بایجاد موجودات و اظهار مکونات نیز گفته اند و حظ بنده ازینست که چون دانست که اوست تعالی شانه امان دهنده از شر نفس و مکر شیطان التجا آرد بجناب وی و امن طلبد از وی از جمیع آفات و مخافات ظاهرهٔ و باطنه و تخلق باین اسم آنست که ایمن دارد خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان گردد در دین و دنیای ایشان و سزاوارترین بندگان باسم مومن کسی است که سبب امن خلق گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و سبیل نجات و این حرفت انبیا است و بزرگترین ایشان سید انبیاء است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و تابعان و پیروان ایشان از علماء دین و بدانکه چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب امن همچنین مخوف است بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی مخوف منافات ندارد ببودن او مومن چنانکه بودن او معز منافات ندارد ببودن او مذل و قابض و باسط و ضار و نافع ولیکن اطلاق مخوف در شرع نیامده و اسماء الله توقیفی است چنانکه سابقا معلوم شد * المهیمن * در لغت گواه

ونگهبان وآنكه ايمن كند ديگريرا زخوف كه معنى رقيب است با زيادت مبالغه در حفظ ومراقبه امام غزالى گفته كه معنى
رقيب در حق بارى تعالى آنست كه وى عبيانه قائم است برخلق باعمال وارزاق وآجال ايشان وقيام وى تعالى باطلاع
واستيلا وحفظ است وهركه مشرف ومطلع است بركنه چيزى ومستولى است بران وحافظ است وى آنرا مهيمن است وجمع
نميكردد اين معانى بروجه اطلاق وكمال مگرويرا عزوجل وبنده را بايد كه چون بشناسد كه خداى تعالى مهيمن ورقيب
است براحوال ظاهر وباطن او مراقبت كند اينمعنى راد راحوال خود وشرم دارد ازوى كه ناشايسته كند ودرزبان قوم
اين را مراقبه گويند وتخلق باين اسم آنست كه مراقب ومحافظ باشد بردل خود ومشرف ومطلع بود براحوال واحوال روح
وغالب ومستولى گردد برراست ودرست از احوال واوصاف خود پس مهيمن گردد نظر بنفس خود وچون قيام نمايد
بحفظ احوال بندگان برنهج سداد ورشاد حظ وى ازين صفت اوفرواتم باشد * العزيز * بمعنى غالب وقوى وبى مانند آيد
وبرآنكه وصول باوبآسانى دست ندهد عزيز گويند واين صفات بروجه تمام وكمال جزحضرت پروردگار را تعالى شانه
ثابت نباشد مگرآنكه وى تعالى ازفيض عزت خود نصيبى بخشد قوله تعالى من كان يريد العزة فلله العزة ولرسوله وللمؤمنين
وكسيكه شناخت كه اوست تعالى عزيز عزت ازوى خواهد وعزت جزدرطاعت وخدمت وى نجويد وبهيچ مخلوقى بنظر
عزت وجلال ننگرد مگركسى راكه وى عزت بخشيده وعزيزگردانيده (بيت) عزيزى وخوارى تو بخشى وبس *
* عزيز توخوارى نبيند زكس * ووجه تخلق آنكه برنفس وهواى خود غالب بود وقوت وصولت وى برنفس وشيطان
بخت بود وآبروى خود را بطمع وسوال ومذلت بردراهل دنيا نريزد واظهار احتياج بغيروى تعالى نكند ودرعلم وعمل
عديم المثل وصعب الوصول گردد چنانكه كسى را بمعرفت كنه حال وى راه نبود * الجبار * جبرشكسته بستن ونيكوكردن
حال كسى راوبزوروغلبه بركارى داشتن كسى راوبمعنى علووارتفاع نيزآيد نخله جبارة ميگويند درخت خرمارا كه ازبلندى
دست بان نرسد وجبار بمبالغه درجبراست وتمامه اين معنى ثابت است مرذات پاك خداوند تعالى را وبحقيقت وكمال
منحصراست دروى اوست جبركنندهٔ شكستها وبصلاح آرنده ونيكوكنندهٔ كارخراب روزگارانرا وجميع موجودات
درتحت غلبه وفرمان مشيت اويند وهيچكس را مجال خلاف وى نيست وبنده بايدكه هميشه درحضرت جبار تعالى شانه شكسته
دل ونيازمند وملتجى بجناب وى باشد تا شكستگى اورا بندى حاصل شود وحال وى روى بصلاح آرد ودائم دراوامر واحكام
تشريعى ورادى امتثال واستسلام نمايد وازحول وقوت خود متبرى باشد وقيد بيرواختيار ترك كند تا بصفت عبادت
وعبوديت متصف گردد ووجه تخلق باين اسم آنست كه نقائص نفس خود را بتحصيل كمال واستكمال فضائل جبرنمايد ودر
مقام اصلاح بوده ماحصل حال را ازفساد پاك گرداند وبرنفس سركش مسلط وغالب بوده اورا برملازمت تقوى ومواظبت
طاعات حامل گرداند وبهمين قياس نسبت بخلق خدا جابركسور ومصلح احوال ودستگير شكستگان باشد ودراجراى امور
شريعت بامرمعروف ونهى منكرغالب ومسلط بود وجبركند وهمت بلند دارد * المتكبر * تكبرواستكبار بزرگى نمودن وگردن
كشى كردن وكبريا بزرگى ومراد مبالغه وكمال دركبريا است وهيچكس مستحق كبريا ولائق آن جزوى تعالى نيست وكبير
على الاطلاق اواست وهركه كبرياى حق را وعلوقدرا وراشناسد بايدكه دل مستغرق كبرياى اوگرداند وطريق تواضع و
تذلل لازم گيرد وگردن دربندگى وى نرم گرداند ودراوامر واحكام سربازنزند وتخلق باين اسم آنست كه همه چيزرا جز
وصول بجناب قدس وى تعالى وآنچه اسباب وصول است ازشهوات دنيا بلكه مستلذات آخرت رانيزخرد وحقيرداند وبدنيا
واهل دنيا وبزخارف وشهوات آن سرفرود نيارد وقدمى ننهد ازجهت علوشان انسانيت ورفعت مكان دين نه ازجهت
تعظيم نفس وتكبرذات خود * الخالق البارئ المصور * اين سه اسم در راداده معنى پيداكردن وآفريدن واختراع نمودن
يكى اند اما هريك معنى خاص دارد خالق بمعنى اندازه كردنست پيش از پيدا آوردن وبارئ بمعنى ابتدا در پيدا كردن و
مصور بمعنى صورت كردن وهيئت بخشيدن وهرچه ازعدم بوجود مى آيد محتاج است اولا باندازه كردن پس ازان بآفريدن

وبعد از آن صورت دادن برمثال بنّاء که نخست اندازه میکند وبعد از آن بوجود می آرد وبعد از آن صورت میکند اگرچه
در پیدا کردن حق سبحانه هرسه معا بوجود می آید ولیکن رتبهٔ یکی مقدم از دیگری است وهرچه از عالم علوی وسفلی
از عرش تا ثری پیدا شده وپیدا خواهد شد در ملك وملكوت ظهور یافته وخواهد یافت همه بخلق وتقدیر وایجاد وتصویر واسم
آفریدگار همه عالم اوست تعالی شانه که به ترتیب محکم وصورت بدیعه با رعایت حکم ومصالح در ایجاد ووضع ترتیب خلق فرموده
فتبارک الله احسن الخالقین وبنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد وبهر صورت که نگرد
مصور او را مشاهده کند ودائم در تذکر واستبصار ونظر واعتبار باشد وتخلق عبد باین اسماء جز بر سبیل مجاز نبود چه
خالق همه اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسبی ومباشرتی در افعال خود هست که بدان کسب کمالات واکتساب
طاعات وتحصیل صور علمیه از جسمانیات وروحانیات در ذات خود کند وبتوجه وحضور متعرض نفحات الهیه گردد وبعضی
گفته اند که تخلق بنده باین اسما آنست که وقتی که از اداء وظائف عبادت پردازد کسبی وکاری کند که بدان وجه
معیشتی برای خود پیدا کند خصوصا کسبی وکاری که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند وفیض بمردم برسد * الغفار * مغفرت
وغفران آمرزیدن وخدای تعالی آمرزندهٔ گناهان بندگان است وغفار مبالغه است در غافر وغفور از آن بمبالغه تراست
چنانکه در شرح آن بیاید وغفر بمعنی پوشیدن نیز آید وی سبحانه پوشندهٔ گناهان است در دنیا وآخرت ونیز ساتر قبیح
ومظهر جمیل است وذنوب از جملهٔ قبائح است واز جملهٔ ستر وی تعالی بر بنده آنست که قبائح ظاهر بدن او که در چشم قبیح
نماید مثل آنچه در شکم است در باطن وی پنهان ظاهر پوشیده وخواطر مذمومه وارادت قبیحه که در دل اوست از علم خلق پنهان
داشته تا هیچکس را بر سر او اطلاع نباشد نعوذ بالله اگر آنچه در دل آدمیست از وساوس وخطرات وارادات قبیحه بر خلق
ظاهر شدی دوست ترین خلق نزد وی دشمن ترین ایشان بودی مر او را وهمه در دشمنی وهلاک او کوشیدندی
وآنچه گفته شد معنی غفار وستار یکی اند ولیکن درین روایت ستار مذکور نیست واحتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه
واگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت ذنوب حمل کرده میشد وستار را بر ستر عیوب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار
الذنوب ویا ستار العیوب وبنده چون بداند که وی سبحانه غفار الذنوب است از مغفرت ورحمت وی نا امید نباشد
ودست رد بر سینه مجرم نزند وچون داند که ستار العیوب است از شکرانهٔ این نعمت غافل وفارغ نباشد ولیکن باید که
بدان مغرور نگردد واز توبه وانابت غافل نباشد وتاخیر در آن جائز ندارد که بر عمر اعتماد نیست (بیت) لطف حق
گرچه مواساها کند * لیك چون از حد بشد رسوا کند * نسال الله العافیة ووجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرائم
مردم درگذرد وعیبهای ایشانرا بپوشد * القهار * قهر غلبه کردن وچیره شدن بر کسی ووی تعالی غالب است که
شکننده است پشت جباران ومتکبران را وخوار کرده وهلاک کرده است ایشانرا وتمامهٔ مخلوقات در تحت صولت
قهر وی مقهور ومغلوب اند وعاجز وخوار اند در قبضهٔ قدرت وعظمت وی وحیران وسرگردان اند ببین ردای قهر وجلال وی
لمن الملك الیوم لله الواحد القهار وهرکه شناخت قهاریت او را از مکر وقهر ناگهانی او ترسان ولرزان باشد واز غایت
خوف ملتجی بجناب لطف وکرم وی گردد وقهار از بندگان آنست که بسطوت سلطان عزت وقهرمان حال بر اعدای دین
از جن وانس وشیاطین غالب وچیره باشد ومداخل ایشان بر روی وقت وحال خود ببندد تا از طریق حق بیرون
نیارند واز سالک آن مانع نیایند واعدای اعدا وی نفس است که میان دو پهلوی اوست که بنورانیت قلب مسخر ومطمئن
باشد وبطاعت وبندگی آرام گیرد ومنافق را بضرب وزجر وقتل بترک عناد وتمرد ونفس را بترک اداب وسنن واشتغال
بما لا یعنی وبیهوده تادیب وسیاست نماید واز جمله قهاران مردانند که هرکه با ایشان بمعارضت ومقاومت برآید مقهور
ومغلوب گردد وصاحب فتوحات مکیه در ذلك از آیات قرآن انتساب بیکی از اولیا میکند ومیگوید آیت شیخ محیی الدین
عبد القادر اینست وهو القاهر فوق عباده * الوهاب * وهب وهبه بخشیدن وعطا کردن موهبت بخشش وحق جل جلاله

وهّابا کثیر الهبة دائم العطا است که بخشش او را پایان نیست و فیض او را انقطاع نی و هبهٔ حقیقی عطیه ایست که
خالی باشد از غرض و عوض چه معطی بغرض و عوض که دیگری را برای اعطا چیزی می دهد در حقیقت واهب نیست بلکه بائع است
پس وهاب بمعنی جواد آمده و اسم جواد در این روایت نیست وجود و هبه در حقیقت منحصر است در ذات مقدس
باری تعالی او است که می بخشد هر محتاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از آن و زیاده بر آن بی غرض و بی عوض در این جهان
و در آن جهان موافق حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که وهاب مطلق او ست تعالی همه از وی خواهد و از وی امید دارد
و از غیر وی طمع ببرد و روی بدیگر نیارد و توقع ندارد و خواهش هر چند دشوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا نکند از وی دعا
این بندهٔ مسکین کاتب حروف در ابتدای حال تعطش که مشوب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی ملکا
لا ینبغی لاحد من بعدی اگرچه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظهٔ استعداد
بنوعی از تاویل استجابت پذیر است ان شاء الله تعالی و ما تخلق باین اسم آنست که بذل کند هر چیز که در دست او است
اگرچه جان وی باشد در راه حق بی ملاحظهٔ حظ عاجل و ثواب آجل و بی طلب عوض صیت اگرچه چنین حقیقت وهب وجود
از آدمی زاد نیاید که ممکن نبود تا فعل نزد وی اولی از ترک نکرد و غرض و غایت در نظر نیاید اقدام بر آن نکند و اکمل
افراد انسان در هبه و جود سید البشر است صلی الله علیه و سلم که چندان عطا نمود و انعام کرد باذن خدا که غرض و عوض را
در آن مدخل نباشد بلکه بمحض امتثال امر الهی تعالی و تقدس و هم چنین همه انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین * الرزاق * روزی رسانندهٔ خلق را از آدمیان و پریان و سباع و بهایم و سائر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق
حکمت باشد و رزق دو قسم است محسوس و معقول محسوس ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است که
لطف باری تعالی بضمانت آن ایستاده و این شامل است تمامه جانداران را که وما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها و رزق موعود که برای متقیان بی تعب و مشقت از آنجا که گمان ندارند وعده کرده است که ومن یتق الله یجعل له
مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم که آنچه قسمت کرده اند میرسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق
موعود و چون بنده شناخت که رزاق رزق او ست انتظار رزق جز از وی نبرد و توقع از غیر وی ندارد کار خود را بوی
گذارد و توکل بر وی کند و چون داند که روزی مقدر را سعی از جهت روزی دل تنگ نگرداند و گله و شکایت از خلق نکند
و تخلق باین اسم آنست که دست خود را خزانهٔ ارزاق ابدان و زبان را خزانهٔ ارزاق قلوب گرداند و واسطه باشد میان
پروردگار تعالی و بندگان او در وصول ارزاق جسمانیه و روحانیه بانفاق و تعلیم و ارشاد و دعاء خیر و نیز از وجوه تخلق است
که با اهل و عیال و هر که در مؤنت او ست معیشت بگشاد کند و نفقه بر ایشان تنگ نکرداند و در وقت رسیدن مهمان روی
ترش نکند که روزی خود برخوان تو میخورد (بیت) مر ترا منت ز مهمان داشت باید بهر آنکه * میخورد برخوان
انعام تو نان خویشتن * الفتاح * فتح گشادن و بمعنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شانه گشایندهٔ درهای رحمت بر اصناف
بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و گشایش همه کارها از وا ست و فصل همه خصومتها از وی در دنیا بواسطهٔ اسباب
و در آخرت بی واسطه و بی حجاب و فتح بمعنی نصر نیز آید چنانکه اذا جاء نصر الله و الفتح و انا فتحنا لک فتحا مبینا و بتحقیق
گشاده است ابواب فضل و کرامت خود را بر انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و حکم و فصل کرده است
میان ایشان و کفار و نصرت داده است ایشانرا و تابعان ایشانرا بر اعدای دین چنانکه ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا
المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و وی تعالی گشاده است بر دلهای مومنان درهای معرفت
و گشاینده است بر عاصیان درهای مغفرت و یاری دهندهٔ درماندگان و غمگسار غمزدگان او ست و بالجمله فتاح اسم
جامع است مر فتح ابواب خیرات و افاضهٔ انواع برکات را و چون بنده دانست که او ست تعالی فتاح باید که بنشیند بر در کرم وی
با امید فتح و نصر و انتظار حصول افضال بی ملال و استعجال با تسلیم و سکون تحت جریان حکم (بیت) همه درها بکل بر خود

فرو بندد * در او گیرد ایم دل در روبند * و تخلق بآن آنست که سعی کند که در بر روی طالبان خیر از مال و علم بگشاید و فصل خصومت
میان مردم بکند و مظلومان و درماندگان را نصرت دهد * العلیم * مبالغه عالم است و وی تعالی عالم است بآشکارا و نهان
و بخطرات دل و آنچه هنوز در دل خطور نکرده و علم وی محیط است بکلیات و جزئیات ظواهر اشیا و بواطن آن و کنه حقائق
آن و غیر متناهی است معلومات وی و چون دانسته شد که وی تعالی عالم است بظواهر و سرائر ظاهر و باطن از هرچه نشاید
و نباید پاک باید کرد و ملاحظه علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و حظ عبد از این اسم آنست که تحصیل علوم دینیه
و تکمیل آن و حقایق و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع
عبارت از آنست و بدعا و ندا رب زدني علما مشغول و مشعوف باشد * القابض الباسط * قبض گرفتگی و تنگی و بسط فراخی
و گسترانیدن ضد یکدیگر اند و وی تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میگرداند بر هر که میخواهد رزق حسی
باشد یا معنوی و قبض میکند ارواح را از اشباح نزد اماتت و بسط میکند ارواح را در ابدان نزد احیا یا قبض میکند دلها را
و بسط میکند در استیقاظ یا تنگ میگرداند دلها را بحزن و ملالت بتجلی صفات قهریه جلالیه و فراخ میکند بفرح و مسرت بظهور
صفات لطیفه جمالیه و گفته اند که قبض میکند صدقات را از اغنیا و بسط میکند آنرا بفقرا و این قوم را در معنی قبض و بسط
و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آنرا بتفصیل از کلام بعضی مشایخ عظام نقل کرده شده است و چون بنده
دانست که قابض و باسط اوست تعالی شانه بر قبض صبر می کند و امیدوار می باشد و بر بسط شکر می ورزد و ترسکار می باشد
و هر جا قبض و بسط می بیند از انجا میداند و امام غزالی گفته که قابض و باسط از بندگان آنست که قبض میکند دلهای بندگان
را بتخویف و انذار بجلال خدا و کبریائی او بعنوان عذاب و بلای او و بسط میکند به بشارت دادن بلطف و عطای او بصنوف
آلا و نعمای او و یا قبض میکند و تنگی می آرد و بخل میورزد بر حقایق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر میکند بر
اهل انتهی و بعضی گفته اند که تخلق باین دو اسم آن است که با نفس بد فرمائی و با هر که در تحت ضبط و سیاست او است
باین دو صفت معامله میکند تا تربیت بکمال باشد هرگاه بسیار ملالت و سآمت بدیشان رسد ببسط دفع کند و هرگاه بسیار
جرأت کنند و دلیر شوند بقبض ضبط آن نماید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز
نباید کرد تا پژمرده و ملول کار نکند که طاعت با انبساط و نشاط بقبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت
شیطان کند تدبیر بسیاست بلیغ نماید (بیت) * گر کنی یک آرزوئی خود تمام * در تو صد ابلیس زاید والسلام *
* الخافض الرافع * خفض فرود آوردن و رفع بر داشتن فرود می آرد کافرانرا بد بختی و بر میدارد مومنانرا به نیکبختی و بر
میدارد دوستانرا بنزدیک گردانیدن و فرود می آرد دشمنانرا بدور گردانیدن و فرود می آرد کسی را که میخواهد باسفل
سافلین طبیعت و بر میدارد بعضی را باعلی علیین معرفت و فرود می آرد یکی را بدرکات جحیم و بر میدارد دیگری را بجنات
نعیم و این دو صفت را مراتب و درجات بسیار است و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی
برد از فرود مرتبه و مجاورت اشقیا و در خواهد بلندی درجه و مصاحبت سعدا در هر دو جهان و تخلق باین دو اسم آنست که
پست گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدای دین را و دشمنی دارد بایشان و رفع کند دوستان حق را و دوستی
آرد بایشان که افضل الاعمال الحب لله والبغض لله است و مرتبه نفس را که اعدی الاعادی است خفض کند و مقام دل و
روح را رفع کند و رتبه برادران دین و مشائخ اهل یقین را بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست داند و خود را
نقد بیند و اگر بیند دون و ناکس بیند (بیت) * هنرمندی که ره را یار مردید * ز خود عیب و ز بیگانه هنر دید *
حکیمانیکه دوراندیش بودند * دوای خلق و درد خویش بودند * المعز المذل * اعزاز عزیز گردانیدن و اذلال خوار
کردن عزیز میگرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در
عقبی بعلو مرتبت و نعیم جنت و رویت ذات پاک خود و خوار میگرداند کسی را که میخواهد باضداد این صفات

امام غزالی گفته او ست که میدهد ملک را بهر که خواهد و میکشد ملک را از هر که خواهد و عزیز آنست و ملک حقیقی در خلاص از ذل حاجت و اسیری نفس و غلبه شهوت و وصمت جهل است پس کسی که بر داشته شد حجاب از دل وی مشاهده کرد جمال حضرت عزت را و روزی کرده شد او را ملک قناعت و بی نیاز مندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تأیید و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق عزت داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسی که در از کرد چشم او را بسوی خلق محتاج کرد او را بایشان و مسلط کرد انید بر وی حرص و محروم کرد انید از قناعت و مغرور کردانید بنفس و استدراج و ماند در تاریکی جهل بتحقیق خوار کردانید او را و کشید از وی ملک انتهی این اعزاز و اذلال حقیقی روحانیست که امام ذکر کرد و اعزاز و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عز و علا است چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف نسب و تظاهر باتباع و انصار و اضداد آن اگر ظاهر کردد نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست معز و مذل او ست تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از خواری و مذلت پناه بدو بکاره عزت و مذلت را در بدانند که عزت در طاعت است و خواری در معصیت و بحرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نکردانند * حکایت * آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان خورش آن کودک باین کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا نانخورش دهم آن کودک راضی شده ریسمان در کردن او کرد و میکشید فتح موصلی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردی سگ یار خود نکشتی (بیت) * بنان خشک قناعت کنیم و جامهٔ دلق * که بار محنت خود به نه بار منت خلق * و تخلق آنست که عزیز دارد آنرا که خدای تعالی عزیز کردانیده بعلم و معرفت و مخالفت هوا و طویت و خوار دارد آنرا که خوار کردانیده بکفر و ضلالت و مخالطت و موافقت نفس و جهالت و شهوات * السمیع البصیر * این دو صفت است مر حق تعالی را که منکشف میکردد بآنها مسموعات و مبصرات انکشاف تام بی احتیاج بآلت و حاسه و وی تعالی شنوا ست نه بگوش و بینا است نه بچشم و این اکمل است زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد وی برابر است و شنیدن و دیدن چیزی او را از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر از تشبیه است و چون ثابت شده است تنزیه وی تعالی از صفات چشم ثابت شد تنزیه وی از ان و قرآن مجید ناطق است بثبوت این دو صفت و تأویل آن بعلم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیر است تکلم نمیکند مگر بآنچه راضی است وی تعالی از ان و هر چه گوید بادب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس و لعن و طعن بپرهیزد و نبیند و نه شنود مگر کلام خدا و رسول خدا و تابعان او را آنچه راضی است حق تعالی بدان و از نظر حرام و دراز کردن چشم بزهرت دنیا و زینت آن پرهیزد و نظر کند بصنائع و بدائع الهی و عبرت گیرد از ان و لازم گیرد دوام مراقبه و مطالبهٔ نفس بمحاسبه و اشارت بی یسمع و بی یبصر ضمیر بنست * الحکم * بمعنی حاکم است و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریعی و ارادی و حکم کننده است میان خلائق برفع تاعده ظلم و دفع طریقه جفا و انصاف ستاننده مظلومان است از ظالمان در روز جزا و حکم کننده بشقاوت و سعادت بر بندکان و در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضا است و امام غزالی گفته که از حکم منشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر وی تعالی اصل وضع اسباب را حکم است که عبارت از امر است و کلمح بالبصر است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است و ترتیب مسببات بر اسباب لحظه بلحظه تقدیر او ست و این را بیانیست که امام در شرح اسماء حسنی گفته و جمله از ان در شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم است باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد آرد مر او را و راضی باشد بقضای او و انصاف دهد خود کند از حقوق و از خصومات خلق بر حذر باشد و اگر کسی را با وی خصومتی افتد انصاف نگاه دارد تا در زمرهٔ ظالمان محشور نکردد و در روزی که وی تعالی حکم کرده و انشود و از سابقه حکم ازلی هراسان و اندوهگین باشد و تخلق آنست که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف

ورزد و بر نفس خود حاكم باشد بمجاهدات و رياضات و تقليل رياضات كه مفضي بصلاح دنيا و دين است * العدل * عدل
در اصل بمعني داد و داد دهنده است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعني استقامت و اعتدال و برابر كردن چيزي را
بچيزي نيز مي آيد و وي تعالى منزه است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملك غير است و كل عالم ملك او است و همه
افعال حق مستقيم و معتدل است و متضمن حكم و مصالح لا تعد و لا تحصى چنانكه بايد و شايد همچنان است قوله تعالى ما ترى
في خلق الرحمن من تفاوت و وي تعالى با هر يكى معامله برابر عمل وي كند و سزا و اثابت و نعمت كرد اند و اين از عدل
وي باشد و گاهي عفو كند بلكه سيئات بحسنات مبدل گرداند و اين فضل اوست و چون بنده دانست كه حاكم مطلق اوست
و همه بقضا و قدر وي راست و در همه افعال او اسرار حكمتها است بايد كه در افعال او و تدبير حكمت او اعتراض نكند بلكه همه حق
و عدل داند و تخلق آنكه بر مردم عدالت ورزد خصوصا در آنكه رعيت او است و در مملكت وجود او است و شهوت و غضب را
در تحت سياست عقل و دين اسير كرد اند و افعال وي بر حد استقامت و توسط و اعتدال بود (بيت) * عدل يا راستي
و دان كز توئى سعادت برد نند * راستي كن كه بمنزل نرود كج رفتار * اللطيف * لطف نرمي و نازكي در كار و كردار و نيكي كردن
بكسي و لطف خدا آنكه بنده توفيق طاعت و عصمت از معصيت است و از جمله لطف او يكي آن اعطاي وسعت فوق كفاية
و تكليف او دون طاقت و رسانيدن بسعادت ابد بسعي خفيف در مدت قصير كه عمر است بلكه در يكساعت چنانكه كسي ايمان آرد
و گاهي مشقت مجاهدات كلفت و رياضت بلطف و نرمي آسان ميكرداند و اگر خواهد بي زحمت رياضت و مجاهدت بمنزل
مقصود ميرساند و بقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف ميگرداند و لطف را بعلم بدقائق مصالح و خفيات امور
و رسانيدن آن بمستحق بر سبيل رفق و نرمي نيز تفسير كرده اند و اين هر دو را جمع يعني احاطه حق بجميع دقايق
و خفايا و رفق در افعال و لطف وي در ان از احاطه حصر و حيطه بيان بيرون است و تنبيه كرده است امام غزالي در بعضي
امثله آن و گفته چنانكه لطف او در خلق جنين تا آخر عمر و رسانيدن غذا آنچه در شكم و چه در حالت رضاع و بعد از ان در
اخراج شير صافي شيرين از ميان خون و سرگين و برآوردن جواهر نفيس از ميان احجار و بيرون آوردن عسل از مگس
و ابريشم از كرم و در از صدف و عجيبتر از همه پيدا كردن آدمي كه مستودع معرفت و حامل امانت و مشاهد ملكوت سموات
و ارض و عارف ذات اسماء و صفات او است و امثال اين بيرون از حد حصر و احصاء است و هر كه دانست كه وي تعالى لطيف
است و عالم بمكنونات ضمائر است و مواد جلايل نعم بايد كه ظاهر و باطن را از مكر و تلبيس و ترك ادب و اخلاق ذميمه
نگاه دارد و شكر نعمت وي گويد و توفيق خير و طاعت از وي جويد و بتقصير خود معترف آيد و تائب و معتذر گردد و تخلق
آنست كه به بندگان خدا لطف ورزد و نرمي كند چه در ارفاق حسيه دنيويه و چه در منافع روحانيه دينيه و دعوت الى الله و ارشاد
بطريق حق برفق و لطف و حكمت و موعظه حسنه و علم حقايق و فهم دقايق پوشيده بارفق و سهولت و نرمي بخلايق برساند
و افادت نمايد * الخبير * خبر آگاهي و خبير آگاه و دانا و نيست هيچ شي در ملك و ملكوت و متحرك و ساكن نميشود در زمين
و آسمان و ذره مضطرب و مطمئن نميگردد و در كون و مكان نفسي نميزند مگر آنكه نزد اوست تعالى شانه از ان خبر و باين
معني خبير راجع بمعنى عليم گردد مگر آنكه خبير مخصوص باخبار دارند و بمعني عالم باخبار گويند امام غزالي گفته كه خبير
بمعني عليم است ليكن علم چون اضافت كرده شود بخفايای باطنه خبرت گويند و صاحب آنرا خبير نامند انتهى و گاهي خبير
بمعني مخبر نيز دارند يعني خبر دهنده از مكنون علم خود و وي تعالى خبر دهنده است از گذشته و آينده بكلام خود و باينمعني
راجع بصفت كلام گردد و خبرت و اختبار بمعني آزمودن نيز آيد و وي تعالى آزماينده است بندگانرا بامر و نهي و تكليف
شرعيه چنانكه فرموده ليبلوكم ايكم احسن عملا و بنده چون دانست كه حق تعالى خبير است مراقبه علم او را از دست ندهد
و تصديق نمايد انبيا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهي را بجا آرد و تخلق آنكه بكارهاي دين دانا و باريك بين باشد و از
آنچه در عالم قلب و قالب او ميرود خبردار بود و بصيرت و خبردار باشد و از مكايد نفس و مكر و خداع آن برحذر بود و خبير

دهنده باشد مردم را از آن ومنذر وزاجر ایشان بود بطریق نجات از آن وآزماینده بود ایشانرا بدان * الحلیم * حلم آهستگی و بردباری و حلیم آنکه او را خشم از جای نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و مسارعت انتقام نکردد با وجود اقتدار اگر بتوبه تدارک کند عفو فرماید واگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است وبنده گاهی استعجال نمیکند در عقوبت ولیکن بر عزم آن می باشد وکینه نگاه میدارد تا نزد فرصت کینه را میکشد و وی سبحانه خود را بانتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آنست که از انتقام وی خائف باشد واز جهت حلم وی امیدوار عفو باشد که چون در حال علم کرده است در مآل نیز مغفرت کند و باید که این چنین ذاتی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد وعفو میکند ونعمت که داده است باز نمی ستاند شکر گوید وشرم دارد که در نظر چنین کریمی بیفرمانی کند وتخلق آنست که هر ناپسندی که بیند از جا نرود وتمکین ووقار ورزد وبعقوبت زیر دستان تعجیل ننماید وصفح وعفو شیمه خود سازد مگر در اجرای حدود شریعت * العظیم * العظم والعظمة بزرگ شدن وعظمت گاهی در اجسام که مدرکات ابصارند اطلاق یابد و گویند که این جسم عظیم است وآن جسم عظیم تر از وست وقتی که امتداد مساحت وی در طول وعرض وعمق آن بیشتر از این باشد باز این دو قسم است یکی آنکه پر میکند چشم را و محیط میگردد باصره بدان چنانکه فیل وامثال آن ویکی دیگر است که محیط نمیگردد بصر باطراف وی چنانکه زمین وآسمان واین اعظم است از اول وگاهی در مدرکات بصائر استعمال کنند وآنها نیز اقسام اند قسمی است که محیط میشود بادراک کنه حقیقت آن عقل وقسمی است که قاصر است از ان اکثر عقول یا بعضی وقسمی است که متصور نیست ادراک عقل واحاطه وی بکنه حقیقت آن وعظیم مطلق او است که عظیمتر از همه است و متجاوز است از حد عقول وبیرون از دایره ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات وصفات وی نرسد وآن ذات حق است تعالی وتقدس وکسی که بشناخت عظمت حق را مستحقر وخوار داند نفس خود را در جنب عظمت او واقبال کند بامتثال اوامر ونواهی واحکام وی تعالی شانه وعظم برهانه وبنده را باید که از عظمت وجلال حق چنان وچندان در دل فرود آورد که هیچکس وهیچ چیز را در جنب وجود وی سبحانه هستی نماند وتخلق آنست که همت بلند دارد واز برای دنیا دون سر فرود نیارد وملک کونین را در جنب عظمت الهی در نظر همت وی جای نماند وتحصیل کند از کمالات وصفات شریفه آنچه عظیم گردد بوی قدر وی تا بمرتبه رسد که اکثر عقول بکنه قدر وی نرسند ودر حدیث وارد شده است که عالم عامل که تعلیم میکند مردمانرا خیر نام کرده میشود او را در ملکوت عظیم وعظیم از بندگان انبیا وعلما اند که چون عاقل صفات ایشان تصور کند پر شود عقل وی بهیبت وعظمت واعظم مخلوقات سید المرسلین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است که عظیمتر از وی مخلوقی بوجود نیامده ودر عالم اجسام عظیمتر از عرش آفریده نشده ودر عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع بعظمت روح محمدیست صلی الله علیه وسلم * الغفور * بمعنی غفار است وهر دو صیغه برای مبالغه وغفور مبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشاینده که مغفرت از وی بسیار بوجود آید وگناهان بسیار بخشد وغفور آنکه بخشش وی تمام وکامل باشد وگناهان عظیم بخشد ومغفرت او باقصی مراتب ودرجات رسد بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از بنده نوعی از گناهان بخشید از همه بندگان آن نوع گناهانرا بخشد وچون غفر بمعنی پوشیدن است غافر آنکه پوشد گناهانرا در دیوان اعمال بندگان وغفور آنکه از ضمیر فرشتگان نیز محو و پوشیده گرداند تا ذلت آن مستور ماند بلکه بر گناهکار نیز فراموش میگرداند تا از خجالت وشرمساری در پردهٔ تشویر نماند (بیت) * سر خجالت درویش زان بود در پیش * که گر گناه ببخشند شرمساری هست * ووجه تخلق در اسم غفار مذکور شد * الشکور * شکر سپاس داشتن وثنا گفتن منعم را بسبب نعمت واینمعنی شکر گفتن بنده است مرخدا را وشکر را اسناد بخدای تعالی نیز کنند وشاکر وشکور نام وی تعالی دارند ومعنی وی ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل واکرام ثواب جزیلتر وعظیمتر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدودهٔ دنیا وبعضی گفته اند معنی شکور ثنا گوینده بر بندگان مطیع شاکر واین معنی قریب تر است بمعنی شکر وبعضی گفته اند که جزای شکر را شکر نام کردند بطریق مشاکلت

و چون وی تعالی معطی ثواب جزیل است ثنا گویند که است بنده را بر طاعت وی و بنده را باید که در ثنا و شکر طاعت وی تعالی بیفزاید و صدق و اخلاص نماید و وجه تخلق آنست که شاکر بود هر نعمت را بر نعمت وی و شاکر بود هر کسی را که احسان کند بوی بحق و ساطت و مکافات کند و اگر مکافات از دستش نیاید دعا کند و اقلش اینست که گوید جزاک الله خیرا *العلی* علو بلندی و بلند شدن جای و بر بلندی بر آمدن و برز بر چیزی شدن و آن دو قسم است حسی چنانچه جسمی برز بر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد و وی تعالی رتبه من در مرتبه بالا تر است از همه و هیچ رتبه فوق رتبه او نیست و همه مراتب پایان ترا ز مرتبه او است زیرا که سبب و علت فوق مسبب و معلول می باشد و وی تعالی سبب و علت جمیع مسببات و معلولات است و بدات وی منتهی میگردد مراتب علیت و فاعلیت پس هیچ چیزی فوق وی نباشد و وی فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند بدست و حی و حی منقسم است بچیزی که او را جز ادراک حسی نیست و آن بهیمه است و چیزی که با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکه او را ادراک عقلی است منقسم است بچیزی که معارض است در معلومات او شهوت و غضب و آن انسان است و چیزی که سالم است ادراک او از معارضه مکدرات و آنکه سالم است یا ممکن است که مبتلی و ممزوج باشد بدان ولیکن سلامت نصیب وی شده و آن ملائکه اند و چیزی که محال است در حق او ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانه و تعالی است پس وی در مرتبه فوق کل باشد که عالیتر و کاملتر از آن رتبه نباشد و در فهم عوام که در رتبه بهائم اند جز علو حسی نیاید و خواص که متنبه شده اند با دراک بصائر علو معنوی را و مراتب آنرا بر وفق مراتب علو حسی نهند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وی سبحانه فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است و موجودی که منزه است از تحدید و تقدیر بحد و مقادیر اجسام و مقادیر آن فوق تمامه اجسام باشد در مرتبه و تخصیص بعرش بجهة فوقیت او است از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق همه شد و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر همه چنانکه فرموده و الله غالب علی امره پس بنده باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنه ذات و صفات او ره ندهد و چونی و چگونی از راه معرفت بردارد و بعجز معترف آید که کمال معرفت اینست و خود را در جنب غلبه امر و حکم وی تعالی نیست و نابود دارد و با متثال و تسلیم پیش آید و تخلق آنست که بذل مجهود در تحصیل علم و عمل چندان کند که از بنی نوع خود فایق گردد در کمالات و عالی گردد در مراتب بمقامات ولیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق وی درجات انبیا است باتفاق و تی که در انجا است و اعلی درجات که فوق آن درجه نیست درجه سید الانبیا صلی الله علیه و سلم است و اعلی مطلق خدا است جل جلاله و تعالی شانه و نیز از وجوه تخلق آنست که بر نفس و هوا زبر دست باشد و از صحبت اهل دنیا استعلا و رزد و همت بغیر امر حق فرود نیارد و مشائخ گفته اند که هر که صادق گشت در توجه بدرگاه حق اهل آسمان و زمین را هیبت او در دل نشیند و همه از وی بترسند *الکبیر* بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارت است از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود است و کمال وجود وی تعالی راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی دراز گردد گویند که وی کبیر السن است و چون طویل الوجود کبیر شد پس دائم الوجود ازلی و ابدی اولی و احری باشد که او را کبیر خوانند دوم آنکه وجود وی تبع وجود یست که صادر است از وی هر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و عظیم بمعنی کامل الصفات رفیع القدر و عالی مرتبه بود و وجه تعلق و تخلق قریب باسم العلی است *الحفیظ* حفظ نگاه داشتن و نگاه دارنده هر که و هر چه در عالم است از آفت و ضیاع او است تعالی شانه با بقا و صیانت چیزها که ضد و دشمن یکدیگر اند چنانکه عناصر را در مو الید نگاه میدارد بترکیب و مزاج و تعدیل قوای آن و نگاه میدارد حیوانات را به پیدا کردن آلات و جوارح در ذوات آنها چنانکه شاخها و نابها و چنگالها و خارج از آن چنانکه اسلحه و به پیدا کردن معرفت و هدایت براست کردن آن و استعمال آن و به پیدا کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهند بقرب اعدا و آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن و هم چنین در حفظ او است تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی کیا هیه

که از زمین میروید نگاه میدارد لباب او را بقشر و طراوت او را برطوبت و بخارها که می روید از وی و خار مر سلاح نبات
است چنانکه شاخ و ناب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل بهوا
گردد و در خبر آمده است که فرود نمی آید قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته است که نگاه میدارد آنرا تا میرسد بمستقر
خود از زمین امام غزالی گفته که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصائر بر آن دال است و ایشان ایمان می آرند
بدان ببصیرت نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لا یعد ولا یحصی و از جمله حفظ اوست القای ایمان مر مومنانرا
و حفظ عقاید ایشان از زیغ و زلل و صیانت عقود ایشان در توحید باقامت دلایل و براهین بر صدق دین و اقوای دلیل
و برهان نور یقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را در آن قطعا دخلی نیست بزرگی گفته است که شکر این
نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب که در عالم است اصلا مخطور خاطر ما نیست و موجب اشکال
و اختلال عقد ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان و حفظ بمعنی از بر
داشتن چیزی که ضد آن نسیان و فراموش کردن است نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است
که همه اشیا محفوظ است در علم وی و ممکن نیست زوال آن از وی بسهو و نسیان نقل است که یکی از صلحا را مال بسیار
میراث رسید گفت الهی مرا باین درم ها محتاج آفریده اما محافظت این حضور قلبم مرا تفرقه میرساند خداوندا
تو حفیظی از برای من نگاهدار و هرچه بود همه را بدرویشان داد پس هرگاه که او را بچیزی احتیاج می افتاد حق تعالی
آنرا از غیب بوی میرسانید و چون بنده دانست که پروردگار او حفیظ است باید که از همه آفات و مخافات و از غلبه نفس
و هوا پناه بحفظ و حمایت او برد (بیت) هرکس بخدا پناه آرد * او را ز بلا نگاهدارد * و تخلق آنست که حدود
و احکام شرع را نگاهدارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر ماسوی و سر را از ملاحظه اغیار محفوظ دارد و جمیع
احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فرماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید
و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاهدارد * المقیت * خالق اقوات و رساننده آن بابدان و قوت
خورش آن چیزیست که بوی برپا ایستد بدن انسان از اطعمه و اقات خورش دادن و این قوت ابدان است و قوت
ارواح معرفت و ایمان است و مقیت بمعنی توانا و نگاهدارنده و گواه و حاضر نیز آید قوله تعالی وکان الله علی کل شیء مقیتا ای
مطلعا قادرا پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و بعلم وی اکتفا کند
از سهل تستری پرسیدند ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت و بعضی این چنین حکایت کنند که از وی پرسیدند که قوت
تو چیست گفت الله گفتند مقداری که از آن چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفتند از چیزی می پرسم که قوام جسد ما
بآن است گفت قوام جسد ما با الله است اگر شما الله را می شناسید و تخلق آنست که گرسنگانرا طعام دهد و غافلانرا
ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقتدار نماید * الحسیب * کافی و بسنده در جمیع کارها
و احساب بسند آمدن چیزی احسبنی الشیء میگویند بمعنی کفانی یعنی بسنده شد مرا این چیز پس حسیب بمعنی محسب
است و این وصفی است که متصور نیست ثبوت وی حقیقة مر غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از جهت وجود و دوام
وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد چیزی را مگر الله تعالی زیرا که باو است وجود اشیا و دوام وجود
و کمال وجود آنها و اسبابی که آنها را دخل است در وجود اشیا و کمال آن همه بخلق اویند پس اوست حسب مطلق و بعضی
گفته اند که حسیب بمعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجالس و منادم است و وی تعالی حساب میکند از خلائق
روز قیامت و می شمارد بر ایشان انفاس ایشانرا در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی شریف است از حسب
بمعنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی کافیست باید که اکتفا کند بوی و بجهد تن بیروی توکل کند
در جمیع امور بر وی ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که انفاس او را می شمرد و بر آن حساب خواهد کرد

کتاب اسماء الله تعالی.

و عاقبت کار او تلف شود پس متصف شود بحقیقت کرم که مرا او را معرفت شرف و کمال ظاهر گردد بر و محاسبه نفس
ضبط کند افعال خود را و نیک کرد اند احوال خود را و چون دانست که سبب کفایت حاجات محتاجان
ورد نا حت آن پس تکبر نکند بذات خود و حسیب نیا ورد با فعال خود و تخلق آنست که سبب کفایت حاجات محتاجان
گردد و با نفس خود محاسبه کند پیش از آنکه محاسب گرفته شود از وی و نفس خود را بمعرفت و طاعت شریف گرداند
※ الجلیل ※ الجلال والجلالة بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع نعوت جلال و صفات کمال
امام غزالی گفته رحمة الله علیه کبیر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات و صفات جمیعا
منسوب باد راک بصیرت که محیط بآن نتوان شد انتهی و در اصطلاح قوم ظهور انوار صفات قهریه را جلال خوانند
و ظهور آثار صفات لطفیه را جمال و جمیل نیز در اسماء الهی آمده اگرچه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل
موضوع است مر صورت ظاهره مدرکه بصر را از آنچه بحسن و ملاحت ملائم بصر و موافق آن باشد بعد از آن نقل
کرده شد بصور باطنه که مدرک به بصیرت گردد چنانکه سیرت جمیل و خلق جمیل مطابق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق
اوست عز اسمه زیرا که در جا که در عالم حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پرتو از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده
شناخت که جلیل بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تعظیم نکند مگر او را و دوست ندارد مگر او را و در بزرگی حضرت او
و مقابله انوار جلال و جمال و عظمت و کبریائی او جل جلاله و عظم شانه وجود مجازی خود را ورد زبان و کند ارش آرد
و نیست مطلق گردد تا هست مطلق ظهور کند چنانکه گوید ※ شعر ※ شرقتنی غربتنی ※ اخرجتنی من وطنی ※ اذا تغیبت بدا ※ وان
بدا غیبنی ※ گم شدم در گم شدن دین منست ※ نیستی از هستی آئین منست ※ تو در او گم شو که تجرید این بود ※ گم شدن
گم کن که تفرید این بود ※ و تخلق آنست که نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند و صفات باطنه خود را نیک گرداند
و اخلاق ذمیمه را تهذیب کند تا جلیل و جمیل گردد و خدا و خلق همه دوست دارند ※ الکریم ※ بزرگ و عزیز گفته اند
که چون کسی را وصف بکرم کردی همه صفات نیک را اثبات کردی و گفته اند که کریم آنست که چون قادر گردد عفو کند
و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد بیش از امید دهد و هر که او بوی التجا آرد او را ضائع نکند او را از جمع وسائل
و شفعا بی نیاز کرد اند و کریم بمعنی مکرم نیز گفته اند چنانکه جلیل بمعنی مجل داشته اند و بمعنی جواد نیز آمده و تمامه این
معانی بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعال است نقل است که اعرابیی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد که یا رسول الله
حساب ما روز قیامت که کند رسول فرمود که خدای تعالی بخودی خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و تبسمی کرد پرسید الله
که چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر شود عفو کند و بنده باید که وظیفهٔ شکر و کرم و اکرام را
بعفو و جود کند و دوستی اینچنین کریمی در دل گیرد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان
تا حاصل شود او را چیزی از آن یا همه آن بر آن وجه که لائق بشان او است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه متصف الله
بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیاء علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها از همه کاملتر و کریمتر و اراست
اکرم الاکرمین بعد الله تعالی و تابعان او از اولیا و علماء همه اهل کرم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم ※ الرقیب ※ فی الصراح
رقیب نگهبان و چشم دارنده و موکل طیبی گفته رقیب حفیظ که مراقب باشد اشیا را و ملاحظه کند آنها را پس غائب نگردد
از وی مقدار ذره در زمین و نه در آسمان امام غزالی گفت رقیب علیم حفیظ پس کسی که مراعات کند چیزی را تا آنکه
غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دائم او را رقیب خوانند پس رجوع بمعنی رقابت بعلم و حفظ باشد ولیکن
باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت که مهیمن را تفسیر برقیب کرده اند لیکن اخذ کرده اند در مفهوم وی مبالغه در رقابت
و باین وجه فرق بود میان هر دو و وجه تعلق و تخلق ظاهر است اینکه نگهبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی از مار
متغلب نکامد ارد و دایم در نظر حق با ادب باشد و از نا شایستها پرهیز بود بداند که وی تعالی رقیب و شاهد اوست
در جمیع احوال ظاهر و باطن و بداند بیند که نفس و شیطان دو رکمین اویند و فرصت نگاه میدارند و باعث اند او را بر غفلت تا چیزی

غافل کرده کار خود را بکنند و کمین خود بگشایند پس همیشه برحذر بود از ایشان و فشار بود از مکر و تلبیس ایشان و بوینده
از ... ی در آمد ایشان معنی مراقبه اینست * المجیب * اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن او است جواب
دهنده هر که او را خواند و اجابت کننده دعا و عطا کننده هر سوال را و او است اجابت کننده دعای مضطرین بزبان قال
و حال بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه می طلبند و از جمله اجابت او است دعوت
خلق و کفایت او حاجات ایشانرا که تدبیر کرده است کار ایشانرا پیش از آنکه پیدا کند ایشانرا به پیدا کردن اسباب از
ارزاق و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان او را
بانجاح مرام و بر آمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و با اجابت دعوت
ایشان و قبول هدیه ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه و سلم * الواسع * سعت فراخی و فراخی کردن و همه را فرا رسیدن
و معنی را اضافت بعلم میکنند و میگویند که علم وی وسیع و محیط است بمعلومات و باحسان میکنند و میگویند احسان وی
وسیع است و بسیط است و بقدرت و ملک و غنا میکنند و واسع مطلق در جمیع این صفات الله تعالی است و آنکه گویند سعت
بمعنی توانگری و توانائی و دست رس است بهمین علاقه است و حق است هر کسی را که شناخت خدا را و فراخی علم و قدرت
و ملک و غنای او را که باقی نماند در مضیق جهل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد از همه و از همه کارها
التجا باو کند و در تنگیها پناه باو برد و تخلق آنست که سعی کند در وسعت علوم و معارف و اخلاق و جود و سخاوت و رزد
و سینه را گشاده دارد و دل و دست را فراخ کرده اند و از آنچه وارد گردد بروی از حوادث و ایذای جاهلان تنگدل
نگردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع گشاده باشد (بیت) * بندها بر دار گر خواهی
گشاد * دست و دل بگشا اگر خواهی مراد * الحکیم * حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل و ایقان و احکام
علم و عمل و حکمت علم محکم را نیز گویند پس بمعنی علیم باشد بزیادت احکام و بعضی گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم
می گویند کسی را که عالم باشد بحقائق اشیاء و نیک داند دقائق صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنرا و کمال در این معانی
حضرت عزت عز و جل را نباشد و وی تعالی هرچه کند بمقتضای حکمت و از روی دانش و بینش کند و کارهای وی از عبث
و سفه منزه و مبرا است و دانا است بحقائق دقائق اسرار و کسیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم است بر وی لازم بود
که راضی گردد بحکم او و بداند که در آن حکمت بالغه خواهد بود اگرچه ظاهر نگردد بروی پس اعتراض نکند و سخط
نگیرد بروی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و باید که در فهم حقائق
متوجه بفیض اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحسین قوت عملیه و نیک داند دقائق
علوم و صناعات را از آنچه متعلق بتکمیل نفس خود بود و باید که از سفاهت و لغو بپرهیزد و هیچ کاری بی باعث حقانی و داعیه
ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد نقل است از ذوالنون مصری قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب
مردی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت وی شدم چهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز بمسجد
آمدی و فقیهان واله و حیران بازگشتی و بمن هیچ التفات نکردی از این حال تنگ آمدم گفتم ای جوانمرد مرا چهل
روز است که اینجا ایستاده ام هیچ التفات بمن نمیکنی و سخنی نمیگوئی آخر مرا پندی ده و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم
گفت با آن عمل خواهی کرد گفتم اری اگر خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان
و منع را عطا گیر و با غیر حق انس مگیر و صحبت مدار و خوار را عزت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرفت دین
و توکل را معاش خود ساز (بیت) * از سینه محو کن همه نام و نشان غیر * الا کسیکه میل دهد از وی نشان ترا *
* الودود * بضم و فتح و کسر و هم چنین ودا دبکسر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید
وی تعالی دوست میدارد مومنان را و دوست میدارند ایشان او را چنانکه فرمود یحبهم و یحبونه یعنی رحمت میکند

ایشانرا و خیر میخواهد ایشانرا و نعمت میدهد و احسان میکند بایشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان
او را یعنی طاعت میکنند و تعظیم میکنند او را و هیبت میدارند او را و ذکر میکنند او را و فرموده و هو الغفور الودود اسم عفو را
بر اسم ودود مقدم داشت تا عاصیان گناهکاران که آلوده غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول غبار معصیت را
بعفو و مغفرت از رخسار حال عاصیان می برافشانم و پاک میگردانم بعد از آن در دائره محبوبان و مودودان خود
می درآرم (بیت) * از من کنه آید و من آنم * وز تو کرم آید و تو آنی * و وجه تعلق باین اسم ظاهر است
و تخلق آنست که دوست دارد اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمانان را نیز خواهد بلکه ایثار کند
ایشان را بر نفس خود و کمال این اسم آنست که منع نکند او را از ایثار و احسان و غضب و حقد و ایذا پس به پیوند دیامر
که ببود از وی و عطا کند آنرا که محروم کرده باشد او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بروی و فرد اعلای این آنست که
در محبت محبوبان حق ثابت قدم باشد و در طریقه محبان بذل مجهود نموده استقامت ورزد و در دوستی دوستان او را
وسیله عظمی شناسد خصوصا محبوب ترین محبوبان و محبترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت و طاعت
وی عین محبت حق و طاعت اوست حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را اعتقاد هزار دینار از میراث پدر رسیده
بود ناگاه صوفی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پیدا شد آنهمه مال را داد و آن صوف را بخرید (بیت) * جانی
چند داده جان خریدم * بحمد الله عجب ارزان خریدم * و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت
است بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم محبت اهل بیت و منتسبان
او است (بیت) * دوستی را دوست داری دوستش را دوست دار * دوست را بر دیده دار و دیده را بر دوست دار *
سگی دو سه روز پی دوستان قدم زد صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی چون نا امید باشد پیر هروی میفرماید
قدس الله سره العزیز چون سگ را بار است و خلک را دیدار عبد الله را با نومیدی چکار * المجید * مبالغه ماجد است فی
الصراح مجد بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجید صفت کرم و امام غزالی
فرموده که مجید کسی که شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او و نوال او پس مجید
جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد ثنای حق بجای آرد و شکر نعمت و عطای او فرو
نگذارد و تخلق آنست که شرف و بزرگی را بتحصیل اسباب آن از علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعطا و نوال
افاضه و اتمام نماید * الباعث * بعث برانگیختن میت از گور و بیدار کردن نائم از خواب و فرستادن کسی را برای کاری
و او تعالی برانگیزنده مرده ها است از قبور و بیدار کننده دلهای غافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل
است بسوی خلق و بعضی گفته اند که برانگیزنده همتها است بر نیکوکاری پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از
بیفرمانی رسول بیزار گردد و از روز بعث و نشور یاد آرد و سفر دراز آخرت مشغول دارد و تخلق آنست که دلهای
مرده را از گور جهل که موت اکبر است برانگیزد و بعلم که سبب حیوة ابدی است زنده گرداند و غافلان را از خواب
غفلت بیدار سازد و از روح خود داعی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و قوای خود بفرستد و بسوی خلق بتعلیم
و ارشاد و رسل و رسائل ارسال نماید و همت را بر خیرات و مبرات برانگیزد * الشهید * از شهود است بمعنی حاضر آمدن
یا از شهادت بمعنی گواهی دادن حق سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی دهنده است
بر اعمال و احوال خلق روز قیامت و تواند که مراد شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله انه لا اله
الا هو یا شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان و نصرت دادن هر رسول را که بیاید بعد از ایشان و مصدق آنچه با ایشان
است چنانچه قول وی تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الآیه دال است بر آن و بعضی گفته اند که شاهد بمعنی مبین نیز آمده
و وی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق وحی و الهام احکام شرع اسلام را و شهید بمعنی مشهود له نیز گفته اند که انبیا و اولیا

وعلماء تو ملائکه گواهی میدهند بر وحدانیت ذات و کمال صفات وی اگرچه از ادراک کنه ذات و صفات عاجز و قاصر اند
(بیت) * خطبه بر نام تو خوانند این همه * از تو جز نامی ندانند این همه * گرچه توحید تو مشغولیم ما * هم تو میدانی
که نادانیم ما * و بنده را باید که از مراقبه حضور و اطلاع حق و از شهادت وی بر اعمال غافل نباشد و بشهادت وی بر یگانگی و رسول
و صدق وی مصدق بود و احکام دین اسلام را متبع و بر کمال ذات و صفات وی معترف و تخلق بمعنی اول راجع بمعنی
علیم و خبیر است و بمعنی ثانی سعی کند که بتحصیل علم ایمان و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت دهد
بر وحدانیت حق و بر میثاق انبیا گردد تا از خواص عباد الله باشد * الحق * بمعنی ثابت و هست و در مقابل او است باطل
یعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و هست مطلق الله تعالی است و سائر موجودات از حیثیت امکان معدوم و ناچیز و نیستند
که در حد ذات ایشان نه او را وجود و نه ثبوتی نیست چنانچه گفته است * الا کل شیء ما خلا الله باطل * و تفصیل کلام آن است که اشیا
سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی و باطل بوجهی پس ممتنع بالذات باطل مطلق است و ممکن لذاته حق است
بوجهی و باطل است بوجهی و از آن جهت ذات خودش وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستفید است وجود را
از غیر خود و از آن وجهی که بجانب مفید وجود دارد موجود است پس وی باین وجه حق است و آن است معنی قول وی سبحانه
کل شیء هالک الا وجهه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات خود موجود است و هر چیز وجود
از وی میگیرد و آن خدا است عز و جل و تعالی و تقدس و حق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقاد است و مذاهب
را باین وصف میکنند نیز نسبتی بوجود حق دارد باعتبار ثبوت از این جهت او را حق میگویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید
و وی است تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال وی از شایبه بطلان و کذب منزه و مبرا است و تخلق آن است که مستغرق گردد
بنده بمتابعت حق که شریعت نبوی است صلی الله علیه و سلم تا از آن نوری و حضوری بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق
گردد در وجود حق و ذکر وی و حضور وی تا متصف گردد بمعنی حقانیت امام غزالی گفت رحمة الله علیه رحمة واسعة عبد
اگرچه حق است و لیکن حق بذات خود نیست بلکه حق است بحق او و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود باطل است
اگر موجود ساختن حق مر او را نمی بود پس خطا کرد کسیکه گفت انا الحق مگر بیکی از دو تاویل یکی آنکه این مراد دارد
که وی بحق است و میگویند این تاویل بعید است زیرا که لفظ دلالت ندارد بر آن دیگر آنکه این مخصوص بوی نیست بلکه
هر چه ماسوای او است بحق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی بحسب شهود گنجایش
غیر نماند و هر چه کلیه چیز را تمامه او را فرو گیرد و در روی مستغرق گردد میگویند و مبالغه میکنند که او او است و از اینجا
گفته است انا من اهوی و من اهوی انا مراد استغراق و استهلاک داشته است انتهی کلام الامام ای موجود
بحق و ای نور مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت و نورانیت وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو و شهود
تو و منور گردان بنور اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسما و صورة عبد الحق است و حقیقة و معنی نیز گردد
و با وجود آن آگاهی و هوشیاری پیدا آرد و از مستی و بیخودی نگاه دارد تا گوید انا عبد الحق بجای آنکه دیگری
انا الحق گفته است انه علی کل شیء قدیر * الوکیل * وکیل آنکه کارها باوی گذارند و زمام تصرف در دست وی
دهند و وی تعالی خود بخود کارهای بندگان را بر خود گرفته و قائم شده بامور عباد در مبدا و معاد بتحصیل هر چه
بدان محتاج اند و کفایت میکند بعنایت و کرم خود مهمات همه را بی آنکه کسی توکیل و تفویض کند و وکیل کاهی وفا
نمیکند قدرت وی بامری که وکیل است در آن و وکیل مطلق آن است که امور موکول باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و
وافی بود باتمام آن و آن کرم و عنایت باری تعالی است پس بنده باید که همه کارهای خود را بحضرت وی سپارد و بتدبیر
وی بار گذارد و بکفایت خود متوکل گردد بر وی و بسندگی کند باستعانت و استمداد وی از غیر وی (بیت) * کار خود را
بخدا باز گذار * کت نمی بینم از این بهتر کار * و حقیقت توکل ثقه است بضمانت حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق

است و تخلق آنست که در کارهای ضعیفان و عزیز ماندگان سعی کنند و در کفایت مهم ایشان کوشش نماید
امت و مهم و تمام امت و وکیل ایشان است و وکیل خدا اکر دادند بر نفس خود و حفظ
و در انجاح مآرب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گویا وکیل ایشان است و وکیل خدا اکر داد بر نفس خود در حفظ
نفس کرده در استیفای حقوق الهی و اقتضای اوامر و نواهی وی تعالی * القوي المتین * قوی توانا متین استوار امام غزالی
گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تامه کامله بالغه و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی از این جهت که قدرت بالغه
و کامله دارد قویست و از این حیثیت که شدید القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را بذو القوة المتین
و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از عجز و ماندگی و ضعف و فرو ماندگی منزه و مبرا است و بعضی گویند قوی
متین بمعنی خالق قوت و متانت است فعیل بمعنی مفعل پس در همه کار قوت و نصرت از وی خواهد و خود را و همه کس را و همه
چیز را مسخر و منقاد او داند و در وقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او هراسان باشد و تخلق آنست که بر هوای نفس
قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجرای احکام شرع و فن و سستی را بخود
راه ندهد (بیت) نفس کافر کیش را بر خویشتن سلطان مکن * دشمن اعمی او هر چه فرماید که آن کن آن مکن * الولی * ملک
و ناصر و حق سبحانه محب مؤمنان و متقیان است و نصرت میدهد ایشان را و وی تعالی دوست میدارد مؤمنان را الله ولی الذین
آمنوا و ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و وی حق سبحانه متولی امور صالحان است بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بوی
و تفویض کرده اند امور خود را بوی و متولی امور تمامه خلائق است از آنچه محتاج اند بآن از امور معاش و معاد و بمعنی
قریب نیز آمده و رحمت وی تعالی قریب است بمحسنان و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب پس بنده باید که بتکمیل
شعب ایمان خود را شایسته مزید دوستی حق سبحانه کرده اند و در همه کارها مدد و نصرت از وی جوید و بر تولیت و محبت
وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات دل بغیر او نکند و تخلق آنست که دوست دارد و سبحانه را و دوستان
او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در قضای حوائج خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف
گردد باین اسم و نامیده شود او را ولی الله و یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دائم او را توفیق و نصرت ارزانی
قبول و مطرود نکرداند او را تا اگر تصدی معصیت و بدی کند نگاه دارد او را از آن و اگر نا گاه در آن بیفتد بتوبه و انابت
زود باز آرد و در آن نگذارد اینست معنی اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب و از نشان ولایت است که او را در دل دوستان
خود جای دهد زیرا که دل ایشان محل نظر حق است و چون او را در آنجا بیابد بی لابد بر تو از آن پرتوی نیز افتد (بیت)
* دل بدست آر کرد لی داری * ذره ذره فقر خاصلی داری * اللهم ارزقنا * الحمید * حمد و محمدت ستودن و ستوده شدن
خواسته ستاینده ذات خود و ستایش کننده صفات خود بکلام خود در ازل و به بث آیات بینات در لا یزال لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک دلیل آنست و ستاینده انبیا و اولیا و مقربان است به فضیلت ایمان و احسان و عرفان و ستوده
شده است بستایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که وان من شیء الا یسبح بحمده یا حمید بمعنی مستحق جمیع محامد است
که موصوف بکل کمال و عطا کننده هر نوال است و هر حمد و ثنا راجع بذات اقدس او است و تخلق باین اسم آنست که دائم
حامد حق بود در جمیع اوقات و احوال و سعی کند که متصف گردد در تحصیل کمال اعطای نوال تا محمود و ممدوح گردد نزد
خدا و نزد بندگان و محمود از بندگان کسی است که ستوده است صفات وی و اخلاق وی و شمایل وی و اعمال وی و اقوال
وی و احوال وی بی شوب نقصان و طغیان و آن محمد رسول است که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه و سلم و هر که قریب
است بدرجه و مقام او بر قدر تفاوت مراتب درجات قرب از انبیا و اولیا و علما و صلحا هر یک حمید است بر قدر کمال و
اقدار نوال خود و حمید مطلق الله است جل جلاله و عم نواله * المحصي * احصا شمردن و دانستن بر سبیل استقصاء و
احاطه و امام غزالی محصی را بعالم تفسیر کرده و گفته که علم را چون اضافت کنند بمعلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا
گویند و محصی مطلق کسی است که منکشف گردد در علم وی حد هر معلوم و عدد وی و مبلغ وی و بدانکه اگر چه ممکن است

که احصا کند بعلم خود بعضی معلومات را ولیکن عاجز است از احصای اکثر معلومات وما اوتیتم من العلم الا قلیلا پس
محصی مطلق نیست مگر خدای عز شانه و اوست که داناست بدقایق وحقایق اشیا ومحیط است علم او بذرات کاینات واعداد
آن وصفت کمال او اینست که احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا وبنده باید که علم الهی را بجزئیات اعمال واحوال
مراقب باشد واز حساب روز قیامت غافل نباشد ودر معاش حساب معاد بر گیرد وبداند که هم چنانکه بر ترک نیکوئی تاسف
خواهد بود بر ترک نیکوتری نیز تحسر خواهد بود (بیت) * غافل مشو که عمری زین تازه تر نیابی * دادش بده
که چون شد عمری دگر نیابی * وتخلق عبد باین اسم بقدر کمال اوست چنانکه در اصل صفت علم واز جمله تخلق اینست که
احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود ومحاسبه نفس کند پیش از آنکه حساب کرده شود ودر محاسبه مصامحه
نکند وجهد کند تا بر دقایق اعمال واحوال ظاهر وباطن خود اطلاع یابد وواقف گردد * المبدئ المعید * ابتدا کردن
ونو آفریدن واعادت باز کردانیدن وبعد از عدم ایجاد کردن نو وبیرون آرنده صنایع وبدایع بفیض وباز گردانند
اشیا بعد العدم اوست تعالی شانه وقدرت او همه را شامل است وخود هر که از عدم بوجود آورد بعد از ممات احیا نیز
تواند کرد (بیت) * آنکه ما را اول از خاک آفرید * اینچنین شایسته وپاک آفرید * گر کند ما را پس از مردن درست *
نبود از قدرت عجیبتر از نخست * وکامی معید را برا عاده پروردگار تعالی عوائد وفواید والطاف وافضال خود را که
بر بنده افاضه میکند وبسبب بعضی اعذار وتقصیرات وی بعدم وانحطاط می نهد وبعفو وکرم واحسان خود باز اعاده
میفرماید نیز حمل میکنند اینچنین جاری شده است سنت الهی تعالی که می دهد ومی ستاند وباز میدهد تا قدر نعمت
بشناسد وشکر میکند وبرینمعنی مبدی بمعنی منشی انعامات بود از جود ولوازم وهو مبدی النعم قبل استحقاقها وبر
هر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید ودر همه حال رضای او را جوید وشکر نعمت معاش که حیات اینجهانی است
سازکاری معاد که حیات آنجهانیست بکند وتخلق آنستکه سعی کند در ابدای خیرات وتاسیس حسنات واعاده آنچه منقطع
شده از ان بتقصیرات وتفریطات * المحیی الممیت * پیدا کرداننده حیات در جسم ودور کرداننده آن ازوی که احیا
واماتت صوری وجسمانی است وزنده کرداننده دلها بایمان ومعرفت ومیراننده آنها بکفر وغفلت که احیاء واماتت معنوی
وروحانیست اوست تعالی شانه وعظم برهانه بنده باید که بشکرانه نعمت حیات مشغول باشد وزندگانی فانی را در تحصیل
حیات ابدی صرف نماید وهیچ سبب را در حیات وموت مؤثر حقیقی نداند وتخلق آنست که در زنده کردانیدن دل
بمعارف الهیه ومیرانیدن نفس از قوت غضبیه وشهویه سعی کند (بیت) * حیات القلب علم فاغتنمه * وموت
القلب جهل فاجتنبه * وزنده کردانیدن دلهاء طالبان ومریدان بانوار هدایت ومیرانیدن نفوس ایشان از ظلمات
غوایت که الشیخ یحیی ویمیت نیز ازین باب است واعطای غذا بگرسنگان که سبب بقاء ابدان است وکودن غذا بکافران
که سبب نیستی ناپاکان است نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان است * الحی * زنده ازلی وابدی اوست تعالی
شانه که هرگز نمیرد وزوال وهلاک نپذیرد وحیات صفتی است که موجب علم وفعل ارادی است وهرکرا ادراک وفعل ارادی
نبود میت است وحی کامل مطلق آنکس است که مندرج است جمیع مدرکات تحت ادراک وی وجمیع موجودات تحت
فعل وی تا بیرون نبود هیچ مدرکی از مدرکات وی ونه هیچ مفعولی از فعل وی وآن خدا است پس او حی مطلق وهرحی
که سوای اوست حیات او بقدر ادراک وفعل او است وکسیکه شناخت که حق تعالی حی است که هرگز نمیرد توکل کند بروی
وتوکل علی الحی الذی لا یموت وهر که اعتماد بمخلوقی کند احتمال است که وقت حاجت بمیرد وضائع گردد امید وی
وتخلق باین اسم آنست که زنده باشد بوی وبیاد وی تعالی تا هرگز نمیرد بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین (بیت)
* هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق * ثبت است بر جریده عالم دوام ما (غ) قد مات قوم وهم فی الناس احیاء * القیوم *
قائم بذات خود وقائم دارنده وزنده کننده هر غیر خود را که ممکن ومتصور نیست اشیا را وجود وبقا بغیر وی وجود وبقای جمله

کتاب اسماء الله تعالی

موجودات بقیومیت اواست وگفته اند که قیوم مبالغه قیم ومصلح امور را گویند ویصلاح آرنده ومدبر امور عباد وبازرسانیده
طریق صلاح وسداد معاش ومعاد اوست وهرکه دانست که قائم باشیا ومصالح امور اوست فارغ گردد از تعب تدبیر وکذا شتغال
وزندگانی براحت کند در سایهٔ توکل وتفویض ونصیب بنده ازین صفت بقدر استغنای اوست از ماسوی الله واهتمام در
اصلاح امور عباد الله را وگفته اند که الحی القیوم اسم اعظم است وهرکه درسجده بگوید یاحی یاقیوم برحمتك استغیث حاجت
روا شود * الواجد * وجود هستی ویافتن مطلوب ووجد وجدهٔ توانگر شدن وبروی سبحانه واجب الوجود یعنی که هیچ
کمال ومراد ومقصود ازوی مفقود نیست وهیچ چیز بوجود او موجود نه وغنی است علی الاطلاق که به هیچ چیز وهیچکس محتاج
ونیازمند نیست وهرکه غیر اواست بوجهی واجد است وبوجهی دیگر فاقد واز بعضی چیزها بی نیاز است وبچیزهای دیگر نیازمند
وبعضی گفته اند وجد بمعنی علم نیز آمده وهمه اشیا بهر صفت که هست در علم او ثابت وموجود است وفرق میان واجد
وغنی وعلیم بدان تواند بود که در غنی دو چیز است وجدان آنچه محتاج اند وعدم احتیاج بغیر باعتبار اول واجد وباعتبار
ثانی غنی وهمچنین در علیم انکشاف است وحصول از حیثیت اول علیم است واز حیثیت ثانی واجد والله اعلم ونصیب
بنده باید که بمراد حق باشد واحتیاج بوی دارد واز علم وی آگاه باشد وتخلق آنست که سعی کند در تحصیل آنچه لایق است از کمالات
تا واجد مراد ومقصود شود ومستغنی گردد بفضل خدا از ماسوای او (ع) * چون تودارم بمعنی همه دارم همه * الماجد *
بمعنی مجید است چنانکه عالم بمعنی علیم ولیکن در صیغهٔ مجید مبالغه وتاکید است وهمه صفات الهی تعالی بالغ وکامل است
لیکن گاهی در لفظ اشعار واعلام بدان میکنند وگاهی باثبات اصل معنی اکتفا می نمایند که در نفس خود کامل است احتیاج
بدلالت لفظ ندارد وبیان معنی تعلق وتخلق همه در شرح اسم المجید گذشت * الواحد * یکی است والوحدة یکانه شدن
وروی سبحانه یکی است بذات خود ویکانه است بکمال صفات منفرد واین نه آن احد است که مبداء اعداد است که محدود و
منتهی است آنحضرت سبحانه را حد ونهایت نیست وجامع اضداد اوست وواحد در عرف بدو معنی است یکی آنکه متجزی
ومتبعض نباشد مانند جوهر فرد دیگر آنکه بیمثل ومانند بود چنانکه آفتاب که نظیر ندارد ولیکن ممکن است که او را نظیر
پیدا شود وموجودی که متفرد است بخصوص وجود خود وقابل انقسام نیست ووجود نظیر وی ممکن نیست واحد مطلق
اواست ازلا وابدا وبنده گاهی واحد میشود وقتیکه پیدا نشود مر او را بنا منادی جنس وی نظیر در خصلتی از خصال در وقتی
از اوقات باوجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر موجود است پس واحد علی الاطلاق نباشد وکسیکه شناخت که خدای تعالی
واحد است در صفات کمال که شریك ندارد باید که متوجه نگردد مگر بوی وشریك نگرداند غیر او را در وی وتخلق بدان اسم آن
است که سعی کند که متوحد ویکانه گردد در فضل وکمال نسبت بکسی که ممکن است توحد نسبت بوی وباید که متوحد باشد
در عبودیت چنانکه متوحد است وی سبحانه در الوهیت ویکجهت ویکرو ویکدل متوجه حضرت واحد گردد تا بفیض وحدت
مشرف شود ومستغرق گردد در لجهٔ توحید یکی گوید ویکی داند ویکی بیند ویکی جوید وهرچه بیند ازو بیند وازو داند
(بیت) * ازبهر آن یکی دوجهان دادهام بباد * عیبم مکن که حاصل هردوجهان یکی است * نقل است که شبلی قدس الله
روحه العزیز وکابی تقاضی گذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماند در رقص آمد وفریاد زد که کی بود جز یکی بدانکه
در روایت ابی هریره در جامع ترمذی ودعوات بیهقی وشرح السنة اسم الاحد نیامده است ولیکن در جامع الاصول الواحد
الاحد هردو آمده وفرق میکنند میان این هردو که احد باعتبار ذات است وواحد باعتبار صفات وبعضی عکس این
گفته اند وگاهی میگویند واحد بمعنی عدیم التجزی که اجزا ندارد واحد عدیم الشبه که نظیر ندارد * الصمد * سید
است که قصد کرده میشود بدو در کارها ودر جمیع مطالب ودرخواست آرزوا وصمد بمعنی قصد ومنزه است از جمیع
نقائص وآفات وجامع تمامهٔ کمالات وصمد بمعنی مصمد که میان تهی نباشد ونعت است در مصمت پس بنده باید که همیشه
بقصد درگاه وی تعالی پوید در جمیع مقاصد ومآرب از وی جوید واو را از جمیع نقائص وآفات منزه داند واز وی استمداد

استکمال نموده‌اند وروی از همه جانب دیگر نگردانند وتخلق باین اسم آنکه در کارسازی نیازمندان وبرآوردن حاجات
طالبان سعی نماید واز رذائل اخلاق واز احتیاج بلذات وشهوات دور باشد تا مقصد ومرجع بندگان خدا شود در جمیع
حاجات ومحفوظ ومعصوم گردد از تمامهٔ آفات وراسخ وصلب بود در رعایت احکام دین ومتمکن ومستقیم گردد در طریق
علم ویقین * القادر المقتدر * قدر وقدرت واقتدار ومقدرت توانستن وتوانائی وقادر ومقتدر بمعنی خداوند قدرت
ودر مقتدر مبالغه است وقادر آنکسی است که اگر خواهد بکند واگر خواهد نکند وقدرت عبارت است ازین معنی که موجود
میشود بوی ممکن بروفق ارادت وقادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر موجود را اختراعی که یگانه باشد بوی ومستغنی
باشد دران از معاونت غیر وآن خداست جل جلاله واما هیچ را قدرتی هست بقادر گردانیدن حق مر او را فی الجمله
جز بعضی اشیا وبعضی احوال قدرتی ناقص ومخترعات بنده تابع است بقدرت خدا پس سزاوار است که گفته نشود
او را قادر مگر بصورت مجاز مقید پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه پس کسی که شناخت که او ست علی الاطلاق قادر
قادر بر کمال بر هرچه خواهد اگر خواهد نیست را هست گرداند واگر خواهد هست را نیست گرداند همیشه خائف باشد از
قهر وی وامیدوار بود بلطف وی وتسلیم بود احکام وارادت وی ونیز چون دانست که مولی قادر است بر انتقام ترک کند انتقام
کشیدن از هر که ظلم کرد یا رنجانید او را باعتقاد آنکه قدرت حق وانتقام وی اشد واتم است از انتقام کشیدن وی برای
نفس وتخلق باین اسم آنست که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات وبر منع شیطان از غوایات وباز داشتن طبع وهوا از میل
بشهوات ولذات * المقدم المؤخر * بکسر دال وکسر خا تقدیم در پیش کردن وتاخیر از پس افکندن او است عز وعلا که پیش
کرده دوستان خود را به نزدیک گردانیدن از درگاه عزت خود وراه نمودن بجناب قرب خویش وپس افکندن دشمنان دین را
بدور افکندن از لطف خود وپرده افکندن میان ایشان ومیان شناخت خود وکسی را که نزدیک گردانید پیش کرد او را وکسی
را که دور گردانید پس افکند از شرف ورتبه وتقدیم وتاخیر گاهی در مکان میباشد وگاهی در زمان وگاهی بشرف ورتبه می باشد
ورتبه همه از خداست آدم علیه السلام را درین جهان تقدیم کرد ومحمد را صلی الله علیه وسلم تاخیر ودران جهان برعکس وهمچنین
حال امم سابقه نسبت بامت محمدیه چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون ودر قرآن مجید فرمود والسابقون السابقون اولئک
المقربون وچون بنده دانست که تقدیم وتاخیر از خداست از حول وقوت خود متبری گردد وبر عمل خود اعتماد نکند
ونظر بر فضل وکرم حق مقتصر گرداند وتخلق باین اسم آنست که تقدیم کند خود را بمسابقت ومسارعت بخیرات وقربات
وتاخیر کند نفس وشیطان را وبعضی آدمیان را که مناع خیر اند ونیز مقدم ومعظم دارد هر که را خدای تعالی مقدم کرد
ومقرب گردانید ومؤخر ومحقر دارد هر که را وی سبحانه تاخیر کرد ودور افکند * الاول الآخر * اولیست ازلی که وجود
او را ابتدای وهستی او را افتتاحی نیست وآخریست دایمی ابدی که بقای او را نهایتی نبود ودوام او را انقضائی نی یا سابق
است بر اشیا بوجود کان الله ولم یکن معه شیء وآخری است باقی بعد فنای خلق کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ یا ازلی است
بوجود وآخر است بسلوک وازو است مبدأ اول وبسوی او است مرجع آخر یا اول است باحسان وآخر است بغفران یا اول
است که بهدایت واحسان عارفان را بیگانگی خود شتاب شناسا گردانید وآخریست که با کمال لطف وامتنان کار ایشان
تمام ساخت پس اولیست بابتدای عرف وآخر است با کمال لطف پس کسیکه هدایت کرد در ابتدا او ست که کفایت
میکند در انتها * الظاهر الباطن * ظاهر یست که پیدا است وجود وهستی او بآیات باهره در ارض وسما وباطنی است که
محتجب است کنه ذات مقدس او بحجاب جلال وکبریا یا ظاهر است بنعمت وباطن است برحمت ظاهر است بقدرت باطن است
از فکرت ظاهر است ببصایر باطن است از ابصار ظاهر است بی اقتراب باطن است بی حجاب چه خفای او از جهت شدت
ظهور او است وظهور او سبب بطون او ونور او حجاب نور او ست فسبحان من خفی لشدة ظهوره واحتجب نوره بنوره وهو
لیس ظاهری که نیست ظاهرتر از وی وباطنی است که نیست باطن تر از وی وحظ بنده ازین اسما آنست که اهتمام کند

بچشمان خود و تفکر کند در اول خود و تدبر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و فنای آن را
بداند و دل بران ننهد و بنظر تدبر از ظاهر اشیا بشناخت صانع پی برد و در کار دین سابق و اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر
بود و باحکام شریعت ظاهر بود و باسرار حقیقت باطن و ظاهر باخلائق و باطن باخدا باشد چنانکه گفته اند الصوفی کائن و باین است
(بیت) * هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن * بغیر از هو و یا من هو دگر چیزی نمیدانم * الولی * ولایت بالکسر
تصرف کردن و دست یافتن و ولایت بالفتح یاری کردن و بادشاهی راندن و سیبویه گفته که ولایت بفتح مصدر است و بکسر
اسم و والی کسی است که متولی شود امور را و مالک بود جمهور را و ولایت مشعر است بتدبیر و قدرت و فعل تا این معنی جمع
نشوند اسم والی اطلاق نکنند و والی امور علی الاطلاق نیست مگر الله سبحانه که متفرد است بتدبیر آن اولا و منفذ احکام
است در آن ثانیا و قائم است بوی باد امت و ابقا ثالثا و بنده باید که اطاعت امر و فرمان بردار باری تعالی لازم داند
و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از غارتگران شیاطین جن و انس محفوظ کرده
زبامر الهی و بحکم وی والی مملکت وجود خود شود و حاکم در آن باشد * المتعالی * بلند قدر بر جمیع ولات و والی را از
سایر نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ابلغ از علی است و معنی تعلق و تخلق آنچه آنجا مذکور شد * البر * بکسر با نیکوئی
کردن و بفتح با نیکوی کننده و بحقیقت نیکوئی کننده و احسان نماینده او است جل جلاله و عم نواله زیرا که نیکوئی و احسان
نیست مگر آنکه او است سبحانه متولی آن و تفضل بر خلق و احسان وی بر خلق از حد حصر و بیان بیرون است و ان تعدوا نعمة
الله لا تحصوها و بنده باید که شکر نعمت و معرفت خدا بجا آرد و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصا بمادر و پدر و اقارب
و همسایها و سایر اهل حقوق و بمستحقان بلکه بغیر مستحقان نیز و آورده اند که شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر
جیلانی مالی آورد از غیر مال زکوة و گفت مستحق از نا مستحق تمیز نمیدانم و تمیز میان اینها نمیتوانم بهرکه خیر دانی بده فرمود
بده مستحق را و غیر مستحق را تا بدهد خدای تعالی ترا نیز آنچه مستحق آنی و مستحق آن نه * التواب * توبه باز گشتن از
گناه و اصل معنی توبه رجوع است چون نسبت به بنده کنند رجوع از معصیت مراد دارند و اگر به پروردگار نسبت کنند
رجوع برحمت و توفیق اراده نمایند و وی تعالی نیز پیدا میکند اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را با آن و بیدار
میگرداند از خواب غفلت بتخویفات و تهدیدات و تنبیهات بر وخامت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده بتوبه
و ندامت و رجوع میکند وی سبحانه بفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود ثم تاب
علیهم لیتوبوا (ع) توبه کنیم و بشکنیم توبه دهی و نشکنیم * و بنده باید که دایم در امید زند و در نومیدی بر بندد و از جناب حق
توبه طلب دارد و از گناهان پشیمان گردد و گوش عبرت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت
را امتثال کند * حکایت عیسی ابن عیسی وزیر با کوکبه سواران میراند خلق را چنانکه عادت است میپرسیدند این کیست زنی
بر مکانی نشسته بود گفت چند گوئید این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن
عیسی بشنید و بمنزل خود بازگشت و ترک وزارت کرده بدولت توبه مشرف شد و بمکه مبارکه مجاور گشت و تخلق آنست که
از زلات بندگان اعراض کند و اگر اعتذار نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و هر که بعد
از نماز چاشت صد بار بگوید اللهم اغفرلي و تب علی انك انت التواب الرحیم گناهان او آمرزیده شود کذا جاء فی کتب
الحدیث * المنتقم * انتقام بعقوبت پاداش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام است ان الله عزیز ذو انتقام و انتقام را این
بعد از انذار و امهال اشد و اغلظ است از معاجله و مسارعت و وی سبحانه انتقام میکشد و عقوبت میکند کافران و
متمردان را بسبب کفر و گردن کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد ببخشد پس بنده را
باید که از انتقام حق پرحذر باشد و از معاصی مجتنب و متحاشی و تخلق آنست که در حفظ حدود شرع و احکام آن مساهله و
مداهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و مراد از اینست که چون ارتکا

معصيت كند يا در عبادت تقصيري نمايد انتقام از وي كشد و عقوبت كند بايزيد بسطامي گفت كه نفس من تكاهل كرد در شبي
از شبها از ورد پس عقاب كردم او را و منع كردم او را از آب خوردن يك سال * العفو * محو كننده سيئات و دركذرنده از
معاصي قريب بمعني غفور است وليكن ابلغ است از ان زيرا كه غفران منبي از معني ستر و كتمان است پس غفار بمعني پوشنده
كناهان است و عفو مشعر بمحو و اعدام است و بنده هرچند كنه كار بود بعفو پروردكار اميدوار بود پس دست رد بر پيشاني هيچ مجرم
نبايد نهاد و شايد كه مولى كريم ببخشد با اقامت حد شرع و حكم دين (بيت) * ز دلكي بد را چه داني در ازل * نام او در
نامهٔ نيكان بود * ور رود برجاه نيكان اين كمان * بر تو در روز جزا تاوان بود * و تخلق آنكه تقصيرات مردم و جرائم ايشان
را كه در حق او كرده اند عفو نمايد تا درجهٔ الكاظمين الغيظ والعافين عن الناس دريابد * الرؤف * رافت شدت رحمت و
علو آن و بعضي گفته اند رافت احسانيست كه مبدأ آن شفقت حسن است و رحمت احسانيست كه مبدأ آن حاجت كسي
است كه بوي احسان كرده بود وي تعالي مهربان است بر بندكان بارسال رسل و بيان شريعت كه موجب حفظ ايشان است
از اسباب عقوبت عقبي و عصمت از زلت ابلغ است از غفران معصيت پس رافت عبارت از معني اول است و رحمت از ثاني
و بيان تعلق و تخلق در باب اسم الرحمن الرحيم كذشت * مالك الملك * نافذ است حكم او و مشيت او در مملكت وي بايجاد
و اعدام و ابقا و افنا و وجه تعلق و تخلق در شرح اسم الملك كذشت * ذو الجلال والاكرام * آنكه هر جلال و هر كمال ثابت است
مر او را و هر كرامت و هر مكرمت صادر است از وي جل جلاله و عم نواله پس جلال صفت ذاته اوست و كرامت فعل او است كه فائض
است از وي بر بندكان او و انواع اكرام او بندكان را خارج از دائرهٔ حصر و ثنا است و مجمل آن در ضمن قول وي ولقد كرمنا
بني آدم * وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذكور است و هر كه جلال خدا را شناخت تذلل نمايد بدركاه وي و هر كه
اكرام او را ديد شكر كويد مر او را پس خدمت نكند مر غير او را و سوال نكند از غير وي و تخلق آنست كه تحصيل كند مر نفس
خود را جلالي و شرفي و كمالي و انعامي و اكرام كند بندكان حق را چنانكه لائق و سزاوار است * المقسط * قسوط جور و بيداد است
و اقساط عدل و داد كستردن و مقسط عادل كه انصاف ميكيرد مظلوم را از ظالم و كمال اين معني آنست كه در روز قيامت
ظالم و مظلوم را از يكديكر خشنود كرداند چنانكه در حديث آمده است و شرح اين در اسم العدل كذشت * الجامع * جمع
كرد آوردن و كرد آرنده خلق متماثلات چنانچه آدميان بر روي زمين و برانكيزنده ايشان در حشر و متباينات همچو
جمع ميان آسمانها و كوكبها و هواء و زمين و درياها و حيوانات و نباتات و جماد و معادن مختلفه و همه اينها مختلفه
اشكال و الوان و طعوم و اوصاف اند و همه را در زمين جمع كرده و همه را در عالم جمع كرده و هم چنين جمع كرده در
حيوانات ميان استخوان و پي و رك و مغز و ساير اجزاي حيوان و جمعكرده ميان متضادات چنانكه عناصر و كيفيات آنها
را در مزاج و اين ابلغ وجوه جمع است و جمعكرده دلهاي عارفانرا بشهود تفرد تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه و رويت
وسائط و حادثات و جمعكرده هموم ايشانرا در طلب خود و دلهاي ايشانرا بذكر خود الا بذكر الله تطمئن القلوب و جمعكرده
فضائل و كمالات در انبيا و اوليا و علما و جمعكرده در بعضي از كمل اوليا علم و سيادت و كرامت و عزت و قدرت و جمعكرده
فضائل اولين و آخرين در رسول المرسلين صلي الله عليه وسلم و اصحابه و اتباعه اجمعين بنده بايد كه تامل و تفكر كند در اجتماع
صنائع و بدائع الهي و افعال غير متناهي او و تخلق آنست كه جمع كند ميان علم و عمل و كمالات نفسانيه و جسمانيه و معرفت
ذات و صفات حق و صفات حميده و اخلاق كزيده و وظائف عبادات و اوراد و خيرات و مبرات و ساير فضايل و
كمالات و سعي كند در جمع هم و سكون قلب و جمعيت مع الله (بيت) در جمعيت كوش تا همه ذات شوي * ترسم كه
پراكنده شوي مات شوي * الغني المغني * غنا بي نياز شدن اغنا بي نياز كردانيدن و وي تعالي غني است كه در ذات
و صفات و افعال از همه بي نياز است و با وجود آن بي نياز كردانيده است ديكران را از بندكان خود وليكن آنكه
كرد باغناي غير غني مطلق نتواند بود فرضا اكر از امثال خود غني كردد بمغني خود محتاج است و غني مطلق

حق است تعالی وتقدس یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید وبنده چون دانست که حق سبحانه بی
نیاز است نیاز بحضرت او برد و چون دانست که بی نیاز کننده است طمع از همه قطع کند و سوال نکند مگر از وی و روی
نیاز نیارد مگر بوی و از خلق بی نیاز گردد متخلق باسم غنی گردد و باز چون نیازمند او را دست گیرد و بآنچه تواند رفع
احتیاج ایشان کند و آنچه از فضل نعمت حق نزد او است بر فقراء و مساکین افاضه کند و از سوال بی نیاز گرداند حظی از اسم
المغنی نیز یابد * المعطی المانع * هر کرا هر چه خواهد بدهد و هر کرا خواهد ندهد لا مانع لما اعطی ولا معطی لما منع و بنده چون
دانست که حق تعالی معطی و مانع است بعطای او امیدوار بود و از منع وی خایف و تخلق آنکه صالحان و مستحقان را عطا کند
و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا قلب و روح را از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع
آید و در این روایت ابی هریره که در کتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را بر این روایت تفسیر میکنند بر و اسباب
هلاک و نقصان در ابدان و ادیان بتعلق عقل و وضع شرع و باین معنی راجع و آید بمعنی الحفیظ میشود چه منع از اسباب
هلاک از ضروریات حفظ و لوازم او است و حاصل نمیشود حفظ بی او لیکن منع را اضافت بسبب مهلک میکنند و حفظ را اضافت
بمحروس از هلاک میفرمایند و مقصود از منع و غایت وی حفظ است پس هرچه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تعلق و تخلق مذکور
شد در اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق میان این دو معنی آنست که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی
منع از بلا بلطف ظاهر است از فضل او کاهی منع از عطا نیز لطف میباشد و لیکن خفی و منع میکند وی سبحانه آرزوها و شهوتها را
از نفس کسی که میخواهد مخصوص میگرداند بفضل و کرامت خود و از اهل خصوص کرداند و منع ارادات و اختیارات را
از قلب کسیکه میخواهد اهل شان کرداند او را برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلند تر است و بنده چون
دانست که مولی تعالی اسباب هلاک و نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد شکر گوید حق را بر این نعمت و تخلق
آنکه مانع آید دزد و راهزن باشد از تطرق بفساد و هلاک شود و باهل صلاح نگاه دارد دین را و اهل دین را از آفات و مخافات
الضار النافع * خالق خیر و شر و نفع و ضر او است تعالی و آفریننده دارو و درد و رنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی
و تری او است تعالی کما ان نه برید که داروی نافع بذات خود است و زهر مهلک بنفس خود و طعام بنفس خود سیر میکند
و آب بذات خود سیراب میسازد اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت بر آن جاری شده که وی سبحانه اینها را
اسباب ساخته است و بواسطه اینها خلق میکند اگر خواهد بی اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین کل
اجزای عالم از علویات و سفلیات و وسایط اسباب مسخر قدرت کامله تامه باری تعالی اند و همه اینها نسبت بقدرت ازلیه
همانند قلم در دست کاتب اند بی توقف و قدرت صفتی است شامل اکثر صفات خصوصا صفات فعلیه و فرق بعموم و خصوص
وجهات و حیثیات است و بنده باید که ضرر و نفع همه از حق تعالی داند و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضای
الهی را مستسلم گردد و تفویض امور بوی کند و زندگانی کند وی از خلق در راحت و خلق از وی در راحت * حکایت *
آورده اند که موسی علیه السلام را درد دندان بحضرت حق بنالید حکم شد که فلان گیاه را بر دندان بنه تا آرام گیرد گیاه
بر دندان مبارک نهاد و آرام گرفت بعد از مدتی باز دندان درد کرد هم از آن گیاه بر دندان نهاد و درد زیاده
گشت گفت الهی این همان گیاه است که تو تعلیم فرمودی خطاب با عتاب در رسید که آن کرت توجه بجناب ما کردی شفا دادیم
و این کرت توجه بگیاه کردی درد را زیاده گردانیدیم تا بدانی که شفا دهنده ماییم نه گیاه و تخلق آنست که بامر الهی و حکم
شریعت ضرر رساند و زجر کند دشمنان دین را و نفع رساند و یاری دهد دوستان را تا بمقتضای ارادت و امر مورد عمل
کند که جمع میان حقیقت و شریعت اینست * النور * نور در عرف عام بمعنی روشنی است و نور در اسم الهی تعالی
بمعنی منور وی تعالی روشن گردانیده سموات است بکواکب و سیارات و روشن گرداننده زمین با نبیا و اولیا و علما و مؤمنین
و مؤمنات و بساتین و ریاحین و روشن گرداننده دلهای مومنان و عارفان است بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف

وحقایق نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ونزد خواص نور عبارت است از چیزی که ظاهرتر بود بر خود وظاهر کننده غیر
خود را وچون مقابله کرده شود وجود را بعدم ظهور هر وجود را باشد وخفا هر عدم را و هیچ چیز تاریکتر از عدم نیست
پس کسیکه بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم وبیرون آرنده باشد ماهیات را از ظلمت عدم سزاوارتر است از غیر خود
که نامیده شود او را نور ووجود نوریست که فایض است بر جمله اشیا ووجود همه از نور ذات اوست الله نور السموات والارض
ودرین مقام رساله در تفسیر این کریمه بظهور آمده است که متکفل ابراز اسرار واظهار انوار شده است وبالله التوفیق و
بنده باید که از ظلمات طبیعت وکدورات نفس برآمده واقتباس انوار از مشکات هدایات ومصباح شریعت نموده بنور
علم وعمل نیک از بد تمیز نماید وخواطر شیطانی ونفسانی را از ملکانی ورحمانی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که
نتیجه علم نباشد اگرچند آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود وهر که رعایت ظاهر علم وادب شریعت نکند اشعه
حقیقت نور بدل او فرو نیاید وتخلق آنست که منور باشد بنور ایمان وعرفان ومظهر باشد احکام دین را وبریاضت
ومجاهده وتزکیهٔ نفس وتصفیهٔ قلب وتجلیهٔ روح وبفنا در نور الانوار فنای ظلمات بشریت نموده وبقا بنور الانوار حاصل
کرده عین نور گردد اللهم اعطنی نورا واعظم لی نورا واجعلنی نورا * الهادی * هدایت راه نمودن وبمنزل مقصود
رسانیدن راه نمای همه راه روان اوست هر که راه دنیا میرود راه نما اوست وآنکه راه عقبی میرود رهبر اوست
وآنکه راه وصول بجناب قرب وی میرود هادی جذبات عنایت اوست (بیت) * گر نه چراغ لطف تو راه نماید از کرم *
* قافلهای شب روان پی نبرد بمنزلی * وانواع هدایت پروردگار تعالی را حصر نیست الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی
چنانکه طفل را بمجرد برآمدن از شکم بمکیدن پستان هدایت کرد جوجه را بمجرد برآمدن از بیضه بچیدن دانه راه نمود
ومگس شهد را به بنا نمودن خانه بر شکل مسدس که موافق ترین اشکال است بوی هدایت فرمود وشرح این دور دراز
است وافضل واعظم هدایت راه نمودنست بطریقی که موصل بجنات نعیم ورویت وجه کریم اوست وابداع کردن در باطن
خواص عباد از انوار توفیق واسرار تحقیق که سبب هدایت است بطاعت وبمعرفت وبهره مندترین بندگان بتعلق وتخلق
باین اسم انبیا واولیا وعلما اند که هادی خلائق اند بصراط مستقیم وطریق قویم خصوصا سید انبیا وختم رسل صلی الله علیه
وسلم وعلی اله واصحابه واتباعه هداة طریق الحق ومحیی علوم الدین اللهم وفقنا واهدنا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین وذو النون مصری گفت قدس سره سه چیز از اخلاق عارفان است تنگدلی
غمزدگان را بگشاده باز آوردن ونعمتهای حق تعالی را بغافلان بیاد دادن وبزبان توحید مسلمانرا بحق راه نمودن یعنی روی
دل ایشان از دنیا بدین واز معاش بمعاد آوردن * البدیع * بیمثل ومانند وهر که در ذات وصفات وافعال بیمثل
ومانند است آن بدیع مطلق است وآن جز باری تعالی کسی نیست وبدیع بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آرنده
نیز آمده وبهر دو تفسیر کرده شده است قول وی سبحانه تعالی بدیع السموات والارض وبنده را باید که
در هر چه از بدائع وصنائع نظر کند دل بخدای بیمثل ومانند که مبدع اوست برد واز حدوث حوادث بر وجود قدیم
استدلال نماید وقول رسول صلی الله علیه وسلم در وقت دیدن نوباوه هذا قریب العهد من ربی اثر آن معرفت است وهر
بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت وولایت وعلم بر وجه بیمثلی وبی نظیری یا نو پدید آرنده است چیزرا
از امور راجع بصفت کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود او را بدیع گویند وابداع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله
علیه وسلم واوست فرد کامل وواحد در اتصاف بصفات حق وتخلق باسمای وی تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را مثل
ونظیر نیست اللهم صل وسلم علی محمد بعدد کل ذرة * (شعر) * منزه عن شریك فی محاسنه * فجوهر الحسن فیه
غیر منقسم * علیه من الصلوات افضلها ومن التحیات اتمها واکملها * الباقی * دایم الوجود که هرگز فنا نه پذیرد وبنده باید
که در پرتو بقای حق از خود فانی شود ودل از تعلق بما سوای او نگاه دارد وتخلق آنست که سعی کند در تحصیل کمالی که باقی

مانند آثار آن در پنجهان زود زان عالم رفانی شود در جلال حق تا باقی ماند بحیات ابد * الوارث * مراد بوارث باقی
بعد فنای موجودات که تمامه املاک وی فانی ملاک بعد فنای ملاک راجع بوی گردد و بوی رسد و این نظیر بطامراست والا
اوست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت و تمامه ملک و ملکوت مراو راست بی شریک و همتا و همه ارباب بصائر
همیشه ندای لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ بگوش هوش میشنوند جل جلاله و عظم شانه پس بنده را باید که در بند مال و میراث
نباشد و داند که همه کل اشتنی است و از وی باز داشتنی است موتوا قبل ان تموتوا از شعار عارفان است (بیت)
دل برین منزل فانی چه نهی * رخت بربند که ان الله * و تعلق آنست که تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد
* الرشید * رشد در لغت بسامان و بره شدن بر خلاف غی و رشید آنکه اقوال او بر نهج رشاد و افعال او بر منهج
صواب بود و احکام از بر طرز اتقان و احکام و خلل و زلل به هیچ کار او راه نیابد و همه تدبیرات او منساق بغایات گردد و منزه
بود از بی استشاره و بی استرشاد و گفته اند که رشید اینجا بمعنی مرشد است که بندگان را در مقاصد دین و دنیا و مبدأ و
معاد بکتاب و شریعت بطریق ارشاد و سداد خوانده است و وجه تعلق و تخلق ظاهر است * الصبور * صبر در لغت شکیبائی
کردن و صبور آنکه در گرفت گناه کاران شتابی نکند و در عقوبت انتقام ایشان تعجیل ننماید و صبور نزد یک بمعنی حلیم
است و فرق آنست که صبور مشعر است باآنکه اگر چه اکنون صبر کرد ولیکن در آخرت میگیرد و حلیم مطلق است و بعضی
گفته اند که در صبور خوف عذاب غالب است و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبر دهنده است
صبر دهنده مر بنده را بر بلا و مصیبت و صبر دهنده بر تحمل بار امانت و صبر دهنده بر مخالفت هوا و شهوت و
صبر دهنده بر مشقت ادای عبادت او سبحانه و بنده باید که در جمیع بلاها و زحمتها و فرقتها صبرا زوی خواهد
و از بی فرمانی وی دور باشد * حکایت * آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکه معظمه بودم درویشی دیدم
که به مسجد حرام در آمد و طواف کرد و رقعه از جیب بیرون آورد و در وی نگریست و برفت روز دیگر همچنان
کرد و برفت چند روز مراقب حال او بودم بر همان منوال می آمد و میرفت روزی در آمد و طواف کرد و در رقعه نظر
کرد و جان بحق تسلیم کرد برخاستم و رقعه را دیدم نوشته بود وَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعْیُنِنَا و تعلق آنست که در همه کارها
سبکی و شتابی نکند و آرام و تمکین ورزد و در رنج فراق پناه و بامید وصال بر دود رد اشتیاق را بدکر محبوب درمان کند
تا بمقصود برسد و مظفر و منصور گردد رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا
وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ یکی از مشایخ گفته است جام صبر بیاشام اگر کشته شوی شهید شوی و اگر زنده
مانی سعید باشی (بیت) صبری کنیم تا کرم او چه میکند * با این دل شکسته غم او چه میکند * عیسی دم است نفس و هوا پیش او
بکش * وانگه نظاره کن که دم او چه میکند * تمام شد شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث ورود یافته * رواه الترمذی *
روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود * والبیهقی فی الدعوات الکبیر * و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن
دعوات کبیر است * وقال الترمذی * و گفته است ترمذی * هذا حدیث غریب * و در روایت ابی هریره غیر این اسما نیز آمده
چنانکه الاحد المنعم الرب المعطی یاد ربدل بعضی ازین اسماء یا زیاده بران و برین تقدیر زیاده بر نود و نه میشود و حق آنست
که اسماء الهی در کتاب و سنت زیاده بران آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منحصر در نود و نه نیست مگو باعتبار اختصاص
خاصیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد والله اعلم * وعن بریدة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول *
و روایت است از بریده اسلمی که آنحضرت شنید مردی را که میگفت * اللهم انی اسالک بانک لا اله الا انت الاحد الصمد
الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد * خدایا من میطلبم از تو بوسیله این که تو خدا هستی یگانه که قصد کرده میشود بسوی
وی در تمامهٔ حوائج آن کسی که نزاید و نزائیده شد و نیست مر او را همتا هیچ یکی * فقال * پس گفت آنحضرت * دعا الله
باسمه الاعظم * خواند آن مرد خدا را بنام وی که بزرگتر است از همه نامها * الذی اذا سئل به اعطی * آن نامی که چون

خواسته شود بان نام میدهد خدای تعالی آن خواسته شده را * واذا دعی به اجاب * وچون دعا کرده شود بان نام قبول
میکند دعا را و اینجا فرق نهاده اند در سوال و دعا سوال طلبیدن وخواستن است چنانکه گوید اللهم اعطنی واعطاء اندرین
آن رد ناخوانده اند و دعا ندا کردن است چنانکه گوید یا الله و اجابت قبول آن چنانکه فرماید لبیک عبدی وسوال و دعا بمعنی
یکدیگر نیز می آیند * رواه الترمذی وابوداود * وبدانکه بتحقیق وارد شده است اقوال مختلفه از علماء در اسم اعظم و
ذکر کرده است سیوطی در رساله مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم که بعضی برآنند که اسماء الهی همه اعظم اند
روا نیست تفضیل بعضی از آنها بر بعضی ونسبت کرده میشود این قول را بشیخ ابوالحسن اشعری وقاضی ابوبکر باقلانی وجماعت
غیر ایشان وایشان میگویند آنجا که ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد باسم اعظم عظیم است وطبرانی گفته است که اختلاف
کرده شده است در تعیین اسم اعظم ونزد من آنست که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این
اسم اعظم است و اسمی دیگر از وی اعظم نیست وگویا که وی قائل است که همه اسماء را اعظم توان گفت پس اعظم راجع
بمعنی عظیم کرده و ابن حبان گفته که اعظمیتی که وارد شده است در اخبار مراد بان مزید ثواب است مر داعی را بدان
ومثل اینمعنی در آیات قرانی نیز جاریست که قراءت ببعضی از آیات موجب مزید ثواب است اگرچه در حد ذات همه عظیم
اند که کلام خدا اند و بعضی گفته اند که تعیین آن در علم الهی است جزوی کسی نداند چنانکه در لیلة القدر وساعة
الجمعه گفته اند و بعضی تعیین نیز کرده اند نظر بظاهر احادیثی که وارد شده است در ان یکی از ان حدیث بریده است
که مذکور شد که اسم اعظم لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد وسیوطی از شیخ ابن حجر نقل کرده
که وی گفته است که این قول ارجح است از حیثیت سند از هرچه وارد شده است درین باب و دیگر حدیث انس است که
مولف گفته * وعن انس قال کنت جالسا مع النبی * گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فی المسجد
در مسجد * ورجل یصلی * وحال آنکه مردی نماز میکرد * فقال * پس گفت آن مرد * اللهم انی اسالک بان لک الحمد *
خداوندا سوال میکنم من بوسیله آنکه مر تراست همه ستایشها * لا اله الا انت * نیست هیچ معبود بحق مگر تو * الحنان
المنان * مهربان نعمت دهنده * بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یاحی یا قیوم * ومعانی اینها در ذکر
اسماء گذشت * اسالک * سوال میکنم ترا * فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی به اجاب *
واذا سئل به اعطی رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة * دیگر حدیث اسماء که مؤلف گفت * وعن اسماء
بنت یزید * صحابیه جلیله انصاریه از خداوندان عقل ودین حاضر شد تبوک را وکشت نه کافر را بچوب خیمه رضی الله
عنها * ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اسم الله الاعظم فی هاتین الآیتین * گفت آنحضرت اسم اعظم درین دو آیت
است * والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم وفاتحة آل عمران * ودر اول سوره آل عمران که این است
* الم الله لا اله الا هو الحی القیوم رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة والدارمی * پس اسم اعظم باین روایت الرحمن
الرحیم والحی القیوم باشد * وعن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة ذی النون اذ دعا ربه وهو فی بطن
الحوت * دعای یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که دعا کرد وحال آنکه در شکم ماهی بود که دعا اینست * لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین لم یدع بها رجل مسلم فی شیء * دعا نکرد بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیزی * الا استجاب له *
مگر آنکه قبول کرد خدای تعالی دعای اورا * رواه احمد والترمذی * پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین است اگرچه صریح درین حدیث نفرمود که این اسم اعظم است ولیکن استجابت دعا حتما نشانی
از خواص اسم اعظم است با رعایت اداب وشروط که قرار یافته است ودر بعضی روایات صریح نیز آمده

* الفصل الثالث * عن بریدة رضی الله عنه قال دخلت مع رسول الله * گفت بریده درآمدم با پیغمبر خدا * صلی الله
علیه وسلم المسجد عشاء * مسجد را در وقت عشا * فاذا رجل یقرأ ویرفع صوته * پس ناگاه مردی می خواند وبلند میکند

ایا میگوئی تو که این مرد ریائی است * قال بل مؤمن منیب * گفت آنحضرت بلکه مسلمان رجوع کننده بخدا ایا رروی آرنده باو است * قال * گفت بریده * ابو موسی الاشعری یقرأ ویرفع صوته * ابو موسی اشعری میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آمدم که در مسجد مذکور بود * فجعل رسول الله * پس گشت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یتسمع لقراءته * می شنید قراءت او را گوش می نهاد آنرا * ثم جلس ابو موسی یدعو * پستر نشست ابو موسی اشعری در حالیکه دعا میکند * فقال * پس گفت * اللهم انی اشهدک انک انت الله * خداوندا من گواه میگیرم ترا که توئی خدا * لا اله الا انت * نیست معبود بحق مگر تو * احدا صمدا * بنصب و در روایت برفع آمده * لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لقد سال الله باسمه الذی اذا سئل به اعطی واذا دعی به اجاب قلت * گفت بریده گفتم من * یا رسول الله اخبره بما سمعت منك * ایا خبر دهم من ابو موسی را بچیزی که شنیدم از تو * قال نعم * گفت آنحضرت آری خبر ده او را * فاخبرته بقول رسول الله * پس خبر دادم من او را بقول پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق * پس گفت ابو موسی مرا تو امروز مرا برادر دوستی * حدثتنی بحدیث رسول الله * حدیث کردی تو مرا بحدیث پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * یعنی این حدیث که در وی بشارت استجابت است اما مطلق حدیث آورد اشارت کرد که موجب اخوت و صداقت مجرد بحدیث نبوی صلی الله علیه وسلم است * رواه رزین * آنچه مولف آورده از احادیث اینست و در رینجا اقوال دیگر است بعضی بسم الله الرحمن الرحیم گفته و بعضی الله گفته اند روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید بعضی هو گفته و بعضی الحی القیوم و بعضی مالك الملك و بعضی کلمهٔ توحید و بعضی الله لا اله الا هو رب العرش العظیم و فخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین رضی الله عنه که وی سوال کرد از حضرت عزت که تعلیم کند او را اسم اعظم پس نمود او را در خواب که اسم اعظم لا اله الا الله است و بعضی گفته اند که اسم اعظم مخفی است در اسمای حسنی مؤید است این قول را حدیث عایشه که وی چون دعا کرد ببعضی اسمای حسنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسم اعظم در این اسما است که دعا کردی بان و بعضی اللهم گفته اند زرکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده که گفته اند که هر کسیکه اللهم گفت دعا کرد خدا را بجمیع اسما و مثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی الم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از اسمای الهی که بخوانند او را بنده بطریق حضور و استغراق چنانکه در باطن او در آن حالت غیر حق تعالی نباشد هر کرا این حالت دست داد مستجاب شد دعای او البته و این قول از امام جعفر سلام الله علیه و علی ابائه الکرام و از شیخ جنید و غیروی رضی الله عنهم منقول است و ابن نعیم در حلیه از ابا یزید بسطامی آورده که شخصی از وی از اسم اعظم سوال کرد فرمود آنرا حدی محدود نیست آن فراغ قلب تست بوحدانیت حق و چون باینحال باشی قصد کن بهر اسمی که باشد میروی بوی بمشرق و مغرب و از ابی سلیمان دارانی آورده که گفت پرسیدم بعضی مشائخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفتم نعم گفت وقتی که بینی دل خود را که اقبال کرده بخدا و رقیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم است و از ابی الربیع سایح آورده که پرسید از وی مردی که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا و گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم از عارف همچو کن است از پروردگار تعالی و تقدس والله اعلم

* باب ثواب التسبیح والتحمید والتهلیل والتکبیر * تسبیح بپاکی تنزیه کردن و بپاکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و مکرر و باین معنی است اشتقاق محمد که محمود است مکرر و تکبیر کبیر و بزرگ گردانیدن و تهلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان اعداد بشارات که وارد شده است در ثواب سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و تهلیل مشتق از لا اله الا الله است و عرب چون بسیار کرده استعمال ایشان دو کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یك کلمه را ببعض حروف کلمهٔ دیگر مثل

حمد له وحوقله وبحمله ومیگوینند فیقال الرجل وفلان بقتی که کوید لا اله الا الله وحیعل وقتی که کوید حی علی الفلاح
* الفصل الاول * عن سمرة * بفتح سین وضم میم * بن جندب * بضم دال وفتح آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث
* قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع * فاضلتر وزیاده تر از روی ثواب چهار کلمه اند * سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وفی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
لا یضرک بایهن بدءات * زیان نمیکند ترا بهر کدام ازین کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل است
در افادهٔ مقصود که جلال حق وکمال اوست وتقدیم وتاخیر در ان تفاوت نمیکند ولیکن این ترتیب را معانی متناسبه است زیرا که
ناظر در معرفت خدا بحسب تنزیه وی می یابد بعد از ان منحصر می یابد نعم وکمالات در ذات تقدس وی تعالی بعد از ان
منکشف میکردد بروی توحید بعد از ان عاجز می یابد خود را از ثنا وتوحید پس میکوید الله اکبر کذا قال الغزالی
ومراد احبیت است بعد از کلام خدا وخود این کلمات نیز از قرآنند جز کلمه رابع وفی روایتی آمده است افضل الذکر
بعد کتاب الله * رواه مسلم * وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقول سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر احب الی مما طلعت علیه الشمس * هر اینه گفتن من این چهار کلمه را دوست داشته
شده تر است بسوی من از هر چیزی که بر آمده است بروی آفتاب یعنی دنیا وما فیها کویا که این کنایت است از همه مخلوقات
ومخصوص نیست احبیت نسبت بسفلیات زیرا که ذکر خدا افضل واحب است از تمامه عالم * رواه مسلم * وعنه * وهم از
ابی هریره است * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال * کسی که بکوید * سبحان الله وبحمده فی یوم مائة مرة *
در روزی صد بار * حطت خطایاه * افکنده شود وکم کرده شود کناهان او * وان کانت مثل زبد البحر * اکرچه باشد کناهان
او مانند کف دریا در کثرت * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح وحین یمسی *
کسی که بکوید در هنکامی که صبح کند ودر هنکامی که شام کند یعنی در صبح وشام کوید * سبحان الله وبحمده مائة مرة *
صد بار * لم یات احد یوم القیمة بافضل مما جاء به * نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر از انچه آورده است وی
آن عمل را * الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه * مکر یکی که گفته است مانند آنچه گفته است وی یا زیاده کرده است بر
انچه وی گفته است * متفق علیه * اینجا دو اشکال می آرند یکی آنکه از ظاهر عبارت این مفهوم میشود که هر که گفت مانند آنچه
وی گفت وآورد مثل آنچه وی آورده باشد نه افضل از ان واین ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تحدیدات شرع
در اعداد جائز نیست چنانکه در چهار رکعت ظهر پنج رکعت کزارد مثلا پس زیاده آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکه
تقدیر کلام ومعنی وی آنست که نیارد مساوی آنچه وی آورده ونه افضل از انچه وی آورده مکر کسی که گفت وی انچه گفت
پس وی مساوی آورد یا کسی که زیادت گفت از انچه وی گفت پس وی افضل از ان آورده جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت
بر تقدیری جایز نیست که از شارع اجازت وتجویز در زیادت نیامده است ودر حدیث چون تصریح بزیادت کرد جواز آن
معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ظهر نباشد بلکه مثل آن که در نماز تهجد یا در ضحی هشت رکعت
آمده است واکر تا سیزده ودوازده بکذارد نیز جایز است بلکه افضل است وتواند که مراد بما زاد اعمال خیر دیکر باشد
نه نفس تسبیح فافهم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی
الرحمن * دو کلمه اند سبک بر زبان کران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی رحمان آن دو کلمه کدام است
* سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم متفق علیه * وعن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال * روایت است از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آنحضرت پس گفت آنحضرت * ایعجز احدکم
ان یکسب کل یوم الف حسنة * آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکه کسب کند هر روز هزار نیکی * فساله سائل من جلسائه کیف
یکسب احدنا الف حسنة * پس پرسید آنحضرت را پرسنده از همنشینان وی صلی الله علیه وسلم چکونه کسب

کند یکی از ما هزار نیکی را یعنی هر روز * قال یسبح مائة تسبیحة * گفت آنحضرت تسبیح گوید صد بار * فیکتب له الف
حسنة * پس نوشته میشود مر او را هزار نیکی زیرا که هر نیکی را ده حسنه است * او یحط عنه الف خطیئة *
یا افکنده شود از وی هزار گناه این نیز حکم کتاب هزار حسنه دارد و از آنچه تقریر کرده شد ضمیر جالسا له بانحضرت رسد
اما اطلاق این لفظ در اسناد بمانوس و معهود نیست و تواند که ضمیر بسعد ابن وقاص رود و این قول راوی سعد بود گویا که
کسی از هم نشینان وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم * رواه مسلم و فی کتابه فی
جمیع الروایات عن موسی الجهنی او یحط * و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسی جهنی بضم جیم و فتح ها که از ثقات
است او یحط آمده بکلمه او برای تردید چنانکه تقریر کرده شد * قال ابوبکر البرقانی * گفت ابوبکر برقانی بفتح با و ضم و کسر
آن نسبت ببرقان که نام قریه ایست از خوارزم * رواه شعبة و ابو عوانة و یحیی بن سعید القطان عن موسی * روایت کرده
اند این حدیث را این ائمه از موسی جهنی مذکور * فقالوا و یحط بغیر الف * پس گفته اند و یحط بواو بی الف پس هم کتابت
الف حسنه میشود و هم حط الف خطیئة و تنها هر دو این است زیرا که حسنات دور میکنند سیئات را * هکذا فی کتاب الحمیدی *
هم چنین بیان کرده است حمیدی در جمع بین الصحیحین * وعن ابی ذر رض قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای
الکلام افضل * گفت ابوذر که پرسیده شد آنحضرت را که کدام کلام فاضلتر است * قال ما اصطفی الله لملائکته * گفت
آنحضرت فاضلترین کلام کلامی است که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی مر فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید
میکنند او را بدان کلام تلمیح است بقول حق سبحانه و تعالی و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک زیرا که این بتعلیم وی تعالی
است مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام است * سبحان الله و بحمده * رواه مسلم * وعن جویریة *
بضم جیم و فتح را و سکون تحتانیه که یکی از امهات المومنین است * ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج من عندها بکرة *
روایت است از جویریه که آنحضرت بیرون آمد از نزد وی بامداد * حین صلی الصبح * هنگامی که گزارد آنحضرت نماز
بامداد را * وهی فی مسجدها * بفتح جیم و حال آنکه جویریه در مسجد خانه خود بود یعنی در جای که نماز گذارده
بود نشسته ذکر و تسبیح میکرد شاید که مراد مکانی است که ساخته بود در خانه خود برای نماز گزاردن و آن را مسجد
گاهی بکسر جیم نیز میگویند * ثم رجع * بعد تر باز گشت آنحضرت و بر سر وی آمد * بعد ان اضحی * بعد از آن که چاشت کرد آنحضرت
یعنی در آمد وقت چاشت * وهی جالسة * و حال آنکه جویریه نشسته بود * قال ما زلت علی الحال التی فارقتک علیها * گفت
آنحضرت آیا همیشه هستی تو بر حالتی که جدا شدم از تو بر آن حال یعنی از وقت صبح تا الآن که وقت چاشت است بر حال خودی
و نشسته ذکر میکنی * قالت نعم * گفت جویریه آری بر همان حال خودم * قال النبی * گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم لقد قلت
بعدک اربع کلمات ثلث مرات * هر آینه گفتم من بعد از تو یعنی بعد از برآمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار * لو وزنت بما قلت منذ
الیوم * این چنین کلمات اند که اگر بر کشیده شوند و مقابل کرده شوند بچیزی که گفتهٔ و خواندهٔ تو امروز * لوزنتهن * هر آینه
برابر می آیند این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات که گفتهٔ تو * سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضی نفسه و زنة عرشه و مداد
کلماته * چهار کلمه است که مفید مبالغه و کمال اند و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها زاید بر آن نیست یعنی تسبیح و تحمید
میگویم ترا بشمار مخلوقات تو که بی شمار و بی اندازه اند چندانکه موجب رضای تو شوند و بوزن عرش تو که عظیم است و مداد
کلمات تو که مراد کلام او است یا اسما و صفات او یا علم او است * رواه مسلم * وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قال * کسی که بگوید * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر مائة مرة *
صد بار * کانت له عدل عشر رقاب * باشد مر او را ثواب برابر ده برده که آزاد کند و عدل بکسر عین و فتح آن هر دو روایت
است بمعنی مثل و برابر چیزی و بعضی گفته اند بفتح برابر چیزی از غیر جنس وی و بکسر از جنس * وکتب له مائة حسنة *
و نوشته شود برای وی صد نیکی * ومحیت عنه مائة سیئة * و محو کرده شود از وی صد بدی این حدیث موید آنست که در

حدیث سعد بن ابی وقاص است و لیحطّ او اوتی الف است * وکانت له حرزا من الشیطان یومه ذلک * و باشد این کلمات مر او را پناه از شیطان و شر وی در آن روز که گفته است این کلمات را * حتی یمسی * تا آنکه شبانگاه کند حرز بکسر حاء اعتوا روتعویذ * ولم یأت احد بافضل مما جاء به الا رجل عمل اکثر من ذلک * و نیارد هیچ یکی عملی فاضلتر از آنچه آورده است او مکرر مردی که عمل کرده بیشتر از آنچه او کرده از جنس همین تسبیح یا دیگر از اعمال و این حدیث از اشکال اول که در حدیث ابی هریره می آید سالم است * متفق علیه * وعن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر * گفت ابوموسی اشعری بودیم ما با آنحضرت در سفری * فجعل الناس یجهرون بالتکبیر * پس در ایستادند مردم که آواز بلند میکنند بتکبیر * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم * ای مردم نرمی کنید بر اتمام خود و تعب نکشید به بلند کردن آواز و درین اشارت است که منع از جهر برای آسانی و نرمی است نه از جهت نامشروعیت ذکر جهر و حق آنست که ذکر جهر مشروع و مامنعا بی شبهه مگر بعارض و این زاد در رساله اوراد اثبات نموده ایم پس از آن تاکید کرد منع را بقول خود * انکم لا تدعون اصم ولا غائبا * بدرستیکه شما نمیخوانید کر را و نه غائب را * انکم تدعون سمیعا بصیرا * بدرستیکه شما میخوانید شنوای بینا را * وهو معکم * و او با شما ست بعلم و حضور و زیادت بصیر با آنکه حاجت بدکر او نیست بمناسبت سمیع است که هر دو را اکثر مواضع معا ذکر کرده اند و یا وجود آن اشارت است بانکه وی می بیند شما را و میداند احوال شما را از هیئت شما و صورت شما و طیبی گفته که بصیر بجهت آن زیاده کرد که سمیع بصیر ادراک کننده تر است از سمیع اعمی فافهم * والذی تدعونه اقرب الی احدکم من عنق راحلته * و آنکه میخوانید شما او را نزدیکتر است بیکی از شما از گردن شتر وی * قال ابوموسی وانا خلفه * گفت ابوموسی اشعری و من پس آنحضرت بودم بر شتر یا پیاده * اقول * میگویم * لا حول ولا قوة الا بالله فی نفسی * در نفس خود آهسته * فقال * پس گفت آنحضرت * یا عبد الله بن قیس * اسم ابوموسی اشعری است * الا ادلک علی کنز من کنوز الجنة * آیا راه نمائم ترا بر گنجی از گنجهای بهشت * فقلت بلی * پس گفتم من آری بنما * یا رسول الله قال * گفت آنحضرت * لا حول ولا قوة الا بالله * آن گنج از گنجهای بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن این کلمه مرگوینده خود را ثوابی می بخشد که مثل گنجهای دنیا است بلکه گنجهای دنیا در جنب آن لاشی است و مشایخ گفته اند که هیچ ذکر معین و ممد تر بر عمل از این کلمه نیست که معنی آن تبری است از حول و قوت خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس است در وقتی که این فقیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبد الوهاب میخواند و از کیفیت و حقیقت این گنج پرسید فرمودند همانجا معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی حاجت بحث نیست * متفق علیه

الفصل الثانی

* عن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال * کسیکه گوید * سبحان الله العظیم وبحمده غرست له نخلة فی الجنة * نشانده شود برای او درخت خرما در بهشت * رواه الترمذی * وعن الزبیر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه * نیست هیچ صباحی که صبح میکنند در وی بندگان * الا منادٍ ینادی * مگر آنکه آواز کنند آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند * سبحوا الملک القدوس * تسبیح و تنزیه کنید مر آن را که پادشاه مالک الملک پاک از جمیع نقایص است و بگوئید سبحان الملک القدوس * رواه الترمذی * وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله * فاضلترین ذکر لا اله الا الله است اگرچه اذکار بسیار است و هرچه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است ولیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن صحیح نه و اشتغال و مداومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار غریب است در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سری که مودع است در دل و لهذا اختیار کرده اند مشائخ آن را در تربیت مریدان * وافضل الدعاء الحمد لله * و فاضلترین دعاها الحمد لله است تسمیه حمد بدعا بجهت آنست که ثنا بر کریم در معنی دعا و سوال است و افضل از جهت آن شد زیرا که حمد خدا که منعم حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد راس شکر است و شکر

موجب مزيد نعمت است * رواه الترمذي و ابن ماجة * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الحمد راس الشكر * حمد سر شكر است زيرا كه شكر تعظيم منعم است و حمد بلسان اظهر و اعدل است بر آن اما فعل قلب پس است
در دلالت افعال جوارح زيرا كه شكر تعظيم منعم است يا بمحبت داشتن بدل يا ثنا كردن بر زبان يا خدمت كردن باعضا
و در دلالت افعال جوارح تصور و اشتباه است * ما شكر الله عبد لم يحمده * شكر كامل نگفت خدا را بنده كه حمد نگفت او را
درين كلام اشارت است بانكه آدمي بايد كه با وجود تصفية باطن حفظ ظاهر نيز بكند و با تنوير قلب تكميل آن بفعل زبان
نيز نمايد تا ظاهر و باطن كمال و تمام پذيرد * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول من
يدعى الى الجنة يوم القيمة الذين يحمدون الله في السراء والضراء * نخستين كسانيكه خوانده و برده شوند بسوي بهشت
روز قيامت آنكسانى اند كه حمد و شكر ميكويند خدا را در خوشي و ناخوشي كنايت است از جميع احوال * رواهما البيهقي
في شعب الايمان * وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال موسى عليه السلام يارب علمني
شيئا اذكرك به * گفت آنحضرت گفت موسي عم اي پروردگار من بياموز مرا چيزي كه ذكر كنم ترا بدان چيز * او ادعوك به *
يا بخوانم ترا بدان چيز شك راويست كه اذكرك به گفت يا ادعوك به گفت و در بعضي نسخ و ادعوك به است بواو پس
مطلوب ذكر و دعا هر دو بود * فقال * پس گفت پروردگار تعالى * يا موسى قل * اي موسى بگو * لا اله الا الله فقال * پس گفت
موسى * يا رب كل عبادك يقول هذا * اي پروردگار من هر بنده تو ميگويند اين را * انما اريد شيئا تخصني به * ميخواهم
من مر چيزي را كه مخصوص و ممتاز گرداني تو مرا بدان چيز يعني ذكري و دعاي خاص فرمائي كه ديگران با من شريك در آن
نباشند * قال * گفت پروردگار تعالى * يا موسى لو ان السموات السبع وعامرهن غيري * اگر ثابت شود كه هفت آسمان
و آباد دارندگان آنها جز من يعني تمامة اهل آسمانها از ملايكه و استثناي حق تعالى از عامر سموات بطريق مجاز و اتساع
است و عامر بمعني اصلاح دهنده و نگاهدارنده از خلل و اختلال نيز آمده و بدين معنى استثناي وي تعالى بر حقيقت است
* والارضين السبع * و هفت زمين و عامر زمينها را ذكر نكرد از جهت قلت يا اكتفا كرد بذكر عامر سموات * وضعن في كفة *
نهاده شوند اين آسمانها و زمين هاد ريك پله ترازو * ولا اله الا الله في كفة * و نهاده شود لا اله الا الله در پله ديگر
از ترازو * لمالت بهن * هر آينه ميل مي كند كلمة لا اله الا الله و راجح مي آيد از آسمانها و زمينها و اهل آنها * رواه في شرح السنة
* وعن ابي سعيد وابي هريرة رضي الله عنهما قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال * كسيكه بگويد * لا اله الا الله والله اكبر
صدقه ربه * تصديق ميكند و راست گو ميكرداند او را پروردگار او * وقال * و ميگويد پروردگار * لا اله الا انا وانا
اكبر * نيست اله مگر من و من بزرگترم * واذا قال * و چون ميگويد بنده * لا اله الا الله وحده لا شريك له يقول الله *
ميگويد خداي تعالى * لا اله الا انا وحدي لا شريك لي واذا قال * و چون ميگويد بنده * لا اله الا الله له الملك وله
الحمد قال * ميگويد خداي تعالى * لا اله الا انا لي الملك ولي الحمد واذا قال * و چون ميگويد * لا اله الا الله ولا حول
ولا قوة الا بالله قال * ميگويد خداي تعالى * لا اله الا انا ولا حول ولا قوة الا بي * يعني مقرر ميدارد پروردگار تعالى
اين اقوال بنده را و ميگويد موافق آنچه ميگويد بنده و قبول ميكند از وي و درين فضيلت است مر اين كلمات را * وكان يقول *
و بود آنحضرت كه ميگفت * من قالها في مرضه * كسيكه بگويد اين كلمات را در بيماري خود * ثم مات * پس بميرد در آن بيماري
* لم تطعمه النار * نميخورد او را آتش دوزخ * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه انه دخل
مع النبي صلى الله عليه وسلم على امرأة * روايتست از سعد بن ابي وقاص كه وي درآمد با آنحضرت بر زني و در بعضي روايات
آمده است كه آن زن از امهات المؤمنين بود جويريه يا غيروي والله اعلم * وبين يديها نوى * و پيش آن زن خستهاي خرما
بود * او حصى * يا سنگريزها بود شك راويست * تسبح به * تسبيح ميكرد آن زن بان خستها يا بدين سنگريزها تسبيح باين وضع كه
الآن متعارف است در زمان شريف نبود و بعضي خستها يا سنگريزها نگاه ميداشتند و بدان شمار ميكردند و بعضي در رشته ما

درالذكر فيما مضى بحثه وما تند آن كه انحققه السيوطي في رسالة * فقال الا اخبرك بما هو ايسر عليك من هذا او افضل *
شك راوى است پس گفت آنحضرت آيا خبر ندهم ترا اى زن به تسبيحى كه آن آسان تر يا فاضلتر است بر تو از اين تسبيح كردن
به سنگهاى بسيار باعتبار كميت و فاضلتر است از روى كيفيت و آن تسبيح كدام است * سبحان الله عدد ما خلق في السماء *
پاكى ست خدا را عز و جل بشمار هر چيزيكه پيدا كرده است در آسمان * وسبحان الله عدد ما خلق في الارض * و پاكى خدا بشمار
چيزى كه پيدا كرده است در زمين * وسبحان الله عدد ما بين ذلك * و پاكى خدا را بشمار چيزيكه ميان آسمان و زمين است
* وسبحان الله عدد ما هو خالق * و پاكى خدا بشمار هر چيزى كه پيدا كننده است وى تعالى تا ابد * والله اكبر مثل ذلك *
يعنى گفت عدد ما خلق في السماء الى آخره و احتمال دارد كه لفظ مثل ذلك را گفته باشد بجاى عدد ما خلق في السماء الى
آخره والله اعلم * والحمد لله مثل ذلك ولا اله الا الله مثل ذلك ولا حول ولا قوة الا بالله مثل ذلك رواه الترمذي وابو
داؤد وقال الترمذي هذا حديث غريب * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من سبح الله مائة مرة بالغداة * كسى كه بپاكى ياد كند خدا را و بگويد سبحان الله صد بار در بامداد * ومائة بالعشي *
و صد بار در شبانگاه * كان كمن حج مائة حجة * باشد همچو كسى كه گزارده است صد حج اين را از باب الحاق ناقص
بكامل ميدارند از براى مبالغه در بيان فضل اين عمل و بعضى گويند شايد كه تضاعيف اين باصل ثواب آن برصد برابر وجود آن
دلالت دارد بر فضل ذكر خدا و كمال آن و فضل الله واسع * ومن حمد الله مائة بالغداة ومائة بالعشي * و كسى كه حمد بگويد
خدا را و بگويد الحمد لله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه * كان كمن حمل على مائة فرس في سبيل الله * باشد همچون
كسى كه سوار كرده است مردم را بر صد اسپ در راه خدا * ومن هلل الله مائة بالغداة ومائة بالعشي * و كسى كه تهليل كند
و بگويد لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه * كان كمن اعتق مائة رقبة من ولد اسمعيل * باشد مانند كسى كه
آزاد كرده صد بنده را از اولاد اسمعيل عم اختلاف است علما را در استرقاق عرب بعض ميگويند در مشركان ايشان يا قتل
است يا ايمان و اين حديث مثبت قول اول است يا تواند كه كسى بظلم يا بفاد امنعته امير و استرقاق كرده باشد و بعضى گفته
اند كه اين مبالغه است * ومن كبر الله مائة بالغداة ومائة بالعشي * و كسى كه ببزرگى ياد كند خدا را و بگويد الله اكبر
صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه * لم يات في ذلك اليوم احد باكثر مما اتى به الا من قال مثل ذلك * نيارد در آن
روز هيچ يكى عملى بيشتر از آنكه آورده است آنكس آنرا مگر كسى كه گفته است مثل آن * او زاد على ما قال * يا زياده كرده
است بر آن و در اين حديث مثل آنچه گذشت در فصل اول در حديث ابي هريرة سخن است * رواه الترمذي وقال هذا
حديث حسن غريب * وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التسبيح نصف الميزان * سبحان الله
گفتن نيمتر از و اعمال است يعنى تسبيح يكطرف و تمامه اعمال طرف ديگر * والحمد لله يملأه * و الحمد لله گفتن پر ميكند
ميزانرا يعنى حمد تمام ميزان را پر ميكند و فاضلتر است از سبحان الله زيرا كه الحمد لله شكر است بنعمتهاى خدا و شكر
مستجلب مزيد است پس ثواب وى اكثر و اوفر باشد و تواند كه مراد بان آن باشد كه وى معادل و مساوى سبحان الله
است نصف آن و نصف اين و بهر دو ميزان پر مى شود والله اعلم * ولا اله الا الله ليس لها حجاب دون الله * نيست مر اين
كلمه را پرده فرود خداى تعالى * حتى تخلص اليه * تا آنكه ميرسد بسوى خدا و در راه محجوب و موقوف نمى ماند زيرا كه
اين توحيد حق است و توحيد حق بحق است * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وليس اسناده بالقوي * وعن ابي
هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قال عبد * نگفت هيچ بنده * لا اله الا الله مخلصا * بروجه اخلاص
در توحيد * قط * هرگز * الا فتحت له ابواب السماء * مگر آنكه كشاده ميشود مر آن بنده را درهاى آسمان * حتى يفضي الى العرش *
تا آنكه ميرسد بعرش كه مقام كبريا و عظمت حق است كنايت است از رسيدن او بسوى خدا چنانكه در حديثها بيان
گذشت * ما اجتنب الكبائر * ما دام كه پرهيز كند گناهان كبيره را و يكسو شود از آن تقييد او با جتناب كبائر از براى سرعت

قبول و وصول است زیرا که ایمان بیعمل ناقص و عمل بوجود اخلاص است قوله تعالی و العمل الصالح یرفعه * رواه
الترمذی و قال هذا حدیث غریب * وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقیت ابراهیم * که
آنحضرت پیش آمدم ابراهیم علیه السلام را * لیلة اسری بی * در شب اسری که مرا از مسجد حرام بمسجد اقصی بردند که شب
معراج بود * فقال یا محمد اقرأ امتك منی السلام * گفت ابراهیم ای محمد بخوانان امت خود را از جانب من سلام اقرأ
بفتح همزه و کسر را است از اقراء بمعنی خوانانیدن و در بعضی نسخ اقراء بکسر همزه و فتح را از قراءت یعنی بخوان و بگو
امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جای دیگر از کتاب کرده شده است * واخبرهم ان الجنة طیبة التربة *
و خبر ده ایشانرا که بهشت خاک او خوش و پاک است * و عذبة الماء * و شیرین و خوش است آب او * وانها قیعان *
و خبر ده که بهشت یعنی زمینهای او و اصل هموار و مستخالی از درختان که نیست نبات در وی * وان غراسها * و خبر ده
که درختان وی این کلمات است * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر * یعنی درختان بجزای اعمال مردم
در آنجا نشانیده میشود هر کلمه از کلمات مذکوره که کسی میگوید درختی در بهشت برای وی می نشانند و چون درختان جزای این
کلمات اند گویا عین این کلمات اند قیعان جمع قاع زمین همواری زمینی که رستنیها در وی نباشد و غرس درخت نشاندن
و غراس بکسر نهال * رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب اسنادا * وعن یسیرة * بضم تحتانیه اولی و سکون ثانیه
و فتح مهمله و بهمزه مضمومه بیای یا نیز میگویند بنت یاسر صحابیه است * و کانت من المهاجرات * و بود این زن از زنانی که
هجرت کرده بودند از مکه بمدینه و بعضی میگویند از انصار یا تدا است و قول اول صحیح تر است * قالت * گفت یسیرا * قال
لنا رسول الله * گفت ما را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس * بر شما باد ای جماعه زنان که
یاد کنید خدا را بنزاهت و پاکی بگفتن سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح یا گفتن سبحان الملك القدوس یا آنچه در
معنی او است کذا قالوا * واعقدن بالانامل * و عقد کنید و گره بندید بسر انگشتان یعنی بشمرید آنها را و اهل حساب را
عقدها است موضوع از برای اعداد مشهور میان ایشان * فانهن مسؤلات * زیرا که بدرستی که انامل یا اصابع پرسیده
میشوند روز قیامت از آنچه کسب میکنند * مستنطقات * بفتح طا طلب نطق کرده شده و گویا کرده نیده میشوند چنانکه تمامه
اعضا و جوارح گویا می کردند و گواهی میدهند برایشان * فلا تغفلن فتنسین الرحمة * و غافل مباشید ای زنان از ذکر خدا
و تسبیح و تقدیس وی پس فراموش کرده میشوید و محروم کردانیده شوید از رحمت و تنسین بلفظ معلوم نیز روایت
است یعنی در دنیا بپید رحمت را * رواه الترمذی و ابو داود *

الفصل الثالث * عن سعد بن ابی وقاص
رضی الله عنه قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال * گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمد بادیه نشینی
نزد آنحضرت پس گفت * علمنی کلاما اقوله * بیاموزان مرا کلامی و ذکری و دعائی که میگفته باشم من آنرا * فقال قل *
پس گفت آنحضرت بگو * لا اله الا الله وحده لاشریك له الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا سبحان الله رب العالمین لا حول ولا قوة
الا بالله العزیز الحکیم * و در روایت العلی العظیم * قال فهؤلاء لربی فمالی * گفت اعرابی این ذکرها برای خدا است و
حمد و ثنای او است پس چیست برای من که دعا کنم برای خود و خیر خواهم برای خود بدان * فقال قل * پس گفت آنحضرت
بگو * اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی وارزقنی وعافنی شك الراوی فی عافنی * شك کرده است راوی در عافنی که هست یا نیست
* رواه مسلم * وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مر علی شجرة یابسة الورق * آنحضرت گذشت بر
درخت خشك برگ ها * فضربها بعصاه * پس آنحضرت صلعم زد آن درخت را بچوبی که در دست آنحضرت بود * فتناثر الورق *
پس افتاد و پراکنده شد برگها * فقال ان الحمد لله و سبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر تساقط ذنوب العبد *
پس گفت آنحضرت که گفتن این کلمات می افکند گناهان بنده پس میریزد گناهان وی * کما تساقط ورق هذه الشجرة *
چنانکه میریزد برگهای این درخت * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * وعن مکحول عن ابی هریرة قال قال

لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله * روايت كرد مكحول شامي كه از مشاهير تابعين است
از ابي هريرة كه گفت گفت مرا آنحضرت بسيار كو لا حول ولا قوة الا بالله را زيرا كه درين براءت است از حيلهٔ نفس وتوانائي
وي كه مانع است از سلوك طريق فنا وتوكل شيخ امام قطب ابو الحسن شاذلي ره گفت صحبت داشتم در سياحت خود با مردي
پس وصيت كرد مرا كه نيست در اقوال چيزي معين تر ومد تر بر افعال از قول لا حول ولا قوة الا بالله ونيست در
افعال چيزي مدد معين تر از گريختن بسوي خدا واعتصام بفضل وي ومن يعتصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم انتهى
* فانها من كنز الجنة * پس بدرستيكه اين كلمه گنجي از گنجهاي بهشت است * قال مكحول فمن قال * گفت مكحول پس
كسيكه گويد * لا حول ولا قوة الا بالله * نيست حيلت وبازگشتن از معصيت وقدرت وتوانائي بر طاعت مگر بتوفيق خدا
* ولا منجا من الله الا اليه * ونيست رستگاري وگريز از خدا مگر بسوي او ودر بعضي روايات ولا ملجأ نيز روايت كرده اند
ومنجا مقصور است وملجأ مهموز * كشف الله عنه سبعين بابا من الضر ادناها الفقر * گشاده كند ودور كند خداي تعالى
از آنكس هفتاد دراز گزند كه كمترين آن هفتاد درفقر است * رواه الترمذي وقال هذا حديث ليس اسناده بمتصل * وگفته
است ترمذي اين حديثي است كه نيست اسناد وي متصل * ومكحول لم يسمع من ابي هريرة * زيرا كه مكحول نشنيده است
از ابي هريرة ودر كاشف ذهبي گفته كه مكحول روايت ميكند از عايشه رضي الله عنها واز ابي هريرة بطريق ارسال * وعن ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حول ولا قوة الا بالله دواء من تسعة وتسعين داء ايسرها الهم *
اين كلمه دارو است از نود ونه درد كه آسان ترين آن دردها اندوه است مراد درد هاي باطني است از گرفتاري نفس و
بند خود بيني وخود پرستي وشرك خفي يا عام تر از باطني وظاهري وهذا اظهر * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم الا ادلك على كلمة من تحت العرش من كنز الجنة * وهم از ابي هريرة است كه گفت آنحضرت ايا راه ننمايم ترا بر كلمهٔ كه
نازل شده است از زير عرش كه مقام خاص كبرياء وعظمت وقدرت حق سبحانه است كه آن كلمه از گنج بهشت است وآن كلمه
كدام است * لا حول ولا قوة الا بالله يقول الله تعالى * ميگويد خداي تعالى يعني در وقتي كه ميگويد بنده اين كلمه را
* اسلم عبدي * اسلام آورد وانقياد وطاعت كرد بندهٔ من باعتقاد واخلاص * واستسلم * وتفويض كرد امر خود را يا
امور كاينات را بسوي من وبعضي گفته اند اسلم واستسلم بيك معني است ومقصود از تكرير تاكيد وتقرير است * رواهما البيهقي
في الدعوات الكبير * روايت كرد اين دو حديث را بيهقي در دعوات كبير * وعن ابن عمر رضي الله عنهما انه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم سبحان الله هي صلوة الخلائق * اين كلمه صلوة تمامهٔ خلق وعبادت ايشان است زيرا كه خلائق همه
به تسبيح وتنزيه الهي قائل وناطق اند چنانكه فرموده وان من شيء الا يسبح بحمده وجاي ديگر فرموده كل قد علم صلوته
وتسبيحه خواه بلسان حال يا قال * والحمد لله كلمة الشكر * والحمد لله كلمهٔ شكر است كه هر چيز وهر كس شكر نعمت الهي
ميگويد * ولا اله الا الله كلمة الاخلاص * ولا اله الا الله كلمهٔ اخلاص وتوحيد است * والله اكبر تملأ ما بين السماء
والارض * والله اكبر پر ميكند چيزيرا كه ميان آسمان وزمين است زيرا كه كبريا وعظمت الهي را محيط وشامل است
وتواند كه ما بين السماء والارض كنايت از تمامهٔ عالم باشد * واذا قال العبد * ووقتي كه ميگويد بنده * لا حول
ولا قوة الا بالله قال الله تعالى * ميگويد خداي تعالى * اسلم واستسلم * اسلام آورد واستسلام كرد بندهٔ من * رواه رزين

* باب الاستغفار والتوبة * استغفار در لغت طلب غفر بمعني ستر ودر شرع طلب پوشيدن گناه وبخشيدن آن وتوبه در لغت
بمعني رجوع ودر شرع رجوع از معصيت وپشيمان شدن از آن باصدق عزم بر آنكه باز نگردد وتوبه را گاهي
اسناد كنند بحق تعالى وگويند تاب الله عليه بمعني رجوع برحمت وتوفيق توبه يا رجوع از تشديد بتخفيف يا از
حظر باباحت * واز سيد الطائفه جنيد بغدادي پرسيدند كه توبه چيست فرمود فراموش كردن گناه يعني چنان حلاوت
گناه از دل برايد كه بمنزلهٔ آن شود كه نمي شناسد گناه را واز سهل تستري پرسيدند كه توبه چيست گفت توبه آنست كه

فراموش نکنی گناه را کذا فی التعرف و در شرح تعرف گفته که سهل اشارت کرد باحوال مریدان از جهت خوف عقوبت
و فرط مجاهدات ایشان و جنید اشارت بتوبه محققین کرد که ذکر ذنوب نمیکنند بجهة غلبهٔ عظمت خدا بر دل ایشان و
دوام ذکر ایشان مر او را چه ذکر جفا در حال وفا قبیح است و بعضی گفته اند مراد بنسیان ترک عود است

* الفصل الاول * عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله انی لاستغفر الله واتوب الیه فی الیوم
اکثر من سبعین مرة * فرمود آنحضرت بخدا سوگند هر آینه بدرستی که من استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم بسوی خدای تعالی
در روز بیشتر از هفتاد بار * رواه البخاری * وعن الاغر * بفتح همزه و غین معجمهٔ مفتوحه و تشدید را * المزنی * بضم میم
وفتح زای منسوب بمزینه که قبیلهٔ مشهور است از عرب صحابی است معدود است در اهل کوفه و بعضی گفته اند در اهل
بصره * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی * بدرستی که هر آینه پرده کرده میشود بر دل من وغین
غیم است بمعنی ابر فی الصراح غین ابر و تیرگی و بعضی گفته اند غین ابر رقیق را گویند * وانی لاستغفر الله فی الیوم
مائة مرة * و بدرستیکه من هر آینه استغفار میکنم خدا را در روز صد بار * رواه مسلم * بدانکه علما و عرفا در بیان معنی این
حدیث و در دریافت این سر حیران اند و سزاوار است مر ایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال نیست هیچ یکی
را که بداند حقیقت قلب مصطفوی را و احوالیکه عارض میگردد بر آن و هرچه درین گفته اند و بگویند همه بظن و تخمین
است اگرچه دعوی کشف و یقین کنند مگر آنکه در بواطن بعضی از محققین عارفین از نور همین آنحضرت پرتو افتد والله اعلم
پس بعضی علما گفته اند که این از جهت غم و اندوه است بود در مبدأ و معاد را از آنچه مطلع شده بود وی صلی الله علیه و
سلم از احوال امتان بعد از خود و استغفار هم برایشان بود اما لفظ اتوب الیه که در حدیث سابق گذشت اباکرد از این معنی
دارد و هم چنین حدیث آینده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة فافهم مگر آنکه طلب توبه
توفیق آن باشد مر ایشان را و بعضی میگویند که آن چیزی بود که مشتغل بود آنحضرت بدان از نظر کردن در کار رعایا
و مصالح ایشان در رشد و ارشاد و هدایت و مخالطت ازواج و اکل و شرب و محاربه با اعدای دین تا چنان مینمود که گویا شاغل
است از کمال جمعیت و حضور اگرچه اعظم طاعت و اشرف عبادت بود از جهت علو مقام و رفعت درجت وی فتور در وی
صلی الله علیه وسلم بپروردگار و خلوص قلب و همت وی از هرچه ماسوای اوست و این را گناه میدید و از آن
استغفار میکرد چنانکه گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی از صوفیه گفته اند که این غین انوار بود نه غین
اغیار و باین اشارت است بآنچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده میشد بر قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت
از انوار صفات حق و ترقی میکرد در هر آن درین تجلیات و می شمرد مرتبه تحت را بعد از ترقی بدرجه فوق بمثابهٔ ذنبی
که استغفار کرده شود از آن و هم چنین بود حال قلب شریف وی دائم و انوار صفات همه حجاب ذات اند غایتش آنکه حجاب
نورانی اند و باین اشارت است بقول وی صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و ارفع کلام
در این مقام قول اصمعی است در وقتی که پرسیده شد از معنی این حدیث گفت ای سائل اگر از قلب دیگری می پرسیدی
می گفتم و بیان میکردم آنچه میدانستم اما از حال قلب مصطفی صلی الله علیه وسلم دم نتوانم زد که چیست و حال وی
از جمله متشابهات است که در آنجا دم نتوان زد و شیخ تورپشتی میگوید رحمة الله علیه که بعد از خبر دادن اصمعی را
در رفتن وی بر نهج ادب و اجلال و اعظام و عظم شان وی را که موقع وحی و منزل فرود آمدن قرآن است بعد از آن میگوید
که عادتین مسلک بدو روش میرود یکی آنکه گویم هرگاه قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم تمامترین و کاملترین و روشن ترین
و طاهرترین دلها بود و اعتنا و اهتمام داشت با وجود آن بتشریع ملت و تاسیس سنت ناچار بود او را از فرود آمدن
بحوبهٔ رخص و التفات بعضی حظوظ نفس و ممتحن بود باحکام بشریت و چون ارتکاب میکرد و میگذشت زود میدید چیزی
از آنها که دور ما بود از جهت کمال رقت و فرط نور اینها چه شی چند آنکه رقیق تر و باهرتر زود تاثیرات بروی ظاهر

تر پیداتر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه چیزی از آن میدید آنرا از جمله گناهان می شمرد و از آن استغفار میکرد و ازین باب بود استغفار وی نزد بیرون آمدن از متوضا و میگفت وی صلی الله علیه وسلم غفرانك از جهة نقصان ذکر لسان دوم آنکه گوییم که خدای تعالی چنانکه برگزید اورا از عالمیان و فرستاد برایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان تا منتفع میشوند بوی تا آن زمان که بتمام رسد کار رسالت مهم ارشاد و هدایت و تکمیل و آنحضرت اگر گذاشته میشد بر آنچه بود در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نمی یافت برای تعریف جاهل و تعلیم جاهل پس تقاضا کرد حکمت الهیه که برگماشت نوعی از احتجاب و استتار بر قلب شریف وی تا مشغول گردد باین عالم تا متمر گردد حظ و انتفاع مردم از وی ماوی صلی الله علیه وسلم نسبت بحال خود این را گناه می پنداشت و استغفار میکرد این حاصل کلام توربشتی است و وجه اول راجع بوجهی است که سابقا مذکور شد و وجه ثانی آن نیز موجه است و طیبی نیز دو وجه از افادت شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی دو وجهی است که توربشتی ذکر کرده و در رساله مرج البحرین این وجوه مقرون بحسن تقریر بیان و تحریر نموده شده است و نزد این ضعیف سخن اصمعی از همه خوش تر است والله اعلم

* وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس توبوا الی الله * ای آدمیان توبه کنید و رجوع آرید بسوی خدا * فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة * پس بدرستیکه من توبه میکنم بسوی وی تعالی در روز صد بار * رواه مسلم

* وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما یروی عن الله * روایت است از ابی ذر که گفت آنحضرت در آنچه روایت میکند از خدای تبارک وتعالی * انه قال * که وی تعالی گفت * یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی * ای بندگان من بدرستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام آنرا از ذات خود کنایت است از تنزه و تقدس وی تعالی از ان و ذکر تحریم از جهت مشاکلت است بقول او که فرمود * وجعلته بینکم محرما * و گردانیده ام ظلم را در میان شما حرام کرده شده * فلا تظالموا * پس ظلم نکنید بر یکدیگر و تجاوز نکنید از حد اعتدال و انصاف * یا عبادی کلکم ضال الا من هدیته * ای بندگان من همه شما گمراهید مگر کسی را که راه نمودم من اورا * فاستهدونی اهدکم * پس طلب هدایت کنید از من تا هدایت کنم شمارا * یا عبادی کلکم جائع الا من اطعمته * ای بندگان من همه شما گرسنه اید مگر کسیکه طعام بخورانم من اورا * فاستطعمونی اطعمکم * پس طلب طعام کنید از من تا اطعام کنم شمارا * یا عبادی کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی اکسکم * ای بندگان من همه شما برهنه اید مگر کسیکه جامه پوشانم من اورا پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دهم شمارا یعنی همه از من است چه نعمت دینی که هدایت است و چه نعمت دنیا که طعام و جامه است لیکن اول مخصوص است ببعضی و ثانی عام است همه را پس متوجه نشود سوال که چیست معنی استثناء والا من اطعمته والا من کسوته و حال آنکه آن همه را ثابت است و هیچکس محروم نیست از آن و طیبی گفته است که مراد اطعام و کسوت بسط در رزق و اغنا است فافهم * یا عبادی انکم تخطئون * بضم تا و سکون خا و کسر طا * باللیل والنهار وانا اغفر الذنوب جمیعا * ای بندگان من بدرستیکه شما گناه میکنید شب و روز و من می آمرزم گناهان را همه * فاستغفرونی اغفر لکم * پس طلب آمرزش کنید از من بیامرزم من شمارا * یا عبادی انکم لن تبلغوا ضری فتضرونی * ای بندگان من بدرستیکه شما هرگز نمیرسید گزند مرا تا که گزند رسانید مرا یعنی بمعصیت و ضر گزند رسانیدن بضم ضاد و فتح آن ضد نفع یا بفتح مصدر است و بضم اسم کذا فی القاموس و در مشارق گفته که ضر چون مقرون بنفع شود گفته نشود مگر بفتح * ولن تبلغوا نفعی فتنفعونی * و هرگز نمیرسید سود مرا تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از معصیت بندگان زیانی و نقصانی بدرگاه صمدیت حق نمیرسد و از طاعت سودی و کمالی نه بلکه سود و زیان ایشان است * یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم وانسکم وجنکم * ای بندگان من اگر باشد این که اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما * کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم * باشند بر پرهیزگارترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کرده شود دل یک کسی از شما که متقی ترین دلها باشد و شما همه بر این

صفت باشید * ما زاد ذلك في ملكي شيئا * زياده نميكند آن در ملك بادشاهي من چيزيرا * يا عبادي لو ان اولكم وآخركم وانسكم وجنكم كانوا على افجر قلب رجل واحد منكم ما نقص ذلك من ملكي شيئا * اي بندكان من اكر باشد اين كه اول شما وآخر شما وآدميان شما وجنيان شما باشند بر بيفرماني كنندهٔ وكناه كنندهٔ ترين دل يكمرد از شما كم نكند آن از ملك من چيزيرا * يا عبادي لو ان اولكم وآخركم وانسكم وجنكم قاموا في صعيد واحد * اي بندكان من اكر باشد اين كه اول شما وآخر شما وآدميان شما وجنيان شما بايستند در يكروي زمين * فسألوني * پس سوال كنند مرا بخواهند هرچه بخواهند * فاعطيت كل انسان مسئلته * پس بدهم هر آدميرا خواست اورا * ما نقص ذلك مما عندي * كم نكرد اند آن دادن از آنچه نزد من است از نعمت * الا كما ينقص المخيط اذا ادخل البحر * مكر چنانچه كم ميكرداند سوزن يعني از آب دريا چون در آورده شود در دريا * يا عبادي انما هي اعمالكم احصيها عليكم * اي بندكان من نيست آن عملهاي نيك و بد مكر عملهاي شما كه ميشمارم مي شمارم بر شما * ثم اوفيكم اياها * پستر تمام ميدهم شمارا جزاي آن اعمال را * فمن وجد خيرا فليحمد الله * پس كسي كه بيابد نيكي يا نيك ذره اعمال خود پس بايد كه شكر كويد وثنا كند خدا را كه توفيق آن داد وجزاي خير بران مترتب كردانيد * ومن وجد غير ذلك فلا يلومن الا نفسه * وكسي كه بيابد غير نيكي را در عملهاي خود پس بايد كه نكوهش نكند مكر نفس خود را كه بشومي آن جزاي بد رسيد * رواه مسلم *

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان في بني اسرائيل رجل قتل تسعة وتسعين انسانا * بود در بني اسرائيل مردي كه كشت نود ونه آدميرا * ثم خرج يسأل * پستر بيرون آمد در حالي كه مي پرسيد مردم را از قبول توبهٔ خود يا سوال ميكند مغفرت را از خدا واستغفار ميكند ومعني اول انسب والحق است بقول وي * فاتى راهبا فسأله اله توبة * پس آمد راهبي را پس پرسيد اورا آيا هست مرا از توبه وقبول مي افتد از وي توبه ودر بعضي نسخ الي توبة آيا مراست توبه واين اكرچه بجهت معني ظاهر است اما اول از حيثيت روايت صحيح تر است * قال لا * كفت راهب نيست ترا توبه * فقتله * پس كشت آن مرد راهب را * وجعل يسأل * ودرايستاد كه سوال ميكند مردم را * فقال له رجل ائت قرية كذا وكذا * پس كفت مرا ورا مردي بيا قريه چنين وچنين را كه محل رحمت است ودر بعضي روايات آمده كه در وي صالحي هست يعني در وي كسي است كه حل مشكل تو خواهد كرد * فادركه الموت * پس دريافت اورا امارات وعلامات مرك يعني مركش در رسيد * فناء بصدره نحوها * پس ميل كرد آن مرد بسينه خود بجانب آن قريه يعني در همان حالت در رسيدن مرك سينه را بر زمين كشيده بانجانب رفت نوع ميل كردن وبكراني برخاستن * فاختصمت فيه ملائكة الرحمة وملائكة العذاب * پس پيكار كردند ونزاع نمودند در شان آن مرد فرشتكان رحمت وفرشتكان عذاب فرشتكان رحمت بران شدند كه وي مرحوم ومغفور است وفرشتكان عذاب بران آمدند كه وي مغضوب ومعذب است * فاوحى الله الى هذه ان تقربي * پس وحي فرستاد خداي تعالى بسوي اين قريه كه متوجه شده بود بجانب آن نزديك شو بميت * والى هذه ان تباعدي * ووحي فرستاد بسوي اين قريه ظالمه كه وي از ان هجرت كرده بود كه دور شو از ميت * فقال قيسوا بينهما * پس كفت خداي تعالى فرشتكان را اندازه كنيد وبه پيمائيد مسافتي را كه ميان دو قريه است نسبت بميت كه كدام ازين دو نزديكتر است بميت * فوجد الى هذه اقرب بشبر * پس يافته شد ميت بسوي اين قريه رحمت كه نزديكتر است بيك بدست * فغفر له * پس آمرزيده شد مر اورا واين حديث كمال مبالغه است بسعت رحمت الهي واميد وارى بمغفرت وي تعالى را آن بصدق نيت او بود در توبه واستغفار * متفق عليه *

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده لو لم تذنبوا لذهب الله بكم * سوكند بخداي كه بقاي ذات من بدست قدرت او است اكر كناه نميكنيد شما هر آينه ببرد خداي تعالى شمارا * ولجاء بقوم يذنبون * وهر آينه مي آرد قومي را كه كناه كنند * فيستغفرون الله * پس طلب آمرزش كنند از خدا * فيغفر لهم * پس بيامرزد مر ايشان را مقصود بيان عفو ومغفرت الهي سبحانه است كناهانرا از براي اظهار مقتضاي اسم عفو وغفور (بيت) * كر جرم ز بندكان نيايد * عفو تو جمال كي نمايد * و تا رغبت

کنند در توبه را استغفار نه همت بزرگ ز لوبت وغلام مبالات بد ان زیرا که خدای تعالی نهی کرده است از لوبت وفرصت داده است
پیغمبران را تا باز دارند از ان فافهم وبالله التوفیق * رواه مسلم * وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ان الله یبسط یده باللیل لیتوب مسیء النهار * بدرستی که خدای تعالی فراخ میکرداند دست رحمت خود را بشب تا توبه کند بدی
کننده در روز * ویبسط یده بالنهار لیتوب مسیء اللیل * وفراخ میکند دست خود بروز تا توبه کند بدی کننده شب وبسط ید کنایت
است از توسعه در غفران واظهار کرم * حتی تطلع الشمس من مغربها * تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود
که در ان وقت در وا ماند توبه بسته کرده شود وبیان این در آواخر کتاب شده وبیان علامات ساعت بیاید * رواه مسلم
* وعن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا اعترف * بدرستیکه بنده وقتیکه اقرار میکند
یعنی بگناه خود * ثم تاب * پستر توبه میکند ورجوع می نماید بدرگاه رحمت حق * تاب الله علیه * قبول میکند خدای تعالی
توبه او را ورجوع میکند برحمت بروی * متفق علیه * وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه * کسیکه توبه کند پیش از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود
توبه کند خدای تعالی بروی وقبول توبه او واجب است بفضل الهی وکرم وی * رواه مسلم * وعن انس رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لله اشد فرحا بتوبة عبده حین یتوب الیه * هرآینه خدای تعالی سخت تر است از روی
شادمانی بتوبه بنده خود ورضای وی تعالی از بنده هنگامیکه توبه میکند بنده ورجوع میکند بسوی خدای تعالی
* من احدکم کانت راحلته بارض فلاة * یکی از شما که بود شتر سواری وبارکش وی بر زمین دشت * فانفلتت منه * پس
بر میده وگریخت راحله از وی * وعلیها طعامه وشرابه * وبر ان راحله بود خورش وی وآب وی * فایس منها * پس
نا امید شد آنکس از ان راحله * فاتی شجرة * پس آمد آنکس درختی را * فاضطجع فی ظلها * پس پهلو نهاد در سایه
آن درخت بسبب کوفت وملالت وی * قد ایس من راحلته * در حالی که بتحقیق نا امید شده است از راحله خود * فبینما هو
کذلک اذ هو بها قایمة عنده * پس در اثنای آنکه آنکس هم چنین بر پهلو افتاده بود ناگاه آنکس متلبس وحاضر است براحله
در حالتی که ایستاده است راحله نزد وی * فاخذ بخطامها * پس گرفت مهار راحله را * ثم قال من شدة الفرح * پس
گفت آنکس از سختی شادمانی * اللهم انت عبدی وانا ربک * خداوندا توئی بنده من ومنم خداوند تو * اخطا من شدة
الفرح * خطا کرد آنکس از سختی فرح وگفت تو بنده منی ومنم پروردگار تو بجای آنکه باید گفت تو پروردگار منی
ومنم بنده تو مقصود بیان شدت رضای حق وتشبیه آنست که بفرح شخصیکه گم شده وگریخته خود را یابد وبنده گناهکار بنده
گریخته از پروردگار تعالی است وتوبه حکم باز آوردن وباز یافتن دارد فافهم * رواه مسلم * وعن ابی هریرة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عبدا اذنب ذنبا * بدرستی که بنده از بندگان کرد گناهی * فقال رب اذنبت فاغفره * پس
گفت آن بنده ای پروردگار من گناهی کردم پس بیامرز این گناه را * فقال ربه * پس گفت پروردگار او یعنی با ملایکه * اعلم عبدی
ان له ربا یغفر الذنب ویاخذ به * ایا دانست بنده من که مرا پروردگاریست که می آمرزد گناهان را ومیگیرد بگناه
* غفرت لعبدی * آمرزیدم مر بنده خود را بهمین علم * ثم مکث ما شاء الله * پستر درنگ کرد آن بنده در گناه کردن مدتی
که خواسته بود خدا * ثم اذنب ذنبا * بستر گناه کرد بار دیگر * فقال رب اذنبت ذنبا فاغفره * پس گفت آن بنده درین
بار نیز ای پروردگار من گناه کردم پس بیامرز این گناه را * فقال * پس گفت پروردگار درین بار نیز * اعلم عبدی ان له ربا
یغفر الذنب ویاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا آخر فاغفره لی * درین مرتبه لفظ
آخر ولی زیاده است ودر بعضی نسخ در اول لی ودر دوم آخر ولی نیز موجود است ودر نسخ مصححه همین مقرر است که ذکر
کرده ایم * فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنوب ویاخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء * پس گو بکند بنده هرچه خواهد از
گناهان مادام که استغفار آرد مقصود بیان فضیلت استغفار است وتاثیر وی در غفران نه امر بگناه * متفق علیه * وعن جندب *

بضم جيم وسكون نون وضم دال وفتح آن نام ابوذر غفاريست كه از كبار صحابه وزهاد ايشان است وجندب نام بعضي صحابه
ديكر هم هست وظاهر آنست كه مراد اينجا ابوذر باشد والله اعلم * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حدث ان رجلا قال
والله لا يغفر الله لفلان * روايت است از جندب كه آنحضرت حكايت كرد كه مردي گفت بشدت سوگند كه نمي آمرزد
خداي تعالى مر فلان را ظاهرا آن مرد فاسق مصر بود واين مرد سخن فضول گفت وسوگند خورد كه خداي تعالى او را نمي
آمرزد * وان الله تعالى قال * وبدرستي كه خداي تعالى گفت * من ذا الذي يتالى علي اني لا اغفر لفلان * كيست آنكه سوگند
ميخورد برمن كه نمي آمرزم فلان را يا مراد اين عمل است كه سوگند خورد يعني دروغ گوي ساختم ترا وباطل كردانيدم
سوگند ترا آمرزيدم او را تالي بهمزه وكسر لام مشدده ايلاء سوگند خوردن * فاني قد غفرت له لفلان * پس بدرستيكه
بتحقيق آمرزيدم مر فلان را * واحبطت عملك * وباطل كردانيدم عمل ترا خطاب با نمرد است كه گفت خداي تعالى نمي
آمرزد فلان را يا مراد اين عمل است كه سوگند خورد يعني دروغ گو كردانيدم ترا وباطل كردانيدم سوگند خوردن ترا
وبيامرزيدم او را * او كما قال * يا چنانچه كه گفت راوي با نحضرت اين عبارت را در جاي ميگويند كه راوي را لفظ حديث بعينه
محفوظ نمانده است * رواه مسلم * ودرين حديث زجر است مركسي را كه شخصي حكم كند بعدم مغفرت اگرچه فاسق و
بدكار باشد شايد كه مولي تعالى او را ببخشد واين را بگيرد واز ينجا گفته است (بيت) * نا اميدم مكن از سابقة روز ازل

* توچه داني كه پس پرده كه خوب است وكه زشت * وعن شداد * بشين معجمه وتشديد دال اولى * بن اوس * بفتح
همزه وسكون واو صحابي انصاري برادرزادة حسان بن ثابت او را ويدر او را صحبت است * قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم سيد الاستغفار ان تقول * افضل استغفار اينست كه بگوئي * اللهم انت ربي * خداوندا توئي پروردگار من
* لا اله الا انت * نيست معبودي بحق مگر تو * خلقتني * پيدا كردي تو مرا * وانا عبدك * ومن بندة توام * وانا على
عهدك ووعدك * ومن ثابت ودايمم بر عهد عبوديت كه با تو بسته ام ووعدة كه با تو كرده ام اگرچه وفاي آن از من
نمي آيد يا عهد ووعدة كه تو بفضل وكرم خود براي اهل ايمان وطاعت كرده پس من مقيم ومعتقدم بر عهد تو ومصدقم
بوعدة تو ودل بر بسته بر در اميد نشسته ام اگرچه هيچ طاعتي چنانكه بايد از من نمي آيد * ما استطعت * آنقدر كه استطاعت
دارم وميتوانم نه آنچنانكه كه لائق درگاه تو باشد وادا ي حق تو توانم كرد كه آن مقدور بشر نيست واز طاقت آدمي بيرون
است * اعوذ بك من شر ما صنعت * پناه ميجويم بتو از بدي آنچه كرده ام از گناهان بلكه ازين طاعت صوري كه ميكنم كه از معني
حسن واحسان خالي است ومتضمن دعوي حول وقوت است نعوذ بالله من ذلك * ابوء لك بنعمتك علي * اعتراف ميكنم
براي تو بتواتر فيضان نعمت تو بر من * وابوء بذنبي * واعتراف ميكنم بدوام واستمرار وجود گناه خود وتقصير از شكر نعمتهاي
تو واين معني دائم است بي انقطاع وجود نعمت از جانب مولي وصدور گناه از بنده ودر اخبار آمده است كه پروردگار
تعالى ميگويد كه اي بنده تاكي خير ونعمت من بر تو نازل باشد وشرك وكفران از تو بسوي من صادر گردد دوستي من
محبت و تودد مي كنم بسوي تو با آنكه بي نيازم از تو وتو دشمني كني بمن بمعصيت وبيفرماني با آنكه محتاجي بمن
* فاغفرلي * پس بيامرز مرا * فانه لا يغفر الذنوب الا انت * پس بدرستيكه نمي آمرزد گناهان را هيچكس مگر تو ودرين
غايت عجز واظهار ونهايت ذلت وافتقار وانكسار است ولهذا سيد الاستغفار نام كردند از جهت اجتماع
معاني آن در وي وسيد قوم رئيس ومقدم را گويند كه همه را در حوائج امور رجوع بوي باشد وحاصل معني اين
استغفار اينست كه بنده بايد كه هميشه نظر بر گناهان وتقصيرات خود دارد وفقير صرف ومحتاج محض باشد زيرا كه
اگر تفتيش كند عيوب نفس خود را معلوليت عمل خود داند كه صلاحيت قربت درگاه وقابليت قبول وي ندارد
ولنعم ما قال (بيت) * طاعت ناقص ما موجب غفران نشود * راضيم گرمدد علت عصيان نشود *
وقال آخر (بيت) * گر طاعت خود نقش كنم بر ناني * وآن نان بنهم پيش سگي برخواني *

و آن عملی سالی کرسنه دزنده ابی * ازینکه در آن لسان تزلزل دل ایی * زنعم الله قائله و اکر نور صا عملی خالص کرده و
رحالی صحیح نشود در وقتی که صافی کرد منت وفضل الهی را مشاهده کند و از خود نداند و بدان مغرور نکردد و
خود را اهل و مستحق نداند پس بنده دائم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و رؤیت منت و فضل خدا است و این
از اجل معارف و انفع و اسلم احوال است برای بنده و با وجود آن متمسک بوعدهٔ حق و معتوثق بعهد وی باشد و علامت
آن ثبات و استقامت است بر وفای عهد عبودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا الله تعالی بعد از ان فضیلت این سید الاستغفار
را بیان میکند و میکوید * قال * کفت آنحضرت * ومن قالها من النهار * و کسیکه بکوید این کلمات را در جزوی از روز * موقنا بها *
در حالی که یقین دارنده و اعتقاد آرنده است بآن * فمات من یومه * پس مرد همدران روز * قبل ان یمسی * پیش از آنکه
شام کند * فهو من اهل الجنة * پس آنکس از کسان بهشت است * ومن قالها من الليل وهو موقن بها فمات قبل ان یصبح فهو
من اهل الجنة * و کسیکه بکوید آنرا در جزوی از شب و حال آنکه وی یقین دارنده است بدان پس بمیرد پیش از ان که صبح کند
پس وی از اهل بهشت است * رواه البخاری

* الفصل الثانی * عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم انك ما دعوتنی و رجوتنی غفرت لك علی ما کان فیك * کفت آنحضرت که کفت خدای تعالی
ای فرزند آدم بدرستی که تو مادام که دعا کنی مرا با مرزیدن و امید واری می آمرزم ترا بر هر عملی که باشد در تو
از کناهان * ولا ابالی * و باک ندارم از اینکه کویند چرا کناهکاری را که سزاوار عقاب کناه بود بخشید * یا ابن
آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لك ولا ابالی * ای فرزند آدم اکر برسند کناهان تو بر آسمان
و نواحی آنرا پس طلب آمرزش میکردی تو مرا می آمرزم ترا و باک ندارم و عنان بفتح عین ابر و اضافت ابر باسمان برای
مبالغه در علو و ارتفاع او است و عنان بکسر عین نیز روایت است بمعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون برداری سر خود
را و بنکری بجانب آن و اعنان بمعنی نواحی جمع عنن نیز روایت است * یا ابن آدم انك لو لقیتنی بقراب الارض خطایا * ای
فرزند آدم بدرستی که تو اکر پیش آئی مرا نزدیك به پری زمین از روی کناهان * ثم لقیتنی لا تشرك بی شیئا * پس تر پیش
می آئی مرا در حالیکه شریك نکردانی بمن چیزیرا و کفر نمیورزی بمن * لاتیتك بقرابها مغفرة * هر آینه می آیم من ترا نزدیك
به پری زمین از روی آمرزیدن یعنی هر مقدار که کناه کنی تو بیامرزم من بشرط ایمان بمن و قراب بضم و کسر چیزی که قریب
مقدار چیزی باشد پس قراب ارض قریب پری زمین بود و مشارق کفته که قراب بکسر ظرفیست مثل انبان دراز که در وی
شمشیر با نیام و کارد و تازیانه و مانند آن نکاه دارند و توشهٔ سوار که سبك باشد نیز بردارند و بضم بمعنی قرب و در رحل بضم
است و بکسر نیز آمده است انتهی * رواه الترمذی ورواه احمد والدارمی عن ابی ذر وقال الترمذی هذا حدیث حسن
غریب * وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم انی ذو قدرة علی
مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالی * روایت میکند ابن عباس از آنحضرت که کفت کفت خدای تعالی کسی که دانست که بدرستی که
من خداوند قدرتم بر آمرزیدن کناهان می آمرزم مر آنکس را و باك ندارم * ما لم یشرك بی شیئا * مادام که شریك
نکرداند بمن چیزیرا زیرا که چون میداند که وی تعالی قادر است بر آمرزیدن کناهان امید میدارد او را و هر که امید دارد
کریم را محروم نکرداند او را یا آنکه در ذکر قدرت ایمائی بجواز تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد و هر که بتوسل قادر رو آرد
رحم میکند او را و نیز این شخص مومن است لابد از صفات وی و مومن مغفور است پس ذکر ما لم یشرك در حکم تاکید است
* رواه فی شرح السنة * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجا
* کسی که لازم کیرد استغفار را میکرداند خدای تعالی مر او را از هر تنکی بیرون شدن یا جای بیرون شدن * ومن کل هم
فرجا * و میکرداند او را از هر اندوه کشادکی * ورزقه من حیث لا یحتسب * و روزی میرساند او را از انجا که کمان ندارد
و امید ندارد زیرا که کسی که ملازمت کند استغفار را آمرزیده میشود مر او را کناهان او پس در حکم متقی می باشد که

ميبكنانند اردو حال متقي آنيست كه ذكركرده شد * رواه احمد وابو داود وابن ماجة * وعن ابي بكر الصديق رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اصر من استغفر * اصرار نكرد كسيكه استغفار كرد * وان عاد في اليوم سبعين مرة * واگرچه بازگردد بر معصيت روزي هفتاد بار اصرار دائم بودن ومقيم شدن بر چيزي واصرار بر گناه مذموم است واصرار بر صغيره كبيره است پس ميفرمايد هر كه استغفار ميكند از اصرار مي برايد وبي استغفار مصر است وبعضي گفته اند حد اصرار تكرار ذنب است چنانكه در دل خود بي باكي يابد پس با استغفار اصرار نبود * رواه الترمذي وابو داود

* وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل بني آدم خطاء * اكثر فرزندان آدم كه در حكم كل اند خطا كنندگانند وصيغة مبالغه باعتبار وجود كثرت است في الجملة يا براي مبالغة وخطا ضد صواب واثم وگناه وهر كه هست از آدميان جز انبياء صلوات الله وسلامه عليهم كه معصوم اند از خطا خالي نباشند واگر خطا را شامل صغائر دارند بر قول كسي كه صدور صغيره را از ايشان جائز ميدارد انبيا نيز داخل اين حكم باشند * وخير الخطائين التوابون * وبهترين خطا كنندگان توبه كنندگانند * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي * وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان المؤمن اذا اذنب كانت نكتة سوداء في قلبه * بدرستيكه مؤمن چون گناه ميكند پيدا ميشود نقطهٔ سياه در دل وي ونكتة سوداء بنصب نيز روايت است يعني ميگردد آن گناه سبب پيدا شدن نقطهٔ سياه ونكته بمعني نقطه مي آيد ودراصل اثر چوبي كه بدان زمين بكارند * فان تاب واستغفر صقل قلبه * پس اگر توبه كند واستغفار نمايد زدوده ميشود دل وي وميرود سياهي آن * وان زاد زادت * واگر بيشتر ميكند گناه بيشتر ميشود آن نقطه * حتى تعلو قلبه * تا آنكه بالا مي آيد دل او را ودر ميگيرد تمامهٔ دل را وسياه ميگردد دل * فذلكم الران الذي ذكره الله تعالى * پس آن زنگي است كه ذكر كرده است خدايتعالى وفرموده است * كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون * زنگ گرفته وغالب آمده است بر دلهاي ايشان كارهاي كه ميكردند * رواه احمد والترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح * وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يقبل توبة العبد ما لم يغرغر * بدرستيكه خدايتعالى قبول ميكند توبه بنده را مادام كه غرغره نكند يعني نرسد روح در حلقوم وغرغره آمد شد كردن آواز در گلو وجان در حلق وغرغره در اصل تردد آب در حلق و در وقت مردن در حلق آوازي مثل غرغره پيدا ميشود وظاهر اين حديث آنست كه توبه نزد حضور موت خواه از كفر يا معصيت قبول نمي افتد وظاهر كريمه انما التوبة الآية نيز همين است وليكن بعضي علما بر آن رفته اند كه توبه از معصيت صحيح است نه از كفر پس نزد ايشان ايمان باس غير مقبول است وتوبهٔ باس مقبول * رواه الترمذي وابن ماجة

* وعن ابي سعيد رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان قال وعزتك يا رب لا ابرح اغوي عبادك * بدرستيكه شيطان گفت سوگند بعزت تو اي پروردگار من نميروم از جاي خود كه گمراه ميكنم بندگان ترا * ما دامت ارواحهم في اجسادهم * مادام كه جانهاي ايشان در بدنهاي ايشان است * فقال الرب * پس گفت پروردگار عز وجل * وعزتي وجلالي وارتفاع مكاني * سوگند ميخورم بعزت خود وبزرگي وبلندي مرتبهٔ خود * لا ازال اغفر لهم ما استغفروني * هميشه ام كه مي آمرزم بندگان را مادام كه طلب آمرزش ميكنند از من * رواه احمد * وعن صفوان بن عسال * بفتح عين وتشديد سين مهملتين صحابيست ساكن كوفه مراوزا دوازده غزوه است وگويند عبد الله بن مسعود روايت داردازوي رض * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى جعل بالمغرب بابا عرضه مسيرة سبعين عاما للتوبة * بدرستيكه خداي تعالى گردانيده است درجانب مغرب دري كه پهناي وي مسافت هفتاد سال است مر توبه را * لا يغلق ما لم تطلع الشمس من قبله * بسته نميشود آن در مادام كه نمي برآيد آفتاب از جانب مغرب * وذلك قول الله تعالى * واينست مراد بقول الله تعالى كه فرموده است * يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل * وليكن ظاهر اين اينست در عدم قبول ايمان است كه توبه از كفر است وحديث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانكه گفته شد * رواه

الترمذی وابن ماجة * وعن معوية رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تنقطع الهجرة * بريده نميكردد بر طرف نميشود هجرت * حتى تنقطع التوبة * تا آنكه بريده نميكردد توبه * ولا تنقطع التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها * و بريده نميكردد توبه تا آنكه مي برآيد آفتاب از جانب مغرب خود مراد بهجرت اينجا هجرت متعارف كه از مكه بمدينه باشد نيست زيرا كه منقطع شد بلكه مراد هجرت از ذنوب و خطايا ست چنانكه در حديث آمده است المهاجر من هجر الذنوب والخطايا يا هجرت از مقامي كه در وى قدرت برامر معروف و نهي منكر نباشد و اين منقطع ميگردد با نقطاع حكم الهي و شريعت وى سبحانه و تعالى بقبول توبه كه در وقت مذكور باشد * رواه احمد وابو داود والدارمي * وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلين كانا في بني اسرائل متحابين * بد رستيكه دو مرد بودند در بني اسرائل دوست كيرنده يكديكر را * احدهما مجتهد في العبادة * يكى از ان دو مرد كوشش كننده بود در عبادت * والآخر يقول مذنب * و مرد ديكر ميكفت آنحضرت كه آنمرد كناهكار است يا مى كفت آنمرد من كنهكارم و معنى ثاني اظهر است بسياق حديث * فجعل يقول اقصر عما انت فيه * پس در ايستاد آنمرد كه عبادت ميكرد ميكويد آنمرد ديكر را كه كناهكار بود باز آي از انچه تو دران هستي از كناه كردن * فيقول خلني وربي * پس ميكويد بكذار مرا با پروردكار من * حتى وجده يوما على ذنب استعظمه * تا آنكه يافت آنمرد عابد او را روزي بر كناهي كه عظيم پنداشت آنرا * فقال اقصر * پس كفت باز آي * فقال * پس كفت * خلني وربي * بكذار مرا با پروردكار من * ابعثت علي رقيبا * ايا فرستاده شده تو بر من نكهبان و موكل كويا ان مرد استغفار ميكرد و عتذار مي نمود با ين اعتبار نيز ميتوان دريافت استغفار آورد و ظاهرا زسياق حديث آنست كه بمحض فضل و رحمت خود در بهشتش در آرد پس مناسب آن بود كه ايمنه نيت مراد و يا بصفة رحمة الله كه خواهد آمد مى آرد * فقال * پس كفت * والله لا يغفر الله لك ابدا * بخدا كه نيامرزد خدا مرترا هميشه * ولا يدخلك الجنة * و در نمى آرد ترا بهشت را * فبعث الله اليهما ملكا * پس فرستاد خداى تعالى بسوي آن مرد و فرشته را * فقبض ارواحهما * پس ميرانيد آن فرشته هردو مرد را * فاجتمعا عنده * پس جمع شدند آن هردو مرد نزد خدا * فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتي * پس كفت خداى تعالى مركناه كار را در آ در بهشت برحمت من و فضل من * وقال للآخر اتستطيع ان تحظر على عبادي رحمتي * و كفت وى تعالى مرد يكر را كه متعبد بود ايا مى توانى كه حرام كرداني بر بندة من رحمت مرا * فقال لا يارب * پس كفت نمى توانم اى پروردكار من * قال اذهبوا به الى النار * كفت پروردكار تعالى بملائكه ببريد او را بسوى آتش از جهت عجب و اعتماد وى بر عمل خود و حكم وى برقادر كريم مختار بعدم مغفرت وى آن كناه كار را و شايد آخر او را نيز بخشيده و در بهشت آورده باشد (بيت) * غافل مشو كه مركب مردان مرد را * درسنكلاخ باديه پيها ان بريده اند * يعني بعاقبة شقاوت ازلي رانده و دور افتاده اند * (بيت) * نوميد هم مباش كه رندان باده نوش * ناكه بيكخروش بمنزل رسيده اند * يعني توبه كرده و قبول دركاه شده اند آخر منه امين وارو مستحق اندوز رحمت او عام است و وى قادر مختار است (بيت) * اي سوخته سوخته سوختني * وى آتش دوزخ ز تو افروختني * تا كي كوي كه بر عمر رحمت كن * حق را تو كئي كه رحمت آموختني * رواه احمد * وعن اسماء بنت يزيد * صحابيه انصاريه جليله است از خداوند ان عقل و دين و شجاعت حاضر شد مرتبوك را و كشت نه تن را ز كفار بچوب خيمه * قالت * كفت * سمعت رسول الله * شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقرأ * ميخواند اين آيت را * يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا ولا يبالي * و باك ندارد ظاهر اينست كه اين قول رسول الله است صلى الله عليه و سلم يعني خداى مى آمرزد كناهان را و باك ندارد چنانكه در فصل اول كذشت غفرت لك ولا ابالي و احتمال دارد كه قول راوى باشد يعني آنحضرت ميخواند اين آيت را و باك نميداشت و پنهان نميكرد و در فصل ثالث بيان اين درحديث ثوبان بيايد * رواه احمد والترمذي وقال * و كفت ترمذى * هذا حديث حسن غريب وفي شرح السنة يقول بدل يقرأ *

و در شرح السنة لفظ يقول استشهادي يقرأ و اينچنين روايت كرده است كه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا عبادي
الذين اسرفوا الآية * و عن ابن عباس رضي الله عنه في قول الله الا اللمم * تمام آيت اينست كه والذين يجتنبون كبائر الاثم
والفواحش الا اللمم ان ربك واسع المغفرة * ميفرمايد آنكسانيكه يكسو ميشوند و پرهيز ميكنند گناهان بزرگ را و آنچه از بديها
از حد در گذرد مگر لمم را يعني آنچه از گناه صغيره و قليل باشد بدرستيكه پروردگار تو فراخ مغفرت است و في الصراح لمم گناه
صغيره كردن * قال رسول الله * گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در اين آيت اين كلام را كه * ان تغفر اللهم تغفر جما *
اگر مي آمرزي بار خدايا مي آمرزي گناه بزرگ را جم بفتح جيم و تشديد ميم بمعني كبير عظيم * واي عبد لك لا الما * و كدام
بنده است مر ترا كه گناه صغير نكرده است يعني شان تو و فضل تو آنست كه اگر خواهي مي بخشي گناه كبيره را و صغائر خود
چه باشد و كيست از بندگان تو كه صغائر را نميكند و تو نمي بخشي بلكه مكفر ميكرد اني بحسنات و اين بيت امية بن ابي الصلت
است كه از شعراي جاهليت بوده و در ان زمان تدين مينموده و تكلم بحكمت ميكرد و آنحضرت شعر او را مي شنيد و خود
نيز ميخوانده و احوال او در باب بيان الشعر بيايد انشاء الله تعالى و صحيح آنست كه منفي از آنحضرت انشاء شعر است
نه انشاد آن * رواه الترمذي و قال هذا حديث حسن صحيح غريب * و عن ابي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول الله تعالى * ميگويد خداي تعالى * يا عبادي كلكم ضال الا من هديت * اي بندگان من همه شما گمراهيد
مگر كسي را كه راه نمايم من * فسلوني الهدى اهدكم * پس سوال كنيد و در خواهيد از من راه راست را تا بنمايم شما را
راه راست * و كلكم فقراء الا من اغنيت * و همه شما فقرائيد و نيازمنديد مگر كسيكه غني كرده ام من او را و بي نياز سازم
* فسلوني ارزقكم * پس سوال كنيد و در خواهيد از من رزق خود را تا دهم شما را و غني كردانم * و كلكم مذنب الا من عافيت *
و همه شما گناه كنندگانيد مگر كسيكه عافيت بخشم و سلامت دارم او را از گناه كردن اين كلام اشعار دارد باينكه عافيت
در ترك گناه كاريست و اتم و اكمل افراد اوست * فمن علم منكم اني قدرت على المغفرة * پس كسيكه بداند كه من خداوند
قدرتم بر آمرزيدن گناهان * فاستغفرني * پس طلب آمرزش كند از من * غفرت له ولا ابالي * من مي آمرزم او را و باك
ندارم * ولو ان اولكم و آخركم و حيكم و ميتكم و رطبكم و يابسكم * پس اگر ثابت شود كه اول شما و آخر شما و زنده شما و مرده
شما و تر شما و خشك شما كنايت است از جميع بندگان بهر صفت كه باشند چنانكه فرموده است و لا رطب و لا يابس الا في
كتاب مبين و بعضي گفته اند كه مراد برطب نبات و شجر است و بيابس حجر و مدر يعني اگر فرض كنند كه هرچه در زمين است از مدر
و درخت انسان شوند و ميتوان گفت كه مراد برطب و يابس انس و جن باشند زيرا كه خلق انس از آب است و خلق
جن از آتش و مؤيد اينمعني است آنچه در حديث ابي ذر كه در فصل اول گذشت جنكم و انسكم واقع شده * و ميفرمايد اگر
تمام بندگان * اجتمعوا * جمع شوند * على اتقى قلب عبد من عبادي * بر پرهيزگار ترين دل بنده از بندگان من * ما زاد ذلك
في ملكي جناح بعوضة * زياده نكرده اند در ملك من مقدار بازوي پشه * ولو ان اولكم و آخركم و حيكم و ميتكم و رطبكم و يابسكم
اجتمعوا على اشقى قلب عبد من عبادي ما نقص ذلك من ملكي جناح بعوضة * و اگر همه بندگان جمع شوند بر بد بخت ترين
قلب بنده از بندگان من كم نكرده اند آن از ملك من مقدار بازوي پشه * ولو ان اولكم و آخركم و حيكم و ميتكم و رطبكم و يابسكم
اجتمعوا في صعيد واحد * و اگر همه بندگان جمع شوند در يكروي زمين * فسال كل انسان منكم ما بلغت امنيته * پس سوال
كنند و بطلبد هر آدمي از شما چيزي كه به نهايت برسد آرزوي وي * فاعطيت كل سائل منكم * پس بدهم هر سائل را هرچه خواهد
* ما نقص ذلك من ملكي الا كما لو ان احدكم مر في البحر فغمس فيه ابرة * مگر چنانكه اگر بگذرد يكي از شما در دريا و فرو برد
در دريا سوزني را * ثم رفعها * پس بر آورد ان سوزن را معلوم است كه چه قدر از آب دريا در ان مي آيد هنوز دريا
نهايتي دارد و آنجا خود نهايت نيست و اين مثالي است كه براي تفهيم ذكر كرده * ذلك باني جواد ماجد * آن بجهت
اينست كه من بخشنده و بخشايش كننده بزرگم وجود صفت ذاتي منست و تمام عالم پر است از آثار جود من و انوار وجود من

وهيچ غرضی وغايتی در عطا و افاضه ندارم بزرگ وکريمم وتفصيل اين معانی در شرح اسماء گذشت * افعل ما اريد *
ميکنم هرچه ميخواهم يعنی اين همه جود وکرم بارادة واختيار من است ارادة بنده وخواهش او را دخل نيست
عطائی كلام وعذابی كلام * داد من سخن است وعذاب کردن من سخن است يعنی بيک سخن اين همه را ميکنم محتاج
وموقوف باسباب نيستم واين توطيه است مر قول ويرا که گفت * انما امري لشيء اذا اردت ان اقول له كن فيكون * نيست امر من
مر چيزی را وقتی که خواهم مگر آنکه بگويم مر آن چيز را شو پس ميشود آن چيز بی درنگ اين تمثيل است برای سرعت ايجاد وجود
وتوالد که سنت الهی بر ان جاری شده باشد که در وقت ايجاد اين لفظ ميگويد پس موجود ميگردد والله اعلم * رواه احمد
والترمذي وابن ماجة * وعن انس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قرأ * روايت است از انس که آنحضرت
خواند اين آيت را * هو اهل التقوى واهل المغفرة * وی جل وعلا اهل تقوی است واهل مغفرت * قال * گفت آنحضرت
در تفسير اين کريمه * قال ربكم * گفت پروردگار شما * انا اهل ان اتقى * من سزاوار آنم که پرهيز کرده شوم وترسيده شود
از عذاب من * فمن اتقاني فانا اهل ان اغفر له * پس کسيکه تقوی کند وبترسد از من پس من سزاوار آنم که بيامرزم
اورا * رواه الترمذي وابوداود وابن ماجه والدارمي * وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال ان كنا لنعد لرسول الله *
گفت ابن عمر بتحقيق بوديم ما که می شمرديم مر پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم في المجلس * در يک مجلسی که با ما می
نشست * يقول * ميگفت * رب اغفر لي وتب علي انك انت التواب الغفور مائة مرة * صد بار * رواه احمد والترمذي
وابوداود وابن ماجة * وعن بلال بن يسار * بفتح تحتانيه وتخفيف مهمله * بن زيد رض مولى النبي صلى الله عليه وسلم *
اين صفت زيد است واين غير زيد بن حارثه است ووی زيد بن بولی بفتح موحده وسکون واو ومقصور بنده نوبی بوده
صحابی است واين بلال وپدرش يسار از تابعين اند بلال روايت ميکند از پدرش از جدش * قال * گفت بلال * حدثني ابي *
حديث کرد مرا پدر من که يسار است * عن جدي * از جد من که زيد است * انه سمع رسول الله * که وی شنيد پيغمبر خدا را
* صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * من قال استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه غفر له * هر که بگويد
اين استغفار آمرزيده شود مر او را * وان كان قد فر من الزحف * واگرچه گريخته باشد از جنگ کافران که گناه کبيره است
* رواه الترمذي وابوداود لكنه عند ابي داود هلال بن يسار * ودر قاموس نيز هلال بن يسار گفته ومشهور بلال بن يسار
است ودر اکثر کتب مثل جامع الاصول والکاشف وغيرهما همچنين است * وقال الترمذي هذا حديث غريب.

* الفصل الثالث * عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل ليرفع الدرجة للعبد
الصالح في الجنة * بدرستيکه خدای تعالی هر آينه بلند ميکند اندازه مر بنده صالح را در بهشت * فيقول يا رب انى لي هذه * پس
ميگويد آن بنده صالح ای پروردگار من از کجاست مرا اين درجه * فيقول باستغفار ولدك لك * پس ميگويد پروردگار تعالی اين
درجه بسبب استغفار فرزند تست مر ترا واين يکی از منافع نکاح واعظم فوائد آنست ويکی از آن سه چيز است که لاحق ميشود
مؤمن را از عمل او وحسنات وی بعد از موت چنانکه در اول کتاب گذشت * رواه احمد * وعن عبد الله بن عباس رضي الله
عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما الميت في القبر الا كالغريق المتغوث * نيست مرده در گور مگر مانند کسی که آب از
سر وی گذشته است وفرياد ميکند که کسی دست وی را گيرد * ينتظر دعوة تلحقه من اب او ام * چشم ميدارد دعائی را که برسد
اورا از پدر يا مادر * او اخ * يا از برادر * او صديق * يا از دوستی * فاذا لحقته كان احب اليه من الدنيا وما فيها * پس چون
ميرسد ميت را دعا می باشد آن دعا بسوی وی دوست داشته شده تر از دنيا وچيزی که در دنيا است از متاع دنيا * وان
الله تعالى ليدخل على اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال * وبدرستی که خدای تعالی هر آينه می درآرد
بر مردها از دعای اهل زمين مانند کوهها يعنی از ثواب * وان هدية الاحياء الى الاموات الاستغفار لهم * وبدرستی
که تحفه زندگان بسوی مردها طلب آمرزش کردن است مر ايشانرا * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن عبد الله

بن بسر * بضم موحده وسکون مهمله صحابیست پدر و مادر و برادر و خواهر او همه صحابی اند و آنحضرت بزیارت
ایشان آمده و طعام با ایشان خورده و ایشانرا دعای خیر کرده نزول کرد بشام و وفات یافت بحمص * قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا * خوشی و خوبی باد مر کسی را که یافت در صحیفه خود استغفار
بسیار را مقصود مدح استغفار و بشارت اهل استغفار است * رواه ابن ماجة وروی النسائی فی عمل یوم ولیلة *

وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول * روایت است از عایشه که آنحضرت بود که میگفت و میخواند این
دعا را * اللهم اجعلنی من الذین اذا احسنوا استبشروا واذا اساؤا استغفروا * خداوندا بگردان مرا از آنکسانیکه چون
نیکی کنند خوش و شادمان شوند از جهت شکر توفیق الهی و رویت فضل و رحمت وی و چون بدی کنند استغفار کنند
از جهت رویت تقصیر و راستند بدان عمل ایشان در نظر ایشان و گفته اند که نشان زنده دلی اینست که چون عمل نیک
بوجود آید شاد گردد و چون کار زشت صادر گردد غمگین شود * رواه ابن ماجة والبیهقی فی الدعوات الکبیر
* وعن الحارث بن سوید * بضم سین و فتح واو و سکون یا از کبار تابعین کوفه و ثقات ایشان است امام احمد را از وی
وی پرسیدند گفت وی از آنها نیست که از حال وی پرسید یعنی حال وی بیرون از حیطه بیان است * قال * گفت حارث
* حدثنا عبد الله ابن مسعود حدیثین * حدیث کرد مارا ابن مسعود دو حدیث * احدهما عن رسول الله * یکی از این
دو حدیث از پیغمبر * صلی الله علیه وسلم والآخر عن نفسه * وحدیث دیگر از خودش و حدیثی که از خودش است این
است که * قال ان المومن یری ذنوبه کانه قاعد تحت جبل * گفت ابن مسعود بدرستی که مومن می بیند و می پندارد
گناهان خود را خواه کبیره باشد یا صغیره مانند کوهها و می بیند خود را گویا وی نشسته است زیر کوهی * یخاف ان یقع علیه
میترسد که بیفتد بروی از جهت غایت خوف و استعظام وی گناه را * وان الفاجر یری ذنوبه کذباب مر علی انفه * وبدرستی که
فاسق که مبالات ندارد بدین نسبت می بیند گناهان خود را مانند مگس که گذشت بر بینی وی * فقال به هکذا * پس اشارت
کرد بآن مگس اینچنین * ای بیده * یعنی اشارت کرد بدست خود * فذبه عنه * پس براند او را از بینی خود یا از خود بی آنکه
بترسد از گناه و وقوع در هلاک بجزای آن و آن حدیثی که از آنحضرت تحدیث کرد این است که * ثم قال سمعت رسول الله * پس
گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * لله افرح بتوبة عبده المومن * هر آینه خدای تعالی
خوش و شادمان شونده تر است بتوبه بنده خود که مومن است * من رجل نزل فی ارض دویة * از مردی که فرود آمد در زمین
بیابان * مهلکة * که جای هلاک است بفتح میم و کسر لام نیز آمده و مهلکه بضم میم و کسر لام نیز روایت است بمعنی هلاک
کننده و دویه بفتح دال و کسر واو و تشدید یا بمعنی بیابان و زمین خالی که در وی گیاه نروید و داویة بزیادت
الف نیز روایت است و اصل دو بتشدید واو بمعنی بیابان ارض را بوی نسبت کردند و الف در نسبت زیاده میکنند چنانکه
نعمت بطی طائی میگویند * معه راحلته * با آن مرد شتر سواری او بود * علیها طعامه وشرابه * بر آن راحله خوراک و آب
او بود که با خود برداشته بود * فوضع راسه * پس نهاد آنمرد سر خود را یعنی بر زمین * فنام نومة * پس خواب کرد خوابی کردنی
* فاستیقظ وقد ذهبت راحلته * پس بیدار شد آنمرد و حال آنکه تحقیق رفته و گریخته بود راحله وی * فطلبها * پس جست
و طلب کرد آنرا * حتی اذا اشتد علیه الحر والعطش * تا آنکه وقتی که سخت شد بروی گرمی و تشنگی * او ما شاء الله * یا سخت شد
بلا و سختی دیگر که خواسته بود خدا * قال ارجع الی مکانی الذی کنت فیه فانام * گفت آنمرد باز گردم بجای خود که
بودم در آن پس خواب کنم * حتی اموت * تا آنکه بمیرم * فوضع راسه علی ساعده لیموت * پس نهاد سر خود را بر بازوی خود چنانکه
نهاد قسمت تا بمیرد * فاستیقظ فاذا راحلته عنده * پس بیدار شد پس ناگاه شتر او حاضر است نزد او * علیها زاده وشرابه * بر او است
توشه او و آب او * فالله اشد فرحا بتوبة العبد المومن من هذا براحلته وزاده * پس خدا سخت تر است از روی خوشی و شادمانی
از اینمرد که خوش و شادمان شد بیافتن راحله خود و توشه خود که گریخته بود و گم شده بود و همچنین بنده گناهکار

کرپرسیده است از مولای تعالی وتوبه بازیافتن اواست * روی المعالم المرفوع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم منه فحسب *
وروایت کرد معالم از این دو حدیث همین که مرفوع است بسوی پیامبر خدا آنکه در وی قصهٔ گریختن راحله است وبازیافتن
او پس حدیث موقوف بر ابن مسعود که دیدن مومن است گناه را مانند کوه و دیدن منافق مثل ذباب روایت نکرده
* روی البخاری الموقوف علی ابن مسعود ایضا * وروایت کرد بخاری حدیث موقوف را نیز * وعن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب العبد المومن المفتن التواب * بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد
بندهٔ مسلمان مبتلی وممتحن بمعاصی را که توبه میکند ورجوع می آرد بجناب رحمت ومغفرت حق ودوست از جهت توبه
است نه معصیت وبهمین جهت بعضی تفضیل داده اند تایب را که لذت شهوت ومعصیت چشیده خود را از آن کشیده است
بخلاف آنکه از اول بر نشاهٔ عفت وصلاح پیدا شده * وعن ثوبان رض قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
ما احب ان لی الدنیا بهذه الآیة * گفت ثوبان که مولای آنحضرت بود در سفر وحضر ملازم درگاه بود شنیدم آنحضرت را
میگفت که دوست ندارم من که مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل این آیت که بشارت بمغفرت تمام گناهان میدهد
* یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله الآیة فقال رجل * پس گفت مردی وپرسید * فمن اشرک *
پس کسیکه شرک آرد وکفر ورزد چه حال دارد او را هم می آمرزد * فسکت النبی * پس خاموش ماند پیغمبر * صلی الله
علیه وسلم ثم قال * پس گفت * الا ومن اشرک * آگاه باشید وبشنوید ومی آمرزد کسی را که شرک آورده نیز ولیکن
بتوبه وجز شرک بی توبه هم می آمرزد اگر خواهد مثل الملک مذهب * ثلث مرات * سه بار گفت آنحضرت این کلمه را
* وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی لیغفر لعبده * بدرستی که خدای تعالی
هر آینه می آمرزد مر بندهٔ خود را * ما لم یقع الحجاب * مادام که واقع نشود پرده میان بنده ورحمت حق * قالوا *
گفتند صحابه * یا رسول الله وما الحجاب * چیست پرده * قال ان تموت النفس وهی مشرکة * گفت آنحضرت پرده
اینست که بمیرد نفس وحال آنکه وی شرک ارنده است * روی الاحادیث الثلثة احمد * روایت کرده است این
حدیثها را امام احمد * روی البیهقی الاخیر فی کتاب البعث والنشور * وروایت کرد بیهقی حدیث اخیر را که از ابی
ذر است در کتاب بعث ونشور که نام کتابیست * وعنه قال قال رسول الله * وهم از ابی ذر است رض که گفت
گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من لقی الله تعالی لا یعدل به شیئا فی الدنیا * کسیکه پیش آید خدای تعالی را در
آخرت درحالی که برابر نمی سازد یعنی شریک نمیکرد انید بوی تعالی چیزی را در دنیا * ثم کان علیه مثل جبال ذنوب *
پس تر باشد بر وی مانند کوهها گناهان * غفر الله له * می آمرزد خدای تعالی مر او را اگر می خواهد * رواه البیهقی فی
کتاب البعث والنشور * وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب
کمن لا ذنب له * توبه کننده از گناهان مثل کسی است که نیست گناه مر او را وچنانستی که گویا نکرده است آن گناه را
ورنارسیده زیان گناه وگفته اند که این از باب الحاق ناقص بکامل است والله اعلم * رواه ابن ماجة والبیهقی فی
شعب الایمان وقال تفرد به النهرانی وهو مجهول * وگفت بیهقی منفرد است باین حدیث نهرانی ونهرانی مجهول است
* وفی شرح السنة روی عنه موقوفا * ودر شرح السنة روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف * قال * گفته
ابن مسعود * الندم توبة * پشیمان شدن از گناه توبه است وعزم بر عدم رجوع را نیز در مفهوم ندم داخل
ساخته اند * والتایب کمن لا ذنب له * وتوبه کننده همچو کسی است که نیست گناه مر او را هرگز

* باب در متممات ولواحق ابواب سابقه ودر بعضی نسخ باب فی سعة رحمة الله واین ترجمه مناسب احادیث باب است

* الفصل الاول * عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق کتب کتابا *
وقتی که پیدا کرد خدای تعالی خلق را وتقدیر نمود وحکم کرد باحکام خود نوشت کتابی را * فهو عنده فوق عرشه *

پس آن کتاب نزد خداست بالای عرش خدا تخصیص بالای عرش تنبیه است بر تعظیم امر وجلالت شان آن کتاب
* ان رحمتی سبقت غضبی * آن کتاب یعنی مکتوب اینست یا در آن کتاب اینست که رحمت من پیشی کرده است غضب مرا
* وفی روایة غلبت غضبی * ودر روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است ومقصود یکی است * متفق علیه * ومعنی سبقت
رحمت وغلبه وی بر غضب غلبهٔ آثار رحمت وجود وانعام اوست تعالی که تمامهٔ مخلوقات را در گرفته است وغیر متناهی
است بخلاف اثر غضب که در بعضی بنی آدم ظاهر است ببعضی وجوه چنانکه فرمود وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها وفرمود
عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ونیز تهاون وتقصیر بندگان در ادای شکر نعمای حق جل جلاله ونعم
تواله زیاده از حد وعد واحصا است چنانکه فرمود وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ پس
از رحمت حق تعالی است که باقی میدارد ایشانرا وروزی میدهد ونعمت میرساند وعذاب نمیکند این در دنیا
وظهور رحمت وی سبحانه در آخرت خود پیش آینده متکفل بیان اوست که فرمود * وعنه * وهم از ابی هریره است
* قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله مائة رحمة * مر خدای تعالی را صد رحمت است وظاهر آنست که مراد بیان
از کثرت اوست یا مراد انواع کلیهٔ آنست که در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است یا حصر باعتبار این وصف
است چنانکه ان لله تسعة وتسعین اسما گفته شد والله اعلم * انزل منها رحمة واحدة بین الجن والانس * فرو فرستاده
است از آن صد رحمت یکرحمت را میان پریان وآدمیان * والبهائم * ومیان چارپایها * والهوام * ومیان هر جنبنده
بر روی زمین * فبها یتعاطفون * پس بآن رحمت مهربانی میکنند بر یکدیگر * وبها یتراحمون * وبآن رحمت می بخشایند
بر یکدیگر * وبها تعطف الوحش علی ولدها * وبآن رحمت مهربانی میورزند جانوران دشتی بر فرزندان خود وتخصیص
وحوش بذکر بجهت آنست که انس والفت ومهربانی از ایشان مستغرب ومستبعد است * واخر الله تسعا وتسعین رحمة
یرحم بها عباده یوم القیمة * وپس گذاشته ونگاهداشته است خدای تعالی نود ونه رحمت را که رحم میکند وبخشایش
می نماید بآن رحمتها بندگان خود را روز قیامت وچون مقرر است که بخشش ورحمتی در آخرت مخصوص بمومنان است
مراد بندگان مومن خواهند بود * متفق علیه * وفی روایة لمسلم عن سلمان نحوه * ودر روایتی مر مسلم را از سلمان فارسی
مانند این آمده است که در معنی متفق علیه است ودر لفظ اختلافی دارد * وفی آخره * ودر آخر حدیثی که بروایت مسلم
از سلمان آمده این عبارتست که * قال * گفته است آنحضرت یا راوی * فاذا کان یوم القیمة اکملها بهذه الرحمة *
پس چون باشد روز قیامت تمام وکامل میگرداند خدای تعالی آن نود ونه رحمت را باین رحمت که در دنیا فرستاده بود بر جن
وانس وچارپایان واز این روایت لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم باشد نود ونه دیگر را بوی ضم کنند تا مجموع
صد رحمت همه کار خود کنند * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المومن ما عند الله من العقوبة * اگر بداند
مومن چیزیرا که نزد خداست از عذاب که بآن تهدید شد * ما طمع بجنته احد * طمع نمیکند وامید نمیدارد در بهشت خدا
هیچ یکی از مومنان * ولو یعلم الکافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد * واگر بداند کافر چیزیرا که نزد خدای تعالی
است از رحمت نا امید نمیگردد از بهشت او هیچ یکی از کافران وقنط بفتح نون وبکسر نیز روایت است ودر صراح از را از نصر
وضرب وسمع گفته ودر قاموس از نصر وضرب وحسب وکرم داشته * متفق علیه * وسیاق الحدیث برای بیان صفت لطف
وقهر ورحمت وغضب است که هیچ یکی بکنه آن نمی تواند رسید پس مومنان که مظهر رحمت ولطف خدا اند اگر قهر او را تصور
کنند هیچ یکی از ایشان طمع بهشت ندارد وکافران که مظاهر غضب وقهر اند اگر نظر بر رحمت ولطف او دارند نومید
نمیشوند واین مقصود دیگر است که منافات بسبق وغلبهٔ رحمت بر غضب بر وجهی که مبین گشت ندارد فافهم گویا
در این معنی گفته است * (بیت) * بتهدید گر بر کشد تیغ حکم * بمانند کروبیان صم بکم * وگر دردهد یک صلای کرم *
عزازیل گوید نصیبی برم * قدرت او همه را شامل است ولیکن بانچه ارادت از رفته همان میشود یفعل الله ما یشاء ویحکم

عما يريد وان الله على كل شيء قدير * وعن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجنة اقرب الى احدكم من
شراك نعله * بهشت نزديكتر است بيكى از شما از دوال نعل * والنار مثل ذلك * وآتش مانند آنست يعني وى نيز نزديكتر
است از شراک نعل واين تمثيل وتشبيه است براى قرب جنة ونار از مردم زيرا كه سبب دخول جنة ونار سعي بنده وحكم
خدا است واين هردو بالفعل موجود اند وحاصل اند * رواه البخاري * وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال رجل لم يعمل خيرا قط * گفت آنحضرت كه گفت مردي كه نكرده بود هيچ عمل خير را هرگز * لاهله *
مركسان خود را * وفي رواية * ودر روايتي اينچنين آمده است كه * اسرف رجل على نفسه * ظلم كرد مردى بر نفس
خود واز حد در گذرانيد گناهان را * فلما حضره الموت اوصى بنيه * پس هنگامى كه حاضر شد ورسيد او را مرگ امر كرد
پسران خود را * اذا مات فحرقوه * وقتيكه بميرد وي پس بسوزيد او را * ثم اذروا نصفه في البر ونصفه في البحر * پس تر پراگنيد
بينيد از يك نيمه او را در دشت ونيمه او را در دريا واصل ذرو باد ال معجمه پراگنيدن باد خرمن وجز آنرا وذرونيت
دانه هاي پراننده واذروا بوصل همزه وقطع آن هردو روايت است وذروني بفتح ذال وضم آن وتشديد را نيز روايت
كرده اند از ذر بمعنى نشر وتفريق گويا اينمرد گمان مى برد كه عذاب مخصوص بكسى است كه او را گور كنند وباوجود
ان گفت * فوالله لان قدر الله عليه * پس بخدا سوگند اگر قادر شود خداى تعالى بروى * ليعذبنه عذابا لا يعذبه
احدا من العالمين * هر آينه عذاب ميكند او را عذابى كه نكند آن عذاب هيچ يكي از جهانيان را * فلما مات فعلوا ما امرهم *
پس هنگامي كه مرد آنمرد كردند كسان او وپسران او آنچه كه امر كرده بود ايشانرا * فامر الله البحر فجمع ما فيه * پس
امر كرد خداى تعالى دريا را پس فراهم آورد دريا هرچيزي كه در وى بود از اجزاى خاكستر كه در وى بود
* وامر البر فجمع ما فيه * وامر كرد بر را پس جمع كرد آنچه در وي بود از اجزاء * ثم قال له لم فعلت هذا * پستر گفت خداى تعالى
مر آن مرد را بعد از زنده كردنيدن براي چه كرده بودى اين وصيت را * قال من خشيتك يا رب * گفت از ترس
عذاب تو اي پروردگار من * وانت اعلم * وتو دانا ترى بحال من * فغفر له * پس بيامرزيد خداى تعالى مر او را
* متفق عليه * مانند آنكه در قول اولين قدر الله اشكال كرده اند كه اين شك است در قدرت باريتعالى وآن كفر است
واز ين توجيهات وتاويلات بسيار كرده اند بعضى گفته كه قدر اينجا از قدرت نيست بلكه از قدر است بمعنى قضا
وقدر ودر روايتي قدر آمده بتشديد دال وآن صريح است در معنى تقدير واين توجيه در قول يونس پيغمبر
عليه السلام فظن ان لن نقدر نيز كرده اند وبعضى گفته اند كه قدر بمعنى ضيق است چنانكه در قول وي تعالى فمن قدر
عليه رزقه آمده است وبعضى گفته اند كه اين مجاز است از كلام عرب كه او را تجاهل العارف ومزج الشك باليقين
ميگويند اگرچه در صورت شك است وليكن مراد بوي يقين است وبعضى گفته اند كه اينمرد ى است كه جاهل است
بصفتي از صفات حق سبحانه ومتكلمين خلاف دارند در آنكه جهل ببعضى از صفات كفر است يا نه يا وي در زمان فترت
نبوت بود كه مجرد توحيد در ان زمان كافى ونافع است وبعضي گفته اند كه اين كلامى است كه واقع شده است در غلبه
حيرت ودهشت وخوف وخشيت كه مرد در وى حكم مجنون ومغلوب العقل دارد وبران ماخوذ نيست چنانكه قول آن كس
كه در وقت وجدان راحله وغايت فرح وسرور بيخود ى گفت انت عبدى وانا ربك والله اعلم * وعن عمر ابن الخطاب
رضى الله عنه قال قدم على النبى صلى الله عليه وسلم سبى * قدوم آوردند وآمد بر آنحضرت بردۀ بنده واسيران از بعضى
غنايم * فاذا امرأة من السبى قد تحلب ثديها * پس ناگاه زني از ان بنديان بتحقيق پر شد پستان او بشير چنانكه
سيلان كردن گرفت * تسعى * در حالي كه ميدويد آن زن ودر روايتي مر مسلم * تبتغي * يعني مى طلبيد فرزند خود را * اذا وجدت
صبيا فى السبى اخذته * چون مى يافت كودكى را در بنديان ميگرفت او را بر محبت فرزند خود * فالصقته ببطنها وارضعته *
پس مى چسپاند او را بشكم خود وشير ميداد * فقال لنا النبي * پس گفت پيغمبر خدا ما را * صلى الله عليه وسلم اترون هذه

طارحة ولدها في النار * اياكمان مي بريد شما و ميد آييد اين زن را اندازنده فرزند خود را در آتش و توانيد بهم تا
است وبفتح نيز روايت است * فقلنا لا * پس گفتيم ما كه گمان نمي بريم آنرا * وهي تقدر على ان لا تطرحه * و حال آنكه آن
زن توانا باشد بر آنكه نيندازد اورا * فقال الله ارحم بعباده من هذه بولدها * پس گفت آنحضرت هر اينه خداي تعالى
مهربان تراست به بندگان خود از اين زن كه مهربان است بفرزند خود و وي تعالى خود قادر است بر آنكه نيندازد
اورا در آتش پس اگر گويند پس چون مي اندازد خداي تعالى كافرانرا مويد وعاصيان را تا وقتي كه خواهد جوابش
اينست كه كافران بانكار و استكبار و عاصيان بعدم انقياد و ترك اطاعت از بندگي بر آمدند و عبد نماندند چنانكه
در فصل ثالث از حديث عبد الله بن عمرو بيايد * متفق عليه * وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لن ينجي احدا منكم عمله * هرگز رستگاري ندهد هيچ يكي از شما را عمل او بلكه نجات بفضل و رحمت الهي
است * قالوا * گفتند صحابه بطريق استفهام * ولا انت * ونه ترا رستگاري مي يابي بعمل تو با وجود عمل عظيم كامل
كه تو داري * يا رسول الله قال ولا انا * گفت آنحضرت ونه من * الا ان يتغمدني الله منه برحمة * مگر آنكه بپوشد
مرا خداي تعالى از جانب خود برحمت خود ماخوذ است از غمد بكسر غين معجمه غلاف شمشير و چون اين كلام مشعر بود
بالغاء عمل در عليت نجات و اين منافي نيست سببية عمل را و مدخليت اورا در نجات بحسب حكم تعالى و وضع وي اشارت
كرد باثبات آن و فرمود * فسددوا * پس راست و درست كنيد عمل را بي افراط و تفريط چنانچه تير راست ميرود في الصراح
سداد بفتح درستي و راستي كردار و گفتار * وقاربوا * و ميانه روي كنيد در عمل بي افراط و تفريط اين در معنى تفسير
و تاكيد سددوا است * واغدوا وروحوا * وسير كنيد در بامداد و شبانگاه * وشيء من الدلجة * بضم دال و سكون لام و بكنيد
چيزي را از سير در شب كنايت است از نماز تهجد و شيء بجر و رفع هر دو روايت است * والقصد القصد * لازم گيريد ميانه
روي را * تبلغوا * تا برسيد بمنزل مقصود اين جواب هر سه امرست از سيروا غدوا وروحوا و دلجه يا متعلق است بالتزام قصد
زيرا كه افراط و تفريط هر دو مانع وصول بمقصد است * متفق عليه * وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا يدخل احدا منكم عمله الجنة * در نمي آورد هيچ يكي از شما را عمل او در بهشت * ولا يجيره من النار * ونمي رهاند
عمل او را از آتش دوزخ * ولا انا * ونه من مي در آيم و مي رهم * الا برحمة الله * مگر برحمت خدا * رواه مسلم * وعن ابي سعيد
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اسلم العبد فحسن اسلامه * وقتي كه اسلام آورد مرد پس نيك
شد اسلام وي يعني صحيح بود و بيقين و اخلاص بي شايبه شك و نفاق چنانكه بايد * يكفر الله عنه كل سيئة كان زلفها *
مي پوشد و مي بخشد خداي تعالى از وي هر بدي كه بود آنكس كه پيش كرده بود آنرا و سابق كرده است و زلفها بتشديد
لام است و بتخفيف لام نيز روايت كرده شده است زلف و ازلف و زلف همه بيك معنى است و اصل او از زلفى است بمعنى
قرب * وكان بعد القصاص * و مي باشد بعد از ان قصاص يعني مجازات و مماثلت در عمل و جزاي آن مشتق از قص بمعنى
در پي اثر رفتن و باز گشتن مرد بانجائي كه از انجا آمده است و چون جزا در پي عمل مي آيد آنرا قصاص نام كردند و جزاي
عمل چيست * الحسنة بعشر امثالها * نيكي بده چند مانند وي * الى سبعمائة ضعف * تا هفتصد مثل يعني يكي بده
بلكه يكي بهفتصد * الى اضعاف كثيرة * تا امثال بسيار و بيشتر از هفتصد نيز بر حسب مشقت و صدق اخلاص * والسيئة
بمثلها * و بدي بيك مانند وي * الا ان يتجاوز الله عنها * مگر آنكه بگذرد خداي تعالى از ان و بدي هم ندهد
اين فضل و كرم و رحمت الهي است كه جزاي نيكي را بان مرتبه ميرساند و از بدي ميگذرد و اگر جزا هم دهد يكي
دهد * رواه البخاري * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله كتب الحسنات
والسيئات * بدرستيكه خداي تعالى نوشت نيكيها را و بديها را * فمن هم بحسنة * پس كسيكه قصد كند نيكي را * فلم يعملها *
پس عمل نكند آنرا و بفعل نيارد * كتبها الله عنده حسنة كاملة * مي نويسد آنرا خداي تعالى نزد خود نيكي كامله براي تاكيد

است وعند نيز افادهٔ تاكيد واهتمام ميكند * فان هم بها فعملها * پس اگر قصد كند بحسنات پس در عمل در آرد * كتبها الله
له عنده عشر حسنات * مي نويسد آنرا خدايتعالى براى وى نزد خود ده نيكى * الى سبعمائة ضعف * تا هفتصد مثل * الى اضعاف
كثيرة * تا مثلهاى بسيار * ومن هم بسيئة فلم يعملها كتبها الله عنده حسنة كاملة * وكسيكه قصد كرد بدى پس نكرد آنرا مى نويسد
آنرا خداى تعالى نيكي كامل * فان هو هم بها فعملها كتبها الله له سيئة واحدة * پس وى اگر قصد كرد بدى پس كرد آنرا
مى نويسد آنرا يك بدى حقير قليل درين حديث مبالغه ها است در فضل خدا وكرم وعفو وى چنانكه ظاهر است * متفق عليه *

* الفصل الثاني * عن عقبة بن عامر رضي الله عنه * صحابى مشهور است * قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان مثل الذى يعمل السيئات ثم يعمل الحسنات * بدرستيكه حال وقصهٔ آنكسى كه ميكند بديها را پستر
ميكند نيكيها را * كمثل رجل كانت عليه درع ضيقة قد خنقته * همچو حال مرديست كه هست بروى زره تنگ كه بتحقيق خفه
كرده است اورا * ثم عمل حسنة فانفكت حلقة * پستر كرد نيكي را پس جدا شد وكشاده شد حلقهٔ او * ثم عمل اخرى *
پستر كرد نيكي ديگر را * فانفكت اخرى * پس جدا شد حلقهٔ ديگر * حتى تخرج الى الارض * تا آنكه بيرون مي آيد درع
از تن او و مى افتد برزمين حاصل آنكه نيكي كردن سبب كشادهٔ سينه وفرح است وبدى كردن موجب ضيق صدر وتنگدلى
است وتشبيه كرد آنرا بپوشيدن زرهٔ تنگ كه سبب خفه شدن است وكشوده شدن وى سبب فراخى وخوشدلى است * رواه فى
شرح السنة * وعن ابى الدرداء رضي الله عنه انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقص على المنبر وهو يقول * روايت است
از ابي الدرداء كه وى شنيد آنحضرت را كه تحديث ميكرد و وعظ ميگفت بر منبر وحال آنكه وي ميگفت * ولمن خاف
مقام ربه جنتان * وهر كسي را كه بترسد پروردگار خود را يا ايستادن براي حساب نزد پروردگار وي دو بهشت است * قلت وان
زني وان سرق * گفتم من بطريق سوال واستفهام واگرچه زنا كند ودزدي كند * يا رسول الله فقال الثانية * پس
گفت آنحضرت بار دوم * ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثانية * پس گفتم من بار دوم * وان زني وان سرق يا رسول الله
فقال الثالثة ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثالثة * پس گفتم من بار سوم * وان زني وان سرق يا رسول الله قال *
گفت آنحضرت * وان رغم انف ابي الدرداء * اگرچه بخاک بپيچد بيني ابي الدرداء كنايت است از كراهت وخواري
چون ابي الدرداء درين حكم ايستادگي كرد واستبعاد نمود آنحضرت برغم وخلاف قول وى مكرر فرمود ودرين ميان خواري
بحال ابي الدرداء راه يافت وآنكه در عرف ميگويند برغم وى چنين كردم وچنين گفتم اينمعني دارد واين گفتن مستلزم
آن نيست كه خلاف نفس الامر باشد چنانكه در عرف مردم اينمعني متوهم ميگردد * رواه احمد * وعن عامر الرام *
صحابيست ورام مخفف رامي است بمعني تيرانداز وبعضي عامر بن الرام گفته اند واول صحيح تر است * قال بينا نحن
عنده * كه گفت عامر در اثناي آنكه ما نزد وى بوديم * يعني عند النبي * يعني نزد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذ اقبل
عليه رجل عليه كساء * ناگاه روي آورد وپيش آمد بر آنحضرت مردي كه بروى گليمي است * وفي يده شيء قد التف عليه *
ودر دست آنمرد چيزيست كه بتحقيق پيچيده است گليم را بران چيز * فقال * پس گفت آنمرد * يا رسول الله مررت
بغيضة شجر * گذشتم به بيشهٔ درختان وغيضه بفتح غين معجمه وسكون تحتانيه وضاد معجمه بيشه وجنگل كه در وي درختان
باشند * فسمعت فيها اصوات فراخ طائر * پس شنيدم دران بيشه آوازهاى جوجهاي پرندگان فراخ بكسر جمع فرخ بفتح
جوجه * فاخذتهن * پس گرفتم آن جوجها را * فوضعتهن في كسائي * پس نهادم آن جوجها را در گليم خود * فجاءت
امهن * پس آمد مادر اين جوجها * فاستدارت على راسي * پس گرد بر گرد گشت مادر ايشان بر سر من * فكشفت لها
عنهن * پس كشادم وبركردم براي مادر ايشان پردهٔ از روي اين جوجها * فوقعت عليهن * پس افتاد مادر بر ان
جوجها * فلففتهن بكسائي * پس پيچيدم من آن جوجها را بگليم خود * فهن اولاء معي * پس اين جوجها اينها اند با من * قال
ضعهن * گفت آنحضرت بنه اين جوجها را * فوضعتهن * پس نهادم انها را * وابت امهن الا لزومهن * وابا كرد وامتناع

آورد مادر ایشان مکرر لازم بودن وچسپیدن ایشانرا مردم از مشاهدهٔ این حال تعجب کردند * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اتعجبون لرحم ام الافراخ فراخها * آیا شگفت دارید شما مهر کردن مادر جوجها چوزها ماراو در بعضی نسخ بفراخها ورحم بضم را وسکون حا وضم آن بمعنی رحمت ومهربانی * فوالذی بعثنی بالحق * پس سوگند بآنکسی که فرستاده است مرا براستی * الله ارحم بعباده من ام الافراخ بفراخها * هرآینه خدای تعالی مهربان تراست به بندگان خود از مادر جوجها که چندین نعمتها وکرامتهای نثار حال ایشان کرده است ومیخواهد که بسوی وی بیایند وتوبه کنند ودیر درگاه قبول وی حاضر باشند * ارجعهن * بازگردان این جوجها را * حتی تضعهن من حیث اخذتهن * تا آنکه بنهی ایشانرا ازانجا که گرفتهٔ ایشانرا * وامهن معهن * ومادر ایشان با ایشان بود * فرجعهن * پس بازگردانید آنمرد ایشانرا * رواه ابو داود *

الفصل الثالث * عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض غزواته * گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگهای او با کافران * فمر بقوم * پس گذشت آنحضرت بگروهی * فقال * پس گفت آنحضرت * من القوم * کیستند این گروه * قالوا نحن المسلمون * گفتند این قوم ما مسلمانان ایم * وامرأة تحصب بقدرها * وزنی آتش می افروخت زیر دیگ خود حصب بحای مهمله وصاد معجمه آتش افروختن وچیزی که بوی آتش افروزند مثل حصب بصاد مهمله وحصب جهنم را ابن عباس حضب جهنم نیز خوانده اند بمعجمه * ومعها ابن لها * وبود باآن زن پسری مرآن زن را * فاذا ارتفع وهج * پس چون بالا می شد گرمی آتش * تنحت به * یکسو میکرد آن زن پسر خود را تا از گرمی آتش بوی آزاری نرسد وفی الصراح وهج بفتحتین سوزانی آتش * فاتت النبی صلی الله علیه وسلم * پس آمد آنزن نزد آنحضرت * قالت انت رسول الله * پس پرسید آن زن توئی پیغمبر خدا * قال نعم * گفت آنحضرت آری منم پیغمبر خدا * فقالت بابی انت وامی * پس گفت آنزن مادر وپدر من فدای تو باد * الیس الله ارحم الراحمین * آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان * قال بلی * گفت آنحضرت آری * قالت الیس الله ارحم بعباده من الام بولدها قال بلی * گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تو با بندگان خود از مادر بفرزند خود گفت آنحضرت آری * قالت ان الام لا تلقی ولدها فی النار * گفت آنزن که مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش یعنی پس خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش * فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم یبکی * پس شروع کرد ولازم گرفت پیغمبر خدا که گریه می کند اصل اکباب بمعنی بروی افتادن است واینجا بمعنی لزوم واقبال وباین معنی نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته ودر بعضی احادیث آمده است وبعضی گویند بمعنی سرفرو افکندن است کذا قالوا والله اعلم * ثم رفع رأسه الیها * پس تر برداشت آنحضرت سر مبارک خود را بسوی آنزن * فقال ان الله تعالی لا یعذب من عباده الا المارد والمتمرد * پس گفت آنحضرت در جواب آن زن که خدای تعالی عذاب نمی کند از بندگان خود مگر مارد ومتمرد را * الذی یتمرد علی الله * آنکه تمرد وسرکشی کند برخدا * وابی ان یقول لا اله الا الله * وسرکشی میکند از اقرار بتوحید الهی مارد ومرید از شیاطین جن وانس آنکه مجرد وعاری است از خیرات وبیرون آمده است از حکمی که واجب است بروی ومتمرد مبالغه است دران واصل مادهٔ مرد برای تجرد وتعریست امرد میگویند جوان بی ریش را وشجرا مرد درختی را که برگ نداشته * رواه ابن ماجة * وعن ثوبان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیلتمس مرضاة الله * گفت آنحضرت بدرستی که بندهٔ هر آینه طلب میکند رضای خدا را بطاعات ومرضات بسکون را بمعنی رضا است ولفظ مفرد است * فلا یزال بذلک * پس همیشه است متلبس ومتعلق باینمعنی یعنی بطلب رضای حق * فیقول الله عز وجل لجبرئیل * پس میگوید خدای تعالی مر جبرئیل را * ان فلانا عبدی یلتمس ان یرضینی * بدرستی که فلان بندهٔ من طلب میکند ومیخواهد که راضی میکرداند مرا * الا وان رحمتی علیه * دانا وآگاه باش وبدرستی که رحمت من بر او است * فیقول جبرئیل رحمة الله علی فلان * پس میگوید جبرئیل رحمت خدا است بر فلان * ویقولها حملة

العرش * ومیگویند این کلمه را یا رحمت را بردارندگان عرش * و یقولها من حولهم * ومیگویند آنرا کسانی که گرد
ایشان اند از فرشتگان * حتی یقولها اهل السموات السبع * تا آنکه میگویند آنرا کسان هفت آسمان * ثم تهبط له الی
الارض * پستر فرود آورده میشود رحمت برای وی بسوی زمین و تهبط بلفظ معلوم نیز روایت است هبوط فرود آمدن
اهباط فرود آوردن * رواه احمد * مثل این حدیثی است آنچه آمده است در تفسیر قول سبحانه ان الذین آمنوا و
عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا وبدرستی آنکسانی که ایمان آوردند و عمل کردند صالحات را سرانجام است که
بگرداند ایشانرا خدای مهربان محبت را در تفسیر این آیه آمده است که چون دوست میدارد خدای تعالی بنده را
از بندگان خود خبر میدهد خدای تعالی جبرئیل که من دوست میدارم فلان بنده را تو نیز دوست دار اورا و خبر کن
ملایکه که دوست دارند اورا و بعد از آن می اندازد محبت او را در دلهای آدمیان تا همه دوست دارند اورا انتهی
اینست سبب قبول و شهرت اولیا و دوستان حق که همه دوست میدارند ایشانرا وانکه بحیله و اسباب و مکر و تلبیس جلب
قلوب عوام میکند و گرد می آرد خارج از دائره اعتبار است اعاذنا الله الصادقین عن ذلك * وعن اسامة بن زيد عن النبي
صلی الله علیه وسلم فی قول الله عز وجل * اسامة بن زید بن حارثه که محبوب و مقرب درگاه نبوت بوده و اورا احب رسول الله
میگویند و زید بن حارثه پدرش متبنای آنحضرت بوده روایت میکند از آن حضرت در قول خدای تعالی * فمنهم
ظالم لنفسه * اول آیت اینست که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الآیه تفسیرش اینست
که میفرماید پستر دادیم ما کتاب و شریعت آنکسانی را که برگزیدیم ما از بندگان ما بایمان و اسلام پس بعضی
ازین بندگان برگزیده کسی است که ظلم کننده است نفس خود را بتقصیر در عمل * ومنهم مقتصد * وبعضی از ایشان
کسی است که میانه رو است و عمل میکند در اغلب اوقات اما آن جد و اجتهاد که می باید کرد نمیکند * ومنهم سابق
بالخیرات * وبعضی از ایشان کسی است که پیشرو است بخیرات که غایت جد و اجتهاد در عمل دارد و با وجود علم
و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند که ظالم جاهل و مقتصد متعلم و سابق عالم و بهمین قیاس در انواع خیرات و
مبرات مرتبه ادنی و متوسط و اعلی میتوان قرار داد و این هر سه قسم بندگان از برگزیدگانند * قال * گفت آنحضرت
کلهم فی الجنة * همه ایشان در بهشت اند بر حسب تفاوت مراتب و درجات و از ینجا سعت رحمت الهی معلوم شد
* رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور *

* باب ما یقال عند الصباح والمساء والمنام *

صباح و صبح فجر و
بر اول نهار تا بر آمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و مساء ضد صباح و ادعیه مذکوره نزد صباح و مساء شامل است آنرا که خوانده
شود پیش از صلوة فجر و مغرب و بعد از وی و منام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاهر آنست که مراد نوم لیل است و شامل
قیلوله نیست و دلالت میکند بر این قول وی در حدیث ثانی اذا اخذ مضجعه من اللیل فتدبر والله اعلم

* الفصل الاول * عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امسی قال *
بود آنحضرت چون شبانگاه میکرد میگفت * امسینا وامسی الملك لله * شب کردیم و شب کرد ملك مر خدا را * الحمد لله لا اله
الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسالك من خیر هذه اللیلة * خداوندا من سوال
میکنم ترا از نیکی این شب * وخیر ما فیها * و نیکی کاینات و حوادث که درین شب است * واعوذ بك من شرها وشر ما فیها *
و پناه میجویم بتو از بدی این شب و بدی چیزیکه درین شب است * اللهم انی اعوذ بك من الکسل * خداوندا پناه میجویم
بتو از کاهلی * والهرم * بفتحتین و پناه میجویم از نهایت کلان سالی * وسوء الکبر * بکسر کاف وفتح با از بدی پیری گویا
تفسیر هرم و تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت است بمعنی تکبر و روایت اولی اصح و اظهر است * وفتنة الدنیا *
و پناه میجویم از فتنهای دنیا و بلاها و آزمایشهای آن * وعذاب القبر * و از عذاب قبر یا فتنه عذاب قبر * واذا اصبح
قال ذلك * و چون صبح میکرد میگفت آنرا و در بعضی نسخ لفظ ایضا نیز هست و میگفت * اصبحنا واصبح الملك لله * [illegible]

وامسى الملك لله * وفي رواية * ودر روايتى آمده است كه ميگفت * رب اني اعوذ بك من عذاب في النار وعذاب في القبر
رواه مسلم * وعن حذيفة رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اخذ مضجعه من الليل * بود آنحضرت
كه چون ميگرفت خوابگاه خود را بشب، ضجع پهلو نهادن بر زمين ومضجع بفتح ميم وجيم جاى پهلو نهادن ومضطجع نيز ميگويند
* وضع يده تحت خده * مي نهاد آنحضرت دست خود را زير رخساره خود مراد دست راست است چنانكه در حديث آمده
اصح على شقه الايمن * ثم يقول * پستر ميگفت * اللهم باسمك اموت واحيى * خداوندا بنام تو ميرم وميزيم
يعني خواب ميكنم وبيدار ميشوم وتواند كه مراد حقيقت موت وحيات باشد * واذا استيقظ قال * وچون بيدار ميشد
ميگفت * الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا * شكر مر خدايرا كه زنده كرد ما را بعد از آنكه ميرانيد ما را وظاهر اين
عبارت در معنى اول است * واليه النشور * وبسوى او ست پراكنده شدن به بيدار شدن ما در روز رستخيز * رواه
البخاري * روايت كرد اين حديث را از حذيفه بخاري * ورواه مسلم عن البراء * وروايت كرد مسلم از براء بن عازب اگر گويند
چون اين حديث را بخاري ومسلم هر دو روايت كرده اند چرا متفق عليه نگفت جوابش آنست كه در حديث متفق
عليه بحسب اصطلاح شرط است از يك صحابي روايت باشد وچون بخاري از حذيفه كرد ومسلم از براء اين حديث متفق عليه
نبود كذا قال الشيخ * وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اوى احدكم الى فراشه *
چون پناه آرد وباشش كند يكى از شما بسوى بساط خود كه افكنده است براى خواب * اوى بقصر بمعنى پناه آورد وآوى بمد
بمعنى پناه داد وگاهي بمعنى يكديگر نيز آيند واول اكثر وافصح است پس اينجا بقصر باشد وبمد نيز روايت است وآنكه
در حديث انس بيايد بمد است ميفرمايد چون بيايد يكي از شما بجامه خواب خود * فلينفض فراشه بداخلة ازاره *
پس بايد كه بيفشاند فراش خود را بحاشيه درونى لنگ خود وآن اطراف ازار كه متصل تن است * فانه لا يدري ما خلفه
عليه * زيرا كه وي نميداند كه چه چيز پس از وي آمده است وافتاده است بر فراش يعني نميداند بايد كه بيفشاند بجامه
خود فراش را پس از آن بتحصيل شايد كه كرمي وخسي وخاشاكي بروى افتاده باشد * ثم يقول * پستر بگويد بعد از پهلو نهادن
اين دعا را * باسمك ربي وضعت جنبي * بنام تو اى پروردگار من نهادم پهلوي خود را * وبك ارفعه * وبنام تو بر ميدارم آنرا
ان امسكت نفسي فارحمها * اگر باز داري وقبض كني نفس مرا يعني روح مرا پس رحم كن اورا * وان ارسلتها فاحفظها *
واگر باز فرستى نفس مرا پس نگاهدار آنرا * بما تحفظ به عبادك الصالحين * بچيزي كه نگاه ميداري بآن چيز بندگان خود را
كه صالح اند آدمي چون بخواب ميرود حكم مرده دارد كه حق تعالى روح اورا مي ستاند پس از آن يا نگاه ميدارد روح
او را ومي ميراند ويا باز مي فرستد ومي زياند پس دعا ميكند كه خداوندا اگر نگاه داشتي وميرانيدي بيامرز واگر باز فرستادي
وزنده داشتي محفوظ دار چنانكه بندگان صالح خود را مي دارى * وفي رواية * ودر روايتي اينچنين آمده است كه چون
بيايد يكي از شما فراش خود را بيفشاند * ثم ليضطجع على شقه الايمن * پستر بايد كه پهلو نهد مر جانب راست خود * ثم
ليقل * پستر بايد كه بگويد * باسمك * تا آخر * متفق عليه وفي رواية * ودر روايتي باين لفظ آمده است * فلينفضه بصنفة
ثوبه ثلث مرات * پس بايد كه بيفشاند فراش خود را بكنارهٔ جامه خود كه ازار باشد سه بار وصنفه بفتح صاد مهمله وكسر نون وبفا طرف
ازار از آن جانب كه طره او است ودرين روايت وان امسكت نفسي فاغفر لها واقع شده بجاى فارحمها وگفته اند كه حكمت
در خواب بر پهلو راست آنست كه دل در پهلو چپ است پس چون خواب كند بر پهلوى راست دل معلق مي ماند وحاصل
نميشود زيادت استراحت كردن وگران نمي آيد خواب وآسان ميكرد بيدار شدن براى نماز شب وبخواب كردن بر پهلوى
چپ دل قرار مي يابد وراحت بسيار حاصل ميشود وخواب گران ميشود ودر شرح سفر السعادت اين سخن را بيان زياده
برين است اينجا بايد نگريست * وعن البراء بن عازب رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اوى الى فراشه
نام على شقه الايمن * بود آنحضرت كه چون پناه مي آورد بسوى فراش خود خواب ميكرد بر جانب راست خود * ثم قال *

بستر ميگفت * اللهم اسلمت نفسي اليك * بار خدايا سپردم نفس خود را بسوي تو * ووجهت وجهي اليك * وآوردم روي خود را بسوي تو * وفوضت امري اليك * وسپردم كار خود را بتو * والجأت ظهري اليك * وتكيه دادم پشت خود را بسوي تو يعني اعتماد كردم بر تو وپناه آوردم بتو در همه كارها * رغبة ورهبة اليك * از جهت ميل وخواهش نمودن بسوي تو وبجهت ترسيدن از تو * لا ملجأ ولا منجا منك الا اليك * نيست پناه ونه رهائي از تو مگر بسوي تو يعني از صفات قهريه تو بصفات لطفيه تو ملجأ بهمزة است ومنجا بالف * آمنت بكتابك الذي انزلت * گرويدم بكتاب تو كه فرود فرستادهٔ * وبنبيك الذي ارسلت * وبه پيغمبر تو كه فرستادهٔ يعني هر كتاب وهر پيغمبر يا قرآن وذات شريف خود را اراده نموده وبر آنحضرت واجب بود ايمان آوردن بخود وقرآن خود اول مومنان اوست وهم چنين هر پيغمبر صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين * وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قالهن * كسيكه بگويد اين كلمات را * ثم مات تحت ليلته * پس بميرد زير حادثهٔ شب خود يعني همين شب كه در روز اين كلمات گفته است * مات على الفطرة * بميرد بر دين اسلام * وفي رواية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لرجل * گفت گفت آنحضرت مر مردي را * يا فلان اذا اويت الى فراشك فتوضأ وضوءك للصلوة * اي فلان وقتي كه خواهي كه پناه آري وباشش كني بسوي فراش خود پس وضو كن همچو وضوي كه براي نماز ميكني * ثم اضطجع على شقك الايمن * پس بپهلو بنه بر جانب راست خود * ثم قل * پس بگو * اللهم اسلمت نفسي اليك الى قوله * تا قول وي * ارسلت * يعني تمام آن ذكر كه گذشت * وقال * وگفت آنحضرت * فان مت من ليلتك مت على الفطرة * پس اگر بميري در همين شب بميري بر دين اسلام * وان اصبحت اصبت خيرا * واگر صبح كني مي يابي تو خير كثير ودر روايتي است ان اصبحت اصبت خيرا * متفق عليه * وعن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اوى الى فراشه قال * بود آنحضرت چون مي آمد بفراش خود ميگفت * الحمد لله الذي اطعمنا وسقانا وكفانا * حمد مر خداي را كه خورانيد ما را ونوشانيد ما را وكفايت كرد تمام مهمات ما را ودفع كرد شر موذيات ما را * وآوانا * وپناه وجاي باشش داد ما را وآوانا اينجا بمد است وبقصر نيز روايت است * فكم ممن لا كافي له ولا موي له * پس بسيا مردم از آنكس است كه نيست هيچ كفايت كننده مهمات مر ايشانرا بلكه گذاشته است ايشانرا با شر ايشان ونه جاي دهنده مر ايشانرا بلكه گذاشته است ايشانرا ام وحائر در مفاوز وبوادي يا مراد كفايت ونصر او مخصوص بمومنان است چنانكه در قرآن مجيد فرموده است ذلك بان الله مولى الذين آمنوا وان الكافرين لا مولى لهم * رواه مسلم * وعن علي رضي الله عنه ان فاطمة رضي الله عنها اتت النبي صلى الله عليه وسلم * روايت ميكند امير المومنين علي كه فاطمهٔ زهراء رضي الله عنها آمد نزد آنحضرت * تشكو اليه ما تلقى في يدها من الرحى * در حالتي كه گله ميكند مشقتي را كه مي يابد در دست خود از آسيا كردانيدن * وبلغها انه جاءه رقيق * ورسيده بود فاطمه را كه بتحقيق آمده است آنحضرت را بندها از غنايم * فلم تصادفه * پس نيافت فاطمه زهرا رضي آنحضرت را در خانه تا بحضور كشف اين حال كند * فذكرت ذلك لعايشة * پس ذكر كرد حال خود را بعايشه كه چون آنحضرت بيايد بگويد * فلما جاء اخبرته عايشة * پس هنگامي كه آمد آنحضرت خبر كرد عايشه آنحضرت را بآنچه ذكر كرده بود فاطمه رضي الله عنها * قال * گفت علي رضي الله عنه * فجاءنا * پس چون شنيد آنحضرت اين خبر را از عايشه آمد نزد ما * وقد اخذنا مضاجعنا * وحال آنكه بتحقيق گرفته بوديم جاي خوابگاههاي خود را * فذهبنا نقوم * پس در ايستاديم وقصد كرديم تا بايستيم براي آنحضرت وبرخيزيم از خوابگاه * فقال * پس گفت آنحضرت * على مكانكما * بر جاي خود باشيد وبحال خود باشيد * فجاء فقعد بيني وبينها * پس آمد آنحضرت ونشست ميان من وميان فاطمه واين غايت تعطف وشفقت وبي تكلفي است از آنحضرت نسبت بايشان چنانكه گفته اند اذا جاءت الالفة رفعت الكلفة * حتى وجدت برد قدمه على بطني * تا آنكه يافتم من سردي قدم آنحضرت را بر شكم خود وتوانند والله اعلم كه مراد ببرد يقين باشد كه از پاي مبارك آنحضرت مصطفى صلى الله عليه وسلم بباطن شريف مرتضى سرايت كرد * فقال الا ادلكما على خير مما سألتما * پس گفت آنحضرت آيا راه ننمايم شما را ببهتر از آنچه سوال

كرديد وخواستيد كه خدمتكار باشد وآن اينست كه * اذا اخذتما مضجعكما * وقتى كه بگيريد شما خوابگاه خود را * فسبحا ثلثا وثلثين * پس سبحان الله بگوئيد سي وسه بار * واحمدا ثلثا وثلثين * والحمد لله بگوئيد سه وسى بار * وكبرا اربعا وثلثين * والله اكبر گوئيد سى وچهار بار * فهو خير لكما من خادم * پس اين ورد بهتر است شما را از خادم كه طلبيده بوديد وخادم واحد خدمتگار است واقع ميشود بر ذكور واناث في الصراح خادم چاكر وظاهر آنست كه سوال فاطمه از جاريه بود * متفق عليه

* وعن ابى هريرة رضى الله عنه قال جاءت فاطمة رضى الله عنها الى النبي صلى الله عليه وسلم تساله خادما * گفت ابو هريره آمد فاطمه نزد آنحضرت در حالي كه سوال ميكند وميطلبد خادم را * فقال الا ادلك على ما هو خير من خادم * پس گفت آيا راه ننمايم ترا بر چيزى كه آن چيز بهتر است از خادم * تسبحين الله ثلثا وثلثين وتحمدين الله ثلثا وثلثين وتكبرين الله اربعا وثلثين عند كل صلوة وعند منامك * نزد هر نماز ونزد خواب خود در يحتمل يعني بعد از نماز ونزد خواب رفتن هردو واقع شده ودر حديث سابق تخصيص بخواب است فقط وخواندن آن بعد از هر نماز مقرر ومشهور است واز امير المؤمنين على رضى الله عنه نقل كرده اند كه فرمود هرگز اين ورد از من فوت نشد حتى در شب صفين نيز * رواه مسلم

* الفصل الثاني * عن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اصبح قال * بود آنحضرت چون صبح ميكرد ميگفت * اللهم بك اصبحنا وبك امسينا وبك نحيى وبك نموت * خدايا بتو يعني بقدرت تو وبحفظ تو وبنام تو صبح كرديم وبتو شام كرديم وبتو ميزييم وبتو مى ميريم * واليك المصير * وبسوى تست بازگشت * واذا امسى قال * وچون شبانگاه ميكرد ميگفت * اللهم بك امسينا وبك اصبحنا وبك نحيى وبك نموت واليك النشور * ودر بعضى نسخ در صبح ومسا هردو ذكر اصبحنا وامسينا است ليكن در صبح تقديم اصبحنا است بر امسينا ودر مسا تقديم امسينا بر اصبحنا ودر صبح اليك المصير ودر مسا اليك النشور ومشهور در روايت اصبحنا فقط واليك النشور در صبح وبدمسا امسينا واليك المصير وهمه صحيح است فافهم وبك نحيى وبك نموت در صبح مذكور شده نه در مسا * رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة * وعنه قال قال ابوبكر قلت * وهم از ابي هريرة است كه گفت گفت امير المؤمنين ابوبكر رضي الله عنه گفتم * يا رسول الله مرني بشيء اقوله اذا اصبحت واذا امسيت * امر كن مرا بچيزى يعني بورد كه بگويم وبخوانم آنرا چون صبح كنم وچون شام كنم * قال قل * گفت آنحضرت بگو * اللهم عالم الغيب والشهادة * اى خداى داناى پديد وناپديد وحاضر وغائب * فاطر السموات والارض * اى آفريننده آسمانها وزمينها * رب كل شيء ومليكه * اى پروردگار هر چيز ومالك وپادشاه وى * اشهد ان لا اله الا انت * گواهي ميدهم كه نيست معبود بحق مگر تو * اعوذ بك من شر نفسي * پناه ميجويم بتو از بدي نفس خود * ومن شر الشيطان وشركه * وپناه ميجويم از شر شيطان واشراك وى كه ميخواند وباعث ميشود مردم را بر ان وشرك بفتح شين ورا نيز روايت است بمعني دامها وحيلها مراد آنچه در فتنه وا بتلا مى اندازد وگرفتار ميكند شيطان آدميان را بسبب آن مثل زنان واموال واولاد كه از يادِ خدا واز خير موده وى باز ميدارند * قله اذا اصبحت واذا امسيت * بگو اين را چون صبح كني وشام كني واذا اخذت مضجعك * وچون بگيري خوابگاه خود را بخواب روي * رواه الترمذي وابو داود والدارمي * وعن ابان * بفتح همزه وتخفيف موحده * بن عثمان * از تابعين است ودر حرب جمل با عايشه بود وخست كسى كه كرنجت وي بود واحوال وابرص واصم بود ودر آخر بفالج درمانده شد روايت دارد از پدر خود وغير وي از صحابه رض * قال سمعت ابي يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم * گفت شنيدم پدر خود را كه ميگفت گفت پيغمبر صلى الله عليه وسلم * ما من عبد يقول في صباح كل يوم ومساء كل ليلة * نيست هيچ بنده كه بگويد در صباح هر روز ومساء هر شب * بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء * صبح كردم وشام كردم بنام خدائى كه زيان نميكند با نام وى هيچ چيز در آسمان وزمين * وهو السميع العليم * واوست شنواى دانا * ثلث مرات * بگويد سه بار * فيضره شيء * پس زيان كند او را چيزي بر سد او را آفتي * فكان ابان قد اصابه طرف فالج * پس بود ابان بتحقيق رسيده بود او را بعضى از فالج بفتح لام نام مرضي مشهور

است كه برجاى ماند كى آرد در آن هفت شدن يكى از دو شق بدن است بسبب ريختن خلط بلغمي كه سد مسالك روح ميكند
* فجعل الرجل ينظر اليه * پس مرد ايستاده مردي كه روايت حديث ميكند از وى كه مى نگرد بسوي ابان يعنى شمار روايت
ميكرديد كه هركه اين دعا هر روز بخواند هيچ آفتى بوي نرسد وشما ميخوانيد آنرا اكنون چون بشما آفت فالج رسيد
* فقال له ابان ما تنظر الي * پس گفت مر آن مرد را ابان چه نگاه ميكني بسوي من * اما ان الحديث كما حدثتك * آگاه باش
بدرستى كه حديث همچنان است كه حديث كردم من ترا يعني صحيح است * ولكني لم اقله يومئذ * وليكن من نگفتم ونخواندم
آنرا امروز وتوفيق نداد خداى تعالى مرا بدان * ليمضي الله عليّ قدره * تا بكذراند وناقذ كرداند خداى تعالى بر من
تقدير خود را * رواه الترمذي وابن ماجة وابو داود وفي رواية * ودر روايت ابي داود اينچنين آمده است كه هركه
بگويد اين را هر شام سه بار * لم تصبه فجاءة بلاء حتى يصبح * نرسد اورا ناگهانى بلا تا آنكه صبح كند وفجاءة بفتح فا وسكون
جيم وفتح همزه وبضم فا وفتح جيم وبمد هر دو جائز است * ومن قالها حين يصبح لم تصبه فجاءة بلاء حتى يمسي * وكسى كه بگويد
آنرا در وقتى كه صبح ميكند نرسد اورا بلاى ناگهان تا وقتى كه شام كند * وعن عبد الله رضي الله عنه ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان يقول اذا امسى * روايت است از عبد الله بن مسعود كه بدرستيكه آنحضرت بود كه ميگفت چون شب ميكرد
* امسينا وامسى الملك لله * شبانگاه كرديم وشبانگاه كرد تمام ملك خدا براى خدا * والحمد لله ولا اله الا الله وحده لا شريك له
له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير رب اسالك خيرما في هذه الليلة * اى پروردگار من سوال ميكنم ترا نيكي آنچه درين شب
واقع شود * وخيرما بعدها * ونيكي آنچه واقع شود بعد ازين شب * واعوذ بك من شرما في هذه الليلة وشرما بعدها رب
اعوذ بك من الكسل ومن سوء الكبر والكفر * بيان الكبر بمعني عدم ايمان يا بمعني كفران نعمت * وفي رواية *
ودر يك روايت * من سوء الكبر * والكبر بكسر كاف وفتح با وبكسر كاف وسكون با ودر روايت اولى نيز بهر دو وجه روايت است
* رب اعوذ بك من عذاب في النار وعذاب في القبر واذا اصبح قال ذلك ايضا * وچون صبح ميكرد ميگفت
آنرا وميگفت * اصبحنا واصبح الملك لله رواه ابو داود والترمذي وفي روايته لم يذكر من سوء الكفر * وعن بعض بنات
النبي * روايت است از بعضى دختران پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ان النبي * كه بدرستى پيغمبر * صلى الله عليه وسلم
كان يعلمها * بود كه تعليم ميكرد پيغمبر خدا اورا * فيقول * پس ميگفت آنحضرت * قولي حين تصبحين * بگو هنگامى كه صبح كنى
* سبحان الله وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله * ودر روايتي * ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن اعلم
ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء علما فانه من قالها حين يصبح * پس بدرستى كسى كه بگويد اين كلمات
را هنگامى كه صبح ميكند * حفظ حتى يمسي * نگاهداشته شود از آفات انفسى وافاقى تا آنكه شب كند * ومن قالها حين يمسي
حفظ حتى يصبح * وكسى كه بگويد آنرا هنگامى كه شب كند نگاهداشته شود تا آنكه صبح كند * رواه ابو داود * وعن ابن عباس
رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين يصبح * كسى كه بگويد هنگاميكه صبح كند اين آيت را كه
* فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون * پس بپاكى ياد كنيد خدا را هنگاميكه شام مى كنيد وهنگامى كه صبح ميكنيد
* وله الحمد في السموات والارض * ومر خدا راست حمد در آسمانها وزمين * وعشيا وحين تظهرون * ودر وقت شبانگاه
از وقت مغرب تا عشا ودر هنگام پيش از زوال * الى قوله * تا قول وى تعالى * وكذلك تخرجون * درين آيت اشارت بصلوة
خمس واقع شده چنانكه در محلش بيان كرده شده است وكسى كه بخواند اين آيت را در وقت صبح * ادرك ما فاته في
يومه ذلك * دريابد چيزى را كه در گذشته است ورا از اوراد در ان روز * ومن قالهن حين يمسي ادرك ما فاته في ليلته *
وكسى كه بگويد اين را هنگام كه شام كند دريابد چيزيرا كه فوت شده است در ان شب * رواه ابو داود * وعن ابى عياش * بتشديد
تحتانيه وشين معجمه صحابيست نام وي زيد بن صامت انصاري وابو عياش تابعى نيز هست ووى زيد بن عياش مخزومى است
روايت ميكند ابو عياش صحابى از رسول الله * بدرستى كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفت * من قال اذا اصبح *

كسى كه بكويد چون صبح كند * لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير كان له عدل رقبة من ولد
اسمعيل * باشد مر او را ثواب برابر ثواب آزاد كردن بنده از اولاد اسمعيل عليه السلام بيان اين در فصل ثانى از حديث
ثانى از باب تسبيح وتحميد در حديث عمرو بن شعيب كذشته است * وكتب له عشر حسنات * ونوشته ميشود براى وى ده نيكى
* وحط عنه عشر سيئات * وفرو افكنده شود از وى ده بدى * ورفع له عشر درجات * وبلند كردانيده شود براى وى ده پايه
* وكان فى حرز من الشيطان * وباشد در پناه وجاى استوار از شيطان * حتى يمسى * تا آنكه شب كند * ومن قالها اذا امسى
كان له مثل ذلك حتى يصبح * كسى كه بكويد اين كلمه را چون شب كند باشد مر او را مانند آنكه مذكور شد از ثواب تا آنكه صبح كند
راوى از ابى عياش ميكويد كه * فرأى رجل رسول الله * پس ديد مردى پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فيما يرى
النائم * در آنچه مى بيند خواب كننده يعنى در خواب ديد * فقال * پس كفت آن مرد * يا رسول الله ان ابا عياش يحدث عنك
كذا وكذا * بدرستيكه ابو عياش حديث ميكند از تو چنين وچنين كنايت از مضمون اين حديث است كه مذكور شد * قال صدق
ابو عياش * كفت آنحضرت راست كفت ابو عياش * رواه ابو داود وابن ماجة * وعن الحارث بن مسلم التميمى * روايت
است از حارث بن مسلم كه تابعى است * عن ابيه * از پدر خود * عن رسول الله * از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم انه
اسر اليه * كه آنحضرت پوشيده و پنهان كفت بوى * سخن خود را اسرار بكسر همزه راز كفتن * فقال * پس كفت آنحضرت
* اذا انصرفت من صلوة المغرب فقل قبل ان تكلم احدا * وقتيكه بركردى از نماز مغرب وسلام دهى بكو پيش از آنكه سخن
كوئى كسى را * اللهم اجرنى من النار * خدايا پناه ده مرا از آتش * سبع مرات * هفت بار * فانك اذا قلت ذلك *
پس بدرستيكه تو وقتى كه بكوئى آنرا * ثم مت فى ليلتك * پس بميرى تو در همين شب * كتب لك جوار منها * نوشته شود
مر ترا زوان كذشتن از آتش * واذا صليت الصبح فقل كذلك * وچون بكذارى نماز صبح را پس بكو همچنين اين كلمه را
هفت بار * فانك اذا مت فى يومك * پس بدرستيكه تو چون بميرى در آن روز * كتب لك جوار منها رواه ابو داود
* وعن ابن عمر قال لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يدع هؤلاء الكلمات حين يمسى وحين يصبح * نبود آنحضرت
كه ترك ميداد ونميكفت اين كلمات را هنكامى كه شب ميكرد وهنكامى كه صبح ميكرد * اللهم انى اسألك العافية فى الدنيا
والآخرة * خدايا من سؤال ميكنم ومى خواهم از تو سلامت از جميع آفات در دنيا وآخرت * اللهم انى اسألك العفو
والعافية * خدايا سوال ميكنم عفو وعافيت وسلامت را * فى دينى ودنياى * در دين من ودنياى من * واهلى ومالى * ودر
كسان من ومال من * اللهم استر عوراتى * خدايا بپوش عيبهاى من على الصواب عورت اندام شرم مردم هرچه از ديدن
ونمودن آن شرم آيد عورات جماعت * وآمن روعاتى * وايمن كردان ترسهاى مرا * اللهم احفظنى من بين يدى ومن
خلفى * خدايا نكاه دار مرا از پيش من واز پس من * وعن يمينى وعن شمالى * واز جانب راست من واز جانب چپ
من * ومن فوقى * ونكاه دار مرا از بالاى من كه بلائى وآفتى از آسمان نازل شود * واعوذ بعظمتك من ان اغتال
من تحتى * وپناه ميجويم ببزركى تو از آنكه بناكاه هلاك كرده شوم من از زير من از آنجا كه شعور ندارم ومعنى اغتيال
اين است * يعنى الخسف * ميخواهد از اغتيال خسف را بمعنى بزمين فرو بردن * رواه ابو داود * وعن انس
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين يصبح * كسى كه بكويد هنكاميكه صبح كند * اللهم اصبحنا نشهدك
ونشهد حملة عرشك * خدايا صبح كرديم ما در حالى كه كواه ميكيريم ترا وكواه ميكيريم بردارندكان عرش ترا وايشان
هشت فرشته اند كه ميان كوش ودوش ايشان دو هزار ساله راه است ودر روايتى هفت هزار ساله راه است * وملائكتك *
وكواه ميكيريم همه فرشتكان ترا * وجميع خلقك * وكواه ميكيريم همه خلق ترا * انك انت الله * بر آنكه توئى خدا * لا اله الا
انت * نيست خدا جز تو * وحدك * تنها * لا شريك لك * نيست انباز مر ترا در خداى ودر آفرينش ودر معبوديت
* وان محمدا عبدك ورسولك * وبر آنكه محمد بنده تو وفرستاده تو است * الا غفر الله له ما اصابه فى يومه ذلك من ذنب *

بگويد كسي اين كلمات را در وقت صبح مگر آنكه بيامرزد خداي تعالى مر او را چيزي كه رسيده است او را در ان روز از گناه
* وان قالها حين يمسي غفر الله له ما اصاب في تلك الليلة من ذنب * واگر گويد اين كلمات را هنگامي كه شب كند مي آمرزد
خداي تعالى مر او را چيزي كه رسيده او را در ان شب از گناه و در ان شب اللهم امسينا ميگويد * رواه الترمذي وابو داود
وقال الترمذي هذا حديث غريب * وعن ثوبان رض * روايت است از ثوبان * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما من عبد مسلم يقول اذا امسى واذا اصبح ثلثا * نيست هيچ بنده مسلمان كه بگويد چون شام كند وچون صبح كند سه بار
اين كلمات را * رضيت بالله ربا * راضي شدم بخدا بآنكه پروردگار است * وبالاسلام دينا * وراضي شدم باسلام بآنكه
دين است * وبمحمد نبيا * وراضي شدم بمحمد بآنكه پيغمبر است شرح اين كلمات در اول كتاب در فصل اول از كتاب
الايمان كذشته است فتذكر * الا كان حقا على الله ان يرضيه يوم القيمة * مگر آنكه باشد حق و واجب بر خدا بفضل وكرم وي
اينكه راضي كرداند او را روز قيامت يعني بدهد او را ثواب چندانكه راضي كردد * رواه احمد والترمذي * وعن حذيفة
رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا اراد ان ينام وضع يده تحت رأسه * بود آنحضرت وقتي كه ميخواست
كه خواب كند مي نهاد دست مبارك خود را زير سر خود سابقا در فصل اول هم از حذيفه حديث كذشت و در حديث
حفصه بيايد كه دست مبارك مي نهاد زير رخساره پس احتمال دارد كه بجهت قرب سر و رخساره به يك ديكر باشد يا كاهي زير
رخساره مي نهاد و كاهي زير سر و بر هر تقدير حكمت در ان تهيئ براي تيقظ است چنانكه حكمت در نوم بر شق ايمن نيز همين
است چنانكه كذشت * ثم قال اللهم قني عذابك * خدايا نگاهدار مرا از عذاب خود * يوم تجمع عبادك * در روزي
كه فراهم مي آري بندكان خود را يعني روز محشر * او تبعث عبادك * شك راوي است يعني يا تجمع يا تبعث كفت يعني
مي بر انكيزي بندكان خود را * رواه الترمذي ورواه احمد عن البراء * وعن حفصة رض ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم كان اذا اراد ان يرقد وضع يده اليمنى تحت خده ثم يقول اللهم قني عذابك يوم تبعث عبادك * مضمون اين
حديث مضمون حديث سابق است بذكر خد وزيادت * ثلث مرات * يعني سه بار * رواه ابو داود * وعن علي رضي الله
عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول عند مضجعه اللهم اني اعوذ بوجهك الكريم وكلماتك التامات * خداوندا
بدرستيكه من پناه ميجويم بذات بزرگ تو وبكلمهاي توكه تام وكامل اند ومراد اسما وصفات او سبحانه يا كلمات قرآني
* من شر ما انت اخذ بناصيته * از بدي چيزيكه تو كيرنده موي پيشاني آنرا يعني هر جنبنده بر زمين بحكم قول وي سبحانه وما من
دابة الا هو آخذ بناصيتها * اللهم انت تكشف المغرم والمأثم * خدايا تو مي كشائي و دور ميكني وام وكرفتاري آنرا و بزه آن را
يعني چيزيكه از ان بزه لازم آيد * اللهم لا يهزم جندك * خدايا شكسته نميشود لشكر تو * ولا تخلف وعدك * و خلاف
كرده نميشود وعده تو و در بعضي نسخ ولا تخلف وعدك بضم تا وكسر لام بر لفظ خطاب يعني خلاف نميكني وعده خود را
* ولا ينفع ذا الجد منك الجد * و سود نميكند خداوند بخت را از عذاب تو بخت وجد بمعني بخت و بعضي جد را نيز ياد نموده اند يعني
سود نميكند نسب وجد بكسر جيم بمعني كوشش نيز كفته اند و در باب ركوع ذكر آن كذشته است وجه اول اصح واشهر واظهر
است * سبحانك وبحمدك * تنزيه ميكنم ترا تنزيهي كه لايق ذات تو است و متلبس بحمد تو تسبيح ميكنم * رواه ابو داود
* وعن ابي سعيد رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين ياوي الى فراشه * كسي كه بگويد هنگامي كه
پناه آرد و قصد باشش كند بسوي جامه خواب خود اين كلمه را * استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه ثلث
مرات * سه مرتبه * غفر الله له ذنوبه * مي آمرزد خداي تعالى مر او را كناهان او را * وان كانت مثل زبد البحر او عدد
رمل عالج * واكرچه باشند كناهان وي مانند كف دريا در بسياري يا باشند كناهان وي بشمار ريك عالج بفتح لام وكسر آن نام
واديست در زمين مغرب كه ريك وي بسيار است و بعضي عالج را بمعني ريك بسيار برهم افتاده كفته اند برا ينمعني عالج صفت
رمل است * او عدد ورق الشجر * يا باشند بشمار برك درختان * او عدد ايام الدنيا * يا باشند بشمار روزهاي دنيا

ودر چهار چیز تردید واقع شده تا مبالغه در کدام یکی ازینها بیشتر است * رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب * وعن شداد بن اوس * صحابیست برادرزاده حسان بن ثابت * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یاخذ مضجعه بقراءة سورة من کتاب الله * نیست هیچ مسلمانی که بگیرد بخوابگاه خود را بخواندن سورة از کتاب خدا * الا وکل الله به ملکا * مگر آنکه وکیل میکرد اند خدای تعالی بروی فرشته را توکیل کندا شتن کار بکسی * فلا یقربه شئ یؤذیه * پس نزدیک نمیشود او را چیزی که ایذا کند او را * حتی یهب متی هب * تا آنکه بیدار شود هرگاه که بیدار شود * رواه الترمذی * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلتان لایحصیهما رجل مسلم الا دخل الجنة * دو خصلت اند که محافظت نکند وبجای نیارد آنها را مردی مسلمان مگر آنکه درآید بهشت را * الا وهما یسیر * دانا وآگاه باشید که آن دو خصلت اندک وآسانند * ومن یعمل بهما قلیل * وکسی که عمل کند بآن دو خصلت اندک است یکی خصلت اینست که * یسبح الله فی دبر کل صلوة عشرا * تسبیح کند خدای تعالی را یعنی سبحان الله گوید در پس هر نماز ده بار * ویحمده عشرا * وحمد گوید او را یعنی والحمد لله گوید ده بار * ویکبره عشرا * وتکبیر گوید او را یعنی والله اکبر گوید ده بار * قال * گفت عبد الله بن عمرو * فانا رایت رسول الله * پس من دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یعقدها بیده * میشمرد این کلمات را وعقد می کرد آنها را بدست خود * قال * گفت آنحضرت * فتلک خمسون ومائة باللسان * پس آن صد وپنجاه است در شب وروز بزبان * والف وخمسمائة فی المیزان * وهزار وپانصد است در ترازوی اعمال بحساب یکی بده وخصلت دوم اینست * واذا اخذ مضجعه یسبحه ویکبره ویحمده مائة * ووقتی که بگیرد وبیاید بخوابگاه خود را تسبیح کند خدا را وتکبیر گوید وحمد گوید او را صد بار سی وسه بار تسبیح وسی وسه بار حمد وسی وچهار بار تکبیر چنانکه گذشت * فتلک مائة فی اللسان والف فی المیزان * پس آن صد است در زبان وهزار است در میزان ومجموع این دو خصلت دو هزار وپانصد شد * فایکم یعمل فی الیوم واللیلة الفین وخمسمائة سیئة * پس کدام یکی از شما میکند در روز وشب دو هزار وپانصد بدی تا مکفر گردد بدان پس لابد بانچه باقی ماند بعد از تکفیر رفع درجات شود * قالوا وکیف لانحصیها * گفتند چگونه احصا نکنیم این کلمات را یا این مذکورات را یعنی هرگاه که احصای این کلمات را اینچنین ثواب است چرا نکنیم آنرا ودر بعضی نسخ لانحصیهما است بضمیر تثنیه راجع بخلتین * قال * گفت آنحضرت * یاتی احدکم الشیطان وهو فی الصلوة * می آید یکی از شما را شیطان وحال آنکه آن یکی در نماز خود است * فیقول اذکر کذا اذکر کذا * پس میگوید شیطان یاد کن چنین را یاد کن چنین را کنایت است از خطرات ووساوس که شیطان در دل مصلی می اندازد * حتی ینفتل فلعله ان لا یفعل * تا آنکه باز می گردد یکی از شما از نماز بهمان خواطر پس شاید که نکند ونگوید آن اذکار وکلمات را یعنی چون در نماز حضور را از دست رفت وبخواطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید وگفتن میسر نگردد این بیان عدم احصا واتیان خصلت اولی باشد که ذکر این کلمات است بعد از نماز واما بیان عدم احصای خصلت ثانیه که ذکر است در وقت بخواب رفتن اینست که فرمود * ویاتیه فی مضجعه * ومی آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی * فلا یزال ینومه * پس همیشه است شیطان که می خواباند او را * حتی ینام * تا آنکه خواب می کند پس فرصت ذکر نمی یابد * رواه الترمذی وابوداود والنسائی وفی روایة ابی داود * ودر روایت ابی داود اختلافی در بعضی الفاظ هست یکی آنکه در روایت وی اینچنین آمده است * خصلتان اوخلتان * شک در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف اینست که گفته * لا یحافظ علیهما عبد مسلم * بجای لایحصیهما رجل مسلم * وکذا فی روایته بعد قوله * وهمچنین است در روایت ابی داود بعد از قول وی که گفته * والف وخمسمائة فی المیزان * اینچنین واقع شده است که * قال ویکبر اربعا وثلثین اذا اخذ مضجعه ویحمد ثلثا وثلثین ویسبح ثلثا وثلثین * بتقدیم یکبر اربعا وثلثین بر قول وی اذا اخذ مضجعه وبذکر حمد وتسبیح وبیان عدد هر یک ودر روایت دیگر آن اذا اخذ مضجعه مقدم است وایضا

ذکر تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر تکبیر و بیان علت نیست فافهم * وفی اکثر نسخ المصابیح عن عبد الله بن عمر * این بیان
فائده دیگر است که مولف روایت این حدیث را از عبد الله بن عمرو بن العاص و در اکثر نسخ مصابیح از عبد الله بن عمر
بن الخطاب کرده * وعن عبد الله بن غنام * بفتح غین معجمه و تشدید نون صحابیست انصاری معدود اسعد در اهل حجاز
* قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح * کسی که بگوید هنگامیکه صبح کند * اللهم ما اصبح بي من نعمة
او باحد من خلقك فمنك وحدك * خدایا آنچه صبح کرده است بمن از نعمت یا صبح کرده است بیکی از خلق تو از نعمت پس
از تست تنها * لا شریك لك * نیست انباز مر ترا در دادن آن نعمت اگرچه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه هم از تست
و بقدرت و ارادت تست * فلك الحمد ولك الشکر * پس مر تراست ستایش و مر تراست سپاس و مخصوص است بتو و غیر تو
در ان شریك نباشد پس کسی که در وقت صبح این دعا بخواند * فقد ادی شکر یومه * پس بتحقیق ادا کرد شکر روز خود را
* ومن قال مثل ذلك حین یمسي فقد ادی شکر لیلته * و کسی که بگوید مانند این هنگامی که شب کند پس تحقیق ادا کرد شکر
شب خود را در اخبار وارد شده است که داود علیه السلام گفت پروردگارا نعمتهاي تو نزد من بسیار شده شکر آن چگونه گویم
فرمان آمد یا داود چون دانستي که آنچه نزدیك تست از نعمت همه از من است بتحقیق شکر گفتی تو آنرا * رواه ابو داود
* وعن ابی هریرة رض عن النبي صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اذا آوی الی فراشه * روایت میکند ابو هریره از آنحضرت
که میگفت که چون می آمد بسوی فراش خود * اللهم رب السموات ورب الارض * ای خدا ای پروردگار آسمانها
و پروردگار زمین اشارت است باصول اسباب کلیهٔ بقای عالم * ورب کل شيء * و پروردگار هر چیز تعمیم ربوبیت است نسبت
بهر چیز از آنچه در میان آسمان و زمین است از عناصر و موالید وافراد و جزئیات آن * فالق الحب والنوی * شکافنده دانه و خسته
اشارت است بارزاق جسمانیه که بآن بقای اجسام است و حب در طعام استعمال یابد و نوی در تمر و مانند آن * منزل التوریة
والانجیل والقران * فرو فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت است بارزاق روحانیه متعلق ببدن بیوا حوال
آخرت و ذکر زبور نکرد از جهت عدم اشتمال آن بر احکام و شرایع چه اکثر آنچه در وی مذکور است اذکار و دعوات و مناجات
است و بتحقیقت وی جزوی از توریت است کذا قالوا * اعوذ بك من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته * پناه میجویم بتو
از بدی هر خداوند بدی که تو گیرنده موی پیشانی او را و مسخر داری او را بقدرت خود * انت الاول فلیس قبلك شيء * توئی
اول پس نیست پیش از تو چیزی * وانت الاخر فلیس بعدك شيء * و توئی آخر پس نیست پس از تو چیزي * وانت الظاهر
فلیس فوقك شيء * و توئی ظاهر و پیدا پس نیست بالای تو چیزی * وانت الباطن فلیس دونك شيء * و توئی باطن و پنهان پس
نیست زیر تو چیزی هرچه بالا است ظاهر می باشد و هرچه پایان است باطن پس نفي فوقانیت مناسب ظهور باشد و نفی
دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی ضد فوق است * اقض عني الدین * بگذار از من وام را یعني بري کردان مرا زان
و توفیق ده که قضا کنم آنرا باعطای اسباب قضا و ام کذاردن و رسانیدن و روا کردن حاجت * واغنني من الفقر * و غنا
ده مرا از فقر و من بمعني بعد است * رواه ابو داود والترمذی وابن ماجة ورواه مسلم مع اختلاف یسیر * و روایت کرد
آن را مسلم باندك اختلافی در الفاظ * وعن ابی الازهر الانماری * بفتح همزه و سکون نون صحابیست که ساکن شام بود
* ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل * بود آنحضرت چون بخوابگاه میرفت در شب * قال *
میگفت * بسم الله وضعت جنبی * بنام خدا نهادم پهلوی خود را * اللهم اغفرلی ذنبی واخسأ شیطانی * و براندن و دور
کن شیطان مرا مراد قرین اوست یا هرکه قصد اغوای او کند و خسأ راندن سك است * وفك رهاني * رهان و رهن آن و گرو
مراد خلاص کردن نفس است که بجزای عمل خود درگرو می باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بما
کسبت رهینة و فك خلاص کردن و بیرون آوردن از گرو و رهان بکسر راء گرو * واجعلني فی الندي الاعلی * و بگردان مرا
در مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند و ندي بفتح نون و کسر دال و تشدید یاء بمعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز

خوانند و آنحضرت اگرچه در مرتبهٔ عزت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملائکه است اما شوق لقای رب در وقت
علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران میل ارد که همیشه در آنجا می باشد و از مباشرت و مخالطات ناسوت که بحکم بشریت
در دنیا است مبرا و معلا باشد فافهم و بالله التوفیق * رواه ابوداود * وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی وآوانی واطعمنی وسقانی * شکر مر خدای را که کفایت کرد
مرا و جای پناه داد مرا و خورانید مرا و نوشانید مرا * والذی من علی فافضل * و آن کسیکه نعمت داد مرا پس زیاده و افزون
داد مرا * والذی اعطانی فاجزل * و آن کسی که عطا کرد مرا پس بسیار کرد قریب بفقرهٔ اولی است آن باعتبار کیفیت است
و این باعتبار کمیت * الحمد لله علی کل حال * حمد مر خدای را است بر هر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا که در هر دو
نعمت و لطف وی ظاهر یا مخفی شامل حال بنده است * اللهم رب کل شیء و ملیکه واله کل شیء اعوذ بك من النار رواه ابوداود
* وعن بریدة * بضم باصحابی مشهور است * قال شکی خالد بن الولید الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال * گله کرد خالد
بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت * یا رسول الله ما انام اللیل من الارق * خواب نمیتوانم کرد در شب از بیداری و ارق
بفتح همزه و را و بقاف علتی است که خواب می برد * فقال نبی الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا اویت
الی فراشك فقل * وقتی که بیائی تو بفراش خود پس بگو این کلمات را * اللهم رب السموات السبع وما اظلت * ای خدا
پروردگار هفت آسمان و پروردگار هر چیزی که سایه افکنند آسمانها بران چیز * ورب الارضین وما اقلت * و پروردگار زمینها
و بارها که بر داشته اند زمینها آنرا ارض را گاهی مفرد می آرند باعتبار آنکه طبقات و همه حکم یك طبقه دارند و گاهی جمع
نیز می آرند که متعدد اند و گاهی تاویل میکنند لفظ جمع را باقالیم واقالیم والله اعلم * ورب الشیاطین وما اضلت *
و پروردگار شیطانان و کسی که گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیطانند تا شامل جن وانس باشند * کن لی جارا من شر خلقك *
باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود * کلهم جمیعا * همه * ان یفرط علی احد منهم * ازین که پیش دستی کنند و بکند
و بشتابد بر من یکی از ایشان * او ان یبغی * یا این که ستم کند بر من و از حد در گذرد و یبغی بفتح غین معجمه * عز جارك *
غالب و قویست همسایه تو و زنهار دادهٔ تو که در پناه عزت و قدرت تو آمده و جای گرفته است * وجل ثناءك * و بزرگ است
ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که بجا آرد * ولا اله غیرك لا اله الا انت * تاکید و تقریر توحید است و ازینجا معلوم
میشود که ارق از تصرفات شیطان و جن است * رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی والحکم * بفتحتین
ابن ظهیر * بضم ظای معجمه و فتح هاء * الراوی * که راوی این حدیث است * قد ترك حدیثه بعض اهل الحدیث * بتحقیق
ترك داده اند حدیث او را بعضی از اهل حدیث اینچنین گفته است بخاری و ابوذرعه و نسائی و ابن ابی حاتم
و گفته است ابن معین که وی چیزی نیست و ابن عدی گفته که اکثر احادیث وی غیر محفوظ است و در بعضی نسخ الحکیم
بیا است و در حاشیه نوشته که صواب حکم است بی یا چنانکه در تقریب و کاشف و جز آن مذکور است.

* الفصـــــــــل الثالث * عن ابی مالك * روایت است از ابی مالك اشعری و بعضی گفته اند اشجعی صحابیست
که در نام وی اختلاف است اشهر آنست که نام وی کعب بن مالك است * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا واصبح الملك لله رب العالمین اللهم انی اسالك خیر هذا الیوم * خدایا من سوال میکنم
ترا نیکی این روز را و بیان کرد خیر را بقول خود * فتحه * گشایش او را که ابواب خیرات در روی گشاده گردد * ونصره *
و یاری دادن تو مرا درین روز که بر نفس و شیطان و خلق مرا یاری دهی و نصرت بخشی و مخذول نگردانی * ونوره *
و روشنائی دل که بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد * وبرکته * و فزونی لطف و کرم و فضل تو که برسد مرا درین
روز * وهداه * و راه راست که در عمل و اعتقاد برحق و ثواب باشم و اصل همه برکات و شامل همه خیرات این است
و این چیز بتوفیق و تائید الهی میسر نگردد ورزقنا الله * واعوذ بك من شر ما فیه * و پناه میجویم بتو از بدی چیزی که

در بن روز است ذکر این مبالغه وتاکید است از اضداد این خصال مذکوره * وشرما بعده * وپناه میجویم بتو از شر چیزی که
بعد از این روز است ذکر این مبالغه وتاکید است در استعاذه از شر که متوالی ومتواتر نگردد نعوذ بالله من ذلك * ثم اذا امسى
فليقل مثل ذلك * پستر چون شب کند پس باید که بگوید مانند این * رواه ابو داود * وعن عبد الرحمن بن ابي بكرة * ابو بكره
بفتح با درآخر تا صحابي مشهور است که خود را در روز طائف از درون حصن بچرخ چاه پایان افکنده ودر خدمت آنحضرت
آمده اسلام آورد وآنحضرت او را بابي بكرة کنیت کرد وبكرة الجير چرخ چاه وعبد الرحمن بن ابي بكرة تابعي كثير الحديث
است * قال * گفت * قلت لابي * گفتم مر پدر خود را که ابي بكره است * يا ابت اسمعك تقول كل غداة * اي پدر من میشنوم
ترا که میگوئي هر بامداد مراد بغداة اینجا یوم است شامل صبح ومسا * اللهم عافني في بدني * خداوندا عافیت وسلامت
ده مرا در تن من * اللهم عافني في سمعي * خداوندا عافیت بخش مرا در شنوائي من * اللهم عافني في بصري * خداوندا
عافیت وسلامت ده مرا در بینائي من تخصیص سمع وبصر از جمله اعضا واجزای بدن بجهت شرف آنها است وتقدیم طلب
عافیت سمع تلويح است باشرفیت وی از بصر چنانکه اکثر علما بر آنند واکثر ذکر این در صفت بهمین ترتیب است * لا اله الا
انت تكررها ثلاثا حين تصبح وثلاثا حين تمسي * مکرر میکردانی این کلمات را سه کرت هنگامی که صبح میکنی وسه کرت هنگامی
که شب میکني * فقال يا بني سمعت رسول الله * پس گفت پدر من ای پسرک شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم
يدعو بهن * دعا میکرد باین کلمات ومیخواند این دعا را * فانا احب ان استن بسنته * پس من دوست میدارم که عمل کنم
واتباع کنم بطریقهٔ آنحضرت اشارت کرد بانکه در عمل از دعا وجز آن منظور اصلی باید که امتثال امر واتباع سنت باشد
نه جزای عمل واستجابت دعا * رواه ابو داود * وعن عبد الله بن ابي اوفى * صحابي مشهور است * قال كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا اصبح قال * بود آنحضرت که چون صبح میکرد میگفت * اصبحنا واصبح الملك لله والحمد لله والكبرياء
والعظمة لله والخلق والامر والليل والنهار وما سكن فيهما لله * وهمه مر خدا راست وملك اوست وصفات اوست ومخلوق
وآفرینش وحکم اوست * اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحا * خداوندا بکردان اول این روز را نیکي وصلاح ضد فساد
* واوسطه نجاحا * وبکردان میان این روز را پیروزي وبرآمد حاجت * وآخره فلاحا * وبکردان پایان این روز را رستگاري
* يا ارحم الراحمين * ای مهربان ترین مهربانان که مهر تو شامل تمامه اوقات واحوال است * ذكره النووي في كتاب
الاذكار بروایت ابن السني * بضم سين وتشديد نون * وعن عبد الرحمن بن ابزى * بفتح همزه وسكون موحده وبزاي مقصوره
آنحضرت را دریافته وپس وی صلى الله عليه وسلم نماز گزارده وعامل امير المؤمنين على رضي الله عنه بود بخراسان واکثر
روایات وی از امير المؤمنين عمر وابي بن كعب است * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا اصبح * میگفت
آنحضرت چون صبح میکرد * اصبحنا على فطرة الاسلام * صبح کردیم بر دین اسلام * وكلمة الاخلاص * وبر کلمهٔ اخلاص که
لا اله الا الله است * وعلى دين نبينا محمد * وبر دین پیغمبر ما که محمد است صلى الله عليه وسلم ظاهر آنست که این لفظ آنحضرت
است وآنحضرت مبعوث بود بسوی خلق وبسوی خود * وعلى ملة ابينا ابراهيم * وبر دین پدر ما که ابراهیم عليه السلام
است * حنيفا * مایل از باطل بحق واز شرک بتوحید * وما كان من المشركين * ونبود ابراهيم عم از مشرکان * رواه
احمد والدارمي *

* باب الدعوات في الاوقات *

باب در ذکر دعاهای که خواندن آن در اوقات مخصوص
آمده است ووقت زمانی را گویند که برای چیزی مخصوص کرده باشند شده است چنانکه وقت نماز ووقت روزه ووقت
حج وهمچنانکه دعا در اوقات مخصوص آمده در احوال مخصوص نیز آمده چنانکه در حال غضب وحال صف بستن در جنگ
کافران ومانند آن وچون آن مستلزم اوقات است مؤلف همه را داخل اوقات ساخت وبعضی اوقات را جدا ذکر کرده اند
واحوال را جدا زیرا که معتبر در آن همان حال است نه وقت فافهم *

* الفصل الاول *

عن ابن عباس
رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو ان احدكم اذا اراد ان ياتي اهله قال * اگر ثابت شود این که

یکی از شما وقتی که خواهد بیاید زن خود را و جماع کند بگوید * بسم الله اللهم جنبنا الشیطان * نگاه دار ما را از شیطان * وجنب الشیطان ما رزقتنا * و یکسو دار و دور دار شیطان را از چیزی که روزی کنی ما را از ولد * فانه ان یقدر بینهما ولد فی ذلک * پس بدرستیکه شان اینست که اگر تقدیر کرده شود میان زن و مرد داده شود فرزندی در ان جماع * لم یضره شیطان ابدا * زیان نمیکند او را شیطان هرگز * متفق علیه * و ازینجا مفهوم میشود که اگر نگویند این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر دعا که می باید نکنند شیطان در ان راه می یابد و زیان میکند و کیست که در ان وقت توفیق ذکر وی عامی یابد و ازینجا است فساد احوال اولاد و تباه کاری ایشان * وعنه ان رسول الله * و هم از ابن عباس است که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم کان یقول عند الکرب * بود که میگفت نزد اندوه و فی الصراح کرب اندوه که دم باز گیرد از وی یعنی اندوه سخت * لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و رب الارض و رب العرش الکریم * عظیم و کریم صفت عرش است یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا جوابش آنکه ذکر در حکم دعا است زیرا که ثنا گفتن کریم در معنی سوال است و نیز وارد شده است که حق تعالی میگوید اگر کسی که باز دارد او را ذکر من از سوال من بدهم او را زیاده تر از آنچه میدهم سائلان را * متفق علیه * وعن سلیمان بن صرد * بضم صاد و فتح را صحابی بود معمر فاضل عابد سن عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکری که یکینه کشی خون امام شهید حسن بن علی ابن ابی طالب بر آمدند و له قصة * قال * گفت سلیمان * استب رجلان عند النبی * دشنام یکدیگر کردند دو مرد نزد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم و نحن عنده جلوس * و ما صحابه نزد آنحضرت نشسته بودیم * واحدهما یسب صاحبه مغضبا قد احمر وجهه * و یکی از ان دو مرد دشنام میدهد یار خود را در حالی که در غضب آورده شده است که بتحقیق سرخ شده است روی وی * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم انی لاعلم کلمة لو قالها * بدرستیکه من هر آینه میدانم کلمه را که اگر میگفت وی آن کلمه را * لذهب عنه ما یجد * هر آینه میرفت از وی آنچه می یابد از غضب آن کلمه اینست * اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فقالوا للرجل * پس گفتند صحابه مر آنمرد را * الا تسمع ما یقول النبی * ایا نمی شنوی چیزی که میگوید پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قال * گفت * انی لست بمجنون * بدرستیکه من نیستم دیوانه و این کلمه کسی را گویند که مجنون است و گفته اند که این کلام کسی است که آراسته نیست با نوار شریعت و تفقه نکرده در دین پس توهم کرد که استعاذه مخصوص بمجنون می باشد و ندانست که غضب از نزغات شیطان است و گفته اند که احتمال دارد که آنمرد منافق باشد یا از درشت خویان عرب باشد والله اعلم

* متفق علیه * وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم صیاح الدیکة * وقتی که بشنوید بانگ خروسان را و دیکة بکسر دال و فتح یای تحتانیه جمع دیک بکسر و سکون تحتانیه مثل قردة و قرد * فاسألوا الله من فضله * پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم وی * فانها رأت ملکا * پس بدرستیکه مرغ دیده است فرشته را و وی بانگ میکند بدیدن فرشته پس دعا کنید تا میدآمین فرشته بدانکه احادیث در فضایل خروس بسیار آمده است و محدثان رد اکثر آنها کرده اند و رد دیث خروس سفید که در زیر عرش است که چون وی آواز کند همه خروسان آواز کنند نیز سخن است و این مبحث بتفصیل در شرح سفر السعادة مذکور و مسطور است * واذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان * و وقتی که بشنوید آواز خر را پس پناه جوئید بخدا از شیطان و بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم * فانه رای شیطانا * پس بدرستی که وی دیده است شیطانی را از شیاطین * متفق علیه * وعن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی بعیره * بود آنحضرت چون بر می آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود * خارجا الی سفر * بیرون آینده بسوی سفر * کبر ثلثا * تکبیر می برآورد سه بار * ثم قال * پس تر میگفت * سبحان الذی سخر لنا هذا * پاکی آنخدای را که فرمان بردار کرد انید برای ما این را یعنی شتر را و ما نبودیم آن را زمر اکب * وما کنا له مقرنین * و نبودیم

مامور او را در طاعت آدمی و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الهی نباشد آدمیان کجا طاقت سواری و رام کردن آنها دارند محض قدرت و اقتدار اوست که اینها رام آدمیان شده اند في الصراح مقرن بالکسر آنکه او را یاری کر نباشد در ستور راندن وکشاورزی * وانا الى ربنا لمنقلبون * وبدرستیکه ما بسوی پروردگار خود هر آینه باز گردنده ایم رجوع کننده ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آن است که رکوب دابه از برای انقلاب و انتقال از مکانی بمکانی است و انتقال عظمی انقلاب بسوی خدا است جل جلاله و نیز سواری محل خطر و هلاک است پس سوار را باید که غافل نباشد از آن و مستعد باشد از برای لقای خدا که مرگ است * اللهم انا نسالك فی سفرنا هذا البر والتقوى * خداوندا ما سوال میکنیم ترا در این سفر نیکی و پرهیزکاری * ومن العمل ما ترضى * و سوال میکنیم از عمل آنچه خشنود باشی تو * اللهم هون علینا سفرنا * خداوندا آسان و سبك گردان بر ما این سفر ما را تا تعب و رنج نکشیم در روی * واطولنا بعده * و درنورد برای ما دوری این سفر را * اللهم انت الصاحب فی السفر * خداوندا تویی یار و همراه در سفر * والخليفة فی الاهل * ونگاهبان و متولی امور پس از ما در اهل خانه * اللهم انی اعوذ بك من وعثاء السفر * خداوندا پناه میجویم بتو از مشقت سفر که در رویم در آن با سانی و وعث جای نرم که پای فرو رود در وی و با سانی نتوان رفتن بروی که پای بلغزد * ومن كآبة المنظر * و از شکستگی نفس که جای نگریستن است وكآبة بفتح کاف بر وزن رافت و بمد همزه شکستگی و بدحالی از غم و اندوه * وسوء المنقلب * بفتح لام * فی المال والاهل * و از بدی بازگشتن در مال و کسان خانه یعنی غم و اندوه کشم بسبب آنکه در ایشان مکاره بینم از نقل و نقصان یا بر گردم بحالت بد بی قضای حاجت و حصول مقصود * واذا رجع قالهن وزاد فیهن * و چون بر میگشت از سفر میگفت این کلمات مذکوره را و زیاده میکرد در اینها این کلمات را که * آئبون تائبون عابدون * رجوع کنندگانیم توبه کنندگانیم بندگی کنندگانیم * لربنا حامدون * برای پروردگار خود حمد گویندگانیم و در بعضی الفاظ آئبين تائبين عابدين لربنا حامدين نیز آمده * رواه مسلم * وعن عبد الله بن سرجس * بفتح سین مهملتین و سکون را و کسر جیم صحابی بصری است * قال كان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر یتعوذ من وعثاء السفر وكآبة المنقلب والحور بعد الكور * و پناه می جست از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد صلاح آن و از وحدت بعد از جماعت و بعد الكون ابنون نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحسنه بعد از بودن و از تغیر بعد از ثبات و اصل کور پیچیدن دستار است و حور شکستن آن * ودعوة المظلوم * و پناه میجست از دعای مظلوم و پناه جستن از دعوت مظلوم در حقیقت پناه جستن از ظلم است که ظلم نکنم بر کسی تا مظلوم دعا نکند بر من * وسوء المنظر فی الاهل والمال رواه مسلم * وعن خولة * بفتح خای معجمه و سکون واو * بنت حکیم * صحابیه است از صحابیات فاضلات * قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال * گفت خوله شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که فرود آمد منزلی را پس بگوید * اعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق * پناه میجویم بکلمات خدا که تام و کامل اند و نقصان را بدان راه نیست و مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اسماء و صفات حق از شر چیزی که پیدا کرده است خدا * لم يضره شیء حتى يرتحل من منزله ذلك * زیان نکند آن کس را چیزی از موذیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل * رواه مسلم * وعن ابی هریرة رض قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم * آمد مردی بسوی آنحضرت * فقال * پس گفت آنمرد * یا رسول الله ما لقیت من عقرب لدغتني البارحة * چه عجب و محنت یافتم من از الم و تشویش از کژدم که گزید مرا دی شب * قال * گفت آنحضرت * اما لو قلت حین امسیت * آگاه باش اگر میگفتی تو هنگامی که شبانگاه کردی توایندعا را * اعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضرك * زیان نمیکرد عقرب ترا و نمیگزید * رواه مسلم * وعنه * ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا كان فی سفر واسحر یقول * وهم از ابی هریرة است که آنحضرت چون می بود در سفر و سحر

ميكرد يعني چون وقت سحر ميشد يا ميرفت در وقت سحر ميكرد ميكفت * سمع سامع بحمد الله وحسن بلائه علينا * سمع را بدو وجه روايت كرده اند يكي بكسر ميم وتخفيف آن از سماع بمعنى شنيدن دوم بفتح وتشديد از تسميع بمعني شنوا نيدن مرغيررا برهر تقدير خبر است بمعني امر بر تقدير اول معني آنست بايد كه بشنود شنونده حمد كفتن ما را خدا را وخوبى نعمت وي بر ما تا اتباع كند وكواه شود بران وبلا بمعنى نعمت نيز آيد وحقيقت وى ابتلا وامتحان خدا است مر بنده را وحق تعالى بنده را كاهى امتحان بمضرت ميكند تا صبر كند وكاهي بمسرت تا شكر كويد وهردو نعمت است باعتبار حصول تعرف وترتيب اجر وكمال ايمان ومعني بر تقدير ثاني آنست بايد كه بشنواند مرغير را و برساند بديكران حمد كفتن ما را تا اتباع كنند در حمد كفتن در اين وقت چنانكه امر تبليغ شامل مرغايب را آمده است وبعضى بر خبر نيز حمل كرده اند بمعني آنكه هركرا سمع است شنيده است حمد كفتن ما را وشنوانيده است واين امريست مشهور و مستفيض است كه ترجيح احد مخفي نيست * ربنا صاحبنا * پروردكار ما مصاحب شو ما را بعنايت وكلاءت ورعايت * وافضل علينا * واحسان كن بفزونى كرم وعنايت طلب است مزيد عنايت وادامت نعمت وحصول بركت را ودرين اشارت است بانكه بنده با وجود افاضت نعم وتوالى آن مستغنى نيست از طلب مزيد (مصرع) انانكه غني ترانند محتاج ترانند * عائذا بالله من النار * ميكويم اين را در حالتيكه پناه جوينده ام بخدا از آتش يا معني آنست كه ميكفت آنحضرت اين قول را در حالي كه عائذ بود بر تقدير اول قول رسول الله است وبر تقدير ثاني قول راوى فافهم * رواه مسلم * وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قفل من غزو او حج او عمرة * بود آنحضرت چون باز ميكشت از غزا يا از حج يا از عمرة * يكبر على كل شرف من الارض ثلث تكبيرات * تكبير مى بر آورد بر هر جاي بلند از زمين سه تكبير واين عادت مستمرة وي بود صلى الله عليه وسلم در جميع احوال كه چون برجاى بلند مى برآمد تكبير مي بر آورد وتوربشتي كفته است كه سبب استحباب ذكر است نزد تجدد احوال وتقلب دران و رعايت ميكرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنرا در زمان ومكان چنانكه در صباح ومسا ويقظه ومنام ذكر ميكرد اشارت بانكه آدمي را بايد كه در تقلب احوال از مقلب احوال غافل نباشد بعضى كفته اند تواند كه وجه در تشريع تكبير آن باشد كه چون بر آمدن بر جاى بلند علو وارتفاع حسى حاصل ميكردد شايد كه در نفس وى چيزى از ان راه يابد پس رفع كرد آنرا بشهود كبرياي حق وعظمت وي وميتوان كفت كه بر آمدن بمكان عالى متذكر ميكردد عارف را بكبرياى حق عزوعلا وشهود عظمت وى بى آنكه در نفس وى چيزي از ان حاصل كردد واين معنى احسن واوفق است بحال شريف آنحضرت صلى الله عليه وسلم ودر آخر فصل ثالث بيايد كه وى تسبيح ميكرد نزد نزول ودر بعضى اخبار آمده است كه تهليل ميكرد نزد هبوط وآن بجهت آنچه حاصل ميشد از ذلت وانكسار و تنزل پس تنزيه ميكرد حق تعالى را از ان چنانچه ظاهر ميشود از قول وى * ثم يقول * پس ميكفت * لا اله الا الله وحده لاشريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده * راست كرد خدا وعده خود را در تقويت وتائيد دين اسلام * ونصر عبده * ويارى داد بنده خود را كه عبارت از ذات شريف خودش است * وهزم الاحزاب وحده * وشكست داد كروههاى كفر را تنها اكرچه مسلمانان جهاد كردند وشكست دادند وليكن بحقيقت همه بقدرت او است تعالى واحتمال دارد كه مراد باحزاب كروهها است از طوائف مشركين وقبائل يهود كه در غزوه خندق كه آنرا غزوه احزاب نيز ميكويند جمع شده ولشكرها ساخته ودر محاربه رسول خدا صلى الله عليه وسلم اتفاق نموده بودند وپروردكار تعالى باد ها فرستاد ولشكرهاى ملائكه بركماشته همه را از روزكار آنها بر آورد وقول وى وحده تلميح است بقول سبحانه وكفى الله المؤمنين القتال وكان الله قويا عزيزا * متفق عليه * وعن عبد الله بن ابى اوفى * بفتح همزه وسكون واو وبفا صحابى مشهور است وآخر كسي است كه مرد در كوفه از صحابه رضي الله عنهم * قال * كفت * دعا رسول الله * دعا كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يوم الاحزاب

على المشركين فقال * دعا بد كرد آنحضرت روز غزوهٔ احزاب كه غزوهٔ خندق است بر مشركان پس گفت * اللهم منزل الكتاب *
اي خداي فرستندهٔ كتاب يعني قرآن يا جنس كتاب سماوي * سريع الحساب * بشتاب كيرندهٔ حساب از بندگان بجهت علم واحاطهٔ
تمامهٔ اعمال بندگان قليل و كثير * اللهم اهزم الاحزاب * خداوندا شكست ده اين گروهاي كافرانرا * اللهم اهزمهم
وزلزلهم * خداوندا شكست ده ايشانرا وبجنبان ايشانرا و بلغزان پاي ثبات ايشان را * متفق عليه * وعن عبد الله بن بسر *
بضم موحده و سكون مهمله صحابي مشهور است كه او را و پدر و مادر او را و برادر و خواهر او را صحبت است و آنحضرت در
خانهٔ ايشان آمد و طعام خورد و دعا كرد ايشانرا چنانكه درين حديث آمده كه * قال نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي *
گفت نزول كرد آنحضرت و آمد بر پدر من * فقربنا اليه طعاما * پس نزديك كردانيديم و پيش آورديم بسوي آنحضرت
طعامي را * ورطبة فاكل منها * و پيش آورديم وطبه را پس خورد آنحضرت از وطبه اين لفظ را بر وجوه متعدده روايت
كرده اند و اختلاف كرده اند كه اصح كدام است قاضي عياض در مشارق الانوار در حرف را و گفته كه وطيئة بكسر طا و همزهٔ
ممدوده بعد وي تمر است كه خستهٔ آنرا بر آرند و در شير خمير كنند و ابن دريد گفته كه وطيئه عصيرهٔ تمر است و اختلاف
و وهم درين لفظ بسيار است و صحيح اينست و در حرف را گفته است كه سمرقندي بضم را و فتح طا و اجلد رطب بمعني خرماي
تر روايت كرده و وطبه بسكون الطاء بعدوي باي موحده انتهى و نقل كرده اند از نووي كه روايت اكثر بواو و اسكان طا و باي
موحده است و موجود در نسخ مشكوة همين است و معني وي مشك شير والله اعلم * ثم اتي بتمر * پستر آورده شد خرماي
خشك * فكان ياكله ويلقي النوي بين اصبعيه * پس بود آنحضرت كه ميخورد خرما را و مي انداخت خسته را ميان دو انگشت
خود * ويجمع السبابة والوسطى * و جمع ميكرد اين دو انگشت را * وفي رواية * و در روايتي اينچنين آمده است كه * فجعل
يلقي النوي على ظهر اصبعيه السبابة والوسطى * پس گردانيد كه مي انداخت خسته را بر پشت اين دو انگشت خود * ثم اتي
بشراب نشربه * پستر آورده شد آب خوردن پس نوشيد او را * فقال ابي * پس گفت پدر من با آنحضرت * واخذ بلجام
دابته * و گرفت بلگام چارپايهٔ او را كه بروي سوار بود * ادع الله لنا * دعا كن خدا را براي ما * فقال * پس گفت آنحضرت
* اللهم بارك لهم فيما رزقتهم * خداوندا بركت ده مر ايشانرا در چيزي كه رزق دادهٔ ايشانرا * واغفر لهم وارحمهم *
و بيامرز ايشانرا و رحمت كن ايشان را * رواه مسلم * الفصل الثاني * عن طلحة بن
عبيد الله * روايت است از طلحه رضي الله عنه كه از عشرهٔ مبشره است * ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا راى الهلال
قال * بود آنحضرت چون ميديد ماه نو را ميگفت * اللهم اهله علينا بالامن والايمان * خداوندا طالع گردان هلال را
بر ما مقرون با امن از آفات نفس و مخافات دهر و به ثبات ايمان * والسلامة والاسلام * و بسلامت قلب و احوال اسلام
و استسلام احكام الهي يعني مقرون گردان رويت آنرا براي ما باين اشيا كه اصول عطا و عظائم نعيم است بلكه شامل است
تمامهٔ نعمتها را و هلال مشهور آنست كه تا سه شب از اول ماه است و بعد ازوي قمر گويند و در قاموس گفته كه هلال غرهٔ قمر
تا دو شب يا تا سه شب يا تا هفت روز و شب كه از آخر ماه بيست و شش و بيست و هفت و در غير آن قمر گويند انتهى و ظاهر
آنست كه معتبر در دعا اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال والله اعلم * ربي و ربك الله * پروردگار من
و پروردگار تو اي هلال خدا است درين تنزيه است مر آنرا كه خالق است از شريك و رد است بر دهريه و در حديث
تنبيه است بر استحباب دعا نزد ظهور آيات و تقلب احوال و عبور بمشاهدهٔ صانع بنظر در مصنوعات * رواه
الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب * وعن عمر بن الخطاب و ابي هريرة رضي الله عنهما قالا قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما من رجل راى مبتلى فقال * نيست هيچ مردي كه ديد شخصي را كه ببلاي گرفتار است پس گفت * الحمد لله
الذي عافاني مما ابتلاك به * شكر مر خداي را كه عافيت داد مرا از آنچه مبتلا گردانيده است ترا بدان * وفضلني على
كثير ممن خلق تفضيلا * و فضيلت داد و زيادتي بخشيد مرا بر بسياري از كساني كه پيدا كرده است فضيلت دادني * الا لم يصبه

ذلك البلاء * مگر آنکه نرسد اورا آن بلا * کائنا ما کان * هر بلائی که باشد ولیکن گفته اند که این گفتن وخطاب کردن باید بر
کسی است که مبتلا است بفسق و معصیت و مجاهر است بان تا متاثر و منزجر گردد اما اگر بیماری وناقص الخلقی را بیند
یا فاسق مستور الحال را به بیند خطاب نکند و بلند نگوید بلکه در دل بگوید و بس تا متاذی و منکسر نگردد * رواه الترمذي
ورواه ابن ماجة عن ابن عمر وقال الترمذي هذا حديث غريب وعمرو بن دينار الراوي ليس بالقوي * وعن عمر رضي الله
عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من دخل السوق فقال * کسی که در آید در بازار پس بگوید * لا اله الا الله وحده
لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو علی كل شيء قدير كتب الله له الف الف حسنة *
نویسد خدای تعالی مر او را هزار هزار نیکی * ومحی عنه الف الف سيئة * و بسترد و پاک کند از وی هزار هزار بدی
* ورفع له الف الف درجة * و بلند میکرداند برای آن شخص هزار هزار پایه * وبنی له بيتا في الجنة * و برآرد برای وی
خانه در بهشت طیبی در تقریر این حدیث اطناب و بیان وافی کرده حاصلش اینست که این همه ثواب از جهة
آنست که دفع میکند از اهل بازار که محل زور و سوگندهای دروغ است ظلمت غفلت را وچون در ظلمت اطناب غفلات
نوشته است اجر ذاکر را نیز کثیر و عظیم شد بجهت وجود اهتدا و هدایت که اعلی مرتبهٔ کمال است * رواه
الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب وفي شرح السنة * این عبارت آورده که * من قال في سوق
جامع يباع فيه * کسی که بگوید در بازاریکه جمع کنند است مردم را که خرید و فروخت کرده میشود در وی * بدل من
دخل السوق * بجای این عبارت که در روایت اولی مذکور است * وعن معاذ بن جبل رض قال سمع النبي * گفت معاذ
که شنید پیغمبر * صلی الله علیه وسلم رجلا يدعو يقول * مردی را که دعا میکند میگوید * اللهم اني اسالك تمام النعمة *
خداوندا من میطلبم از تو تمامی نعمت * فقال اي شيء تمام النعمة * پس گفت آنحضرت و پرسید از این مرد داعی چه
چیز است تمامی نعمت که تو می طلبی * قال دعوة ارجو بها خيرا * پس گفت آنمرد این دعائیست که امید میدارم بان
نیکی را و حاصلا میدانم که تو دخل نعمتی تام است و من میطلبم آنرا و حقیقت آنرا بتفصیل نمیدانم پس آنحضرت تعلیم
کرد آنرا * فقال * پس گفت آنحضرت * ان من تمام النعمة دخول الجنة والفوز من النار * بدرستیکه از جملهٔ تمام نعمت در
آمدن در بهشت است و رستگاری یافتن از آتش دوزخ که در دنیا بنعمتهای حق تعالی محفوظ و مسرور شده در آخرت از
آتش دوزخ امان یافته در بهشت در آید و در روی بدید ار و صحبل جلاله مشرف گردد و زیاده برین چه نعمت باشد
* وسمع رجلا يقول * وشنید آنحضرت مردی را که میگفت * یا ذا الجلال والاکرام فقال * گفت آنحضرت * قد استجيب لك
فسل * بتحقیق قبول کرده شد و اماده کرده شد اجابت دعا برای تو پس سوال کن و بخواه هرچه خواهی * وسمع النبي
صلی الله علیه وسلم رجلا وهو يقول * و شنید آنحضرت مردی را حال آنکه آنمرد میگوید * اللهم اني اسالك الصبر * خداوندا من
میطلبم از تو صبر * فقال سالت الله البلاء * پس گفت آنحضرت صبر که میطلبی از خدا بلا میطلبی چه صبر بر بلا می باشد * فاساله
العافية * پس بطلب از خدا عافیت را که از جمیع آفات و بلایا نگاه دارد که تحمل بلا سخت است بلا نباید طلبید را گر بلا
نازل گردد صبر باید کرد طریقه اینست و اداب و صلاح حال همدرین است * رواه الترمذي * وعن ابي هريرة رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا فكثر فيه لغطه * کسی که بنشیند نشستگاهی را پس بسیار کرد در ان
مجلس بانگ و خروش وی و در قاموس گفته لغط بغین معجمهٔ مفتوحه و سکون نیز آمده و طاء مهمله آواز یا آوازها که فهمیده
نشود معنی آن و مراد اینجا کلام لاطائل ولایعنی است * فقال قبل ان يقوم * پس بگوید پیش از آنکه بایستد * سبحانك اللهم
وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك الا غفر له ما كان في مجلسه ذلك * نگوید این کلمات را مگر آنکه
آمرزیده شود مر او را هرچه بود گذشته در ان مجلس * رواه الترمذي والبيهقي في الدعوات الكبير * وعن علي رضي الله
عنه انه اتي بدابة ليركبها * روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که آورده شد نزد وی چارپای تا سوار شود برو

* فلما وضع رجله في الركاب قال * پس هنگامی که نهاد وي رضی الله عنه پای خود را در رکاب گفت * بسم الله فلما
استوى على ظهرها قال * پس هرگاه که برآمد و نشست بر پشت دابه گفت * الحمد لله ثم قال * پستر گفت * سبحان
الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون * ترجمهٔ این در فصل اول گذشت * ثم قال * پستر
گفت * الحمد لله ثلثا * سه کرت * والله اکبر ثلثا * سه کرت * سبحانك اني ظلمت نفسي * بپاکي یاد میکنم خدا را
بدرستیکه من ظلم کرده ام نفس خود را * فاغفرلي * پس بیامرز مرا * فانه لا يغفر الذنوب الا انت * پس
بدرستیکه شان اینست که نمی آمرزد گناهانرا هیچ کس مگر تو * ثم ضحك * پستر خندید وي رضي الله عنه * فقيل من اي
شيء ضحكت * پس گفته شد از چه چیز خنده کردي * يا امير المؤمنين قال رأيت رسول الله * گفت دیدم پیغمبر خدا
را * صلى الله عليه وسلم صنع كما صنعت * کرد چنانکه من کردم از ذکر و تسبیح * ثم ضحك * پستر خنده کرد آنحضرت * فقلت
من اي شيء ضحكت * پس گفتم از کدام چیز خنده کردي * يا رسول الله قال ان ربك ليعجب من عبده * گفت آنحضرت
ازینجهت خنده کردم که پروردگار تو مرآینه عجب دارد و خوش و راضی میکرد از بندهٔ خود * اذا قال * وقتیکه
میگوید بنده * رب اغفرلي ذنوبي يقول الله يعلم انه لا يغفر الذنوب غيري * میگوید خدایتعالی میداند بنده که
نمی آمرزد گناهانرا کسی مگر من پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قول رب العزت جل شانه خنده کرد و حضرت امیر
بقصد اتباع آنحضرت یا از همان قول * رواه احمد والترمذي وابو داود * وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال كان النبي
صلى الله عليه وسلم اذا ودع رجلا اخذ بيده * بود آنحضرت چون بدرود میکرد مردیرا میگرفت دست اورا * فلا يدعها *
پس نمیگذاشت آنحضرت دست اورا واین از غایت تواضع آنحضرت ورفق او است بامت * حتى يكون الرجل هو يدع
يد النبي * تاآنکه می بود آنمرد که وي میگذاشت دست پیغمبررا * صلى الله عليه وسلم * عجب از ان مرد که میگذارد
دست آنحضرت را بعد از ان که دست داده باشد (مصرع) خوش دولتی است اینکه ترا دست داده است *
* ويقول استودع الله دينك * ومیگفت ودیعت می نهم ونگاه میدارم نزد خدایتعالی دین ترا * وامانتك * وامانت
ترا یعنی اموال که معامله کنی آنرا بمردم دعا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحفظ امور دین ودنیای وي بسبب
آنچه میرسد آدمی را در سفر از مشقتي که سبب اهمال طاعات وارد و معامله و معاشرت با مردم می شود و بعضی
میگویند که مراد با مانت اهل واولاد اند * وآخر عملك * وآخر عمل تو * وفي رواية وخواتيم عملك * ودر روایتی بجای
وآخر عملك خواتيم عملك واقع شده وتخصیص با آخر عمل بجهت آنست که اعتبار خاتمه راست * رواه الترمذي و
ابوداؤد وابن ماجة وفي روايتهما * ودر روایت ابي داود وابن ماجة * لم يذكر * ذکر کرده نشده است * وآخر عملك
لاجرم وخواتيم عملك که بدل او ست نیز نخواهد بود * وعن عبد الله الخطمي * بفتح خاي معجمه و سکون طاء مهمله
صحابي انصاریست هفده ساله بود که در غزوهٔ حدیبیه حاضر شد * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد ان
يستودع الجيش قال * بود آنحضرت چون میخواست که بخدا سپارد در وقت وداع لشکررا میگفت * استودع الله دينكم و
امانتكم وخواتيم اعمالكم رواه ابو داود * وعن انس رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم قال *
گفت انس آمد مردی نزد آنحضرت گفت * يا رسول الله اني اريد سفرا فزودني * بدرستیکه من میخواهم سفریرا پس
توشه ده مرا یعنی دعا کن که برکت آن بامن در سفر مانند توشه باشد واحتمال دارد که مراد آن مرد توشه متاع و نفقه
باشد * فقال * پس گفت آنحضرت * زودك الله التقوى * توشه دهد ترا خدایتعالی تقوی راکه توشه راه آخرت است
* قال زدني * پس گفت آنمرد زیاده دعا کن مرا * قال * گفت آنحضرت * وغفر ذنبك * وبیامرزد خدایتعالی گناهان
ترا * قال زدني بأبي انت وامي * گفت زیاده کن پدر و مادرم فدای تو باد * يا رسول الله قال ويسر لك الخير *
گفت وآسان گرداند خدایتعالی مرترا توفیق دهد خیررا * حيثما كنت * هرجاکه باشي * رواه الترمذي وقال هذا

حديث حسن غريب * وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رجلا قال * روايت است از ابي هريرة كه مردي گفت * يا
رسول الله اني اريد ان اسافر فاوصني * ميخواهم كه مسافرت كنم پس وصيت كن مرا * قال عليك بتقوى الله * فرمود
لازم گير برخود تقوى را * والتكبير على كل شرف * و لازم گير تكبير گفتن را چون برجاى بلند روي * فلما ولى الرجل * پس
هنگامي كه پشت داد آن مرد * قال * گفت آنحضرت در حق او * اللهم اطوله البعد * خداوندا به پيچان براى وى دورى
راه را * وهون عليه السفر * و آسان كن بروى سفر را * رواه الترمذي * وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذا سافر فاقبل عليه الليل * بود آنحضرت چون مسافرت ميكرد پس روى مى آورد بروى شب
قال * ميگفت * يا ارض ربي وربك الله * اى زمين پروردگار من و پروردگار تو خدا است * اعوذ بالله من شرك *
پناه ميجويم بخدا از شر تو يعني شري كه در ذات تو حادث گردد مثل خسف وتحير در بيابانها * وشر ما فيك * واز شر چيزي
كه ترا ركوده است در تو از حيوانات وحشرات وجن وانس * وشر ما خلق فيك * واز شر چيزي كه پيدا كرده شده است
و زندگاني ميكند در درون تو در غارها ومغاكها * وشر ما يدب عليك * واز شر چيزي كه مي جنبد وميرود بر تو از تمامي
حيوانات كه بر زمين ميروند * واعوذ بالله من اسد واسود * وپناه ميجويم بخدا از شير و مار سياه كه بدترين مارها است
* ومن الحية والعقرب * واز هر جنس مار و كژدم ودر بعضي نسخ من الحية بى واو است * ومن شر ساكن البلد * واز شر سكونت
كنندة شهر مراد آدميان اند وبعضي گفته اند مراد جنيانند كه در شهرها وهر سرزميني مى باشند و اگر مردم مراد
دارند نيز وجهي دارد * ومن والد وما ولد * مراد بوالد ابليس است وبما ولد نسل وي وحمل وي بر عموم اولى
است تا همه را شامل باشد والله اعلم * رواه ابو داود * وعن انس رضي الله عنه قال كان رسول الله * بود پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم اذا غزا قال * چون جنگ ميكرد با كافران ميگفت * اللهم انت عضدي ونصيري * خداوندا تو بازوى
مني ويارى دهندة مني عضد بفتح عين وضم ضاد باستعمال اشهر نام عضو مشهور است ودر عرف بمعني ناصر ومعين
آيد پس قول وى ونصيري تفسير وبيان اواست * بك احول * بمدد تو حيله ميكنم در دفع كردن اعدا يا بتو مى جنبم از
حالى بحال * وبك اصول * وبقوت تو حمله ميكنم بر دشمنان دين * وبك اقاتل * وبتائيد ونصرت تو كارزار ميكنم * رواه
الترمذي وابو داود * وعن ابي موسى رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خاف قوما قال * بود آنحضرت
چون مى ترسيد گروهى را ميگفت * اللهم انا نجعلك في نحورهم * خداوندا ميگردانيم ترا در نحرهاى ايشان نحر نام
بالاى سينه است كه محل ذبح است ومنحر جاى قربان عرب ميگويند جعلته في نحر العدو گردانيدم او را در نحر عدو
وقتى كه او را در مقابله عدو بركارى تا قتال كند از جانب تو و حائل گردد ميان تو وميان عدو و تخصيص نحر بذكر براى آنكه
عدو بنحر استقبال ميكند نزد استادن بقتال با آنكه درين اشارتى بذبح وقتل او نيز هست * ونعوذ بك من شرورهم * وپناه
ميجوئيم بتو از شرهاى ايشان * رواه احمد وابو داود * وعن ام سلمة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان
اذا خرج من بيته قال * بود آنحضرت وقتى كه بيرون مى آمد از خانة خود ميگفت * بسم الله توكلت على الله اللهم انا نعوذ بك
من ان نزل * خداوندا پناه ميجوئيم بتو از آنكه بلغزيم زلت لغزيدن پاى در راه رفتن بيفتد يا بيفتد كنايت است از وقوع
ذنب بى قصد * او نضل * يا گمراه شويم وراه راست بگذاريم وراه كج رويم كنايت است از صدور ذنب باختيار * او نظلم *
بفتح نون وكسر لام او نظلم بضم نون وفتح لام يا ظلم كنيم بركسى يا ظلم كرده شويم وكسى كه بر ما ظلم كند اين نيز مكروه ومذموم
است بسبب ذلت واهانت وزبونى اگرچه اجرى باشد ودر وى آفتى ديگر است كه مبادا دعاى بد كند بر ظالم واز
حد تجاوز نمايد يا در مكافات مجازات آن زيادتي كند و ظلم بوى عود كند سلامت در دين است كه نه ظالم باشد ونه مظلوم
* او نجهل * يا جهل كنيم بركسى ومثل كارهاى جاهلان كنيم از ايذا و اضرار * او يجهل علينا * يا جهل كرده شود بر ما
وبر حرم ما را ايذا كنند * رواه احمد والترمذي والنسائي وقال الترمذي هذا حديث غريب حسن صحيح وفي رواية ابي داود

وابن ماجة * ودر روایت این دو کس اینچنین آمده است که * قالت ام سلمة * گفت ام سلمه * ما خرج رسول الله * بیرون نیامد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من بیتی قط * از خانهٔ من هرگز * الا رفع طرفه الی السماء * مگر آنکه برداشت نظر خود را بسوی آسمان طرف بسکون چشم ونگریستن * فقال * پس گفت * اللهم انی اعوذ بك من ان اضل * پناه میجویم بتو از آنکه گمراه شوم من * او اضل * یا گمراه کرده شوم یعنی گمراه کرداند مرا کسی * او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی * درین روایت ازل بزای نیست واضل بصیغهٔ مجهول زیاده است و دعا بلفظ مفرد است * وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج الرجل من بیته فقال * چون بیرون آید مرد از خانهٔ خود پس بگوید * بسم الله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله یقال له حینئذ * گفته میشود مر آن مرد را درین هنگام که این کلمات گفت * هدیت * راه راست نموده شدی تو یعنی بعد از برآمدن که راه روی وکار کنی برونق صواب وسداد یا مراد آنست که این نام خدا را گرفتی وتوکل بروی کردی واز حول وقوت خود برآمدی هدایت یافتی براه راست وراه راست اینست که بنده دریاد خدا باشد وکارهای خود را بوی سپارد (بیت) * کار خود را بخدا باز گذار * کت نمی بینم ازین بهتر کار * وکفیت ووقیت * وکفایت کرده شدی در جمیع مهمات ونگاهداشته شدی از جمیع شرور * فتنحی له الشیطان * پس یکسو میشود شیطان برای وی وباز ایستد از اضلال واغوا وایذای وی * ویقول له شیطان آخر * ومیگوید شیطان دیگر بآن شیطان که یکسو شد وخاسر وخائب شد از اغوا واضلال وی آیس ومتحسر گشت از برای تسلیه وی * کیف لك برجل قد هدی وکفی ووقی * چگونه میسر میشود ترا تعرض وتسلط بمردی که بتحقیق هدایت وکفایت ووقایت کرده شده است تقریر طیبی اینست ومیتوان گفت که شاید آن شیطان بعد از تنحی وتحسر وخیبت وخسران باز خیال اغوا واضلال میکرده باشد ودر فکر ومکری دیگر وحیلهٔ دیگر شده باشد که بر انگیزد وکار خود بکند این شیطان بوی میگوید از این خیال برگرد ودر بند آن مباش که بی فائده است فافهم * رواه ابو داود وروی الترمذی الی قوله له الشیطان * وروایت کرده ترمذی تا قول فتنحی له الشیطان وقول شیطان دیگر با وی روایت نکرده * وعن ابی مالك الاشعری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ولج الرجل بیته فلیقل * وقتیکه در آید مرد خانهٔ خود را پس باید که بگوید * اللهم انی اسألك خیر المولج * خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی درآمدن درین خانه * وخیر المخرج * ونیکی برآمدن از آن خانه که برآمدن ودرآمدن همه نیك باشد ومتضمن نیکی گردد ومولج بکسر لام است ومخرج بفتح را * بسم الله ولجنا * بنام خدا درآمدیم * وعلی الله ربنا توکلنا * وبر خدا که پروردگار ماست کار وبار گذاشتیم * ثم لیسلم علی اهله * پس تر باید که سلام کند کسان خانهٔ خود وگفته اند که اگر در خانه کس نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام علی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که درآنجا اند * رواه ابو داود * وعن ابی هریرة رض ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا رفأ الانسان اذا تزوج قال * بود آنحضرت چون دعا میکرد مردی را وقتی که تزوج کرده وزنی خواسته میگفت * بارك الله لك * برکت دهد خدای تعالی مر ترا خطاب بمرد میکرد باز خطاب بمرد وزن هر دو میکرد ومیفرمود * بارك علیکما * وبرکت کند بر هر دو شما وبرکت در لغت گوالیدن وافزون شدن وتبریك دعا کردن به برکت * وجمع بینکما فی خیر * وجمع کند والتیام واتفاق دهد میان شما در خیر ورفأ بتشدید فا وهمزه در آخر از ترفیه ورفو در لغت پیوستن ونیکو کردن بریدگی ودریدگی جامه ودر جاهلیت دعاء متزوج باین لفظ میکردند که بالرفاء والبنین یعنی اتفاق والتیام باد میان شما وپسران زائیده باد باین جهت ترفیه نام دعای متزوج شد ودر شرع ازان نهی کردند از جهت شعار آن بکراهیت بنات وآنحضرت چون ترفیه میکرد میگفت بارك الله لك الخ * رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة * وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا تزوج احدکم امرأة او اشتری خادما فلیقل * چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتگاری را خادم بود وغلام هر دو واطلاق میکنند پس باید که بگوید * اللهم انی اسألك خیرها وخیر ما جبلتها علیه * خداوندا من سوال میکنم

كتاب بيايد ان شاء الله تعالى

ترا به نيكى اين زن يا خادم را ونيكى خصلتها وصفها كه پيدا كردهٔ تو او را بران * واعوذ بك من شرها و شر ما جبلتها
عليه * وپناه ميجويم بتو از بدى آن وبدى چيزى كه پيدا كردهٔ تو او را بر آن * واذا اشتري بعيرا * وچون بخرد يكى از شما
شتري را * فليأخذ بذروة سنامه * پس بايد كه بگيرد بلندى كوهان اورا * وليقل مثل ذلك * وبايد كه بگويد مانند آن كه
در تزوج امرأة وشراء خادم ميگفت وذروه بضم والكسر بالاى هر چيز وبالاى كوهان وكوه وسنام بالفتح كوهان * وفي رواية
في المرأة والخادم * ودر روايتى در زن وخادم اين آمده كه * ثم لياخذ بناصيتها وليدع بالبركة * پستر بايد كه بگيرد
موى پيشانى زن يا خادم را و بايد كه دعا كند ببركت * رواه ابو داود وابن ماجة * وعن ابى بكرة * بفتح با وسكون كاف و
تا در آخر صحابى مشهور است چنانكه گذشت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوات المكروب * دعاهاى كسى كه
اندوهگين است يعنى دعاى كه اگر بخوانند هيچ اندوه نماند و چون اين دعا مشتمل بر معانى كثيره ودعاهاى متعدده
بود لفظ جمع آورده ودعوات گفت دعا اينست * اللهم رحمتك ارجو * خداوندا رحمت ترا اميد ميدارم * فلا تكلني
الى نفسي طرفة عين * پس مگذار مرا بنفس من يك چشم زدن * واصلح لي شاني كله * و نيك گردان مرا كار مرا و حال
مرا همه * لا اله الا انت رواه ابو داود * وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رجل * گفت ابو سعيد كه گفت مردى
* هموم لزمتني وديون * اندوهها چسپيده است مرا و وامها * يا رسول الله * اى پيغمبر خدا هم اندوه وگداختن بيمارى
تن را * قال * گفت آنحضرت * افلا اعلمك كلاما اذا قلته اذهب الله همك * ايا پس نياموزانم ترا كلامى كه چون بگوئى
آنرا ببرد خدايتعالى اندوه ترا * وقضى عنك دينك * وبگذارد از تو خداوام ترا يعنى سببى سازد كه وام تو گذارده شود
* قال * گفت آنمرد * قلت بلى * گفتم بياموزان مرا آن كلام را * قال قل * گفت آنحضرت بگو * اذا اصبحت واذا امسيت *
چون صبح كنى و چون شبانگاه كنى * اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن * خداوندا پناه ميجويم من بتو از هم و حزن
هر دو بمعنى اندوه است وليكن هم در امر متوقع بود وحزن در امر واقع * واعوذ بك من العجز والكسل * وپناه ميجويم بتو
از ناتوانى وكاهلى * واعوذ بك من البخل والجبن * وپناه ميجويم بتو از ممسكى وناجوانمردى و بددلى و ترسندگى
* واعوذ بك من غلبة الدين وقهر الرجال * وپناه ميجويم بتو از چيره شدن وام وچيره شدن مردان بسبب دين وجز آن
* قال ففعلت ذلك * گفت آنمرد پس كردم من آنرا كه فرمود آنحضرت و گفتم در صباح و مسا اين كلمات را * فاذهب
الله همي * پس برد خدايتعالى اندوه مرا * وقضى عني ديني * وگزارد وى تعالى از من وام مرا * رواه ابو داود
* وعن علي رضي الله عنه انه جاءه مكاتب * روايت است از امير المومنين على كه آمد اورا مكاتبى ومكاتب بنده كه بهاى خود
را بر خود نوشته كه اگر اداى آن كند آزاد شود * فقال اني عجزت عن كتابتي * پس گفت آن مكاتب كه بدرستى من عاجز
آمده ام از وجه كتابت خود * فاعني * پس يارى كن مرا يعنى چيزى بده كه بدل كتابت من شود و يكى از مصارف زكوة
مكاتب است كه در بدل كتابت او را اعانت كنند يا چيزى بياموزان مرا از دعا كه بخوانم وبدان از بدل كتابت خلاص
شوم * قال الا اعلمك كلمات علمنيهن رسول الله * گفت على رضى الله عنه ايا نياموزانم ترا چند كلمه كه آموزانيده است
مرا آن كلمات را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لو كان عليك مثل جبل كبير دينا اداه الله عنك * اگر باشد بر تو مانند كوه
بزرگ از وام بگزارد آن وام را خدايتعالى از تو * قل * بگو * اللهم اكفني بحلالك عن حرامك * خداوندا كفايت كن
مرا بحلال خود از حرام خود يعنى رزق حلال برسان كه بآن از حرام بى نياز شوم * واغنني بفضلك عمن سواك * و
بى نياز گردان مرا بفزونى كرم خود از هر كسى كه جز تست * رواه الترمذي والبيهقي في الدعوات الكبير وسنذكر حديث
جابر * وسرانجام است كه ذكر كنيم حديث جابر را كه در اول او اين است * اذا سمعتم نباح الكلاب في باب تغطية الا
واني * در باب پوشيدن آوند ها در شب ان شاء الله تعالى

* الفصـــــــل الثالث * عن عائشة

رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا جلس مجلسا او صلى تكلم بكلمات * گفت عايشه كه بوده

انحضرت چون مى نشست در نشستگاهى ياچون نماز ميگزارد تكلم ميكرد بچند كلمه * فسالته عن الكلمات * پس
پرسيدم آنحضرت را از ان كلمات كه آنكدام اند كلمات وچيست فضيلت آن كلمات * فقال * پس گفت آنحضرت نخست
در فضيلت آن * ان تكلم * اگركلام كرده شود * بخير * يعني واقع شود كلامى نيك كه در وى ثواب است يا در روى عقاب
نيست وبرين تقدير تكلم بضم تاو كاف وكسر لام است يا اگر تكلم كند متكلمى يا مردى بخير وبرين تقدير بفتحات است * كان *
باشد آن كلمات كه مذكورا اند در مابعد * طابعا عليهن * مهر ودليل بر صحت وحقيقت آن كلمات كه تكلم كرده شده است
يا نها * الى يوم القيمة وان تكلم بشر * واگر تكلم كرده شده است يا تكلم كرده است بدي * كان كفارة له * باشد سبب پوشيدن
وبخشيدن مراو را وآن كلمات كه در مجلس يا بعد از نماز ميگفت اينها اند * سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت استغفرك
واتوب اليك رواه النسائي * وعن قتادة * از اجله علماء تابعين ومشاهير ايشان است واكثر روايت وى از انس است
واز ابو الطفيل وسعيد بن المسيب نيز ميكند * بلغه * رسيده است قتاده را * ان رسول الله * بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم كان اذا راى الهلال قال * بود آنحضرت چون ميديد ماه نو را ميگفت * هلال خير ورشد هلال خير ورشد هلال
خير ورشد * سه بار مكرر ميگفت ورشد بضم راو سكون شين معجمه بساما ن و بره بودن خلاف غى بعد از ان خطاب بهلال
ميكرد و ميگفت * امنت بالذي خلقك * ايمان آوردم من بان كسى كه پيدا كرده است ترا * ثلث مرات * اين عبارت را هم
سه بار ميگفت * ثم يقول * پس ميگفت * الحمد لله الذي ذهب بشهر كذا وجاء بشهر كذا * شكر مر خدا ايرا كه برد ماه
چنين را و نام ماه گذشته را مى برد وآورد ماه چنين را و نام ماه آينده ميگفت شكر ما بر گذشتن وآمدن هر دو ماه بخير
باشد يا بر بقاء عمر وسلامت * رواه ابو داود * وعن ابن مسعود رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
من كثر همه فليقل * روايت است از ابن مسعود كه آنحضرت گفت كسى كه بسيار كرد اندوه وى پس بايد كه بگويد * اللهم
اني عبدك وابن عبدك وابن امتك * خدا وندا من بنده تو ام وپسر بنده تو ام و پسر داه تو ام كه پدر و مادر من اند
* وفي قبضتك * و در پنجه قدرت تو ام كنايت است از ملك و تصرف ميگويند فلان در قبض تست يعني در ملك تست و قبضه
بضم قاف وفتح هر دو رواست * ناصيتي بيدك * موى پيشاني من در دست تصرف و ارادت تست * ماض في حكمك *
گذرنده است در من حكم تو يعني حكم ترا توقفي ومانعي نيست هرچه گوئي وخواهي همان شود * عدل في قضائك * عدل
است در من قضاى تو عدل داد خلاف جور * اسالك بكل اسم هو لك سميت به نفسك * سوال ميكنم ترا بهر نامى كه آن نام ترا است
نام نهادى و خوانده بان نام ذات خود را بهر وجه كه باشد واين عام است شامل همه اقسام كه بعد از وى ذكر ميكند بقوله
او انزلته في كتابك * يا فرستاده آن نام را در كتاب هاى خود * او استاثرت به في مكنون الغيب عندك * يا مستبد
ومتفرد ي بان نام در پرده غيب نزد تو ودر بعضي نسخ در حاشيه بعلامت ج ملحق بصح بعد او انزلته في كتابك نوشته
* او علمته احدا من خلقك * يا دانانيده آنرا بيكى از خلق خود را * ان تجعل القران ربيع قلبي * سوال ميكنم كه
بكرداني قرانرا بهار دل من چنانكه بهار سبب ظهور آثار رحمت وزندگي زمين است معارف قراني دل مرا زنده سازد
ومورد رحمت كرداند * وجلاء همي وغمي * وبكرداني قرآنرا سبب بردن هم وغم من هر دو بمعني اند وه است وليكن هم
در مستقبل مى باشد وغم در ماضي * ما قالها عبد قط الا اذهب الله غمه * نگويد اين كلمات را هيچ بنده هرگز مگر آنكه برد
خداى تعالى غم واندوه او را * وابدله به فرجا * وبدل دهد او را عوض غم كشادو راحت را فرج بجيم وفتح را كشايش ميگويند
فرج الله عنك غمك وفرح بحاء مهمله شادماني ودر كتب احاديث در امثال اينمقام بجيم است ودر بنجا در بعضي نسخ بحاى
مهمله نيز ضبط كرده است * رواه رزين * وعن جابر رضي الله عنه قال كنا اذا صعدنا كبرنا واذا نزلنا سبحنا * گفت جابر
بوديم ما چون مى بر آمديم بر زمين بلند را تكبير ميكرديم وچون فرود مى آمديم از ان تسبيح ميكرديم ودر بعضي روايات
تهليل نيز آمده وجه اين در باب التسبيح والتكبير والتهليل گذشت * رواه البخاري * وعن انس رضي الله عنه ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا كربه امر يقول * بود آنحضرت چون اندوهگين ميكرد انيد او را كاري ميگفت * يا حي يا قيوم برحمتك استغيث * اي زنده بحيات حقيقي اي بر پا دارنده خلق را برحمت و مهرباني بتو فرياد ميكنم * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وليس بمحفوظ * وعن ابي سعيد الخدري رض قال قلنا يوم الخندق * گفت ابوسعيد خدري گفتيم ما روز خندق * يا رسول الله هل من شيء نقوله * هست چيزي يعني ذكر و دعائي كه بگوئيم ما آنرا وبخوانيم تا گشادي در كار ما پيدا آيد * فقد بلغت القلوب الحناجر * پس بتحقيق رسيده دلهاي ما گلوهاي ما را كنايت است از اندوه و تنگدلي وبيضاوي گفته يعني از ترس ششهاي اماس از سختي ترس پس بلند ميكردد وميرسد تا راس حنجره وآن منتهاي حلقوم است كه مدخل طعام وشراب است ودر قول اومدخل طعام وشراب نظر است وصواب آنست كه آن مجراي نفس است ومدخل طعام وشراب مري است وآن زير حلقوم است * قال نعم * گفت آن حضرت آري هست چيزي كه بگوئيد آن را * اللهم استر عوراتنا * خداوندا بپوش عيب هاي ما را وعورت هرچه از انمودن و ديدن آن شرم آيد * وامن روعاتنا * وايمن كردان وامن ده ترسهاي ما را روع بفتح را ترسيدن وبضم را بمعني دل مي آيد * قال فضرب الله وجوه اعدائه بالريح * گفت ابوسعيد پس بزد خدايتعالى رويهاي دشمنان خود را بباد يكه فرستاد * فهزم بالريح * پس شكست داد لشكر دشمنان را بباد واين معني منطوق قرآن است وقصه غزوه خندق كه آنرا غزوة احزاب نيز گويند در كتب سير مسطور است * رواه احمد * وعن بريدة رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا دخل السوق قال * بود آنحضرت چون مي درآمد بازار را ميگفت * بسم الله * بنام خدا درآمدم * اللهم اني اسالك خير هذه السوق وخير ما فيها * خداوندا من سوال ميكنم نيكي اين بازار را ونيكي چيزيرا كه درين بازار است * واعوذ بك من شرها وشر ما فيها * وپناه ميجويم از شر اين بازار وار شر چيزي كه درين بازار است * اللهم اني اعوذ بك ان اصيب فيها صفقة خاسرة * خداوندا من پناه ميجويم بتو از ان كه برسم دروي بيع وشراء زيانكار را صفق دست برهم زدن كه آواز آيد ودست بردست كس ديگر زدن در بيع وبيعت * رواه البيهقي في الدعوات الكبير

* باب الاستعاذة *

عوذ وعياذ ومعاذ استعاذه اند چنانكه عذت به واستعذت به پناه بردم بوي وهو عياذي واوست پناه من واختلاف كرده اند كه افضل اعوذ بالله است يا استعيذ بالله اكثر بر قول ثاني اند كه مدلول ظاهر قران مجيد است قوله تعالى فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم واخبار وآثار در اول نيز وارد شده اند واين در قراءت قرآن است ودر ادعيهٔ ماثوره بلفظ اعوذ واقع شده ومعني يكي است سخن در لفظ است

* الفصل الاول *

* عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعوذوا بالله من جهد البلاء * پناه جوئيد از مشقت بلا وغايت آن بلا حالي كه امتحان كرده شود ودر فتنه انداخته شود آدمي در آن ودشوار آيد بروي وجهد بضم وسع وطاقت وبفتح مشقت وغايت واينجا بفتح مناسب است بعضي گفته اند مراد بان حالتي است كه اختيار كند موت را بر حيات وبعضي گفته كه قلت مال وكثرت عيال مراد است وصواب آنست كه عام تر از ان است * ودرك الشقاء * وپناه جوئيد از لاحق شدن ودريافتن سختي ودشواري شقاء بفتح ومد شدت وعسرت * وسوء القضاء * وپناه جوئيد از قضاي بد ومراد بقضاي بد انچه بد آيد انسان را ومكروه دارد آنرا وبدي راجع بمقضي است نه قضا بر عكس آنچه ميگويند كه رضا واجب است بقضا نه مقضي * وشماتة الاعداء * وپناه جوئيد از شاد شدن دشمنان دين ودنيا كه متعلق بدين ودنيا باشد و اما اگر شخصي باشد كه بقوت دنيا اسراف ميكند وفسق وفجور وظلم ميكند ودشمنان بزوال آن شاد ميشوند از ان استعاذه نيست واستعاذه از ان در معني طلب فسق وظلم است ودعا بدان ناجائزي * متفق عليه * وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن والعجز والكسل والجبن والبخل وضلع الدين وغلبة الرجال * معاني اين الفاظ در باب سابق معلوم شده است وضلع بفتح ضاد معجمه وفتح لام بار گران * متفق عليه * وعن عايشة رضي الله

عنها قالت كان النبي * بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * اللهم اني اعوذ بك من الكسل والهرم والمغرم و
المأثم اللهم اني اعوذ بك من عذاب النار وفتنة النار * يعني فتنه كه برساند بعذاب نار وسبب در آمدن در وي شود
* وفتنة القبر وعذاب القبر ومن شر فتنة الغنى ومن شر فتنة الفقر * زيادت شر گويا اشارت بان است كه در غنى و فقر ابتلا
البته هست وبي مدخليت آن نيست استعاذه از شر آن است كه بسبب غنى در فسق و اسراف وبسبب فقر در جزع و فزع
نيفتد * ومن شر فتنة المسيح الدجال * بيان اين نيز در اوايل كتاب كرده شده است و در علامات ساعت نيز بيايد ان شاء
الله تعالى * اللهم اغسل خطاياي بماء الثلج والبرد * خداوندا بشوي گناهان مرا بآب برف و ژاله و در بعضي روايات
بالماء والثلج والبرد بآب و برف و ژاله * ونق قلبي كما ينقى الثوب الابيض من الدنس * وپاكيزه كردان دل مرا چنانكه
پاكيزه كردانيده ميشود جامه سفيد از چرك وتخصيص بجامه سفيد بجهت آنست كه نظافت ونزاهت در وي بيشتر ظاهر
ميشود و در وي اشارت است بصفاي فطرت وطهارت آن و دنس عارض است بر آن * وباعد بيني وبين خطاياي كما
باعدت بين المشرق والمغرب * و دوري انداز ميان من وميان گناهان من چنانكه دوري افكنده ميان مشرق ومغرب
شرح اين نيز در كتاب الصلوة در باب ما يقرأ بعد التكبير واقع شده است * متفق عليه * وعن زيد بن ارقم * صحابي
انصاري است با حضرت صلى الله عليه وسلم در هفده غزوه حاضر بود و از خواص امير المؤمنين علي است رضي الله عنهما
* قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * بود آنحضرت كه ميگفت * اللهم اني اعوذ بك من العجز والكسل والجبن
والبخل والهرم وعذاب القبر اللهم آت نفسي تقويها * خداوندا بده نفس مرا تقوى و پرهيزگاري كه حاصل شود ورا
* وزكها انت خير من زكاها * و پاكيزه كردان اورا توئي بهترين كسي كه پاكيزه كرداند اورا * انت وليها ومولاها *
توئي متولي امر وصاحب تصرف وي وخداوند ياري كردن * اللهم اني اعوذ بك من علم لا ينفع * خداوندا من پناه ميجويم
بتو از دانشي كه سود نكند چنانكه علمهاي كه تعلق بدين ندارد ياد ارد وعمل بدان نكنم * ومن قلب لا يخشع * واز دلي كه
نترسد وفروتني نكند * ومن نفس لا تشبع * واز نفس كه سير نشود از دنيا * ومن دعوة لا يستجاب لها * واز دعائيكه اجابت
كرده نشود آنرا * رواه مسلم * وعن عبد الله بن عمر قال كان من دعاء رسول الله صلى الله عليه وسلم * بود از جمله دعاي
آنحضرت * اللهم اني اعوذ بك من زوال نعمتك * خداوندا پناه ميجويم بتو از زوال و رفتن نعمت تو كه عطا كرده * وتحول عافيتك *
واز بر گشتن عافيت تو كه روزي كرده * وفجاءة نقمتك * وناگهان عذاب كردن تو فجاءه بضم فاء ومد همزه وبفتح فا وسكون جيم بي
مد نيز ضبط كرده اند ناگاه گرفتن ونقمت بفتح نون وكسر آن * وجميع سخطك * و پناه ميجويم بتو از همه بي رضائي وخشم
گرفتن تو * رواه مسلم * وعن عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * گفت عايشه بود
آنحضرت كه ميگفت * اللهم اني اعوذ بك من شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل * خداوندا پناه ميجويم از بد كاري كه كرده ام
واز بد كاري كه نكرده ام يعني در مستقبل كاري ميكنم كه راضي نباشي تو از آن يا پيدا ركنم بترك قبايح با وجود عدم ترك آنها
* رواه مسلم * وعن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول اللهم لك اسلمت *
خداوندا مر ترا اسلام آوردم وانقياد واطاعت كردم * وبك امنت * وبتو ايمان آوردم وبتو بگرويدم * وعليك
توكلت * وبر تو توكل كردم وكار خود را بتو كذاشتم * واليك انبت * وبسوي تو باز گشتم وروي آوردم * وبك خاصمت *
وبقدرت تو ويا ري دادن تو پيكار كردم * اللهم اني اعوذ بعزتك * خداوندا من پناه ميجويم بغلبه قوت تو * لا اله الا انت *
نيست اله مگر تو * ان تضلني * از اينكه گمراه كني تو مرا * انت الحي الذي لا يموت * توئي زنده كه نميرد * والجن
والانس يموتون * و پريان وآدميان همه ميميرند * متفق عليه *

* الفصل الثاني * عن ابي
هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اللهم اني اعوذ بك من الاربع * خداوندا پناه ميجويم
بتو از چهار چيز * من علم لا ينفع ومن قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعاء لا يسمع * آن چهار اينها اند از علميكه

نع نكند وا ز دلی كه نترسد واز نفسیكه سیر نشود واز دعائیكه شنیده نشود یعنی مستجاب نكرد د* رواه احمد وابوداود
وابن ماجة ورواه الترمذی عن عبد الله بن عمرو والنسائی عنهما * یعنی این حدیث را احمد وابوداود وابن ماجة
از ابی هریرة روایت كرده اند وترمذی از عبد الله بن عمرو بن العاص ونسائی از هردو * وعن عمر رضی الله عنه قال كان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یتعوذ من خمس * بود آنحضرت كه پناه میجست از پنج چیز * من الجبن والبخل وسوء
العمر * از بدی عمر ودرازی آن چنانچه قوی وحواس وقوت طاعت وبندگی نماند * وفتنة الصدر * واز فتنه وابتلای سینه
كه در وی اخلاق ذمیمه وعقائد باطله جای كند یا تنگی آرد از قبول حق وتحمل بلا با * وعذاب القبر رواه ابوداود
والنسائی * وعن ابی هریرة رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم كان یقول اللهم انی اعوذ بك من الفقر * مراد فقری
است كه در وی صبر نباشد ود رحقیقت استعاذه از فتنهٔ فقر است * والقلة * واز كمی خیرات ومبرات * والذلة بكسر
ذال واز خواری نفس كه نزد خدا ونزد ارباب دین عزتی كه اشارت میكند بدان قول حق سبحانه ولله العزة ولرسوله
وللمؤمنین نماند * واعوذ بك من ان اظلم او اظلم * وپناه میجویم من از این كه ظلم كنم یا ظلم كرده شوم چنانكه در باب
ما یقی كل شیء * رواه ابوداود والنسائی * وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم كان یقول اللهم انی اعوذ بك من
الشقاق * بكسر شین پناه میجویم از خصومت وعداوت اهل دین * والنفاق * واز نفاق اصل معنی نفاق در دین اضمار كفر
است واظهار ایمان وشاید كه مراد اینجا عام تر ازین است شامل ریا وعلامات نفاق از كذب وخیانت وخلف وعده واظهار
آنچه خلاف مضمر است با احباب واصحاب * وسوء الاخلاق * وپناه میجویم از بدی اخلاق * رواه ابوداود والنسائی * وعنه ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم كان یقول اللهم انی اعوذ بك من الجوع * خداوندا پناه میجویم بتو از گرسنگی * فانه بئس
الضجیع * پس بد رستیكه بد همخوابه ایست گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت تضرر انسان است بدان در بدن و
قوی وحواس ظاهره وباطنه وحصول فتور در جمعیت وحضور ومنع وی از طاعت وخدمت ولهذا تعبیر كرد ازوی بضجیع كه
مفید معنی لزوم وصحبت است ودرین اشارت است كه جوع مذموم آنست كه ملازم حال انسان ومورث ضرر باشد و
آنكه باعتیاد وارتیاض بر وجه اعتدال موافق حال كرده مضر نیست بلكه موجب صفای باطن ونورانیت دل وصحت و
سلامت بدن است از امراض واعراض * واعوذ بك من الخیانة * وپناه میجویم بتو از بی امانتی وبی دیانتی فی الصراح
خیانت نا راستی وكم كردن حق كسی را * فانها بئست البطانة * پس بد رستیكه بد باطن است خیانت بطانه بكسر باد راصل
بمعنی استر جامه ضد ظهارة ابره جامه را گویند استعاره میكنند برای سریرت انسان كه در باطن مضمر دارد ودوستی درونی را
جامه را نیز گویند * رواه ابوداود والنسائی وابن ماجة * وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم كان
یقول اللهم انی اعوذ بك من البرص * بفتحتین باو راپیسی رپیسه شدن وسفیدیی كه در ظاهر بدن پیدا شود بجهت فساد مزاج
آن * والجذام * بضم جیم وذال معجمه بیماری مشهور كه حادث میگردد از انتشار سودا در بدن وفاسد میكرداند مزاج
اعضا وهیأت آنها را * والجنون * واز دیوانگی وپوشیده شدن عقل * ومن سیء الاسقام * واز همه بیماریهای بد
* رواه ابوداود والنسائی * وعن قطبة بن مالك * بضم قاف وسكون طاء مهمله وبباء موحده صحابی كوفی است * قال كان
النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بك من منكرات الاخلاق والاعمال والاهواء * خداوندا من پناه میجویم بتو
از خلقهای بد واز كارهای بد واز هواها وخواستهای بد كه نفس بدان میل دارد ومنكر انكار كرده شده در شرع ونا آشنا كه در دین
وجود او شناخته نشود وضد معروف * رواه الترمذی * وعن شتیر * بضم شین معجمه وفتح مثناة وسكون تحتانیه وراء در آخر
* بن شكل * بشین معجمه وفتح كاف * بن حمید * بضم حاء وفتح میم تابعی كوفی است وپدر وی شكل بن حمید صحابی كوفی است
* عن ابیه * روایت میكند شتیر از پدر خود شكل وغیر پسر وی هیچكس ازوی روایت نكرده است * قال قلت یا نبی الله علمنی
تعویذا اتعوذ به * گفتم ای پیغمبر خدا بیاموز مرا افسونی كه پناه جویم بوی فی الصحاح التعویذ الرقیة * قال قل * گفت آنحضرت

بكو * اللهم اني اعوذ بك من شر سمعي * خداوندا پناه ميجويم بتو از بدي شنواي من كه سخن بد را بشنوم * وشر بصري * واز بدي بيناي من كه چيز بد را به بينم * وشر لساني * واز بدي زبان من كه سخن بد را بكويم * وشر قلبي * واز بدي دل من كه خاطر بد را به انديشم * وشر منيي * وپناه ميجويم از بدي آب مني خود كه در زنا نيفتد ونظر بمحارم بشهوت نكند كه آن نيز از نشأ مني است * رواه ابو داود والترمذي والنسائي * وعن ابي اليسر * بفتح تحتانيه وفتح مهمله واصحابي مشهور است از انصار حاضر شده عقبه را وبدر را * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يدعو * بود آنحضرت كه دعا ميكرد باين دعا * اللهم اني اعوذ بك من الهدم * بفتح ها وسكون دال مهمله افكندن و ويران كردن بنا يعني از مردن زير ديواري كه افتد وهدم بفتح دال نام آنچه انه كه بيفتد وبكسر دال آن شخص كه بميرد در زير آن ومشهور در روايت حديث بسكون دال است چنانچه در قرائن ارا است وبفتح آن نيز روايت است * واعوذ بك من التردي * وپناه ميجويم بتو از افتادن از جاي بلند * واعوذ بك من الغرق والحرق * وپناه ميجويم بتو از غرق شدن در آب وسوختن در آتش وغرق وحرق هردو بحركت را وسكون مروي است وتوربشتي كفته كه اسكان در حرق خطا است * والهرم * وپناه ميجويم بتو از پيري سخت * واعوذ بك من ان يتخبطني الشيطان عند الموت * وپناه ميجويم بتو از اين كه مساس كند مرا شيطان نزد مردن يعني در وسواس افكند وايذا كند وتباه كرد اند في الصراح تخبط بديوانكي داشتن ديو مردم را ومنه قوله تعالى كالذي يتخبطه الشيطان من المس اي يفسده * واعوذ بك من ان اموت في سبيلك مدبرا * وپناه ميجويم بتو از اين كه بميرم در راه تو پشت دهنده مرا د كريختن از جنك كافران است وتوانند كه كريختن از لشكر شيطان وترك طلب حق وسلوك طريق آن وتوحش بعد از انس وسردي طلب پس از كرمي نعوذ بالله من ذلك * واعوذ بك من ان اموت لديغا * وپناه ميجويم بتو از اينكه بميرم كزيده مار وكردم وجز آن * رواه ابو داود والنسائي وزاد في رواية اخرى * وزياده كرده است نسائي در روايت ديكر لفظ * والغم * وپناه ميجويم بتو از غم واندوه * وعن معاذ رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال استعيذوا بالله من طمع يهدي الى طبع * پناه جوئيد بخدا از طمعي كه راه نمايد بعيب وزشتي در دين ونقصان در مروت ومردانكي طمع متحرك اميد داشتن مال از مردم وطبع بفتح در اصل زنك كرفتن شمشير وجز آن وريمناك شدن ومراد اينجا عيب وشين است ودر مجمع البحار كفته كه طبع بسكون مهر كردن وبحركت دنس وشيخ رحمه الله ميفرمود كه طمع اميد داشتن مالي كه مشكوك باشد رسيدن آن واكر يقين بود چنانكه مشاهره وادرار يا وعده صادق يا محبت راسخ بود طمع نباشد وميفرمود چون كشتي ما بجزيره مكران رسيد دو سه عرب در كسوت صوفيه نزد ما آمدند وكفتند كه چون موسم كشتي در رسد در باطن ما اميد مي پيدا آيد كه مردم خواهند رسيد وبما چيزي خواهند داد آيا اين از باب طمع واشراف كه نزد اين طايفه مذموم است باشد يا نباشد ما در جواب ايشان كفتيم كه موسم كشتي در حق شما حكم موسم باران دارد اكر كسي در موسم باران اميد باران دارد مذموم نبود واشراف نباشد * رواه احمد والبيهقي في الدعوات الكبير * وعن عايشه رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم نظر الى القمر فقال * روايت ميكند عايشه كه آنحضرت نكاه ميكرد بسوي ماه پس كفت * يا عايشه استعيذي بالله من شر هذا * اي عايشه پناه جو بخدا از شر اين اشارت بقمر كرد * فان هذا هو الغاسق اذا وقب * پس بدرستيكه اينست غاسق وقتي كه غروب كند ودر قرآن مجيد در سورة فلق واقع شده است ومن شر غاسق اذا وقب وغاسق را تفسير كرده اند بشب چون تاريك كردد بغيبوبت شفق وبقمر وقتيكه كرفته شود وبالت مرد وقتي كه غائب كردد در فرج زن يا قائم كردد ووقب بمعني فرو شدن آفتاب وجز آن است ودر آمدن تاريكي وكرفتن ماه وآفتاب ودرين حديث تفسير كرده بقمر وقتيكه خسوف كند وسبب استعاذه از آن آن است كه خسوف وكسوف از آيات خداوند يست كه منذر است بوجود حوادث وزلزل ونوايب چنانچه در حديث آمده است كه چون كرفته شد آفتاب ايستاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ترسان وهولناك ونيست مراد باين حوادث ونوائب كه منجمان از احكام كسوف وخسوف را اثبات كنند زيرا كه آن نزد اسلاميان

معتمد علیه نیست بلکه مراد آیات خدا که منکر صحت بدان مثل آن که تغیرت کیرند و بترسند که چون قمر باین نورانیت
درساعت منخسف شد و نور از وی مسلوب کشت مبادا نور ایمان وعمل از وی زائل کردد وامثال آن * رواه الترمذي

* وعن عمران بن حصین * بضم حاء وفتح صاد رضی الله عنه صحابی مشهور است وپدر او نیز صحابیست * قال قال
النبي صلی الله علیه وسلم لابي * کفت عمران بن حصین که کفت آنحضرت مر پدر مرا پیش از آنکه اسلام آرد * یا حصین کم
تعبد الیوم الها * چند خدا را عبادت میکنی امروز * قال ابي سبعة * کفت پدر من هفت خدا را عبادت میکنم * ستاً في الارض
وواحدا في السماء * شش خدا در زمین وآن یغوث ویعوق ونسر ولات ومنات وعزی واین شش در قرآن مجید مذکور
اند ویکی در آسمان که خالق همه اشیا است * قال * کفت آنحضرت * فایهم تعد لرغبتك ورهبتك * پس کدام یکی از ایشان
رامی شماري ومهیا میداري براي امید وبیم خود * قال الذي في السماء * کفت حصین آنرا که در آسمان است * قال * کفت
آنحضرت * یا حصین اما انك لو اسلمت علمتك کلمتین تنفعانك * ای حصین آکاه باش بدرستي که تو اکر مسلمان
میشدي دانانیدم ترا دو کلمه که سود میکردند ترا * قال * کفت عمران * فلما اسلم حصین * پس هنکامی که مسلمان شد
حصین پدر من * قال * کفت حصین * یا رسول الله علمني الكلمتین اللتین وعدتني * بدانان مرا آن دو کلمه را که وعده
کرده بودی مرا * فقال قل * پس کفت آنحضرت بکو * اللهم الهمني رشدي * خداوندا در دل من افکن رشد مرا ورشد
بضم را وسکون شین براه شدن * واعذني من شر نفسي * وپناه ده مرا از بدی نفس من * رواه الترمذي * وعن عمرو
بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا فزع احدکم في النوم فلیقل * کفت آنحضرت چون
بترسد یکی از شما در خواب پس باید که بکوید * اعوذ بكلمات الله التامات * پناه میجویم بکلمات خدا که تام وکامل ومبرا
از نقصانند * من غضبه * از خشم وی * وعقابه * واز عذاب کردن وی بر کنامان * وشر عباده * واز شر بندکان وی
* ومن همزات الشیاطین * وپناه میجویم از وسوسهای شیطانان وخطرات ایشان که در دل اندازند * وان یحضرون *
واز حاضر شدن شیاطین مرا * فانها لن تضره * پس بدرستی که شیاطین زیان نمیرسانند کوینده این کلمات را ازینجا
معلوم میشود که ترس در خواب از تصرف شیطان است * وکان عبد الله بن عمرو یعلمها من بلغ من ولده * وبود عبد الله
بن عمرو که جد شعیب مذکور است وراوی این حدیث است تعلیم میکرد این کلمات را بکسی که بالغ بود از اولاد وی
* ومن لم یبلغ منهم * وکسی که بحد بلوغ نرسیده بود از اولاد وي * کتبها في صك ثم علقها في عنقه * می نوشت این کلمات
را در صك یعنی در کاغذ پاره پس می آویخت آن کلمات را در کردن او وازینجا جواز آویختن تعویذات در کردن
معلوم میشود وبعضي علما را درینجا اختلاف است مختار آن است که تعلیق حرزات ومانند آن حرام ومکروه است اما
اکر قرآن یا اسمای الهي تعالی بنویسند باکی نیست چنانکه در رقیه این تفصیل کرده اند * رواه ابوداود والترمذي وهذا
لفظه * وآنچه مذکور شد عبارت ترمذي است وعبارت ابي داود دیکر است * وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من سال الله الجنة ثلث مرات * کسی که بخواهد از خدا بهشت را سه بار یعنی سه بار بکوید * اللهم
ادخلني الجنة قالت الجنة * می کوید بهشت بنا طق کردانیدن حق تعالی اورا * اللهم ادخله الجنة * خداوندا در آر
اورا در بهشت * ومن استجار من النار ثلث مرات * وکسی که امان جوید از آتش دوزخ وبکوید * اللهم اجرني من النار *
سه بار * قالت النار اللهم اجره من النار * بکوید آتش خداوندا امان ده اورا از آتش * رواه الترمذي والنسائي

* الفصـــــــل الثالث * عن القعقاع * بفتح قاف وسکون عین مهمله تابعی است * ان کعب
الاحبار قال * او نیز تابعي است از دانشمندان یهود زمان نبوت را دریافته اما آنحضرت را ندیده ودر زمان عمر
بن الخطاب ایمان آورده کفت کعب * لولا کلمات اقولهن لجعلتني یهود حمارا * اکر نمیبود چند کلمه که میکویم من آنها را
هر آینه میکردانیدند مرا یهود خر بسحر که ایمان من بر ایشان دشوار آمد ومراد بخر ساختن یا ذلیل وبلید ومسلوب العقل

ساختن است يا انقلاب حقيقت كل اذكره الطيبي * نقيل له ما من * پس گفته شد مر كعب را چه چيز است و كلام است آن كلمات * قال * گفت كعب آن كلمات اينست كه * اعوذ بوجه الله العظيم الذي ليس شيء اعظم منه * پناه ميجويم بذات خداي بزرگ كه نيست هيچ چيز بزرگتر از ان * وبكلمات الله التامات التي لايجاوزهن بر ولا فاجر * و پناه ميجويم بكلمات خداي كه تمام اند در نميگذرد از ان هيچ كس نه نيكوكار و نه بدكار و اگر مراد بكلمات اسماء وصفات اند پس همه اشياء در احاطه آيند و اگر كلمات قراني است از وعد و وعيد قرآن بثواب و عقاب نيز هيچكس خارج نيست * وباسماء الله الحسنى * و پناه ميجويم باسماي خدا كه نيكترانند از همه اسماء و اشيا * ما علمت منها و مالم اعلم * آنچه ميدانم از ان اسماء و آنچه نميدانم * من شر ما خلق * از شر چيزي كه پيدا كرده * وذرأ * و پراكنده كرده است * وبرأ * و تراشيد و پيدا آورد از كتم عدم اين همه لفظ نزديك اند در معني باندك تفاوت و در حواشي در تفسير برأ نوشته و بري كرده است مخلوقات را از نقصان و تفاوت در آنچه تقاضا كرد حكمت * رواه مالك * و عن مسلم بن ابي بكرة * تابعي ثقه است * قال * گفت * كان ابي يقول في دبر الصلوة * گفت بود پدر من كه ميگفت در پس نماز * اللهم اني اعوذ بك من الكفر والفقر و عذاب القبر فكنت اقولهن * پس بودم من ميگفتم اين كلمات را * فقال اي بني عمن اخذت هذا * اي پسرك من از كه گرفته تو اين را * قلت عنك * گفتم گرفته ام از تو و از اينجا معلوم ميشود كه در اوراد و اذكار اخذ از مشائخ مستحسن است * قال ان رسول الله * گفت پدر من بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان يقولهن في دبر الصلوة * بود كه ميگفت اين كلمات را در پس نماز * رواه النسائي والترمذي الا انه لم يذكر * مگر آنست كه ترمذي ذكر نكرده است اين لفظ را كه * في دبر الصلوة وروى احمد لفظ الحديث * و روايت كرده است احمد لفظ حديث را بي ذكر قصهٔ پدر و پسر * وعنده * و نزد احمد اينچنين است كه * في دبر كل صلوة * بزيادت لفظ كل و ظاهر آنست كه در روايت نسائي نيز همين مراد است * وعن ابي سعيد رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * گفت ابو سعيد خدري شنيدم آنحضرت را كه ميگفت * اعوذ بالله من الكفر والدين * پناه ميجويم بخدا از كفر و وام * فقال رجل * پس گفت مردي * يا رسول الله اتعدل الكفر بالدين * ايا برابر ميكني و ذكر ميكني كفر را با وام * قال نعم * گفت آنحضرت آري برابر مي نهم اين مرد در او وجه آن را ذكر نفرمود و وجهش آنست كه مردم بتقريب وام دروغ ميگويند و خلاف وعده ميكنند و اين از صفات كافران و منافقان است چنانچه در احاديث آمده است * وفي رواية * و در روايتي اينچنين آمده است * اللهم اني اعوذ بك من الكفر والفقر * كه در كفر و فقر برابري نهاده و معادله كرده * قال رجل ويعدلان * گفت مردي بطريق استفهام و برابر كرده ميشوند كفر و فقر * قال نعم * گفت آنحضرت آري برابر اند زيرا كه فقر گاهي بكفر ميكشد اگر بيصبري كند و چيزي بگويد و بكند كه مستلزم كفر است * رواه النسائي *

* باب جامع الدعاء * آنچه در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار يا باستعاذه و مخصوص اند باوقات و احوال و اين باب در ذكر ادعيه كه جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نيستند بوقتي و حالي يا مراد ادعيه است كه جامع اند معاني كثيره را در الفاظ مثل جوامع الكلم

* الفصل الاول * عن ابي موسى الاشعري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يدعو بهذا الدعاء * روايت است از ابي موسى اشعري كه آنحضرت دعا ميكرد باين دعا * اللهم اغفرلي خطيئتي * خدا وندا بيامرز مرا گناهان مرا * وجهلي * و ناداني مرا يعني بحكم ناداني اگر كاري كرده باشم * واسرافي * و بيامرز اسراف مرا و از حد درگذشتن مرا و اسراف ضد قصد كه بمعني ميانه روي كردنست در هر چيزي * في امري * در كار من * وما انت اعلم به مني * و بيامرز مرا چيزي يعني گناهان كه تو داناتري بدان از من * اللهم اغفرلي جدي و هزلي و خطائي و عمدي * جد بالكسر درستي و كوشيدن بكار ضد هزل و هزل بيهوده گفتن و خطا بي قصد و بلا دانسته كاري كردن و عمد ضد وي است * وكل ذلك عندي * و همه اين اقسام نزد من است اين تواضع و هضم نفس و تضرع است

ازان حضرت بجناب عزت وکبریاء حق و در حقیقت این تعلیم امت است تا که ایشان چنین استغفار کنند و توجیهات دیگر که در قول وی تعالی لیغفر لک الله گفته اند نیز جاریست * اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت * خدایا بیامرز مر چیزی که پیش کرده ام از گناهان و چیزی که پس کرده ام کنایت است از جمیع گناهان یا قطع نظر از معنی پیش و پس مراد پیش از نبوت و بعد از نبوت است یا اعتبار کرده شود نسبت بعضی از گناهان به بعض چه گناهان که واقع میشود بعضی پیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی پستر یا مراد بما اخرت گناهان که هنوز بوقوع نیامده و مراد غفران آنها است بر تقدیر وقوع * وما اسررت وما اعلنت * و چیزی که پنهان کرده ام از گناهان و چیزی که آشکارا کرده ام * وما انت اعلم به مني * و چیزی که تو دانا تری بآن از من * انت المقدم وانت المؤخر * توئی پیش کننده هر کسی را که خواهی بتوفیق و قربت و رکاه خود و توئی پس افکننده هر کرا خواهی و تحقیق اینمعنی در باب اسماء الله معلوم شد * وانت علی کل شیء قدیر * و تو بر هر چیز مقادری * متفق علیه * وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری * خدایا نیک کردان برای من دین مرا که آن نگاهدارنده کار من است زیرا که عصمت در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان کامل است * واصلح لی دنیای التی فیها معاشی * و نیک کردان برای من دنیای مرا که در وی زیست و زندگانی من است * واصلح لی آخرتی التی فیها معادی * و نیک کردان برای من آخرت مرا که در وی بازگشت و جای قرار من است و صلاح نیکی ضد فساد و اصلاح دنیا حصول کفاف است از وجه حلال تا تمام کرده بان امر معیشت و حاصل کرده عون بر طاعت و سلامت از آفاتی که مورث خلل و تشویش در وقت کردد و اصلاح آخرت توفیق بچیزی که سبب نجات از عذاب و فوز بسعادت آنجهان بود * واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر * و بکردان حیات را سبب زیادتی برای من در هر نیکی که بسیار بزیم و کارهای خیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادتی حیات و برکت دران است * واجعل الموت راحة لی من کل شر * و بکردان موت را سبب آسایش و رهائی مرا از هر بدی یعنی اکر فتنه پیدا کردد که باعث بر ارتکاب کناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان کردد ببر دار مرا پیش از انکه در بلا نیفتم اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم * اذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون * رواه مسلم * وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم انی اسالک الهدی * خدایا بدرستی میخواهم از تو راه راست * والتقی * و پرهیزکاری * والعفاف * و باز داشتن از انچه حلال نیست و محمود نه چنانکه سوال کردن و خوار شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال * والغنی * و توانکری بمال و بدل و اصل توانکری بدل است و بی نیازی از ما سوای حق * رواه مسلم * وعن علی رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل * کفت امیر المؤمنین علی رض که کفت مرا آنحضرت ص بکو * اللهم اهدنی * خدایا راه راست نما * وسددنی * و راست کردان مرا فی الصراح سداد درستی کردار و کفتار * واذکر بالهدی * و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت * هدایتک الطریق * راست رفتن و نمودن تو راه راست را چنانکه راهی می باشد راست و میانه و راههای دیکر کج یعنی چون بکوئی اللهم اهدنی اینمعنی را در دل بکذران این تشبیه و تفهیم معقول است بمحسوس * وبالسداد سداد السهم * و یاد کن در طلب راستی راستی تیر را یعنی همچو تیر راست کن مرا * رواه مسلم * وعن ابی مالک الاشجعی عن ابیه * روایت میکند از پدر خود رضی الله عنه * قال کان الرجل اذا اسلم علمه النبی * کفت بود مرد چون اسلام می آورد تعلیم میکرد او را پیغمبر * صلی الله علیه وسلم الصلوة * نماز را * ثم امره ان یدعو بهؤلاء الکلمات * پستر امر میکرد او را که دعا کند باین کلمات * اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی رواه مسلم * وعن انس قال کان اکثر دعاء النبی * کفت انس بود بیشتر دعای پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار * این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب صادق

اگر در وقت حضور و مناجات در خلوت و مقام باطن هريكى از افراد حسنات دنيا و آخرت ظاهر و باطن را تصور نموده
در مقام دعا آرد كه چه ذوق و جمعيت و نورانيت و سعادت در كار روي كند واشرف واجل افراد آن است كه مراد از حسنه
دنيا اتباع و تحصيل كمال آنحضرت هم باشد و حسنه آخرت حصول رؤيت جمال وي صلى الله عليه وسلم و رؤيت حق سبحانه
وتعالى در آنجا اتم و اكمل است اللهم ارزقنا * متفق عليه * الفصـــــل الثاني * عن ابن عباس
رضي الله عنهما قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يدعو ويقول * بود آنحضرت كه دعا ميكرد و ميگفت * رب اعني * پروردگار
ياري ده مرا بر دشمنان من از دين و دنيا از نفس و شيطان و جن و انس * ولا تعن علي * و ياري مده ايشانرا بر من
* وانصرني ولا تنصر علي * و فتح و ظفر ده مرا بر ايشان و مده بر من ايشانرا و نصر نيز بمعنى ياري دادن است و حمل بر اثر
و نتيجه آن كرديم تا معاشر شود با عانت و در صراح نصر را بمعنى عطا نيز گفته * وامكر لي ولا تمكر علي * و مكر كن با اعدا
براي من و جهت ياري دادن من و مكر مكن بمن مكر بمعنى خداع است و مراد بمكر خدا فرستادن بلا بر اعداء دين از
جائيكه گمان ندارند چنانكه در معنى استدراج گفته اند في الصراح مكر حيله و بدسگاليدن و فريفتن * واهدني و يسر
الهدى لي * و راه راست نما مرا و آسان كردان براه راست رفتن مرا * وانصرني على من بغى علي * و نصرت ده مرا بر كسيكه
ستم كرد و بر آمد بر من * رب اجعلني لك شاكرا * اي پروردگار من بگردان مرا شكر گوينده ترا بر تمامه نعمتهاي خود
لك ذاكرا * بگردان مرا ذكر كننده مر ترا در همه احوال * لك راهبا * بگردان مرا ترسنده مر ترا اين ترس محبت و تعظيم
است كه باعث بر انقياد و امتثال امر است نه وحشت و نفرت كه باعث بر فرار و فراق بود و در روايات ديگر شكارا و ذكارا
و رهابا بصيغه مبالغه واقع شده * لك مطواعا * بسيار طاعت و فرمان برداري كننده مر ترا * لك مخبتا * تواضع
و فروتني كننده مر ترا رغبت در اصل زمين پست نرم يكناك * اليك اواها منيبا * آه و ناله كننده و توبه كننده و رجوع
آرنده بسوي تو و اواه بتشديد واو كثير التاوه از ذنوب و هر كلامي كه دلالت بر حزن كند آنرا تاوه گويند و اواه يقين كننده
در دعا و مهربان و نرم دل و فقيه و مومن و فروتني كننده را نيز گويند * رب تقبل توبتي * خداوندا بپذير توبه مرا
* واغسل حوبتي * بفتح حاء و بضم آن و بشوي گناه و بزه مرا * واجب دعوتي * و قبول كن دعاي مرا * وثبت حجتي * و برجاي
دار دليل و برهان مرا * وسدد لساني * و راست و درست گردان زبان مرا * واهد قلبي * و راه راست نما دل مرا
* واسلل سخيمة صدري * و بكش سياهي دل مرا تا از غل و حقد و حسد و سائر صفات ذميمه سفيد و پاك گردد * رواه الترمذي
وابو داود وابن ماجة * وعن ابي بكر رض قال قام رسول الله * گفت ابوبكر رضي الله عنه كه استاد پيغمبر خدا * صلى الله عليه
وسلم على المنبر * بر منبر * ثم بكى * پس تر بگريست * فقال * پس گفت * سلوا الله العفو والعافية * بخواهيد از خدا عفو از گناهان
و سلامت از فتنه و بلا * فان احدا لم يعط بعد اليقين خيرا من العافية * زيرا چه هيچ يكى را داده نشده است بعد از يقين
ايماني نعمتي بهتر از عافيت و گويا كه گريه آنحضرت بسبب وقوع فتن و ابتلا در امت بود از حروب و قتال و شهوات
و حرص و غفلت و تقصيرات و سائر خصائل ذميمه والله اعلم * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث
حسن غريب اسنادا * وعن انس رض ان رجلا جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال * روايت است از انس كه مردي
آمد نزد آنحضرت پس گفت * يا رسول الله اي الدعاء افضل * كدام دعا فاضلتر و وافرتر است در منفعت * قال * گفت
آنحضرت * سل ربك العافية * سوال كن از پروردگار خود سلامت از آفات و بليات ظاهر و باطن * والمعافاة * و آنكه
عافيت دهد ترا خداي تعالى از مردم و بر گرداند از تو آزار ايشانرا و از ايشان آزار ترا تا همه از شر يكديگر سلامت
باشند * في الدنيا والآخرة * در دنيا و آخرت * ثم اتاه في اليوم الثاني * پستر آمد آنحضرت را در روز دوم * فقال
يا رسول الله اي الدعاء افضل فقال له مثل ذلك * پس گفت آنحضرت مر او را جواب مانند آنكه در روز اول گفته بود
* ثم اتاه في اليوم الثالث فقال له مثل ذلك * پستر آمد آنحضرت را در روز سيوم همان سوال كرد پس گفت آنحضرت

مرا ورا مانند آن * قال * گفت آنحضرت * فاذا اعطیت العافیة والمعافاة فی الدنیا والآخرة * پس چون داده شود تو
عافیت و معافات را در دنیا و آخرت * فقد افلحت * پس بتحقیق رستکاری و فیروزی یافتی تو * رواه الترمذی وابن
ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا * وعن عبد الله بن یزید الخطمی * بفتح خای معجمه وسکون طای مهمله
نسبت بخطمه قبیله است از اصحابیست صغیره ساله بود که در حدیبیه حاضر شد * عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه
کان یقول فی دعائه * روایت میکند از آنحضرت که میگفت در دعای خود * اللهم ارزقنی حبك * خداوندا روزی
کن مرا دوستی خود را * وحب من ینفعنی حبه عندك * و روزی کن دوستی کسی را که میدهد نفع کند مرا دوستی او نزد تو * اللهم
ما رزقتنی مما احب * خداوندا چیزیکه روزی کردهٔ تو مرا از آنچه دوست میدارم من * فاجعله قوة لی فیما تحب * پس
بگردان آنرا سبب توانائی مرا در آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتها که دادهٔ از مال و عافیت و سائر نعم دنیا باعث شکر
وطاعت خود ساز * اللهم ما زویت عنی مما احب فاجعله فراغا لی فیما تحب * خداوندا چیزی که قبض کردهٔ و درکشیدهٔ از من
از آنچه دوست میدارم از اشیای مذکوره پس بگردان او را سبب فراغ در چیزی که دوست میداری تو تا بفراغ بال بی
موانع و عوارف مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزی از دنیا دهی توفیق شکر آن بده تا از اغنیای شاکر باشم اگر منع
کنی و ندهی مرا از آن فارغ دار دل مرا از آن غیر متعلق با آن تا از فقرای صابر باشم * رواه الترمذی * وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال قلما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو بهؤلاء الدعوات لاصحابه * کم بود آنحضرت
که می استاد از مجلس تا آنکه دعا میکرد باین دعاها مر یاران خود را زیرا که ایشان داخل اند در آن یا برای تعلیم ایشان
* اللهم اقسم لنا من خشیتك ما تحول به بیننا وبین معاصیك * خداوندا ببخش و بهره ده ما را از ترس خود چیزی که حائل
شوی بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناهان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو درمیان آید و نگذارد که گناه کنیم * ومن
طاعتك ما تبلغنا به جنتك * و ببخش ده از طاعت و فرمان برداری خود چیزی که برسانی ما را بسبب آن طاعت بهشت
خود را * ومن الیقین ما تهون به علینا مصیبات الدنیا * و بده از یقین چیزی که آسان کردانی بآن یقین بر ما مصیبتهای
دنیا را و مصیبت تعزیت و سختی واندوه زمید ده یکی * ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا * و بهره مند کردان ما را بشنوائیهای
ما و بینائیهای ما و بقوت و توانائی ما و در بعضی روایات وقوانا بضم قاف جمع قوت که آنرا حواس خوانند * ما احییتنا *
تا آنکه زنده داری ما را * واجعله الوارث منا * و بگردان آن بهره مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد
از رفتن ما از عالم زیرا که وارث مرده کسی می باشد که بعد از وی باقی بود مراد بقای حسن صیت بخیرات است
یا بگردان مذکور را که اسماع و ابصار و قوی باشد وارث ما یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس
ما را سلامت دار * واجعل ثارنا علی من ظلمنا * و بگردان کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر کردان
ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کشی بی آنکه ما کشیم و گفته اند که معنی این عبارت اینست که کینه کشی
ما را مقصور بر ظالم ساز که تعدی و تجاوز نکنیم در کینه کشی بغیر ظالم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز
کینه میکشیدند و هر کرا از قبیله و خویشان وی می یافتند می کشتند و میزدند * وانصرنا علی من عادانا * و یاری و ظفر ده
ما را بر کسی که دشمنی دارد ما را از اعدای دین و دنیا * ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا * و مگردان مصیبت ما را در دین
ما * ولا تجعل الدنیا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا * و مگردان دنیا را بزرگترا ندوه و اندیشهٔ ما و نه محل رسیدن علم ما که تمام
خیال در فکر دنیا و اهتمام مهمات آن باشیم و اکبر از جهت آن گفت که هیچکس بی اندیشهٔ دنیا که ضروری باشد از طعام
و شراب و لباس خالی نیست * ولا تسلط علینا من لا یرحمنا * و بر مگمار بر ما قهر و عنف کسی را که مهربانی نکند بر ما
* رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب * وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
اللهم انفعنی بما علمتنی * خداوندا سود مند کردان مرا بچیزی که تعلیم کردهٔ ما را و روزی کن عمل بدان * وعلمنی

و وسیلهٔ استجابت ساخت چنانکه میفرماید * قال * گفت عثمان بن حنیف * فامره ان یتوضأ فیحسن الوضوء * پس امر کرد
آنحضرت آنمرد را که وضو کند پس نیک کند وضو را برعایت شرائط و آداب و اسباغ و اکمال * ویدعو بهذا الدعاء *
و دعا کند باین دعا * اللهم انی اسالك و اتوجه الیك * خداوندا بدرستیکه من سوال میکنم و روی بسوی تو می آرم
* بنبیك محمد * بوسیله پیغمبر تو که نام پاک وی محمد است * نبی الرحمة * که پیغمبر رحمت است و او را رحمة للعالمین
فرستاده و نبی الرحمة یکی از نامهای آنحضرت است * انی توجهت بك الی ربی * بدرستیکه من روی آوردم بوسیله
تو بسوی پروردگار خود خطاب بآنحضرت است و در بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجهت بك الی ربی
* لیقضی لی فی حاجتی هذه * تا حکم کند برای من در حاجت من که اینست و زیادة کلمه فی چنانکه در قول وی سبحانه
است واصلح لی فی ذریتی * اللهم فشفعه فی * خداوندا پس قبول کن شفاعت او را در حق من * رواه الترمذی وقال
هذا حدیث حسن صحیح غریب * وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من دعاء داود یقول *
بود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام این که میگفت * اللهم انی اسالك حبك وحب من یحبك * خداوندا من
میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا * والعمل الذی یبلغنی حبك * و میخواهم کاری که برساند
مرا دوستی ترا * اللهم اجعل حبك احب الی من نفسی ومالی واهلی * خداوندا بکردان دوستی ترا دوستر بسوی من
از دوستی نفس من و از مال من و کسان من * ومن الماء البارد * و از آب سرد و در بعضی روایات الی العطشان زیاده کرده
یعنی از آب سرد نزد تشنه * قال و کان رسول الله * گفت ابو درداء و بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا ذکر
داود یحدث عنه یقول * چون ذکر میکرد داود علیه السلام را در حالی که حکایت میکرد از وی میگفت * کان اعبد البشر *
بود داود بندگی کننده ترین آدمیان یعنی در زمان خود * رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب * وعن عطاء
بن السائب عن ابیه قال * عطاء که از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود سائب که صحابیست که گفت * صلی
بنا عمار بن یاسر صلوة * یکذارد با ما عمار بن یاسر نمازی را یعنی امامت میکرد ما را * فاوجز فیها * پس کوتاهی کرد در آن
نماز یعنی قرات دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث ناظر در آن است * فقال له بعض القوم * پس گفتند
عمار را بعضی ازین گروه که با وی نماز گذارده اند * لقد خففت واوجزت الصلوة * هر آینه بتحقیق سبک کرداردی و کوتاه
کردی نماز را * فقال اما علی ذلك * پس گفت عمار آری فلان نیست بر من موجب زیان این تخفیف و ایجاز * لقد
دعوت فیها بدعوات * بتحقیق دعا کردم درین نماز بدعاهای که * سمعتهن من رسول الله * شنیدم آن دعاها را از
پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * ظاهر آنست که این دعاها را در تشهد خوانده باشد و احتمال دارد که در استفتاح خوانده
باشد و این جواب بر تقدیری که مراد ایجاز در قراءت باشد بآن معنی است که گفت اگرچه ایجاز در قراءت کرده ام ولیکن
تطویل دعا جبر نقصان آن نموده ام و اگر ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعائیکه از حضرت شنیده ام خوانده ام دیگر
سخن چیست فافهم * فلما قام تبعه رجل من القوم * پس هنگامی که برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و در پی
او رفت * هو ابی * میگوید عطاء آن مرد پدر من بود سائب * غیر انه کنی عن نفسه * جز آنکه وی کنایت کرد از نفس خود
و صریح نگفت که من در پی او رفتم * فساله عن الدعاء * پس پرسید آنمرد که پدر من باشد عمار را از آن دعا * ثم جاء فاخبر به
القوم * پستر آمد آنمرد پس خبر داد بان دعا قوم را دعا اینست * اللهم بعلمك الغیب * خداوندا سوال میکنم ترا بحق دانستن
تو غیب را که پوشیده است بر جز تو * وقدرتك علی الخلق * و بقدرت و توانائی تو بر خلق که هرچه خواهی پیدا کنی و هر حکمی
که خواهی برانی * احینی ما علمت الحیوة خیرا لی * زنده دار مرا تا آنکه دانی زندگی را بهتر و لایق تر برای من * وتوفنی
اذا علمت الوفاة خیرا لی * و بمیران مرا وقتی که دانی مردن مرا بهتر و مصلحت تر برای من * اللهم اسالك خشیتك فی
الغیب والشهادة * خداوندا سوال میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکارا * واسالك كلمة الحق فی الرضاء والغضب * وسوال

میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق گویم خواه
خلق راضی باشند خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق وان کان مرا یا مراد آنست که در حالتی راضی باشم
از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نه چنانکه ثنا گویم و بستایم ایشانرا اگر راضی باشم از ایشان و بد گویم و نکوهش کنم اگر
ناراض باشم چنانکه عادت عوام خلق است * واسألك القصد فی الفقر والغنی * وسوال میکنم از تو میانه روی در
فقیری و توانگری که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطرار کشم و نه بغایت توانگر که اسراف و اتراف کنم و گفته اند که کفاف افضل
است از فقر و غنا * واسألك نعیما لا ینفد * وسوال میکنم از تو نعمتی که سپری نشود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آثار
خیر او تا ابد باقی ماند * واسألك قرة عین لا تنقطع * وسوال میکنم ترا قرت عینی که گسسته و فانی نگردد مراد بقای اولاد است
بعد از وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید وهب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین یا نماز و ادامت ثواب آن چنانکه فرموده
است وجعلت قرة عینی فی الصلوة و قرة عین بمعنی خنکی چشم و قرار روی و دیده بدیدن محبوب خنک گردد و قرار زیابد
و چپ و راست نه بیند * واسألك الرضا بعد القضاء * وسوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا * واسألك برد العیش بعد الموت *
وسوال میکنم ترا سردی زندگانی و آسایش بعد از مردن * واسألك لذة النظر الی وجهك * وسوال میکنم ترا لذت دیدن
بروی تو اگر دیدن بچشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بدیده دل است هم در دنیا است * والشوق الی لقائك *
وسوال میکنم آرزومندی بسوی لقای تو که کنایت از موت است * فی غیر ضراء مضرة * در غیر حالت سختی که زیان کننده
است این یا متعلق است بشوق لقای و مراد آنست که شوقی میخواهم که زیان نکند در سیر و سلوک من و استقامت من بر طریق
ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکشد که زیان میکند نزد غلبه حال * وطغی سکر و همین است مراد بقول وی
که فرمود * ولا فتنة مضلة * و نه آزمایش را بتلاء گمراه کننده و یا متعلق است با حیینی که در بالا مذکور است تا همه را شامل
باشد یعنی زنده دار مرا باین نعمتهای مذکور در حال بودن من در غربتی که در ان صبر نکنم و شکوی نگویم * اللهم زینا بزینة
الایمان * خداوندا آراسته گردان ما را به آراستگی ایمان * واجعلنا هداة مهدیین * و بگردان ما را راه نماینده گان
راه راست و رونده گان یعنی چنانکه دیگران را راه نمائیم خود نیز براه راست رویم و از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون نباشیم
* رواه النسائی * وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر الفجر * و در بعضی نسخ دبر
صلوة الفجر بود آنحضرت که میگفت در پس نماز بامداد * اللهم انی اسألك علما نافعا * خداوندا من سوال میکنم ترا
علم سود کننده * وعملا متقبلا * و عملی قبول کرده شده * ورزقا طیبا * و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوت الفجر
اتفاقی است یا راوی در همین وقت شنید که میخواندند یا تخصیص بصلوت فجر بجهت آنست که ابتداء نهار و وقت ظهور آثار
علم و عمل و وصول رزق است والله اعلم * رواه احمد وابن ماجة والبیهقی فی الدعوات الکبیر * وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال دعاء حفظته من رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ادعه * گفت ابو هریره که دعائی است که یاد گرفته ام از آنحضرت
که ترک نمیکنم آنرا * اللهم اجعلنی اعظم شکرك * خداوندا بگردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتهای
ترا و اعظم را از اعظام و تعظیم هر دو ضبط کرده اند * واکثر ذکرك * و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر را نیز بهر دو وجه
تصحیح نموده اند * واتبع نصحك * و پیروی کنم نصیحت ترا * واحفظ وصیتك * و نگاهدارم اندرز ترا نصیحت
در اصل خالص شدن عمل ناصح میگویند شهد خالص را یعنی براه صدق و خلوص تو روم در اداء حقی که ترا است بر من
و نگاهداشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق طیبی گفته که نصح و وصیت در حدیث قریب اند در معنی * رواه الترمذی
* وعن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اسألك الصحة * ظاهر آنست که مراد صحت
بدنست * والعفة * و پارسائی و باز ایستادن از حرام و سوال * والامانة * در اموال مردم یا در جمیع حقوق شرعی
* وحسن الخلق * و خوشخوئی * والرضا بالقدر * و خشنودی به تقدیر * وعن ام معبد رضی الله عنها * نام وزن است

مرد صحابيه يكي آنكه آنحضرت در سفر هجرت در منزل وي نزول فرموده دوم بنت كعب بن مالك وظاهر آنست كه مراد
اينجا اين باشد والله اعلم * قالت سمعت رسول الله * گفت شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت
* اللهم طهر قلبي من النفاق * خداوندا پاك گردان دل مرا از نفاق وصفات وعلامات آن * وعملي من الرياء * وپاك
گردان عمل مرا از ريا وريا خويشتن را به نيكي تخلق نمودن * ولساني من الكذب * وپاك گردان زبان مرا از دروغ
* وعيني من الخيانة * وچشم مرا از بيديانتي كه نظر حرام باشد في الصراح خيانت ناراستي وكم كردن حق كسي * فانك تعلم
خائنة الاعين وما تخفي الصدور * پس بدرستيكه تو ميداني نظر راكه خيانت كنند چشمها است در نظر حرام وچيزيرا
كه مي پوشند سينها از شهوات ومعاصي واز ابن عباس در تفسير خائنة الاعين مرويست كه مثلا جماعتي از مردان نشسته اند
ناگاه زني از پيش ايشان گذشت واز شرم يكديگر نگاه بان نكردند چون چشمها خوابانيدند مردي درين ميان چشم
برداشت ودزديده بوي نگاه كرد * رواهما * روايت كرد اين هردو حديث را * البيهقي في الدعوات الكبير

* وعن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عاد رجلا من المسلمين قد خفت * روايت است از انس كه آن حضرت عيادت
كرد مرديرا از مسلمانان كه بتحقيق ضعيف شده بود چنانكه آواز وي شنيده نميشد خفت پستي وآراميدن آواز خفت
الميت ميگويند وقتي كه خاموش گردد ومنقطع شود كلام او * فصار مثل الفرخ * پس گشته بود مانند چوزه مرغ * فقال له
رسول الله * پس گفت مراين مرد را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم هل كنت تدعو الله بشيء او تسأله اياه * آيا بوده
توكه دعا ميكردي وميخواندي خدا را بچيزي از دعا يا سوال ميكردي وميخواستي از خدا چيزيرا وكلمه او احتمال شك
وتنويع هردو دارد * قال نعم كنت اقول * گفت آنمرد آري بودم من كه دعا وسوال ميكردم وميگفتم اين راكه * اللهم ما
كنت معاقبي به في الآخرة فعجله لي في الدنيا * خداوندا عذابي كه هستي تو سزا دهنده من بانعذاب ابدا در آخرت پس
شتاب كن آن عذاب را براي من در دنيا * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم سبحان الله لا تطيقه *
عجب است طاقت نمي آري تو عذاب خدا را * ولا تستطيعه * ونمي تواني برداشت آنرا * افلا قلت * ايا پس چرا نگفتي اين
دعا راكه * اللهم آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قال فدعا الله به * گفت انس پس دعا كرد
آن مرد خدا را بااين قول * فشفاه الله به * پس تندرستي داد او را خدا ببركت اين دعا * رواه مسلم * وعن حذيفة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي للمؤمن ان يذل نفسه * نمي بايد ونمي سزد مسلمانرا كه خوار
وزبون گرداند نفس خود را * قالوا وكيف يذل نفسه * گفتند صحابه وچگونه خوار ميگرداند نفس خود را مسلمان * قال
يتعرض من البلاء لما لا يطيق * گفت آنحضرت خوار كردن مومن نفس را باين طريق است كه پيش مي آيد مرچيزيرا از بلا كه
طاقت ندارد * رواه الترمذي وابن ماجه والبيهقي في شعب الايمان وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب * وعن عمر
رضي الله عنه قال علمني رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قل * گفت عمر بن الخطاب تعليم كرد مرا آنحضرت گفت بگو
* اللهم اجعل سريرتي خيرا من علانيتي * خداوندا بگردان نهان مرا بهتر از آشكاراي من وظاهر مرا نيكو تر از باطن من
* واجعل علانيتي صالحة * وبگردان آشكاراي مرا نيك اين را از براي آن فرمود كه شايد سريرت بهتر از علانية بد باشد
پس فرمود علانيه صالح باشد وسريرت بهتر از آن * اللهم اني اسئلك من صالح ما تؤتي الناس من الاهل والمال والولد *
خداوندا سوال ميكنم ترا از نيك آنچه توميدهي مردم را از اهل ومال وولد * غير الضال ولا المضل * كه اين اهل وولد ومال
گمراه وگمراه كننده نباشد * رواه الترمذي * تمام شد كتاب الدعوات بتوفيق واهب العطيات وتالي است اورا

* كتاب المناسك * جمع منسك بفتح سين وكسر آن بمعني محل روزمان ومكان ومشتق از نسك مثلثة النون وبضمتين
بمعني عبادت ومنسك بمعني مذبح نيز آيد ونسيكه ذبيحه راگويند وغالب آمده استعمال وي در امور حج وحج بفتح حاء
وكسر آن در لغت قصد است وبهردو وجه خوانده اند در قول او سبحانه وتعالى ولله على الناس حج البيت وصحيح آنست كه

فرضيت حج بعد از هجرت است وآنكه او حج گزاردن آنحضرت پيش از هجرت مرويست بنابر عادت قريش است كه در جاهليت حج ميكردند وجمهور برآنند كه در سال ششم از هجرت است وطايفه ميگويند كه در سال نهم است ودر همين سال حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم بتجهيز اسباب سفر حج مشغول شد وليكن بسبب اشتغال بامر غزوات وتشييد احكام شريعت وتعليم وفود ميسر نشد پس ابابكر صديق را امير حاج ساخته بمكه فرستاد تا حج با مردم بكذارد واز عقب ابى بكر صديق علي مرتضى رض را فرستاد چون علي آنجا رسيد ابو بكر گفت اميرا وماموري گفت بل مامور وعلى مرتضى را براي مصلحت ديگر فرستاده بودند كه خواندن سورة توبه ونقض عهد منافقين بود زيرا كه عهد ونقض آن با هل بيت نبوت مفوض مي باشد

* الفصل الاول * عن ابي هريرة رضي الله عنه قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس قد فرض عليكم الحج * اي مردمان بتحقيق فرض كرده نهاده شده است برشما حج * فحجوا * پس بكنيد حج را * فقال رجل اكل عام * پس گفت مردي كه نام وي اقرع بن حابس بود ايا هر سال حج كنيم * يا رسول الله * ويا اين مرد قياس كرد بفرائض ديگر كه مكرر اند * فسكت حتى قالها ثلثا * پس خاموش ماند آنحضرت تا آنكه گفت آن مرد اين كلمه را سه بار * فقال * پس گفت آنحضرت * لو قلت نعم لوجبت * اگر ميگفتم من آري هرآينه واجب ميشد حج هر سال * ولما استطعتم * وهرآينه نمي توانستيد كرد ظاهر اين حديث دران است كه احكام مفوض اند بآنحضرت چنانكه مذهب بعضي است ولهذا در بعضي روايات آمده است كه بآن مرد فرمودند كه تو اذ وبار جواب ميدهند كه قول عام لعستد بوحي باشد يا از پيش خود فافهم * ثم قال ذروني ما تركتكم * پس گفت آنحضرت بگذاريد مرا ومپرسيد از من كه چند است وچون است كه ما داميكه ترك دهم شمارا وبيان نكنيم كه چند است وچون است يعني هرچه من گويم بكنيد اگر مطلق حكم كنم پي قيد بعدد ي عمل باطلاق آن كنيد واگر بيان كنم كه چندين بار كنيد همچنان چند بار كنيد زيرا كه مرا براي بيان شرائع ورسانيدن احكام فرستاده اند هرچه هست من خود بيان خواهم كرد وحاجت بسوال شما ندارد * فانما هلك من كان من قبلكم بكثرة سوالهم * پس هلاك نشدند آنكساني كه پيش از شما بودند مگر بسبب بسيار پرسيدن ايشان * واختلافهم على انبيائهم * وبسبب اختلاف كردن ايشان برپيغمبران ايشان چنانكه از قوم بني اسرائيل منقول است * فاذا امرتكم بشيء فاتوا منه ما استطعتم * پس چون امر كنم من شما را بچيزي پس بياريد از ان وبكنيد آنچه مي توانيد ودر طاقت شما است واين تاكيد ومبالغه است در اتيان ماموربه وبذل طاقت مجهود دران ويا اشارت است بتيسير ورفع حرج چنانكه در نماز وار كان وشرائط وي وجز آن چون عاجز باشد از اتيان بعضي بجاي آرد آنرا كه تواند واين در امر است اما در نهي بايد كه احتياط كرده شود در ترك آن وبذل مجهود نمايد چندانكه تواند چنانكه اشارت كرد بدان بقول خود * واذا نهيتكم عن شيء فدعوه * چون نهي كنم وبازدارم شما را از چيزي پس بگذاريد آنرا بتمام وكمال * رواه مسلم * وعنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم * پرسيده شد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم * اي العمل افضل * كدام كار افزون تر است در ثواب * قال ايمان بالله ورسوله * گفت آنحضرت فاضلترين عمل ايمان آوردن بخدا ورسول خدا است * قيل ثم ماذا * گفته شد پس تر بعد از ايمان كدام عمل فاضلتر است * قال الجهاد في سبيل الله * گفت بعد از ايمان فاضلتر كار زار كردن است در راه خدا كه فرض باشد * قيل ثم ماذا * گفته شد پس تر كدام * قال * فرمود * حج مبرور * حج مقبول * متفق عليه * بدانكه حج مبرور كدام است گفته اند آنكه در وي ارتكاب مناهي نكند وسمعه وريا نباشد واين صحيح است واصح آنست كه مراد بدان حج است كه بدرگاه حق مقبول افتد واگرچه سبب قبول معلوم نيست كه گفته اند وليكن فضل خدا واسع است كامي قبول ميكند از بنده ومي گذارد از تقصيرات وي وعفو ميكند وگفته اند نشان حج مبرور آنست كه بهتر از آنكه رفته است بر گردد وبايد راغب در آخرت وزاهد در دنيا وبمعاصي عود نكند تنبيه احاديث مختلفه در بيان افضل اعمال آمده ووجه توفيق اختلاف جهات وحيثيات ومقامات واحوال سائلين ومخاطبين است چنانكه در اول كتاب الصلوة بدان

اشارت کرده بر نقل کرد * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه *
کسیکه حج کند برای خدا نه برای ریا و اغراض دیگر پس رفث نکند وفسق نورزد باز گردد پاک از گناهان هم چو پاک
بودن او از گناهان در روزی که زائید او را مادر او ومراد از رفث بفتحتین جماع وفحش کردن با زنان
در جماع است ودر نهایه گفته رفث سخنی است که خطاب کرده شود بآن زن را یا کرده شنیدن زن گوید رفث نمود
ومراد بفسوق خروج از حد شرع است بارتکاب محرمات ودر قرآن مجید نهی از جدال نیز کرده ومراد بجدال جنگ
وجدال بایاران و خادمان ودشنام کردن یکدیگر است ودر حدیث بسبب آنکه ذکر آن نکرد گویا آنرا داخل فسوق داشت
* متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما * عمره تا عمره دیگر کفارت
است مر گناهانرا که واقع شده میان دو عمره چنانکه در وضوء ونماز و رمضان وارد شده است وعلماء در اینجا تخصیص
بصغائر کرده اند وظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود وکفارت از کبائر مخصوص بحج است چنانکه * والحج المبرور
لیس له جزاء الا الجنة * وحج مبرور نیست مر او را جزا مگر بهشت * متفق علیه * وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العمرة فی رمضان تعدل حجة * بدرستیکه عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج کردن
است در ثواب ودر بعضی روایات آمده برابر حجی که معه آن حضرت صلی الله علیه وسلم گزارده و این مبالغه است بطریق
الحاق ناقص بکامل چنانکه در امثال این واقع شده است * متفق علیه * وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لقی رکبا بالروحاء *
وهم از ابن عباس است که آنحضرت پیش آمد سواری چند را وروحا بفتح را وسکون واو وحاء مهمله بمد نام جائی است بر سه
مرحله از مدینه منوره * فقال من القوم * پس گفت آنحضرت کیستند این گروه * قالوا المسلمون * گفتند مسلمانانیم * فقالوا
من انت * پس گفتند تو کیستی * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا ام * فرفعت الیه امرأة صبیا * پس برداشت بسوی
آنحضرت از پیش آورد زنی کودکی را * فقالت الهذا حج * پس گفت آن زن آیا مر این کودک را اگر حج کند ثوابی
هست یا نبود آنکه بالغ نیست وحج بروی فرض نه * قال نعم ولک اجر * گفت آنحضرت آری مر او را ثوابی هست
ومر ترا هم که او را بر حج داری وسعی بر وی بخواری سعی کنی اجری وثوابی هست وصبی اگر در حالت صبا حج کند واجبست
بروی حج چون بالغ گردد و هم چنین بنده چون آزاد گردد مطلقا و اگر حج کرده از واجب واقع شود وبعد از غنا اعاده
واجب نبود * رواه مسلم * وعنه قال ان امرأة من خثعم قالت * وهم از ابن عباس است گفت که زنی از قبیله خثعم بفتح
معجمه وسکون مثلثه وفتح مهمله گفت * یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج * بدرستیکه فرض خدا بر بندگان
در حج که ادا کردن است * ادرکت ابی شیخا کبیرا * دریافته است ورسیده پدر مرا در حالی که وی کبیر است وضعیف است
چندی که * لا یثبت علی الراحلة * نمیتواند بر جای ساکن بر شتر * افاحج عنه * آیا پس حج کنم من از جانب وی * قال نعم *
گفت آری لیکن منع کند ادا از جانب غیر اگر فرض باشد جایز است نیز جز اگر فقیر وگیرد عجز تا وقت مرگ وامر کند آن
غیر را ونفقه کند وبعد از موت اگر وصیت کند واگر تبرع است جایز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده
که از طرف میت جایز است بی امر وی وبی وصیت وتفصیل این در کتب فقه است * وذلک فی حجة الوداع * واین گفتن
زن خثعمیه حال پدر خود را وجواب دادن آنحضرت او را در حجة الوداع بود واینجا قصهٔ دیگر است که فضل ابن عباس
ردیف آنحضرت بود و در غایت حسن وجمال نوجوانی بود پس این زن بتماشای جمال او واله وتکران او شد واین زن نیز
صاحب حسن بود واکثر زنان خثعمیه صاحب حسن می باشند هردو چشم در یکدیگر دوختند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چون این حال مشاهده کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نهاد وگردن او را برتافت عباس گفت یا رسول الله چرا برمی
تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط است بر بنی آدم ودر آینده است در رگ و پوست ایشان * متفق
علیه * وعنه قال اتی رجل النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان اختی نذرت ان تحج وانها ماتت * وهم از ابن عباس است

که گفت آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت بدرستی که خواهر من نذر کرده که حج کند و وی مرده است * فقال النبي * پس گفت
پیغمبر * صلی الله علیه وسلم لو کان علیها دین اکنت قاضیه * اگر می بود بر خواهر تو وام می آیا می بودی تو که میگذاردی وام وی را
* قال نعم * گفت آنمرد آری میگذاردم * قال فاقض دین الله * گفت آنحضرت پس بگذار وام خدا را * فهو احق بالقضاء *
پس وام خدا سزاوارتر است بگذاردن و درین صورت نیز جایز نیست مگر بوصیت و اتفاق و این مذهب ما است و نزد
شافعی هر که مرد و نذر کرده بود حق خدا است حج یا غیر حج واجب است قضای آن از راس مال وی مقدم بر وصایا
و میراث * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل بامرأة * باید که خلوت نسازد مردی
با زنی یعنی زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهائی ساختن * ولا تسافرن امرأة الا ومعها محرم * و باید که سفر نکند
زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی است که نکاح با وی جائز نباشد ابدا خواه جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات
تقیید آمده است که اگر با وی زنی باشد که بروی وثوق و اعتماد و صلاح است جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد ثقات و تنها یک زن روا نیست و بعضی گفته اند که در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی دران حرام
است * فقال رجل یا رسول الله اکتتبت * بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اولی و کسر تای ثانیه و سکون با نوشته شده ام و ثبت
کرده شده است نام من در دیوان * في غزوة کذا وکذا * در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بجنگ کافران
در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بغزا برایم * وخرجت امرأتي حاجة * و بیرون آمده است زن من قصد کننده
خانهٔ کعبه را چکار کنم بجهاد روم و زن را تنها بگذارم که بحج رود یا همراه زن روم * قال اذهب فاحجج مع امرأتک * گفت
آنحضرت برو پس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود * متفق علیه * وعن عائشة
رضی الله عنها قالت استاذنت النبي صلی الله علیه وسلم في الجهاد * گفت عائشه طلب دستوری کردم آنحضرت را
در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمائید بجهاد روم * فقال جهادکن الحج * پس گفت آنحضرت جهاد شما ای طائفهٔ زنان
حج است یعنی بس است مر زنان را که بحج بیرون می آیند و حاجت نیست که بجهاد برایند * متفق علیه * وعن ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسافر امرأة مسيرة يوم وليلة الا ومعها ذو محرم * سفر نکند زنی در
سیر یکروز و شب مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ ذو زاید است و در بعضی روایات مسیرة سه روز واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر
مراد تحدید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام وی حدی معین از شارع ثابت نشده است
و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت * متفق علیه * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه
وسلم لاهل المدينة ذا الحليفة * میقات گردانیده است آنحضرت برای اهل مدینه ذوالحلیفه را که نام جای است قریب بمدینه
بنج شش میل و وقت هنگام و میقات هنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجا بی احرام نگذرند
مردم آفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام بندند پس اهل مدینه را ذوالحلیفه میقات ساخته
اند * ولاهل الشام الجحفة * و مر اهل شام را جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نیز نام موضع است میان مدینه و مکه
* ولاهل نجد قرن المنازل * و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است
ضد غور که بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است که از یمامه تا زمین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون را که
او را قرن المنازل هم گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اویس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح را ست
از بلاد یمن کذا في القاموس * ولاهل اليمن يلملم * و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم مرد و مکرر نام
موضعی است * هن لهن ولمن اتی علیهن من غیر اهلهن * پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که
مذکور شد و مر کسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از آن چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسند از جحفه
احرام بندند و اهل هندوستان بر راه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند مثلا * لمن کان یرید الحج والعمرة * این

مواقيت است مركسانى را كه اراده ميكنند حج وعمره را ازين حديث معلوم مى شود كه هركه از ميقات بگذرد بى اراده
حج وعمره لازم نيست او را احرام براى دخول مكه وصحيح از مذهب شافعى همين است ونزد ما روا نيست در آمدن
مكه بى احرام اگرچه اراده حج وعمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم لا يجاوز احد الميقات الا محرما
واين حديث مطلق است مقيد باراده حج وعمره نه بلكه وجوب احرام براى تعظيم اين بقعه است پس چرا براى حاج
ومعتمر جز ايشان واما هركه داخل ميقات است او را جائز است دخول مكه بى احرام از براى حاجت خود زيرا كه
در آمدن او بمكه بسيار ميشود ودر ايجاب احرام هربار حرج است پس حكم او حكم اهل مكه است كذا فى الهداية
* فمن كان دونهن فمهله * بضم ميم وفتح ها وتشديد لام * من اهله * پس كسيكه باشد وراى اين مواضع يا داخل آن پس
اهلال واحرام وى از جاى او است كه در آنجا ساكن است واهلال در اصل بمعنى آواز بلند كردن واينجا احرام مراد است
بجهت رويه تلبيه آواز بلند ميكنند * وكذاك وكذاك * وهم چنين وهم چنين يعنى هركه آن طرفتر از مواضع احرام وداخل
همانجا است كه ساكن است در آن * حتى اهل مكة يهلون منها * تا آنكه ساكنان مكه احرام مى بندند از مكه واين مخصوص
است بحج واز براى عمره اهل مكه از زمين حل احرام مى بندند والان متعارف موضعى است كه نام او تنعيم است واين موضع
قريبترين مواضع حل است بمكه وعايشه صديقه رضى الله عنها از همين جا براى عمره احرام بست بامر آنحضرت صلى الله عليه
وسلم ودر اينجا موضعى است كه او را مسجد عايشه ميگويند يعنى موضعى كه آنجا عايشه نماز گزارد واحرام بست چنانچه در باب
حجة الوداع بيايد * متفق عليه * وعن جابر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مهل اهل المدينة من ذى الحليفة والطريق
الاخر الجحفة ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل اليمن يلملم رواه مسلم * ترجمه اين حديث
از شرح حديث سابق مفهوم شد ومراد بقول وى والطريق الاخر الجحفة آنست كه گفته شد كه اهل مدينه چون بر سر راه
شام بيايند جحفه ميقات ايشان ميگردد وروا است كه از آنجا احرام بندند وذات عرق كه ميقات اهل عراق گفته درين
حديث مذكور نيست وعراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل وعرض آن از قادسيه تا حلوان وتسميه او بعراق
بجهت آنست كه اين بلاد بر عراق دجله وفرات است وعراق ساحل بحر را گويند وذات عرق نام موضعيست از شرقى
مكه بر دو مرحله موازى قرن وعرق بكسر عين كوه خورد را گويند * وعن انس رضى الله عنه قال اعتمر رسول الله صلى الله
عليه وسلم اربع عمر * گفت انس عمره بر آورد آنحضرت چهار عمره * كلهن فى ذى القعدة * همه اين چهار عمره در ماه
ذى القعدة بودند * الا التى كانت مع حجته * مگر آن عمره كه بود همراه حج آنحضرت كه آن را در ذى الحجه در ايام حج
بر آورد * عمرة * برفع ونصب * من الحديبية فى ذى القعدة * اول عمره از آنچهار عمره كه آنحضرت كرده از حديبيه است
است بضم حاء وفتح دال مهملتين وكسر موحده وتخفيف تحتانيه وتشديد نيز آمده وتخفيف اشهر واكثر است نام قريه است
بر نه ميل از مكه كه اكثر آن در حرم است باقى حل وبعضى گويند نام چاهى است وبعضى گويند نام درختيست كه آن بقعه را
بوى نام كردند وبيعة الرضوان كه تحت شجره بود در قرآن مجيد در شان آن ميگويد لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ
يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ آنجا بود بر آمد رسول الله صلى الله عليه وسلم از مدينه روز دوشنبه غره ذى القعدة در سال ششم
از هجرت بقصد عمره در يك هزار وچهار صد يا بيشتر نفر وجمع شدند قريش وباز داشتند او را از در آمدن مكه پس صلح
كردند وباز گشت وعهد كردند كه سال آينده بيايد وعمره بگزارد پس بحقيقت اينجا عمره نبود وليكن آنرا از عمره شمرده اند
وحكم احصار از اينجا مشروع شد واين را فتح نيز گفته اند كه مبدأ فتوحات بود وبعد ازوى فتح خيبر بود وبجزان وتمامه
قصه حديبيه در كتب سير مذكور است ودر كتاب الجهاد جملهٔ از ان مذكور شد * وعمرة من العام المقبل فى ذى القعدة *
دوم عمره بود از سال آينده شهور ذى القعده كه در وقت صلح قرار يافته بود وآنحضرت بمكه در آمد وعمره بگزارد وسه
روز در آنجا بود وروز چهارم بر آمد واين عمره را عمرة القضا گويند واطلاق اين اسم بروى در احاديث واقع شده واين

وبدين مذهب حنفيه است ميكويند كه محرم با حصار از احرام برايد و واجب است قضاي ما فات و نزد شافعي بروي قضا نيست و لفظ قضا كه در احاديث واقع شده است بمعني صلح است و قضا بمعني صلح مي آيد و عمرة قضا نزد ايشان باين معني است كه بمقاضات و مصالحه قريش در سال آينده كردند * وعمرة من الجعرانة حيث قسم غنائم حنين في ذي القعدة * سوم عمرة اينست كه از جعرانه بمكه رفت بر آورد آنجا كه قسمت كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم غنيمتهاي فتح حنين را جعرانه بكسر جيم وعين مهمله و تشديد را موضعيست بريك مرحله از مكه كه در سنه ثامنه بعد از فتح مكه غزوه حنين بضم حا و فتح نون كرده و غنائم بيشمار آنجا حاصل شده و در جعرانه با نزده يا شانزده روز اقامت فرموده آن غنائم را آنجا قسمت نمود كويند كه آنحضرت شب بعد از كزاردن نماز عشا سوار شده بمكه آمد و عمره كذارد و همدر آن شب باز كشت و نماز صبح بجعرانه كذارد * وعمرة مع حجته * و عمره چهارم كه با حج وي بعد از فرضيت حج كرده ولابد اين در ذي الحجه بود و اين چهار عمره است كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كرده و اما حج اسلام جز يكي نبوده در ايام جاهليت قريش حج ميكردند و آن حضرت نيز ميكردند و تعيين عدد آن در ضبط علما نه درآمده است والله اعلم * متفق عليه * وعن البراء بن عازب رض قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذي القعدة قبل ان يحج مرتين * كفت براء عمره كرد آنحضرت در ذي القعده پيش از حج كزاردن دو بار كويد براء بن عازب عمرة حديبيه را نشمرد زيرا كه بحقيقت در روي عمره نبود چنانكه معلوم شد پس عمرة آنحضرت سه باشد دو پيش از حج يكي عمرة قضا ديكر از جعرانه و يكي بعد از حج كه همراه حجة الوداع كرد * رواه البخاري * بيان كيفيت حج و عمره خواهد آمد مجملش آنست كه حج وقوف بعرفه و طواف بيت و سعي ميان صفا و مروه است و عمره طواف و سعي است و احرام در هر دو شرط است و حج فرض مي باشد و نفل و عمرة نفل است مكر آنكه كسي نذر كند

* الفصــــــل الثاني * عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * كفت آنحضرت بعد از نزول فرضيت حج * يا ايها الناس ان الله كتب عليكم الحج * اي مردمان بدرستيكه خداي تعالى نوشت يعني فرض كرد ايند بر شما حج * فقام الاقرع بن حابس * پس ايستاد اقرع بن حابس كه در فتح مكه در وفد بني تميم اسلام آورد و از مؤلفة القلوب بود و در اسلام و جاهليت شريف بود و شاني داشت * فقال افي كل عام * پس كفت آيا در هر سال فرض است حج * يا رسول الله قال لو قلتها نعم لوجبت * كفت آنحضرت اكر بكويم من آن كلمه را يعني بدا ما وجوب وي آري هر سال فرض است هر آينه واجب ميكردد در هر سال * ولو وجبت لم تعملوا بها ولم تستطيعوا * و اكر واجب كردد هر سال عمل نميكنيد بدان و نمي توانيد كرد بجهت غايت مشقتي كه در راست بذل اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصا اهل بلاد بعيده * فالحج مرة * پس حج در عمر يكبار فرض است * فمن زاد فتطوع * پس كسيكه زياده بر يكبار كند نفل است * رواه احمد والنسائي والدارمي * وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ملك زادا او راحلة تبلغه الى بيت الله * كسيكه مالك شد توشه را و شتر سواري را كه برساند او را تا خانه خدا * ولم يحج * و حج نكزارد * فلا عليه ان يموت يهوديا او نصرانيا * پس نيست تفاوت بروي كه بميرد كافر بر دين يهود يا دين نصارى و در اين غايت تغليظ و تشديد است بر تارك حج و يهود و نصارى كفت زيرا كه صاحب كتاب و ملت اند اكرچه كافر اند نه از مشركان از مجوسي و غيرهم كه از ايمان و ملت مهجور و محروم اند * وذلك ان الله تبارك وتعالى يقول * و آن وعيد بجهت آنست كه خداي تعالى ميكويد * ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا * و حق است مر خدا را بر مردم قصد خانه كعبه هر كه ميتواند راه رفت بسوي وي و در آخر آيت ميكويد ومن كفر فان الله غني عن العالمين و كسيكه كفر ورزد و كفران نعمت خدا كند پس خداي تعالى را است از عالميان يكند يا نكنند او را از ان سودي و زياني نيست سود و زيان ايشان را است و تغليظ در اينجا موافق آنچه در حديث واقع شد و كويد تمام اين است * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وفي اسناده مقال وهلال بن عبد الله مجهول والحارث يضعف

في الحديث * وابن مردويه وراوي اين حديث يكي مجهول است وذكره ضعيف * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا صرورة في الاسلام * صرورت بصاد مهمله بر وزن ضرورت بمعنى ترك نكاح وحج وفي الصراح آنكه حج نكرده باشد
وكرد زن نكرده يعني ضارورة وصرارة نيز كويند واصل كلمه از صر است بمعنى حبس ومنع يعني بايد مسلمان راكه ترك
تزوج وحج نكند * رواه ابو داود * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اراد الحج فليعجل * كسي كه خواهد
حج را وقادر باشد بر اداي او بوجود استطاعت پس بايد كه شتابي كند وفرصت غنيمت داند وتاخير نكند (ع)
* كه آفتها بسيار است در تاخير طالب را زيان دارد * رواه ابو داود والدارمي * وعن ابن مسعود رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تابعوا بين الحج والعمرة * متابعت كنيد ميان حج وعمرة يعني بكنيد هر يكي را بعد
از ديگري * فانهما ينفيان الفقر والذنوب * پس بدرستي كه حج وعمرة دور ميكنند فقر را وگناهان را * كما ينفي الكير
خبث الحديد والذهب والفضة * چنانكه دور ميكند دمه آهنگري ريم وچرك آهن وسيم وزر را * كير بكسر كاف وتحتانيه
مشك كه در وي دمد در روي آهنگر وكور بضم آن خانه كه آهنگر از گل ميسازد كذا في القاموس وبعضي كير را نيز باين معني
گفته اند وخبث بفتحتين چرك كه بيرون مي اندازد آنرا آتش از جواهر معدنيه وبضم خا وسكون با نيز روايت كرده
بمعني شئ خبيث واول اشهر واظهر است وهمانا كه سبب در نفي حج وعمرة فقر وگناهان را آن باشد كه در ان صرف اموال
كرده ميشود پس جزاي آن اضعافا مضاعفه مي يابد وتعب ومشقت بسيار ميكشند و موجب عفو ومغفرت ميگردد * وليس
للحجة المبرورة ثواب الا الجنة * ونيست مر حج مبرور را ثواب مگر بهشت * رواه الترمذي والنسائي ورواه احمد وابن
ماجة عن عمر الى قوله خبث الحديد * وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال * آمد
مرد بسوي پيغمبر پس گفت * يا رسول الله ما يوجب الحج * چه چيز واجب ميگرداند حج را بعد از بلوغ بمرتبه تكليف
* قال الزاد والراحلة * گفت آنحضرت واجب ميگرداند حج را ملك توشه آنقدر كه در رفتن وآمدن او ورا وعيال او را
كافي باشد وراحله كه بر ان سوار شود وآيد واز امام مالك آمده است كه اگر قوت پاي داشته باشد راحله شرط نيست
* رواه الترمذي وابن ماجة * وعنه قال سال رجل رسول الله * وهم از ابن عمر است كه گفت پرسيد مردي پيغمبر
خدا را * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت آن مرد * ما الحاج * چيست حج كننده وچيست صفت او * قال الشعث *
بفتح شين وكسر عين ژوليده موي گرد آلود سر * والتفل * بفتح فوقانيه وكسر فاي بوي ناك از عرق وچركين وچون
اين در وصفت ابلغ بود لهذا رسمت ملتزم رياضت ومشقت وي تخصيص كرده شده اند بذكر * فقام آخر فقال * پس
ايستاد مردي ديگر پس گفت * يا رسول الله اي الحج افضل * كدام از اعمال حج فاضلتر وافزون تر است در حصول
ثواب * قال * گفت آنحضرت * العج * بفتح عين مهمله وتشديد جيم آواز بر داشتن بتلبيه * والثج * بفتح ثاي مثلثه
وجيم مشدده روان كردن خون قرباني * فقام آخر فقال * پس ايستاد مردي ديگر پس گفت * يا رسول الله ما السبيل *
چيست سبيل كه در آيت قرآني مذكور است * من استطاع اليه سبيلا قال زاد وراحلة * گفت توشه وسواري * رواه
في شرح السنة وروى ابن ماجة في سننه الا انه لم يذكر الفصل الاخير * ليكن آنست كه ابن ماجه ذكر نكرده است فصل
اخير را كه در وي بيان سبيل است * وعن ابي رزين * بفتح را وكسر زاي * العقيلي * بضم عين وفتح قاف نام او لقيط
صحابي مشهور است اهل او از عداد اهل طائف است * انه اتى النبي * روايت است از وي كه وي آمد پيغمبر را * صلى الله
عليه وسلم فقال * پس گفت * يا رسول الله ان ابي شيخ كبير لا يستطيع الحج والعمرة * بدرستيكه پدر من پير كبير السن است
كه توانائي ندارد حج را ونه عمرة را بسبب عدم اسباب سفر از زاد وراحله * ولا الظعن * ونه طاقت سوار شدن دارد
وظعن بفتح ظاي معجمه وسكون عين مهمله وفتح وي سير وسفر وفي الصراح ظعن بسكون وحركت رفتن وكوچ كردن * قال
حج عن ابيك واعتمر * گفت آنحضرت حج كن از جانب پدر خود وعمره كن اگر حج فرض است چنانچه ظاهر آنست امر

ونفقه وى خواهد بود واكر نفل است ثواب آن بوي مي بخشد وآن درست است با اختلافي كه در عبادات بدني است ونزد بعضي
ازوالدين درست است مطلقا واين حديث وجزان حجت است مراورا والله اعلم * رواه الترمذي وابو داود والنسائي وقال الترمذي
هذا حديث حسن صحيح * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقول * كفت آنحضرت
شنيد مرديرا كه تلبيه ميكند وميكويد * لبيك عن شبرمة * بضم شين معجمه وسكون موحده وضم را نام مردي كه اين مرد تلبيه از جانب او
ميكفت ومي خواست كه حج بكزارد ازوي * قال * كفت آنحضرت * من شبرمة * كيست شبرمه * قال اخ لي * كفت برادر است
مرا * او قريب لي * يا كفت خويش است مرا شك راويست * قال احججت عن نفسك * كفت آنحضرت ايا حج كرده تو از ذات
خود * قال لا * كفت آنمرد نكرده ام * قال حج عن نفسك ثم حج عن شبرمة * كفت حج كن از خود بعد ازان حج كن از شبرمه اين
حديث دلالت دارد كه نيابت از غير جائز نيست مكر بعد ازاداي فرض حج از خود وباين رفته اند جماعت از ائمه وشافعي
واحمد از ايشان است وجماعه ديكر ميكويند جائز است ومذهب ما ومذهب مالك اينست * رواه الشافعي وابو داود
وابن ماجة * وعنه قال وقت رسول الله * توقيت كرده يعني ميقات كرد انيده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
* لاهل المشرق العقيق * مر اهل مشرق را عقيق بفتح عين وكسر قاف موضعيست قريب ذات عرق كه ميقات اهل
عراق است ليكن پيش از عقيق است پس امام شافعي ميكويد كه بايد از عقيق احرام بست احتياطا وجمعا بين الحديثين
وعقيق نام وادي مدينه مطهره است بر سه ميل ازوي وظاهر آن است كه آنمراد نيست مكر آنكه از جانبي باين موضع رسيده
باشد والله اعلم وطيبي كفته است كه اصح آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بيان نكرده مر اهل مشرق را
ميقاتي بلكه امير المومنين عمر حد بست وقتي كه فتح كرد عراق را * رواه الترمذي وابوداود * وعن عائشة
رضى الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق * اهل مشرق واهل عراق يكي اند
وذات عرق وعقيق نيز يكي اند باعتبار قرب يكي از ديكري چنانكه كفته شد * رواه ابوداود والنسائي * وعن ام سلمة
رض قال سمعت رسول الله * كفت ام سلمه شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميكفت * من اهل بحجة
او عمرة من المسجد الاقصى الى المسجد الحرام * كسي كه احرام بند د بحج يا عمره از مسجد اقصى كه نام بيت المقدس
است در شام بسوي مسجد حرام كه نام كعبه است در مكه * غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر * آمرزيده شود مر اورا چيزي كه
پيش رفته است از كناهان او وچيزي كه پس مي آيد يعني همه كناهان او از اول وآخر * او وجبت له الجنة * شك راويست
وچون از مسجد اقصى بمكه بيايد بمدينة مطهره در راه نيز بايد رسيد پس مشرف ميشود بافضل مقامات در اول واوسط
وآخر ولابد آنرا اين ثواب عظيم روزي كردد فافهم * رواه ابوداود وابن ماجة

* الفصل الثالث *

* عن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان اهل اليمن يحجون * كفت ابن عباس بودند اهل يمن مي برآمدند بحج
* فلا يتزودون * پس توشه بر نميداشتند * ويقولون نحن المتوكلون * وميكفتند ما متوكلانيم * فاذا قدموا مكة سالوا
الناس * پس وقتي كه قدوم مي آوردند وميرسيدند بمكه سوال ميكردند از مردم وكدائي ميكردند * فانزل الله تعالى *
پس فرو فرستاد خدا يتعالى اين آيت را * وتزودوا فان خير الزاد التقوى * يعني توشه برداريد وتقوى كنيد
وپرهيز نمائيد از سوال زيرا كه تقوى بهترين توشه است براي سفر آخرت وكويا كه ايشان توكل را توشه خيال كرده
بودند پس فرمود تقوى بهترين توشه ازان است كه اورا توشه كيرند وآن در حقيقت توكل هم نبود ووفا بحق آن
نكردند فافهم * رواه البخاري * وعن عائشة رضى الله عنها قالت قلت * روايت است از عايشه كفت كفتم * يا رسول الله
على النساء جهاد * ايا بر زنان جهاد هست * قال نعم عليهن جهاد لاقتال فيه * كفت آنحضرت آري بر زنان جهادي هست
كه نيست قتال در وي ان جهاد كه نيست قتال در وي كدام است * الحج والعمرة * يعني حج وعمره از زنان بمنزله جهاد
است از مردان * رواه ابن ماجة * وعن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يمنعه من الحج حاجة ظاهرة

کسی که باز دارد او را از حج از حاجتی ظاهر که بدل م زاد و راحله است * او سلطان جائر * یا قهرمان متکبر سلطان در اصل
بمعنی سلطنت و قهرمان است و الآن استعمال می یابد در ذات صاحب سلطنت * او مرض حابس * یا بیماری باز دارنده
یعنی بیماری که نتواند با آن سفر کرد * فمات ولم یحج * پس بمیرد آنکس و حج نکرده که این موانع ندارد * فلیمت ان شاء
یهودیا و ان شاء نصرانیا * پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی شرح این در حدیث علی رضی
الله عنه در فصل ثانی گذشت و مؤلف از ترمذی در بعضی از راویان آن حدیث طعن کرده اما در این حدیث دارمی طعنی
مذکور نیست والله اعلم * رواه الدارمی * وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال * روایت
است از ابی هریره از آنحضرت که گفت * الحاج والعمار * حج کنندگان و عمره برآرندگان یعنی آنها که جمع حج و عمره
برآمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل است و حج در اصل بمعنی قصد است * وفد الله * قدوم آرندگانند
و رسانندگان نبند بدرگاه وی و وفادت بالکسر برسولی برآمدن وفد برسولی برآیندگان وفد بفتح الواو و سکون فا و وفود بضم
واو و فا جماعت آن * ان دعوه اجابهم * اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول میکند دعای ایشان را
* وان استغفروه غفر لهم * و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند از خدا می آمرزد ایشان را * رواه ابن ماجة * وعنه قال
سمعت رسول الله * وهم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول وفد الله ثلثة * وافدان
خدا سه کسانند * الغازی والحاج والمعتمر رواه النسائی والبیهقی فی شعب الایمان * وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لقیت الحاج فسلم علیه وصافحه * چون به بینی حاج را پس سلام بکن بروی و دست
وی را بگیر مصافحه دست یکدیگر را گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جماعت نیز اطلاق میکنند * ومره ان یستغفر لك *
و بفرما او را که طلب آمرزش کند ترا * قبل ان یدخل بیته * پیش از آنکه در آید خانه خود را * فانه مغفور له * زیرا که
وی آمرزیده شده است مر او را و استغفار او مغفور و دعای او مستجاب است و قید قبل ان یدخل بیته برای آنست که وی
هنوز در راه خدا است و باهل و عیال مشغول نشده پس آن وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعای وی
اقرب باجابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او از وفد الله ثابت است از زمان خروج تا دخول در
خانه و منقطع نیست برجوع از حج * رواه احمد * وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من خرج حاجا او معتمرا او غازیا * کسی که بیرون آید بحج یا بعمره یا بغزا * ثم مات فی طریقه * پس بمیرد در راه * کتب
الله له اجر الغازی والحاج والمعتمر * مینویسد خدای تعالی مر او را اجر غزا کننده و حج کننده و عمره برآرنده و در
حکم او است هر که بتعلیم علم و احکام دین برآمده * رواه البیهقی فی شعب الایمان

* باب الاحرام والتلبیة *

احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز
از این باب است یا احرام بمعنی در حرم درآمدن است و چون احرام سبب استباحت دخول حرم است نام کرده شد
بدان و تلبیه لبیک گفتن چنانکه بیاید * الفصل الاول * عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله
علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم * گفت عایشه بودم من که خوشبو میکردم آنحضرت را و می مالیدم طیب را برای احرام
وی پیش از آنکه احرام بندد * ولحله قبل ان یطوف بالبیت * و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه
طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنا می آیند بعد از رمی جمرة عقبه از احرام برمی آیند
و همه چیز حلال میشود الا زنان پس بمکه می آیند و طواف میکنند بعد از آن بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند
* بطیب فیه مسك * تطییب میکردم بطیبی که در وی مشك می بود و مستحب است که برای احرام مشك و گلاب استعمال کنند
* کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول الله * عایشه میگوید گویا من می بینم درخشیدن طیب را در تارک سر
پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * وبیص بصاد مهمله درخشیدن برق و جز آن و مفرق بکسر را تارک سر و مفارق بلفظ

جمع نیز میکویند کویا در موضع از تارک را مفرق نام نهاده‌اند * وهو محرم * وحال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی می ماند * متفق علیه * ودرین حدیث دلیل است بر آنکه بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد استعمال طیب است بعد از احرام وآنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی می ماند زیان ندارد ومشهور در مذهب ما واحمد اینست معتمد باین حدیث ونزدیک مالک وشافعی وبروایتی از احمد مکروه است تطیب بچیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام وطیبی اباحت قول شافعی وکراهت قول مالک وایجاب فدیه قول ابی حنیفه ساخته وآنچه ما ذکر کردیم مذکور است در هدایه وشروح آن ودر شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است ذکر کرده که از عبد الله بن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست وتطیب کرد وبرخاست صباح که بوی طیب می آید از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوستتر دارم که آنرا کنم واین خبر بعایشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر وروایت کرد این حدیث را وعبد الله بن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود ودر سر وریش وی طیب بود والله اعلم * وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یهل ملبدا * ابکسر بای مشدده گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که اهلال میکرد در حالتی که ملبد است اهلال بلند کردن آواز در تلبیه وتلبید کردانیدن محرم در سر خود چیزها از جنس صمغ وخطمی تا بهم بچسپد موی ور‌ولیده وغبار آلوده نکردد واز هوام محفوظ ماند * یقول * میگفت آنحضرت * لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک * می ایستم برای خدمت وطاعت تو ای پاردا یا نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت وطاعت * ان الحمد * بکسر همزه وبفتح نیز روایتی است * والنعمة لک * بدرستیکه ستایش ونیکوئی ومنت مر تراست * والملک * بضم میم بمعنی پادشاهی * لا شریک لک لا یزید علی هؤلاء الکلمات * زیاده نمیکرد آنحضرت در تلبیه برین کلمات ودر بعضی روایات زیاده هم آمده وابن عمر میکوید آنچه من شنیدم همین کلمات است زیاده بران نی وهمین مقدار کافیست فافهم * متفق علیه * وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادخل رجله فی الغرز * وهم از ابن عمراست گفت بود آنحضرت چون می درآورد پای مبارک خود را در رکاب غرز بفتح معجمه وسکون را وزای در آخر رکاب که از چرم باشد وچون از چوب ویا از آهن باشد آنرا رکاب خوانند * واستوت به ناقته قایمة * وبرمیداشت آنحضرت را بر پشت خود ناقه وی استاده * اهل من عند مسجد ذی الحلیفة * بانگ می اورد آنحضرت بتلبیه از مسجدی که در ذی الحلیفه است که میقات اهل مدینه است ومسجد را بعد از زمان آنحضرت بنا کرده اند ودر زمان ایشان مسجد نبود وراوی سخن موافق این زمان کرده آنحضرت نماز ظهر کزارده از مدینه روان شد ونماز عصر در ذی الحلیفه کذارد وشب آنجا کذارند صباح احرام بست وچون بر پشت ناقه برآمد وبایستاد تلبیه گفت * متفق علیه * از این حدیث معلوم می شود که آنحضرت بعد از برآمدن بر پشت شتر وایستادن شتر تلبیه گفت وباین اخذ کرد شافعی ونزد ما تلبیه بعد از نماز مسنون است وقول مالک نیز همین است ودر هدایه میکوید که تلبیه کند عقیب صلوة که مروی از آنحضرت است واگر بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست است ولیکن بعد از نماز افضلست ومشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز است ومختار نزد بعضی از اصحاب وی بعد از استوا است ودر شرح کتاب خرقی گفته که سعد بن جبیر گفت گفتم با بن عباس عجب از صحابهٔ رسول صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستیکه من دانا ترم بحقیقت حال اهلال کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی ویاد گرفتند پس از آن سوار شد آنحضرت واهلال کرد پس شنیدند آنرا قومی وگفتند اهلال آنحضرت درین حال بود بعد از آن روان شد ونیز بجا که موضعی بلند است برآمد واهلال کرد وشنیدند قومی وگمان بردند که الآن ابتدای اهلال کرد ودانم البته ابتدای اهلال وی صلی الله علیه وسلم در مصلای او بود واز اینجا حاصل شد توفیق میان روایات وازدحام واجتماع صحابه در حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار بیرون بودند از صد هزار کس بیشتر واز هر طرف آنجا که چشم کار میکرد آدمی

بود * وعن ابی سعید الخدری رض قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یصرخ بالحج صراخا * بیرون آمدیم ما با آنحضرت در حالتی که فریاد می آوردیم بحج فریاد برآوردنی یعنی نیت حج کرده بودیم تنها واین موضع اختلاف است در شرح احادیث آینده مبین کرده صراخ بضم صاد وخای معجمه در آخر آواز وفریاد * رواه مسلم * وعن انس قال کنت ردیف ابی طلحة * گفت انس بودم من در پس ابی طلحة انصاری که وی بود سوار شونده * وانهم لیصرخون بهما جمیعا الحج والعمرة * بدرستی که ایشان یعنی صحابه مر آینه آواز می برآوردند بحج وعمره * رواه البخاری

* وعن عایشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع * بیرون آمدیم ما با آنحضرت برای حجة الوداع که آنحضرت بحج برآمده بود ووجه تسمیه بحجة الوداع معلوم خواهد شد * فمنا من اهل بعمرة * پس بعضی از ما کسانی بودند که بانگ می برآوردند بعمره تنها * ومنا من اهل بحج وعمرة * وبعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میگفتند بحج وعمره مرد و * ومنا من اهل بالحج * وبعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکردند بحج تنها * واهل رسول الله * واهلال کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالحج * بحج تنها * فامامن اهل بعمرة فحل * اما کسیکه اهلال کرد بعمره پس حلال شد یعنی بیرون برآمد از احرام بعد از ادای عمره پیش از ایام حج * واما من اهل بالحج اوجمع الحج والعمرة فلم یحلوا * واما کسی که اهلال کرد بحج تنها یا جمع کرد بحج وعمره پس حلال نشد ونه برآمد از احرام ودر بعضی نسخ فلم یحلوا بضمیر جمع * حتی کان یوم النحر * تا آنکه شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج وبرآمدن از احرام است اگرچه طواف باقیست * متفق علیه

* وعن ابن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع بالعمرة الی الحج * تمتع کرد آنحضرت در حجة الوداع بعمره بسوی حج تفسیرش آنست که گفت * بدأ فاهل بالعمرة * آغاز کرد بعمره * ثم اهل بالحج * بعد از اهلال کرد بحج * متفق علیه * تنبیه ناسکان مناسک حج برسه قسم اند یکی مفرد بضم میم وسکون فا وکسر را یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها بست یا برای عمره تنها دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای حج وعمره هر دو بست سوم متمتع وصورت تمتع آن است که اول عمره میکند اگر شوق هدی کرده است هم بر احرام میماند واگر نکرده است از احرام می برآید بعد از آن در مکه می نشینند وچون ایام حج می درآید احرام حج می بندد وحج میکند چنانچه در بیان این احکام بیاید وفضیلت تمتع آن است که این هر دو نسک در یک سال بدست آمده واحادیث واخبار مختلف آمده که صحابه مفرد بحج بودند یا قارن یا متمتع وهم چنین در فعل آنحضرت اکثر احادیث صحیحه دران آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قارن بود وجمعی صحابه آنرا روایت کرده اند ودر افراد بحج نیز احادیث بسیار آمده ودر تمتع نیز احادیث مروی شده ودر توفیق وتطبیق این احادیث وروایات علما تکلم کرده اند وقرانرا ترجیح داده اند ودر شرح سفر السعادت اندازه کرده شده است آنجا باید نگریست بعضی از ملاحده را برا هل اسلام در اینجا راه طعن کشاده شده وگفته اند چه شد شما را ای معاشر مسلمانان که ضبط نتوانستید کرد حال پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم که قارن بود یا مفرد با وجود این همه کثرت واجتماع که شما را در ان مواطن بود وندانستند این گروه نادانان که همین کثرت واجتماع وازدحام مانع تشخیص وتعیین شد وبا وجود آنکه نزد تحقیق وتطبیق مشخص است که حال چه بود شمائید که بی تشخیص زبان طعن میکشائید * (ع) خوی بد را بهانه بسیار است *

الفصل الثانی * عن زید بن ثابت رضی الله عنهما انه رای النبی صلی الله علیه وسلم تجرد لاهلاله واغتسل * روایتی است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه وکبار ایشان وکاتب وحی وجامع قران وقائم بفرائض بود که وی دید آنحضرت را که برهنه شد برای احرام خود وغسل کرد اهلال بمعنی آواز بلند کردن است برای تلبیه ومراد اینجا احرام است که سبب اهلال است ودر نسخه مصابیح لاحرامه واقع شده وغسل کردن برای احرام افضل واکمل است واگر وضو کنند نیز کفایتی است * رواه الترمذی والدارمی * وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم لبد راسه بالغسل * وروایت است از ابن عمر که آنحضرت

چهپانید موي سر مبارک خود را بغسل بکسر غین معجمه سرشستني چنانکه خطمی وگل وجز آن وتلبید براي آن بود تا
منتشر نگردد موي ز وليده نشود چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی غسل را غسل خوانده بمعني شهد و اين تصحيف
وخطا است * رواه ابو داود * وعن خلاد * بفتح خاي معجمه وتشديد لام * ابن السائب از ثقات تابعين است *
عن ابيه * روايت ميكند از پدر خود كه سائب است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاني جبرئيل * آمد مرا
جبرئيل * فامرني ان آمر اصحابي ان يرفعوا اصواتهم بالاهلال * پس امر كرد مرا جبرئيل كه امر كنم ياران خود را كه
بلند كنند آوازهاي خود را باهلال * او التلبية * يا لفظ تلبيه گفت بجاي اهلال ومراد يكي است اگرچه اخفاء ذكر
افضل است اما اينجا افضل رفع صوت است * رواه مالك والترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجة والدارمي
* وعن سهل بن سعد * روايت است از سهل بن سعد ساعدي كه از كبار صحابه است وآخر صحابيست كه مرد بمدينه
* قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مامن مسلم يلبي الالبى من عن يمينه وشماله * نيست هيچ مسلماني كه تلبيه كند مگر
آنكه تلبيه كند كسي كه از جانب دست راست ودست چپ او است * من حجر او شجر او مدر * از سنگ يا درخت يا كلوخ
ودر روايتي ماعن يمينه وشماله * حتى تنقطع الارض من ههنا وههنا * تا آنكه منقطع ومنتها ميگردد زمين ازاينجا وازاينجا عبارت
است ازمنتهاي ارض از جانب يمين وشمال * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يركع بذي الحليفة ركعتين * بود آنحضرت كه ميگزارد براي احرام بذي الحليفه
دو ركعت * ثم اذا استوت به الناقة قائمة عند مسجد ذي الحليفة * پس وقتي كه برميداشت او را ناقه ايستاده نزد
مسجد ذي الحليفه كه در جاي نزول آنحضرت بنا كرده اند * اهل بهؤلاء الكلمات ويقول * بلند ميكرد آواز را باين
كلمات وميگفت * لبيك اللهم لبيك لبيك وسعديك * معني لبيك معلوم شد ومعني سعديك ياري ميدهم ترا ياري
دادني بعد از ياري دادني يعني مكرر ودايم در نصرت وتقويت دين وامتثال امر توام * والخير في يديك لبيك *
ونيكي در دو دست تو وقدرت وتصرف تست * والرغباء اليك * وميل ورغبت وطلب نيز بسوي تست زيرا كه خير در
دست تست ورغبا بفتح را وسكون معجمه وبمد وبضم را وبقصر هردو روايت است * والعمل * وعمل نيز منتهي بسوي تست
وتو مقصودي از عمل وبسوي تو صعود ميكند آن * متفق عليه * ولفظه لمسلم * وعن عمارة * بضم عين وتخفيف ميم وتا در
آخر * ابن خزيمة * بضم خاي معجمه وبفتح زاي * بن ثابت * از ثقات تابعين است * عن ابيه * روايت ميكند از پدر
خود كه خزيمة بن ثابت است كه او را ذوالشهادتين گويند * عن النبي * از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم انه كان اذا فرغ
من تلبيته سال الله رضوانه والجنة * روايت ميكند كه آنحضرت بود چون مي پرداخت از تلبيه خود سوال ميكرد از خدايتعالى
رضاي او را كه اين حج وعمره مرضي ومقبول وي گردد وسوال ميكرد بهشت را كه ثواب آن گردد چنانكه در حديث
ديگر فرمود الحج المبرور ثوابه الجنة * واستعفاه برحمته من النار * وطلب عفو ميكرد برحمت وي تعالى از آتش دوزخ
وسنت آنست كه هرباركه تلبيه كند اين دعا بكند * رواه الشافعي *

الفصـــل الثالث

* عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اراد الحج اذن في الناس * روايت است از جابر كه آنحضرت هنگامي كه خواست كه بحج برآيد ندا درداد
در مردم وخبر كرد كه برآيند * فاجتمعوا * پس فراهم آمدند مردم * فلما اتى البيداء احرم * پس هنگامي كه رسيد آنحضرت
به بيدا كه نام موضعي است وبمعني بيابان نيز آيد احرام بست وتلبيه كرد احرام خود را در مسجد ذي الحليفه بسته
بود تلبيه اينجا كرد وبروايتي تلبيه هم در مسجد كرد وبروايتي بعد از برآمدن برپشت ناقه چنانكه گذشت ووجه تطبيق
ميان روايات نيز معلوم شد * رواه البخاري * وعن ابن عباس رض قال كان المشركون يقولون * بودند مشركان در
وقتي كه تلبيه ميكردند ميگفتند * لبيك لاشريك لك فيقول رسول الله صلى الله عليه وسلم ويلكم * واي برشما * قد قد * بس بس
بفتح قاف وسكون دال وبه تنوين آن هردو روايت آمده * الاشريكا هو لك تملكه وماملك * مگر شريكي كه او مرتراست مالك هستي

تو او را و چیزی را که مالك است آن شریك آن چیز را * یقولون هذا وهم یطوفون بالبیت * میگفتند مشرکان این را و حال
آنکه ایشان طواف میکردند خانهٔ کعبه را مشرکان نیز حج و عمره و طواف و استلام حجر میکردند و این خانه را همیشه تعظیم
میکردند ولیکن بجهت شرک تلبیه باین عبارت میکردند که لبیك لا شریك لك الا شریکا هو لك نفی شریك از حق تعالی
میکردند و بتان را استثنا میکردند که آنها شریك خدا اند ولیکن مملوك اویند و اگر مالك هم باشند آن چیز را آن نیز مملوك
خدا است و چون تا آنجا میرسیدند لبیك لا شریك لك آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود بس بس همین مقدار بگوئید
که نیست شریك مر خدا را و زیاده بر آن نگوئید که الا شریکا الخ و بتحقیق شرکت با مملوکیت منافات دارد مملوك شریك
مالك نمی باشد * رواه مسلم *

* باب قصة حجة الوداع *

وداع بفتح واو بدرود و تودیع بدرود کردن
و حجی را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد حجة الوداع گویند زیرا که مردم را تعلیم شرائع نموده وداع کرد و خبر داد
برحلت خود و ایشان را گواه گرفت بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و این در سنه عاشره بود که آخر سنوات عمر شریف وی بود
صلی الله علیه وسلم و حدیث جابر اجمع و اتم احادیث است درین باب و وی مرویست از حضرت امام جعفر صادق از پدرش
امام محمد باقر از جابر و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از وی دارد گویند که آنحضرت بشارت داده بود
جابر را که یکی از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عظمای تابعین و کبار علما بوده رضی الله عنه و
عن آبائه الکرام

* الفصل الاول *

عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم مکث بالمدینة تسع سنین لم یحج * روایت است از جابر که آنحضرت درنگ کرد بمدینه نه سال که حج نگزارد * ثم اذن
فی الناس فی العاشرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حاج * پس ندا کردند یا ندا داده شد در سال دهم که آنحضرت
بحج گزارنده است یعنی اراده دارد که بحج بیرون آید * فقدم المدینة بشر کثیر * پس آمدند بمدینه مردم بسیار و بعضی
روایات آمده که مردم بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در غزوهٔ تبوك که آخر غزوات آنحضرت
بود صلی الله علیه وسلم عدد هفتاد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بر آن شده باشند و در روایتی یکصد
و چهارده هزار بودند و در روایتی صد و بیست و چهار هزار و الله اعلم * فخرجنا معه * پس بیرون آمدیم ما یعنی صحابه
با آنحضرت * حتی اذا اتینا ذا الحلیفة * تا آنکه چون آمدیم ذو الحلیفه را و رسیدیم باین موضع * فولدت اسماء بنت عمیس
محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما * پس بزائید اسماء دختر عمیس بضم مهمله و فتح میم زوجه ابی بکر صدیق بود محمد بن ابی بکر را
و این اسماء بنت عمیس زنی بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت ابوبکر صدیق بود بعد از آن
علی مرتضی خواست بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتی که حضرت بحج بر آمدند نزد
ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زائیده * فارسلت الی رسول الله * پس کس فرستاد اسماء نزد پیغمبر خدا * صلی الله
علیه وسلم کیف اصنع * که چه کار کنم حکم چیست احرام به بندم یا نه و چگونه به بندم * قال * گفت آنحضرت * اغتسلی *
غسل کن * واستثفری بثوب * و بر بند جای خون را بجامه * واحرمی * واحرام بند و صورت استثفار بثاء مثلثه و بفاء آن
است که چیزی را در کمر خود بر بندد و خرقه پهن گرفته بر جای خون بنهد و سر دو طرف آنرا از پیش و پس با آن کمر بند
محکم کند تشبیه داده آنرا بثفر بفتح ثا و فا بمعنی پاردم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفساء و این مجمع
علیه است * فصلی رسول الله * پس گزارد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * یعنی نماز احرام دو رکعت * فی المسجد *
در مسجد ذی الحلیفه * ثم رکب القصواء * پس سوار شد ناقهٔ خود را که نام وی قصواء است بفتح قاف و سکون صاد مهمله
و تسمیهٔ او بقصواء بجهت آن است که سابق بود در سیر و در اقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصوی
بجهت آن بود که جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی نیز از آن
قصوی و جمل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و بموحده و جدعا بجیم و دال مهمله

نام يك ناقه است كه آنحضرت را بود صلى الله عليه وسلم وگفته اند كه اگر كمتر از ربع بريده اند جدعا ست واگر بربع رسيده قصواء واگر زياده بر ربع عضباء ست واگر از بيخ بريده اند صلما ست بصاد مهمله وبهمه اين الفاظ روايات واقع شده است وگفته اند كه طرف گوش ناقه آنحضرت بريده نبود بلكه در اصل خلقت هم چنين واقع شده * حتى اذا استوت به ناقته على البيداء اهل بالتوحيد * تا آنكه چون برداشت آنحضرت را ناقه وى بر بيدا آواز بلند كرد بتوحيد مراد تلبيه است چنانكه بيان كرد * لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك قال جابر لسنا ننوى الا الحج * گفت جابر نبوديم ما كه نيت ميكرديم مگر حج را * لسنا نعرف العمرة * نبوديم ما كه مى شناختيم عمره را يعنى در اشهر حج * حتى اذا اتينا البيت معه استلم الركن * تا آنكه چون آمديم خانه كعبه را با آنحضرت بوسه داد آنحضرت حجر اسود را ركن كرانه خانه ومراد آن كرانه است كه در روى حجر اسود مركوز است وآنرا ركن اسود نيز گويند وركن آنجا كه مطلق واقع شود همين ركن مراد كرده مراد باستلام بوسه دادن اوست يا سودن بدست وآن ماخوذ است از سلام بمعنى تحيت وسلام بروى همين است كه او را بوس كنند ولهذا اهل يمن اين ركن را محيا گويند بضم ميم وتشديد يا كه او را تحيت ميكنند يعنى سلام ميكنند و بعضى گويند از سلام است بكسر سين بمعنى حجاره واحد وى سلمه بكسر لام پس استلام از وا ست چنانكه اكتحال از كحل استلمس الحجر بمعنى لمسته ووجوه ديگر نيز هست كه در شرح آنرا ذكر كرديم * فرمل ثلاثا ومشى اربعا * پس رمل كرد آنحضرت در طواف در سه گشتن ومشى كرد در چهار وذكر طواف نكرد از جهت ظهور وشهرت ودر بعضى نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الى آخره ورمل بفتحتين جهيدن در مشى كه سخت نبود وجنبانيدن دوشها چنانكه پهلوانان ومبارزان در ميان دو صف قتال كنند وبايد كه در رمل گامها نزديك هم زنند واصل در تشريع اين فعل آنست كه چون آنحضرت در عمرة القضا بمكه آمد مشركان گفتند كه ايشانرا تپ يثرب لاغر وسست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود كه باين نوع مشى وحركت واظهار جلادت وقوت كنند وبعد از رفع علت حكم باقى ماند ودر حجة الوداع نيز كردند اگرچه گاهى بزوال علت حكم نيز زايل ميگردد چنانكه نصيب مؤلفة القلوب اما اينجا باقى ماند ورمل مسنون است در هر طوافى كه بعد از وى سعى است چنانكه طواف عمره وطواف قدوم وطواف افاضت نه طواف وداع كذا قيل ودر آخر باب خطبه يوم النحر از ابن عباس بيايد كه آنحضرت در طواف افاضت رمل نكرده اند ومعانى اين الفاظ در شرح معلوم كرده ان شاء الله تعالى ودر حديث ذكر اضطباع بضاد معجمه وباى موحده نيست با آنكه اين نيز مسنون است ودر احاديث ديگر ذكر آن بيايد وكيفيت اضطباع ردا از زير بغل راست بر كتف چپ انداختن وضبع بمعنى بازو است وبمعنى زير بغل نيز آيد ودرين نيز صورت تجلد است چنانكه در رمل * ثم تقدم الى مقام ابراهيم * پستر بعد از طواف پيش آمد بسوى مقام ابراهيم كه نام سنگى است كه در روى نشان پايهاى ابراهيم است عليه السلام والآن در پيش خانه در حجره نهاده اند * فقرأ * پس خواند آنحضرت اين آيت را * واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى * وبگيريد مقام ابراهيم را جاى نماز اتخذوا بفتح خاء وكسر آن در قرآن هر دو قراءت است ورواية در حديث بكسر آمده * فصلى ركعتين * پس گزارد آنحضرت دو ركعت نماز واين دو ركعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان ونزد شافعى سنت است * فجعل المقام بينه وبين البيت * پس گردانيد مقام ابراهيم را ميان خود وميان خانه كعبه يعنى خلف مقام ايستاد واين افضل مواضع است براى گزاردن اين دو ركعت وجائز است هرجا كه گذارند * وفى رواية انه قرأ فى الركعتين * ودر روايتى آمده است كه آنحضرت خواند درين دو ركعت * قل هو الله احد وقل يا ايها الكافرون * وتقديم قل هو الله احد بر قل يا ايها الكافرون واقع است در صحيح مسلم ودر يك روايت از شرح السنة وتوجيه ميكنند آنرا كه قل هو الله احد براى اثبات توحيد است وقل يا ايها الكافرون براى تبرى از شرك پس تقديم كرده شد بجهت اهتمام بحال اثبات توحيد ودر بعضى روايات تقديم قل يا ايها الكافرون نيز آمده چنانكه ظاهر است

و اين دلالت كرد برآنكه تلك عم سورة متاخر بر سورة متقدم جائز است و اين از شواهد كثيراست در راها فيها
* ثم رجع الى الركن فاستلمه * پستر بر گشت آنحضرت بسوي ركن يعني حجر اسود پس بوسه داد آنرا * ثم خرج من الباب
الى الصفا * پستر بيرون آمد از در مسجد بسوي كوه صفا پستر آمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سطبر صاف
املس الآن نام كوهي است متصل بابا قبيس * فلما دنا من الصفا قرأ * پس هنگامي كه نزديك شد آنحضرت بصفا خواند
اين آيت را * ان الصفا والمروة من شعائر الله * بدرستيكه صفا و مروه از نشانهائيكه ساخته است خداي تعالى براي
حج و فرمود آنحضرت * ابدأ بما بدأ الله به * آغاز كنم بچيزي كه آغاز كرد خداي تعالى بآن * فبدأ بالصفا * پس
آغاز كرد آنحضرت بصفا چنانچه خداي تعالى در آيت كريمه آغاز بآن كرده * فرقي عليه * پس برآمد آنحضرت
بصفا * حتى رأى البيت * تا آنكه ديد خانه را و دران زمان كعبه از صفا نمودار ميشد و حجابي درميان نبود و الآن
بناي حرم پوشيده است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضي درهاي حرم كه محاذي اواست مي افتد * فاستقبل
القبلة * پس روي آورد آنحضرت قبله را * فوحد الله وكبره * پس بيكانكي ياد كرد خدا را و ببزرگي ياد كرد او را * وقال *
وگفت * لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير لا اله الا الله وحده انجز وعده *
روا كرد و راست كردانيد وعدهٔ خود را كه بفتح مكه و حصول فتوحات عظيم كرده بود همه بوجود آورد * ونصر عبده *
و ياري داد بندهٔ خود را كه ذات شريفت وي باشد * وهزم الاحزاب وحده * وشكست داد گروههاي كافران و دشمنان
دين را تنها * ثم دعا بين ذلك * پستر دعا كرد ميان اين اذكار * قال مثل هذا ثلث مرات * گفت مانند اين سه بار يعني
ذكر كرد و دعا كرد و باز ذكر و دعا كرد تا سه كرت اينچنين كرد * ثم نزل * پستر فرود آمد از صفا * ومشى الى المروة *
و رفت بسوي مروه كه كوهي ديگر است طرف ديگر از صفا * حتى انصبت قدماه في بطن الوادي ثم سعى * تا آنكه
بپستي فرود آمد و پاي آنحضرت در مغاك وادي يعني از بلندي وادي به پستي آمد دويد و شتاب رفت انصباب
در اصل ريخته شدن آب است و صبب بفتحتين نشيب چون پاي از بلندي به پستي زير ان مي آمد تعبير بانصباب
كرد و بطن شكم و مغاك زمين * حتى اذا صعدتا مشي * بفتح همزه و سكون صاد تا آنكه چون شروع در بالا برآمدن
كرد هردو قدم آنحضرت يعني از پستي وادي به بلندي برآمد مشي كرد و آهسته رفت و سعي بگذاشت و اصعاد
در اصل بر رفتن در زمين خواه در بلندي باشد يا در پستي و اينجا ارتفاع مراد است كذا قيل و قاضي عياض در مشارق
گفته صعود و اصعاد بيكمعني است و اصل درين باب آنست كه هاجر بفتح جيم ام اسمعيل هم در وقتي كه اسمعيل طفل بود
و وي بطلب آب رفت و چون درون وادي مي درآمد اسمعيل از نظر وي پوشيده ميگشت پس بر صفا و مروه مي برآمد
تا بوي نگاه كند پس اين سنت از وي ماند و آنحضرت نيز كرد و الآن چون زمين بلند را پاك پر كرده مغاك نگذاشته
و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده تكلف بايد كرد در سعي بجهت بجاي آوردن سنت * حتى اتى المروة * تا آنكه
آمد آنحضرت بر مروه كه كوهي ديگر است مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفيد براق را گويند كه از وي آتش بجهد
* ففعل على المروة ما فعل على الصفا * پس كرد بر مروه آنچه كرد بر صفا مكر تكرار توحيد و تكبير و دعا و سعي بين الصفا
والمروه را جمع هفت بار است از صفا بمروه يكي و از مروه بصفا دوم پس ابتدا از صفا است و ختم بمروه چنانكه فرمود
* حتى اذا كان اخر طواف على المروة * تا آنكه چون يافته شد آخر طواف بمروه * فقال * پس گفت آنحضرت * لو اني
استقبلت من امري ما استدبرت * اگر پيشتر ميدانستم از امر خود و حال خود چيزي كه پس دانستم
* لم اسق الهدي * نميراندم هدي را و نمي آوردم با خود و هدي بفتح ها و سكون دال قرباني كه بحرم فرستند * وجعلتها
عمرة * و ميكردم ابتدا تمتع حج را عمره و بيرون مي آمدم از احرام * فمن كان منكم ليس معه هدي فليحل * پس كسيكه هست
از شما كه نيست با وي هدي پس بايد كه حلال شود و برآيد از احرام * وليجعلها عمرة * و بگرداند آنرا عمره يعني فسخ اين

كلام بسطي مي طلبد حاصلش آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از وصول بمكه معظمه واداي عمرة امر كرده
اصحاب را كه هركه سوق هدي ننموده وباخود قرباني كه آنرا در ايام نحر ذبح كند نياورده عمرة كند واز احرام برآيد
وفسخ حج بعمرة كند وبعد از ان در ايام حج احرام به بندد وحج بگذارد وهركه سوق هدي نموده است عمرة كند بر احرام
خود باشد تا حج گذارد بعد از ان از احرام برآيد وآن حضرت خود سوق هدي نموده بود وبر احرام باقي ماند واين معنى
بوجوه بر صحابه گران آمد يكي بجهت آنكه از احرام برآيند ورسول خدا صلى الله عليه وسلم محرم باشد وترك متابعت
او كنند دوم آنكه گفتند درميان ما وعرفه جز پنج روز نمانده پس مناسب نيست كه از احرام برآئيم وپيش زنان برويم
وهنوز از مذاكير ما مني ميچكيده باشد وبعرفه درآئيم وحج كنيم سوم آنكه درجاهليت عمرة در اشهر حج از اشنع شنائع بود پس
آنحضرت صلى الله عليه وسلم درغضب آمد وفرمود چكار كنم حكم الهي چنين است كه اگر من پيش ازين مي دانستم برآمدن
از احرام برشما شاق خواهد آمد من نيز سوق هدي نميكردم واز احرام مي برآمدم وفسخ حج بعمرة ميكردم ومن نميدانستم
كه حكم الهي چنين خواهد شد * فقام * پس ايستاد * سراقة * بضم سين مهملة * بن مالك بن جعشم * بضم جيم وسكون عين وشين
معجمه * فقال * پس گفت سراقه * يا رسول الله العامنا هذا ام لابد * آيا براي امسال است اين حكم يا براي هميشه است *
فشبك رسول الله * پس درهم آورد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اصابعه * انگشتان خود را * واحدة في الاخرى * يك انگشت
را در انگشت ديگر براي تمثيل * وقال دخلت العمرة في الحج * وگفت درآمد عمرة درحج * مرتين * دو بار گفت اين كلام را وگفت
* لا * اينچنين نيست كه توگفتي اين حكم با مسال مخصوص باشد * بل لابد ابد * بلكه براي هميشه هميشه مقصود ابطال آنست كه
درجاهليت بود از امتناع عمرة در اشهر حج * وقدم على رضي الله عنه من اليمن * امير المؤمنين على را كه بقضا ما يمن فرستاده
بود نه در همين ايام حج قدوم آورد * ببدن النبي * ببدنهاي پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وبدن بضم با وسكون
دال جمع بدنه بفتح با ودال شتر وگاو قرباني كه بحرم كنند ونزد شافعي مخصوص بدنه بشتر است يعني على رضي الله عنه آمده
وبدن بسيار براي آنحضرت آورد * فقال ما ذا قلت حين فرضت الحج * پس گفت آنحضرت بعلي چه چيز گفتي ونيت كردي
تو هنگامي كه فرض كردي حج را واحرام بستي * قال * گفت * على رضي الله عنه قلت * اين گفتم ونيت كردم كه * اللهم
اني اهل بما اهل به رسولك * خدايا من احرام بستم بچيزي كه احرام بست بآن چيز پيغمبر تو * قال *
گفت آنحضرت * فان معي الهدي * پس بدرستي كه با من هدي است از احرام نمي برآيم * فلا تحل * پس حلال
مشو واز احرام بيرون ميا * قال * گفت جابر كه راوي اين حديث است * فكان جماعة الهدي الذي قدم به على من
اليمن * پس بود مجموع شتران كه آورد آنها را علي رضي الله عنه از يمن * والذي اتى به النبي * وآن شتران كه آورد
آنها را پيغمبر صلى الله عليه وسلم از مدينه همراه خود * مائة * صد * قال * گفت جابر * فحل الناس كلهم * پس حلال
شدند وبرآمدند از احرام مردم همه * وقصروا * وموي قصر كردند مردم همه گويا قصر موي با وجود افضليت حلق چنانچه
درحديث آمده است براي آن بود تا بقيه از موي بماند كه در حج حلق كنند يا هنوز در طبيعت ايشان تنگي بود از برآمدن
از احرام پس تقصير كردند در ابقاي حكم آن بتمام كه حلق است واقتصار كردند بر قدر كفايت والله اعلم * الا النبي *
مگر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * كه از احرام نه برآمد * ومن كان معه هدي * وديگر كسيكه بود با وي هدي * فلما كان يوم
التروية * پس هرگاه كه شد روز ترويه * توجهوا الى منى * روي آوردند بسوي منى ومنى را منى از ان گويند كه در وي
ريخته ميشوند خونها يا بجهت آنكه چون جبرئيل خواست كه مفارقت كند آدم را عليهما السلام گفت تمني كن چه خواهي
گفت بهشت مي خواهم * فاهلوا بالحج * واحرام بستند براي حج يوم التروية نام روز هشتم از ذي الحجه است زيرا كه
درين سيراب ميكردند شتران را يا بجهت آنكه ابراهيم عليه السلام رؤيا ميزد وتفكر ميكرد در رؤياي خود كه در ذبح ديده بود
تا آنكه الى القاموس ورفتن بمنى وبيتوتت در ان نزد ما واجب نيست بلكه سنت است * وركب النبي صلى الله عليه وسلم

فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر * و مراد رفت آنحضرت بسوی منی و رسید بمنی پس بگذارد در منی آن
پنج نماز و شب در منی بیتوتت کرد * ثم مکث قلیلا * پس توقف کرد اندکی بعد از گزاردن نماز فجر * حتی طلعت الشمس *
تا آنکه برآمد آفتاب * وامر بقبة من شعر تضرب له بنمرة * و امر کرد بخیمه از موی که زده شود برای وی صلی الله علیه وسلم
در وادی نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی عرفات است و منتهای زمین حرم است و آنجا کوهی است که بمنزله
مناره است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده و عرفات از حل است و نمر نام حیوانی
مشهور است که اورا پلنگ گویند این کوه را که نکته‌های سیاه وسفید دارد بآن تشبیه کردند * فسار رسول الله * پس رفت
وراند پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * بجانب عرفات * ولا تشك قریش الا انه واقف عند المشعر الحرام * وکان نمی
بردند قریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کنند است نزد مشعر حرام که نام کوهی است بمزدلفه که آنرا قزح میگویند * کما کانت
قریش تصنع فی الجاهلیة * چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند و آنرا
موقف حمس واهل حرم الله میگفتند و بعرفات نمیرفتند بخلاف سایر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که
آنحضرت نیز وقوف بمزدلفه خواهد کرد * فاجاز رسول الله * پس تجاوز کرد و در گذشت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم *
از مزدلفه * حتی اتی عرفة * تا آنکه آمد عرفه را و عرفه بفتح رای مفرد بمعنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع
مخصوص بمکان است و وجه تسمیه بعرفه بیاید * فوجد القبة قد ضربت له بنمرة * پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است
برای وی بنمره * فنزل بها * پس فرود آمد بنمره * حتی اذا زاغت الشمس امر بالقصواء * تا آنکه وقتی گشت آفتاب و رفته
زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوا را که ناقه آنحضرت بود * فرحلت له * پس پالان کرده شد قصواء را برای آنحضرت
* فاتی بطن الوادی * پس آمد آنحضرت درون وادی نمره و مغاک آنرا * فخطب الناس * پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم
را * وقال * و گفت * ان دماءکم واموالکم حرام علیکم * بدرستیکه خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام است بر شما * کحرمة
یومکم هذا * همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است * فی شهرکم هذا * درین ماه شما یعنی ذی الحجه * فی بلدکم هذا *
درین شهر شما یعنی مکه واین تاکید و تقریر است حرمت دماء و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر
که هنا بایستهاد روی حرام است * الا کل شیء من امر الجاهلیة تحت قدمی موضوع * آگاه باشید که هر چیز از رسم از کار جاهلیت
زیر هر دو پای من نهاده شد و پست و پایمال است یعنی خوار و باطل و متروک است * ودماء الجاهلیة موضوعة * و خونهای زمان
جاهلیت موضوع و متروک و هدر است یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون
کرده هرچند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند و می کشتند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنهمه را باطل کرد اند و
فرمود * وان اول دم اضع من دمائنا دم ابن ربیعة بن الحارث * و بدرستی نخست خونی که می نهم و هدر میکنم از خونهای
قبیله ما دم پسر ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب است حارث عم رسول الله است صلی الله علیه وسلم و ربیعه پسر وی صحابی
است در خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه وفات یافت و اورا پسری بود نامش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی که میان
سعد و هذیل بود سنگی بوی رسید و کشته شد * وکان مسترضعا فی بنی سعد * و بود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیله بنی
سعد * فقتله هذیل * پس کشتند او را هذیل بضم ها و فتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و هذیل شد و ازینجا معلوم
شد که صحیح دم ابن ربیعه است بزیادت لفظ ابن چنانکه در عبارت مشکوة از روایت مسلم واقع شده است و در نسخ مصابیح
که دم ربیعه واقع شده بی ذکر لفظ ابن و جمعی از اهل علم گفته که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیعه نقل کرده
اند و صواب دم ابن ربیعه است پس بعضی لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند و توربشتی میگوید که ما تسلیم نمیکنیم
این تخطیه را با وجود امکان تقریر معنی حدیث بر وجه صواب و حال آنکه این روایت بخاری است و جماعه از علما تقریر
کرده و حفاظ روایت کرده اند که دم ربیعه و وجه صحت آنست که اضافت دم بربیعه بجهت آنست که وی ولی دم است

ودم را چنانکه اضافت بمقتول توان کرد بولی وی نیز توان کرد وضمیر در کان مسترضعا راجع بمقتول است فقتله هذیل فرمود
آنحضرت * وربا الجاهلیة موضوع * وربا زمان جاهلیت نهاده شده وساقط کرده شده است * واول ربا اضع من ربانا
ربا عباس بن عبد المطلب * ونخست ربائیکه می نهم از ربای قبیلهٔ ما ربای عباس بن عبد المطلب است * فانه موضوع کله *
پس بدرستیکه ربای عباس موضوع وباطل است وعباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم در جاهلیت ربا
میگرفت پس بحکم ربا بر ذمهٔ مردم بود آنهمه را از ذمهٔ ایشان نهاد و باطل کرد اند و باز فرمود * فاتقوا الله فی النساء *
پس تقوی و پرهیز کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان * فانکم اخذتموهن بامان الله * پس بدرستیکه شما گرفته
اید زنان را با مان خدا یعنی بعهدی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان * واستحللتم فروجهن
بکلمة الله * وحلال کرده اید فرجهای زنان را بکلمهٔ خدا که امر فانکحوا است یا با یجاب و قبول که بدان امر کرده یا بکلمهٔ
توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را * ولکم علیهن ان لا یوطئن فرشکم احدا تکرهونه * ومر شما را حق
است بر زنان اینکه پایمال نکردانند فراشهای شما را هیچ یکی را که نا خوش میدارید شما او را ایطاء از وطی است بمعنی
پی سپر کردن کنایت است از قادر کردانیدن غیر برد رآمدن برایشان و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود
* فان فعلن ذلك فاضربوهن ضربا غیر مبرح * پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشانرا زدنی غیر موثر و مولم و برح
بحاء مهمله سختی و گزند و مشقت و از اینجا معلوم میشود که ایطای فرش کنایت از زنا نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا میبود
* ولهن علیکم رزقهن وکسوتهن بالمعروف * ومر زنانرا است بر شما روزی ایشان و جامهٔ ایشان بر وجه مشروع و اعتدال
در رزق روزی و روزی دادن و کسوت جامه و جامه پوشانیدن کسی را * وقد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده ان اعتصمتم به *
و تحقیق گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گمراه نمیشوید بعد از وجود وی و گذاشتن وی با ختیار و قبول وی و عمل بوی
اگر چنگ در زنید و پناه گیرید بآن چیز و گذاشته ام است آنچیز * کتاب الله * کتاب خدا است که قرآن مجید است و سنت در حکم
وی و متمم او است یا آنچه نوشته است خدا و فرض کرده است بر شما و فرموده * وانتم تسألون عنی * و شما پرسیده
میشوید روز قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت * فما انتم قائلون *
پس چه خواهید گفت شما * قالوا نشهد انك قد بلغت وادیت ونصحت * گفتند صحابه گواهی میدهیم ما یعنی پیش خدا که تو
بتحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردی امت را و نصیحت خالص شدن و خیر خواهی نمودن
* فقال باصبعه السبابة * پس اشارت کرد آنحضرت با نگشت شهادت خود * یرفعها الی السماء * در حالی که بر میداشت آن
انگشت را بسوی آسمان * وینکبها الی الناس * ومایل میکرد انید ومی خمید آنرا بسوی مردم وفی الصراح النکبة کالنقطة
یعنی خچك * اللهم اشهد اللهم اشهد * خدایا تو گواه باش * ثلث مرات * سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد اشارت و
نکت و استشهاد را و بعضی گفته اند که ینکتها صواب آنست که ببای موحده باشد بجای تای فوقانیه و در منارق گفته که بروایت یا
بتای بدو نقطه فوق است و بعضی متقنین گفته که صوابش بیای یک نقطه و معنی تنکیب برگردانیدن و بکسو کردن بمعنی رد و قلب
وی بجانب مردم اشارت کنند ه بجانب ایشان زیرا که آنحضرت سوار بود انتهی ونظر با نصاف معنی نکت بفوقانیه غیر ظاهر
است اگر چه بقرینهٔ کلمه الی مجاز از اشارت توانند بود و در مجمع البحار هردو روایت آورده و گفته بفوقانیه بعید المعنی * ثم
اذن بلال * پستر بانگ نماز گفت بلال * ثم اقام * پستر اقامت گفت و تکبیر بر آورد * فصلی الظهر * پس گزارد آنحضرت نماز
پیشین را * ثم اقام * پستر اقامت گفت بلال * فصلی العصر * پس گزارد آنحضرت نماز دیگر را * ولم یصل بینهما شیأ *
و نگزارد میان نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و نوافل و در این استعجال و توقف است اینجا هیچ نماز میان جا ...
... نفل ترک دهند جواب میگویند در عرفات است که فرض وقت نماز عصر است بجهت استعجال
در ... است ترک میدهند * ثم رکب حتی اتی الموقف * پستر سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد جای ایستادن را

در عرفات * فجعل بطن ناقته القصواء الى الصخرات * پس كردانيد شكم ناقة خود را كه قصوا بود بسوي صخرات جمع صخره
سنك بزرك ودر روايتى صخيرات بلفظ تصغير سنكهاى خرد وسياه نزديك بجبل رحمت كه در آنجا موقف آنحضرت بود
صلى الله عليه وسلم * وجعل حبل المشاة بين يديه واستقبل القبلة * وكردانيد حبل المشاة را كه نام موضعي است هم درانجا
پيش روي خود يعني پيش خود وروي آورد بجانب قبله حبل بفتح حاي مهمله وسكون باي موحده ريك كه درازافتاده
باشد وكفته اند توده ريك سطبر وجمع وى حبال است وبعضي كفته اند حبال بجاده ريك مانند جبال
ومشاة بضم ميم جمع ماشي واضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ايشان است در وى وقاضي عياض كفته كه مراد بحبل المشاة
صف مشاة ومحل اجتماع ايشان است تشبيه كرد صف ايشانرا بحبل رمل وموقف آنحضرت صلى الله عليه وسلم در عرفات
درانجا بود واكرچه موقف شريف بشيمه متعين نشده است اما بايد كه دركرد همين موضع مى كشته باشد كاهى اينجا وكاهى آنجا
نزديك به بناى قديم كه انجا است كه عامه مردم آنرا مطبخ آدم عليه السلام ميكويند شايد كه بموقف شريف فايز كردد وباين
نعمت مشرف شود * فلم يزل واقفا حتى غربت الشمس * پس هميشه بود آنحضرت ايستاده تا آنكه فرو رفت آفتاب
* وذهبت الصفرة قليلا * ورفت زردى اندكى * حتى غاب القرص * تا آنكه ناپديد شد قرص آفتاب تاكيد وبيان غروب
است تا كسى كمان نبرد كه مراد قريب غروب است * واردف اسامة * وپس خود سوار كرد اسامة بن زيد را * ودفع *
وبركشت وبيرون آمد از عرفات وسرعت كرد درسير * حتى اتى المزدلفة * تا آنكه آمد مزدلفه را كه موضعي است درميان
عرفات ومنى وبيتوتت در وى نزد ما واجب است وهمچنين نزد امام احمد وبعضي شافعيه ونزد بعضى از ايشان فرض است ووجه
تسميه وي بمزدلفه بجهت آنست كه مشتق از زلف بمعني قرب است ومردم در وي قريب بمنى كه محل مناسك است مي آيند ونيز
زلف بمعني زمين هموار وجاروب داده را كويند وزمين اين موضع اينچنين واقع شده است ومزدلفه را جمع بفتح جيم وسكون
ميم نيز كويند ومروى است از ابن عباس كه ميان آدم وحواء درين موضع اجتماعي واقتراني حاصل شد وتعارف در عرفات
شده بود والله اعلم بالصواب * فصلى بها المغرب والعشاء * پس كزارد آنحضرت در مزدلفه مغرب وعشاء را * باذان
واحد واقامتين * بيك اذان ودو اقامت چنانكه ظهر وعصر را بعرفات كزارده بود واين مذهب شافعي وزفر وبعضي
ديكر از ايمه است ونزد امام ابو حنيفه بروايتي از امام احمد وبسيارى از علما بيك اذان ويك اقامت زيرا كه عشا
اينجا در وقت خود است پس احتياج باقامت جدا واعلام نباشد وعصر در غير وقت بود پس محتاج بود بزيادت اعلام ودر
صحيح مسلم اين را از ابن عمر روايت كرده وترمذى نيز اين را تحسين وتصحيح نموده * ولم يسبح بينهما شيئا * ونكذارد
نماز نفل درميان مغرب وعشا چيزي وسبحة بضم سين نماز نفل را كويند * ثم اضطجع * پستر پهلو نهاد آنحضرت
وبخواب رفت * حتى طلع الفجر * تا آنكه طلوع كرد صبح ودرين شب به تهجد برنخاست باوجود آنكه سنت دائمي وى
صلى الله عليه وسلم بود * فصلى الفجر حين تبين له الصبح * پس بكزارد نماز فجر را در هنكامي كه ظاهر شد مراورا فجر وازين
كلام مفهوم ميكردد كه بر ديكران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنكه بعضي روايت كرده اند كه كزارد نماز صبح را در غير وقتش
ودر روايتي كزارد در تاريكي وصواب آنست كه در وقت كذارد وليكن مردم شك داشتند كه صبح طلوع كرده
يانكرده وآنحضرت را صلى الله عليه وسلم بوحي يا بجهت كمال علم وى ظاهر شد كه طلوع كرده است ومراد بآنكه در غير وقت
كزارد يعني در غير وقت معهود كزارد وسخن درين باب در مواقيت صلوة كذشته است فليتذكر * باذان واقامة *
پس كزارد نماز فجر باذان واقامت اين را براي دفع توهم كفت كه باوجود آنكه استعجال نمود ونيكه ترك كزارد اما اذان واقامت كه
سنت مستمره بوده ترك نداد * ثم ركب القصواء حتى اتى المشعر الحرام * پس سوار شد ناقه را تا آنكه آمد بر مشعر حرام كه نام
موضعي است در مزدلفه كه آنرا قزح ميكويند بضم قاف وفتح زاي وحاء مهمله در آخر كه قريش در جاهليت وقوف
ميكردند چنانكه كذشت بدانكه در باب حج مشعر حرام ومشاعر حج وشعائر حج مذكور ميكردد ومشاعر جمع مشعر است برجع

شعيرة مراد امور حج ومناسك وعلامات آنست واصل از شعور بمعني علم است * فاستقبل القبلة * پس روي آورد آنحضرت
بقبله * فدعاه وكبره وهلله ووحده * پس دعا كرد حق سبحانه را وبتكبير وبتهليل وبتوحيد ياد كرد اورا * فلم يزل واقفا حتى
اسفر جدا * پس هميشه بود آنحضرت ايستاده تا آنكه روشن شد صبح خوب وتمام جد كوشيد در كار واين وقوف بمزدلفه واجب است
نزد ما * فدفع قبل ان تطلع الشمس * پس براند وبيرون آمد از مزدلفه پيش از آنكه برايد آفتاب * واردف الفضل *
بن عباس * ورديف كرد از پي خود فضل بن عباس را چنانكه از عرفات اسامه بن زيد را رديف ساخته بود * حتى اتى بطن محسر *
تا آنكه آمد بطن وادي محسر را بضم ميم وفتح حاء وكسر سين مشدده كه ميان مزدلفه ومنا است وبرزخ است ميان هر دو پاره
از آن است وپاره از اين ومشتق است از حسر بمعني مانده شدن وتحسير مانده كردن واين وادي مانده ميكرد اند
كذرندكان را يا مانده كردانيده است اصحاب فيل را چنانكه در بيان حكمت آن معلوم كردد * فحرك قليلا * پس جنبانيد
ناقه را اندكي وتيز راند واز بعضي احاديث مفهوم ميشود كه سخت تر راند وشايد كه قلت باعتبار زمان باشد كه مقدار مسافت
وادي است ومستحب است شتاب رفتن از اين وادي واكر پياده است تيز رود واكر سوار است تيز راند بقصد رعايت
شرف اتباع واختلاف كرده اند در سبب وحكمت تيز راندن آنحضرت صلى الله عليه وسلم ناقه را در اين وادي ومشهور آنست
كه اين مكان نزول عذاب بود بر اصحاب فيل كه قاصد هدم بيت الله زاده الله تعظيما وتكريما آمده بودند پس مستحب داشت
شتاب رفتن وكذشتن از آن وثابت شده است در صحيح امر كردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم كذرندكان از ديار لوط
ويا ثمود را به تيز كذشتن وكريه كردن وعبرت كرفتن از آن وهم چنين بود عادت شريف در مواضع كه نازل شده در وي
عذاب خدا ودر مواهب لدنيه از اسنوي كه از علماي شافعيه است نقل كرده كه سبب وي آنست كه نصاري مي ايستادند
در وي چنانكه رافعي كفته يا مشركان عرب مي ايستادند چنانكه در وسيط كفته پس امر كرده شديم بمخالفت ايشان و
امام شافعي در املا كفته كه جائز است كه اين تيز كذشتن از جهت عدم فراخي موضع باشد وبعضي كفته از جهت اينكه اين
جاي بودن شياطين است ونشايد كه بعضي از فرار كنندكان از طاعون را در اينجا متمسكي متوهم كردد كه چون تيز كذشتن
از مكان نزول عذاب مشروع است اين نيز از اين باب است واين از ناداني وعدم فهم وغلط محض است زيرا كه امر
حضرت كذرندكان را به تيز كذشتن بجهت خوف حق وشهود قهر وجلال او است تعالى ونيز از شومي آن موضع كه آنجا
بلا نازل شده تا آنكه اكر مي ايستد نازل ميكردد عذاب اين بآن اصلا نمي ماند وباوجود آن چون صريح نهي ومنع ووعيد
در كريختن از طاعون وارد شده اين قياس در مقابل نص است وفائده ندارد وكريختن در بعضي مواضع ديكر آمده است
چنانكه كسي در خانه نشسته وزلزله آمد چنانكه غالب ظن بافتادن خانه است يا خانه را آتش كرفت واكر مي ايستد مي سوزد
از اينجا بايد بر آمد واكر اين را بر آن قياس كنند نيز صحيح نيست چه آنجا غالب ظن واينجا توهم محض است وفرق است ميان
اسباب ظنيه ووهميه ومباشرت اين منافي توكل نيست ودر وهميه منافي است واينجا جزم منع ونهي واقع نشده وبر ارتكاب آن وعيد
وبر ترك مواعيد واقع شده ديكر چه جاي سخن است اعاذنا الله من موجبات سخطه واسباب عذابه * ثم سلك الطريق الوسطى *
پهتر رفت آنحضرت ميانه راه را واين غير راهي است كه از آن رفته بود آن راه نخست را طريق ضب ميكويند بضاد معجمه
وتشديد موحده واين را طريق مازمين كه نام دو كوه است بكسر زاي وفتح ميم ولهذا در وقت رفتن در وادي
محسر نكذشته بود * التي تخرج على الجمرة الكبرى * آن راهي كه بيرون مي آيد بر جمره اولي كه در جانب
مزدلفه قريب مسجد خيف است مقصود تعيين طريق است اما امروز از آن جمره ميكذرند وبجمره مي آيند كه در جانب مكه
است واو را جمره عقبه ميكويند وعقبه بفتح عين وقاف راه در كوه واين جمره در ته او است وبيعة العقبه كه انصار كرده اند
[illegible] است واحكام رمي جمار بتفصيل در باب خود بيايد * حتى اتى الجمرة التي عند الشجرة * تا آنكه آمد
آنحضرت جمره را كه زير درخت است مراد همين جمره عقبه است كه مذكور شد * فرماها بسبع حصيات * پس انداخت

تو زو ما هفت سنگریزه را * یکبر مع کل حصاة منها * درحالي که تکبیر میگفت با هر سنگریزه ازان سنگریزه ها * مثل حصی الخذف * مانند سنگریزه های خذف بفتح خاء وسکون ذال معجمتین سنگریزه انداختن بانگشتان مخذفه بکسر میم وسکون خا فلاخن وصورت خذف آنست که سنگریزه یاخسة دارد وانگشت سبابه میگیرند تامیان نوانگشت وسبابه نهاده می اندازند یامخذفه مي سازند از چوب و بوي مي اندازند و در حدیث از خذف نهي واقع شده است واین مقصود بیان مقدار سنگریزه ها است در صغر وکبر وبعضي تفسیر کرده اند حصی ومخذف را بمقدار انه باقلا وبعضي گفته اند کلان تر از نخود وخورد تر از بندق وبعضي مثل پشک گوسفند * رمی من بطن الوادي * انداخت آنحضرت سنگریزه ها را از میانه وادي که جمره در انجا است * ثم انصرف الی المنحر * پستر باز برگشت آنحضرت بسوي قربان جای که در منا بود * فنحر ثلثا وستین بیده * پس نحر کرد آنحضرت شصت وسه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه و بیان نحر وذبح وآنکه سنت در شتر نحر است ودر غیر وی ذبح در باب اضحیه گذشت * ثم اعطی علیا رضی الله عنه فنحر ما غبر * بسترد اد آنحضرت یعني شترانرا یا کارد را بعلي پس نحر کرد علي چیزیرا که باقي ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران وسابقا معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقي سي وهفت باشد * واشرکه في هدیه * وشریک کرد انید آنحضرت علي را رضي الله عنه در قربانی خود * ثم امر من کل بدنة ببضعة * پستر امر کرد آنحضرت بگرفتن گوشت پارة از هر شتر بدنه بفتحات واحد بدن بضم وسکون * فجعلت في قدر * پس کرد انیده شد این گوشت پاره ها در دیگي * فطبخت * پس پخته شد آن گوشت پاره ها * فاکلا من لحمها * پس خوردند هردو یعني حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وحضرت علي رضی الله عنه از گوشت هدایا از گوشت تد روقد رمونث می آید * وشربا من مرقها * ونوشیدند از شوربا ها آن مرق بفتح میم ورا شوربا یخنی آنکه مستحب است که از قرباني خود چیزي بخورند وباقي گوشتها بخش کردند ودر روایتی آمده که نثار کردند و فرمودند که هرکه خواهد بگیرد وتاراج کند * ثم رکب رسول الله * بعد از قرباني کردن سوار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافاض الی البیت * پس شتابیدند بسوي خانه کعبه وطواف کرد واین را طواف افاضه گویند واین رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه وباین تمام میشود حج واین افضل است روز نحر وبعد از وي نیز جایز است * فصلی بمکة الظهر * پس گزارد در مکه نماز پیشین را این روایت جابر است وعایشه نیز بهمین جانب است ودر روایت ابن عمر آمده که نماز گزارد پیشین را بمنا بعد از برگشتن از مکه وهردو روایت صحیح افتد وسخن درینجا بسیار است ودر شرح گفته شده والله اعلم * فاتی علی بني عبد المطلب * پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که عباس واولاد وی بودند وعبد المطلب نام جد آنحضرت است ومنصب سقایهٔ زمزم بدست ایشان بود * یسقون علی زمزم * درحالي که آب میدادند مردم را بر زمزم * فقال * پس گفت آنحضرت * انزعوا بني عبد المطلب * بکشید آب از زمزم اي پسران عبد المطلب * فلولا ان یغلبکم الناس علی سقایتکم * پس اگر نمیبود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم واجتماع وازدحام ایشان بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آیند این منصب از دست شما * لنزعت معکم * هر آینه میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل وشرف این فعل * فناولوه دلوا فشرب منه * پس دادند آنحضرت را دلوي از آب زمزم پس نوشید آنحضرت از ان آب این احکام درحدیث جابر رضی الله عنه واقع شده واحکام دیگر بعد از طواف همه که در ایام منی انوا میکنند هم در محل خود مذکور کرده ان شاء الله تعالی * رواه مسلم * وعن عایشة رضي الله عنها قالت خرجنا مع النبي صلی الله علیه وسلم في حجة الوداع * گفت عایشه بیرون آمدیم ما با آنحضرت در حجة الوداع * فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحج * پس بعضي از ما کسی بود که احرام بست وتلبیه کرد بعمره وبعضي از ما کسي بود که احرام بست بحج وتلبیه کرد بحج * فلما قدمنا مکة * پس هنگامي که قدوم آوردیم بمکه * فقال * پس گفت * رسول الله صلی الله علیه وسلم من اهل بعمرة ولم یهد فلیحلل * کسي که اهلال کرد بعمره وهدی نفرستاد پس باید که حلال شود

برآيد از احرام يعني احرام بندد بحج در ايام حج * ومن احرم بعمرة واهدى فليهل بالحج مع العمرة * وكسي كه احرام بست بعمره وهدي فرستاد پس بايد كه اهلال كند بحج با عمره * ثم لا يحل حتى يحل منهما * بعد ازان حلال نشود تا آنكه حلال شود از هردو * وفي رواية فلا يحل حتى يحل بنحر هديه * ودر روايتي اينچنين آمده كه پس حلال نشود تا آنكه حلال شود بار [illegible] خود مهل بعمره اين حكم دارد * ومن اهل بحج فليتم حجه * وكسي كه احرام بست بحج پس بايد كه تمام كند حج خود را * قالت * گفت عايشه * فحضت * پس حيض كردم من * ولم اطف بالبيت * وطواف نكردم بخانه كعبه براي عمره * ولا بين الصفا والمروة * ونه طواف كردم ميان صفا ومروه مراد بطواف اينجا سعي است وبر سعي نيز اطلاق طواف آمده است * فلم ازل حائضا * پس هميشه بودم من حائض * حتى كان يوم عرفة * تا آنكه شد روز عرفه * ولم اهل الا بعمرة * واحرام نه بسته بودم من مگر براي عمره * فامرني النبي صلى الله عليه وسلم ان انقض راسي وامتشط * پس امر كرد مرا آنحضرت كه بكشايم سر خود را وشانه كنم يعني برآيم از احرام ومباح كردانم آنچه حرام شده بود باحرام * واهل بالحج * واحرام بندم بعد ازان بحج * واترك العمرة * وترك كنم عمره را * ففعلت * پس كردم من آنچه فرمود آنحضرت * حتى قضيت حجي * تا آنكه تمام كردم حج خود را * بعث معي عبد الرحمن بن ابي بكر * فرستاد با من برادر مرا كه عبد الرحمن بن ابي بكر باشد واين عبد الرحمن برادر عايشه بود از يك مادر * وامرني ان اعتمر مكان عمرتي * وامر كرد مرا كه عمره كنم در بدل عمرهٔ من كه فوت شده بود از من بجهت حيض وبرآمده بودم از احرام آن * من التنعيم * احرام بندم اين عمره را از تنعيم كه جاي است بيرون مكه بقدر سه ميل نزديكترين زمين حل بحرم ودر آنجا جاي است كه آنرا مسجد عايشه ميگويند يعني جاي احرام بستن وي از آنجا وعوام الناس اين تنعيم را عمره گويند چون از براي عمره احرام از آنجا مي بندند * قالت * گفت عايشه * فطاف الذين كانوا اهلوا بالعمرة بالبيت * پس طواف كردند آن كساني كه احرام بسته بودند براي عمره بخانهٔ كعبه * وبين الصفا والمروة * وسعي كردند ميان صفا ومروه * ثم حلوا * پستر حلال شدند وبرآمدند از احرام * ثم طافوا طوافا بعد ان رجعوا من منى * بعد ازان طواف كردند بعد ازان كه بازگشتند وآمدند از منى روز نحر طواف زيارت * واما الذين جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا * واما آنكساني كه جمع كردند حج وعمره را وقران كردند پس طواف [illegible] نكردند مگر يك طواف روز نحر براي حج وعمره معا * متفق عليه * وعن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع بالعمرة الى الحج * تمتع كرد آنحضرت بعمره بسوي حج * فساق معه الهدي من ذي الحليفة * پس راند وبرد با خود هدي را از ذي الحليفه كه آنجاي احرام است * وبدأ فاهل بالعمرة * وآغاز كرد پس اهلال كرد بعمره * ثم اهل بالحج * پستر اهلال كرد بحج * فتمتع الناس مع النبي * پس تمتع كردند مردم با پيغمبر صلى الله عليه وسلم بالعمرة الى الحج * بعمره بسوي حج چنانكه صورت تمتع است * فكان من الناس من اهدى ومنهم من لم يهد * پس بود از مردم كسيكه هدي برد با خود وبعضي از ايشان كسي بود كه هدي نبرد * فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة قال للناس * پس هنگامي كه قدوم آورد آنحضرت بمكه گفت مر مردم را * من كان منكم اهدى فانه لا يحل من شيء حرم منه * كسيكه هست از شما كه اهدا كرده پس بدرستي كه وي حلال نشود از هيچ چيزي كه حرام شده از وي يعني از احرام نبرآيد وهم برآن حال كه بوده باشد * حتى يقضي حجه * تا آنكه بگزارد حج خود را * ومن لم يكن منكم اهدى فليطف بالبيت وبالصفا والمروة * وكسيكه نباشد از شما كه اهدا كرده پس بايد كه طواف كند بخانه كعبه وبصفا ومروه * وليقصر * وبايد كه قصر كند موي خود را ادنى اينست والا حلق افضل است * وليحلل * وبايد كه حلال شود وآنچه از منا سك [illegible] عمره است بجا آرد چنانكه در حديث جابر گذشت سخن در اينجا آنست كه از بعض [illegible] حديث معلوم ميشود كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم متمتع بود واصح آنست كه آنحضرت قارن بود وتاويل اين حديث آنست كه مراد بتمتع معنى لغوى

است كه انتفاع والتذ اذ است وشك نيست كه اين معنى در قران موجود است ارجوعه اكتفا زد ولمك بنسك واحد يا مراد
آن است كه امر كرد اصحاب را بتمتع واسناد تمتع بحضرت وى بطريق اسناد بسبب است چنانكه ميكويند بنا كرد بادشاه
شهري را زيرا كه چون بنا بامر وا است كويا خود بنا كرده اما روايت آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم منفرد بود پس
وجه آنست كه نخست احرام حج بست پس ازان نيت عمره كرد وقارن شد هركه لفظ اول را شنيد خيال كرد كه نيست احرام
حج احرام بست وافرا ذكر كرد واين تاويلات بجهت تطبيق ميان روايات كرده اند وكلام درينمقام بسيار است در شرح
سفر السعادت ذكر كرده شده است والله اعلم بالصواب بعد ازان حال متمتع را كه هدى نكرد بيان نمود كه چون از احرام
برآمد وطواف وسعى نمود وعمره تمام كرد * ثم ليهل بالحج * پستر بايد كه چون ايام حج برسد احرام بندد براي
حج * وليهد * وبايد كه اهدا كند كه هدي كردن وارا قت دم نمودن واجب است مرمتمتع را براي شكر كذاري اين
نعمت كه توفيق اداي عمره ونسك يافت * فمن لم يجد هديا * پس كسيكه نيابد هدى را * فليصم ثلثة ايام في الحج * پس بايد
كه روزه دارد سه روز در حج هرسه روزكه باشد وافضل آنست كه سابع وثامن وتاسع بدارد وبعضي كفته اند كه پيش
از تامع دارد * وسبعة اذا رجع الى اهله * وروزه دارد هفت روز وقتيكه بركردد بسوى خانهٔ خود كه مجموع ده روز باشد
در قرآن مجيد مطلق رجوع واقع شده است زيرا كه فرموده وسبعة اذا رجعتم پس بعضى تفسير كرده اند آنرا رجوع باهل
وبعضى بفراغ از اعمال حج وبرآمدن از منا ورجوع بمكه بيضاوي كفته كه مذهب ابو حنيفه اين است وطيبي نيز موافق آن
كفته اما درين حديث كفته كه اذا رجع الى اهله وظاهر اين حديث مويد اين مذهب است وچون آن حضرت قدوم آورد بمكه وامر كرد
اصحاب را بدانچه كرد * فطاف حين قدم مكة * پس طواف كرد هنكاميكه رسيد بمكه * واستلم الركن اول شيء * وبوسه داد
حجراسود را نخست از هر چيز * ثم خب ثلثة اطواف * پستر پويه كرد ورمل كرد چنانكه كذشت در سه طواف كه آنرا اشوط ميكويند
كه يكبار كرد كعبه كشتن است * ومشى اربعا * ومشي كرد بطريق معتاد آهسته چهار مجموع هفت طواف وشوط شد كه آنرا طواف
كويند * فركع حين قضى طوافه بالبيت عند المقام ركعتين * پستر كزارد هنكاميكه تمام كرد طواف بيت را نزد مقام ابراهيم
دو ركعت نمازرا * ثم سلم * پستر سلام داد * فانصرف * پس بركشت از نماز * فاتى الصفا * پس آمد كوه صفارا * فطاف
بالصفا والمروة سبعة اطواف * پس طواف كرد بصفا ومروه هفت طواف مراد بطواف اينجا كشتن است ميان اين دو كوه
هفت بار كه آنرا سعى بين الصفا والمروة كويند * ثم لم يحل من شيء حرم منه * پستر حلال نشد آنحضرت از هيچ چيز
حرام شده از وي را از احرام نبرآمد زيرا كه قارن بود اكر متمتع هم بود هدى باخود داشت * حتى قضى حجه ونحر هديه
يوم النحر * تا آنكه كزارد حج خود را ونحر كرد هدي خود را روز نحر * وافاض * ورفت بسوي مكه يعني از منى بمكه آمد
* فطاف بالبيت * پس طواف كرد بخانه كعبه طواف زيارت * ثم حل من كل شيء حرم منه * پستر حلال شد از هر چيزي كه
حرام شده بود از وي حتي نساء و پيش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غير نساء واينجا حج تمام شد ومطلق
از احرام برآمد * وفعل مثل ما فعل رسول الله * وكرد مانند آنچه كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من ساق الهدى
من الناس * كسيكه سوق هدي كرد از مردم * متفق عليه * وعن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم هذه عمرة استمتعنا بها * اين عمره است كه منفعت كرفتيم مابدان * فمن لم يكن عنده الهدى فليحل الحل كله *
پس كسيكه نباشد نزد وى هدى پس بايد كه حلال شود حلال شدنى همه * فان العمرة قد دخلت فى الحج الى يوم القيمة *
زيرا كه عمره بتحقيق در آمد در حج تا روز قيامت شرح اين معنى كذشت * رواه مسلم وهذا الباب خال عن
الفصل الثاني * واين باب تهى است از فصل ثاني *

الفصل الثالث

* عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله فى ناس معي * روايت است از عطا كفت شنيدم جابر را درميان مردم كه با من
بودند نه بمن در شنيدن * قال * كفت جابر * اهللنا اصحاب محمد * احرام بستيم ما كه اصحاب محمد يم * صلى الله عليه وسلم بالحج

خالصا وحده * بیچ ماده و بی آمیزش عمره تنها * قال عطاء قال جابر * کفت عطاء که کفت جابر * فقدم *
النبي * پس قدوم آورد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم صبح رابعة مضت من ذی الحجة * در صبح شب چهارم که کذشته بود
از ماه ذی الحجه * فامرنا ان نحل * پس امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم و از احرام برائیم * قال عطاء * کفت عطاء
در تفسیر قول جابر که امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم * قال * کفت آنحضرت * حلوا واصیبوا النساء * از احرام
برائید و برسید زنانرا * قال عطاء ولم یعزم علیهم * و واجب نکردانید بر ایشان رسیدن بزنان * ولکن احلهن لهم *
ولیکن حلال کردانید زنانرا برای ایشان و مباح کردانید وطي ایشان را * فقلنا لما لم یکن بیننا وبین عرفة الا خمس * پس
کفتیم ما که هنکامیکه نباشد میان ما و میان عرفه مکر پنج شب * امرنا ان نفضي الی نسائنا * امر کرد ما را که برسیم بسوی زنان
خود و مباشرت کنیم ایشان را * فنأتي عرفة تقطر مذاکیرنا المني * پس بیائیم عرفه را درحالیکه می چکاند آلتهای مردمی
ما آب مني قطر چکیدن و چکانیدن و مذاکیر جمع ذکر است بفتحتین برخلاف قیاس * قال * کفت عطاء * یقول جابر
بیده * درحالیکه اشارت میکند جابر بدست از برای تمثیل چکانیدن مذاکیر مني را * کاني انظر الی قوله بیده
یحرکها * عطا میکوید کویا که من نکاه میکنم الآن بسوی اشارت جابر بدست خود که می جنبانید دست خود را از برای نمودن
صورت ذکر * قال * کفت جابر * فقام النبي * پس ایستاد و خطبه خواند پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فینا * درمیان ما
* فقال قد علمتم اني اتقاکم لله * بتحقیق دانسته اید شما که بدرستي که من پرهیزکارترین شماام مرخدا را و در بعضی
نسخ لله یعنی کرامی ترین شما برخدا * واصدقکم * و راستکوترین شما ام * وابرکم * و نیکوکارترین شما ام * ولولا
هدیي لحللت کما تحلون * و اکر نمی بود هدی من هرآینه حلال میشدم من چنانچه شما حلال میشوید * ولو استقبلت من امري
ما استدبرت لم اسق الهدي * و اکر پیش میدانستم از کار خود چیزیرا که پس دانستم یعنی اکر میدانستم که برآمدن از
احرام اینچنین بر شما شاق خواهد آمد نمیراندم هدي را و من نیز از احرام می برآمدم * فحلوا * پس حلال شوید و
برائید از احرام که حکم الهی عزشانه چنین است * فحللنا وسمعنا واطعنا * پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آنحضرت را
سمع رضا و اطاعت و فرمانبرداری کردیم * قال عطاء قال جابر * کفت عطاء که کفت جابر * فقدم علي رضي الله عنه من
سعایته * پس قدوم آورد امیر المؤمنین علي رض از یمن که برای کرفتن صدقات رفته بود سعی و سعایت خراج و باج ساعی
جستن * فقال بم اهللت * پس کفت آنحضرت علي را بچه چیز و بچه نوع احرام بستي تو * قال بما اهل به النبي * کفت علي
رضی الله عنه احرام بستم بچیزی و نوعي که احرام بست بآن پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله * پس کفت مر
وی را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فاهد وامکث حراما * پس اهدا کن یعنی بران هدی یا خود و درنگ کن و بایست
درحالیکه محرمی چنانکه من کرده ام * قال واهدی له علي هدیا * کفت جابر پس کرفت هدی برای خود علي رضی الله عنه
* فقال سراقة بن مالك بن جعشم * پس کفت سراقه * یا رسول الله العامنا هذا ام لابد * ایا برای امسال ما است این حکم
یا برای همیشه است * قال لابد * کفت آنحضرت برای همیشه است چنانکه در فصل اول کذشت * رواه مسلم * وعن عایشة
رضی الله عنها انها قالت قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم لاربع مضین من ذی الحجة * کفت عایشه قدوم آورد آنحضرت یعنی
بمکه هنکامی که چهار شب کذشته بود از ذی الحجه * او خمس * یا پنج شب * فدخل علي وهو غضبان * پس درآمد آنحضرت
بر من و حال آنکه وی خشمناک است * فقلت من اغضبك * پس کفتم من که در غضب آورد ترا * یا رسول الله ادخله الله النار *
درآرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ * قال * کفت آنحضرت * اوما شعرت اني امرت الناس بامر * ایا نمیدانی و خبر
نداري که من امر کردم مردم را بامري * فاذا هم یترددون * پس ناکاه مردم تردد و توقف میکنند در امتثال آن * ولو
اني استقبلت من امري ما استدبرت ما سقت الهدي معي * و اکر می بود که پیش میدانستم من از کار خود چیزیرا که پس
دانستم نمی آوردم و نمیراندم هدي را همراه خود * حتی اشتریه * تا آنکه میخریدم هدي را اکنون بعد از احرام * ثم

احل كما حلوا * پستر حلال ميشدم چنانكه حلال شدند مردم * رواه مسلم

* باب دخول مكة والطواف *

ذكر كرده درين باب كيفيت دخول مكه كه ازكدام سو در آيد وازكدام جانب بدر رود وچه وقت در آيد وذكر كرده
كيفيت طواف را وآنچه لازم است اورا از استلام حجر وجز آن ومكه بمعني هلاك ونقصان كردن است پس اين بلد شريف را
ازينجهت مكه ميگويند كه وي هلاك ميكند وناكس وفاني ميكرد اند گناهانرا وهلاك ميكند مركسي را كه بظلم والحاد
ورزد دران وبكه نيز ميگويند وبك بمعني كوفتن است ازجهت كوفتن وي اعناق جباران را يا ازجهت ازدحام خلائق
نزد وي كه موجب دق اعناق است يا ازجهت آنكه وي ميكوبد مردانرا ومي شكند قوت وتيزي ايشانرا بر رياضت
ومجاهدت وطواف كشتن كرد چيزي اكنون غالب آمده واسم شده كشتن كرد كعبه را زادها الله تعظيما وتشريفا

* الفصل الاول * عن نافع قال ان ابن عمر كان لا يقدم مكة الا بات بذي طوى * گفت نافع كه
ابن عمر بود كه قدوم نمي آورد مكه را مگر آنكه شب مي كرد بذي طوى بفتح طاي مهمله وبضم وكسر نيز آمده وفتح
اصح وافصح واشهر است به تنوين وبي تنوين نام موضعي قريب مكه داخل حرم در طرف راه عمره * حتى يصبح ويغتسل
ويصلي * تا آنكه صبح ميكرد ابن عمر وغسل مي برآورد ونماز ميكرد اردوظاهر آنست كه مراد نماز نفل است براي
درآمدن اين مقام شريف * فيدخل مكة نهارا * پس مي درآمد مكه را روزانه * واذا انفر منها مر بذي طوى وبات
بها حتى يصبح ويذكر ان النبي * وذكر ميكرد ابن عمر كه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم كان يفعل ذلك * بود كه ميكرد
آنرا كه ابن عمر كرد از بيتوتت بذي طوى واغتسال وصلوة ودرين حديث استحباب درآمدن مكه در روز است
تا به بيند كعبه را ودعا كند والآن عادت جاري شده بدرآمدن وقت سحر مركساني را كه مي آيند از جده وسنت
موافق اول است واگرچه جلوه جمال سحر ذوقي وحالي ديگر مي بخشد وليكن ظهور سلطان عزت وابهت وجلالت بيت
الله زادها الله تعظيما وتشريفا در وقت چاشت اظهر وابهر است عرف ذلك بالذوق والحمد لله * متفق عليه * وعن
عايشة رضي الله عنها قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم لما جاء مكة دخلها من اعلاها * گفت عايشه كه آنحضرت هنگامي
كه مي آمد مكه را درمي آمد اورا از بالاي او كه همان جانب ذي طوى است ومعلا كه مقبره مكه است همان جانب است ومعلا
بفتح ميم وسكون عين مهمله وتخفيف لام است وعامه معلا ميگويند بضم ميم وتشديد لام * وخرج من اسفلها * وبيرون مي آمد
از پايان او كه جانب ديگر است * متفق عليه * وعن عروة بن الزبير * عروة بن الزبير كه از كبار تابعين وثقات ايشان
است وخواهرزاده عايشه صديقه است وپسر اسما بنت ابي بكر روايت ميكند از عايشه كه گفت * قد حج النبي *
بتحقيق حج كرد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فاخبرتني عايشة ان اول شيء بدأ به حين قدم مكة انه توضأ ثم طاف
بالبيت * پس خبر داد مرا عايشه كه نخست چيزي كه آغاز كرد آنحضرت بدان چيز در وقتي كه قدوم آورد مكه
را اين بود كه آنحضرت وضو كرد پستر طواف كرد بخانه كعبه واين طواف را طواف قدوم گويند * ثم لم تكن عمرة * پستر
نبود عمره * ثم حج ابو بكر * پستر حج كرد ابو بكر * فكان اول شيء بدأ به الطواف بالبيت ثم لم تكن عمرة ثم عمر ثم عثمان
مثل ذلك * يعني آنحضرت صلى الله عليه وسلم واين خلفاي ثلثه رضي الله عنهم بمكه آمدند نخست كاري كه كردند طواف
كردند وهيچ عمره بجا نياوردند ودر بعضي روايات ثم لم يكن غيره يعني نبود غير طواف وبعضي گفته اند كه اين تصحيف
است وليكن معني صحيح است پوشيده نماند كه در احاديث سابق معلوم شد كه آنحضرت وصحابه بعد از قدوم بمكه عمره
كردند وليكن هركه سوق هدي كرده بود بر احرام باقي ماند وهركه سوق نكرده بود از احرام برآمد مگر آنكه مراد بنفي
عمره فسخ حج بعمرة وبرآمدن از احرام است وعروة اين كلام را در رد كسي گفت كه زعم كرد كه آنحضرت فسخ حج بعمرة
نمود وبيان كرد كه آنحضرت برقرار خود باقي ماند مگر آنكسي كه سوق هدي نكرد اورا فرمود كه از احرام برآيد وفسخ
حج بعمره كند وبعد از عمره احرام ديگر براي حج به بندد * متفق عليه * وعن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه

وسلم اذا طاف في الحج او العمرة اول ما يقدم * بود آنحضرت كه چون طواف ميكرد در حج يا در عمرة در اول قدوم آوردن
* سعى ثلثة اطواف * سعى ميكرد يعني تيز ميرفت در سه شوط مراد رمل است كه بيان آن گذشت * ومشى اربعة * وميرفت
بروش معتاد در چهار شوط طواف كه عبارت است از صفت بار گشتن گرد خانهٔ كعبه وهر يك گشتن را شوط گويند بمعنى
يك رد ورفتا باز آمدن ومناسك همين لفظ شوط واقع شده ودر قاموس گفته است كه جماعهٔ از فقها اطلاق اين لفظ را مكروه داشته
اند اجاي اين طواف را اطلاق ميكنند ووجه آن بيان نكرده مگر آنكه گويند كه طواف دلالت بر تعظيم دارد ونيز شوط لفظ
جاهليت است چنانچه در كراهت اطلاق يثرب بر مدينه مطيبه گفته اند * ثم سجد سجدتين * پستر ميگزارد بعد از طواف
دو ركعت * ثم يطوف بين الصفا والمروة * پستر طواف ميكرد يعني سعي ميكرد ميان صفا ومروه پس رمل در طواف
مي بود كه بعد از وي سعي است * متفق عليه * وعنه قال رمل رسول الله صلى الله عليه وسلم * وهم از ابن عمر است كه
گفت رمل كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم * من الحجر الى الحجر ثلثا * از حجر اسود تا حجر اسود سه بار * ومشى اربعا
ومشي كرد چهار بار * وكان يسعى ببطن المسيل اذا طاف بين الصفا والمروة * وبود آنحضرت كه سعي ميكرد در مغاك
جاي سيلان آب چون طواف ميكرد ميان صفا ومروه بيان اين در حديث جابر گذشت * رواه مسلم * وعن جابر رض قال
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما قدم مكة اتى الحجر فاستلمه * هنگامى كه قدوم آورد آنحضرت مكه را آمد حجر اسود
را يعني ابتداي طواف از حجر اسود كرد * ثم مشى على يمينه * پستر مشي كرد بدست راست خود از براي طواف * فرمل
ثلثا ومشى اربعا * پس رمل كرد در سه طوفه ومشي كرد در چهار * رواه مسلم * وعن الزبير بن عربي * تا بعيست روايت
مي كند از ابن عمر وغير وي روايت است از وي يك حديث در استلام حجر * قال سال رجل عن ابن عمر عن استلام
الحجر * گفت سوال كرد مردي از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود * فقال * پس گفت ابن عمر * رايت رسول الله * ديدم
پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يستلمه ويقبله * استلام ميكرد اورا وبوسه ميداد اورا ساقا معلوم شد كه استلام شامل
لمس بيد وتقبيل بدهان هر دو را است وگويا مراد باستلام اين جا لمس بيد است بقرينهٔ مقابلت بتقبيل * رواه البخاري *

* وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال لم ار النبي صلى الله عليه وسلم يستلم من البيت الا الركنين اليمانيين *
گفت ابن عمر نديدم من آنحضرت را كه استلام ميكرد از خانهٔ كعبه مگر دو ركن يماني را كه حجر اسود در است
وركن يماني كه محاذي اوست ركن يماني نام همين ركن است وليكن اينجا هر دو ركن را يماني خوانند بطريق تغليب وبيمعدرا
دو ركن ديگر است يكى ركن عراقي ديگر ركن شامي وهر دو را شاميان ميگويند ودو ركن يماني را فضل است باعتبار بقاء
ايشان بر اصل بناء خليل عليه السلام از اين جهت تخصيص كرده شده اند باستلام وركن اسود افضل است بوجود
حجر اسود در وي واهذا تقبيل كرده ميشود ودر ركن يماني اكتفا بلمس ميكنند واز حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم
تقبيل ركن يماني ثابت نشده وجمهور برين اند ودر استلام ركنين شاميين كلام است ذكر كرده ايم آنرا در شرح سفر
السعادت وتصحيح لفظ يماني در شرح كرده شده است * متفق عليه * وعن ابن عباس رض قال طاف النبي صلى الله عليه وسلم
في حجة الوداع على بعير * گفت ابن عباس طواف كرد آنحضرت در حجة الوداع بر شتر * يستلم الركن بمحجن * در حاليكه
استلام ميكرد حجر اسود را بچوبي كه در دست وى بود بان چوب اشارت بحجر ميكرد وچوب را بوسه ميداد و محجن
بكسر ميم وسكون حاء مهمله وفتح جيم چوب سر كج مانند چوگان * متفق عليه * وعنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
طاف بالبيت على بعير * وهم از ابن عباس است كه آنحضرت طواف كرد بخانه بر شتر * كلما اتى على الركن اشار اليه
بشيء في يده * هرگاه كه مي آمد وميرسيد بر حجر اسود اشارت ميكرد بسوى وى بچيزي يعني بچوبي كه در دست مبارك
وي بود * وكبر * وتكبير مي بر آورد ودر رسيده حديث بوسه دادن آن چيز مذكور نيست * رواه البخاري * وعن ابي الطفيل *
صحابى است آخر الصحابة موتا واز خواص ياران وتابعان امير المومنين علي بود رضي الله عنهما * قال رأيت رسول الله *

گفت دیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يطوف بالبيت و يستلم الركن بمحجن معه ويقبل المحجن * طواف ميكرد
بخانه واستلام ميكرد ركن را بمحجن كه با او بود وبوسه ميداد محجن را در ينحديث استلام ركن است بچوب وتقبيل
آن ودر حديث سابق اشارت بمحجن بود محمول آنكه بهرچه استطاعت دارد بكند بوسه يا استلام يا اشارت با دست يا بچوب
ومانند آن * رواه مسلم * وعن عايشه رضي الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله * گفت عايشه بيرون آمديم ما با پيغمبر
خدا * صلى الله عليه وسلم لا نذكر الا الحج * در حالي كه ذكر نميكرديم در تلبيه مگر حج را * فلما كنا بسرف طمثت * پس هنگامي
كه بوديم ما بسرف حيض كردم من وسرف بفتح سين وكسر را وفا در آخر نام موضعي است بر يكمرحله از مكه در آنجا مرقد ام
المؤمنين ميمونه است رض ونكاح وي رضي الله عنها وزفاف وموت وي بدين موضع اتفاق افتاده بوده * فدخل النبي صلى الله
عليه وسلم وانا ابكي * پس در آمد آنحضرت وحال آنكه من گريه ميكنم از وقوع حيض كه مبادا مانع شود از گزاردن حج
فقال لعلك نفست * بلفظ معلوم پس گفت آنحضرت شايد كه تو حيض كردي مراد از نفاس اينجا حيض است ودر روايات
نفست بلفظ مجهول ميگويند * قلت نعم * گفتم آرى * قال فان ذلك شيء كتبه الله على بنات آدم * گفت آنحضرت انديشه مكن
زيرا كه حيض چيزيست كه نوشته شده است يعني تقدير كرده است خداي تعالى آنرا بر دختران آدم بيواسطه ودر بعضي
روايات آمده است كه ابتداي آن از نساء بني اسرائيل است وكلام در وي در باب حيض گذشت * فافعلي ما يفعل الحاج *
پس بكن اي عايشه چيزي كه ميكنند حاجيان * غير ان لا تطوفي بالبيت حتى تطهري * جز آنكه طواف نميكني بخانه تا آنكه
پاك شوي * متفق عليه * وعن ابي هريرة رض قال بعثني ابوبكر رضى الله عنه في الحجة التي امره النبي صلى الله عليه
وسلم عليها * گفت ابوهريره فرستاد مرا ابوبكر در حجي كه امير كرده بود ورا آنحضرت براى حجه يعني براهل حجه
* قبل حجة الوداع * پيش از حجة الوداع كه آنحضرت بنفس شريف خود كرد سابقا معلوم شد كه چون حج فرض شد
آنحضرت بجهت اشتغال بغزوات نتوانست رفت ابوبكر رضي الله عنه را امير حاج ساخت * يوم النحر في رهط * فرستاد مرا
ابوبكر روز نحر ميان گروهي كه * امره ان يؤذن في الناس * امر كرد ابوبكر آن گروه را كه اذان كويند واعلام كنند در مردم احتمال
دارد كه ضمير امره بوا بوهريره رود * الا لا يحج بعد العام مشرك * آگاه باشيد كه حج نكند بعد از اين سال هيچ مشركي
حج كردن مخصوص بمسلمانان باشد * ولا يطوفن بالبيت عريان * و بايد كه طواف نكند بخانه كعبه هيچ برهنه واين عادت
اهل جاهليت بود كه برهنه طواف ميكردند وميگفتند عبادت نكنيم خدا را در جامهاى كه گناه ميكنيم در ان * متفق عليه

* الفصل الثاني * عن المهاجر المكي قال سئل جابر عن الرجل يرى البيت يرفع يديه *

گفت مهاجر كه از تابعين است پرسيده شد جابر از مردي كه مي بيند بيت را بر ميدارد هر دو دست خود را * فقال قد حججنا
مع النبي * گفت جابر بتحقيق حج كرديم با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فلم نكن نفعله * بنون پس نبوديم كه بكنيم آنرا و بيا نيز
روايت است يعني نبود آنحضرت كه ميكرد آنرا كه مذهب ايمه ثلثه اين است وامام احمد گفته دستها بردارد ودعا كند
ودر شرح كتاب خرقي كه در مذهب امام احمد است حديثي درين باب روايت كرده است ودر بعضى رسائل كه
در مذهب حنفي است ذكر كرده اند كه در اول كه نظر بر بيت افتد دعا كند ولابد رفع يدين از سنن دعا است والله اعلم
* رواه الترمذي وابو داود * وعن ابي هريرة قال اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل مكة * روى آورد آنحضرت
يعني در آمد مكه را * فاقبل الى الحجر * پس روي آورد سوي حجر اسود * فاستلمه * پس استلام كرد حجر را * ثم طاف
بالبيت * پستر طواف كرد بخانه * ثم اتى الصفا * پستر آمد بجبل صفا * فعلاه * پس بالا بر آمد او را * حتى ينظر الى
البيت * تا آنكه نظر ميكرد بخانه * فرفع يديه * پس برداشت هر دو دست را * فجعل يذكر الله ما شاء ويدعو * پس گشت
كه ذكر ميكند خداي تعالى را كه ميخواهد ودعا مي كند پس ازين معلوم ميشود كه بنظر بسوي خانه دست بر ميداشت
ودعا ميكرد مگر مراد از حديث سابق در غير اين حالت كه صعود صفا است باشد والله اعلم * رواه ابو داود *

* وعن ابن عباس رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف حول البيت مثل الصلوة * طواف كردن كرد خانه مانند
نماز است در ثواب * الا انكم تتكلمون فيه * پس فرق اينست كه شما سخن ميكنيد دران وسخن كردن مبطل نيست آنرا
چنانكه نماز را ودرين عبارت ايماء است كه اگر سخن نكنند بهتر است * فمن تكلم فيه فلا يتكلمن الا بخير * پس كسى كه سخن
كند در طواف پس بايد كه تكلم نكند مگر به نيكي يعني سخن نيك كند اگرچه از جنس كلام ناس باشد وباين حديث استدلال
كرده شده است بر اشتراط طهارت در طواف چنانچه در نماز شرط است ومذهب ائمه همين است وليكن پوشيده نماند كه
حقيقت تشبيه من كل الوجوه مراد نيست زيرا كه طهارت ثوب واستقبال قبله وقراءت وسائر اركان معتبر نيست وليكن
طهارت افضل است نزد ما واتفاق دارند بران كه نماز افضل است از طواف و بعضى ميگويند كه براى غربا طواف افضل
است كه غنيمت است وجاي ديگر نخواهند يافت * رواه الترمذي والنسائي والدارمي وذكر الترمذي جماعة وقفوه
على ابن عباس * وذكر كرده است ترمذي جماعه را از رواة كه وقف كرده اند اين حديث را بر ابن عباس وگفته اند كه
اين قول ابن عباس است وليكن ظاهر آنست كه اين موقوف در حكم مرفوع خواهد بود والله اعلم * وعنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة * فرود آمده است حجر اسود از بهشت * وهو اشد بياضا من اللبن
ووى در حال نزول سفيدتر بود در سفيدى از شير * فسودته خطايا بني آدم * پس سياه كردانيده است او را گناهان اولاد
آدم وزميده شدن دستهاي ايشان * رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح * وگفته اند كه درين حديث امتحان
ايمان مراد است اگر كامل الايمان است قبول ميكند آنرا بى تردد وبى تاويل وضعيف الايمان متردد ميگردد وكافر منكر
ميشود والعياذ درين حديث چيزى نيست كه مخالف دليل قاطع كه حكم باستحاله آن كند باشد تا تاويل كنند وصرف از ظاهر
نمايند وقول اهل زيغ كه ما دانسته ايم بنصوص كه بهشت وآنچه در وى است از جواهر مباين ومخالف است بحقيقت چيزها
واكه مخلوق اند درين دار فانيه در خواص ولوازم وزوال وفنا واحاطه آفات بدان وباين حجر خود آفات برسيد تا آنكه
از دست قرامطه وملاحده شكست كه هنوز اثر آن در وى باقيست وجوابش آنست كه تواند كه بعد از نزول در دار دنيا آن
احوال متغير ومتبدل شده باشد چنانكه در آدم عليه السلام شده از گرسنگي وتشنگي ومانند آن و بعضي ميگويند كه مراد
بيرون آوردن جنت جهت وجود يمن وبركت وشرف وكرامت است گويا چيزيست كه از بهشت آمده است وسفيد بودن او
وسياه گشتن او بگناهان آدميان تنبيه است مرآدميان را كه عبرت گيرند كه گناهان در جماد تاثير ميكنند چه در دلهاي
ايشان واين همه تردد وشك وتاويل از ظلمات باطن وحيلة نفس است وراه راست آنست كه بظاهر آن ايمان بيارند وحقيقت
آنرا بعلم الهي تفويض نمايند وبگويند كه ان الله على كل شيء قدير ودر شرح زياده برين تبيين وتفصيل وبسط وتطويل كرده شده
است وبالله التوفيق * فائده * مشهور شده ميان مردم كه باقي مانده است در حجر اسود سفيدي چون كه ان سفيدي ميرود
مى آيد قيامت يا نزديك ميشود قيامت وفقير حقير درين متحير بود كه اين را اصلي باشد يا نه پس در تاريخ مكه ناسخ
كه تصنيف كرده گفته كه اين چيز ذكر كرده است كه در حجر اسود نقطهٔ سفيد ديده صغير مشرق وبود رحلت اين چيز در سنه
بالصد وهفتاد ونه وفقيه سليمان عقلاني در مناسك خود گفته كه ديدم من در حجر اسود سه جا سفيدى و بعد از ان ديدم
كه هر وقت در نقصان بود واين در سفيد ومشت بود والله اعلم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحجر * و
هم از ابن عباس است كه گفت آنحضرت در شان حجر اسود * والله ليبعثنه الله يوم القيمة * بخدا سوگند هرآينه مي برانگيزد
حجر اسود را خدايتعالى روز قيامت * له عينان يبصر بهما * در حالتي كه مر او را دو چشم است كه مي بيند بان دو چشم و
مي شناسد كسي را كه استلام كرده است او را * ولسان ينطق به * وزباني است كه سخن ميگويد بآن * يشهد على من
استلمه بحق * گواهي ميدهد ورقيب وحافظ ميگردد بر كسي كه استلام كرده است او را بحق يعني بايمان وصدق و يقين
* حسبة لله * گواهي ميدهد بحق وراستي واين حديث نيز محمول است بر ظاهر زيرا كه حق سبحانه قادر است بر ايجاد بصر

و نطق در جمادات و تاويل ميكنند آنكساني كه در دل ايشان زيغ و تفلسف است و ميگويند كه اين كنايت است از تحقق ثواب مستلم و عدم ضياع اجر و سعي او و عجب است از بيضاوي كه ميگويد غالب بر ظن آنست كه مراد همين است اگرچه ممتنع نيست حمل او بر ظاهر و هيچ عجب نيست از بيضاوي زيرا كه وي مجبول است نيز بر تفلسف و تاويل در تفسير قرآن و شرح احاديث تجاوز الله عنه ❊ رواه الترمذي و ابن ماجة و الدارمي ❊ و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ان الركن و المقام ياقوتتان من ياقوت الجنة ❊ گفت ابن عمر رضي الله عنهما شنيدم آنحضرت را كه ميگفت بدرستي كه ركن يعني حجر اسود و مقام يعني مقام ابراهيم و آن سنگي است كه در آن اثر پاي اوست عليه السلام هر دو ياقوت اند از جنس ياقوت بهشت و ياقوت نام جوهري مشهور است ❊ طمس الله نورهما ❊ محو و ناپديد كرده است خداي تعالى نور اين هر دو را ❊ و لو لم يطمس نورهما لاضاءتا ما بين المشرق و المغرب ❊ و اگر ناپديد نميكرد نور اين هر دو را هر آينه روشن ميشد هر چه ميان مشرق و مغرب است يعني تمام دنيا و گويا حكمت در طمس نور آنست تا ايمان بغيب باشد امتحان ايمان در زين صورت است ❊ رواه الترمذي ❊ و امام احمد حنبل در مسند خود و ابن حبان در صحيح خود نيز روايت كرده اند ❊ و عن عبيد بن عمير ❊ هر دو لفظ مصغر است از كبار تابعين و ثقة است و در زمان نبوت تولد يافته بعضي گفته اند آنحضرت را ديده و الله اعلم روايت ميكند ❊ ان ابن عمر كان يزاحم على الركنين ❊ كه ابن عمر بود كه انبوهي ميكرد بر هر دو ركن ركن اسود و ركن يماني ❊ زحاما ما رايت احدا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم يزاحم عليه ❊ انبوهي كردني كه نديدم من هيچ يكي از ياران آنحضرت را كه انبوهي ميكرد بر هر يكي ازين دو ركن ❊ قال ان افعل فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم ❊ گفت ابن عمر اگر ميكنم انبوهي منكر نشويد بر من كه حجت دارم بر آن زيرا كه من شنيده ام پيغمبر خدا را صلى الله عليه و سلم ❊ يقول ❊ ميگفت ❊ ان مسحهما كفارة للخطايا ❊ بدرستي كه ماليدن اين دو ركن بدست پوشنده است مر گناهان را ❊ و سمعته يقول ❊ و شنيدم آنحضرت را كه ميگفت ❊ من طاف بهذا البيت اسبوعا ❊ كسي كه بكرد دگرد اين خانه هفت طوفه ❊ فاحصاه ❊ پس محافظت كند بر عايت واجبات و سنن و آداب آن ❊ كان كعتق رقبة ❊ باشد ثواب آن مانند ثواب آزاد كردن بنده ❊ و سمعته يقول ❊ و شنيدم آنحضرت را كه ميگفت ❊ لا يضع قدما و لا يرفع اخرى ❊ ننهد كسي قدمي مراد در طواف و بر نميدارد بار ديگر ❊ الا حط الله عنه بها خطيئة ❊ مگر آنكه فرو ميآرد و كم ميكند خداي تعالى از آن كس بسبب آن قدم نهادن و برداشتن گناهان او را ❊ و كتب له بها حسنة ❊ و مي نويسد براي وي نيكي را يعني در هر قدم گناهي كم ميكند و حسنه مي نويسد ❊ رواه الترمذي ❊ و عن عبد الله بن السائب ❊ صحابيست اهل مكه قراءت از وي دارند و مجاهد بروي خوانده ❊ قال سمعت رسول الله ❊ گفت شنيدم پيغمبر خدا را ❊ صلى الله عليه و سلم يقول ما بين الركنين ❊ مي گفت آنحضرت ميان ركن يماني و ركن اسود اين دعا را ❊ ربنا آتنا في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة و قنا عذاب النار ❊ گفته اند كه صحيح نشده از حضرت رسول الله صلى الله عليه و سلم دعاي در طواف مگر اين دعا و دعاهاي ديگر كه ميخوانند از صحابه و تابعين و سلف كرام آمده و الله اعلم ❊ رواه ابو داود ❊ و عن صفية بنت شيبة ❊ بعضي گفته اند كه وي آنحضرت را ديده و بعضي گفته اند نديده و ابن حبان او را در تابعين از كتاب ثقات نوشته و وي صفيه بنت شيبه بن عثمان بن ابي طلحه حجبي است كه كليد خانه كعبه در دست ايشان بود ❊ قالت اخبرتني ❊ گفت صفيه خبر داد مرا ❊ بنت ابي تجراة ❊ بضم فوقانيه و سكون جيم و فتح را پيش از الف و در بعضي نسخ بهمزه ❊ قالت دخلت مع نسوة من قريش دار آل ابي حسين ❊ گفت بنت ابي تجراة در آمدم با زناني چند از قريش بسراي آل ابي حسين را ❊ ننظر الى رسول الله ❊ در حالي كه نگاه ميكنيم بسوي پيغمبر خدا ❊ صلى الله عليه و سلم و هو يسعى بين الصفا و المروة ❊ و آنحضرت ميدويد ميان صفا و مروه ❊ فرايت يسعى و ان مئزره ليدور من شدة السعي ❊ پس ديدم من او را كه سعي ميكرد و بدرستي كه مئزر آنحضرت هر آينه

ازار آید که زیرمي بندند وبمعني لحاف وملحفه بکسر میم میکردید از سختی دویدن میزر بکسر میم و سکون تحتانیه بمعني ازار آید که زیرمي بندند وبمعني لحاف وملحفه بکسر میم
بمعني لباس که بالای همه لباسها باشد نیزمي آید وانیجا این مراد است * وسمعته یقول * وشنیدم آنحضرت راکه میگفت *
اسعوا فان الله کتب علیکم السعي * سعی کنید زیرا که حق تعالی نوشته است وواجب کردانیده است برشما سعی را وسعی فرض است نزد
مالک وشافعي واحمد ونزد ماواجب است وبعضی تطوع گفته اند بظاهر کریمه فلا جناح علیه ان یطوف بهما * رواه فی
شرح السنة ورواه احمد مع اختلاف * روایت کرده است این حدیث را در شرح السنة باین لفظ که گذشت ودر روایت
کرده آنرا احمد با اختلاف در لفظ * وعن قدامة * بضم قاف وتخفیف دال مهمله * بن عبد الله بن عمار * صحابیست
قدیم الاسلام ساکن شد مکه را وهجرت نکرد ازان * قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسعی بین الصفا والمروة
علی بعیر * گفت دیدم آنحضرت راکه سعی میکرد میان صفا ومروه بر شتری سوار * لا ضرب ولا طرد * نه زدن بود ونه
راندن ودورکردن مردم را چنانکه پیش ملوک وامرا میکنند * ولا الیك الیك * ونبود یکسو شو یکسو شو * رواه فی شرح
السنة * وعن یعلی * بفتح تحتانیه وسکون عین مهمله * بن امیة * بضم همزه وفتح میم وتشدید یا صحابیست حلیف قریش
اسلام آورد روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک را عامل عمر ابن الخطاب بود بر نجران * قال ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم طاف بالبیت مضطبعا * گفت که پیغمبر خدا طواف کرد بخانهٔ کعبه درحالی که مضطبع است واضطباع رداء
از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن * ببرد اخضر * بجامهٔ سبز * رواه ابو داود وابن ماجة والدارمی
* وعن ابن عباس رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابه اعتمروا من الجعرانة * روایت است از ابن عباس که
آنحضرت واصحاب وی عمره کردند از جعرانه که نام موضعی است چنانکه درمیان عمره های آنحضرت سابقا
معلوم شد * فرملوا بالبیت ثلثا * پس رمل کردند بطواف بیت در سه شوط * وجعلوا اردیتهم تحت اباطهم * و
گردانیدند رداهای خود را زیر بغلهای خود * ثم قذفوها علی عواتقهم الیسری * پس انداختند رداها را بر دوشهای
چپ خود که معنی اضطباع است مشهور آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جعرانه شبا شب بمکه آمد وهیچکس را
خبر نکرد ظاهر صحابه اوقات دیگر کرده باشند آنرا روایت میکنند والله اعلم * رواه ابو داود

* الفصل الثالث * عن ابن عمر قال ما ترکت استلام هذین الرکنین الیماني والحجر في شدة ولا رخاء * گفت ابن
عمر رضي الله عنهما ترک نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یماني وحجر اسود است در سختي ونرمي یعنی در ازدحام
وخلوت * منذ رأیت رسول الله * ازان باز که دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یستلمهما * که بوسه میدهد آن
دو رکن را * متفق علیه وفي روایة لهما * ودر روایتی مر بخاري ومسلم را اینچنین آمده است که * قال نافع رایت ابن
عمر یستلم الحجر بیده * گفت نافع دیدم ابن عمر را بوسه میداد حجر اسود را بدست خود * ثم قبل یده * پس بوسید
دست خود را * وقال ما ترکته منذ رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعله * وگفت ابن عمر ترک نکردم این را ازان
باز که دیدم آنحضرت راکه میکرد این را * وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم اني
اشتکي * گفت ام سلمه گله کردم بسوي آنحضرت که من بیماري دارم یعنی پیاده طواف نمی توانم کرد شکوا وشکایت بمعني
گله کردن وبمعني بیمار شدن نیزمی آید واین نیز راجع بمعنی اول است گویا عضو وی گله میکند از حال خود * فقال
طوفي من وراء الناس وانت راکبة * پس گفت آنحضرت طواف کن از پس مردمان وحال آنکه تو سوار باشی * فطفت
ورسول الله * پس طواف کردم من وحال آنکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یصلي الی جنب البیت * نماز میکند در
پهلوي خانه کعبه * یقرأ بالطور وکتاب مسطور * درحالي که میخواند سورهٔ والطور وکتاب مسطور را * متفق علیه *
وعن عابس * بعین مهمله وکسر موحده در آخر سین مهمله * بن ربیعة * بعضي وي را از صحابه شمرده اند وبعضي از تابعین
ذکر کرده واکثر برین اند * قال رأیت عمر یقبل الحجر ویقول * گفت دیدم عمر بن الخطاب رضي الله عنه را که بوسه میداد

حجر اسود را وميكفت * اني لا علم انك حجر ما تنفع ولا تضر * بدرستيكه من هرآينه ميدانم كه تو سنكي باعتبار صورت ظاهر دردنيا سود نميكني وزيان نميرساني * ولولا اني رايت رسول الله * واكر نمي بودم كه من ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقبلك * بوسه ميداد * ما قبلتك * بوسه نميدادم ترا ميكويند كه عمر اين قول از جهت آن كفت تا بعضي قريب العهد باسلام درفتنه نيفتند بعبادت وي وآورده اند كه چون عمر رضي الله عنه اين سخن كفت علي رض كفت بازمان از اين سخن يا امير المومنين كه وي نفع وزيان ميكند باذن خداي عز وجل * متفق عليه * وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال وكل به سبعون ملكا يعني الركن اليماني * روايت ميكند ابوهريره كه كفت آنحضرت كه موكل كردانيده شده اند بوي يعني بركن يماني هفتاد فرشته * فمن قال * پس كسي كه بكويد * اللهم اني اسالك العفو والعافية في الدنيا والاخرة ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قالوا * ميكويند آن هفتاد فرشته * آمين * هركاه ركن يماني را اين تفضيلت باشد ركن اسود را نيز ثابت شد بلكه زياده بران وتوانده كه اين خصلت وخاصيت مخصوص بركن يماني بود وركن اسود را فضايل ديكر باشد اجل واعظم واوفر وازان * رواه ابن ماجة * وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من طاف بالبيت سبعا ولا يتكلم الا * كسي كه طواف كند بخانه كعبه وسخن نكند مكر * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله محيت عنه عشر سيئات * محو كرده ميشود ازوي ده بدي * وكتب له عشر حسنات * ونوشته شود براي وي ده نيكي * ورفع له عشر درجات * وبلند كردانيده شود براي وي ده پايه * ومن طاف فتكلم * وكسي كه طواف كند پس سخن كند يعني بآن كلمات مذكوره ومكرر آورده من طاف را تا حكمي ديكر بوي منوط ومربوط كرده اند * وهو في ذلك الحال * وحال آنكه وي در ان حال است ودر بعضي نسخ في تلك الحالة * خاض في الرحمة برجليه * مي درآيد در رحمت بدو پاي خود * كخائض الماء برجليه * همچو درآينده آب بدو پاي خود اينچنين تقرير كرده طيبي معني اين حديث را وكفت بنده ضعيف عصمه الله كه درخاطر چنان خلجان ميكند كه معني اين حديث اين باشد كه اكرچه تكلم بكلام ناس كند نه بانچه ذكر كرده شد از تسبيح وتحميد وتهليل وتكبير مقابل قول او ولا يتكلم الا بسبحان الله الخ با وجود آن او را ثواب است كه مي باشد خائض در درياي رحمت بهر دو پاي خود واسفل بدن خويش از جهت بودن او عامل وعابد باسفل ونمي رسد رحمت تا اعلاي او از جهت بودن او متكلم بغير ذكر خدا وچون تكلم بذكر خدا كند مستغرق ميكردد در درياي رحمت از پا تا سر واز اسفل تا اعلا والله اعلم فافهم وبالله التوفيق * رواه ابن ماجة

* باب الوقوف بعرفة * بدانكه وقوف بعرفه يكي از دو ركن حج است وركن عظيم است چنانكه وارد شده است كه الحج عرفة عرفه اسم مكاني مخصوص است وبمعني زمان كه روز عرفه است نيز آيد واما عرفات بلفظ جمع بمعني مكان آيد فقط وشايد كه جمع باعتبار نواحي واطراف وتعدد محال وقوف است ووجه تسميه بعرفات بجهت تعارف آدم وحوا است درين مكان بعد از هبوط چنانكه مشهور است يا از جهت آنست كه جبرئيل تعليم ميكرد درين مكان ابراهيم خليل را مناسك حج وميكفت عرفت شناختي ابراهيم ميكفت عرفت شناختم يا از جهت آنكه اين مكاني معظم ومشهور است كويا معروف است پيش از تعريف وبعضي كفته اند كه از جهت تعرف عباد درويست بسوي خدا بعبادات وادعيه واين معني اكرچه مشترك است ميان وي وامكنه ديكر وليكن اين مكان عظيمترين مكانها است كه موازي ومعادل نيست اورا هيچ مكاني از امكنه ارضيه پس تسميه كرده شد بدان كذا قيل وبرين وجوه مشتق از معرفت است وبعضي ميكويند كه عرفه مشتق از عرف است بفتح عين وسكون را واكثر استعمال كرده ميشود آن در رايحه خوش وچون در مني بوهاي بد بجهت كندن دنبائح پيدا ميكردد در مقابل آن عرفه كفتند از جهت خالي بودن او ازان روائح ووقوف بعرفه عبارت است از ايستادن در ان وادي اكرچه ساعتي باشد واكرچه درخواب باشد بيكساعت كه درينموضع استاد حاجي شد بعد از ان طواف است چنانكه كذشت

* الفصل الاول * عن محمد بن ابي بكر الثقفي * كه تابعي ثقه است * انه سال انس بن مالك * روايت ميكند كه وي پرسيد انس را * وهما غاديان

من منى الى عرفة * وحال آنكه آن مرد ومير فتند وقت بامداد از منى بعرفه * كيف كنتم تصنعون فى هذا اليوم مع رسول الله * پرسيد چگونه بوديد شما وچه كار ميكرديد وچه ذكر ميكرديد درين روز عرفه بارسول خدا * صلى الله عليه وسلم فقال كان يهل منا المهل فلا ينكر عليه * بود كه تلبيه ميكرد از ما مركه تلبيه كننده بود پس انكار كرده نميشد بر آن * ويكبر المكبر منا فلا ينكر عليه * وتكبير ميگفت هركه تكبير كوينده بود پس انكار كرده نميشد بوى يعنى لازم نبود كه تلبيه كويند اكر تلبيه كويند رواست وليكن گفته اند كه تكبير گفتن رخصت است وسنت آنست كه تلبيه كويند وتكبير روز عرفه مرحاج را سنت نيست سنت آنست كه تا رمى جمرة العقبه تلبيه ميكرده باشند واما تكبير سنت است در پس نماز ها حاج وغير حاج را * متفق عليه * وعن جابر رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نحرت ههنا * روايت است از جابر كه گفت آنحضرت كه نحر كردم من اينجا اشارت بموضعي معين ميكند از منا كه آنحضرت در آنجا نحر كرده ووالآن نيز آن موضع معلوم ومعروف است كه آنرا منحر النبى نامند وتبرك در آنجا عمارتي كرده اند * ومنى كلها منحر * ومنا همه محل نحر است در هر موضعي از منى كه نحر كنند جائز است * فانحروا فى رحالكم * پس نحر كنيد شما در منزلها وجايهاى رخت خود اين را در منى گفت ودر عرفات گفت * ووقفت ههنا وعرفة كلها موقف * ووقوف كردم من اينجا وعرفات همه محل وقوف است ودر مزدلفه كه اورا جمع نيز كويند بفتح جيم بجهت اجتماع آدم وحوا در وىواز دلاف نيز بمعنى قرب واجتماع است گفت * ووقفت ههنا وجمع كلها موقف * ووقوف كردم من اينجا وجمع همه موقف است وشك نيست كه مكان آنحضرت افضل واشرف خواهد بود اما جواز شامل است همه را * رواه مسلم * وعن عائشة رضى الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من يوم اكثر من ان يعتق الله فيه عبدا من النار من يوم عرفة * گفت آنحضرت نيست هيچ روزي بيشتر از روي آزاد كردن خداى تعالى دران روز بنده را از آتش دوزخ از روز عرفه * وانه ليدنو * وبدرستيكه وى تعالى نزديك ميشود برحمت ومغفرت * ثم يباهى بهم الملائكة * پس ترمفاخرت مينمايد ونازش ميكند به بندكان كه حاضرانند دران موقف ملايكه را * فيقول ما اراد هؤلاء * پس ميكويد بملايكه چه ميخواهند اين بندكان من بلفظ استفهام تعجب تا ملايكه اعتراف كنند بفضل بنى آدم و پشيمان شوند از طعني كه در ايشان ميكردند * رواه مسلم

* الفصل الثانى *

* عن عمرو بن عبد الله بن صفوان * تابعى قرشي است ذكر كرده اورا ابن حبان در ثقاة * عن خال له يقال له يزيد بن شيبان * روايت ميكند عبد الله از خالي كه مر اورا سعه گفته ميشود اورا يزيد بن شيبان صحابي است * قال كنا فى موقف لنا بعرفة * گفت يزيد بن شيبان بوديم ما در موقفي كه بود مارا در عرفه در قديم الزمان در عهد جاهليت بميراث از آبا واجداد وقوم ما آنجا وقوف كرده آمده اند * يباعده عمرو من موقف الامام جدا * دوري اندازد اجت يعني وصف ميكرد بعد آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام بسيار دوالبته * فاتانا * پس آمد مارا * ابن مربع الانصارى * بكسر ميم وسكون راو فتح موحده نام او زيد است يا زيد بن عبد الله * فقال انى رسول رسول الله * پس گفت من فرستاده پيغمبر خدايم * صلى الله عليه وسلم اليكم * بسوى شما * يقول لكم قفوا على مشاعركم * ميكويد آنحضرت شمارا وقوف كنيد شما بر مشاعر خود * فانكم على ارث من ارث ابيكم ابراهيم * پس بدرستيكه شما بر ميراثيد از ميراث پدركلان شما كه ابراهيم خليل الله عليه السلام است حاصل معني حديث آنست كه هر قومي وقبيله را از عرب پيش از زمان اسلام موقفي معين بود از عرفات كه در آنجا وقوف ميكردند وموقف قبيله اين يزيد بن شيبان در جاي بود كه بسيار دور بود از موقف آنحضرت كه موقف امام عبارت از آنست پس اينها خواستند كه عرض نمايند كه نزديكتر بايستند با حضرت خود تفرس نمود كه خواهند در خواست پس صحابى را كه ابن مربع ميگفتند برايشان فرستاد كه بجاى خود بايستند واز موقف قديم كه از پدران آمده است ومشاعر ايشان عبارت از انست انتقال نكنند كه عرفات همه موقف است دوري ونزديكي از موقف امام تفاوتي ندارد تا در تنازع وتخالف نيفتند * رواه الترمذى وابو داود والنسائى وابن ماجة * وعن جابر رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال كل عرفة موقف * همه عرفه و هر جزوی موقف است هر جائیکه وقوف کنید صحیح است * وكل منى منحر * و همه منا منحر است در هر جای وی که نحر کنید جائز است * وكل المزدلفة موقف * و همه مزدلفه موقف است * وكل فجاج مكة طريق و منحر * و همه راه های مکه راه و منحر است فجاج بکسر فا جمع فج بفتح راه کشاده میان دو کوه یعنی از هر راه که بمکه درآیند درست است و هر جائیکه در مکه نحر کنند رواست نحر در حرم باید و مکه حرم است لیکن در منی عادت شده است و روز نحر که دهم ذی الحجه است در منی می باشند آنجا قربانی میکنند و در هدای دیگر مثل هدی دم شکر تمتع و نذر و جز آنها اگر در مکه کنند قصوری ندارد و مقصود از تسویهٔ مواضع مذکوره اصل جواز و خروج از عهده است و الا فضیلت موقف آنحضرت و منحر و طریق وی باقی است کما لا یخفی * رواه ابو داود والدارمي * وعن خالد بن هوذة * بفتح ها و سکون واو و ذال معجمه * قال رأيت النبي * گفت دیدم پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم يخطب الناس يوم عرفة * خطبه میکرد مردم را روز عرفه یعنی در عرفات * على بعير قائما في الركابين * بر شتر سوار استاده در هر دو رکاب گویا که این بقصد ارتفاع و حصول قوت در کلام بود تا از دور و نزدیک همه بشنوند * رواه ابو داود * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال خير الدعاء دعاء يوم عرفة * بهترین دعاها دعای روز عرفه است که در عرفات کنند یا هر جا که کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیان است * وخير ما قلت انا والنبيون من قبلي * و بهترین دعا و ذکری که گفتم من و پیغمبران که پیش از من بوده اند اینست * لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير رواه الترمذي وروى مالك عن طلحة بن عبيد الله الى قوله لا شريك له * وعن طلحة بن عبيد الله بن كريز * بفتح کاف و کسر را و سکون مثناة تحتانیه و در آخر زای و عبید الله بلفظ تصغیر التحتیتین واقع شده است در نسخ مشکوة موافق آنچه واقع شده است در بعضی نسخ مصابیح و کاشف ذهبی و بعضی کتب دیگر و صواب عبد الله بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسماء الرجال است تابعی است روایت میکند از وی حمید الطویل و حماد بن سلمه و مالك و جز ایشان و حدیث او مرسل است و طلحة بن عبید الله از عشرهٔ مبشره است و وی طلحة بن عبد الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافه است والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما رئي الشيطان يوما هو فيه اصغر * گفت آنحضرت دیده نشده است شیطان در هیچ روزی که وی در ان روز خردتر باشد * ولا ادحر * بدال و حای مهملتین و ته دورتر و راننده تر * ولا احقر * و نه خوارتر و خوردتر * ولا اغيظ منه * و نه خشم و غصه خورنده تر از خودش * في يوم عرفة * که در روز عرفه می باشد یعنی شیطان همیشه از مشاهدهٔ خیر و خوبی از آدمیان غصه میخورد و خوار میگردد و در روز عرفه از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خواری و غصهٔ وی * وما ذلك الا لما يرى من تنزل الرحمة * و نیست آن راندگی و خواری و غصه و غم شیطان در روز عرفه مگر بجهت چیزی که می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان * وتجاوز الله عن الذنوب العظام * و در گذشتن خدای تعالی از گناهان بزرگ ایشان * الا ما رئي يوم بدر * مگر آنچه دیده شد از خواری و زاری و نزاری شیطان روز بدر که روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام بود در ان روز خواری وی مانند روز عرفه بود یا بیشتر * فانه قد رای جبرئیل یزع الملائكة * پس بدرستی که شیطان بتحقیق دید جبرئیل را در روز بدر که ترتیب میدهد ملائکه را و صفها راست میکند برای جنگ مشرکان و وزع بزای و عین مهمله باز داشتن و منع کردن و لشکر را فراهم آوردن و وزوع بفتح واو سرهنگ و سالار لشکر و باز دارنده * رواه مالك مرسلا وفي شرح السنة بلفظ المصابيح * روایت کرد این حدیث را در شرح سنة بلفظی که در مصابیح مذکور است * وعن جابر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم عرفة ان الله ينزل الى السماء الدنيا * چون می باشد روز عرفه بدرستی که خدای تعالی فرود می آید باسمانی که پایان تر است یعنی قریب میشود برحمت و احسان و کرم * فيباهي بهم الملائكة * پس می نازد باحاجیان فرشتگان را * فيقول انظروا الى عبادي *

پس میکوید وی سبحانه بنکرید بسوی بندکان من * اتونی شعثا غبرا ضاجین * آمده اند درکاه رحمت مرا آرزو لیده موی غبار آلوده فریاد کننده برآرنده آوازها را بتلبیه وذکر وشعث بضم شین جمع اشعث وغبر بضم غین جمع اغبر وضج بضاد معجمه بانك وفریاد کردن * من كل فج عميق * از هر راه کشاده دور رود را * اشهدكم اني قد غفرت لهم * کواه میکیرم شما را بر اینکه بدرستی که من آمرزیدم ایشانرا * فيقول الملائكة يا رب فلان كان برهق * پس میکویند فرشتکان ای پروردکار فلان کس از میان این حاضران می بود که نسبت برهق کرده میشد ورهق بدی کردن وارتکاب محارم کردن وظلم کردن * وفلان وفلانة * وفلان مرد وفلان زن چنین وچنان اند * قال * کفت آنحضرت * يقول الله * میکوید خدای * عز وجل قد غفرت لهم * بتحقیق آمرزیدم مرایشانرا * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فما من يوم اكثر عتيقا من النار من يوم عرفة * کفت آنحضرت پس نیست هیچ روزی بیشتر از روی آزاد شدن در روی از آتش دوزخ از روز عرفه * رواه في شرح السنة

* الفصل الثالث * عن عايشة رضى الله عنها قالت كان قريش ومن دان دينها * کفت عایشه بودند قریش وکسانی که کرفته بودند دین قریش را وتابع ایشان بودند * يقفون بالمزدلفة * وقوف میکردند بمزدلفه از جهت ترفع وتفوق برمردم ومیکفتند ما اهل الله وساکنان حرم اوئیم بیرون نمی آئیم از حرم ومزدلفه حرم است وعرفات حل * وكانوا يسمون الحمس * وبودند قریش که نام کرده میشدند حمس بضم حا وسکون سین مهمله جمع احمس بمعنی شجاع از حماسه بمعنی شدت وشجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای ایشان بحمساء که نام کعبه است زیرا که سنکهای او سیاه اند مائل بسفیدی وآن سخت می باشد * فكان سائر العرب يقفون بعرفة * پس بودند باقی عرب که وقوف میکردند بعرفه * فلما جاء الاسلام امر الله نبيه * پس هنکامی که آمد دین اسلام امر کرد خدای تعالی مر پیغمبر خود را * صلى الله عليه وسلم ان ياتي عرفات * که بیاید عرفات را * فيقف بها * پس وقوف کند در وی * ثم يفيض منها * پستر براند وسیر کند بشتابی از وی یفیض بضم یا از افاضت رفتن اشك وآب بکثرت وبیکبار روان شدن از عرفات * فذلك قوله تعالى * پس آنست معنی قول خدای تعالی * ثم افيضوا من حيث افاض الناس * پستر روان شوید وبراثید از انجا که روان میشوند ومیرانند مردم این خطاب برای قریش است ولازم می آید از این امر مر مسلمانانرا نیز * متفق عليه * وعن عباس ابن مرداس * صحابیست از مولفة القلوب اسلام آورده پیش از فتح باندك زمانی ونیکو شد اسلام وی وشریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با پانصد کس از قوم خود وی از جماعه است که حرام کرده بودند خمر را بر نفس خود در جاهلیت * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از وی که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم * دعا لامته عشية عرفة بالمغفرة * دعا کرد مر امت خود را در شبانکاه روز عرفه بآمرزیده شدن کناهان مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق است واول ظاهر تر است * فاجيب اني قد غفرت لهم ما خلا المظالم * پس اجابت کرده شد وقبول کرده شد دعای آنحضرت باین طریق که بدرستی که من بتحقیق آمرزیدم مر ایشانرا همه کناهانرا جز مظالم که مراد بان حقوق عباد است جمع مظلمه بکسر لام وفتح آن وبعضی فتح را منکر اند وبعضی ضم را نیز تجویز کرده اند ومظالم عامتر است که در مال باشد یا در عرض * فاني آخذ للمظلوم منه * پس بدرستی که من کیرنده ام در بدل البته از برای مظلوم حق او را واین قسم از کناهانرا نمی بخشم واخذ بلفظ متکلم نیز روایت است * قال اي رب ان شئت اعطيت المظلوم من الجنة * کفت آنحضرت ای پروردکار من اکر میخواهی میدهی مر مظلوم را از نعیم بهشت یعنی در بدل حق وی که ظالم کرفته است * وغفرت للظالم * ومی آمرزی مر ظالم را * فلم يجب عشيته * پس اجابت کرده نشد وقبول کرده نشد دعای آنحضرت در شبانکاه عرفه * فلما اصبح بالمزدلفة * پس هنکامی که صبح کرد آنحضرت بمزدلفه * اعاد الدعاء * باز کرد دعا را * فاجيب الى ما سأل * پس اجابت کرده شد آنحضرت بسوی چیزی که سوال کرد وقبول افتاد دعای آنحضرت در آمرزیده شدن تمامه کناهان اکرچه مظالم باشند * قال فضحك رسول الله * کفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا * صلى

علیه وسلم او قال تبسم * یا گفت راوی بجای ضحک تبسم * فقال له ابوبکر و عمر * پس گفتند مر آنحضرت را ابوبکر و عمر
* بابي انت وامي ان هذه الساعة ما كنت تضحك فيها * پدر و مادر من فدای تو باد بدرستی که این ساعتی است که نبودی
تو که خنده میکردی در وی یعنی شان و مقتضای حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این
تاویل از برای آن میکنم که ابوبکر و عمر آنحضرت را هرگز پیش ازین در مزدلفه ندیده بودند تا بگویند که نبودی تو که خنده
میکردی درین ساعت * فما الذي اضحكك اضحك الله سنك * پس چه چیز خندانید ترا همیشه بخنداند خدای تعالی دندان
ترا کنایت است از شادی و خوشحالی * قال * گفت آنحضرت * ان عدو الله ابليس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب
دعائي وغفر لامتي * بدرستیکه دشمن خدا که ابلیس است هنگامیکه دانست که خدای تعالی بتحقیق قبول کرد دعای
مرا و بیامرزید مر امت مرا * اخذ التراب فجعل يحثوه على رأسه * گرفت خاک را پس گشت که می انداخت و می ریخت
خاک را بر سر خود * ويدعو بالويل والثبور * و دعا میکند بویل و ثبور هلاک و میگوید یا ویلاه و یا ثبوراه و ویل بمعنی
رسوائی و سختی و ثبور بمعنی هلاک و در قاموس گفته که ویل بمعنی حلول شر است و ثبور بثا بمعنی فضیحت و گفته اند
که ویل نام وادی است در دوزخ * فاضحكني ما رأيت من جزعه * پس در خنده آورد مرا چیزی که دیدم من از بی صبری
و ناله و فریاد او * رواه ابن ماجة وروى البيهقي في كتاب البعث والنشور * بدانکه از این حدیث معلوم میگردد که حج
مکفر مظالم نیز میشود و طبرانی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از وفای حقوق و بیهقی گفته
که مر این حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و الا پس قول حق سبحانه ويغفر ما دون ذلك كافي است
و ظلم داخل در مادون شرک است و در مواهب لدنیه میگوید که ترمذی گفته است که آنچه در حدیث صحیح آمده
است که کسی که حج کند و رفث نکند و فسق نورزد بیرون آید از گناهان هم چو روزی که زائیده است او را مادر و مخصوص
است بمعاصی متعلقه بحقوق الله نه حقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط نمیگردد نفس حقوق پس کسیکه بر ذمه
او نماز یا کفارت است و مانند آن از حقوق الله ساقط نمیگردد زیرا که آن حقوق است نه ذنوب ذنب نیست مگر
تاخیر وی پس نفس تاخیر وی ساقط میگردد بحج نه آن حقوق بانفسها پس حج مبرور ساقط میگرداند اثم مخالفت را نه
حقوق و ابن تیمیه که از مشاهیر علمای محدثین است گفته کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگرداند چیزی را که واجب
است بروی از حقوق خدا هم چو نماز که بر ذمه او است مثلا توبه داده شود او را ازین قول او اگر توبه نکند قتل کرده شود
و ساقط نمیگردد حق آدمی بحج اجماعا انتهى و درین کلام از تشدید و تضییق چیزیست که مخفی نیست و مشهور آنست که
حقوق الله مغفور است بحج و در حقوق عباد خلاف است و جمهور برانند که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم است
والله اعلم

* باب الدفع من عرفة والمزدلفة *

باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن
از عرفه و مزدلفه ظاهر آنست که بجای دفع افاضه گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن
است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر بدفع بجهت آن کردند که
چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را بعضی دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در
احادیث فصول سابقه معلوم شد اینجا بیان کیفیت آن میکند

* الفصل الاول *

عن هشام بن عروة * تابعی است مدنی پدرش * عن ابيه قال * روایت میکند از پدر خود که گفت * سئل اسامة بن زيد كيف كان
رسول الله * پرسیده شد اسامه بن زید را که چگونه بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يسير في حجة الوداع حين دفع *
چه کیفیت سیر میکرد در حجة وداع هنگامی که برگشت از عرفات * قال * گفت اسامه * كان يسير العنق * بود آنحضرت که
سیر میکرد شتاب و عنق بفتحتین سیر سریع و بعضی گفته اند میان آهستگی و شتابی زیاده بر مشی و بعضی گفته گام کشاده
نهادن * فاذا وجد فجوة نص * پس چون می یافت فرجه تیزتر میرفت في الصراح فجوة بفتح فا و سكون جيم قوله تعالى

في قتة صاحب الكشف وهم في فجوة منه والنص بصاد مهملة سير شديد بيا نوق عنق ولي الصراح نص تيك راندن نص ناقته ميكويند رفتن كه برآمد نهايت آنچه درو است از سير واصل وي استقصا و رسيدن نهايت چيز يست * متفق عليه * وعن ابن عباس رضي الله عنهما انه دفع مع النبي صلى الله عليه وسلم يوم عرفة * روايت است از ابن عباس كه وي دفع كرد و بيرون آمد همراه آنحضرت روز عرفه * فسمع النبي صلى الله عليه وسلم وراءه زجرا شديدا وضربا للابل * پس شنيد آنحضرت در پس خود منع سخت وزدن مرشترا نرا كه مردم مبالغه ميكردند در تيز راندن و شتاب رفتن و اضطراب مى نمودند * فاشار بسوطه اليهم * پس اشارت كرد آنحضرت بتازيانه خود بسوي مردم * وقال * و گفت * ايها الناس عليكم بالسكينة * اي مردمان برشما باد كه امستكى و آرام و وقار ورزيد * فان البر ليس بالايضاع * زيرا كه نيكى كردن و ثواب يافتن در باب حج وجزان نيست به تيز راندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن و شتابي كردن بلكه باجتناب از محرمات و مكروهات نمودن و ازرفث و فسوق و دربودن * رواه البخاري * وعنه ان اسامة بن زيد كان ردف النبي صلى الله عليه وسلم من عرفة الى المزدلفة * وهم از ابن عباس است كه اسامة بن زيد بود سوار رديف آنحضرت در رسوا رشدن از عرفه بسوي مزدلفه * ثم اردف الفضل من المزدلفة الى منى * پس ترسوار كرد آنحضرت در پس خود فضل بن عباس را در سوار شدن كه از اولاد عباس بود از مزدلفه بسوي منى * فكلاهما قال لم يزل النبي صلى الله عليه وسلم * پس هردو يعني اسامه و فضل گفتند و روايت كردند كه هميشه بود پيغمبر صلى الله عليه وسلم * يلبي حتى رمى جمرة العقبة * تلبيه ميكرد تا آنكه رمى كرد جمرة عقبه در روز نحر و بعد از رمي تلبيه تمام كرد و نزد جمرة العقبة در حديث سابق گذشت و در باب رمي الجمار نيز بيايد * متفق عليه * وعن ابن عمر رض قال جمع النبي صلى الله عليه وسلم المغرب والعشا بجمع * گفت ابن عمر جمع كرد آنحضرت نماز مغرب و عشا هردو را در يك وقت كه وقت عشا است بگزارد در مزدلفه و جمع نام مزدلفه است چنانكه گذشت * كل واحد منهما باقامة * گزارد هريكي ازين دو نماز را با قامت يعني هريكي را تكبير جدا برآورد و اگرچه اذان يكي بود چنانكه در فصل اول از باب حجة الوداع گذشت * ولم يسبح بينهما * و نگزارد نماز نفل ميان اين دو نماز * ولا على اثر كل واحدة منهما * و نه در پي هريكي از اينها يعني نماز نفل اصلا نگزارد نه راتبهٔ مغرب و نه عشا * رواه البخاري * وعن عبد الله بن مسعود رض قال ما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى صلوة الا لميقاتها * گفت ابن مسعود نديدم من پيغمبر خدا را كه گزارد هيچ نماز را مگر در وقتش * الا صلوتين صلوة المغرب والعشاء بجمع * مگر دو نماز را كه مغرب و عشا باشد در مزدلفه از اينجا معلوم شد كه جمع ميان صلوة كه در سفر روايت ميكنند بران وجهي كه شافعيه فهميده اند محل سخن است و آنكه جمع ميان ظهر و عصر در روز عرفه نگفت از جهت شهرت امر او است * وصلى الفجر يومئذ قبل ميقاتها * و بگزارد نماز بامداد را در روز مزدلفه پيش از وقت وي يعني وقت معتاد وي كه هميشه ميگزارد و در تاريكي گزارد چنانكه مردم در شك و شبه بودند كه وقت شده است يا نه و فجر طلوع كرده يا نه و آنحضرت صلى الله عليه وسلم دريافت بنور وحي يا بمزيد علمي كه داشت و حديثي ديگر در صحيح بخاري هم از ابن مسعود آمده كه مفسر اين حديث است و مصرح است با آنكه بعد از طلوع فجر گزارد نه پيش از وي و در بعضي روايات بخاري هم از ابن مسعود رض آمده كه وي گزارد نماز فجر را بمزدلفه بعد از طلوع فجر و گفت كه گزارد آنحضرت نماز فجر را درين ساعت و بعضي توهم كرده اند كه پيش از دخول وقت گزارد و اين خطا است و مخالف اجماع * متفق عليه * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال انا ممن قدم النبي صلى الله عليه وسلم ليلة المزدلفة في ضعفة اهله * گفت ابن عباس من از جمله كساني بودم كه پيش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعيفان اهل و عيال خود از نساء و اطفال چنانكه در احاديث بيايد و خود بعد از اسفار فجر پيش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت اينست و اين جماعه را درشب فرستاد و فرمود كه رمي جمرة العقبه نكنيد مگر بعد از برآمدن آفتاب چنانكه هم در حديث ابن عباس بيايد و قول امام ابي حنيفه همين است و در بعضي احاديث مطلق آمده كه برويد و رمي جمره العقبه بكنيد و نظر باين اطلاق امام شافعي

و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعدهٔ مستمرهٔ شافعیه آنست که مطلق را
حمل بر مقید میکردند والله اعلم * متفق عليه * وعن الفضل بن عباس وكان رديف رسول الله صلى الله عليه وسلم *
روایت است از فضل و بود رديف پس آنحضرت نشیننده بر ناقه * انه قال في عشية عرفة وغداة جمع للناس حين دفعوا *
که آنحضرت گفت در شبانگاه عرفه و بامداد مزدلفه مردم را هنگامی که تیز راندند و دفع و زجر و ضرب بسیار کردند *
عليكم بالسكينة * بر شما باد ای مردم که قرار و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزید * وهو كاف ناقته * وحال آنکه
آنحضرت باز دارنده بود ناقهٔ خود را از تیز رفتن کاف بتشدید فا از کف بمعنی باز داشتن * حتى دخل محسرا * تا آنکه
در آمد در وادی محسر را بسین مکسورهٔ مشدده * وهو من منى * و این وادی محسر از منا است و بعضی میگویند از
مزدلفه است و تحقیق آنست که برزخ است میان هر دو چنانکه گذشت * قال عليكم بحصى الخذف الذي يرمى
به الجمرة * گفت آنحضرت بر شما باد که بر دارید سنگریزه ها را ازین وادی مانند سنگریزهٔ خذف که رمی کرده میشود
بان جمره و سابقه بیان حصی الخذف گذشت ظاهر این حدیث آنست که سنگریزه ها از راه برداشته اند و بعضی روایات
آمده که از مزدلفه برداشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضعی که بر دارند جایز است
مگر آن جمرات که بوی رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل جواز باقی است لیکن
خلاف اولی و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بر دارند که برای رمی جمرة العقبه امروز بکار خواهند
برد یا هفتاد که هفت امروز خواهند انداخت و شصت و سه برای روزهای دیگر * وقال لم يزل رسول الله * و گفت فضل
ابن عباس همیشه بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يلبي * تلبیه میگفت * حتى رمى جمرة العقبة * بعد از رمی جمره
از تلبیه باز ماند * رواه مسلم * وعن جابر قال افاض النبي صلى الله عليه وسلم من جمع وعليه السكينة * افاضه
کرد یعنی روان شد آنحضرت از مزدلفه و حال آنکه بود بروی قرار و آرام * وامرهم بالسكينة * و امر کرد مردم را نیز
بسکینه و آهستگی * واوضع في وادي محسر * و تیز راند در وادی محسر بیان این سابقا گذشت * وامرهم بان يرموا
بمثل حصى الخذف * و امر کرد مردم را که رمی کنند بمانند سنگریزهٔ خذف که مقدار نخود یا مقدار پشک باشد چنانکه
گذشت * وقال لعلي لا اراكم بعد عامي هذا * و گفت آنحضرت با صحاب شاید که من نه بینم شما را بعد ازین سال یعنی
پس بیاموزید احکام دین را و ازین جهت این حج را حجة الوداع گویند که آنحضرت تعلیم کرد احکام را و وداع کرد
یاران او مؤلف میگوید که * لم اجد هذا الحديث في الصحيحين * نیافتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و
صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت میکند بر وجود آن در صحیحین * الا في جامع الترمذي *
مگر در جامع ترمذی آنرا یافتم * مع تقديم وتاخير * با تقدیم بعضی الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که
در فصل ثانی ذکر کرده میشد

الفصل الثاني

* عن محمد بن قيس بن مخرمة * بفتح میم و سکون خای معجمه
و فتح راو میم تابعی ثقه است * قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان اهل الجاهلية كانوا يدفعون من عرفة حين
تكون الشمس كانها عمائم الرجال في وجوههم * خطبه خواند آنحضرت پس گفت بدرستی که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند
از عرفه تا آنکه می بود آفتاب گویا که وی دستارهای مردان است در رویهای ایشان * قبل ان تغرب * یعنی پیش از آن
که فرو رود آفتاب طیبی در بیان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزی را که می افتد از نور آفتاب هنگامی
که نزدیک میشود بافق بعمامه زیرا که نور آفتاب می درخشد در روی مردان مانند درخشیدن بیاض عمامه انتهى و
بعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامی که غائب میگردد نصف گویا عمامه است بر سر کوه زیرا که شکل عمامه نصف کرده است
* ومن المزدلفة بعد ان تطلع الشمس حين تكون كانها عمائم الرجال في وجوههم * و روان میشدند از مزدلفه بعد از طلوع کردن
آفتاب هنگامی که میشد آفتاب گویا که عمامهٔ مردان است در روی ایشان * وانا لا ندفع من عرفة حتى تغرب الشمس

وبدرستی که ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب * وندفع من المزدلفة * وروان شويم ازمزدلفه * قبل
طلوع الشمس * پیش از آنکه طلوع کند آفتاب * هدينا مخالف لهدي عبدة الاوثان * سيرت وروش ما يان مخالف
است مرسيرت پرستندگان بتانرا * والشرك * ومخالف است سيرت شرك را يعني اهل شرك را * رواه البيهقي في شعب
الايمان وقال فيه * وگفته است بيهقي درو * خطبنا وساقه نحوه * وراند اين حديث را وذكر كرده مانند حديثي
كه گذشت يعني مختلف است وبعضي الفاظ در اصل كتاب اينجا بياض است واين عبارت را جزري نوشته ودر تخريج
ابن حجر اخرجه البيهقي من حديث مسور بن مخرمة نحوه * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قدمنا رسول الله صلي الله
عليه وسلم ليلة المزدلفة * پيش فرستاد مارا آنحضرت در شب مزدلفه * اغيلمة بني عبد المطلب * ماكه كودكان عبد المطلبيه
باشيم * على حمرات * بر خران * فجعل يلطخ افخاذنا * پس گشت آنحضرت كه ميزد بكف دست رانهاي مارا بروجه تلطف
وروداع في الصراح لطخ بطا وحا مهملتين بكف دست بر پشت زدن كسي را نرم نرم * ويقول * وميگفت * ابيني * بضم
همزه وفتح موحده وسكون تحتانيه وكسر نون وفتح ياي مشدده اي پسركان من در تصحيح اين لفظ سخن بسيار است در
شرح بيان كرده ايم * لا ترموا الجمرة حتى تطلع الشمس * رمي نكنيد جمره را تا آنكه طلوع كند آفتاب وقت مستحب براي
رمي نزد ما اينست تا وقت زوال وبعد از طلوع فجر نيز جائز است وليكن اساءتي دارد ونزد شافعي واحمد در روايتي پيش
از طلوع فجر هم روا هست بي اساءت بشرطي كه بعد از نصف ليل باشد * رواه ابوداود والنسائي وابن ماجة * وعن عايشة رضي
الله عنها قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم بام سلمة ليلة النحر * گفت عايشه فرستاد آنحضرت ام سلمه را در شب
نحر * فرمت الجمرة قبل الفجر * پس رمي كرد جمره را پيش از فجر * ثم مضت فافاضت * پس رفت ام سلمه پس طواف
افاضه كرد * وكان ذلك اليوم اليوم الذي يكون رسول الله صلى الله عليه وسلم عندها * وبود آن روزي كه مي بود آنحضرت نزد ام
سلمه يعني روز نوبت او بود گويا اين اشارت است بسبب استعجال وي در رمي وافاضت والله اعلم وگفته اند كه اين رخصتي
بود خاص بام سلمه ودر رخصت بعد مقال است وبعضي علما حديث منكر انداند * رواه ابوداود * ودر فرستادن ام
حبيبه وسوده نيز احاديث آمده وظاهر آنست كه همه را فرستاده بود * وعن ابن عباس رض قال يلبي المقيم او المعتمر
حتى يستلم الحجر * تلبيه ميكند مقيم يا معتمر تا آنكه استلام حجر ميكند وشروع در طواف مي نمايد وكلمة او براي شك راويست ومراد
بمقيم كسي است كه اقامت بمكه كرده است وعمره بجا مي آرد پس مراد بمعتمر ومقيم يكي مي افتد ومقصود آنست كه در عمره
قطع تلبيه نزد استلام حجر ميكنند چنانچه در حج برمي جمرة العقبه مي نمايند * رواه ابوداود * روايت كرده است اين حديث
را ابوداود يعني مرفوعا بآنحضرت * وقال * وگفته است * وروي موقوفا على ابن عباس * وروايت كرده شده است موقوف برابن
عباس وليكن اين موقوف در حكم مرفوع خواهد بود * الفصل الثالث * عن يعقوب بن عاصم بن عروة انه سمع الشريد *
روايت است از يعقوب بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفي تابعي ثقه است كه وي شنيد شريد را بفتح شين معجمه وكسر را
وسكون تحتانيه ودال مهمله در آخر كه از صحابه است ووي نيز ثقفي است وبعضي گفته اند از حضرموت است * يقول *
ميگفت شريد * افضت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم * افاضه كردم از عرفات همراه آنحضرت * فما مست قدماه الارض
حتى اتى جمعا * پس نسود پايهاي آنحضرت زمين را تا آنكه آمد مزدلفه را مقصود آنست كه در تمام راه سوار رفت وپياده
نرفت نه آنكه اصلا فرود نيامد الا در مكه ودر حديث بخاري از حديث اسامه آمده است كه در راه بجانب شعب رفته
نزول كرد ووضو ساخت پس اسامه گفت الصلوة يا رسول الله فرمود كه نماز در پيش تست يعني در مزدلفه است * رواه ابوداود
* وعن ابن شهاب * از مشاهير تابعين است زهري كه گويند او است * قال اخبرني سالم ان الحجاج بن يوسف عام نزل بابن
الزبير * گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عبد الله بن عمر كه حجاج بن يوسف ثقفي ظالم مشهور در سالي كه فرود
آمد بمكه بجنگ عبد الله بن الزبير از جانب عبد الملك بن مروان وحج كرد * سأل عبد الله كيف تصنع في الموقف يوم عرفة *

پرسيد از عبد الله بن عمر كه چگونه كنيم نماز را روز عرفه * فقال سالم * پس گفت سالم كه پسر عبد الله بن عمر است حجاج را
* ان كنت تريد السنة فهجر بالصلوة يوم عرفة * اگر هستي تو كه ميخواهي سنت را پس تهجير كن بنماز و در نيم روز يعني
روز عرفه و هجر و هاجره سختي گرمي در نيم روز و تهجير و اهجار ميز كردن در نيم روز * فقال عبد الله بن عمر صدق *
پس گفت ابن عمر راست گفت سالم * انهم كانوا يجمعون بين الظهر و العصر في السنة * بدرستي كه ايشان يعني اصحاب
آنحضرت بودند كه جمع ميكردند ميان نماز پيشين و ديگر از جهت سنت و در روايتي آمده است كه گفت ابن عمر راست
و درست نام كرده است او را ما در او سالم يعني كلمهٔ حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از مداهنت در پيش اينچنين ظالمي
* نقلت لسالم * زهري ميگويد پس گفتم مر سالم را ابن عمر فعل صحابه نقل كرد * افعل ذلك رسول الله * ايا كرد آنرا پيغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم فقال سالم * پس گفت سالم * وهل يتبعون في ذلك الا سنته * و ايا هست كه پيروي ميكردند در ان يعني
در تهجير و كذاردن نماز در نيم روز مگر سنت پيغمبر را صلى الله عليه وسلم * رواه البخاري * باب رمي الجمار *

جمار در اصل بمعني سنگهاي خرد مي آيد و جمار حج نام سنگريزه ها است كه رمي كرده ميشود و آن مواضع را كه آنجا رمي ميكنند
جمرات ميگويند بجهت رمي جمار در آن يا بجهت آنكه محل اجتماع حصا است و جمر بمعني جمع مي آيد و بعضي گويند كه اجمار
بمعني اسراع است يعني شتابي كردن آمده است كه آدم عليه السلام رمي كرد ابليس را بمنا پس بگريخت
ابليس از پيش وي بشتابي * الفصل الاول * عن جابر رضي الله عنه قال رايت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يرمي على راحلته يوم النحر * گفت جابر ديدم من آنحضرت را كه رمي ميكرد سواره
بر شتر خود در روز نحر * ويقول لتاخذوا مناسككم * و ميگويد بايد كه بگيريد و بياموزيد مناسك خود را و مناسك در اصل بمعني
عبادات است و اكثر اطلاق وي در اعمال و عبادات حج است و درين كلام اشارتي بعد از سواري هم هست كه تا همه به بينند
و ديابند * فاني لا ادري لعلي لا احج بعد حجتي هذه * زيرا كه بدرستي كه من درنمي يابم شايد كه حج نكنم بعد از حج
من كه اين است * رواه مسلم * و درين حديث دليل است بر جواز رمي سواره و در هدايه گفته است كه هر رمي كه بعد از وي
رمي است چنانكه رمي جمرات ديگر غير جمرة العقبه افضل آنست كه پياده كنند زيرا كه بعد از وي ايستادن و دعا
كردن و تضرع نمودن است و حالت مشي اقرب است بتضرع و بيان افضليت مرويست از ابي يوسف حكايت كرده
شده است از ابراهيم بن جراح كه گفت در آمدم بر ابي يوسف در مرض موت وي پس بكشاد چشم خود را و گفت رمي
سواره فاضلتر است يا پياده گفتم پياده فاضلتر است گفت خطا كردي پس گفتم سواره فاضلتر است گفت خطا كردي
بعد از ان گفت هر رمي كه بعد از وي ايستادن است پياده فاضلتر است و آنكه بعد از وي ايستادن
نيست سواره فاضلتر است پس برخاستم از وي تا در خانه رسيده بودم كه آواز موت وي برخاست پس تعجب كردم
و حيران شدم از حرص وي بر علم در مثل اين حالت رحمة الله عليه و آنچه در احاديث صحيحه آمده آنست
كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم رمي جمرهٔ عقبه كرد روز نحر سواره و در روزهاي ديگر رمي كرد پياده در كل * وعنه قال
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم رمى الجمرة بمثل حصى الخذف * وهم از جابر است كه گفت ديدم آنحضرت را
كه رمي جمره ميكرد در مانند حصى خذف شرح اين گذشت در باب حجة الوداع * رواه مسلم * وعنه رمى رسول الله
صلى الله عليه وسلم الجمرة يوم النحر ضحى * وهم از جابر است كه رمي كرد آنحضرت جمره را روز نحر وقت چاشت * واما
بعد ذلك فاذا زالت الشمس * و اما بعد از روز نحر در سه روز ديگر پس وقتي كرد كه بر گشت آفتاب چنانكه بيان آن بيايد
* متفق عليه * وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه انه انتهى الى الجمرة الكبرى * روايت است از ابن مسعود كه وي برسيد
بجمرهٔ كبري كه در جانب مسجد خيف است * فجعل البيت عن يساره ومنى عن يمينه * پس كرد انيد خانهٔ كعبه را بجانب
دست چپ خود و گردانيد منا را از جانب دست راست خود * ورمى بسبع حصيات * و انداخت هفت سنگريزه را * يكبر مع كل

حصاة * تکبیر میگفت باهر سنگریزه * ثم قال * پستر گفت ابن مسعود * هکذا رمی الذی انزلت علیه سورة البقرة * اینچنین
زد آنکسی که فرود آورده شده است بروی سورة بقره عبارت است از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم وتخصیص سورهٔ بقره بجهت آنست که دروی مناسک حج مذکور است یا مقصود انزال قرآن است و سورهٔ بقره
اطول وارفع سورهٔ قرآنی است چنانکه در حدیث واقع شده است که لکل شیء سنام وسنام القرآن سورة البقرة * متفق علیه
* وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاستجمار تو * بفتح مثناة و تشدید واو بمعنی فرد وطاق ومراد باستجمار مسح
کردن بجمار است در استنجا از غائط یعنی سنت در پاک کردن موضع استنجاء آن است که بسه کلوخ وسنگ کنند وشرح
این در کتاب الطهارة در باب آداب الخلاء گذشت وبعضی گفته اند بخور مراد است که در مجمره می سوزند یعنی سه قطعه
از عود مثلا بگیرند یا سه بار بکردانند * ورمی الجمار تو * واند اختن سنگریزها در حج نیز طاق است که هفت سنگریزه
می اندازند ودر بعضی روایات رمی جمار مذکور نیست ومراد باستجمار همین است * والسعی بین الصفا والمروة تو *
وسعی در میان صفا ومروه نیز هفت بار است * والطواف تو * وگشتن گرد کعبه نیز هفت بار است * واذا استجمر احدکم
فلیستجمر بتو * وچون استجمار کند یکی از شما باید که استجمار کند بطاق تکریر برای تاکید است مرحکم سابق را بجهت اهتمام
ومبالغه در رعایت تثلیث * رواه مسلم * الفصل الثانی * عن قدامة * بضم قاف وتخفیف دال * بن عبد الله
بن عمار * بفتح عین وتشدید میم صحابی است قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه وشهرت نکرد بمدینه * قال
رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقة صهباء * گفت دیدم آنحضرت راکه رمی میکرد جمره را
روز نحر بر شتر ماده سفید موی که سرهای موی وی سرخ بود فی الصراح اصهب شتری که سفیدی وی با سرخی آمیخته بود
با این نوع که بالای پشم وی سرخ بود ودرون وی سفید * لیس ضرب ولا طرد * ونبود زدن وبه راندن یعنی مردم را
از پیش می رانده باشند ومیزده باشند چنانکه پیش ملوک وامراء میکنند * ولیس قیل الیک الیک * ونبود گفتن یکسو شو
ود ورشو قیل بمعنی قول است * رواه الشافعی والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی * وعن عائشة رضی الله عنها
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الجمار والسعی بین الصفا والمروة لاقامة ذکر الله * فرمود آنحضرت
مشروع کرده نشده است انداختن سنگریزه ها ودویدن میان صفا ومروه مگر برای یاد کردن خدای تعالی چون
افعال حج اکثر از ان قبیل بود که در عقل نمی آید اسرار آن ودرک نمیکند معنی عبارت در ان خصوصا سنگریزها بکیفیت
مخصوص انداختن وازین جا تا انجا دویدن که این امور تعبدی محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این امور از
برای اقامت ذکر خدا ویاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان بانچه مقارن آنهاست از ادعیه واذکار اگرچه ظاهر
نزد عقل شما ندرآید یا آنکه عاقل اگر تفکر کند در سعی ورمی مثلا متحیر میشود وفهم نمیکند مگر از ان تعبد محض می یابد و
عقل خود را معزول ومضمحل می شمارد ونمی بیند مگر امر شارع را ویاد نمی آرد ماسوای حق را واین قسمی از انواع است
که اخص انواع ذکر حقیقی است واین باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آنحضرت ووجود وقوف آنحضرت در ان
اماکن وموافقت واتباع وموافقت وی صلی الله علیه وسلم ورسیدن دهان ودست وپای در انجاکه وی نهاده لذت و
نورانیت وذوق وحالت می بخشد واثرها وذوقها در باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عرف من ذاق
ذوق این می نشناسی بخدا تانچشی اللهم ارزقنا واذقنا * رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا
حدیث حسن صحیح * وعنها قالت قلنا * وهم از عایشه است که گفت گفتیم ما اهل بیت * یارسول الله الا نبنی لك بناء یظلك بمنی *
آیا نه برآریم برای تو بنای وخانهٔ که سایه کند ترا بمنا * قال لا * گفت آنحضرت بنا نکنید درمنا خانه * منی مناخ من سبق *
منا جای فرود آمدن ونشستن کسی است که پیشی کرده وپیشتر آنجا رسیده مناخ در اصل لغت جای نشستن شتر است و
مراد اینجا منزل است یعنی منا جای نیست که مخصوص بکسی باشد جای عبادت است اگر در آنجا بنا ها کنند تنگ گردد جای

بربند كان خدا اين توجيه شافعيه است ونزد ما وجه نهى آنست كه زمين حرم وقف است زيرا كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فتح كرد مكه را ووقف كرد ابد زمين حرم را پس مالك نشود آنرا هيچ يكى والآن عربان جاها ساخته وبناها بنا كرده اند وعمارتهاى عالي بنانموده كه كسى را مجال نيست كه در ان تواند نشست حكايتى از حضرت شيخ اجل اكرم عبد الوهاب متقي ياد مى آمد رحمة الله عليه كه خادمان ايشان جاى بكرا درمنا گرفته ومتعين ساخته بودند چنانكه الآن عادت است قاضي صالح مندى مدنى كه مرد صالح وعالم وفاضل بود آنجا آمد ونشست خادمان آن حضرت شيخ آمده گفتند كه قاضى صالح آمده از ما بزور آنجا را گرفته نشسته است فرمودند تعرض نكنيد وبگذاريد وچند طبق از فواكه طعام مهيا ساخته نزد قاضي صالح فرستادند وفرمودند با يشان عرض كنيد كه ملازمان خوب كردند كه اينجا آمده نشستند جاى شما است غايت آنچه مقتضاى حسن خلق ومباسطت است كار فرمودند * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي *

* الفصل الثالث * عن نافع قال ان ابن عمر كان يقف عند الجمرتين الاوليين * گفت نافع كه ابن عمر بود كه مى ايستاد نزد دو جمرهٔ اول يعنى بعد از رمى * وقوفا طويلا * ايستادنى دراز يعنى بسيار مى ايستاد * يكبر الله * تكبير ميگفت خدا را * ويسبحه * وتسبيح ميكرد حق تعالى را * ويحمده * وحمد ميگفت او را الحمد بتخفيف وتشديد هر دو روايت است * ويدعو الله * ودعا ميكرد خدا را بسيار ايستادن درين دو مقام ودعا كردن وتضرع نمودن مستحب ومسنون است وگفته اند مقدار قراءت سورهٔ بقره مى بايد ايستاد وبعضى از غرباى متعطش زلال رحمت چندان ايستاده اند كه پايهاى ايشان آماسيده شده وبالله التوفيق * ولا يقف عند جمرة العقبة * ونمى ايستاد بعد از رمي نزد جمرهٔ عقبه در روز نحر ونه در ايام ديگر ودر باب يوم نحر بيايد كه گفت ابن عمر هم چنين ديده ام پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم وعقبه راه بر آمدن بر كوه واين جمره در پايان كوه واقع شده است ووجه عدم وقوف نزد اين جمرهٔ عقبه وطول وقوف نزد دو جمرهٔ ديگر هما نجا مذكور كرده ان شاء الله تعالى * رواه مالك

* باب الهدي *

بفتح وسكون وبفتح وكسر وتشديد هر دو آمده اول لغت اهل حجاز ولغت قرآن است وثانى لغت بنى تميم وهر دو قراءت است وواحد هردو هديه وهديه است ووى چيزيست كه فرستاده ميشود از چهار پايها بمكه تا ذبح كرده شود وگاهى بر مطلق ابل نيز اطلاق مى يابد ووجه تسميه بهدى آنست كه بنده هديه ميفرستد بجناب حق وتقرب مىجويد نزد وى بدان وهدى از ابل وبقر جائز است باتفاق ودر غنم خلاف است ونزد ما جائز است وجائز نيست در هدايا مگر آنچه جائز است در ضحايا

* الفصل الاول * عن ابن عباس قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر بذي الحليفة * گفت ابن عباس گزارد آنحضرت نماز پيشين را در وقتى كه بر آمد بحج در ذى الحليفه كه ميقات اهل مدينه است * ثم دعا بناقته * پس طلبيد وخواند ناقه خود را كه ميخواست آنرا هدي كرد اند * فاشعرها في صفحة سنامها الايمن * پس نيزه زد آن ناقه را در كرانهٔ راست كوهان وي فى الصراح صفحه كرانه هر چيز صفح انسان پهلو وى * وسلت الدم عنها * وبسترد وپاك كرد خون را از ان * وقلدها نعلين * وآويخت در گردن ناقه دو نعل را فى الصراح تقليد چيزى در گردن ستور قربانى در آويختن بجهت علامت هدى واين از عادت جاهليت بود كه ميكردند تا معلوم كردد كه هدى است وهيچكس نه زند ودر اسلام نيز مقرر داشتند از جهت صحت غرض * ثم ركب راحلته * بعد از ان سوار شد آنحضرت بر شتر سوارى خود كه ناقهٔ قصوا بود * فلما استوت به على البيداء اهل بالحج * پس هنگامى كه بر داشت ناقه آنحضرت را بر بيدا كه نام موضعى است تلبيه كرد بحج * رواه مسلم * بدانكه اشعار پاره كردن يكجانب كوهان است تا آنكه روان شود از وى خون مشتق از شعور است بمعنى علم يعنى تا بدانند كه اين هدى است ومتميز كردد نزد اختلاط وشناخته شود نزد گم شدن وباز آيند از ان دزدان وبخورند آنرا فقرا اگر هلاك كردد واتفاق دارند بر ترك اشعار در غنم بسبب ضعف وى ونيز مستور مى كردد در مويهاى او ودر غنم تقليد سنت است نزد شافعى ونزد جمهور رايعه وروايت كرده شده است از امام ابي حنيفه كه

مستحب است تقلید ومکروه است اشعار زیرا که این مثله است و تعذیب حیوان است وآن حرام است وآنحضرت صلی الله
علیه وسلم که کرده بود از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر با شعار و مردم بر سر این سخن بسیار
پیچیده وگفته اند که این مخالف احادیث صحیحه است که وارد شده اند در اشعار و این مثله نیست بلکه در حکم فصد وحجامت
وختان وداغ است که برای مصلحت می کنند و نیز تعرض مشرکین در آنوقت بغایت بعید بود از جهت قوت اسلام وشوکت
دین وکثرت اصحاب بحیث لا یعد ولا یحصی این کلام مشهور است میان قوم وگفته اند که کراهت ابي حنیفه مر اشعار را
از اهل زمان خود بود که مبالغه می کردند دران چنانکه خوف سرایت جراحت وفساد عضو بود پس میگفت تقلید بس
است در احرام وحصول غرض وباشعار حاجت نیست نه آنکه اصل اشعار را مکروه می پنداشت یا آنرا مکروه می پنداشت
که اشعار کنند وتقلید نکنند ونیز در زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند وآنها که می کردند بمبالغه میکردند واشعار
علامت احرام نمانده بود پس مکروه پنداشت از جهت آن والله اعلم وتورپشتي از توجیه این سخن زیاده تقریر وتحریر
کرده در شرح آنرا نقل کرده ایم وبالله التوفیق * وعن عایشة رضي الله عنها قالت اهدی النبي صلی الله علیه وسلم مرة الی
البیت غنما * گفت عایشه هدی فرستاد آنحضرت یکبار به بخانهٔ کعبه گوسفندی را * فقلدها * پس تقلید کرد آنرا واشعار نکرد
متفق علیه * وعن جابر رضي الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عایشة بقرة یوم النحر * گفت جابر ذبح
کرد آنحضرت از جانب عایشه واز جهت وی گاوی را روز نحر وگفته اند شاید این باذن وی بود زیرا که تضحیه از غیر بی اذن وی
روا نبود * رواه مسلم * وعنه نحر النبي صلی الله علیه وسلم عن نسائه بقرة في حجته * وهم از جابر است که نحر کرد آنحضرت از
جانب زنان خود گاوی در حج خود ونحر اینجا بمعنی ذبح است زیرا که نحر بمعنی نیزه زدن است مخصوص بشتر است ومشهور
نزد ایمه آنست که گاو از هفت کس بود ونزد امام مالك از اهل بیت تمام کفایت میکند واین حدیث صلاحیت احتجاج مالك
دارد اگر زیاده از هفت کس کرده باشند * رواه مسلم * وعن عایشة رضي الله عنها قالت فتلت قلائد بدن النبي * گفت
عایشه بافتم من گردن بندهای شتران پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم بیدي * بدست خود بدن بضمتین وبضم
وسکون جمع بدنه بفتحات * ثم قلدها واشعرها * پس تقلید کرد بدن را واندخت آنها را در گردن آنها واشعار کرد آنها را
* واهداها * وفرستاد آنها را بمکه یعنی همراه ابي بکر که در سال اول فرضیت حج امیر حاج کرده فرستاده بود * فما حرم
علیه شيء کان احل له * پس حرام نشد بر آنحضرت چیزی که حلال کرده شده بود مر او را یعنی جاری نشد احکام
احرام عایشه این را برای آن گفت که رسیده بود که ابن عباس میگوید که هرکه هدی بمکه فرستد حرام می گردد بروی آنچه
حرام میشود بر محرم تا بر سد هدی بحرم ونحر کرده شود پس رد کرد بر ابن عباس این قول وی را * متفق علیه وعنها قالت فتلت
قلائدها من عهن کان عندي * وهم از عایشه است که گفت بافتم قلائد بدن آنحضرت را از صوفی که بود نزد من عهن بکسر
وسکون ها پشم یا پشم رنگین * ثم بعث بها مع ابي * پس فرستاد آنحضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابي بکر صدیق رضي
الله عنه * متفق علیه * وعن ابي هریرة رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یسوق بدنة * دید
آنحضرت دید مردی را که میراند شتری را * فقال ارکبها * پس گفت آنحضرت سوار شو آنرا * فقال انها بدنة *
پس گفت آنمرد این بدنه است یعنی شتر هدی است چون سوار شوم * قال ارکبها ویلك * باز فرمود سوار شو ...
... میفرمایم که سوار شو وتو عذر می نمائي * في الثانیة او الثالثة * در کرت دوم گفت آنحضرت این را یا در کرت
سوم واز آنچه ذکر کرد درین حدیث معلوم میشود که در کرت سیوم فرمود اما این درین روایت است ودر روایت
دوم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر هدي درست است یا نه قومی برانند که درست است اگر
زیان نکند او را وجمعي میگویند اگر مضطر گردد درست است والا نه وقول امام ابو حنیفه اینست و حال
این رجل معلوم نیست که چه بود والله اعلم * متفق علیه * وعن ابي الزبیر * نام وی محمد بن مسلم مکي است

* قال سمعت جابر بن عبد الله سئل عن ركوب الهدي * گفت شنیدم جابر را در حالتي كه پرسیده شد جابر از سوار شدن بر هدي * فقال سمعت النبي * پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را * صلى الله علیه وسلم يقول * میگفت * اركبها بالمعروف * سوار شو او را باعتدال و اندازه بی افراط و تجاوز از حد اعتدال * اذا الجئت اليها * این نیز وقتي كه مضطر كرده شوي و ضرورت افتد و تواند كه این بیان بالمعروف باشد * حتى تجد ظهرا * تا آنكه بیابي تو پشت را یعنی مركب را كه بر پشت او سوار شوي * رواه مسلم * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال بعث رسول الله صلى الله علیه وسلم ستة عشر بدنة مع رجل * گفت ابن عباس فرستاد آنحضرت شانزده بدنه بمكه همراه مردي و گفته اند كه نام آن مرد ناجیة بن جندب اسلمي است * وامره فیها * و امیر و حاكم كرد او را در آن بدنها كه نگاهبانی آن بكند و خبردار باشد * فقال * پس گفت آن مرد * يا رسول الله كيف اصنع بما ابدع علي منها * چگونه كنم و چه سازم ببدنه كه مانده شود و هلاك كرده باشد از آمدن شتر از سیر بجهت ماندگي یا بار گران ابدع بضم همزه و سكون موحده و كسر دال تحقیق این عبارت بیانی دارد بزبان علم در شرح ذكر كرده شده است حاصلش همین است كه گفته شد * قال * گفت آنحضرت * انحرها * نحر كن او را * ثم اصبغ نعليها في دمها * پس بیالای آن هر دو نعل بدنه را كه تقلید كرده شده است بدان در خون وي * ثم اجعلها على صفحتها * پس تر بكردان نعل را كویا هر دو نعل یكي اند ولهذا در حدیث دیگر كه در فصل ثاني بیاید نعل بلفظ مفرد ذكر كرد بر صفحه سنام بدنه تا بدانند رهگذریان كه هدي است پس بخورند از وي فقرا نه اغنیا كه خوردن آن بر ایشان حرام است * ولا تاكل منها انت ولا احد من اهل رفقتك * و مخور از آن بدنه تو و نخورد هیچ یكي از رفیقان تو كه در سفر با تو همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا حكمت در نهي ایشان از اكل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن و رفع تهمت تا یكي بكشد و بخورد و ابداع را بهانه سازد و رفقه بضم را و بكسر نیز گفته اند و سكون فا جماعت رفیق راه و در بعضي نسخ لفظ احد نیست و لیكن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه كه واجب كرده باشد است بر خود و از بدنه تطوع میتوان خورد اگر گویند چون هیچكس نخورد سباع میخورند و در این تضییع مال است جوابش آنكه عادت بر آنست كه اهل بوادي مي آیند در پس ایشان و میخورند و نفع میگیرند و گاه قافله دیگر هم میرسد و منتفع میكردد * رواه مسلم * وعن جابر قال نحرنا مع رسول الله * گفت جابر نحر كردیم ما با پیغمبر خدا صلى الله علیه وسلم عام الحديبية البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة * در سال حدیبیه كه بعمره آمده اند و محصر شدند شتر را از هفت كس و گاو را نیز از هفت كس و بدنه نزد شافعیه مخصوص بشتر است و نزد حنفیه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است كه بدنه را با بقره مقابل نهاد و در باب الجمعة نیز هم چنین آمده است غالب اینست و لیكن ما میگوئیم كه اینجا بقرینه مقابله شتر مراد است و اگر نه شامل ابل و بقر و غنم است كذا قال اهل اللغة * رواه مسلم * وعن ابن عمر رضي الله عنه انه اتى على رجل قد اناخ بدنته ينحرها * و از ابن عمر آمده است كه بدرستي وي آمد بر مردي كه نشانده بود بدنه خود را در حالي كه نحر میكند آنرا * قال * گفت ابن عمر * ابعثها قياما مقيدة * برانگیز او را در حالي كه ایستاده است بپاي چپ * سنة محمد * لازم گیر سنت محمد را * صلى الله علیه وسلم * سنت در شتر نحر است و طریق نحر اینست كه پاي چپ شتر را بر بسمانی بربندند و در بالای سینه وي نیزه زنند تا خون رود و بیفتد و در گاو و گوسفند ذبح است و در شتر نیز ذبح روا است و لیكن سنت نحر است بر وجه مذكور * متفق علیه * وعن علي رضي الله عنه قال امرني رسول الله صلى الله علیه وسلم ان اقوم على بدنه * گفت امیر المؤمنین علي كرم الله وجهه كه امر كرد مرا آنحضرت كه بایستم بر بدنهاي وي و خبردار باشم از كار و بار آن * وان اتصدق بلحمها * و امر كرد كه تصدق كنم بگوشت آن * وجلودها * و پوستهاي آن * واجلتها * و جلهاي آن * وان لا اعطي الجزار منها * و امر كرد كه ندهم شتر كشنده را یعنی اجرت او را از آن * قال * گفت آنحضرت * نحن نعطيه من عندنا * ما میدهیم جزار را از پیش خود * متفق علیه * وعن جابر رض قال كنا لا ناكل من لحوم

بعد ثلث * گفت جابر بودیم ما که نمیخوردیم از گوشتهای قربانیهای خود بالاء سه روز یعنی در سه روز بخش میکردیم میخوردیم و بمردم میدادیم و زیاده برسه روز جایز نبود نگاه داشتن آن * فرخص لنا رسول الله * پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال کلوا وتزودوا * پس گفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاده برسه روز * فاکلنا وتزودنا * پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج بمردم در ابتدای امر بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه نسازند و زیاده برسه روز نگاه ندارند بعد از آن که احتیاج برطرف شد و قربانی کردن همه کس را میسر شد رخصت کردند که اگر زیاده برسه روز نگاه دارند باکی نیست چنانکه در حدیث سلمه بن الاکوع بیاید * متفق علیه * و ضابطه در خوردن ذبائح آنست که از اضحیه و دم تمتع و قران بخورد و از دم جنایات نخورد

* الفصـــــل الثانی *

عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم اهدی عام الحدیبیة فی هدایا رسول الله صلی الله علیه وسلم جملا کان لابی جهل * روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرستاد در سال حدیبیه که محصر شد و نگذاشتند او را قریش که بمکه در آید و عمره برآرد در هدایای خود شتری را که مر ابوجهل را بود و روز بدر بغنیمت بدست آمده بود * فی راسه برة من فضة * در سر آن شتر یعنی در بینی وی حلقه بود از نقره بره بضم با و فتح رای مخففه حلقه که در بینی شتر یا در لحمه بینی وی اندازند کذا فی القاموس * یغیظ بذلک المشرکین * در خشم می انداخت و غمگین میساخت بسبب آن مشرکان را تا به بینند آنرا در دست مسلمانان افتاده و ذبح کشته و از اینجا معلوم میشود که غمگین کردانیدن کفار و در غم و غصه انداختن ایشان مستحسن و مستحب است قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار * رواه ابوداود * وعن ناجیة الخزاعی * صحابیست نام وی ذکوان بود آنحضرت ناجیه نام کرده و هدایای خود را بوی سپرده و بمکه فرستاده بود چنانکه در فصل اول گذشت و ظاهرا که تسمیه او بناجیه بجهت نجات یافتن او بود از قریش * قال قلت * گفت ناجیه گفتم من * یا رسول الله کیف اصنع بما عطب من البدن * چگونه کنم معامله بچیزی که هلاک و ماندہ کرده از بدن * قال انحرها ثم اغمس نعلها فی دمها * گفت آنحضرت نحر کن آنرا پس ترغوطه ده نعل او را که قلاده او است * ثم خل بین الناس و بینها * پس ترسرده و بگذار و مانع بود از میان مردم و میان آن بدنه * فیأکلونها * پس میخورند مردم آنرا یعنی فقرا غیر متمولین رفقا نند چنانکه گذشت * رواه مالک والترمذی وابن ماجة ورواه ابوداود والدارمی عن ناجیة الاسلمی * ظاهرا آنست که اختلاف در نسبت است و ذات یکی است زیرا که ناجیه در صحابی یکی است و در کتب او را اسلمی گفته اند و مؤلف خزاعی گفته * وعن عبد الله بن قرط * بضم قاف و سکون راء و در آخر طای مهمله صحابیست نام او شیطان بود آنحضرت عبد الله نام نهاد * عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان اعظم الایام عند الله یوم النحر * گفت آنحضرت بدرستیکه بزرگ ترین روزها نزد خدا روز نحر است * ثم یوم القر * بفتح قاف و تشدید را * قال ثور * گفت ثور که راوی حدیث است * وهو الیوم الثانی * یعنی یوم القر روز دوم از روز نحر است نامیده شد بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت ورزیدن ایشان در منی بعد از تعب کشیدن در ادای مناسک و مراد آنست که از جملهٔ اعظم ایام روز نحر است والا در حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عشرهٔ ذی الحجه است و روز نحر از جمله این ایام است و در روز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مردم اختلاف کرده اند در عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل ایام هفته جمعه است و افضل ایام سال روز عرفه است والله اعلم * قال * گفت عبد الله بن قرط * قرب لرسول الله صلی الله علیه وسلم بدنات خمس او ست * نزدیک کرده نیده شد از برای نحر برای آنحضرت بدنه ها پنج یا شش * فطفقن یزدلفن الیه بایتهن یبدأ * پس در ایستادند بدنه ها که نزدیک میشدند بسوی آنحضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند در نحر * فلما وجبت جنوبها * پس هنگامی که ساقط شد و افتاد بر زمین پهلوهای بدنه ها یعنی مرده شدند و افتادند * قال * گفت راوی * فتکلم بکلمة خفیة * پس تکلم کرد آنحضرت بکلمهٔ پنهان یعنی آهسته گفت * لم افهمها * [illegible] قال و قلت ما قال [illegible]

راوي پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلوی آنحضرت بود و در بعضی نسخ فسألت الذي يليه یعنی پس
پرسیدم من کسی را که پیوسته بود با آنحضرت که چه گفت آنحضرت * قال قال * گفت آن کس که گفت آنحضرت * من شاء
اقتطع * هرکه خواهد ببرد ازین شتران برای خود قطعهٔ * رواه ابو داود * و ازینجا استدلال کرده اند بعضی علما
بر جواز نهب و غارت در نثار بعد از اذن مالك * وذكر حديثا ابن عباس وجابر رض في باب الاضحية * و ذکر کرده شد
حدیث ابن عباس و جابر که در مصابیح درین باب مذکور اند در اضحیه * الفصــــل الثالث * عن سلمة
بن الاكوع * صحابي مشهور است از شجاعان و تیراندازان نامی بود و پیاده با سواران جنگ میکرد و سبقت مینمود
* قال قال النبي صلى الله عليه وسلم من ضحى منكم فلا يصبحن بعد ثلثة * گفت سلمه گفت آنحضرت آنکسی که قربانی
کند از شما پس باید که صبح نکند آنکس بعد از شب سیوم * وفي بيته منه شيء * و حال آنکه باشد در خانهٔ وی از آن
چیزی * فلما كان العام المقبل قالوا * پس هنگامی که شد سال آینده گفتند * يا رسول الله نفعل كما فعلنا العام
الماضي * بکنیم چنانکه کردیم در سال گذشته یعنی نگاه نداریم گوشت اضحیه را بعد از سه روز * قال * گفت
آنحضرت * كلوا واطعموا وادخروا * بخورید و بخورانید و ذخیره کنید * فان ذلك العام كان بالناس
جهد * زیرا که بد رنجی در آن سال بود بمردم مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج * فاردت ان تعينوا فيهم * پس خواستم
من بنهي از ادخار که اعانت کنید در مردم مخورانید شان چون امسال احتیاج برطرف شد نهي نیز برطرف گشت و آگر
پنهان رخصت است * متفق عليه * وعن نبيشة * بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانيه و شين معجمه صحابيست او را نبيشة
الخير میگویند * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا كنا نهيناكم عن لحومها ان تأكلوها فوق ثلث * گفت آنحضرت
بدرستی ما بودیم که نهی میکردیم شما را از گوشتهای قربانیها که مخورید آنرا بالای سه روز و زیاده بر آن * لكي تسعكم * برای
آنکه تا گنجایش کند شما را و فراخی شود میان شما و بهمه کس برسد * جاء الله بالسعة * آورد خدای تعالی فراخی و گنجایش
را * فكلوا وادخروا * پس بخورید و بنهید * واتجروا * بهمزه یعنی طلب کنید بوی اجر و ثواب را نه از تجارت زیرا که بتشدید
تامی بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورانید مردم را شاید که در خوردن نیز اجر و
ثوابی باشد که ایام ضیافة الله است چنانکه فرمود * الا ان هذه الايام ايام اكل وشرب * دانا و آگاه باشید بدرستی که این
روزها یعنی روزهای منی روزهای قربانی و روزهای خوردن و آشامیدن است چون سال تمام ریاضت کشیدید و محنت
دیدید درین چند روز که حج کردید و مغفور شدید بخورید و بنوشید و روی آسایش ببینید اما با وجود این خدا را یاد
دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرمود * و ذكرا لله * و این روزها روز ذکر خدا است * رواه ابو داود *

* باب الحلق * حلق ستردن موی و اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از تقصیر حاج و معتمر را
مگر زنان را که حلق حرام است بر ایشان و وجه افضلیت آن است که مقصر باقی دارد همت بر نفس خود زینت را از موی
و حاج و معتمر ماموراند بترک زینت و تذلل و انکسار و ادنی تقصیر آنست که بگیرند از موی سر خود مقدار سر انگشت
و کفایت میکند در حلق نزد ما حلق ربع راس و حلق تمام سر اقرب است بسنت چنانکه در صحیح و ثابت شده است حلق
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غیر حج و عمره و در حلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موضع خود و نیست کلام
در اصل جواز ولیکن اولی ترک آنست * الفصــــل الاول * عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم حلق رأسه في حجة الوداع * آنحضرت حلق کرد سر مبارک خود را در حجة الوداع * واناس من اصحابه *
و حلق کردند جماعه از اصحاب وی نیز از جهت دریافت شرف و متابعت و فضیلت حلق که بیان کرد آنحضرت آنرا بدعا
مر حلقین را چند بار * وقصر بعضهم * و تقصیر کردند بعضي اصحاب از جهت اخذ برخصت بعد از دعای آنحضرت مقصران را
نیز در مرة اخیر بالتماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید * متفق عليه * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال لي معاوية

انی قصرت من راس النبی صلی الله علیه وسلم عند المروة بمشقص * کفت ابن عباس که مرا کفت معاویه که من قصر کردم
موی از سر آنحضرت نزد مروه بمشقص و در این حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و مشقص بکسر میم و سکون
شین معجمه و فتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر که این پیکان در روی است و بعضی کفته اند که مشقص نام جلم است بفتح
جیم و لام مقراضی که بدان موی پشم جز و رکوسپند و شتر را ببرند و این معنی انسب و اظهر است * متفق علیه * وعن
ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی حجة الوداع * روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت
کفت در حجة الوداع در وقت بر آمدن از احرام * اللهم ارحم المحلقین * خدایا رحمت کن موی سسترده کان را
* قالوا والمقصرین * کفتند صحابه و کوتاه کنندکان مویرا نیز دعا برحمت کن * یا رسول الله قال اللهم ارحم المحلقین
باز آنحضرت دعا کرد محلقانرا و کفت خدایا رحمت کن محلقانرا * قالوا والمقصرین یا رسول الله * التماس دعا
باز کردند صحابه برای مقصران و درین مرتبه * قال * کفت * والمقصرین * و مقصرانرا هم رحمت کن و درین روایت
دو بار تخصیص بمحلقین کرده در بار سیوم مقصران را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیکر سه بار کفت چهارم بار کفت و
المقصرین * متفق علیه * ازین حدیث معلوم شد که این دعا مر محلقین را و التماس صحابه دعا مر مقصرین را در حجة
الوداع بود و این دو احتمال دارد که در عمرة بود که صحابه را ببر آمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود که از
احرام حج بر آمدند و بعضی کفته اند که در حدیبیه بود که بجهت احصار از احرام بر آمد و حلق کرد و صحابه را نیز امر کرد
بحلق و ایشان در امتثال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصار بیاید و الله اعلم * وعن یحیی بن الحصین * یحیی
احمسی تابعی ثقه صدوق است * عن جدته * روایت میکند از جدهٔ خود که صحابیه است و کنیت وی ام الحصین است * انها
سمعت النبی * که جدهٔ وی شنید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع دعا للمحلقین ثلثا و للمقصرین
مرة واحدة * که دعا کرد آنحضرت مر محلقین را سه بار و مر مقصرین را یکبار ظاهر حدیث آنست که سه بار کفت اللهم ارحم
المحلقین چهارم بار کفت والمقصرین و احتمال دارد که دو بار کفته باشد و ثالث دعای محلقین در قول او والمقصرین که
مفید اشتراک آنها است با مقصرین فافهم وچه عجب است موقع لفظ والمقصرین درین مقام که بجهت تقصیر خود را در امتثال
امر محروم شدند از دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم * رواه مسلم متفق علیه * وعن انس رضی ان النبی صلی الله علیه وسلم
اتی منا فاتی الجمرة فرماها * روایت است از انس که آنحضرت آمد بمنا پس آمد جمرة العقبه را پس رمی کرد آنرا و این
در روز نحر است که از مزدلفه آمد چنانکه کذشت * ثم اتی منزله بمنا ونحر نسکه * پستر آمد در منزل خود که بمنا داشت و نحر
کرد قربانی خود را * ثم دعا بالحلاق * پستر طلبید مر تراش را که نام وی معمر بن عبد الله است قرشی عدوی قدیم
الاسلام است و در روایت امام احمد آمده که چون معمر آمد و استره در دست کرفته بر سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاد
آنحضرت کفت یا معمر متمکن کرد انید ترا پیغمبر خدا از نرمه کوش خود و در دست تو استره است یعنی هشیار باش
و قدر این نعمت بدان معمر کفت یا رسول الله بدرستیکه این از نعمتهای خدا است و منت او است بر من آنحضرت کفت آری
همچنین است * وناول الحالق شقه الایمن * و داد مر تراش را جانب راست خود ظاهر این حدیث آنست که معتبر در ابتدا
یمین محلوق است و بعضی یمین حالق اعتبار کنند * فحلقه * پس حلق کرد جانب راست آنحضرت را * ثم دعا ابا طلحة
الانصاری فاعطاه ایاه * پستر خواند آنحضرت ابو طلحهٔ انصاری را که از مشاهیر صحابه است و او است که لحد قبر شریف را
حفر کرده و زوج ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و ازینجهت در بعضی روایات آمده که بام سلیم داد * ثم ناول
الشق الایسر فقال احلق * پستر داد آنحضرت جانب چپ خود را پس کفت بتراش * فحلق * پس بتراشید * فاعطاه
ابا طلحة * پس داد مویرا بابی طلحه * فقال اقسمه بین الناس * پس کفت قسمت کن این را میان مردم پس بهریک رایکتاره
موی و دو تاره موی نصیب رسیده کویا شاعر باین قصه اشارت کرده است * بیت * مرا از زلف تو موئی بسند است

فضولي ميكنم بوي بعد از اين است * و همچنين ناخنان نيز تقليم كرد و بر حاضران قسمت فرمود و اين بركات در ميان امت تا الى يومنا هذا باقي ماند كه باعث تذكره و يادداشتي بود از اجزاي وجود شريف آنحضرت صلى الله عليه وسلم كو اين فضيلت

پسنديده است كه گفته است اين معني مراد است * متفق عليه * وعن عايشة رضي الله عنها قالت كنت اطيب رسول الله * گفت عايشه بودم من كه طيب مي كردم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم قبل ان يحرم * پيش از آنكه احرام بندد * ويوم النحر قبل ان يطوف بالبيت * وطيب مي كردم روز نحر پيش از آنكه طواف كند خانه كعبه بعد از حلق و لبس ثياب * بطيب فيه مسك * بخوشبوي كه در وي مشك مي بود و گفته اند كه افضل و اولى در طيب احرام مشك و گلاب است كه بوي دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام مي برآيند و همه چيز حلال مي شود مگر نسا و بعد از طواف نسا نيز حلال مي شوند * متفق عليه

وعن ابن عمر رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم افاض يوم النحر ثم رجع فصلى الظهر بمنى * روايت است از ابن عمر كه آنحضرت آمد روز نحر بمكه و طواف كرد پس ترباز گشت بمنى پس بگذارد ظهر را بمنى * رواه مسلم * و در حديث جابر و عايشه آمده كه گذارد ظهر را بمكه و در بين دو حديث تعارض است * و در ترجيح يكي بر ديگري نيست و حديث جابر و عايشه از افراد مسلم است و حديث ابن عمر در صحيحين است * متفق عليه * اگرچه اينجا از مسلم آورده

الفصل الثاني * عن علي و عايشة رضي الله عنهما قالا نهى رسول الله ﷺ * گفتند نهي كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان تحلق المرأة راسها * از حلق كردن زن سر خود را * رواه الترمذي * وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على النساء الحلق * نيست بر زنان حلق و چون اين عبارت محتمل جواز حلق بود دفع اين توهم كرد بقول خود * انما على النساء التقصير * نيست بر زنان مگر تقصير * رواه ابو داود والدارمي * وهذا الباب خال عن الفصل الثالث

باب * در لواحق و متممات ما سبق

الفصل الاول * عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقف في حجة الوداع بمنى للناس يسالونه * آنحضرت توقف كرد و ايستاد در حجة الوداع بمنا براي خاطر مردم كه سوال مي كردند و استفسار مي نمودند و تعليم احكام و استكشاف ابهام مي نمودند * فجاءه رجل فقال لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح * پس آمد آنحضرت را مردي پس گفت آگاه نبودم پس حلق كردم پيش از آنكه ذبح كنم و حال آنكه حلق بعد از ذبح بايد كرد * فقال اذبح ولا حرج * پس گفت آنحضرت ذبح كن هيچ تنگي و باكي نيست * فجاءه آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمي * پس آمد آنحضرت را مرد ديگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر كردم پيش از آنكه رمي كنم * قال ارم ولا حرج * گفت آنحضرت بينداز و نيست هيچ حرج * فما سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن شيء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج * پس پرسيده نشد آنحضرت از هيچ چيز كه تقديم كرده شد و نه از چيزي كه تاخير كرده شد مگر آنكه گفت بكن هيچ باكي نيست * متفق عليه وفي رواية لمسلم * و در روايتي مر مسلم را اين چنين آمده كه * اتاه رجل فقال حلقت قبل ان ارمي * آمد آنحضرت را مردي پس گفت حلق كردم من پيش از آنكه رمي كنم * قال ارم ولا حرج * گفت آنحضرت رمي كن هيچ باكي نيست * واتاه آخر فقال افضت الى البيت قبل ان ارمي قال ارم ولا حرج * تقديم و تاخير در اين صورت بد و معه و اسطه است * وعن ابن عباس رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يسال يوم النحر بمنى فيقول لا حرج * گفت ابن عباس بود آنحضرت كه پرسيده ميشد روز نحر بمنى پس ميگفت نيست هيچ حرج * فساله رجل فقال * پس پرسيد آنحضرت را مردي پس گفت * رميت بعد ما امسيت * رمي كردم بعد از آنكه شام كردم و حال آنكه رمي وقت بامداد است * فقال * پس گفت آنحضرت * لا حرج * و نزد ائمه اگر تاخير كند تا غروب لازم ميكرد دم و مراد از مسا نزد ايشان بعد از عصر است و نزد ما اگر در شب كرد لازم نميشود چيزي و اگر تاخير شد تا فردا لازم ميشود * رواه البخاري * بدانكه افعال روز نحر چهار است رمي و ذبح و حلق و طواف و اختلاف كرده اند

که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما برانند و شافعی و احمد را بدانند که سنت است متمسک باین حدیث و جماعه
که اما ما ابو حنیفه و مالک از ایشان است میگویند واجب است و میگویند مراد بنفی حرج رفع اثم است از جهت جهل
و نسیان و لیکن دم واجب است و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب کرد دادن دم را پس اگر
نبی فهمید وی این معنی را امر نمیکرد بخلاف آن والله اعلم * الفصل الثانی * عن علی رضی
الله عنه قال اتاه رجل فقال * گفت علی آمد آنحضرت را مردی پس گفت * یا رسول الله انی افضت قبل ان احلق *
من طواف افاضه کردم پیش از حلق * قال احلق او اقصر ولا حرج * گفت آنحضرت مر آنمرد را حلق کن یا تقصیر کن
و نیست حرج چون تخفیف کرد بروی در ترتیب زیاده کرد در ترغیب یعنی اگر حلق هم نکنی بقصر اکتفا کنی نیز جایز
است * وجاء آخر فقال ذبحت قبل ان ارمی * و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از رمی * قال ارم ولا حرج *
این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود * رواه الترمذی * الفصل الثالث * عن اسامة
بن شریک * بفتح شین و کسر را صحابی بیست نزول کرد بکوفه را و حدیث او در کوفیان است * قال خرجت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم حاجا فکان الناس یاتونه * گفت برآمدم من با آنحضرت قصد حج کننده پس بودند مردم که
می آمدند نزد آنحضرت * فمن قائل * پس بعضی گوینده بود این را که * یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف * سعی
کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم * او اخرت شیئا او قدمت شیئا * یا گوینده بودند که تاخیر کردم چیزیرا
پستر کردم از وقتش یا پیشتر کردم از آن * فکان یقول لا حرج * پس بود آنحضرت که میگفت هیچ باک نیست و هیچ بزه نیست
* الا علی رجل اقترض عرض مسلم * ولیکن حرج و بزه بر مردیست که برید و پاره کرد آبروی مسلمانی را بغیبت
و اهانت و جز آن فی الصراح عرض بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواه در نفس وی
باشد یا در پدران یا در هرچه لازم امر او است و فخر میکنند بدان از حسب و شرف و نگاه میدارد آن را از نقص و عیب کردن
* وهو ظالم * و حال آنکه آنمرد ستم کننده است و بناحق آزار رساننده است و برای غرض صحیح دینی نکرده چنانکه جرح
رواة و شهود به تحقیق و تکذیب و مانند آن میکنند * فذلک الذی حرج وهلک * پس آنکس است که بزه کار شده و هلاک
گشته بمعصیت و حرج بکسر را است بر وزن سمع * رواه ابو داود * باب خطبة یوم النحر و رمی ایام
التشریق والتودیع * خطب بفتحتین شان و امری که واقع میشود در وی مخاطبت و خطبه کلام منثور مسجع کذا فی القاموس
و بمعنی خطاب کردن نیز می آید و غالب آمده در عرف بر موعظت چنانکه خطبه بکسر خا در طلب امراة و ایام تشریق
نام سه روز است بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن گوشت و چون گوشتهای قربانی بمنا درین ایام قدید میکنند ایام
تشریق گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانیها را ذبح در وقت طلوع آفتاب میکنند پس از شروق بمعنی ضوء شمس
باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیعد و مراد بتودیع وداع کردن کعبه است بطواف وداع یا وداع
کردن آنحضرت است مردم را و لهذا حج آنحضرت را حجة الوداع نام کردند * الفصل الاول
* عن ابی بکرة * بفتح با و سکون کاف تا در آخر صحابی مشهور است * قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر *
خطبه کرد ما را آنحضرت در روز نحر * قال ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السموات والارض * گفت آنحضرت
که زمان یعنی سال بتحقیق بازگشت مثل هیئة و حالت وی یعنی وضع و حساب وی که در روز پیدا کردن خدای تعالی
آسمانها و زمینها را بود * اثنا عشر شهرا * یعنی دوازده ماه گشت که در اول خلقت بود چنانکه در قرآن مجید فرموده
است که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض الایه معنی کلام آنست که عرب
تاخیر میکردند محرم را تا صفر تا قتال کنند در وی و میکردند این را در هر سال و از هر سالی یکروز می دزدیدند تا سال
بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبیسة العرب می گویند و این سال که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم

دروی حج کنند بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمد محرم باصل خود وهمچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند
ازین جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در ذی الحجه واقع شود که میقات اوست * منها اربعة
حرم * ازان دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال درانها حرام است وحرم بضمتین جمع حرام است * ثلثا متواليات *
سه ماه حرام پی هم اینده اند * ذو القعدة * بفتح قاف وکسر نیز آمده ماهی است که می نشستند در وی از سفرها * وذو الحجة *
بکسر حا ماهی که در وی حج میکردند ونزد بعضی بفتح است * ورجب مضر * مضر بضم میم وفتح ضاد معجمه بن نزار که
ابو قبیله است ومضر در اصل شیر ترش را گویند که جغرات است و وی در وقت مهد اشت وبسیار میخورد انرا ازین جهت
نام او مضر افتاد یا از جهت شدید عن رنگ او نام کردند واضافت رجب بمضر بجهت انست که مبالغه میکردند ایشان در محافظت
تحریم وی * الذی بین جمادی وشعبان * آنماه که میان جمادی الاخری وشعبان است صفت رجب مضر است از
برای زیادت بیان * وقال * وگفت آنحضرت * ای شهر هذا * کدام ماه است این ماه ومقصود ازین سوال تمهید وتاسیس
بیان مقصود است وتقریر آن در اذهان ایشان * قلنا الله ورسوله اعلم * گفتیم ما خدا ورسول خدا داناتر است عادت
صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام میگفتند واز ادب میدانند اگرچه خود جواب آنرا میدانستند
خصوصا درینجا که با وجود انکه معلوم ومتعین بود پرسیدند شاید غرضی داشته باشد که می پرسیدند * فسکت * پس
خاموش ماند آنحضرت * حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه * تا انکه گمان بردیم ما که آنحضرت نزدیک است که نام می برد
انرا بجز نام مشهور که دارد * فقال الیس ذا الحجة * پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه * قلنا بلی * گفتیم آری این ماه
ذی الحجه است * قال * گفت آنحضرت * ای بلد هذا * کدام شهر است این شهر * قلنا الله ورسوله اعلم فسکت حتی ظننا
انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس البلدة * گفت آیا نیست این بلده * قلنا بلی * گفتیم آری این شهر بلده است بلده بسکون
لام بمعنی شهر است هر شهر که باشد وبغلبه نام مکه شده که خود کامل شهر است یعنی که بلده جامع خیرات وبرکات وفضائل و
کمالات است گویا شهر همین است چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده است وبلده در لغت بمعنی اقامت است * قال فای
یوم هذا * گفت آنحضرت پس کدام روز است این روز * قلنا الله ورسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال
الیس یوم النحر قلنا بلی قال فان دماءکم واموالکم واعراضکم علیکم حرام * گفت آنحضرت پس بدرستی که خونهای شما
ومالهای شما وابروهای شما حرام است که بی حق شرعی تعرض کنید بان * کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا *
مانند حرام بودن روز شما که این روز است در شهر شما که این شهر است در ماه شما که این ماه است این تاکید است
برای حرمت که هریکی ازین سه محل حرمت واحتیاط است خصوصا نزد اجتماع * وستلقون ربکم * ونزدیک است که پیش
آیند پروردگار خود را وبرسند در حضرت وی * فیسالکم عن اعمالکم * پس پرسد پروردگار شما از کردارهای شما * الا *
دانا وآگاه باشید * فلا ترجعوا بعدی ضلالا * پس نگردید بعد از رفتن من از دنیا گمراهان ودر روایتی کفارا * یضرب
بعضکم رقاب بعض * بزنند بعضی از شما گردنهای بعضی را که از اعظم انواع ضلالت است مقصود نهی از ظلم ودر گذشتن
از حد شرع در حفظ حرمت دماء واموال واعراض است ودر توجیه روایت کفارا چند وجه گفته اند یکی انکه کفر در حق
مستحل است یا مراد کفران نعمت است وتضییع حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن بکفر که ارتکاب حرام مودی بکفر میگردد
ونزدیک بان میسازد یا بکنند افعالی که مشابه افعال کافران است در خونریزی وبعضی گفته اند که مراد بکفر پوشیدن سلاح
است وکفر بمعنی لبس سلاح می آید بعد ازین خطاب بمسلمانان کرده فرمود * الا هل بلغت * دانا وآگاه باشید آیا هست
که رسانیدم من رسالت را وحکم شریعت را * قالوا نعم * گفتند صحابه آری رسانیدی * قال اللهم اشهد * گفت آنحضرت
خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند که رسانیدم تا روز قیامت منکر نشوند وعذر ننیارند * فلیبلغ الشاهد الغایب *
پس باید که برسانند همچنانکه شنیده است احکام را هرکه حاضر است مر غایب را * فرب مبلغ اوعی من سامع * پس بسا

کسی که رسانیده است بوی یاد دارنده تر باشد از کسی که شنیده است از من و رسانیده است * متفق علیه * وعن
وبرة * بفتح واو وبفتح موحده وسکون ویر برا از تابعین است روایت دارد از ابن عمر و سعید بن جبیر * قال سألت ابن عمر
متی ارمی الجمار * گفت پرسیدم ابن عمر را کی رمی کنم * قال * گفت ابن عمر * اذا رمی امامك فارمه * وقتی که رمی
کند امام تو پس رمی کن تو ظاهر آنست که مراد سلطان است یا امیری که نائب او است در اقامت مناسك حج لیکن بشرط
آنکه اعلم باشد و اهدی اتفسیر کرده است این را طیبی و گفت یعنی اقتدا کن بکسی که آنکس اعلم است از تو بوقت رمی میگوید
وبره * فاعدت علیه المسئلة * پس باز عرض کردم بروی مسئله را * فقال کنا نتحین * پس گفت ابن عمر بودیم که انتظار
می بردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را * فاذا زالت الشمس رمینا * پس وقتی که میگشت آفتاب رمی
میکردیم * رواه البخاری * وعن سالم عن ابن عمر انه کان یرمی جمرة الدنیا بسبع حصیات * روایت میکند سالم
از ابن عمر که وی بوده که رمی می کرد جمرة را که نزدیکتر است از منازل که در جانب مسجد خیف است بهفت سنگریزه
* یکبر علی اثر کل حصیات * در حالی که تکبیر می گفت بر پی هر سنگریزه * ثم یتقدم * پستر پیشتر می رفت * حتی یسهل *
بضم یا و کسر ها تا در می آمد زمین نرم را و سهل ضد حزن بفتح حای مهمله و سکون زای زمین درشت * فیقوم مستقبل القبلة طویلا *
پس می ایستاد مقابله قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدار رمی ایستاد که کسی سورة بقره بخواند چنانکه گذشت
* ویدعو * و دعا میکرد * ویرفع یدیه * و برمیداشت هر دو دست خود را * ثم یرمی الوسطی * پس رمی می کرد جمرة
میانه را * بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة * تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت سنگریزه را * ثم یأخذ بذات الشمال *
پستر می گرفت راه رمی رفت بجانب دست چپ * فیسهل ویقوم مستقبل القبلة ثم یدعو ویرفع یدیه ویقوم طویلا * ومی
ایستاد دراز * ثم یرمی جمرة ذات العقبة من بطن الوادی * پستر رمی می کرد جمرة العقبه را از مغاك وادی * بسبع
حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها * ونمی ایستاد نزد جمرة العقبه * ثم ینصرف * پستر بر می گشت * فیقول هکذا
رأیت رسول الله * پس میگفت اینچنین دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یفعله * میکرد آنرا * رواه البخاری *
بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی در جمرة اولی می باید ایستاد و بسیار ایستاده در دعا کرد و جمرة
اخیر را رمی میکنند و بر گردند و نایستند و دعا نکنند سر آنرا جز شارع کسی ندانند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبد محض است
که عقل را بدان ریافت کنه آن راهی نیست و این نیز از آن قبیل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما هکذا رایت و بعضی
از علما گفته اند که وجه در نا ایستادن در اینجا آن بود که در این روز مشاغل بسیار بودند از ذبح و حلق و افاضه بمکه برای
طواف اما این معنی در ایام منی مفقود است و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع است پس وقوف نزد آن موجب
ازدهام و تضییق طریق است و لحوق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو جمرهٔ دیگر که بر کرانه راه اند نه در میان آن
و بعضی گفته اند دعا در صلب عبادت و وسط وی می باشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل است و اکثر دعای
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز در تشهد بود پیش از سلام و بر آمدن از نماز و دو جمرهٔ اولی در وسط اند پس
دعا کرد در آنها و بعد از جمرهٔ عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه و شمنی نیز گفته و در سفر
السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از
نماز ماثور شده و دعا بعد از ختم صوم نیز آمده و بتحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازهای
فرض و عقیب تلاوت قرآن و ختم آن و بنده ضعیف تجاوز الله عنه و عفا وقتی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل وی
بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبه و امید است که صواب باشد و آن
این است که در عدم وقوف نزد این جمره اشارت است از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون دو جمرهٔ اولی مجاهده
کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و ادا نمود حق خدمت

بر وسع وطاقت خود آسان کردانيد وحق تعالی کار را بر وی ومباح کردانيد او را آسودگی وراحت بفضل وکرم خود وافاضه
کرد بر وی آثار رحمت وعفو ومغفرت خود لاسيما درين عبادت که حج است که منتهی غایت آثار رحمت ونتایج مغفرت
است چنانکه بيك وقفه در عرفات تمامه کناهان مي بخشد کويا که کفت پروردکار تعالی که اي بندکان من بسيار تعب کشيديد
ومبالغه کرديد يکدمي آرام کيريد وآسوده باشيد که کناهان شما را بخشيدم وبرشما رحمت کردم واين نکته را باکابر علمای
مکه که دران وقت درين مشهد حاضر بودند عرض کردم خصوصا شيخنا ومولانا القاضی علي ابن القاضي جار الله القرشي
الشافعي مفتي بلد الله الحرام الشهير بابن ظهيرة پس همه قبول کردند واستحسان نمودند ودعا بخير وبرکت کردند والله
اعلم * وعن ابن عمر قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول الله صلی الله عليه وسلم ان يبيت بمكة ليالي منى * روايت
است از ابن عمر که کفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت از آنحضرت که شب باش کند بمکه در شبهاي مني * من اجل سقايته *
از بهر منصب سقايه زمزم که حواله بني عبد المطلب بود وعباس رئيس ايشان بود دران وقت وسقايه جای آب دادن * فاذن له *
پس اذن کرد آنحضرت مر عباس را به بيتوتت مکه * متفق عليه * بدانکه مبيت بمنى واجب است نزد جمهور علما وسنت است
نزد امام ابو حنيفه وهم چنين در روايتي از شافعي واحمد ومعتبر در مبيت اکثر ليل است وهم چنين است حکم در مواضعي که قيام
ليل در انجا مستحب است وبعضی کفته اند که بيتوتت يکساعت کفايت است وتمسك قول بسنيت آن باينحديث کرده است که
اکر واجب مي بود چون اذن مي فرمودند آنحضرت عم عباس را به بيتوتت مکه وجواب ميکويند که بجهت عذر وضرورت بود
ودر بعضی روايات بلفظ رخصت واقع شده بجای اذن وکاهي تمسك ميکنند که اکر سنت بودی چه حاجت باستيذان بودی
بي اذن نيز ميرفت واين سخن ضعيف است زيرا که مخالفت سنت امر خطير بود نزد ايشان خصوصا در مثل اينمقام
از جهت استلزام اين مجانبت ومخالفت تمامه مردم وترك ملازمت حضرت رسول الله صلی الله عليه وسلم وشك نيست که
در ترك سنت آثام است واستيذان براي اسقاط آن اشارت بود ودر رساله کفته است که بيتوتت بمنی از مناسك
حج مقصود لذاته نيست بلکه براي آسانی رمي است اکر کسي بيتوتت کند در غير منی وحاضر کردد در وقت رمي لازم نمي
آيد بروي چيزي ليکن ترك متابعت رسول الله صلی الله عليه وسلم است وامير المؤمنين عمر رضي الله عنه ادب ميکرد
بر ترك آن * وعن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلی الله عليه وسلم جاء الی السقاية * روايت است از ابن
عباس که آنحضرت آمد بسوی سقايه زمزم * فاستسقى * پس طلب کرد آب از عباس که سقايه حواله وی بود * فقال العباس
يا فضل اذهب الی امك * پس کفت عباس مر پسر خود را که فضل نام داشت اي فضل برو بسوی مادر خود * فأت رسول الله
صلی الله عليه وسلم بشراب من عندها * پس بيار آنحضرت را آبي از نزد مادر خود * فقال اسقني * پس کفت آنحضرت
بعباس آب بخوران مرا يعني از آب زمزم وآب از درون خانه ميار * فقال * پس کفت عباس * يا رسول الله انهم يجعلون
ايديهم فيه * مردم مي افكنند دستهای خود را در آب زمزم * فقال اسقني * باز کفت آنحضرت آب ده مرا چه
شد که دست در آب مي افكنند * فشرب منه * پس خورد آنحضرت از آب زمزم * ثم اتى زمزم * پستر آمد آنحضرت
بآب زمزم * وهم يسقون ويعملون فيها * وايشان يعني اولاد عبد المطلب آب ميدادند بمردم وکار ميکردند در سقايه
* فقال * پس کفت آنحضرت * اعملوا فانكم على عمل صالح * کار کنيد ومشقت بکشيد درين کار زيرا که شما بر عمل صالح
آييد يعني اين آب دادن وخدمت سقايه کردن عمل صالح است * ثم قال لولا ان تغلبوا * پستر کفت آنحضرت اکر نمي بود
خوف اين که غلبه کرده شويد شما يعني غالب آيند بر شما مردم در آب کشيدن بجهت اتباع سنت من وتنگ کنند شما را که
آب بکشيد واين کار از دست شما برود * لنزلت حتى اضع الحبل على هذه * هر آينه فرود مي آمدم يعني از ناقه آنحضرت
آنروز سوار بود تا مردم به بينند واحکام بياموزند تا آنکه مي نهادم ريسمانرا برين * واشار الى عاتقه * واشارة کرد
آنحضرت بلفظ هذه بسوی کتف خود * رواه البخاري * وعن انس رضي الله عنه ان النبي صلی الله عليه وسلم صلی الظهر

والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب * روايت است از انس كه آنحضرت بگزارد نماز پيشين را و ديگر را و شام را
و خفتن را بمحصب پس خواب كرد يكان خوابي و محصب بفتح صاد مشدده موضعی كه بسيار باشد در وی سنگريزه در وی و الان
نام موضعی معين است بيرون مكه در جانب منا متصل بمعلا و آنرا ابطح و بطحا نيز ميگويند و خيف بني كنانه نيز نام او است
و نزول در بين مكان بعد از بر آمدن از منی بود در روز چهارم از يوم نحر سيزدهم ذی الحجه * ثم ركب الى البيت وطاف به
بعد از خواب سوار شد و بخانه كعبه آمد و طواف كرد طواف وداع * رواه البخاري * وعن عبد العزيز بن رفيع * بضم را
و فتح فا از مشاهير تابعين و ثقات ايشان است * قال سألت انس بن مالك قلت اخبرني بشيء عقلته عن رسول الله * گفت پرسيدم
انس را گفتم خبر ده مرا بچيزی كه دانسته و ياد داری از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اين صلى الظهر يوم التروية *
كجا گزارد آنحضرت نماز پيشين را روز ترويه كه روز هشتم ذی الحجه است و مردم از مكه بمنا ميروند و وجه تسميه
در باب حجة الوداع در حديث جابر گذشت * قال بمنى * گفت انس نماز ظهر بمنی گزارد پس معلوم شد كه آنحضرت
از مكه پيش از ظهر بر آمد * قال فاين صلى العصر يوم النفر * گفت ابن رفيع بانس و ظاهر موافق بسياق اين بود كه گويد
فقلت پس گفتم من پس كجا گزارد نماز عصر را روز نفر بفتح نون و سكون فا و فتح نيز جايز است نام روز چهارم از روز نحر
است كه از منی مي بر آيند في الصراح نفر بسكون گروه گروه باز گشتن حاجيان از منا * قال بالابطح * گفت گزارد نماز
عصر با بطح كه همان محصب است * ثم قال * پس گفت انس * افعل كما يفعل امراءك * بكن چنانچه ميكنند امراء تو يعنی
آنحضرت خود اينچنين كرده و تو همچنان كن كه امراي تو ميكنند و مخالفت مكن كه باعث تهييج شر نگردد و امری ضروری هم
نيست * متفق عليه * وعن عائشة رضي الله عنها قالت نزول الابطح ليس بسنة * گفت عايشه فرود آمدن آنحضرت ابطح را
نيست سنت و از مناسك حج و آنحضرت آنرا بطريق سنت و تعبد نكرد * انما نزله رسول الله * فرود آمد پيغمبر خدا در وی
* صلى الله عليه وسلم لانه كان اسمح لخروجه اذا خرج * مگر از جهت آنكه نزول در آن موضع سهلتر و آسانتر بود براي بيرون آمدن
آنحضرت وقتي كه بيرون آيد زيرا كه چون در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا گذاشت و بمكه در آمد و طواف
كرد تا بمدينه رجوع نمودن آسان باشد * متفق عليه * بدانكه اختلاف است در آن كه تحصيب يعنی نزول
بمحصب سنت است يا نه بعضی ميگويند و اين قول ابن عمر است كه آن از سنن حج و تتمه مناسك است زيرا كه آنحضرت صلى
الله عليه وسلم در منا گفت ما فرود آئيم انشاء الله تعالى فردا بخيف بني كنانه كه آنجا مشركان بيكديگر عهد كرده بودند
و سوگند خورده بودند كه با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالطت نكنند و مناكحت و مبايعت نكنند و مواصلت ننمايند تا آنكه محمد را
تسليم ما نكنند و بما نسپارند پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم خواست كه ظاهر كرداند شعائر اسلام را در مكانيكه ظاهر كرده بودند
شعائر كفر را و شكر نعمت خدا و فضل وی جل و علا ادا نمايد و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده كه وی رضي الله عنه
فرمود از جمله سنت است نزول بابطح در ليلة يوم النفر و امر ميكرد مردم را بدان و در مدارك گفته كه اصح آنست كه نزول
آنحضرت صلى الله عليه وسلم بمحصب بقصد نمودن مشركان بود لطف صنيع بارى تعالى را پس سنت باشد چنانكه رمل در طواف
انتهى و بعضی گفته كه سنت نيست بلكه امری اتفاقی بود و ابو رافع مولی آنحضرت كه گماشته و متعهد بر اسباب خانه وی بود آنجا
فرود آمد و خيمه رسول را صلى الله عليه وسلم آنجا زده بر حسب اتفاق و راي خود نه بر مقتضاى امر آنحضرت چنانكه مسلم
از ابو رافع روايت كرده است و اين قول ابن عباس است چنانكه بخاری از وی آورده است و عايشه نيز بهمين جانب
است چنانكه در حديث متفق عليه آمده مخفی نماند كه هرگاه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آنجا آمده و نزول فرموده
اگرچه بطريق اتفاق بود اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفاى راشدين نيز آنرا ميكردند و امام محمد در موطاى
خود گفته كه نزول در محصب احسن است و اگر نكنند چيزی لازم نمي آيد و اين قول ابي حنيفه است و بنده مسكين عبد الحق
بن سيف الدين اصلح الله حاله و احسن مآله چون در خدمت شيخ امام اجل اكرم اوحد عبد الوهاب رحمة الله عليه

نعج کزارد و نفر نمود باوی از منا و رسید بمحصب نزول فرمود حضرت شیخ و بکذارد نماز ظهر را و نخواب رفت و کذارد هم در آنجا نماز عصر بعد از ان فرمود سوار شوید این قدر دریافت سعادت اتباع کافی است و فرمود یکفی بزائد و این قول شیخ مبنی است بر آنچه کفته اند که نزول بمحصب سنت است ولیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمرهٔ عایشه بود چنانکه بیاید والله اعلم * وعنها قالت احرمت من التنعیم بعمرة * کفت عایشه احرام بستم من از تنعیم برای عمره * فدخلت مکة * پس در آمدم مکه را * فقضیت عمرتی * پس قضا کردم عمرهٔ خود را که از جهت حدوث حیض فوت شده بود چنانکه در باب قصه حجة الوداع کذشت * وانتظرنی رسول الله * و انتظار کرد مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بالابطح * در ابطح که در آنجا نزول فرموده بود * حتی فرغت * تا آنکه فارغ شدم من * فامر الناس بالرحیل * پس امر کرد مردم را بکوچ کردن بجانب مدینه * فخرج فمر بالبیت * پس بیرون آمد آنحضرت از محصب پس کذشت بخانهٔ کعبه * فطاف به قبل صلوة الصبح * پس طواف کرد بخانهٔ کعبه پیش از نماز بامداد و این طواف وداع است و طواف صدر بفتح دال نیز کویند و در وی رمل نیست و بعد از وی سعی نه * ثم خرج الی المدینة * پس تر بیرون آمد بسوی مدینه * هذا الحدیث ما وجدته بروایة الشیخین * مولف میکوید که این حدیث نیافتم من آنرا بروایتی بخاری و مسلم * بل بروایة ابی داود * بلکه یافتم بروایت ابی داود مع اختلاف یسیر فی آخره * باندک اختلافی در آخر حدیث * وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان الناس ینصرفون فی کل وجه * بودند مردم که بر می کشتند در هر طرف و مقید بدر آمدن در مکه و بر آوردن طواف وداع مقید نمی شدند * فقال رسول الله * پس کفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لا ینصرفن احدکم حتی یکون آخر عهده بالبیت * باید که نبر آید یکی از شما و کوچ نکند تا آنکه باشد آخر زمان پیمان و امان وی بخانه کعبه کنایت است از طواف وداع * الا انه خفف عن الحائض * مکر آنست که سبک کرده اند این را ای کار بر حائض و ساقط کرده اند از وی لزوم طواف وداع اکر طواف زیارت کرده است * متفق علیه * این حدیث دلالت دارد بر وجوب طواف وداع و اینست مذهب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذهب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست باتفاق و اما حدیث سابق اکرچه ظاهر وی در امر برحیل است بی تقیید بطواف محمول است برین بقرینه این حدیث * وعن عایشة قالت حاضت صفیة لیلة النفر * حیض کرد صفیه در شب نفر مراد همین شب است که آنحضرت در محصب بود و شب در باب الحج مضاف بروز سابق میکردند آینده چنانکه متعارف است * فقالت ما اراني الا حابستکم * نمی بینم خود را مکر موقوف دارنده و مانع آینده شما یعنی از رحیل بمدینه زیرا که من حیض کردم و طواف نکرده ام * قال النبی صلی الله علیه وسلم عقری * بفتح عین و سکون قاف * حلقی * بفتح حا و سکون لام و الف در هر دو برای تانیث است دعا است که بزبان کنند ولیکن حقیقت دعا مراد نیست هم چنین بزبان زد عادت عرب شده است چنانکه در امثال ان و عقر مجروح کردن و قتل کردن و هلاک ساختن یا بمعنی نازائیدن و حلق رسیدن درد در حلق یا زدن چیزی در حلق و اصمعی کفته که این کلمه است که در محل تعجب استعمال میکنند و این دو کلمه را زیاده برین تحقیق است که در شرح کرده شده است * اطافت یوم النحر * آیا طواف کرده است روز نحر طواف زیارت * قیل نعم * کفتند آری کرده است * قال * کفت آنحضرت خطاب بصفیه * فانفری * پس بیرون آی و کوچ کن * متفق علیه

* الفصل الثانی * عن عمرو بن الاحوص * رضی الله عنه بفتح همزه و سکون حای مهمله و بصاد مهمله صحابی است روایت کرده است از وی پسر وی سلیمان * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا * کفت شنیدم آنحضرت را که میکفت در حجة الوداع کدام روز است این روز * قالوا یوم الحج الاکبر * کفتند روز حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است و میکویند اکبر در مقابلهٔ اصغر است که عمره است و عمره را حج اصغر می نامند و آنکه الان مردم حج را که روز جمعه افتد حج اکبر میکویند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت کرده اند که حج روز جمعه برابر هفتاد حج است بعضی کفته اند که این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی که

آنحضرت كرده صلى الله عليه وسلم روز جمعه بود وبي شك حج در روز جمعه فضيلتي خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان
ومكان * قال فان دماءكم واموالكم واعراضكم بينكم حرام كحرمة يومكم هذا في بلدكم هذا * شرح اين در فصل اول معلوم
شده است * الا لا يجني جان الا على نفسه * آگاه باشيد بايد كه گناه نكند وستم نكند هيچ گناه كننده وستم كننده برنفس
خود مقصود نهي از گناه كردن وستم كردن است برغير چه هركه بركسي ستم ميكند بحقيقت برخود ميكند كه اثم وجزاي
آن راجع بدو است پس اين خبر در معنى نهي است ودر روايتي است الا على نفسه وبرين تقدير بمعنى خبر ست نه بمعنى نهي
* الا لا يجني جان على ولده * آگاه باشيد بايد كه جنايت نكند هيچ جنايت كننده بر فرزند خود * ولا مولود على والده * وجنايت
نكند هيچ فرزندي بر والد خود ذكر اين حديث بجهت آنست كه قبح وشناعت اين بيشتر است از جنايت بر اجانب يا بجهت
آنكه نيز حكم جنايت بر نفس است بجهت جريان عادت جاهليت بر اخذ اقارب شخصي بجنايت وي وباين وجه اين تاكيد حكم
سابق است فافهم * الا ان الشيطان قد ايس ان يعبد في بلدكم هذا ابدا * آگاه باشيد بدرستي كه شيطان بتحقيق نا اميد
شد ازين كه عبادت كرده شود واو كنايت است از بت پرستيدن در شهر شما كه اينست يعني مكه هميشه تا روز قيامت
* ولكن ستكون له طاعة فيما تحتقرون من اعمالكم فيرضى به * وليكن سرانجام است كه باشد مر شيطان را فرمان برداري
در چيزي كه حقير وكم مي شماريد شما از عملهاي خود يعني كارها ميكنيد وگناهان مي ورزيد وآن را خورد وحقير مي پنداريد
بود دران عملها طاعت شيطان است كه راضي ميگردد شيطان بدان وآن عملها مودي بفتن وهيجان حروب وشرور ميگردد
* رواه ابن ماجه والترمذي وصححه * وحكم بصحت كرده است ترمذي اين حديث را * وعن رافع بن عمرو المزني * بضم
ميم وفتح زاي وبنون نسبت بمزينه صحابي است روايت كرده از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم وحديثه * قال رأيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب الناس بمنى حين ارتفع الضحى * گفت ديدم آنحضرت را كه خطبه ميكرد مردم را
بمنا هنگامي كه بلند شد چاشتگاه * على بغلة شهباء * سوار بر استر شهبا وشهبا آنكه بالاي پشم وي سرخي بود ودرون
سفيد چنانكه شقراء بشين معجمه وقاف * وعلي يعبر عنه * وعلي مرتضى رضي الله عنه تعبير وتفسير ميكرد از آنحضرت وبمردم
مي شنوانيد ومي فهمانيد ومي رسانيد بانكسان كه دور بودند آنچه آنحضرت ميفرمود * والناس بين قائم وقاعد * ومردم
بعضي ايستاده بودند وبعضي نشسته در حج سه خطبه مسنون است يكي در روز ترويه بمكه * دوم روز عرفه * سيوم در منى
ودر هرجا احكام كه بعد آن بايد كرد تعليم وتلقين ميفرمود * رواه ابوداود * وعن عائشة وابن عباس رض ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم اخر طواف الزيارة يوم النحر الى الليل * وروايت است از عائشه واز ابن عباس كه آنحضرت تاخير كرد طواف
زيارت را تا شب ظاهر اين معارض است بحديث عائشه كه آنحضرت طواف كرد وظهر بمكه گزارد واين اضطرابيست كه
در حديث عائشه واقع شده وبسبب اين تقديم وترجيح كرده اند حديث ابن عمر را كه در صحيحين واقع شده كه آنحضرت
ظهر بمنا گزارد چنانكه گذشت والله اعلم * رواه الترمذي وابوداود وابن ماجة * وعن ابن عباس رض ان النبي
صلى الله عليه وسلم لم يرمل في السبع الذي افاض فيه * روايت است از ابن عباس كه آنحضرت رمل نكرد در طواف افاضه
ازينجا معلوم ميشود كه رمل در طواف زيارت نيست ورمل در طواف وداع هم نيست پس رمل نيست مگر در طواف
قدوم * رواه ابوداود وابن ماجة * وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا رمى احدكم
جمرة العقبة فقد حل له كل شيء الا النساء * گفت آنحضرت وقتي كه رمي كرد يكي از شما جمرة العقبة را پس بتحقيق
از احرام برآمد وحلال شد مر او را همه چيز مگر زنان وبعد از طواف زنان نيز حلال خواهند شد * رواه في شرح
السنة وقال اسناده ضعيف وفي رواية احمد والنسائي عن ابن عباس قال اذا رمى الجمرة فقد حل له كل شيء الا النساء
* وعنها قالت افاض رسول الله صلى الله عليه وسلم من آخر يومه حين صلى الظهر * گفت عائشه افاضه كرد وروان گشت
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بجانب مكه براي طواف در آخر روز خود در وقتي كه گزارد ظهر را ظاهرا يعني پيش

فتح ميم است كه ظهر بمنا گزارد * ثم رجع الى منى * پستر برگشت بسوی منی * فمكث بها ليالی ايام التشريق * پس درنگ
كرد بمنى شبهای روز تشريق * يرمی الجمرة اذا زالت الشمس * رمی ميكرد جمره را وقتی كه برگشت آفتاب ازجانب
مشرق بسوی مغرب * كل جمرة بسبع حصيات * هرجمره بهفت سنگريزه * يكبر مع كل حصاة * تكبير ميگفت با هر سنگريزه
* ويقف عند الاولى والثانية * ومی ايستاد نزد جمرهٔ اولی وثانيه بعد از رمی * ويطيل القيام * ودراز ميكرد ايستادن
را * ويتضرع * وزاری ميكرد ودرخواست حاجت چنانكه گذشت * ويرمی الثالثة فلا يقف عندها * ورمی ميكرد جمرهٔ سيوم را پس نمی ايستاد
نزد آن رمی ميكرد وميگذشت * رواه ابو داود * وعن ابی البداح * بفتح موحده وتشديد دال وحای مهملتين * بن عاصم
بن عدی * ابو البداح تابعی ثقه است وپدر وی صحابی است * عن ابيه * روايت ميكند از پدر خود * قال رخص رسول الله
صلى الله عليه وسلم لرعاء الابل فی البيتوتة * گفت رخصت كرد آنحضرت برای چرانندگان شتران در ترك شب باش بمنی يعنی
اگر در منا بيتوتت نكنند رخصت است * ان يرموا يوم النحر * رخصت كرد كه رمی كنند روز نحر * ثم يجمعوا رمی يومين
بعد يوم النحر * پستر جمع كنند رمی دو روز را كه بعد از روز نحر است * فيرموا فی احدهما * پس رمی كنند در يكی ازين
دو روز * رواه مالك والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حديث صحيح * باب ما يجتنبه المحرم * باب در بيان چيزهای
كه پرهيز ميكند آنرا محرم يعنی حرام است بروی كردن آن خواه واجب گردد بروی دم يا صدقه باله وصدقه نصف صاع
از گندم يا صاع از شعير يا چيزی قليل غير مقدر بمقدار معين وهمه مذكور است در كتب فقه ورسائل مناسك وبجمله ازان در
رساله های مناسك بيان كرده ايم * الفصل الاول * عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول
الله * مردی پرسيد از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما يلبس المحرم من الثياب * چه چيز جائز است كه بپوشد محرم از جامه ها
وچه چيز نپوشد * فقال * پس گفت آنحضرت همه چيز بپوشيد ليكن * لا تلبسوا القمص * نپوشيد پيراهن ها را قمص بضمتين جمع
قميص * ولا العمائم * ونپوشيد دستارها را * ولا السراويلات * ونپوشيد ازارها را ومراد بپوشيدن قميص وسراويل پوشيدن
آنهاست بروجه متعارف در ان چنانچه پيراهن را دربر افگنند وتنبان را در پا بها كنند والا اگر بر تن افگنند مثل ردا
چيزی لازم نمی آيد زيرا كه درين صورت نميگويند كه پيراهن پوشيده وازار پوشيده * ولا البرانس * ونپوشيد برنس ها
را برنس بضم موحده ونون وسكون را در ميان اينها تفسير كرده اند ورا بقلنسوه طويله يعنی كلاه دراز واين تفسير قاصر
است در معرفت آن وآنچه مشهور است اينست كه از بلاد شام می آرند تمام بدن وسر وگردن را می پوشد ودر وقت باران می
پوشند * ولا الخفاف * ونه بپوشيد موزه ها را * الا احد لا يجد نعلين فيلبس خفين * مگر كسی كه نيابد نعلين را پس بپوشد
موزه ها را * وليقطعهما اسفل من الكعبين * وبايد كه ببرد هردو موزه را پايان تر از هردو پاشنه تا از حد موزگی برآيند
* ولا تلبسوا من الثياب شيا مسه زعفران * ونپوشيد از جامه هيچ چيزی را كه سوده است آنرا زعفران * ولا ورس * ونه جامه
كه سوده است آنرا ورس بفتح واو وسكون را گياه زرد يست كه رنگ كرده ميشود بدان وآنرا اسپرك گويند * متفق عليه
وزاد البخاری فی رواية * وزياده كرده است بخاری در روايتی اين عبارت را * ولا تنتقب المراة المحرمة * ونقاب بروی
نيفگند زنی كه محرم است ودر بعضی نسخ لا تنتقب بتائين وتشديد قاف ونقاب بكسر نون روی بند * ولا تلبس القفازين *
ونپوشد زن محرمه قفازرا بضم قاف وتشديد فا وزای در آخر پوششی است كه زنان عرب برای دفع سرما در دستها بپوشند
كه انگشتان وكف وساعد همه را می پوشد ودرميان آن پنبه است پر كرده شده وبعضی گفته اند نوعی از زيور است كه
زنان در دستها می پوشند * وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب وهو يقول *
گفت ابن عباس شنيدم آنحضرت را كه خطبه ميخواند ودر حال آنكه وی ميگفت * اذا لم يجد المحرم نعلين لبس خفين * وقتی
كه نيابد محرم نعلين را بپوشد موزه ها را * واذا لم يجد ازارا لبس سراويل * چون نيابد تهبند را بپوشد تنبانی را وليكن
قطع ميكند موزه ها را از زير پاشنها چنانكه در حديث سابق بيان كرد جمهور بر اين اند واگر بهمان طور درست بپوشد فديه

دمي را امام احمد ميكويد قطع نكند كه دران اضاعت مال است وبحكم ضرورت چنانكه مستدل بحال خود به پوشد و نه نيست زدرهء اويد نيزخلاف است ونزد امام ابوحنيفه پاره كند وا زارسازد * متفق عليه * وعن يعلى * بفتح تحتانيه وسكون عين مهمله * بن امية * بضم همزه وفتح ميم وتشديد تحتانيه صحابي است اسلام آورد روزفتح وحاضرشد حنين و طائف را * قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم بالجعرانة اذ جاءه رجل اعرابي * كفت بوديم مانزد آنحضرت درجعرانه كه بريك مرحله ازمكه است وآنحضرت ازانجا عمره برآورده بودند ناكاه آمد اورا مردي ساكن باديه * عليه جبة وهو متضمخ بالخلوق * برآن مرد جبه بود وحال آنكه آن مردآلوده بود بخلوق بفتح خاء معجمه وقاف درآخر نام طيبي است كه عربان ميسازند ودران زعفران مي اندازند مشهوراست ميان ايشان وضمخ بضاد وخاي معجمتين آلودن جسد بطيب چنانكه كويا ميچكد ازوي * فقال * پس كفت آنمرد * يا رسول الله اني احرمت بالعمرة وهذه علي * بدرستي كه من احرام بستم براي عمره وحال آنكه اين جامه بربدن من بوده * فقال * پس كفت آنحضرت * اما الطيب الذي بك فاغسله ثلث مرات * اما خشبوئي كه با تست وآلوده است بدن تو بدان پس بشوي آنرا سه بار ازجهت آنكه استعمال زعفران حرام است بر مردان نه ازان جهت كه بقاء اثر طيب بعد از احرام مفسد لحرام است فافهم * واما الجبة فانزعها * واما جبه كه تو پوشيده پس بركش آنرا وبرآر ازبدن * ثم اصنع في عمرتك كما تصنع في حجك * پس تو بكن درعمره تو چنانكه ميكني درحج تو كويا آنمرد عالم بود باحكام حج نه عمره پس تشبيه داد آنحضرت عمره را بحج وفرمود هرچه احكام واركان حج است از احرام وشرائط آن احكام عمره نيزهمان است وفرق نيست ميان حج وعمره مكربوجود وقوف بعرفه وعدم آن * متفق عليه * وعن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينكح المحرم ولا ينكح ولا يخطب * هرسه لفظ برفع وجزم مرويست نكاح نكند محرم خود را ونكند نكاح ديكري را بولايت ووكالت وخواستكاري نكند زن را خطبه بكسرخا زن خواستن واين مذهب شافعي وجمهورعلما است ليكن نهي از نكاح وانكاح تحريمي است واز خطبه تنزيهي ونزد ما جائز است همه ودليل ما تزوج ميمونه است رض * رواه مسلم * وعن ابن عباس رض ان النبي صلى الله عليه وسلم تزوج ميمونة وهو محرم * روايت است ازابن عباس كه آنحضرت نكاح كرد ميمونه را رضي الله عنها وحال آنكه آنحضرت محرم بود براي عمرة قضا * متفق عليه * وعن يزيد بن الاصم بن اخت ميمونة رض * خواهرزاده ميمونه بعضي كويند كه اورا روايت است وصحابيست وصحيح آنست كه تابعي است ثقه كثير الحديث * عن ميمونة * روايت ميكند ازخالة خود ميمونه * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تزوجها وهو حلال * كه آنحضرت تزوج كرد اورا وحال آنكه محرم نبود * رواه مسلم قال الشيخ الامام محي السنة رحمه الله والاكثرون على انه تزوجها حلالا * كفت محي السنة اكثر برانند كه آنحضرت تزوج كرد ميمونه را درحالي كه حلال بود * وظهرامر تزويجها وهو محرم * وظاهرشد امر تزويج وي درحالي كه آنحضرت محرم بود * ثم بنى بها وهو حلال * پستربنا كرد يعني دخول كرد ميمونه را وحال آنكه وي حلال بود * بسرف في طريق مكة * نكاح ميمونه وبناي وي درسرف بود بفتح سين مهمله وكسررا وبفا نام موضعي است براه مكه برده ميل ازمكه وازعجائب اتفاقات آنكه فوت ميمونه نيزدرين موضع اتفاق افتاد والان درآنجا درمرقد وي عمارتيست كه بعضي امرا ساخته اند بدانكه حديث ابن عباس وحديث يزيد بن الاصم مرد ومتعارض آمدند حديث ابن عباس ناطق است بانكه تزوج ميمونه درحالت احرام بود وحديث ابن الاصم دلالت دارد برانكه درحالت حل بود واصحاب ما ترجيح كردند حديث ابن عباس رابرحديث ابن اصم زيرا كه ابن عباس افضل واكمل است درحفظ واتقان وفقه وحديثوي متفق عليه است ماندآنكه حديث اميرالمومنين عثمان رض كه دال است برنهي ماول است بانكه مراد آنست كه نكاح وانكاح ازشان محرم ومناسب بحال او نيست كه مشغول است بكاري ديكر نه آنكه مراد تحريم است وآنكه حمل كرده اند شافعيه حديث ابن عباس را برانكه ظاهرشد امرتزويج وي درحالت احرام باين اعتبار كفته است تزوج وهو محرم تكلف است ومبنى است كه مراد حل اصلي است كه قبل الاحرام بود وحال

آنكه اكثر روايات دران است كه حل عارضي بود كه بعد از احرام مي باشد وبرين تقدير حديث ابن اصم را نيز حمل ميتوان كرد كه مراد آنست كه ظاهر شد امر تزويج وحال آنكه حلال بود وكلام درينجا در كتب اصول زياده برينست جمله ازين در شرح ذكر كرده ام نتدبر * وعن ابي ايوب ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يغسل رأسه وهو محرم * روايت است از ابي ايوب انصاري كه بود آنحضرت كه مي شست سر مبارك خود را وحال آنكه وي محرم است * متفق عليه * بدانكه جايز است محرم را شستن سرا زبراي جنابت باتفاق ود رتبرد خلافست وهم چنين در شستن بخطمي وما نند آن نيز خلاف است ودزد ايه كفته است كه لاباس است در غسل كردن وبحمام در آمدن ودر شرح كفته است زيرا كه بمجرد شستن نمير ود زوليدكي مو بلكه زياده كند تلبيد شعر ويرا ونشويد سر وريش بخطمي زيرا كه وي نوعي از طيب است وي ميكشد هوام سر ويرا * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال احتجم النبي صلى الله عليه وسلم وهو محرم * كفت ابن عباس كه حجامت كرد آنحضرت وحال آنكه وي محرم بود واكثر علما برجواز حجامت محرم اند اگر موي شكسته نشود * متفق عليه * وعن عثمان رضي الله عنه حدث عن رسول الله * حديث كرد عثمان رضي الله عنه از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم في الرجل اذا اشتكى عينيه وهو محرم * در حق مردي كه چون شكايت كرد مرد درد چشم خود را يعني چون چشمان او بدرد آيد * ضمدهما بالصبر * تضميد كند هر دو چشم را بصبر وقيد عينيه اتفاقي است اگر يك چشم نيز بدرد آيد درست است بطريق اولى وصبر بفتح صاد وكسر موحده وسكون آن جائز نيست مگر در ضرورت شعر صبرد اروي تلخ مشهور است كه درد چشم زايل ان د واكنند ودر چشم بكشند وتضميد وتضمد جراحت بستن است بضماده يعني بعصابه ونهادن داروا بر جراحت نيز كويند اكرچه عصابه بسته نشود وظاهر آنست كه مراد اينجا بستن عصابه باشد زيرا كه وي مي پوشد جزوي از روي را ومحتاج است به بيان كردن آنكه اين چون بحكم ضرورت است موجب جنايت بر احرام نباشد * رواه مسلم * وعن ام الحصين * صحابيه است حاضر شد حجة الوداع را * قالت رايت اسامة وبلالا واحدهما آخذ بخطام ناقة رسول الله * كفت ديدم اسامه وبلال را رضي الله عنهما ويكي ازين دوكس كيرنده بود مهار ناقه پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم والآخر رافع ثوبه يستره من الحر * وديكر بر دارنده بود جامهٔ خود را كه مي پوشيد آنحضرت را يعني سايه ميكرد اورا از كرمي آفتاب * حتى رمى جمرة العقبة * تا آنكه رمي كرد آنحضرت جمرة العقبه را ودر روايتي آمده است بر دارنده مانند تاج چيزي بر سر وي واين حديث دليل است بر جواز استظلال مر محرم را طيبي كفته كه اين قول اكثر علماء است ومالك واحمد مكروه ميدارند آنرا * رواه مسلم * وعن كعب بن عجرة * بضم عين مهمله وسكون جيم وراصحابي انصاري است از اصحاب شجره كويند كه اورا بتي بود كه مي پرستيد آنرا وعبادة بن صامت يار او بود روزي بروي درآمد ديد كه بت را پرستيده از خانه بيرون آمد وعبادة بن صامت درخانه او درآمد بت را بشكست وچون كعب درآمد وبت را شكسته ديد بخشم آمد وخواست كه دشنام ابن صامت كند باز بفكر رفت وكفت اگر در اين بت چيزي مي بود نكاه ميداشت خود را پس مسلمان شد * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر به وهو بالحديبية قبل ان يدخل مكة * روايت ميكند كه آنحضرت كذشت بروي وبود آنحضرت در حديبيه پيش از آنكه درآيد بمكه * وهو محرم وهو يوقد تحت قدر * وحال آنكه كعب محرم بود ووي آتش مي افروخت زير ديكي * والقمل تتهافت على وجهه * وشپشها مي افتادند بر روي وي * فقال اتؤذيك هوامك * پس كفت آنحضرت ايا آزار ميكنند ترا شپشهاي تو * قال نعم * كفت كعب اري آزار ميكنند * قال فاحلق راسك * كفت آنحضرت پس اگر اينچنين است بتراش سر خود را * واطعم فرقا بين ستة مساكين * وخوران وقسمت كن فرق را ميان شش مسكين * والفرق بفتح الفاء ثلثة اصع * وفرق سه صاع است پس هر مسكين را نيم صاع است از كندم بدهد وآصع جمع صاع واصل وي اصوع قلب كرده اند آصع شد چنانكه آدر جمع دار ميكنند * او صم ثلثة ايام * يا روزه دار سه روزه * او انسك * بضم سين بلفظ امر * نسيكة * يا ذبح كن ذبيحه را * متفق عليه

* الفصل الثاني * عن ابن عمر رضي الله عنهما

انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی النساء فی احرامهن عن القفازین والنقاب وما مس الورس والزعفران من الثیاب *
ترجمه این از حدیث ابن عمر در فصل اول ظاهر شد * ولتلبس بعد ذلك ما احبت من الوان الثیاب * وباید که بپوشد
بعد از برآمدن از احرام هرچه خواهد از اصناف جامه‌ها و بیان کرد آنرا بقول خود * معصفرا او خزا او حلیا او
سراویل او قمیصا او خفا * فی الصراح عصفر رنگ سرخ معصفر معروف وخز بخای معجمه وزای نیز نوعی از جامه ودر قاموس
گفته عصفر نبت معروف است معصفر جامه رنگ کرده شده بآن نبت معروف وحلی زیور است او را نیز داخل لباس اعتبار کرده
رواه ابوداود * وعن عائشة رضی الله عنها قالت كان الركبان یمرون بنا * بودند سواران که می‌گذشتند بما * و
نحن مع رسول الله * وما یعنی زوجات آنحضرت صلی الله علیه وسلم با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم محرمات *
محرم بودیم * فاذا جاوزوا بنا سدلت احدانا جلبابها * پس چون نزدیك آمدند یعنی مردان از ما ومیگذشتند از پیش
ما فرو می‌هشت یکی از ما چادر خود را * من راسها علی وجهها * از سر خود بر روی خود ولفظ جاوزوا همچنین واقع شده است
از جواز در سنن ابی داود ودر مصابیح حاذونا از محاذات ودر بعضی الفاظ حاذوا بنا بحاء مهمله وذال معجمه نیز آمده
* فاذا جاوزونا * پس چون میگذشتند از پیش ما * کشفناه * دور میکردیم ما چادر را از روی ومیکشادیم روی را وبرهنه
میکردیم روی را * رواه ابوداود ولابن ماجة معناه * وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم كان یدهن * بفتح یا وتشدید
دال * بالزیت وهو محرم * بود آنحضرت طلا میکرد روغن زیت را بر خود وحال آنکه وی محرم بود * غیر المقتت * اما زیت
غیر مقتت * یعنی غیر المطیب * زیت خوشبوی کرده نشده ومقتت بضم میم وتشدید تا زیتی که ریخته شده در وی ریاحین
یا آمیخته شده بر روغنها خوشبو رقت وتقتیت روغن در گل پروردن ونزد امام ابوحنیفه زیت مطلقا از طیب است
زیرا که اصل او است کذا قالوا * رواه الترمذی *

الفصل الثالث

* عن نافع ان ابن عمر رضی
وجد القر * روایت است از نافع که مولای ابن عمر است که ابن عمر یافت سردی وهو ماخوذ * فقال * پس گفت * الق
علی ثوبا یا نافع * بینداز بر من جامه را ای نافع که سردی میخورم نافع میگوید * فالقیت علیه برنسا * پس انداختم بر بالای
ابن عمر برنسی را * فقال تلقی علی هذا وقد نهی رسول الله * پس گفت ابن عمر آیا می‌اندازی بر من این را وحال
آنکه بتحقیق نهی کرده است پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان یلبسه المحرم * از اینکه بپوشد برنس را محرم ظاهرا
مذهب ابن عمر اجتناب مخیط بود مطلق بهر نوع که بپوشند وسابقا معلوم شد که اگر مخیط را بپوشند نه بروجهی که متعارف
در ان است باکی ندارد یا از جهت احتیاط کرد والله اعلم * رواه ابوداود * وعن عبد الله بن مالك ابن بحینة *
مالك بتنوین است واین صفت ثانیه عبد الله است وبحینه بضم با وفتح حای مهمله وسکون یا نام مادر عبد الله است ومالك
نام پدر او است واگر بی تنوین بخوانند لازم آید که بحینه مادر مالك باشد وحال آنکه زوجه او است واین را در مواضع
دیگر ذکر کرده ام فتدبر * قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم * خون کشید آنحضرت وحال
آنکه وی محرم بود * بلحی الجمل * بفتح لام وسکون حای مهمله وجمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه
ومدینه چنانکه گفت * من طریق مكة فی وسط راسه * خون کشید در میان سر خود وسط را اینجا بفتح سین تصحیح
کرده اند وفرق میان وسط ووسط بفتح سین وسکون مشهور است وگفته اند که این محمول بر ضرورت است زیرا که بی قطع
شعر نخواهد بود واگر در بعضی موضعی باشد که در انجا موی نیست جائز است بی فدیه * متفق علیه * وعن انس رض قال
احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم علی ظهر القدم * حجامت کرد آنحضرت وحال آنکه وی محرم بود
بر پشت پا * من وجع كان به * از جهت دردی که بود در پشت پا ودر پا جای موی نیست غالبا وباوجود آن
دردی هم داشت * رواه ابوداود والنسائی * وعن ابی رافع * مولای آنحضرت وی نخست غلام عباس بود که آنحضرت بخشید
قبطی بود وچون خبر اسلام عباس را رسانید آزادش کرد وحاضر شد احد را وخندق را وما بعد آن بعضی مصعبه

گفته اند وبعضی ابراهیم وبعضی غیر آن واسلام او پیش از بدر بود ولیکن در بدر حاضر نشده * قال تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم میمونة وهو حلال * نکاح کرد آنحضرت میمونه را وحال آنکه آنحضرت حلال بود * وبنی بها وهو حلال * ودخول کرد آنحضرت میمونه را وحال آنکه آنحضرت حلال بود * وکنت انا الرسول بینهما * وبودم من میانجی میان آنحضرت ومیمونه * رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن

* باب المحرم یجتنب الصید * بدانکه صید کردن محرم وراه نمودن وی دیگری را بصید واشارت کردن بدان حرام است باتفاق واگر چیزی ازین افعال کند لازم میگردد جزا اما در خوردن محرم صید را تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق واگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن وی در اینجا مذاهب واقوال است مر علما را مذهب بعضی صحابه وتابعین ومن بعدهم وابن عباس وطاوس وثوری آنست که حرام است بر محرم اکل صید مطلقا بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جثامه که بیاید ومذهب مالک وشافعی واحمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است واما اگر غیر محرم صید کند برای خود وچیزی ازان برای محرم هدیه کند حلال است ومذهب امام ابی حنیفه واصحاب وی آنست که حلال است اکل لحم صید مر محرم دیگر را مادام که خود صید نکند وامر بدان نکند ودلالت واشارت واعانت بران ننماید بری یا محرم دیگر اگرچه برای وی صید کرده میشود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد اینست تحریر مذاهب واحادیث درین مذهب ظاهر مخالف ومتعارض آمده ودر شرح سفر السعادة این را بتفصیل هرچه تمامتر استیفا کرده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم

الفصل الاول * عن الصعب * بفتح صاد وسکون عین مهملتین * بن جثامة * بفتح جیم وتشدید مثلثه صحابیست ابن عباس ازوی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض * انه اهدی لرسول الله * روایت است ازوی که وی هدیه آورد برای پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا * گورخر را که شکار کرده بود * وهو بالابواء * وآنحضرت در ابوا بود بفتح همزه وسکون موحده * او بودان * یا در ودان بود بفتح واو وتشدید دال تام وموضع است میان مکه ومدینه نزدیکتر بمدینه ومیگویند که قبر عبد الله والد آنحضرت در ابواست واین صعب بن جثامه در آنجا ساکن بود * فرد علیه * پس برکرد انید آنحضرت بروی وقبول نکرد * فلما رای ما فی وجهه * پس هنگامی که دید آنحضرت چیزیرا که در روی اوست از ناخوشی وانفعال وانده از قبول ناکردن آنحضرت هدیه او را * قال * گفت آنحضرت * انا لم نرده علیک الا انا حرم * بدرستیکه ما بر نگردانیده ایم آنرا بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم وحرم بضمتین جمع حرام است بکسر بمعنی محرم کذا فی القاموس ودر صحاح گفته که جمع حرام است * متفق علیه * پوشیده نماند که ظاهر این حدیث دال است که صعب بن جثامه حمار وحشی زنده بهدیه آورد ومحرم را جائز نیست قبول آن ولیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه ودر روایات آمده است که هدیه لحم حمار وحشی بود پس در روایات مسلم آمده که هدیه کرد سرین حمار وحشی را که خون ازوی میچکید ودر روایتی آورده شق حمار را وشق بکسر نیمه هرچیزی ودر روایتی آورد عضوی را ازوی ودر روایتی پای او را پس بقرینه این روایات درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود

* وعن ابی قتادة رض انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آنحضرت واین در عام حدیبیه بود در سال ششم از هجرت * فتخلف مع بعض اصحابه وهم محرمون * پس پس ماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود ویاران وی محرم بودند * وهو غیر محرم * ووی محرم نبود * فرأوا حمارا وحشیا قبل ان یراه * پس دیدند یاران وی حمار وحشی را پیش از آنکه به بیند وی آنرا * فلما رأوه ترکوه * پس هنگامی که دیدند یاران او وی را گذاشتند او را ودلالت واشارت نکردند بدان * حتی رآه ابو قتادة * تا آنکه دید آنرا ابو قتاده * فرکب فرسا له * پس سوار شد ابو قتاده اسپی را که مر او را بود * فسالهم ان یناولوه سوطه * پس سوال کرد ایشانرا

كه در دست وي تازيانة اوست وبعضي گفتند كه مراد بسوط اينجا شيف است و در بعضي روايات با سوط رمحه نيز مذكور است * فابوا * پس ابا آوردند ياران از دادن سوط بدست وي بجهت احرام تا لازم نيايد اعانت بر صيد * فتناوله * پس فرود آمد ابو قتادة از اسپ پس گرفت سوط را و در روايتي سوط و رمح را * فحمل عليه * پس حمله آورد و بتاخت بر حمار وحشي * فعقره * پس پي كرد وي مكند و بكشت او را * ثم اكل فاكلوا * پس خورد ابو قتادة پس تر خوردند ياران وي نيز * فندموا * پس پشيمان شدند بعد از خوردن كه چرا گوشت شكار در حالت احرام خوردند و ابو قتادة پارة گوشت را نگاه داشته بود * فلما ادركوا رسول الله صلى الله عليه وسلم سالوه * پس هنگامي كه دريافتند آنحضرت را و بملازمت شريف رسيدند و حقيقت حال را عرض نمودند و پرسيدند آنحضرت را از حكم آن كه روا بود خوردن آن يا نه * قال هل معكم منه شيء * گفت آنحضرت ايا هست با شما از ان چيزي * قالوا معنا رجله * گفتند با ما پاي او هست و در روايتي بازوي او * فاخذها النبي * پس گرفت آنرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاكلها * پس خورد پاي آنرا * متفق عليه وفي رواية لهما * و در روايتي مر بخاري و مسلم را هرد و اينچنين آمده كه * فلما اتوا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال * پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود * امنكم احد امره ان يحمل عليها * ايا از شما هيچ يكي بود كه امر كرد ابو قتادة را كه حمله كند و بتازد او بر وي * او اشار اليها * يا اشارت كرده باشد بجانب وي يعني اعانت كرده باشد بوجهي از وجوه بر شكار كردن آنرا * قالوا لا * گفتند نكرده * قال فكلوا ما بقي من لحمها * گفت آنحضرت پس خوب كرديد كه خورديد و بخوريد آنچه باقي مانده است از گوشت وي اين حديث دلالت برا باحت ميكند مادامي كه خود صيد نكرده يا دلالت و اشارت و اعانت بر آن نكرده است و حديث سابق بر حرمت آن مطلقا دلالت ميكند و احاديث و آثار بسيار در هر دو جانب آمده و لابد بعضي ناسخ بعضي خواهد بود وقد حقق في موضعه * وعن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم خمس لا جناح على من قتلهن في الحرم والاحرام * پنج چيزاند كه گناه نيست بر كسيكه بكشد آنرا در زمين حرم اگرچه در زمان احرام باشد * الفارة * بتخفيف راموش * والغراب * زاغ * والحدأة * بكسر حاء و فتح دال و همزة بر وزن عنبة جانوريست معروف است كه آنرا غليواز ميگويند و در صراح خاد گفته * والعقرب * وكژدم * والكلب العقور * وسگ جراحت كننده * متفق عليه * وعن عايشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال خمس فواسق يقتلن في الحل والحرم * پنج چيز از حيوانات فاسق اند كشته ميشوند در زمين حل و حرم و ميكشد آنرا محرم * الحية * مار * والغراب الابقع * بموحدة وقاف زاغ پيسه كه سياه و سفيد مي باشد در پشت و شكم وي سفيد باشد و اين در ظير و كلاب مي باشد وفي الصراح بقع پيسكي در مرغ و در حديث در شان قاتل سيدنا امام حسين سلام الله عليه وعلى آبائه الكرام واقع شده است كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه گويا من مي بينم بسوي كلب ابقع كه دهان مي اندازد در خون اهل بيت من و بود شمر ملعون ابرص * والفارة * وموش * والكلب العقور * وسگ گزنده * والحديا * تصغير حداة است كه در حديث سابق مذكور شد * متفق عليه * بدانكه در هر يكي از ين دو حديث پنج چيز از جنس موذيات مذكور شد ليكن در حديث سابق عقرب مذكور شد نه حيه و در حديث لاحق بر عكس و غراب گاهي مطلق مذكور ميشود و گاهي موصوف با بقع و گفته اند كه مقتول در حل و حرم كه قاتل وي محرم باشد با مخل منحصر درين پنج نيست بلكه همه موذيات را حكم همين است و سباع همه مانند شير و گرگ و پلنگ همه داخل كلب عقوراند و اتفاق كرده اند علما بر جواز قتل محرم مر اينها را و هر موذي را جائز است قتل وي در حل و حرم و اما قتل جاني خواه در حرم جنايت كرده باشد يا در حل جائز است نزد شافعي و نزد ما اگر در حرم كرده باشد يا پناه بحرم برده تنگ ساخته شود بر وي مثال بمنع اكل و شرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل كرده شود و حد زده شود

* الفصل الثاني *

* عن جابر رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لحم الصيد لكم في الاحرام حلال مالم تصيدوه * روايت است از جابر كه آنحضرت گفت گوشت شكار مر شما را در احرام حلال است مادام كه صيد نكنيد شما كه محرميد * او يصاد لكم * يا صيد

كرده شود براي خاطر شما اگر صيد كنند محرم نبود مذهب مالك و شافعي اينست واين متوسط است ميان دو مذهب ديگر چنانكه مذكور شد * رواه ابوداود والترمذي والنسائي * وعن ابي هريرة رضي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجراد من صيد البحر * گفت آنحضرت كه ملخ از شكار درياست يعني حكم وي حكم صيد بحراست وارد شده است كه جراد از بيني انشا دن ماهي است وبعضي گفته اند كه متولد ميكردد از مادي ماهيان كه ميگذارند پس مي اندازد ايشانرا دريا بساحل وبرون مي آيد وبا ينجا پيدا ميكنند بعضي از علما كه صيد كند او را محرم زيرا كه وي صيد بحراست وصيد بحر بحكم قول حق سبحانه واحل لكم صيد البحر ما دمتم حرما حلال است اما كسيكه تجويز نميكند ميگويد كه وي صيد براست كه استقرار او در آنجا است وبيضه ميكند در زمين وقوت ميكند از آنچه بيرون مي آيد از زمين از نباتات وثمرات آن وبعضي گفته اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را از صيد بحر گفته مراد آنست كه در حكم صيد بحراست در حل اكل بي ذبح وتذكيه والله اعلم * رواه ابوداود والترمذي * وعن ابي سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقتل المحرم السبع العادي * فرمود بكشد محرم درنده حمله كننده را ووي در حكم كلب عقوراست چنانكه گفته شد * رواه الترمذي وابوداود وابن ماجة * وعن عبد الرحمن بن ابي عمار * بفتح عين مهمله وتشديد ميم تابعي است مكي قرشي عابد بود مشغوف بعبادت مشهور بعفت وسلامت * قال سالت جابر بن عبد الله عن الضبع اصيد هي * گفت پرسيدم جابر را از ضبع بفتح معجمه وضم موحده حيوان معروف كه آنرا كرگ گفتار گويند آيا شكار است وي كه حرام است قتل آن محرم را * فقال نعم * پس گفت جابر آري ضبع از جمله شكار است * فقلت ايوكل * پس گفتم من آيا خورده ميشود وحلال است خوردن آن * فقال نعم * پس گفت جابر آري خورده ميشود * فقلت سمعته من رسول الله * پس گفتم من آيا شنيدي تو آنرا از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال نعم * گفت آري شنيدم از آنحضرت * رواه الترمذي والنسائي والشافعي وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح * بدانكه اختلاف كرده اند در اباحت لحم ضبع از سعد بن ابي وقاص آمده كه وي ميخورد واز ابن عباس نيز اباحت آن مروي شده وامام شافعي وامام احمد باين رفته اند وامام ابوحنيفه وامام مالك بكراهت آن رفته اند نيز زيرا كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم نهي كرده از هر ذي ناب از سباع وحديثي در كراهت لحم از ذي الخلوص نيز روايت كرده اند ليكن ميگويند كه آن حديث ضعيف است شافعيه ميگويند كه ضبع مخصوص است از عموم نهي از هر سباع بقرينه حديث جابر والله اعلم * وعن جابر رضي الله عنه قال سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الضبع فقال هو صيد * گفت جابر پرسيدم آنحضرت را از ضبع كه آيا آن صيد است كه بكشتن آن بر محرم جنايتي ثابت ميشود گفت آنحضرت ضبع صيد است * ويجعل فيه كبشا اذا اصابه المحرم * وميگردانند وعيد هد محرم در جزاي آن قوچ را وقتي كه برسد وبكشد آنرا محرم * رواه ابوداود وابن ماجة والدارمي * وعن خزيمة * بضم خاي معجمه وفتح زاي * بن جزي * بفتح جيم وسكون زاي بعد از وي همزه وفتح جيم وكسر زاي وبيا نيز ميگويند وبعضي بتشديد زايي ميخوانند بي يا * قال سالت رسول الله * گفت پرسيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم عن اكل الضبع * در خوردن ضبع * قال اوياكل الضبع احد * گفت آنحضرت آيا مي خورند ضبع را هيچ يكي يعني وي چيزي نيست كه كسي او را بخورد * وسالته عن اكل الذئب * وپرسيدم آنحضرت را از خوردن گرگ * قال اوياكل الذئب احد فيه خير * گفت آيا مي خورد ذئب را هيچ يكي كه در وي نيكي است * رواه الترمذي وقال ليس اسناده بالقوي *

* الفصل الثالث * عن عبد الرحمن بن عثمان التيمي * عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الله صحابيست برادرزاده طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه اسلام آورد بعد از بيعة الرضوان وبعضي گفته اند روز فتح كشته شد با ابن زبير در يك روز * قال كنا مع طلحة بن عبيد الله ونحن حرم * گفت بوديم ما با طلحه وحال آنكه ما محرم بوديم * فاهدي له طير * پس هديه آورده شد براي طلحه پرندكان پخته * وطلحة راقد * وطلحه خوابيده بود * فمنا من اكل * پس بعضي از ما كسي بود كه خورد * ومنا من تورع * وبعضي از ما كسي بود

پس چون بيدار شد طلحه با آنها موافقت كرد كه خورده
پرهيزكاري نمودونخورد * فلما استيقظ طلحة وافق من اكله * قال فاكلناه مع رسول الله * گفت طلحه پس خورديم
ان را با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعني براى آنحضرت نيزاهدا كرده بودند وبخورد زيرا كه براي ايشان
صيد نكرده بود واين تاويل كسي است كه ميگويد بخورد محرم ازانچه براي وى صيد كرده باشند وظاهر اين مطلق است
تورع كسى كه نخورد بجهت احتمالات ديگراست مانند مشاركت محرم در دلالت يا اشارت يا اعانت والله اعلم
* باب الاحصار وفوت الحج * حصر واحصار منع وحبس وبازداشتن كسى را از سفر وكار ووجز آن وتنگ گرفتن بر كسى
احصره المرض او السلطان ميگويند وقتي كه بازدارد بيماري يا بادشاه منع كند ازكار ومقصدي كه دارد وهم چنين
ميگويند حصره الله بهمين معنى وچون محصر شد محرم نتوانست بمقصد رسيد جائزاست او را كه از احرام برايد ليكن
ائمه ثلثه ميگويند كه احصار نمي باشد مگر بعدو چنانكه در واقعهٔ حديبيه شده ومريض نزد ايشان باقي مي ماند بر احرام و
اگرعدو زائل گشت وحج فوت شد برايد از احرام بعمل عمرة ونزد ما احصار بمرض نيز مي باشد ودر رحلهٔ
آمده است كه كسى لنگ شد يا شكسته پاى او برايد از احرام وبروا ست در سال آينده ودرين باب خلافي ديگر است
وآن اينست كه هدى ميفرستد نزد ما بحرم زيرا كه شناخته نشده است ريختن خون قربت وعبادت مگر در زمان يا مكان
مخصوص ونزد شافعيه موقوف نيست بحرم وذبح كند همانجا كه محصر شده چنانكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وصحابه
رضي الله عنهم هم در حديبيه ذبح كردند وحديبيه از زمين حل است جوابش آنست كه ممكن نبود فرستادن ايشان هدى
را بحرم پس بحكم ضرورت همان جا كردند وبعضى گفته اند كه حديبيه پارهٔ از حل وپارهٔ از حرم است پس شايد كه
ذبح در حرم وى كرده باشند ودر مواهب لدنيه از مذهب طبري آورده كه حديبيه اكثرش از حرم است وخلافي ديگر
آنكه چون محصر شود قضا كند ونزد شافعي قضا نيست تسميه بعمرة القضا مؤيد مذهب ما است وايشان ميگويند قضا اينجا
بمعنى صلح است

* الفصل الاول * عن ابن عباس رض قال احصر رسول الله صلى الله عليه وسلم
فحلق رأسه وجامع نساءه ونحر هديه * گفت ابن عباس احصار كرده شد آنحضرت يعني در حديبيه ومنع كردند مشركان
مكه او را از در آمدن بمكه وعمرة گزاردن پس برآمد آنحضرت از احرام وحلق كرد سر مبارك خود را وجماع كرد
زنان خود را ونحر كرد شتران خود را كه همراه داشت * حتى اعتمر عاما قابلا * تا آنكه عمرة كرد سال آينده بمقتضاى
صلحي كه با اهل مكه واقع شده * رواه البخاري * وعن عبد الله بن عمر رض قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم *
گفت ابن عمر بيرون آمديم ما با آنحضرت يعني بعمرة پس نزول كرد آنحضرت بحديبيه * فحال كفار قريش دون البيت *
پس حائل شدند در ميان آمدند ومانع شدند قريش نزد خانهٔ كعبه * فنحر النبي * پس نحر كرد پيغمبر * صلى الله عليه
وسلم هداياه * هديه هاى خود را كه همراه داشت * وحلق * وحلق كرد آنحضرت * وقصر اصحابه * وتقصير كردند اصحاب
آنحضرت وحلق نكردند يعني بعضى از ايشان وبعضى حلق كردند بعد از توقف بسيار در برآمدن از احرام بجهت غم
واندوه ناشى از منع وصول بيت پس ام سلمه گفت يا رسول الله تو برآي از احرام وحلق كن تا همه خواهند كرد پس
آنحضرت از احرام برآمد وحلق كرد بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق كردند بعضى وقصر كردند بعضي
ديگر بعد از انكه بيان كرد آنحضرت فضل حلق را باوجود آن تقصير كردند * رواه البخاري * وعن المسور * بكسر ميم
وسكون سين وفتح واو * بن مخرمة * بفتح ميم وسكون خاي معجمه وراء * قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نحر قبل
ان يحلق وامر اصحابه بذلك * نحر كرد آنحضرت پيش از حلق چنانچه معهود است ودر هدايه گفته كه نيست حلق يا تقصير
در احصار در قول ابي حنيفه ومحمد رحمهما الله وابو يوسف رح ميگويد بايد كرد واگر نكند جزاي نيست زيرا كه رسول الله
صلى الله عليه وسلم حلق كرد عام حديبيه وايشان ميگويند كه حلق قربت وعبادت بو تقدير بيست كه مترتب كرد د برادمال

حج و عمره و پيش از تمك نيست و آنحضرت و صحابه كه كردند براي آن كردند تا دانسته شود استحكام عزيمت بر آن بصير باشد والله اعلم * رواه البخاري * وعن ابن عمر رض انه قال اليس حسبكم سنة رسول الله * گفت ابن عمر آيا كافي نيست شما را سنت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * سنت آنست كه * ان حبس احدكم عن الحج طاف بالبيت وبالصفا والمروة * اگر منع كرده شد و باز داشته شد يكي از شما از حج طواف كند بخانه كعبه و بصفا و مروه يعني عمره كند * ثم حل من كل شيء * پس تر حلال شود و برآيد از هرچه كه حرام شده بود * حتى يحج عاما قابلا * تا آنكه حج كند سال آينده * فيهدي * پس ذبح كند هدي را * او يصوم ان لم يجد هديا * يا روزه دارد اگر نيابد هدي را در تحديث بيان احكام احصار كرد گويا بعضي مردم جاهل بودند بآن يا اخلافي ميكردند در آن پس گفت ابن عمر كه سنت آنحضرت اينست كه اگر كسي حصر و حبس كرده شود از حج عمره برآرد و از احرام برآيد و بعد از آن حج را قضا كند * رواه البخاري * وعن عائشة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على ضباعة بنت الزبير * گفت عائشة درآمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفيف موحده و بعين مهمله بنت عم آنحضرت است و زبير بن عبد المطلب يكي از اعمام اوست كه بشرف اسلام مشرف نشده ضباعه صحابيه است از مهاجرات آنحضرت بروي درآمد * فقال لعلك اردت الحج * پس گفت آنحضرت شايد كه اراده ميكني حج را استفسار است بر سبيل تلطف و مهرباني * قالت * گفت ضباعه آري اراده حج دارم وليكن * والله ما اجدني الا وجعة * بخدا سوگند نمي يابم خود را مگر بيمار و دردناك يعني در خود ضعفي مي يابم و نميدانم كه قدرت بر اتمام حج يابم يا نه وجع بفتح جيم درد و بكسر دردناك چنانكه ورع و ورع * فقال لها حجي * پس گفت آنحضرت مر ضباعه را حج كن يعني احرام حج به بند * واشترطي وقولي * و شرط كن و بگو * اللهم محلي من حيث حبستني * جاي برآمدن من از احرام همانجاست كه حبس كني و باز داري مرا تو مراد از محل بفتح ميم و كسر حا مكان يا زمان حل * متفق عليه * و اين حديث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض ليكن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه كه ميگويند احصار نيست مگر بعدو و ميگويند كه اگر مرض مبيح تحلل مي بود احتياج به اشتراط چه بودي و جواب ميگويند كه اشتراط براي تعجيل تحلل است كه اگر اشتراط نبودي متاخر باشد تحلل تا رسيدن هدي در محل خود كه حرم است و بر تقدير اشتراط پيش از نحر هدي تحلل ميتوانند كرد همچنين است مذهب ابي حنيفة و هركه موافق است بوي در تحقق احصار بمرض و بعضي گفته اند كه جائز نيست تحلل با وجود اشتراط و اين حكم مخصوص است بضباعه والله اعلم و بصحت رسيده است از ابن عمر كه وي اشتراط را انكار ميكرد در حج و قول وي در حديث سابق اليس حسبكم سنة رسول الله بجهت اينست و از اينجا مفهوم ميگردد كه ابن عمر قائل است باحصار از جهت مرض فافهم

الفصل الثاني * عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر اصحابه ان يبدلوا الهدي الذي نحروا عام الحديبية في عمرة القضاء * روايت است از ابن عباس كه آنحضرت امر كرد اصحاب را كه تبديل كنند هدي را كه نحر كرده اند در سال حديبيه در عمره قضا يعني مانند آن وقت احصار نحر كرده بودند سال آينده كه عمره قضا بيارند هدي ديگر نحر كنند تا نحر در حرم واقع شود زيرا كه هدي احصار ذبح كرده نميشود مگر در حرم چنانكه مذهب امام ابو حنيفه است و اين بر تقديري است كه نحر در حديبيه در غير حرم بود ظاهر است و اگر گوئيم حديبيه نيز در حرم بود زيرا كه حديبيه اكثرش در حرم است چنانچه در شرح ترجمه اشارت بدان كرديم پس تبديل بجهت احتياط و ادراك فضيلت است ثانيا و امر براي استحباب است * رواه ابو داود * و در بعضي نسخ اين عبارت زياده است كه و فيه ضعيف وفي سنده محمد بن اسحق * وعن حجاج ابن عمرو الانصاري * صحابيست معدود در اهل مدينه و حديث وي نزد حجازيين است روايت كرد از وي عكرمه و جز وي * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كسر * كسي كه شكسته شود بلفظ مجهول يعني پاي او * او عرج * بكسر را بلفظ معلوم يا لنگ شود * فقد حل * پس بتحقيق حلال شد يعني

باید که از احرام برآید * وعلیه الحج من قابل * وبر وی است حج از سال آینده این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم می باشد چنانکه مذهب ابوحنیفه است وتقیید باشتراط تکلف است * رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة والدارمی وزاد ابوداود فی روایة اخری * وزیاده کرده است ابوداود در روایت دیگر * او مرض * یا بیمار شود * وقال الترمذی هذا حدیث حسن * ودر نسخه حسن صحیح * وفی المصابیح ضعیف * ودر مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف است وتوربشتی گفته که حکم بضعف این حدیث باطل است وگفته که مراد بن حدیث روایت ایست از قول عکرمه وی یکی از راویان حجاج بن عمرو است وآن قول اینست که گفت فذکرت ذلک لابی هریرة وابن عباس عکرمه میگوید که بتحقیق ذکر کردم من آنرا مر ابی هریرة را وابن عباس را که حجاج بن عمرو صحیحین میگوید فقالا صدق پس گفت ابوهریره وابن عباس رض راست گفته است * وعن عبد الرحمن بن یعمر * بفتح تحتانیه وسکون عین مهمله وفتح میم * الدیلی * بکسر دال مهمله وسکون تحتانیه صحابی است که نزول کرد بکوفه ووفات یافت بخراسان * قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول الحج عرفة * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت حج عرفه است یعنی ملاک حج ومعظم ارکان وی وقوف است بعرفه اگرچه طواف نیز رکن است اما این عظیمتر است ازانکه بی وی حج اصلا صورت نداد * من ادرک عرفة لیلة جمع قبل طلوع الفجر فقد ادرک الحج * کسی که دریابد وقوف عرفه را در شب مزدلفه که شب دهم از ذی الحجه است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را اول وقت وقوف بعرفه بعد از زوال روز عرفه است وآخر وی تا طلوع فجر عید است ومعنی وقوف استادن در ان وادی است اگرچه یکساعت بود واگرچه در خواب باشد اینجا مسئله است می آرند که یکی در چیز واخیر شب در انجا رسید ونماز عشا نکذارده است بحیثیتی که اگر وقوف کند نماز از دست رود واگر مقید نماز شود حج بدست نیاید چه کار کند نماز کند یا حج گزارد بعضی گفته اند نماز کند که افضل عبادات است وبعضی گفته اند که حج کند که در قضای او عسرتی تمام ومشقتی عظیم است وهو المختار * ایام منی ثلثة * روزهای منی سه روز است یازده ودوازده وسیزده که آنها را ایام تشریق گویند درین سه روز در منی باید بود ورمی باید کرد * فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه * پس کسی که شتابی کند ودو روز در آنجا باشد ودر آخر روز دوم برآید پس نیست هیچ بزه بروی ونیست در وی ترک واجب * ومن تاخر فلا اثم علیه * وکسی که درنگ کند در روز سیزدهم هم باستد پس نیست هیچ بزه بروی ونیست در وی ارتکاب بدعت ومجاوزت یعنی هردو برابر اند در جواز اگرچه توقف وتاخر افضل است از جهت کثرت عبادت وحصول زیادت مشقت وآورده اند که اهل جاهلیت دو فرقه بودند بعضی تعجیل را گناه دانسته بودند وبعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل وتاخیر هردو برابر اند ودر هیچ یکی اثمی وحرجی نیست * رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

* باب حرم مکة حرسها الله تعالی * حرم مکه زمینی است که احاطه کرده است بدان وگردانیده است اوراخدای تعالی در حکم آن بجهت تعظیم وتشریف وتسمیه بحرم بجهت آنست که حرام کردانیده است وی سبحانه تعالی در وی بسیاری از انچه حرام نیست در غیر وی وسبب تحریم بعضی گفته اند آنست که چون آدم علیه السلام را بزمین فرستادند ترسید از شیاطین تا هلاک نکنند اورا پس فرستاد وی سبحانه ملائکه را تا نگهبانی وپاسبانی وی کنند پس درین مواضع که حل وحرم است از هر جانب ایستادند وهرچه از زمین در میان مکه ومواقف ملائکه بود حرم گشت وبعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه علیه وعلی نبینا در وقت بنای کعبه نهاد روشن گشت بوی در یمین وشمال وشرق وغرب وی پس هرچه از زمین روشن شد بنور حجر حرم شد وحد وحد حرم را علامات است وآن منارها است که بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مگر در جانب جده وجعرانه که درین دو جانب اتفاق نیفتاده واول کسی که نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدلالت جبرئیل ع م بعد از وی قصی بن کلاب وبعضی گفته اند که اسمعیل علیه

اعلام کرد بعد از وی قریش وبعد ازوی قصی وگفته اند عدنان بن ادد اول کسی است که نصب کرد انصاب حرم
را در وقتی که ترسید که مندرس گردد حرم وبعد ازوی قریش کردند بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
در سال فتح پس عمر بن الخطاب پس عثمان بن عفان بعد ازوی معاویة بن ابی سفیان وحد حرم از همه جانب مساوی
نیست ونزدیکتر از همه جانب تنعیم است ودر تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است والله اعلم

* الفصل الاول * عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة لا هجرة ولكن جهاد ونية * گفت
آنحضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن باقی است جهاد ونیت بیان آنست که هجرت از مکه بمدینه فرض بود بر کسی
که استطاعت داشت بعد از هجرت آوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم بمدینه وچون فتح شد مکه منقطع گشت آن هجرت
که فرض بود زیرا که مکه دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند هجرت از دیار کفر بدار اسلام از برای صیانت دین وحفظ
احکام اسلام واین داخل است تحت جهاد ونیت یعنی باقی ماند جهاد که کرد آورده شود بدان از فضیلت وثواب آنچه
فوت شد یعنی از هجرت وباقی ماند جهاد که تصحیح نیت ونیک کردن آن در هر عمل ودر دین نیز یعنی هجرت است
یعنی ترک هوای نفس وبیرون آمدن از موطن طبیعت وترک کردن آنچه نهی کرده شارع از آن * واذا استنفرتم * وچون
خوانده شوید وبرآورده شوید برای جهاد یعنی حکم کند امام که برآئید بجنگ کافران ونصرت دهید مسلمانان را * فانفروا *
پس برآئید واجابت نمائید وامتثال کنید امر او را * وقال يوم فتح مكة * وگفت آنحضرت روز فتح مکه * ان هذا البلد
حرمه الله يوم خلق السموات والارض * بدرستیکه این شهر یعنی مکه حرام کردانیده است او را خدای تعالی ونهی کرده
است از ارتکاب چیزی چند در آن روزی که پیدا کرده است آسمانها وزمینها را یعنی تحریم وی امر قدیم وشریعت
سالفه است ونیست از آن قبیل که حادث بود ومخصوص باشد بشریعتی دون شریعتی یا مراد آنست که این زمین را
در روزی که پیدا کرده است محترم کرده شده است واین صفت در وی نهاده اگر گفته شود که در باب حرم المدينة بیاید
که ابراهیم عم حرام کردانید مکه را وساخته است او را حرم ومن حرم کردانیده ام مدینه را وساخته ام او را حرم
پس اگر حرم ساختن وی قدیم باشد وجه اسناد آن با براهیم علیه السلام چه باشد جواب آنکه اسناد تحریم بابراهیم عم
از جهت آن باشد که وی رسانید واعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم بشرائع واحکام خدای تعالی است وحکم وی قدیم
است وانبیا صلوات الله وسلامه علیهم رسانندهٔ آن احکام اند یا چون برداشته شد خانه بیت المعمور باسمان در وقت
طوفان نوح عم ومندرس ومنطمس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام وبرطرف شد حرمت او وگشت شریعت
متروکه منسیه تا آنکه احیا کرد او را ابراهیم علیه السلام * فهو حرام بحرمة الله الى يوم القيمة * پس این بلد حرام است بحرام
کردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت * وانه لم يحل القتال فيه لاحد قبلي * وبدرستی شان اینست که هرگز حلال
نگردد کارزار کردن در این بلد مر هیچ یکی را پیش از من * ولم يحل لي الا ساعة من نهار * وحلال نشد مرا مگر یکساعت از روز
اشارت است بوقوع قتال از خالد بن الولید ولابد آن با مر واذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود ولهذا اکثر علماء
امام ابوحنیفه از ایشان است میگویند که فتح مکه بقهر وغلبه است که آنرا در کتب فقه فتح عنوة میگویند ومذهب شافعی
وبروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان متهیئ نبودند برای حرب ووقوع آن اتفاقی بود بعد از
دخول خالد رضي الله عنه وتعرض بعضی مشرکان مر او را واعتذار آنحضرت بحلال شدن قتال مر او را ساعتی صریح است
در وقوع قتال وفتح عنوة وثمرهٔ خلاف آنست کسیکه میگوید فتح عنوة بود جائز نمیدارد فروختن خانه واجارهٔ زمین وبناهای
آنها را زیرا که آنحضرت گرفت آنرا از کفار ووقف کرد آنرا میان مسلمانان وکسی که میگوید صلحا بود تجویز میکند بیع
واجاره را زیرا که بدین تقدیر آن مملوک صاحبان اوست وباقیست بر ملک ایشان * فهو حرام بحرمة الله الى يوم القيمة * تکریر
از برای تقریر وتاکید است * لا يعضد شوكه * بریده نشود خار او چه جای اشجار دیگر هدایه گفته که هرکه حشیش حرم یا درخت آنرا

بریده که مملوک نیست و خود رسته است روا ست قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن و در آنکه خشک شده ضمان نیست
زیرا که نامی نیست و چرانیده نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر اذخر و امام ابویوسف گفته باکی نیست بچرانیدن از
جهت وجود ضرورت و تعذر منع دواب از آن و دلیل امام ابوحنیفه و امام محمد این حدیث است و نیز بر داشتن آن از حل ممکن
است پس ضرورتی نباشد و اذخر مستثنی است چنانچه در حدیث بیاید و جائز است قطع اوراق و کماة نیز مستثنی
است زیرا که از جملهٔ نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رعی بهایم در کلاء حرم و مذهب امام
احمد همچو مذهب ما است و شیخ امام اجل عارف و اورع بارع عبد الوهاب متقی از عارضه حمی خود که در آخر عمر عارض
شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مردی بود که وی را حمد سقا میگفتند روزی گلی از حرم آورده بدست ما می داد
بتقلید برای آنکه بی سهو شد و ما آنرا بوی کردیم بمجرد بوی کردن المی در بینی ما در رید چنانچه مورچه در ود و بدماغ رسید و از
دماغ بهر دو چشم برآمد و روز بروز زیاده شد تا رسید بجای که رسید ما شاء الله و یقدره * ولا ینفر صیده * و رمانیده
و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر تنفیر کرده هم در نفار پیش از سکون
تلف شد ضامن گردد * ولا یلتقط لقطته الا من عرفها * و برندارد بر زمین افتادهٔ حرم را مگر کسی که تعریف کند و بشناساند
آنرا یعنی در لقطهٔ حرم نیست مگر تعریف تا آنکه یابد مالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیگردد و تصدق نمیکند
چنانکه حکم لقطهٔ بقاع دیگر است که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیابد بدهد اما اینجا ندهد
یعنی در لقط حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نکرده اند میان لقطهٔ حرم و غیر وی از
اماکن و مذهب ما نیز همینست و دلیل بر آن اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لقط چنانکه در باب لقطه بیاید
ان شاء الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الا من عرفها درین حدیث آن است که تعریف کند تا یکسال درست چنانکه همه جا
میکند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم مکه و ذکر خصائص
او است و اگر حکم وی حکم لقط سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینم فتدبر * ولا یختلی خلاها * و بریده نشود علف
تر وی و خلا مقصور علف تر و حشیش خشک را گویند و قطع حشیش نیز درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی خلا را
بمد روایت کرده اند و آن خطا است کذا قال التوربشتی * فقال العباس * پس گفت عباس * یا رسول الله الا الاذخر *
مگر اذخر که آنرا استثنا کن از میان خلا و اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه نام گیاهی مشهور است خوشبوی * فانه
لقینهم * زیرا که اذخر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات لقیوننا قیون جمع قین بفتح قاف و سکون تحتانیه آهنگر
و صاحب نهایه گفته آهنگر و زرگر یعنی محتاج اند باذخر در گداختن آهن و زر * ولبیوتهم * و از برای خانهای مردم نیز
کار می آید که بدان سقف خانه می سازند و در روایت صحیحین آمده فانا نجعله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میگردانیم
اذخر را در قبرها و خانه های ما اذخر را عرب در میان گورها نیز می انداختند * فقال * چون التماس کرد عباس استثنای اذخر
را از آن حضرت وحی آمد پس استثناء کرد و فرمود * الا الاذخر * مگر اذخر که رواست قطع کردن و در مذهب بعضی آنست
که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام کرد اند و بعضی گویند باجتهاد
گفت و اول اصح و اظهر است والله اعلم * وفی روایة ابی هریرة لا یعضد شجرها ولا یلتقط ساقطتها الا منشد * بر ندارد بر
زمین افتادهٔ مکه را مگر منشد و انشاد تعریف گم شده کردن * وعن جابر رض قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول
لا یحل لاحدکم ان یحمل بمکة السلاح * گفت جابر شنیدم آنحضرت را که میگفت روا نیست هر یکی را از شما که بردارد
بمکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مکروه است مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علما
است زیرا که آنحضرت در عمرهٔ قضا بسلاح در آمد ولیکن کافران گفتند که آنها را در قراب دارد و روز فتح نیز مسلح آمد * رواه
مسلم * وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل مکة یوم الفتح وعلی راسه المغفر * روایت است از

است كه آنحضرت درآمد بمكه روز فتح و بر سر مبارک وى مغفر بود بكسر ميم و سكون غين معجمه و فتح فا زرهٔ خود كه در زير
كلاه مى پوشند كذا فى الصراح # فلما نزعه جاءه رجل وقال ان ابن خطل متعلق باستار الكعبة # پس هرگاه كشيد آنحضرت
مغفر را از سر آمد نزد آنحضرت مردى و گفت كه ابن خطل بفتح معجمه و مهمله آويخته است بپردهاى كعبه # فقال اقتله #
پس گفت آنحضرت بكش او را و ابن خطل نام او عبد الله است و بعضى گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانى را كشته و گريخته
بود و آنحضرت را و مسلمانان را هجو ميكرد و گفته اند كه او را دو دايه بود مغنيه كه هجو مسلمانان تغنى ميكردند و نووى گفته
كه درين حديث دليل است مر كسى را كه روا داشته است اقامت حدود و قصاص در حرم مكه چنانكه مالك و شافعى و نزد ابى
حنيفه جائز نيست و جواب ميدهند كه حكم ابن خطل مستثنى است چنانكه از قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم معلوم ميشود
ومن دخل المسجد فهو آمن كسى كه درآيد مسجد را آمن است و نيز ميگويند كه اباحت قتل وى در ساعت اباحت حرم بود
و شايد كه برآورده كشته باشد والله اعلم # متفق عليه # وعن جابر رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل يوم فتح
مكة وعليه عمامة سوداء # روايت است از جابر كه آنحضرت درآمد روز فتح مكه و بر وى دستار سياه بود # بغير احرام #
درآمد بى احرام # رواه مسلم # درين حديث دليل است بر استحباب پوشيدن سواد چنانكه مذهب حنفى است و بعضى
ميگويند سياه نبود بلكه باستعمال دهن وسودن آهن سياه ميشود و نيز دليل است بر آنكه واجب نيست احرام داخل شوند
مكه را مگر آنكه نيت حج و عمره كند و اصح قولين شافعى اينست و جواب مر حنفيه را آنست كه حلال كرده شد مر آنحضرت را
ساعتى # وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يغزو جيش الكعبة # غزا ميكند لشكرى كعبه
را تا خراب كنند آنرا و اين خبر است از آنچه واقع ميشود در آخر زمان و لشكر لشكر سفيانى است با دشاه مصر در عهد مهدى
موعود تفصيل آن از كتب سير و تواريخ بايد جست # فاذا كانوا ببيداء من الارض يخسف باولهم وآخرهم # پس چون مى باشند
به بيابان از زمين در زمين خسف كرده ميشوند اول ايشان و آخر ايشان و بعضى ميگويند بيدا نام موضعى است ميان مكه
و مدينه عائشه ميگويد # قالت # گفتم من # يا رسول الله وكيف يخسف باولهم وآخرهم وفيهم اسواقهم # و چگونه خسف كرده
شود باول ايشان و آخر ايشان و حال آنكه در ميان ايشانند اهل بازارهاى ايشان و بعضى گفته اند اسواق اينجا جمع سوقه
است بمعنى رعيت # ومن ليس منهم # و كسى كه نيست از ايشان يعنى شريك در كفر و معصيت و قصد تخريب كعبه و غزا كردن
با اهل آن بلكه ضعيف و بيدل يا مانند مثلا # قال يخسف باولهم وآخرهم # گفت آنحضرت خسف كرده ميشوند باول ايشان و آخر
ايشان # ثم يبعثون على نياتهم # پس برانگيخته ميشوند بر نيات ايشان و همچنين است جريان عادت الهى عز اسمه هلاک
ميكند اخيار را بشومى اشرار كه مختلط اند ميان ايشان بعد از آن تمييز كرده ميشود ميان ايشان روز قيامت # متفق عليه
وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرب الكعبة ذو السويقتين من الحبشة # ويران ميكند كعبه
را شخصى كه او راست ذو السويقتين ميگويند كه از حبشه است و سويقه تصغير ساق و سويقتين تثنيه او است و حبشه را اكثر ساقهاى
خورد و نحيف و باريك ميباشد و ظاهرا اين شخص را ساقهاى باريكتر و خوردتر از آنها باشد و حكم الهى بر آن رفته است كه
هلاک كعبه و خرابى وى بدست حبشه است و اين محل عبرت است كه كعبه با ينقدر و عظمت بردست احقر الناس خراب
ميگردد و سفيانيان با آن شوكت و عظمت بقصد تخريب وى هلاک شدند و بزمين فرو رفتند والله على كل شيء قدير و چون
كعبه خراب شود قيامت قائم گردد و ملك دنيا خراب گردد كه بقاى اين عالم و آبادانى او منوط و مربوط بوجود اين خانه
معظم و مكرم است # متفق عليه # وعن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كانى به # گفت آنحضرت گويا كه من
مى بينم # يخربها # خراب كننده كعبه را مى بينم او را و وى حاضر است نزد من # اسود # سياه است # افحج # بفا و بتقديم حاى مهمله
بر جيم آنكه دور باشد ميان پاهاى وى و فرجه كشاده باشد و پاى پاى او از يكديگر و باشد دو رهشى وى بالا و قدمين نزد يكى باشد
و در پاشنها دورى و بعضى گفته اند ميان را نهايت دورى و در رفتن چنانكه متكبر و گردن كشان نزد رفتن كنند # يقلعها حجرا

حجرا * بر میکند آن شخص کعبه را منك سنك ظاهر حدیث اینست که یك کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که
این سردار قوم باشد و باری لشکری بود * رواه البخاری * الفصـــل الثانی * عن یعلی بن امیة قال
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحاد فیه * قله نگاه داشتن تا بگرانی فروشند در حرم
معصیت زیاده نموده کردن است احتکار همه بلاد حرام و منهی است و در مکه سخت تر است حرمت آن و الحاد از دین
بر گشتن و ارتکاب آنچه حرام است و جور * رواه ابو داود * وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لمکة ما اطیبك من بلد * چه عجب خوش شهری بودی تو * واحبك الی * وچه عجب دوست داشته شده تو بسوی من
* لولا ان قومی اخرجونی منك ما سکنت غیرك * اگر نمی بود این که قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم
جز تو * رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا * وعن عبد الله بن عدی بن حمراء * قرشی زهری
است و بعضی گفته اند ثقفی حلیف بنی زهره صحابی است معدود در اهل حجاز * قال رأیت رسول الله * گفت دیدم
پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم واقفا علی الحزورة * استاده بر حزوره بفتح حاء وسکون زای معجمه و فتح واو و تاء در آخر
و بعضی بفتح زای و تشدید واو روایت کرده اند و عوام مکه تصحیف میکنند عزوره میگویند بعین مهمله در اصل تل صغیر را
گویند و الآن نام موضعی است نزد منارهٔ مسجد که متصل بکلبه اجیاد است * فقال والله انك لخیر ارض الله واحب ارض
الله الی الله * پس گفت آنحضرت خطاب بمکه معظمه کرده بدرستیکه تو بهترین زمین خدای و محبوب ترین زمین خدائی نزد
خدا * ولولا انی اخرجت منك ما خرجت * واگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی
روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته شده تر نزد من و بسوی من و بود این قول از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمرة القضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز بر آئید و ننشینید و بعضی گمان برده
اند که نزد خروج بهجرت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آنحضرت گفت
و وی سوار بود بر راحلهٔ خود و در خروج بهجرت باین صفت نبود بلکه پنهان برآمد و دور ترین از این آنست که در تاریخ
ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود مگر آنکه تنزیل کرده حال سابق کرده باشد والله اعلم * رواه
الترمذی وابن ماجة * الفصـــل الثالث * عن ابی شریح العدوی * بفتح عین و دال صحابی است
روایت است ازوی * انه قال لعمرو بن سعید * که وی گفت مر عمرو بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب
عبد الملك بن مروان * وهو یبعث البعوث الی مکة * وحال آنکه عمرو بن سعید میفرستاد لشکرها را بسوی مکه برای قتال
عبد الله بن الزبیر پس گفت ابو شریح * ائذن لی ایها الامیر احدثك قولا قام به رسول الله * دستوری ده مرا ای امیر تا حدیث
کنم ترا سخنی که خطبه خواند بآن پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح * فردای روز فتح مکه * سمعته اذنای *
شنیده است این سخن را هر دو گوش من * و وعاه قلبی * و یاد داشته است آنرا دل من * وابصرته عینای * و دیده است
مرد و چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده * حین تکلم به * هنگامی که تکلم کرد آنحضرت آن سخن را * حمد الله
واثنی علیه * ستایش کرد مر خدای را و ذکر کرد صفات وی تعالی را * ثم قال ان مکة حرمها الله * پس گفت آنحضرت
بدرستیکه مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی * ولم یحرمها الناس * و حرام نگردانیده اند او را مردم * فلا یحل
لامرئ یؤمن بالله والیوم الآخر * پس حلال نیست مر مردی را که ایمان می آرد بخدا و روز آخرت * ان یسفك بها دما * اینکه
بریزد در مکه خون را * ولا یعضد بها شجرة * و نه حلال است که ببرد در وی درختی را * فان ترخص احد بقتال رسول الله *
پس اگر رخصت جوید یکی و حجت آرد بکارزار پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فیها * در مکه و گوید که پیغمبر خدا قتال
کرده ما نیز کنیم * فقولوا ان الله قد اذن لرسوله * پس بگوئید مر او را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را * ولم یاذن لکم *
و اذن نکرده است مر شما را * وانما اذن لی فیها ساعة من نهار * و اذن نکرده است خدای تعالی مرا در روز مگر یکساعت

وزمان قليل از روز * وقد عادت حرمتها اليوم كحرمتها بالامس * وبتحقيق باز گشته است حرمت او امروز همچو حرمت او ديروز * وليبلغ الشاهد الغائب * وبايد كه برساند اين حكم را هركه حاضراست وشنيده است از من بكسي كه غائب است * فقيل لابي شريح ما قال لك عمرو * پس گفته شد مرابو شريح را چه گفت مرترا عمرو بن سعيد در برابر اين سخن * قال * گفت ابو شريح * قال * گفت عمرو بن سعيد * انا اعلم بذلك منك * من دانا ترم باين حديث كه تو گفتي از تو يا ابا شريح يعني من هم ميدانم كه مكه حرام است وليكن * ان الحرم لا يعيذ عاصيا * بدرستيكه حرم پناه نميدهد گناهكار را كه خلاف امر والي كند وخروج نمايد بروي * ولا فارا بدم * ونه پناه ميدهد گريزنده را بخون يعني كسيكه خون كسي را ريخته در حرم در آيد * ولا فارا بخربة * بضم خاى معجمه وسكون را وبفتح نيز گفته اند وبموحده فساد در دين وخيانت وبليه يعني اگر يكي فسادي در دين كند يا خيانتي ديگر كند چنانكه مال يكي را تلف كند يا حق يكي را ضايع سازد وبحرم گريزد جزاي آن از وي ساقط نگردد ومقصود آنكه عبد الله بن الزبير عاصي است واز طاعت امام بر آمده واگر بحرم برايد آنجا سزايش ميدهم واگرنه در حرمش ميكشم * متفق عليه وفي البخاري الخربة الخيانة * يعني در صحيح بخاري تفسير كرده خربة را بخيانت *

وعن عياش * بفتح عين وتشديد تحتانيه وشين معجمه * بن ربيعة * بفتح را وكسر موحده * المخزومي * بخاى معجمه وزاي صحابي بسبق قديم الاسلام برادر ابو جهل است از مادرش وآنحضرت او را دعا ميكرد در قنوت اللهم انج عياش بن ربيعة چنانچه در باب القنوت گذشت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تزال هذه الامة بخير ما عظموا هذه الحرمة * هميشه اند اين امت بخير وسلامت در دين ودنيا مادامي كه تعظيم كنند اين حرمت را يعني حرمت مكه وحرم مكه را واجتناب كنند از ارتكاب آنچه نهي كرده اند دران * حق تعظيمها * چنانچه بايد وشايد تعظيم وي كردن ومبالغه واحتياط دران نمود * فاذا ضيعوا ذلك هلكوا * پس چون ضايع كردانند آن حرمت را هلاک شوند * رواه ابن ماجة

* باب حرم المدينة حرسها الله تعالى * احاديث در تحريم حرم مدينه مطهره آمده واختلاف كرده اند علما در ترتب حكم تحريم بران ومذهب امام ابو حنيفه آنست كه معني حرمت دران مجرد تعظيم وتكريم است بي ثبوت احكام ديگر از قبيل حرمت صيد وقطع شجر ولزوم جزا وهركه بكند چيزي از ان آثم ميگردد وجزاي نيست بران واينست قول مالك وروايتي است از احمد وقولي است مر شافعي را ونووي گفت كه مشهور از مذهب مالك وشافعي وجمهور علما آنست كه ضمان نيست در صيد مدينه وقطع شجر آن بلكه حرام است بي ضمان وتوربشتي گفته كه قائل نشده اند بتحريم صيد مدينه مگر چندي معدود از صحابه وجمهور ايشان منكر نيستند اصطياد طيور را در مدينه ونرسيده است ما را نهي از ان بطريقي كه اعتماد توان كرد بران وبعضي علما گفته اند كه واجب است در وي جزا چنانچه در حرم مكه وبعضي گفته اند كه جزا در حرم مدينه اخذ سلب است از جهت حديثي در مسلم كه از سعد بن ابي وقاص بيايد وقاضي عياض گفته كه قائل نشده باين مگر شافعي در قول قديم

* الفصل الاول * عن علي رضي الله عنه قال ما كتبنا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم الا القرآن وما في هذه الصحيفة * گفت امير المومنين علي ننوشتيم ما از آنحضرت از وحي مگر قرآن را وچيزي كه درين صحيفه است چون مردم گمان كردند كه علي را رضي الله عنه رسول صلى الله عليه وسلم مخصوص گردانيده بصحيفه ديگر جز قرآن پس گفت وي رضي الله عنه كه ننوشتيم ما از ان حضرت جز قرآن را وآنچه درين صحيفه است وان ورقه بود كه در وي احكام ديات وبعضي احكام ديگر بود كه در قراب شمشير وي رضي الله عنه مي بود واين حكم حرم مدينه نيز بود كه ميگويد * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة حرام ما بين عير الى ثور * مدينه حرام است وحد وي از عير بفتح عين مهمله وسكون تحتانيه تا ثور بفتح مثلثه وسكون واو وابن نام دو كوه است بمدينه مطهره كه حرم است * فمن احدث فيها حدثا * پس كسي كه نو پيدا آرد دران بدعتي را يعني آنچه نهي كرده اند در ارتكاب آن درين حرم * او آوى محدثا * يا جاى دهد بدعتي را وپناه دهد وحمايت كند مبتدعي پيدا كننده را ومحدث بفتح دال نيز روايت است يعني امر محدث مبتدع وآوى بمعني رضي يعني

نسبت كند بندگي يا راضي گردد ببندگي غير خود * فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين * پس بر وي است لعنت خدا ولعنت فرشتگان و آدميان همه * ولا يقبل منه صرف ولا عدل * و پذيرفته نشود از آنكس نه فريضه و نه نفل و بعضي تفسير كرده اند صرف را بشفاعت زيرا كه آن باز ميگرداند عذاب را از كسي كه مستحق عذاب است و بتوبه زيرا كه وي باز ميگرداند بنده را از معصيت و تفسير كرده اند عدل را بفديه زيرا كه وي معادل و مساوي مفدي است و از جمله احكامي كه در صحيفه نوشته بود اين بود كه * ذمة المسلمين واحدة يسعى بها ادناهم * عهد مسلمانان يكي است سعي ميكند بان ذمه فروترين مسلمانان يعني هر كه از مسلمانان اگرچه وضيع و حقير بود مثل بنده و زن امان دهد كافري را و عهد بندد بويه در ميان خود پذيرا آورد و لازم است بر همه رعايت و حفظ آن و جائز نيست نقض آن عهد و عهد را ذمه از ان گويند كه نقض آن موجب مذمت است * فمن اخفر مسلما * پس كسي كه عهد شكني كند مسلماني را يعني عهد و وثيقتي كه با مسلماني بسته باشد و آن عهد را بشكند و غدر كند يا همين عهد يكه مسلماني بسته است بشكند چنانكه سوق كلام در آنست * فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل ومن والى قوما بغير اذن مواليه * وكسي كه دوستي و پيوستگي كند گروهي را بي اذن و رضاي دوستان و پيوستگان خود * فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل * بدانكه ولا دو قسم است يكي را ولاي موالاة گويند و عادت عرب بود كه بيكديگر دوستي و پيوستگي ميكردند و عهدي مي بستند و سوگند ميخوردند كه در نيك و بد در يكديگر شريك و مدد و معاون باشند و با دوستان يكديگر دوست باشند و با دشمنان دشمن و در جاهليت در باطل و ناحق نيز امداد و معاونت ميكردند و در اسلام در حق مي كردند و اكثر اهل عجم كه تابعين و تبع تابعين باشند در عرب آمده با صحابه عقد موالات مي بستند و دوم ولاء عتاقه است كه هر كه آزاد كرد بنده را آزاد كننده را حق ولايتي ثابت شد و نزد عدم وارثان قريبه وارث ميگردد از وي پس احتمال دارد كه مراد اينجا موالي بولاي موالات باشند و معني آن باشد كه مرد يرا موالي باشد پس نبايد كه قومي ديگر را موالي گيرد بي اذن موالي خود كه دلالت ميكند بر استنباره ايشان زيرا كه دريني نوعي از نقض عهد و ايذا است كه نبايد كرد و بعضي گفته اند هر كه موالات كند كافران را بقصد ايذاي مسلمانان و احتمال دارد كه ولاي عتاقه مراد باشد پس معني آن باشد هر كه نسبت كند خود را بغير معتق خود مستحق لعنت گردد چنانچه اگر نسبت كند بغير پدر خود مستحق لعنت است * متفق عليه * وفي رواية لهما من ادعى الى غير ابيه او تولى غير مواليه * وكسي كه دعوي كند و انتساب كند بسوي غير پدر خود يا والي گيرد غير موالي خود را * فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل * اين روايت تائيد اراده ولايت عتاقت ميكند چنانچه در حديث آمده است العتق لحمة كلحمة النسب يعني عتق پيوندي است و رابطه است مانند رابطه نسب * تنبيه * اشكالي كه درين حديث شده است اينست كه عير خود نام كوهيست بمدينه منوره اما جبل ثور پس آن بمكه است نه بمدينه و آن كوهي است كه آنحضرت در غار آن بهجرت مختفي شده بود اما در مدينه جبلي مشهور نيست كه او را ثور خوانند ولهذا اكثر رواة بخاري آنرا مبهم گذاشتند و بعضي علامت گذاشته نوشته و بعضي بجاي ثور بياض گذاشته و در فتح الباري گفته كه ظاهر آنست كه اصل مابين عير الى احد بوده است و نزد احمد و طبراني هم چنين واقع شده و بعضي گفته اند كه عير نام جبلي است بمكه و معني حديث آنست كه حرم مدينه مقدار مسافت است كه ميان عير و ثور است بمكه و شيخ مجد الدين در قاموس گفته كه ثور جبلي است صغير بمدينه در پهلوي جبل احد پس ذكر ثور صحيح است و وهم نيست چنانكه ايشان گمان برده اند و در اثبات آن غايت استقصا و تحقيق نموده است در شرح آنرا نقل كرده ام * وعن سعد رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني احرم ما بين لابتي المدينة ان يقطع عضاهها او يقتل صيدها * گفت سعد بن ابي وقاص كه گفت آنحضرت بدرستي كه من حرام ميگردانم ميان هر دو لابه مدينه كه بريده شود درختان آن و كشته شود شكار آن لابه بتخفيف موحده زمين سنگستان و در هر دو

طرف مدینه سنگستان است و مدینه در میان آنست و عضاه بکسر عین و ضاد معجمه و ها در آخر جمع عضه درخت کلان خاردار
* وقال * و گفت آنحضرت * المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون * مدینه بهتر است مر ایشانرا اگر بدانند زیرا که حدیث دیگر
آمده است که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مر
ایشانرا اگر بدانند * لا یدعها احد رغبة عنها الا ابدل الله فیها من هو خیر منه * نگذارد مدینه را هیچ یکی از جهت اعراض
کردن و روی گردانیدن از ان مگر آنکه بدل میکند و بجای او می آرد خدایتعالی کسی را که آنکس بهتر است از وی
* ولا یثبت احد علی لأوائها وجهدها * و پای برجا نماند هیچ یکی و صبر نکند بر سختی و گرسنگی مدینه و مشقت و محنت مدینه
* الا کنت له شفیعا و شهیدا یوم القیمة * مگر آنکه باشم من مر او را شفاعت کننده و گواهی دهنده بر طاعت های
او روز قیامت و گفته اند جهد را در نسخ بضم تصحیح کرده اند و ظاهر آنست که بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع
و طاقت است و بعضی گفته اند این هردو لغت است بهردو معنی * رواه مسلم * وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لأواء المدینة و شدتها احد من امتی * گفت آنحضرت صبر نکند بر شدت و محنت
مدینه هیچ یکی از امت من * الا کنت له شفیعا یوم القیمة * مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت * رواه مسلم *

* وعنه قال کان الناس اذا رأوا اول الثمرة جاؤا به الی النبی صلی الله علیه وسلم * وهم از ابی هریره است که گفت بودند مردم
چون میدیدند اول میوه را که آنرا نوباوه میگویند می آوردند آنرا بسوی آنحضرت * فاذا اخذه قال * پس چون میگرفت
آنحضرت میوه را میگفت و میخواند این دعا را * اللهم بارک لنا فی ثمرنا * خدایا زیاده برکت ده ما را در میوه ما برکت بفتح
را گویند و افزون شدن و بمعنی ثبات و دوام نیز آید * وبارک لنا فی مدینتنا * و برکت ده ما را در شهر ما * وبارک
لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا * و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بضم میم و تشدید دال صاع و مد هردو
پیمانه است و لیکن مد یک رطل و یک ثلث نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد مراد توسعه رزق و برکت
در ان است * اللهم ان ابراهیم عبدک وخلیلک ونبیک * خدایا بدرستی ابراهیم بنده خاص تست و دوست جانی
تست و پیغمبر تست * وانی عبدک ونبیک * و بدرستی که من بنده توام و پیغمبر توام اثبات خلت برای خود نکرد با وجود
ثبوت آن در ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم اکمل و اتم از ابراهیم و مذهب آنکه اکمل است از خلت زیرا که حبیب
حبیبی است که بمقام محبوبیت رسیده و خاصه ذات شریف او است از جهت تواضع و اکتفا کرد بثبوت عبودیت که
خاصه اکمل صفات و ارفع مقامات است و عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات است خاصه مقام
محمدیت است و هرکه غیر او است فروتر است از وی صلی الله علیه وسلم در این صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده
اند و احتمال دارد که بعد از این وقت مخصوص و ملقب باین مقامات شده باشد والله اعلم * وانه دعاک لمکة *
و بدرستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی * وانا ادعوک للمدینة بمثل ما دعاک لمکة * و من دعا میکنم
ترا برای مدینه بمانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه * ومثله معه * و مانند آن با ان یعنی مدینه را دو چندان
میخواهم که مکه راست * ثم یدعو اصغر ولید له * پس میخواند آنحضرت خردترین پسری را که بود مر آنحضرت
را از اهل بیت * فیعطیه ذلک الثمر * پس میداد آن خرد را آن میوه و تخصیص خرد از جهت زیادت رحم و شفقت
بر خردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع است میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خردان راغب تر و مائل
تر و خوشحال شونده تر اند بدان و در ایثار غیر ارشاد و تعلیم است مراعات را بر تمع شره شهوت و خصوصا در آنچه میل طبع

بدان بیشتر و سخت تر است چنانچه نوباوه * رواه مسلم * وعن ابی سعید رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم
مکة فجعلها حراما * گفت آنحضرت بدرستیکه ابراهیم حرام گردانید مکه را پس گردانید او را حرام یعنی دعا کرد حق تعالی را که او را
حرام گرداند * وانی حرمت المدینة حراما * و بدرستیکه من حرام گردانیده ام مدینه را احرام گردانیدنی * ما بین مأزمیها *

چیزی که میان دو طرف اوست از کوهها و مازم بکسر زای تنگی میان کوهها که بیکدیگر پیوسته مراد دو لابتین است که در
حدیث سعد گذشت * ان لا یهراق فیها دم * که ریخته نشود در وی خون * ولا یحمل فیها سلاح لقتال * و برداشته نشود
در وی سلاح برای کارزار کردن * ولا تخبط فیها شجرة الا لعلف * و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای خورش ستور
و خبط زدن درخت بعصا تا بریزد برگهای او و خبط بفتحتین برگ که افتد از درخت بمعنی مخبوط و چون ریختن برگ از
درخت جائز نباشد بریدن بطریق اولی نخواهد بود * رواه مسلم * وعن عامر بن سعد * تابعی ثقه است و مراد بسعد
سعد بن ابی وقاص است * ان سعدا رکب الی قصره بالعقیق * روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد بجانب کوشک خود
که در جانب عقیق داشت که نام موضعی است مشهور و متبرک که ذکر آن در اشعار واقع شده است در حدیث او را وادی
مقدس خوانده اند * فوجد عبدا یقطع شجرا او یخبطه * پس یافت سعد غلامی را که می برید درختی را و می ریزد برگ
آنرا * فسلبه * پس گرفت سعد جامه و سلاح او را * فلما رجع سعد جاءه اهل العبد * پس وقتیکه باز آمد سعد بمدینه آمدند
او را کسان آن غلام * فکلموه ان یرد علی غلامهم * پس گفتند سعد را که باز گرداند از جامه و سلاح بر غلام ایشان * او علیهم *
یا بر ایشان شک راویست بجای علی غلامهم علیهم گفته یعنی بدهد با ایشان * ما اخذ من غلامهم * چیزیرا که گرفته است از
غلام ایشان از جامه و سلاح * فقال معاذ الله ان ارد شیئا نفلنیه رسول الله * پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که باز دهم چیزیرا
که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی گفته است آنحضرت که هر که برد درخت
مدینه را سلب وی غنیمت است هر کسی را که بگیرد او را و نفل بفتحتین غنیمت انفال جمع وی و تنفیل غنیمت دادن * وابی
ان یرد علیهم * و ابا آورد سعد از اینکه باز گرداند سلب او را بر ایشان این جزای تعرض کردن بحرم مدینه است چنانکه
در شرح ترجمه اشارت بان رفت * رواه مسلم * وعن عایشة رضی الله عنها قالت لما قدم رسول الله صلی الله علیه و
سلم المدینة وعک ابوبکر و بلال * گفت عایشه وقتی که قدوم آورد آنحضرت مدینه را تپ زده شد ابوبکر و بلال رضی الله
عنهما و وعک تپ یا درد تپ و فی الصراح وعک تیزی تپ * فجئت رسول الله فاخبرته * پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم پس خبر کردم او را * فقال * پس گفت آنحضرت * اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد * خداوندا محبوب
گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه سختتر و بیشتر از محبت مکه * وصححها * و درست و نیک گردان هوای
مدینه را و صحت بمعنی تندرستی است و مراد تندرستی اهل ساکنان مدینه است * وبارک لنا فی صاعها ومدها * و برکت
ده ما را در صاع مدینه و مد مدینه * وانقل حماها * و بجای دیگر ببر تپ مدینه را * فاجعلها بالجحفة * پس بگردان و ببر تپ
مدینه را بجحفه بضم جیم و سکون حاء مهمله و بفا نام موضعی است میان مدینه و مکه ساکنان او در آن وقت یهود نا بهبود
بودند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین وبا و بلاء و تپ و بیماری بود پس
دعا کرد آنرا که ببرد بزمین کفار و در این حدیث دلیل است بر جواز دعا بر کفار بامراض و اسقام و موت و هلاک و فساد بلاد
ایشان * متفق علیه * وعن عبد الله بن عمر رض فی رویا النبی صلی الله علیه وسلم فی المدینة رایت امراة سوداء ثائرة
الراس * روایت است از عبد الله ابن عمر در حدیث خواب دیدن آنحضرت در شان مدینه دیدم من زنی را سیاه ژولیده
موی * خرجت من المدینة * بیرون آمد آن زن از مدینه * حتی نزلت مهیعة * تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او
مهیعه است بفتح میم و سکون ها و فتح تحتانیه و عین مهمله تا در آخر * فتاولتها ان وباء المدینة * گفت آنحضرت پس تعبیر کردم
من این رویا را یا آن زن را که آن تپ و بیماری مدینه بود * نقل الی مهیعة * برده شد بسوی مهیعه * وهی الجحفة * و مهیعه
نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد و فی الصراح وبا بمد و قصر بیماری عام که او را مرگامرگی گویند و فی القاموس
وبا طاعون یا هر بیماری عام و در حرف نون گفته طاعون وبا و فی الصراح طاعون مرگ و با * رواه البخاری * وعن سفیان
بن ابی زهیر * بضم زای و فتح ها و سکون تحتانیه صحابی است معدود در اهل مدینه * قال سمعت رسول الله صلی الله

عليه وسلم يقول يفتح اليمن فياتي قوم يبسون * بفتح تحتانيه وضم موحده وتشديد سين مهمله گفت سفيان شنيدم آنحضرت را
که ميگفت فتح کرده شود يمن پس مي آيند گروهي که سير ميکنند و نرم مير وند و مي رانند ستوران خود را بس سير نرم
و راندن ستور چنانکه در قرآن مجيد واقع شده است وبست الجبال بسا * فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم * پس کوچ
ميکنند با کسان خود و با کساني که اطاعت و فرمان برداري ميکنند ايشانرا يعني با اهل وعيال و توابع و لواحق خود * والمدينة
خير لهم لو کانوا يعلمون ويفتح الشام فياتي قوم يبسون فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم لو کانوا يعلمون ويفتح
العراق فياتي قوم يبسون فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم لو کانوا يعلمون * يعني ولايتها در اسلام فتح ميشوند
و مردم براى طلب سعت معيشت و حطام دنيا و حظوظ فانيه وي از مدينه بيرون مي روند و از جوار روضه رسول الله صلى الله
عليه وسلم و اقامت در مهبط وحي و منزل برکات اعراض مي نمايند و اگر بدانند و بفهمند حقيقت حال و سعادت مبدا
و مآل را اقامت بمدينه بهتر باشد پس درين تنديم و تحقير حال مردم است و بعضي گفته اند که مراد آنست که مردم از
ولايات و بلاد بر آيند و بمدينه سکونت نمايند پس مقصود مدح مدينه و نازلان اوست و اول معنى اصح و اوجه است
و اظهر است از حديث والله اعلم * متفق عليه * وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت
بقرية تاكل القرى * امر کرده شده ام من بهجرت کردن بقريه که مي خورد قريه هاى ديگر را يعني غالب مي آيد و فرو مي
برد همه را يعني هرکه در وي ساکن ميگردد و وطن ميسازد غالب مي آيد و فتح ميکند همه بلاد را و اين خاصيت اين بلدهٔ
عظيم الشان است که هرکه در وي آمد بر همه بلاد غالب گرديد نخست عمالقه آمدند و غالب شدند و فتح کردند بلاد
و ولايات را بعد از ان يهود ساکن شدند و غالب آمدند بر عمالقه پس از ان انصار رسيدند و غالب شدند بر يهود
پستر سيد المرسلين آمد صلى الله عليه وسلم و مهاجران رضي الله عنهم و غالب گشتند و چه غلبه که ايشانرا حاصل شد که عالم را
از مشرق تا مغرب در گرفتند و اخبار ساکنان اين بلدهٔ شريفه در کتاب جذب القلوب الى ديار المحبوب که تاريخ مدينهٔ
مطهره است ذکر کرده ام و يکي از اسماى اين بلدهٔ مطهره آکلة القرى و آکلة البلدان است از جهت تسلط و غلبهٔ وي
بر سائر بلاد و امصار و نفاذ امر وي بر تمامي اهل اقطار و حمل کرده اند آنرا بعضي بر زيادت فضل و کرامت نسبت
بفضائل بسائر اماکن گويا فضائل همه مضمحل و متواري اند در جنب فضائل وي چنانکه مکه را ام القرى گفتند از جهت اصالت
و عراقت وي نسبت بسائر بقاع ارض و گفته اند که مضمون آکلة القرى ابلغ و اکمل از معنى ام القرى است چه امومت
تقاضا نميکند محو و اهلاک را مگر ثبوت اصالت و حق امومت را بخلاف اکل که مقتضي توازي و اضمحلال است و مر اين
بلده را اسما و القاب بسيار اند از صد متجاوز بعضي از انها در کتاب مذکور نقل کرده ايم * يقولون يثرب * ميگويند
مردم در زمان قديم آن بلده را يثرب * وهي المدينة * و نام وي الان مدينه است اسم اين بقعه شريفه پيش از زمان
نبوت يثرب و اثرب بود بر وزن مسجد پس آنحضرت او را مدينه نام نهاد از جهت تمدن و اجتماع مردم و استيناس
و ايتلاف ايشان در وي و نهي کرد از خواندن به يثرب يا از جهت آنکه نام جاهليت است يا بسبب آنکه مشتق از ثرب بمعنى
هلاک و فساد و تثريب بمعنى توبيخ و ملامت است يا بتقريب آنکه يثرب در اصل نام صنمي يا يکي از جبابره بود و بخاري
در تاريخ خود حديثي آورده که هرکه يکبار يثرب گويد بايد که ده بار مدينه گويد تا تدارک و تلافي آن کند و در روايتي ديگر آمده
بايد که استغفار کند و بعضي گفته اند که تعزير بايد کرد قائل آنرا و آنکه در قرآن مجيد آمده است يا اهل يثرب از زبان
منافقان است که بدگران قصد اهانت آن ميکردند عجب که بر زبان بعضي اکابر در اشعار لفظ يثرب آمده * تنفي الناس کما تنفي
الکير خبث الحديد * ميراند و دور ميکند مدينه مردم بد را و پليد را چنانکه دور ميکند کورهٔ آهنگران چرک و پليدي آهن
را و کير بکسر کاف و سکون تحتانيه کورهٔ که از گل بنا کنند که در وي آهن را بگدازند يا مشک که بدان بدمند و بعضي گفته اند
که بنا کرده شده از گل را کوره گويند و مشک را که بدان در دمند کير خوانند و اين قول اصوب و ارجح است و مراد اهل [illegible]

وشرک اند که از انجا بقوت اسلام برآورده شدند وساحت قدس این مکان شریف از ان پاک کرده شد * متفق علیه *

* وعن جابر بن سمرة * بفتح سین وضم میم صحابي مشهور وخواهرزادهٔ سعد بن ابي وقاص است * رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تعالى سمى المدينة طابة * بدرستیکه خدایتعالی نام کرده است مدینه را برزبان حبیب خود طابه وهمچنین طیبه بفتح طاء وسکون تحتانیه وطیبه به تشدید وطایب از جهت طهارت وي از انجاس شرک ومواففت هواي وي طبائع سلیمه را وطیب عیش وخوشي زندگاني در وي وطیب را گفته وهمه چیز وي وبعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه ودر ود بوار وي رایحه طیبه مي آید که در نمی یابد آنرا کسی که شامهٔ باطن وي بزکام کفر ونفاق وخبث اعتقاد مزکوم نباشد وشاید که بمشام بعضی از عرفاي مخلص مشتاق نیز از ان رسیده باشد وبحس باطن وبنا هر آنرا دریافته باشد * بیت * در ان زمین که نسیمی وزد ز طرهٔ دوست * چه جاي دم زدن نافهاي تاتاریست * ابو عبد الله عطار گفته است شعر بطيب رسول الله طاب نسيمها * فما المسك والكافور والمندل الرطب * رواه مسلم * وعن جابر بن عبد الله ان اعرابيا بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت میکند جابر که بادیه نشینی بیعت کرد با نحضرت * فاصاب الاعرابي وعك بالمدينة * پس رسید ان اعرابی را تبي بمدینه * فاتى النبي * پس آمد آن اعرابي نزد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم وقال * وگفت * يا محمد اقلني بيعتي * باز کردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من في الصراح اقاله بر اندا ختن بیع * فابى رسول الله * پس اباآورد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * از براندا ختن بیعت وي وقبول کردن قول وي * ثم جاءه * پستر باز آمد آن اعرابي آن حضرت را * فقال * پس گفت * اقلني بيعتي فابى ثم جاءه فقال اقلني بيعتي فابى فخرج الاعرابي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما المدينة كالكير تنفي خبثها وتنصع طيبها * نیست مدینه مگر مانند دمهٔ آهن گر که دور میکند پلید خود را وخالص می کرداند پاک خود را یعنی دور میکرد اند وبدر میکند مردم پلید را وخالص میکرداند مردم پاک را از مردم پلید وتنصع بصاد وعین مهملتین از نصوع است بمعني خلوص وناصع خالص از هرچیز وبرین تقدیر طيبها مرفوع است وبعضی گفته اند از نصع بمعني خالص کردانیدن وبرین وجه طیبها منصوب است وبضم تا وبفتح نون وکسر صاد مشدده از تنصيع نیز روايت است وتبضع بموحده بجاي نون وصاد مهمله نیز روایت کرده اند از بضع بمعني جمع وبموحده وضاد معجمه نیز از بضع بمعني قطع لحم كذا في مجمع البحار وطیبها بکسر طاء وسکون یا وفتح طاء وکسر یای مشدده هردو روایت است وثاني اصح واقوى است * متفق عليه * وگفته اند که این نفي ونصع یا در زمان آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم یا درآخر زمان خواهد بود هنگامی که دجال بیرون می آید وجنبانیده وافشانده میشود مدینه بسه کرت پس بیرون آید وبرود بجانب دجال هر کافر ومنافق واحتمال دارد که در هر زمان باشد * حکایت * آورده اند که چون عمر بن عبد العزیز مدتی از جانب هشام بن عبد الملك حاکم مدینه مطیبه بود چون بیرون آوردند اورا گفت میترسم از انها نباشم که مدینه نفي آنها میکند وهمچنین میترسد هرکه از ان مکان شریف برآمده است یارب مگر بضرورت بحکم شرع ورعایت حق شرعي برآمده باشد (بیت) * ضرورت است واگرنه خدای میداند * که ترک صحبت جانان نه اختیار منست * دوري زحضرت تونجستم باختیار * خود ذره را زمهر جدا ئي چه درخور است * نسال الله العافية وحسن العاقبة * وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى تنفي المدينة شرارها * بر پا نمیشود قیامت تا آنکه نفي میکند مدینه بدانرا که در وینند * كما ينفي الكير خبث الحديد * الحديث ظاهر است دران که نفي درآخر زمان باشد * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على انقاب المدينة ملائكة لا يدخلها الطاعون ولا الدجال * بر راههای مدینه فرشتگان نگاهبان اند که در نمی آید مدینه را به نگهباني آنها وباونه دجال نقب بفتح نون وضم نیز آمده وسکون قاف راه درمیان دوکوه یا فرجه میان دوکوه بدر آمدن دجال بیشک درآخرالزمان خواهد بود ونگهباني تا درآمدن وي همه زمان

اخذ احد ایصید فیه فلیسلبه * وگفت هر کس که بگیرد یکی را که شکار میکند در بن حرم پس باید که بگیرد رخت وسلاح او را * ولا ارد علیکم طعمة اطعمنیها رسول الله * پس بازنمیگردانم برشما ونمیدهم خورشی را که خورانیده است مرا آن خورش پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * وعطائیکه کرده است بمن وفی الصراح طعمه بالضم خورش ووجه کسب یعنی من که نمیدهم آنرا بشما جهت آنکه این عطا است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر من وکسبی است که من بفرموده آنحضرت حاصل کرده ام * ولکن ان شئتم دفعت الیکم ثمنه * ولیکن اگر میخواهید شما وبپسندید میدهم بشما بهای آنرا از پیش خود * رواه ابوداود * وعن صالح مولی لسعد * روایت است از صالح که مولی بود مر سعد بن ابی وقاص را * ان سعدا وجد عبیدا من عبید المدینة یقطعون من شجر المدینة * سعد یافت چندی غلام را از غلامان اهل مدینه که می بریدند بعضی از درختان مدینه را * فاخذ متاعهم * پس گرفت رخت وجامهٔ آنها را * وقال یعنی لموالیهم * وگفت سعد یعنی موالی ایشانرا وقتی که طلب کردند ورد کردن آن متاع بسوی ایشان * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم ینهی ان یقطع من شجر المدینة شیئ * نهی میکرد از آنکه بریده شود از درختان مدینه چیزی * وقال * وگفت آنحضرت * من قطع منه شیئا فلمن اخذه سلبه * کسیکه ببرد از درختان مدینه چیزی را پس مر کسی راست که گرفته است آن برنده را متاع او ورخت او * رواه ابوداود * وعن الزبیر * روایت است از زبیر بن العوام بتشدید واو که از عشرهٔ مبشره است وابن عمه رسول الله است صلی الله علیه وسلم * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان صید وج وعضاهه * گفت آنحضرت که شکار وج ودرختان وج بفتح واو وتشدید جیم نام وادی است بطائف * حرم * حرام است حرم بکسر حای وسکون را بمعنی حرام است * محرم لله * حرام کرده شده است برای خدا تاکید حرم است * رواه ابوداود وقال محیی السنة رحمه الله وج ذکروا انها من ناحیة الطائف * وج ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب طائف است * وقال الخطابی * وگفته است خطابی * انه * بضمیر مذکر بدل انها بضمیر مؤنث که در روایت محیی السنة است وبر هر تقدیر راجع بوج است ودر اسمای مواضع تذکیر وتانیث هر دو درست است تانیث تباویل بقعه وناحیه وتذکیر باعتبار موضع ومکان وگفته اند که حرمت وج بر سبیل حمی بود که آنحضرت برای ابل صدقه کرده بود نه بطریق حرم واگر بطریق حرم بود در وقتی بود بعد از آن منسوخ شد شافعیه برین اند وحنفیه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند واکثر علما برانند که حرم مدینه ووج باعتبار رعایت تعظیم واحترام است نه باعتبار تحریم جنایت ووجوب جزا * وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت بها * گفت آنحضرت کسیکه میتواند که بمیرد بمدینه پس گو که بمیرد در وی یعنی این قصد ونیت مبارک است باید که بفعل آرد آنرا واقامت کند در وی تا آنکه بمیرد در وی * فانی اشفع لمن یموت بها * پس بدرستیکه من شفاعت میکنم مر کسی را که بمیرد بمدینه ودر بعضی نسخ اشفع بتشدید فا یعنی مقبول الشفاعة کردانیده میشوم دعای امیرالمؤمنین عمر است که میکرد اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک وتحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه ما نیز این دعا میکنیم بامید اجابت آن ان شاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تمامهٔ مسلمانان امید دارند ودر موت مدینه واجب میکرده شفاعت با شفاعت خاص برای بخشیدن تمامهٔ گناهان ورفع مراتب ودرجات عظیمه یا این کنایت است از آنکه موت در بلدهٔ مطهره البته بر ایمان است چه شفاعت جز مومن را نباشد چنانکه در زیارت قبر شریف نیز این توجیهات کرده اند ومثل این بشارت در موت بحرم مکه نیز واقع شده است چنانکه بیاید * رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا * وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة * فرمود آنحضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است همه عالم خراب گردد ومدینه منوره آبادان باشد وبعد از همه بحردان حکم الهی تعالی او این نیز ویران وفانی گردد وقریه اینجا بمعنی موضع است

وترتيب اسما برين طريق است كه قريه است كه بالاتر از وى بلد و بالاتر از بلد مدينه و فوق همه و جامع تر از همه مصر و بعضى بلد و مدينه را ديكر تفسير نهاده اند و مدينه الان نام شهر حضرت عبد كاينات شده است و بحسب شرف و فضل بالاتر از همه است * رواه الترمذى وقال هذا حديث حسن غريب * وعن جرير بن عبد الله رض * صحابى مشهور است شريف و مطاع و جليل و جميل بود و بسيار بلند بغايت جمال بود چنانكه امير المومنين عمر گفته است كه نديدم هيچ كس را از صحت خوبتر و از جرير مگر آنكه حكايت كرده اند يما از حسن يوسف و صفات حميده وى بسيار است رضي الله عنه * عن النبى * روايت ميكند از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال * گفت آنحضرت * ان الله اوحى الي اي هؤلاء الثلثة نزلت فهي دار هجرتك * بدرستي خدا يتعالى وحي فرستاد بسوى من كه هركدام ازين سه جا را كه فرود آئي تو پس آن سراي و جاى هجرت تست يعني مرا مخير ساختند كه هركدام ازينجاها كه خواهي جاى تست * المدينة * يكي مدينه * او البحرين * بحرين كه جزيره ايست بحر عمان مشهور * او قنسرين * بكسر قاف و فتح نون مشدده و سكون سين و كسر را و فتح آن هم درو بكسر لون نيز گفته اند نام بلديست از بلاد شام و در تاريخ مدينه ميگويد كه مخير ساخته شد آنحضرت را پيش از هجرت ميان اين سه موضع و در آخر تعيين كرده شد مدينه * رواه الترمذي *

الفصل الثالث *

* عن ابى بكرة * بفتح موحده و سكون كاف صحابى مشهور است از اهل طائف و چون آنحضرت طائف را محاصره ساخته بود وى خود را از قلعه در چرخ چاه آويخته به نزد لشكر حضرت انداخت و اسلام آورد و ابو بكره نام يافت و بكره چرخ چاه را گويند * عن النبي * روايت ميكند از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال * گفت آنحضرت * لا يدخل المدينة رعب المسيح الدجال * در نمي آيد مدينه را ترس مسيح دجال * لها يومئذ سبعة ابواب على كل باب ملكان * مر مدينه را در آن وقت كه دجال آيد و بيرون مدينه نزول كند هفت در خواهد بود بر هر در دو فرشته نگهبان نشسته * رواه البخاري * وعن انس رض عن النبى صلى الله عليه وسلم قال * روايت است از انس از آنحضرت كه گفت * اللهم اجعل بالمدينة ضعفي ما جعلت بمكة من البركة * خداوندا بگردان در مدينه دو چند آنچه كرده اينده در مكه از بركت چنانچه در فصل اول گذشت و مانند همين حديث و امثال آن دلالت دارند بر افضليت مدينه بر مكه و اين مسئله مختلف فيه است ميان علما و دلائل جانبين را در كتاب جذب القلوب ذكر كرده ايم فلينظر ثم * متفق عليه * وعن رجل من آل الخطاب * و روايت است از مردي از اولاد خطاب * عن النبى * از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال * گفت آنحضرت * من زارني متعمدا كان في جواري يوم القيمة * كسى كه زيارت كند مرا بقصد نه بطفيل كار ديگر باشد آنكس در همسايگي من و پناه من در روز قيامت از بعض عارفان مي آرند كه وى حج كرد و بزيارت نيامد گفت زيارت آنحضرت را نمي خواهم كه به تبع و طفيل حج كنم و اين غايت تشوق و تادب جناب رسالتماب صلى الله عليه وسلم است وليكن صواب آنست كه قصد حج با قصد زيارت منافات ندارد و علما وقت زيارت بعد از اداى حج داشته اند مقصود آنست كه مشوب بغرض دنياوى و قصد سير و تفرج نباشد

(بيت) * رفتم بربوى سر زلف تو حقى بچمن * ورنه كي بوى نسيمى سحرى بود غرض *

والحقيقة مقصد هر مرد و مكان ظهور كمال و جمال او است و منظور اتباع و امتثال وى صلى الله عليه وسلم * ع * مرد و جاى تست يابد رالد جا * ومن سكن المدينة وصبر على بلائها كنت له شهيدا وشفيعا يوم القيمة * وكسى كه سكونت ورزد در مدينه و صبر كند بر بلاى وى و شدت و محنت وى خصوصا چنانكه در زمان آنحضرت بود و در بعضى روايات على لاوائها چنانكه سابقا گذشت باشم من مر او را گواه و شفاعت كننده روز قيامت گفته اند شهادت بر طاعات و شفاعت در معاصى * ومن مات في احد الحرمين بعثه الله من الآمنين يوم القيمة * وكسى كه بميرد در يكى از حرمين مكه يا مدينه برانگيزد او را خداى تعالى از بي بيمان از عذاب روز قيامت و آمده است كه مقبره مكه و مدينه را مي نشانند در بهشت همچنين بي سوال و حساب و كتاب * وعن ابن عمر رض مرفوعا من حج فزار قبري بعد موتي * كسي كه حج كند پس زيارت كند قبر مرا بعد از موت من * كان كمن زارني في حيوتي *

باشد هم چون کسی که زیارت کرده وملاقات نموده مرا در حیات من ویکی از فوائد وبشائر زیارت شریف آنحضرت
که زائر را از نصیبهٔ صحبت معنوی وآنچه از لوازم وآثار آن صحبت حاصل میگردد واین مبنی بر ثبوت حیات است مر آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی دنیاوی بی اختلاف شدید اکه بحیات معنوی موصوف اند واین مسئله را بتفصیل هرچه تمام تر
در جذب القلوب بیان کرده ام وبالله التوفیق * رواهما * روایت کرد این هردو حدیث را * البیهقي في شعب الایمان

* وعن یحیی بن سعید رض * یحیی بن سعید دو است یکی یحیی بن سعید قطان از کبار ائمهٔ حدیث وثقات ایشان وروایت
میکند از مالک وشعبه وثوری وجز ایشان * دیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکنند از وی مالک
وشعبه وثوری * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا وقبر یحفر بالمدینة * آنحضرت نشسته بود وگوری کنده میشد
در مدینه * فاطلع رجل في القبر * پس نظر کرد مردی در قبر * فقال بئس مضجع المؤمن * پس گفت آن مرد بد خوابگاه
مومن است گور * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بئسما قلت * بد حرفی بود که تو گفتی
که نکوهش گور کردی برای مسلمان * قال الرجل اني لم ارد هذا * گفت آن مرد بدرستی که من مراد نداشتم باین سخن
نکوهش موت برای مؤمن * انما اردت القتل في سبیل الله * اراده نکردم مگر مدح وتحسین کشته شدن در راه خدا که اگر
کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر بمیرد ودر جای خود بمیرد * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا مثل القتل في سبیل الله * نیست مردن بمدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمدینه افضل واکمل است * ما علی
الارض بقعة احب الي ان یكون قبري بها منها * نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر
من در آن جا از مدینه * ثلث مرات * سه بار گفت آنحضرت این سخن را این چنین تقریر کرده طیبی این حدیث را
واز اینجا لازم می آید که مردن در مدینه ومدفون شدن در وی افضل است از شهادت ومدفون شدن در جای دیگر
واین حدیث ابلغ وارد بلد است در بیان فضیلت مدینه ومدفون شدن در وی اما پوشیده نماند که ظاهرترین تقدیر
آنست که گفته میشد نیست قتل در راه خدا مانند موت بمدینه ولفظ حدیث احتمال این هم دارد که گفته شود مراد
آنست که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مؤمن بمدینه مثل قتل في سبیل الله وقتل في سبیل الله
افضل واعظم است از همه ولیکن اگر آن روزی نشود موت بمدینه وقبر در وی افضل است از موت بسائر بلاد وقبر
در آن وباین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت بمدینه از موت در سائر بلاد ولیکن باقی میماند افضلیت شهید کشتن
وکشته شدن در راه خدا والله اعلم بالمراد * رواه مالک مرسلا * روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال
واز اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاریست که تابعیست وامام مالک وهشام بن عروه وشعبه وثوری از وی
روایت دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات وائمهٔ اهل حدیث واز کبار ایشان است چه وی روایت از امام مالک

واز هشام بن عروه ویحیی بن سعید انصاری وشعبه وثوری دارد فتدبر * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال عمر ابن
الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم * گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضي الله عنهما شنیدم آنحضرت را
* وهو بوادي العقیق * وحال آنکه آنحضرت در وادی العقیق بود که نام وادیست از نزدیک مدینه وذکر آن در اشعار واحادیث
بسیار واقع شده وآنحضرت آنجا میرفت ونماز میگزارد * یقول * میگفت آنحضرت * اتاني اللیلة آت من ربي * آمد مرا
امشب آینده یعنی فرشته از جانب پروردگار من * فقال صل في هذا الوادي المبارک * بگزار نماز در این وادی مبارک
* وقل عمرة في حجة * وبگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را وبرابر کن با عمره که در حج باشد وقول استعمال
کرده میشود در جمیع افعال * وفي روایة وقل عمرة وحجة * مقصود بیان فضیلت نماز است در این بقعهٔ شریفه که حکم عمره
وحج دارد * رواه البخاري *

* تمام شد کتاب المناسک بعون الله تعالی وحسن توفیقه ثم یتلوه کتاب البیوع *

(خاتمه طبع)

بعد حمد حضرت ذو الجلال والاكرام ونعت رسول موتمن قواعد الحلال والحرام مترجمه با دكه طبع جلد ثاني تر.
مشكوة المصابيح تصنيف مولانا شيخ عبد الحق دهلوي غفرله ربه الغني با مداد واعانت تصحيح جناب حاجي حافظ مولوي
احمد كبير صاحب وجناب حافظ مولوي محمد مرتضى صاحب وجناب مولوي حافظ حاجي عبد الاحد صاحب وجناب مولوي
يار علي صاحب برزوي ومولوي نصير الدين صاحب ومولوي قمر على صاحب ومولوي حافظ وحيد النبي صاحب ومولوي
مطيع الرحمن صاحب ومولوي غلام حيدر صاحب غفر الله ذنوبهم وستر عيوبهم بتاريخ بست وچهارم جمادى الاخرى
سنه ١٢٥٨ هجري على صاحبها الف الف تحية وسلام بكار پرداز منشي غلام مولى صورت اختتام پذيرفت اللهم
اجعله ذريعة الفلاح والمنافع للشركاء والخلايق بحق محمد النبي الامي وآله واصحابه اجمعين آمين يا رب العلمين.

غلط نامه جلد ثانى ترجمه مشكوة شريف

ص	س	غلط	صحيح	ص	س	غلط	صحيح
٢	١٤	زورع	زروع	٢٢	١	ذران	دران
٣	٢٢	صفيهها	صفيحه ها	٢٥	٢٣	شلم	شكم
٥	١٥	هر	هرسر	٢٦	١٥	باكلها	پاكلها
٧	٢٣	مر	مرد	٣٠	٥	علم	اعلم
٨	٦	شنوة	شنوه	ايضا	٢٥	نسترب	نشرب
٨	١٧	پيشكس	پيشكش	٣٤	٢٠	واين	واين
٨	٢٩	فى	وفي	١٠١	١٧	يحيى	يحيى
١٠	٢٩	جماعة	جماعتي	٢٥٨	١	ذر	در
١٧	٥	بو	ابو	ايضا	ايضا	ينهك	ينسلك
ايضا	٣٠	اكر	واكر	ايضا	٢٣	بعتم	بستيم
٢١	٢٤	روابست	رايست	٢٨٤	٢١	لتوديع	والتوديع